

هاروتون درهوهانیان

تاریخ حلفای اصفهان



mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir



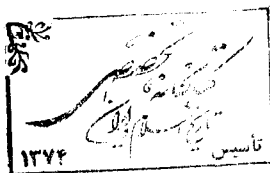
مترجمان:

لئون گیه. میناسیان
م.ع. موسوی قزیدن

تاریخ جلفای اصفهان

هاروتون درهوهانیان

تاریخ جلفای اصفهان



مترجمان:

تقریر: لئون. گ. میناسیان

تحریر: م.ع. موسوی فریدنی

نشر زنده‌رود با مشارکت انتشارات نقش‌خورشید

در هوهانیان، هاروتون، قرن ۱۳ ق
تاریخ جلفای اصفهان / هاروتون در هوهانیان؛ ترجمه لئون میناسیان،
محمدعلی موسوی فریدنی. - اصفهان: زنده رود با مشارکت نقش خورشید، ۱۳۷۹
۱۸، ۷۱۶ ص.

ISBN 964-6941-06-0

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
۱. جلفا (اصفهان) - - تاریخ. الف. میناسیان، لئون، مترجم. ب. موسوی
فریدنی، محمدعلی، مترجم. ج. عنوان.

۹۵۵/۹۳۲۲

DSR ۷۹ / د ۴ ت ۲

۷۸-۹۷۲۷ م

کتابخانه ملی ایران



نشر زنده رود با مشارکت انتشارات نقش خورشید

تاریخ جلفای اصفهان

هاروتون در هوهانیان

مترجمان :

تقریر : لئون میناسیان ؛ تحریر : محمدعلی موسوی فریدنی

حروف نگار : شهلا مومینی / صفحه آرا : هوشنگ اللهوردی

لیتوگرافی : تصویر / چاپ : گوتنبرگ / صحافی : سپاهان

شمارگان : ۲۴۰۰ نسخه / چاپ اول : ۱۳۷۹

کلیه حقوق محفوظ است.

ISBN : 964-6941-06-0

شابک : ۹۶۴-۶۹۴۱-۰۶-۰۰

نشر زنده رود : اصفهان ، صندوق پستی : ۸۱۷۳۵-۳۶۳

انتشارات نقش خورشید : اصفهان، صندوق پستی : ۸۱۴۶۵-۵۴۴

یادداشت ناشر

هر سندی که گوشه‌ای یا نقطه‌ کوری از تاریخ را باز نماید غنیمت است و انتشار آن رهنمودی تا پژوهشگران را به کار آید. کتابی که در برابر دارید، مهمترین اثر تاریخی است که در جلفای اصفهان به رشته‌ تحریر در آمده است و در سال ۱۸۸۰ و ۱۸۸۱ در دو جلد در همان جا به چاپ رسیده است. مؤلف آن طی بیست سال کار مداوم، چنان که خود گوید از میان هزاران کاغذ و سند این کتاب دوجلدی را برآورده است که خواننده خود ضمن مطالعه آن به ارزش زحمات او پی خواهد برد.

این کتاب شامل حوادث تلخ و وقایع خوش یک قوم است در گوشه جنوب غربی اصفهان. شرح شادمانیهای بزرگ و ثروت هنگفت این قصبه در زمان صفویان و فلاکت و تیره‌روزی‌های آن بعد از زوال دولت ایشان. چنان که از روایات سفرنامه‌نویسان عصر صفوی برمی آید و نیز داستانهایی که هاروتون دره‌هوانیان نقل می‌کند جلفا شاید یکی از ثروتمندترین قصبات جهان بوده باشد.

ارمنیان طی این چهارصد سال با دیگر هموطنان غیرارمنی، تقریباً می‌توان گفت، پیوسته در صلح در جلفا زیسته‌اند و بجز موارد نادر وقایع خشنی را تاریخ به یاد ندارد. در اعصار تلخ مثل دوران بعد از زندیه تا ظهور قاجاریه، دوران پادشاهان یک‌ماهه و

شش ماهه، رنج و مشقت چنان زیاد است که این دوره را یکی از تاریکترین دوره‌های تاریخ ما کرده است. اگر بقیه محلات اصفهان هم مورخی چون هاروتون داشتند شاید آنها هم از ستم این خوانین و ستمگرانی چون حاج‌هاشم‌خان لبنانی حکایتها می‌نوشتند تا خواننده گمان نبرد وضع محلات دیگر بهتر از جلفا بوده است.

مقاطعی در تاریخ اصفهان هست که وضع جلفا بسیار بهتر از شهر است. مثلاً در فتنه افغان که شهر از گرسنگی مرد و جلفا، نسبت به شهر، تقریباً آسیبی ندید.

ایرانیان با بیگانگان و افراد غیرمؤمن به مذهب رسمی خود، نسبت به سایر ملل، بد تا نکرده‌اند و آنها را با چشم اغماض و تسامح نگریسته‌اند. یهودیانی که در اروپا قتل عام می‌شدند صدها سال است در ایران وطن خودشان آسوده زندگی کرده‌اند. همین‌طور مسیحیان و زردشتیان. اما ارمنیان بخصوص مورد مهر هموطنان خود اند. زیرا این قوم نجیب و زحمتکش و بی‌آزار طی سالیان طوری رفتار کرده‌اند که سزاوار این محبت‌اند.

باید از هاروتون سپاسگزار بود که با کار بزرگ خود اولاً نسبت به قوم خودش ادای دین کرده است و ثانیاً گذشته‌ای از تاریخ اصفهان پایتخت امپراتوری صفویان را نوشته است. اما نمی‌توانیم از هاروتون متوقع باشیم که با دید امروزی پیرامونش را بنگرد و خالی از تعصب قومی به قضاوت پردازد که خواننده هوشمند خود متوجه این نکات خواهد شد.  این کتاب به خوبی می‌بینیم که قدرت متمرکز و نیرومند داشتن و نداشتن چه آثاری بر جا می‌گذارد. در این کتاب با ستم به‌طور ملموس برخورد می‌کنیم: از زور زجر، رقصیدن را می‌بینیم و...

ناشر از مترجمان کتاب، آقای لئون میناسیان که این کتاب را از ارمنی قدیم (گراپار) به فارسی خواند و آقای محمدعلی موسوی فریدنی که با نثری شیوا و درخور یک متن تاریخی آن را نوشت سپاسگزار است. با این امید که این اثر برای ایرانیان و جهانیان سودمند افتد.

مقدمه ترجمه فارسی

نزدیک به چهار قرن است که ارمنیان در ایران زندگی می‌کنند و روزهای تلخ و شیرین فراوان داشته‌اند اما هنوز از این آب و خاک دل نکنده‌اند و به زندگی در آن ادامه می‌دهند. نخستین کسی که دربارهٔ کوچ ارمنیان به ایران مطلب نوشته، مورخ خلیفه داوریسی (تبریزی) است که کتابش به سال ۱۶۶۹ به هنگام حیاتش در آمستردام به چاپ رسید (و اولین کسی است که اثرش در زمان حیاتش به چاپ رسیده است). کتاب او دو نوبت دیگر در سالهای ۱۸۸۴ و ۱۸۹۶ در سورپ اچمیادزین به چاپ رسید. بعد از او خلیفه خاچادور جلفایی است که اثرش را در واغارشاپات (اچمیادزین) نوشت و اولین بار در مجله‌ای چاپ هند بین سالهای ۹۶-۱۷۹۴ در شماره‌های ۵ الی ۱۶ سال ۱۷۹۵ به چاپ رسید که بعدها در سال ۱۹۰۵ به صورت کتاب در آمد.

در همان قرن هجدهم کشیش دیگری به نام استپانوس یرتس Yerets هزارجریبی اهل فریدن کتاب تاریخی نوشت که به سال ۱۷۸۹ به اتمام رسیده و هنوز چاپ نشده است و فقط بخشی از آن در سال ۱۹۴۰ توسط آرام یرمیان در روزنامهٔ «ورازنوند» در تهران به چاپ رسیده است. دربارهٔ کشیش استپانوس و کتابش توسط مترجم این کتاب کتابچه‌ای در سال ۱۹۵۶ چاپ شده است. دیگر از مورخان هاروتون برهوهانیان است که تاریخ

ارمنیان جلفا را در دو جلد نگاشت و بعد از مرگ او در سال ۱۸۸۰ و ۱۸۸۱ در جلفای اصفهان به چاپ رسید.

این کتاب نیز مثل کتابهای پیشین به زبان «گراپار» (زبان کتابی) نوشته شده که بعداً کشیش بغوس پتروسیان آن را به زبان «اشخارهابار» (زبان عامیانه) ترجمه کرد و در سال ۱۹۸۰ و ۱۹۸۱ در جلفای اصفهان به چاپ رسانید.

مورخ تاریخ جلفا صرف نظر از کتابهای دیگر از کتاب کشیش استپانوس بیش از همه سود برده است و در مقدمه کتابش آورده که پس از دست یافتن به کتاب کشیش استپانوس جرأت کردم به نگاشتن این کتاب مبادرت کنم. چنان که گفته شد تاریخ جلفا دو مجلد است. جلد اول بجز مقدمه و شرح کوتاهی از زندگی مورخ شامل ۴۹۷ و جلد دوم ۳۱۷ صفحه است. از جلد اول در سال ۱۳۵۷ بیش از ۲۰۰ صفحه توسط اینجانب و آقای محمدعلی موسوی فریدنی برای دانشکده پرديس ترجمه شد که متأسفانه از آن بهره‌مند نشدیم و به اجبار دوباره ترجمه کردیم. هنگام ترجمه کوشیدیم که عین نوشته ارمنی را به فارسی برگردانیم ولی چون هر زبانی نحو خاص خود را دارد ممکن است در جمله‌بندی‌ها بویژه در اشعار، مختصر تفاوتی وجود داشته باشد اما معنا تغییر نکرده است. هر جا هم که معنای کلمه‌ای را نفهمیدیم بویژه در یادداشتها یا نامه‌های قدیمی در پانویشت ذکر کردیم.

مسئله در هر کتابی که چاپ می‌شود اشتباهاتی رخ می‌دهد؛ در کتاب تاریخ جلفا هم اشتباهاتی هست که در سال ۱۹۸۰ در کتابچه کوچکی که به چاپ رساندم آنها را تصحیح کردم.

تاریخ دو جلدی ارمنیان جلفا نمایشگر سرگذشت واقعی ارمنیان در طی سه قرن و نیم زندگی است. شرح روزگار قوم ارمن چه شیرین و چه تلخ که توسط شاه‌عباس به ایران کوچانده شدند، همه در این کتاب نوشته شده که به خاطر استفاده هموطنان عزیز ترجمه آن تقدیم می‌گردد.

از آن همه رنج که ارمنیان طی سالیان چشیدند و کشیدند دیگر چیزی به جای نمانده و به فراموشی سپرده شده است. و اینک ارمنیان و غیرارمنیان مثل برادران در جوار

یکدیگر زندگی می‌کنند و برای سر بلندی ایران و مردم غیور آن می‌کوشند. امید است با آگاهی از وقایع و تجربیات تلخ و شیرین گذشته درس بگیریم، دوستی ما بیش از پیش استوارتر گردد و تلخ‌ها تکرار نشود.

اینجانب از آقای محمدعلی موسوی فریدنی بسیار سپاسگزارم که تقریرات فارسی مرا به شیوه خاص خود با زبردستی تحریر کرد و نیز از آقای احمد میرعلایی مدیر محترم نشر زنده‌رود که زحمت چاپ و انتشار این کتاب را به عهده گرفتند که خدمتی است بزرگ به فرهنگ ارمنی و زبان فارسی.

□□□

برای روشن شدن بعضی مطالب ذکر چند نکته ضروری است :

۱- در این کتاب سه نوع تاریخ ذکر شده: میلادی، ارمنی و آزاریا. اگر از میلادی ۶۲۲ سال کم کنیم تاریخ هجری شمسی حاصل می‌شود و اگر ۵۵۱ سال بر تاریخ ارمنی و ۱۶۱۵ سال بر تاریخ آزاریا بیفزاییم تاریخ میلادی به دست می‌آید. از تاریخ آزاریا فقط در جلفا آن هم به طور محدود استفاده شده است.

۲- در کتاب تاریخ جلفا از ایرانیان یا فارسی زبانان سه گونه یاد شده است: غیرارمنیان، پارسیان و ترکان که در ترجمه همه را غیرارمنیان یا مسلمانان آوردیم.

۳- تا حد امکان سعی شده از فرمانها نمونه‌هایی در متن فارسی بیفزاییم.

۴- در بعضی نوشته‌ها که مورخ آورده واژه‌های غیرارمنی هست که مورخ آنها را ترجمه نکرده است که فارسی بعضی از آن کلمات را نتوانستیم بیابیم. حتی از ایتالیا هم کمک خواستیم و نشد.

۵- در کتابهای خطی قدیم ارمنی که بعضی از یادداشتهای آنها در اینجا آورده شده اصفهان را «شوش» ذکر کرده‌اند که ما هم همان را آوردیم.

عراز ترجمه این واژه‌ها به دلیل نداشتن معادل مناسب در فارسی صرف نظر کردیم:

سُوژپ = قدیس معادل سن و سنت

کاتولیکوس = رهبر کل مذهبی ارمنیان - به عربی چاثلیق

نیشخار = هم فطیر مقدس عشای ربّانی و هم قطعات استخوان قدیسان

کُنداک = هر فرمان، نامه یا فتوایی که از سوی کاتولیکوس صادر شود.

۷- هر کلمه یا جمله‌ای که با نشانه (*) یا [] مشخص شده باشد افزوده مترجمان فارسی است.

۸- در آخر کتاب فهرست کتابهایی را که دربارهٔ ارمنیان استان اصفهان چاپ شده است می‌آوریم شاید کمکی باشد به خوانندگان و پژوهندگان.

در پایان از خوانندگان گرامی خواهشمندیم لطف فرمایند و اشکالات کار ما را به نشانی ناشر یا کتابخانهٔ کلیسای وانک جلفا بفرستند. بی‌نهایت سپاسگزار می‌شویم.

لئون میناسیان

فهرست مطالب

• جلد اوّل

- فصل اوّل : وضع ساکنان ارمنستان / سلطنت شاه عباس در ایران / موقعیت مناسب جهت
 عزیمت شاه عباس به ارمنستان ۱
- فصل دوم : عزیمت شاه عباس به ارمنستان / پیروزی او بر عثمانی / پذیرایی شاه عباس از طرف
 جلفاییها / ماجراهای کاتولیکوس داوید و ملیکست ۴
- فصل سوم : آمدن جلال اوغلی سردار عثمانی به ارمنستان / کوچاندن شاه عباس ساکنان ارمنستان
 را / مصائب مردم مخصوصاً هنگام گذشتن از رود ارس ۹
- فصل چهارم : کوچاندن جلفاییان به ایران ۱۳
- فصل پنجم : تأملی کوتاه دربارهٔ حوادث مذکور و آوردن مکتوبات آن عصر ۱۵
- فصل ششم : کوچاندن ارمنیان به ایران / محل اسکان آنها ۱۸
- فصل هفتم : رساندن جلفاییان به اصفهان و ساختن جلفا ۲۲
- فصل هشتم : شمار کوچندگان ارمنی به ایران / امتیازات اعطایی شاه عباس به ارمنیان ۲۹
- فصل نهم : تمایل شاه عباس به تخریب کلیسای اچمیادزین و تجدید بنای آن در اصفهان / انتقال
 دادن سنگهایی از آن کلیسا به جلفا / ممانعت از این اقدام ۳۶

فصل دهم : آوردن دست مقدس سورپ گریگور منور به جلفای اصفهان و بازگرداندن آن به کلیسای سورپ اچمیادزین.....	۴۱
فصل یازدهم : دربارهٔ دو گروه از کوچندگان ارمنی به اصفهان / فقر آنها / وام خواستن آنها از شاه عباس و رنج آنها.....	۴۴
فصل دوازدهم : دیگر اعمال بیرحمانهٔ شاه عباس نسبت به بلوک ارمنی نشین.....	۵۰
فصل سیزدهم : تأملی در خصلتهای شاه عباس.....	۵۳
فصل چهاردهم : وضع قوم ارمن در ایران در زمان شاه عباس و خلف او شاه صفی.....	۵۶
فصل پانزدهم : پادشاهی شاه عباس دوم / بیرون کردن ارمنیان از داخل شهر و اسکان دادن آنها در نزدیکی جلفا / وضع قوم ارمن در زمان پادشاهی او.....	۶۰
فصل شانزدهم : خاندانها یا اقوام مشهور جلفا.....	۶۳
فصل هفدهم : سرفرازیانها یا شافرازیانها.....	۶۵
فصل هجدهم : یقیازاریانها یا آقازاریانها / نظریانها یا نازارتیانها که آنها را معمولاً لازاریان می نامند.....	۷۱
فصل نوزدهم : شاهریمانیانها.....	۸۳
فصل بیستم : ولیجانیانها یا خواجه بغوسیانیها.....	۸۸
فصل بیست و یکم : خالداریانها / سالنجانها / گراکیانها / کمالیانها / بطوخیانها / آقابابیانها / پارسادانها.....	۹۶
فصل بیست و دوم : آقادات دیدیانها / سارهادیانها / کالاگوشیانها / طرخانیانها یا خواجه میناسیانها / توگلیانها یا آواکالیانها.....	۱۰۰
فصل بیست و سوم : کاراس مانگانیانها [چهل کودکان] / توپچیانها / لیغوریانها / قلندریانها / آقامالیانها / غارامیانها / والاتیانها / وانجالیانها / دیلاکیانها / امیراسدیانها / سامولیانها / آقانوریانها.....	۱۰۵
فصل بیست و چهارم : آبکاریانها / ظهراپیانها / ناهاپتیانها / کرتیانها / سوکیاسیانها / امینیانها / آمیریانها / دره‌هوانیانها.....	۱۰۸

فصل بیست و پنجم: خاندانهای جلفایی متوطن در کشورهای بیگانه	۱۱۱
فصل بیست و ششم: تجارت جلفا	۱۱۳
فصل بیست و هفتم: پادشاهی شاه سلیمان و وضع ساکنان جلفا	۱۴۴
فصل بیست و هشتم: پادشاهی سلطان حسین / آغاز فلاکت جلفا و وضع ساکنان ارمنی آن	۱۴۶
فصل بیست و نهم: شهادت گریگور معروف به منور به جهت انکار نکردن مسیح در سال ۱۷۰۳	۱۵۳
فصل سیام: سرپیچی افغانها از حکومت ایران و آمدن آنها به اصفهان به سرکردگی محمود	۱۶۱
فصل سی و یکم: فتح اصفهان به دست افغانها و ستمی که بر جلفاییان رفت	۱۶۶
فصل سی و دوم: سلطنت محمود بر ایران / ستمی که از او بر ایرانیان رفت / وضع ارمنیان در شهرها و بلوکها	۱۷۳
فصل سی و سوم: پادشاهی اشرف / آمدن نادر به اصفهان در مقام نماینده / وضع جلفاییان	۱۷۸
فصل سی و چهارم: پادشاهی طهماسب پسر شاه سلطان حسین / خلع او / نیرو گرفتن نادر / فرار اشرف / پادشاهی عباس سوم / وضع ارمنیان جلفا	۱۸۱
فصل سی و پنجم: پاره شدن رشته حیات شاه عباس سوم / پادشاهی نادر بر ایران / ستمی که جلفاییان از نادر شاه کشیدند	۱۸۴
فصل سی و ششم: شدت گرفتن جاه طلبی خشمگینانه نادر / میل او به ایجاد مذهب تازه / مصایب جلفاییان و ساکنان بلوکها / کشته شدن نادر	۱۸۸
فصل سی و هفتم: باز هم درباره ستم نادر شاه به جلفاییان و فروپاشی جلفا	۲۰۱
فصل سی و هشتم: پادشاهی عادل میرزا / ابراهیم خان / میرحسن / علی مردان / آزادخان / نیرو گرفتن کریم خان و وضع ارمنیان جلفا	۲۱۰
فصل سی و نهم: ورود مجدد آزادخان به اصفهان / پادشاهی حسن خان / بروز قحطی / نیرو گرفتن و پادشاهی کریم خان / وضع ارمنیان جلفا	۲۱۵
فصل چهلم: آغاز گریز جلفاییان و جلای وطن آنها به کشورهای بیگانه	۲۲۰
فصل چهل و یکم: کلاتر سرکیس و بیداد او	۲۲۹

فصل چهل و دوم: پادشاهی کریم خان و وضع مردم جلفا.....	۲۳۳
فصل چهل و سوم: تصرف بصره توسط کریم خان / شایعه مرگ او و پایان زندگیش	۲۳۸
فصل چهل و چهارم: آشوب در پادشاهی ایران / دفن کریم خان وکیل / سلطنت زکی خان / طغیان علی مردان خان / کشته شدن زکی خان و پادشاهی ابوالفتح خان	۲۴۱
فصل چهل و پنجم: سلطنت صادق خان / جنگ علی مرادخان با ذوالفقارخان / بازگشت او به اصفهان / چپاول اشیای کلیسای وانک / جنگ علی نقی خان با محمدظاهرخان / مصایبی که به جلفاییان رسید.....	۲۴۵
فصل چهل و ششم: بازگشت علی مرادخان / شکست خوردن و مرگ علی نقی خان / عزیمت علی مرادخان به دژ شیراز و پادشاهی او.....	۲۵۱
فصل چهل و هفتم: عزیمت علی مرادخان به تهران و اعزام محمدظاهرخان به مقابله محمدخان و فرستادن جعفرخان به خمسه / مرگ علی مرادخان / فتح اصفهان توسط جعفرخان ..	۲۵۵
فصل چهل و هشتم: آمدن محمدخان به اصفهان / شکست جعفرخان / بلایی که مردم فریدن از سربازان متحمل شدند و بازگشت محمدخان به تهران	۲۵۸
فصل چهل و نهم: آمدن جعفرخان به اصفهان و اعمال او / بازگشت محمدخان و فرار جعفرخان / بیداد فضل علی خان	۲۶۲
فصل پنجاهم: آمدن محمدخان به اصفهان برای سومین بار / اعمال او / اسیر کردن روستاییان بربروت / لشکرکشی محمدخان عرب به اصفهان بر ضد جعفرقلی خان / قحطی دوران محمدخان ..	۲۶۴
فصل پنجاه و یکم: وضع ارمنیان جلفا	۲۶۷
فصل پنجاه و دوم: سبب فروپاشی جلفا و ویرانی آن.....	۲۸۰
فصل پنجاه و سوم: چهارمین عزیمت محمدخان به اصفهان / رفتن او به شیراز و بازگشتش به تهران اعمال جعفرخان و مرگ او / نیرو گرفتن لطف علی خان فرزند او	۲۸۷
فصل پنجاه و چهارم: عزیمت باباخان سردار به شیراز / شکست و مرگ لطف علی خان و برافتادن پادشاهی قوم زند / مرگ محمدخان در شوشی و پادشاهی فتح علی شاه	۲۹۱
فصل پنجاه و پنجم: عزیمت هاکوب پیشوای مذهبی جلفا به مدرس و ترتیب یاری دادن ارمنیان مدرس به جلفا و کلیسای وانک	۲۹۳

فصل پنجاه و ششم: پادشاهی فتح‌علی‌شاه و وضع ارمنیان جلفا.....	۳۰۴
فصل پنجاه و هفتم: ماجرای شیشه‌برها [در زمان فتح‌علی‌شاه].....	۳۰۹
فصل پنجاه و هشتم: ستم حاجی هاشم‌خان و کشته‌شدن بارون سیمون هایراپتیان	۳۲۱
فصل پنجاه و نهم: وفات فتح‌علی‌شاه / شورش شاهزادگان پس از مرگ پدر و پادشاهی محمدمیرزا فرزند عباس‌میرزا	۳۳۰
فصل شصتم: حکومت خسروخان و وقایع ناگوار / آمدن محمدشاه به اصفهان.....	۳۳۵
فصل شصت و یکم: حکومت منوچهرخان معتمدالدوله / نیرو گرفتن کنیاز داوید هوسپیان ملیکیانس در جلفا و وضع ساکنان ارمنی جلفا	۳۳۹
فصل شصت و دوم: وقایع زمان حکومت میرزاگرگین‌خان، میرزا نبی‌خان و میرزا عبدالحسین / پایان سلطنت محمدشاه و اوایل پادشاهی ناصرالدین‌شاه	۳۴۴
فصل شصت و سوم: کشته شدن رستم‌بیک و به‌خطر افتادن جلفاییان.....	۳۵۱
فصل شصت و چهارم: سربازگیری.....	۳۶۰
فصل شصت و پنجم: وقایع مهم سال ۱۸۵۱ تا پایان سال ۱۸۵۵	۳۶۵
فصل شصت و ششم: وقایع سال ۱۸۵۶	۳۶۹
فصل شصت و هفتم: وقایع سال ۱۸۵۷	۳۷۵
فصل شصت و هشتم: وضع فعلی جلفا	۳۸۰

• جلد دوم

فصل اول:

I: بنای کلیسای وانک. کیفیت بنا و تعمیرات آن.....	۳۸۷
II: کتابخانه و چاپخانه کلیسای وانک	۳۹۹
III: خلیفه‌های کلیسای وانک	۴۰۴
IV: انتصاب و اختیارات پیشوایان مذهبی کلیسای وانک و درآمد آنها.....	۴۵۷

۴۶۰	V : ابواب جمعی کلیسای وانک و کشمکشهای پیرامون آن
۴۷۸	VI : مستغلات کلیسای وانک و معافنامه‌های مالیاتی
۴۸۶	VII : مختصری دربارهٔ کلیسا از بدو تأسیس تاکنون
۴۹۱	VIII : درآمد و مداخل کلیسای وانک
۴۹۷	IX : عتیقهٔ کلیسای وانک

۵۰۱	فصل دوم : کلیساها
۵۰۴	نازارت
۵۰۸	سورپ هاكوب مراديه‌ها
۵۱۰	سورپ توما [کلیسای زنگی]
۵۱۲	سورپ هوانس شاه‌وليه‌ها
۵۱۵	سورپ هاكوب باغات
۵۱۷	سورپ سرکيس يا دير اوهان
۵۲۱	بتلهم ميدان
۵۲۹	سورپ گُورگ
۵۳۷	سورپ آسدوازا دزين = حضرت مريم
۵۴۲	سورپ لوساوريچ [گريگور منور]
۵۴۴	سورپ استپانوس
۵۴۷	سورپ هوانس مگرديچ [حضرت يحيى تعميددهنده]
۵۵۰	سورپ نيكوغيوس هايراپت
۵۵۱	سورپ نرسس يا سورپ آوديانتس
۵۵۳	سورپ لوساوريچ يا سورپ ميناس
۵۵۸	سورپ آمانبرگيچ [ناجی همگان - سورپ سرکيس]
۵۶۲	سورپ کاتارينه - دير راهبه‌ها

۵۷۳	 فصل سوم : کلیساها زیر بار مالیات
۵۸۵	 فصل چهارم : مدارس
۵۹۵	 فصل پنجم : کاتولیکها در جلفا
۶۰۵	 فصل ششم : شرح جلفا و اوضاع آن
۶۱۱	 فصل هفتم : وضع مالی جلفا و تأملی درباره آن
۶۱۶	 فصل هشتم : خلق و خوی جلفاییان
۶۱۹	 فصل نهم : بلوکها و روستاهای ارمنیان در ایران

در زمان

عالی جناب گورگ چهارم کاتولیکوس قومپروور کل ارامنه

و

عالی جناب گریگوریس قومپروور، خلیفه کلیسای وانک

حضرت مستطاب هُوَ هان هاروتونیان قومپرور مسبب چاپ تاریخ جلفا - باتاویا آقای قومپرور اگر اعمال حسنۀ اشخاص خیر در جهان مورد غبطه دیگران واقع می شود که تا قرنهای ماندگار است هم چون بناهای کهن که از قدیم باقی است و قلب آدمیان را به شوق می آورد. باید گفت که عمل خیر و ملت دوستانه شما از این قبیل آثار هیچ کم ندارد و موجب شهرت شما نیز خواهد شد. چون در امر چاپ تاریخ جلفای اصفهان تألیف برادرزاده و هموطن خود مرحوم هاروتون.ت. در هُوَ هانیاتس از بذل مال دریغ نفرمودید. این کار خیر شما باعث می شود تا هموطنان شما که در اطراف و اکناف عالم پراکنده اند از روزگار گذشته جلفاییان پیوسته آگاه بمانند و کارهای بزرگ آنان به دست فراموشی سپرده نشود، علی الخصوص اعمال آن عده که با اعتقاد به دیانت مسیح و با عشق به آن از همه چیز محروم بودند اما با سعی و رنج بسیار در عمر خود چه بسیار کوشیدند و به مکتب رسیدند و چون طلا در بوته گذاختند و پرتو ایمانشان همه جا را فروغ بخشید.

حال شما دو نفر، دو شاخه از شجرۀ دره هوانیاتس یکی با تقبّل هزینه چاپ و دیگری با کوشش در جهت گردآوری مطالب این کتاب بانی این امر خیر شدید تا نکته های از یاد رفته اعمال نیک رفتگان را به تمامی آشکار کنید. از این رو هموطنان شما اعمال شما را با قلبی آکنده از صمیمیت می ستایند و آن را کاری به یاد ماندنی، همچون مجسمه ای ماندگار و بی زوال می دانند که ابدالدّهر خواهد ماند.

از این جهت ما به نمایندگی احساس قلبی آنها می‌کوشیم با چاپ هرچه زودتر این اثر، آن را به عنوان هدیه‌ای به آن جناب تقدیم داریم. به این وسیله سپاسهای بیکران ما را به جهت تقبل هزینه چاپ و هبه تمام نسخ چاپ‌شده آن به چاپخانه به خاطر کمک به آن بپذیرید.

با آرزوی سعادت کامل شما
مسرّت خاطر شما را صمیمانه خواهانیم.

کشیش راته‌نوس داویدیان

کشیش مسروب داویدیان

آوه‌دیک ک.م.م. ظهراپانتس

م.ک.م.م. ظهراپانتس

هاکوب ه. هاکوب جانپانتس

مستولان چاپخانه کلیسای وانک

جلفا، ۲۷ مه ۱۸۸۱

مختصری از زندگینامه مؤلف

مؤلف پرکار تاریخ جلفا مرحوم هاروتون از خانواده درهوهانیاتس فرزند مرحوم تاتاووس است که در جلد اول، بخش نهم کتابش از وی به اختصار یاد می‌کند. وی در ایران، اصفهان، در جلفا، در چهاردهم فوریه ۱۸۲۸ زاده  هشت سالش نشده بود که پدر به  ۱۸۳۸ او را همراه خود به هندوستان، به شهر کلکته برد. اندک زمانی به مدرسه عالی نوع دوستی ارامنه، نزد معلم مشهور آوانس آودالیاتس تعلیم می‌بیند و خواندن و نوشتن می‌آموزد. سپس به سال ۱۸۳۹ همراه پدر به جلفا بازمی‌گردد و به مدرسه سامیان آمنابرکچیان وارد می‌شود. مدرسه‌ای که به همت شادروان گریگور سامیان مقیم مدرس تأسیس شده بود. در آنجا تحت تعلیم بارون هوهانتس.م. ظهرا بیان قرار می‌گیرد؛ استادی که در کتاب مقدس، دستور زبان، حساب، حسابداری، خوشنویسی و علم اخلاق و حکمت که مواد درسی آن زمان بودند تبخّر داشت. وی در جلد دوم کتابش به این نکته اشاره کرده است. از آنجا که هاروتون نوجوانی زرنگ و به تحصیل حریص بود با جدیت بذّر دانش را در خود پرورد و به نحو احسن بارور کرد. مسروب تاقیادیاتس در نشریه «آزگاسر آاراتیان» چاپ کلکته، با تجلیل از او یاد می‌کند و او را از بهترین شاگردان مدرسه می‌داند. همو می‌افزاید: «افرادی چون هوهان به تدریج ثمره عظمت علم جلفا را به یاد ما می‌آورند.» (شماره ۶۴ صفحه ۵۰۶، ۱۵ ژانویه ۱۸۵۰).

اکنون ثمرات تازه رسیده نوشته‌های او در صفحات روزنامه می‌درخشد که خوانندگان خود از آن آگاهند. تازه جوانی بیش نبود که با رفتار تحسین‌انگیز محبت همگان را به خود جلب کرد و رفتارش سرمشق همگانش شد. هوهان در عنفوان شباب از نعمت پدر و مادر محروم و بار سنگین مخارج خانواده بر دوش او تحمیل شد. دیگر نتوانست به تحصیل علم ادامه دهد و علیرغم میل باطنی مجبور به ترک آن گردید. تا معاش را سروصورت دهد به داد و ستد جزئی پرداخت.

در اوایل سال ۱۸۵۱ عالی‌جناب تاتاووس بیگ نظریان، اسقف کلیسای وانک، او را به سمت منشی‌گری این کلیسا برگماشت. وی در این سمت به برکت رفتار نیک و اثبات وفاداری، ستایش اسقف را برانگیخت تا آنجا که بیشتر اوقات دربارهٔ امور عامه و کلیسا طرف شور و مصلحت اسقف واقع می‌شد.

هوهان برای خوشنامی زادگاه و کلیسای خود اهمیتی فراوان قایل بود و تا پای جان در اعتلای نام آن می‌کوشید و اگر جایی خطایی یا چیز نابسامانی می‌دید، بسیار غمگین و دردمند می‌شد. البته خوانندگان این کتاب در خلال خواندن آن متوجه این احساس او خواهند شد.

در ۲۷ فوریه ۱۸۵۵ با وار توهی، دختر مرحوم آوه‌دیک. ت. کرتیان ازدواج کرد که ثمرهٔ آن پنج دختر و دو پسر بود. امیدواریم همان رفتار نیک و قوم‌دوستی والدین را در این فرزندان ببینیم.

هوهان به سخت‌کوشی شهره بود. به‌جز کار طاقت‌سوز منشی‌گری کلیسا که از آن خسته نمی‌شد و تألیفات و تحقیقات خود را با دلگرمی دنبال می‌کرد که ذیلاً بدانها اشاره می‌شود، خود را مأذون نمی‌دانست که وقت اضافی را هدر دهد. برای تأمین معاش مختصر داد و ستدی می‌کرد چه در خود جلفا و چه به دست دیگران از طریق ارسال جنس به سایر شهرهای دوردست که در نتیجه درآمد خوبی نصیبش شد تا آنجا که توانست از این راه برای خانواده‌اش پس از خود سرمایه‌ای به‌جا بگذارد.

هوهان نزدیک سحرگاه ۱۴ مه ۱۸۷۱ بر اثر سکنهٔ قلبی، به مرگ ناگهانی در سن ۴۳ سالگی در میان اندوه خویشان و هم‌قومان خود زندگی را بدرود گفت. روز بعد با

تشییع جنازه رسمی، در گورستان جلفا، در محل مقبره خانوادگی خود به خاک سپرده شد. او قامتی چهارشانه و هیکلی قوی داشت. دارای چهره‌ای پرخون بود و نسبت به آشنایان و خویشاوندان رفتاری متین و خلقی خوش داشت و تا پایان عمر نسبت به ولی نعمت خود عالی‌جناب اسقف اعظم تاتاووس حق شناس باقی ماند. پیوسته احسانها و ملاحظتهای ایشان را به یاد می‌آورد و ترقی خود را مدیون الطاف او می‌دانست و ایشان هم حقیقتاً همچون پدری مهربان او را در کنف حمایت خود محفوظ و احترامش را نگه می‌داشت. همین امر سبب دلگرمی او به کار شد و مشوق او در تألیف تاریخ جلفا و تحقیقات دیگری که پس از مرگ اسقف تاتاووس در زمان جانشین وی عالی‌جناب مؤسس نیز همچنان ادامه یافت. حاصل بیست سال کار ارزشمند در سمت منشی‌گری تألیفاتی است که در بالا قول ذکر آنها را دادیم:

- «تاریخ جلفا» در دو جلد،

- «رد شبهات لوتریان در دفاع از کلیسای ارتدوکس ارمنستان»
 - «شرح زندگانی عالی‌جناب مرحوم اسقف اعظم تاتاووس و منظومه‌ای در رثای او» (این دو در حال حاضر در چاپخانه کلیسای وانک به چاپ رسیده‌اند).
 - «چند نوشته تحقیقی که از میان آنها مدیحه‌ای در تجلیل خانواده بزرگوار لازاریان و مرثیه‌ای برای جناب هوانس لازاریان هست که در «یادبودنامه ه. ه. لازاریان» چاپ مسکو در صفحه ۵۵ چاپ شده است.
 - «خطابه در مرگ عالی‌جناب اسقف تاتاووس» ولی نعمت خود که به هنگام تشییع جنازه قرائت شد.

- «مکتوب دل‌انگیزی به مناسبت مرگ اندوهبار بارون آبکار. ه. آبکاریان، که در مجله «آرازات» در سال ۱۸۷۶ ص ۴۲۶ چاپ شده است.
 - «شکوائیه منظوم مفصلی به خدا در گلایه از لکنت زبان خود. (وی از کودکی نقصی در زبان داشت که نمی‌توانست به راحتی صحبت کند. زبانش گاهی می‌گرفت و کلامش قطع می‌شد).
 - «مصیبت قوم ارمن در ساحل رود ارس» به هنگامی که شاه عباس آنها را از رود عبور می‌داد. این اثر در مجله «آرازات» به سال ۱۸۷۵، شماره ۱۰، ص ۳۸۲ چاپ شده است.

- منظومه بسیار پر معنی و زیبایی درباره سورپ و ارتان که متأسفانه به سبب مرگ ناگهانی ناتمام ماند و نتوانست آن را انتشار دهد.

- و چند نوشته دیگر درباره جشنهای گوناگون.

- و نیز گزارش کار منشی‌گری بیست‌ساله خود در کلیسای وانک که رونوشت‌های پرحجم آنها از سال ۱۸۵۱ تا دهم مه ۱۸۷۱ در دفتر کلیسا موجود است. این گزارش نمونه درخشان زبردستی و خوشنویسی اوست.

اینک با دریغ از مرگ نابهنگام او که تمام هم‌قومانش را در اندوه فرو برد و با در نظر گرفتن تألیفات عمده او، باید افزود که مؤلف این کتاب در سراسر زندگانی خود، به خاطر زادگاه خود جلفا دمی نیاسود تا آن که تمام حوادث و اتفاقات را موشکافانه پی‌گیری کرد و آنها را از زیر غبار قرون، از دل ساختمانهای ویران، از کتیبه سنگ گورها درآورد و زندگی گذشتگان و زندگان را که برخی را بعینه دیده بود گرد کرد و در این دو جلد تاریخ جای داد، و حاوی تمام اخبار گذشتگان است که در جلفا زیسته‌اند و به اندازه وسع خود تا آنجا که توانسته بدست آورده است. اثری که تا حد زیادی می‌تواند عطش کنجکاوی هم‌قومان و برادران ما را و مشتاقان شناخت تاریخ قوم ارمن را فرو بنشانند. عطش آن کسان را می‌خواهند بر اخبار نسلهای گذشته، بر آزاری که اغلب کشیده‌اند و نیز مقاومت بی‌امان آنها را در حفظ ایمان و دین خود آگاه شوند.

امید است خوانندگان با خواندن این تاریخ اطلاعات کافی و ارزشمندی بدست آورند که در این صورت نویسنده پرکار آن به آرزوی خود رسیده است. زیرا او با عشق به هم‌قومان خود تألیف آن را به عهده گرفت.

نویسنده این سطور به خاطر آن گروه که مایل به دانستن شرح زندگانی مؤلف‌اند توانست با جویا شدن شرح حال او از آشنایان و شهود عینی این اطلاعات را بدست آورد.

آوه‌دیک. ک. م. ظهرا بیا یان

یکی از مسئولان چاپخانه کلیسای وانک

جلفا ۲۸ مه ۱۸۸۱

مطالبی درباره چگونگی این اثر

۱ خانه‌های ویران و بی‌صاحب، خالی مانده از آنها که روزگاری در این سراها می‌زیستند؛ وضع بی‌سامان کنونی در قیاس با دورانی که زندگی مرفه و توأم با شادی بزرگان جلفا، شکوه پیشین جهان مشهور آن بازرگانان برجسته‌ای که بعدها روزگار شادشان بسر آمد، احساسی را در من بیدار کرد تا وقایع دوران گذشته را به یاد آورم. اما در این باره مطلبی یا کتابی نیافتم که پاسخگوی آن احساس باشد، به ندای درونی من جواب دهد و حس برانگیخته‌ام را آرام بخشد. گفتگو با سالخوردگان و جويا شدن از احوال گذشتگان برای من بسیار دل‌انگیز بود، چون سخنان ایشان را در هیچ تاریخی مضبوط نمی‌دیدم و همین امر اشتیاق مرا بیشتر برمی‌انگیخت.

۲ حدس من بر آن است که پس از خلیفه آراکل هیچ‌یک از هم‌قومان جلفایی به فکر نیفتاده تا وقایع خوب یا بد را بموقع ثبت و ضبط کند و دلیل این امر را از فحوی گنداکهای خلیفه هاکوب و خلیفه بغوس، سرپرستان کلیسای وانک مورخ ۱۳۲ آزاریا (۱۷۴۶) یافتم: «...درباره مصایب و رنجهایی که در بنیاد جلفا متحمل شدیم نماینده من شما را شفهاً آگاه خواهد کرد. چون ترس مجال تحریر آن را نمی‌دهد.»

در ۱۵ فوریه ۱۷۸۷، پدر میکائیل چامچیان نامه‌ای به بارون هاروتون ساهاکیان آقانوریاتس^۱ دانشمند می‌نویسد و طی آن خواستار می‌شود که اسامی پادشاهان ایران و سنوات پادشاهی آنها را برایش بفرستد و سپس می‌افزاید:

«شنیده‌ام که پس از آراکل مورخ، کشیشی به نام هاکوب و کشیش دیگری به نام آوه‌دیک به جلفا آمده و وقایع آنجا را نوشته‌اند. اگر چنین نوشته‌هایی واقعاً وجود دارند، دستور دهید نسخه‌ای از آنها بردارند.» و سپس خواهش می‌کند که نسخه‌ای هم برای او بفرستند. اگر چنین مورخانی که پدر میکائیل از آنها یاد می‌کند براستی وجود داشته بودند، نوشته‌هایشان هرگز مخفی نمی‌ماند و اگر نسخه‌ای از آنها هم به دست

پدر میکائیل رسیده بود، در تاریخ خود راجع به جلفا مطالب مفصلتری می توانست بیاورد.

خارج از مطلب نیست اگر بگویم در زمان خلیفه گری اسقف استپانوس، خلیفه جلفا، به سال ۱۶۸۸ خلیفه ای از فرقه ژوزیته‌ها به نام هاکوب به جلفا می آید و در زمانی که ارمنیان ارتودکس و کاتولیک به معارضه و ضدیت می پردازند، به فرمان شاه سلیمان خود و دیگر محرکان همراهش از جلفا رانده می شوند.^۲ وی طی نوشتن جزوه ای خواسته است به زعم خود اعمال زشت استپانوس را افشا کند. اما شیوه خصمانه او در تحریر این جزوه باعث شد بدیهای خود را بیشتر ظاهر کند.

او ضمن جدال قلمی خود مختصری درباره وقایع جلفا می نویسد که ما در جای خود خواهیم آورد. اگر منظور پدر میکائیل این شخص باشد، وی مورخ نیست و کوچکترین اثری هم از مورخ بودن کشیش آوه دیک در دست نیست.

^۳ در اوایل سال ۱۸۵۱، در زمان خلیفه گری عالی جناب اسقف تاتاواوس بیگ نظریان، سمت منشی گری کلیسای وانک به من سپرده شد. این کلیسا به موجب مکتوبات موجود در آن گنجینه ای از اشیاء عتیق بود که مرا به جستجو در جهت رسیدن به هدفم تشویق کرد. بدین جهت از اوایل همین سال، (۱۸۵۱) هر روز با شتاب از کارهای موظف روزانه خود را فارغ می کردم و دو سه ساعت باز یافته را در انبوه مکتوبات درهم ریخته و بر هم انباشته در زیر گرد و غبار صرف تحقیق می کردم مطالب را دانه دانه در می آوردم و طی سه سال کتابهای خطی و مکتوبات موجود را غربال کردم. هرگاه فرصتی دست می داد از فرمانها، کندا کها، کتابهای خطی، نامه های خصوصی و نوشته های دیگر مطالب تاریخی را استخراج می کردم تا آن جرأت را یافتم که دست به تألیف تاریخ جلفا بزنم.

مهمترین یاور من در این کار کتاب کوچکی بود که در کتابخانه کلیسا یافتم. این کتاب را که کشیش استپانوس فریدنی اهل قریه هزارجریب نوشته است دارای مطالب گوناگونی است و از آن جمله ذکر سلسله های پادشاهی ایران تا زمان لطفعلی خان زند، ستمهایی که ارمنیان فریدن متحمل می شوند و شرح حال بعضی اشخاص که با زندگی

زاهدانه خود در فریدن به معجزه گر شهرت یافتند. و در خلال این مطالب مختصری از وقایع جلفا نیز آمده است. اولین مطلب این کتاب از احداث دیر مقدس حضرت مریم در هزارجریب حکایت می کند که در سال ۱۱۱۴ تاریخ ارمنی (۱۶۶۵) آغاز و به سال ۱۲۶۳ (۱۸۱۴) پایان یافته است. سبک نگارش او پرتکلف و کم محتواس است که من مطالبی از آن برگزیدم و در کتابم در فصل مربوط بکار بردم. بعضی قسمتها را بعینه برای شاهد نقل کردم اما با تصحیحات لازم و حذف مکررات به طوری که به معنی کامل آن لطمه نزنند. در نقل از این کتاب برای اطمینان از صحت مندرجات آن از منابع قدیمی تر کمک گرفتم و با مطالب آن تطبیق کردم تا به درستی آن کاملاً واقف شوم و شکی باقی نماند.

۴ این تاریخ را در دو مجلد تدوین کردم تا آن را از اختلافات آتی دور کرده باشم. در مقدمه هر مجلد درباره متن آن اطلاعاتی بدست دادم و کوشیدم با زیرنویسهای لازم مطلب را روشتر کنم. هر خبری را که نقل کردم سند آن را آوردم که در صحت آن تردیدی بر جای نماند.

۵ البته دشواریهای کار در به انجام رساندن این تاریخ بر محققان پوشیده نیست اما لذتی در آخر کار هست که دشواریها را گوارا می کند و این تاریخ را برای من دل انگیز می گرداند.

۱- رونوشت یا سواد همان کاغذ را در منزل کشیش سرکیس در ماتوسیان یافتیم. هاروتون ساهاکیان از والدینی جلفایی در بصره متولد شده بود. به قرار اطلاعی که کسی از او داشت وی در بمبئی وفات یافته و از خود نوشته ای منظوم و منثور باقی گذاشته است.

۲- ر.ک. ج ۲- فصل اول بند I

فصل اوّل

وضع ساکنان ارمنستان • سلطنت شاه عباس در ایران • موقعیت مناسب جهت عزیمت شاه عباس به ارمنستان

۱ پس از برافتادن استقلال، خانه ارمنیان میدان جنگهای ویرانگر شد که هر زمانی شکار زورمندتری می شد. گاهی بیرق ایران و زمانی بیرق عثمانی در آنجا افراشته می گردید. اما در اوایل قرن شانزدهم ارمنستان زیر سیطره عثمانی قرار داشت.^۱

۲ طرز حکومت عثمانی بر اساس بربریت استوار بود و رعیت شدیدترین زجرها را متحمل می شد. خراج سالانه با شکنجه و چماق بدون حساب و کتاب گردآوری می شد و چنان طاقت رعیت ارمنی را طاق کرد که دیگر برای ماندن در وطن دلی نداشت. ارمنیان به دلیل پیروی از مذهبی دیگر، در نظر این ستمگران، پست و حقیر می آمدند و این امر دستاویزی بود تا گردن ایشان زیر بار خراج سنگین و ستم سهمگین خم شود. ساکنان ارمنستان با تحمل حکومتی چنین حتی اختیار جان خود را نیز نداشتند چون حاکمان به جزئی ترین بهانه بی رحمانه آنها را می کشتند. اینان بر مال خود نیز مسلط نبودند. حتی شرف هم از ترس ستمگران گریخته بود.^۲

۳ آنچه از این نوع حکومت عاید می شد فرو غلتیدن در چاه قرض بود و افتادن در ژرفای نومیدی که بر دلها چیره می گردید. مرجعیت اچمیادزین حتی از تعدی مصون

نماند. زیرا وضع خراجهای بی جهت سبب شد تا مرجعیت برای تأدیه آن به استقراض متوسّل شود. وجوه استقراضی با ربحهای آن روی هم غلتید. از طرفی فشار مأموران خراج و از طرفی فزونی مدام ربحها، مرجعیت را مرتباً فقیرتر می کرد. این مصائب و این مظالم کاتولیکوس داوید و ملیک ست را در وادی بلاتکلیفی حیران می کرد.^۳

^۴ آن زمان در ایران شاه عباس ملقب به کبیر سلطنت می کرد و به سال ۱۵۸۶ به این مقام رسید و بسیار مدبر بود. وی سودای حمله به ارمنستان را در سر می پرورد تا انتقام پدرش خدا بنده را بگیرد^۴ و منتظر فرصت مناسبی می گشت.

^۵ تسلیم بلا شرط ساکنان ارمنستان قلب جبّاران عثمانی را اقناع نمی کرد و به شیوه بربریت خود ادامه می دادند. از این رو ارمنیان در فرار و رهایی بر یکدیگر سبقت می گرفتند و به ایران می گریختند و آنجا با مهر و مروت شاه عباس مواجه می شدند. آراکل مورخ می گوید: «ارمنیان کشور ارّان، از قریه وُسکان آباد: ساروخان با برادرش نظر، از قریه هاترک: کشیش اوغلان و برادرش قلعه بیک، از قریه خاچن: جلال بیک با فرزندان برادرش، از دیزک: ملیک سوجوم، از کوچیز: ملیک پاشیک، از برتس: ملیک بابّه و از مملکت کشتاقا از آبادی خاناجاخ: ملیک هایگاز و افراد چهار آبادی دیگر از مملکت دیزاکا به ایران کوچیدند. شاه عباس آنها را در شهر اصفهان سکونت داد که اینان افراد معروفی بودند»^۵.

داوید و ملیک ست کاتولیکوس حیران و بی پناه از جبر درماندگی ناچار شدند به همراه مانوئل اسقف دیر هاووستار و آسند وازادور اسقف گفارت از ارمنستان بگریزند و به سال ۱۶۰۲ در اصفهان به خدمت شاه عباس برسند.

^۶ شاه پناهندگان را از روی مودت و نوع پروری با خوشرویی می پذیرفت و از آنها دلجویی می کرد. او بخصوص برای روحانیون احترامی خاص قایل بود. شاه سبب هجرتشان را می پرسید و طرز حکومت عثمانی را، از وضع معیشت در ارمنستان و چگونگی آن دیار جویا می شد. همه اقوال آنها را هوشیارانه می شنید و با همدلی با

ایشان بدانها امید می‌بخشید. وضع آشفته ارمنستان و دردمندی قلب ساکنان آن سامان فرصت مناسبی برای حمله به عثمانی به دست می‌داد. شاه‌عباس هنوز در این اندیشه بود که دعوتنامه و سفیری از سوی امیر غازی‌خان از مار MAR ارمنستان رسید و دیگری هیبت‌بیک شخصاً با همان قصد به خدمت شاه آمد.^۶

۱- تاریخ ارمنیان، چامچیان، جلد سوم، فصل ۱۰ و ۱۳.

۲- همان جا

۳- همان جا فصل ۱۳

۴- در سال ۱۰۳۲ ارمنی [۱۵۸۳ م] فرهادپاشا به فرمان سلطان مراد به شهر ایروان آمد و حاکم ارمنستان را فراری داد. حاکم ارمنستان از جانب سلطان محمد خداپنده بر آنجا حکومت می‌کرد... بعداً در سال ۱۰۵۲ [۱۶۰۳ م] شاه‌عباس پسر سلطان محمد خداپنده برای انتقام اقدام کرد (یادداشتهای حاشیه یک نسخه خطی انجیل).

۵- تاریخ ارمنستان، آراکل، ص ۱۵، تاریخ ارمنیان، چامچیان جلد سوم، فصل ۱۳. آراکل مورخ به ذکر تاریخ مهاجرت این قسمت از ارمنیان به ایران نمی‌پردازد ولی به نام خواجه نظر فرمانی از شاه‌عباس موجود است مورخ به سال ۱۰۰۱ هجری (۱۵۸۶) که طی آن اجازه آزادی تجارت داده است و ترجمه آن در قسمت تجارت همین کتاب آمده است. از این رو به جرات می‌توان گفت آن نظری را که آراکل ذکر کرده همین خواجه‌نظری است که شاه‌عباس به نام او فرمان صادر کرده است. همین‌طور جلال‌بیک و ملیک هایکاز که آراکل از آنها یاد می‌کند تاجران مشهوری بودند که در فصل تجارت از آنها یاد خواهد شد. بنابراین مهاجرت آن قسمت از ارمنستان به اصفهان در سال (۱۵۳۶ م) رخ داد که سال به سلطنت رسیدن شاه‌عباس است. (ر.ک. تاریخ چامچیان جلد سوم).

۶- آراکل مورخ فصل سوم. و چامچیان جلد سوم، فصل ۱۴.

فصل دوم

عزیمت شاه عباس به ارمنستان • پیروزی او بر عثمانی • پذیرایی شاه عباس
از طرف جلفاییها • ماجراهای کاتولیکوس داوید و ملیکست

^۱ وقتی شاه عباس فرصت را برای برآوردن مقصود خود مناسب دید مخفیانه دست به تدارک قشون زد و در سال ۱۶۰۳ میلادی بی آنکه عثمانیان متوجه حرکت او شوند با شتاب خود را به تبریز رساند. در این لشکرکشی هیچ مشکلی رخ نداد، چون در آن هنگام علی پاشا حاکم شهر با غازی خان امیر سلماس [گماشته دولت عثمانی] که از فرمان دولت خود سرپیچیده بود درگیر بود. پس از ورود به تبریز و مطیع کردن شهر با عجله به یاری غازی خان شتافت. در دشت صوفیان با علی پاشا روبرو شد و او را شکست داد. این شکست سبب فرو ریختن اعتبار عثمانی و شهرت ایران به نیرومندی در ارمنستان شد. پس از این پیروزیها شاه عباس به سوی نخجوان پیشروی کرد.^۱

^۲ جلفاییان با تشریفات کامل و لباسهای فاخر به استقبال شاه عباس رفتند. آراکل مورخ در این باره چنین می گوید: «چون شاه عباس به شهر جلفا رسید. ساکنان آن همگی با تشریفات که تدارک دیده بودند به پیشواز مرکب شاه رفتند، پیشوازی که در خور شاه باشد. بزرگان، ریش سفیدان و جوانان با لباسهای مزین به زینت آلات و سلاحهایی زرین پیش می رفتند. نوجوانان تازه شکفته با جامهای زرین^۲ شراب گوارا در دست از تازه واردان پذیرایی و تعارف می کردند. کشیشان و سرودخوانان با شمعهای افروخته

همراه با دود اسفند و کُندر با گامهای سنگین سرودخوانان پیش می‌رفتند. با پارچه‌های گرانبها گذر شاهانه را از بر رودخانه تا کاخ خواجه خاچیک فرش کرده بودند. خواجه خاچیک در کاخ با دست پسرش یک سینی پر از طلا به شاه تقدیم داشت. دیگر بزرگان جلفا نیز هدیه‌هایی شایسته مقام شهریاری تقدیم کردند. شاه سه روز در جلفا ماند و با خوراکهای گوناگون و شرابهای گل‌مزه پذیرایی شد^۳.

^۳ قشون عثمانی که در ارمنستان مستقر بود، از ترس شاه‌عباس از شهرها و آبادیها گریخت و در قلعه استوار ایروان متحصّن شد. شاه پیشروی کرد، قلعه را به محاصره کشید و با سپاه خود مستقر گردید. او همچون فرماندهی ژرف‌نگر امیران لشکرش را با بخشی از سپاه به اطراف ارمنستان پراکند تا از هجوم دشمن در امان باشد، تا متحصنان را با شتاب تسلیم کند و هیبت زور و بازوی خود را بنمایاند. امیرگونه‌خان را به گنج‌فرستاد، الله‌وردیخان را به آزرگه و آرچش و وان و ولایات اطراف آنها حتی تا مرز ارزروم گسیل کرد. سپاهیان شاه‌عباس به هرجا پا می‌گذاشتند زیر و زبرش می‌کردند و می‌سوزاندند و می‌کشتند و اسیر می‌کردند^۴.

^۴ هنگامی که شاه‌عباس قلعه ایروان را در محاصره داشت، دو کاتولیکوس داوید و ملیک‌ست را نزد خود فراخواند و از آنها خواست دیونی را که به دولت عثمانی بدهکار بودند به خزانه دولتی بپردازند. هیچ شکایت و التماسی مسموع نیفتاد. کاتولیکوس حیران از وضع پیش‌آمده گفت خیلی دیر فهمیدم که وعده و وعیدهای شاه در حکم باد بوده و آنها همه برای مفت بچنگ آوردن دل ما بوده است. ارمنیان، زیر فشار و شکنجه محصلان مالیاتی، مجبور شدند از دیگران وام بگیرند و دین خود را به خزانه بپردازند، همان دیونی را که باید به عثمانیها می‌دادند. با این رفتار ارمنیان توانستند وفاداری خود را نسبت به شاه به اثبات رسانند و آنچه را که بدهکار بودند تعیین کردند و آنگاه فرمان آزادی گرفتند^۵.

^۵ شاه‌عباس همان‌طور که امیدهای واهی کاتولیکوسها را نقش بر آب کرد، امید قشون عثمانی را به تسخیر ناپذیر بودن قلعه ایروان بر باد داد. حصار ایروان را پس از هشت ماه محاصره در سال ۱۶۰۴ میلادی درهم شکست، بخشی از شهر را سوزاند، بیشتر سپاه

عثمانی را از دم تیغ گذراند، پس از پایان گرفتن کشتار و تسخیر شهر به عثمانیان پیشنهاد کرد هرکدام مایل به بازگشت به وطنشان هستند می‌توانند بازگردند و هرکدام مایل به ماندن باشند می‌توانند بی‌ترس و وا همه همان‌جا بمانند. گروهی رفتند و بعضی ماندند.^۶

۶ سپاه شاه عباس که همه جا پخش شده بودند مانند بربرها خرابی بسیار آورده بودند و چون بازگشتند همراه خود جمعی اسیر آورده بودند از شهرهای گنجه، آزرگه، آرجش، وان، ملازگرد، آلاش‌گرد، قارص، کافزوان، باسن، گارین (ارزروم) خنوس و اطراف آنها. جمع این اسیران از بیست هزار نفر تجاوز می‌کرد و شاه فرمان داد تا ایشان را به ایران بکوچانند و بیشترشان را در شهرهای کاشان و اصفهان اسکان دهند. اکثر این اسیران از قوم ارمن و در میانشان از زردشتیان و یهودیان نیز بودند. اینان دومین گروه از مهاجران ارمنستان به ایران در سال ۱۶۰۳ بودند.^۷

- ۱- آراکل مورخ، فصل ۳. چامپیان: تاریخ ارامنه، جلد سوم، فصل ۱۴.
- ۲- شاه عباس مردی بود در دین متعصب و سید (بمثابه مقدس و نزد ایرانیان مورد احترام). از این جهت نمی توانست علناً شراب بنوشد. شاید مورخ خواسته بگوید نوعی نوشیدنی ممتاز.
- ۳- آراکل مورخ: فصل ۳.

۴- شاید آن زمان در میان ارمینیان ایران مرسوم بوده که هنگام ورود حاکمان و بویژه پادشاهان به استقبال آنها بروند. لذا تکلیف خاص و اجبار شده بود که به هنگام ورود روحانیون با بردن صلیب و انجیل از جلفا و شمایل حضرت مسیح و شمعدان و بخوردان و خواندن سرود با آن شیوه صف آرایی از آن مقام استقبال کنند و احترام گذارند و هنگام بازدید زیر پای ایشان پارچه های ابریشمی بگسترند. ولی در حال حاضر چندین سال است که آن مراسم با آن صف آرایی دیگر معمول نیست فقط لباس روحانی پوشیده می شود و فرش گسترده برای هر کسی انجام نمی شود. موسس خلیفه جلفا به الکساندر کاتولیکوس می نویسد که در مراسم استقبال شاه حوادث تأثر انگیزی روی داده است. (تاریخ ذکر نشده است) که از این اتفاقات به سه مورد باید توجه شود. اول تدارکات عظیم، دوم، شمار بسیار شرکت کنندگان و جدال سنگ پرانی با غیر ارمینیان و سوم، از دست رفتن اشیای مقدس کلیسایی استقبال کنندگان. در اینجا بخشی از آن نامه را می آورم و گمان نمی کنم مطلبی خارج از بحث باشد.

«مقام عالی مستحضر باشند که قرار بود روز چهاردهم مه شاه وارد شهر شود. چنان که مرسوم است ما را برای استقبال بردند. ما نیز با تدارکات عظیم همراه با روحانیون و مردم بسیار مجلل و مزین با دلی خوش به قریه باتون ترک نشین - جای همیشگی مان - رفتیم. در این مراسم نه فقط من و روحانیون که کلاتر و جلفاییها و مردم قراء نزدیک شرکت کرده بودند. چهار روز در چادر ماندیم تا روز پنجشنبه، روز معراج حضرت مسیح، که قرار بود غروب هنگام شاه بیاید. جمعیت شهر جملگی به پیشواز آمده بودند. سه ساعت از روز گذشته ناگهان لوطی بازار شد و زد و خورد در گرفت. بچه های میدان ما هم به مقابله برخاستند. سنگ پرانی شروع شد سنگهایی می پراندند که به چشم نمی آمد. تا اینکه بچه های ما ترکها را فواری دادند. [مقصود از ترکها مسلمانانند] سپس شمار ترکان افزایش یافت. سه تا چهار هزار نفر به ما حمله کردند. سنگ بود که مثل تگرگ بر سر ما می بارید. اما من از ترس خونریزی نگذاشتم جنگ شود. یکدیگر را زدند، سپس خود را رها کردند و به دو چادر ما ریختند.

دو چادر متعلق به روحانیون را کلاً چپاول کردند. سپس به سراغ چادر من آمدند. هر چه سنگ انداختند از چادر بیرون نیامد. تا اینکه دشته در دست وارد چادر من شدند و به سوی من آمدند. ناچار از چادر بیرون رفتم. آن را غارت کردند و هر چه داشتم همه را بردند. چهار صندوق مرا بردند اما به صندوق لباسهایم دست نزدند. آن صندوق باقی ماند. از سه چادر ما دو تا را پاره پاره کردند. یکی مانده است و نیز بیست و پنج چادر کلاتر و جلفاییان را غارت کردند. اگر این چیزها نبود خونریزی بیشتر می شد. چیزها را بردند و بحمدالله خونی ریخته نشد. اما زخمی بسیار بود چه از ما چه از آنها. آنگاه شاه آمد. قوم ما همه فرار کرده بودند. روحانی مسلمان ملازم اردو مرا مجبور کرد که لباسهای باقی مانده را بپوشم. سر راه ایستادم. وقتی شاه آمد به من شفقت کرد و با ملاطفت فرمان داد از خلیفه خوب نگهداری کنید. کسی به او ضرر نزنند که بازخواست می کنم. این را گفت و اسبش را راند. من خواستم عرض نمایم ولی نگذاشتند. گفتند بی دماغ می شود. آنچه را از شما برده اند پس می گیریم. تا حال دو دست لباس فاخر و یک صلیب مربوط به علامت منقوش به

تمثال حضرت مسیح و دو تخته فرش و مابقی مانده نمی‌دانم به دستمان می‌رسد یا نه. غلامان دیوان‌بیگی مشغول تفتیش آن چهار آبادی ترک‌نشین‌اند که ما را غارت کردند. ببینیم به کجا می‌انجامد.»

سیاهه اشیای غارت‌شده را همراه با یک تقاضانامه به حاکم اصفهان دادم که در اینجا اقلام عمده آن را می‌آورم و از ذکر اشیای جزئی صرف‌نظر می‌کنم.

از اشیای مقدس کلیسا: کتاب بزرگ، دو جلد، یکی کتاب مقدس و دیگری زبور داوود. کتاب کوچک و بزرگ، ۱۴ جلد، صلیب نقره‌ای، ۱۰ عدد. صلیب مطلای دانه‌نشان، ۴ عدد. بخوردان نقره‌ای، ۲ عدد. کمر بند نقره‌ای، ۲ عدد. لباس زرین، ۸ دست. یقه (Vagas) لباس اسقفی گلابتون‌دوزی‌شده، ۴ عدد. پیش‌بند سوزن‌دوزی‌شده، ۴ عدد. پیراهن با یقه‌های زردوزی، ۱۸ عدد. بقچه، ۲ عدد. شمعدان مسی بزرگ، ۲ عدد. شمعدان بسیار بزرگ، ۲ عدد. زنگ، ۶ عدد. علامت، ۱۰ عدد. و یک چتر.

از کشیشان کلیسای شاه‌ولی: صلیب نقره‌ای، ۴ عدد. کلاهخود خلیفه مزین به صلیب نقره‌ای، ۸ عدد. پیراهن کلیسایی، ۱۲ عدد. پارچه توری، ۲ قطعه. علامت، ۴ عدد. شمعدان بزرگ، ۴ عدد. شمعدان بسیار بزرگ، ۴ عدد. یک دست لباس روحانی و یک صندلی.

۴- آراکل. فصل ۳.

۵- همان‌جا، همان‌جا.

۶- همان‌جا، همان‌جا.

۷- همان‌جا، همان‌جا.

فصل سوم

آمدن جلال اوغلی سردار عثمانی به ارمنستان • کوچاندن شاه عباس ساکنان ارمنستان را • مصائب مردم مخصوصاً هنگام گذشتن از رود ارس

۱ وقتی اخبار فتوحات شاه عباس به استانبول رسید، سلطان احمد بی درنگ قشونی فراهم آورد، سردار جلال اوغلی معروف به سینا پاشا را در رأس آن گماشت و به مقابله شاه عباس گسیل داشت. چون شاه عباس از تدارکات پدرومانه عثمانی برای مقابله با خود آگاه شد؛ رسیدن جلال اوغلی را به ارزروم را شنید و برابری قوا را سنجید، دانست که در یک جبهه نمی تواند با آنها روبرو شود و مغلوبشان کند. پس چنان صواب دید که به مرزهای خود عقب بنشیند تا فرصت مناسبی بدست آید.

لکر ژرف نگر شاه عباس به او تلقین کرد که جماعت آرامنه ساکن ارمنستان را تا سرحد ایران بکوچاند و آن سرزمین را خالی از سکنه کند. این کشور ویران کردن دو فایده دربر داشت: یکی آن که ولایات و دهات خالی از سکنه می شد، دارایی آنها به یغما می رفت و زمستان که قشون عثمانی آنجا می رسید بی آذوقه می ماند و از تهیه مایحتاج خود عاجز می شد و شاه زودتر می توانست بر آنها غلبه کند؛ دیگر آن که بر جمعیت و مالیات پردازان کشور خویش می افزود و مهمتر آنکه تجارتی که آرزوی قلبی او بود به کف آرامنه رونق می گرفت. زیرکی و استادی ارمنیان در تجارت در چشم شاه حسادت انگیز بود.^۱ وقتی شاه به یروان تاگرد رسید، اندیشه خود مبنی بر کوچاندن ارمنیان را با امیران لشکر

خویش آشکار کرد و فرمان داد تا ساکنان ارمنستان جملگی را اعم از شهری و روستایی از خانه‌های خویش بیرون کنند و به سوی ایران بکوچانند. برای این امر عالیت‌ترین مقام را به امیرگونه‌خان سپرد و به او فرمود سریعاً این کار را فیصله دهد. امیرگونه‌خان با گرفتن این فرمان در رأس سپاهیانی قرار گرفت که رحم و شفقت و انسانیت را فراموش کردند. منظره مصیبت‌باری بود. سپاهیان در تمام نواحی شهرها و روستاها پراکنده شدند. با قساوت بسیار با کتک با زجر با بیرون کشیدن اطفال از آغوش مادران، با چپاول منازل، با نابود کردن هرچه به دستشان می‌رسید، مردم را از خانه‌هایشان بیرون کردند. بیشتر سالخورده‌گان و خردسالان و ناتوانان، گریان و نالان زیر دست و پا نیمه‌جان می‌افتادند. چه بسیار مادران فرزند از دست داده که سیل اشک جاری می‌کردند و به زاری می‌نالیدند. کودکان از هیکل ستر و زمخت سپاهیان زهره‌ترک می‌شدند و به آغوش مادران پناه می‌جستند. نو عروسان و دوشیزگان زیباچهر از خجالت سرخ می‌شدند و آرزوی مرگ می‌کردند پیش از آنکه به چنگ سپاهیان بی‌حیثیت بیفتند. کدخدایان جملگی از همه‌سو دودل شده نمی‌دانستند چه کنند عقلشان را از دست داده بودند اما کوچ‌دهندگان آنها را بسر می‌کوبیدند و همگان را با هجوم به سوی دشت آزارات پیش می‌راندند.

۳ برخی از ایشان با سودای فرار از دست اینان در شکاف کوههای آن حوالی پناه می‌بردند. از این فراریان به کوهستان یکی مانوئل اسقف دیر هاووستار بود و دیگری آسُد و ازادور اسقف دیر گِغارت. خبر به امیرگونه‌خان رسید. وی گروهی از سپاهیان خود را به دامنه کوهی که فراریان پناه گرفته بودند فرستاد و فرمان داد که به آرامی از آنجا فرود آیند. پناهندگان مطمئن از مکان امن خود، گوش به فرمان نکردند، به ریش سپاهیان خندیدند و جنگیدند. امیرگونه‌خان بشدت خشمگین شد و به سپاهیان فرمان داد از هرچه از دستشان برمی‌آید کوتاهی نکنند. بر اثر این فرمان بعضی از سپاهیان قوت قلب گرفتند. با سینه‌خیز و دشواری بسیار خود را به بالا رساندند. یکی از ایشان به در غار رسید و شجاعانه داخل شد. با شمشیر برهنه خود نخست سر اسقف را برید و آن را از بالا سوی خان فرواندا.  همقطاران دیگر از این حرکت او نیرو گرفتند و وارد غار شدند و همه را کشتند. نظیر این حادثه در پناهگاه کورادره تکرار شد. آنجا در پس

گوشه‌های صخره‌ها و شکافها بسیاری پناهیده بودند. نیز مخفی‌گاهی دیگر به نام یاخش‌خان بود که در آن غار هزار نفر پناه گرفته و برای نگهداری خود پاسدار گماشته بودند. سپاهیان ایران برای این کار وقت بسیاری گذاشتند و کوشش فراوانی کردند و کاری از پیش نبردند. سرانجام تصمیمی گرفتند: دوستان تن از ایشان از پشت، آن دره دشوار گذر را صعود کردند و خود را به فراز غار رساندند و آن چهار نفر را که به هر یک از پشت چهار شمشیر بسته بودند با طناب آویزان کردند و به در غار رساندند. از آنجا به خود جرأت دادند و وارد شدند و تیغها از غلاف درآوردند و از دم تیغ گذراندند. غلغله در غار افتاد. مخفی‌شدگان برای فرار راهی نداشتند و به یکدیگر تنه می‌زدند. از بانگ و فریاد و غوغا، پاسداران تنگه را گذاشتند و به یاری آنها شتافتند. چون محل نگهداری خود را ترک کردند سپاهیان ایران دیگر مانعی سر راه خود ندیدند وارد غار شدند. شماری بسیار از پناهندگان را یا کشتند یا از بالا به زیر افکندند  جز دختران و پسران نخواستند را به قصد تجاوز زنده نگه داشتند. اما اینان داوطلبانه خود را به پایین می‌افکندند و کشته می‌شدند. در دامنه کوه درختان سروکوهی روئیده بود اینان روی درختان فرومی‌افتادند. سر شاخه‌ها و خارها به شکم و قلب فرومی‌خورد و دردم می‌گشتشان. گیسوی بعضی از زنان به درختان گره می‌خورد، حلق آویز می‌ماندند و نفسشان بند می‌آمد. آن گروه کوچک را هم که جان بسلامت برده بودند با دیگر کوچندگان همراه کردند دارایی آنها را که نزد خود پنهان کرده بودند از ایشان گرفتند و به تاراج بردند.

۴ آن هنگام که شاه عباس شنید که جلال‌اوغلی به نخجوان رسیده و میان او و سپاه عثمانی مسافت چندانی نیست، ترسید که مبادا در برابر این سپاه نتواند بایستد و شکست بخورد و شکار بزرگ بچنگ آورده یعنی ساکنان ارمنستان را از دست بدهد با تشویش فراوان فرمان داد که کوچندگان را به سرعت از رود ارس بگذرانند. قایقهای بزرگ و کوچک ساختند تا مردم را عبور دهند اما با کثرت جمعیت و فرصت اندک میسر نبود همه را بی آسیب و سلامت از رود گذرانند. به سبب شدیدالحن بودن فرمان شاه، کوچ‌دهندگان بی فوت وقت مردم را به آن سوی رود کوچاندند. برخی از سپاهیان ایرانی از مهر عاری چون درندگان ددمنش شدند. مردم را هل دادند و راندند و به رود ریختند تا

هر که بتواند بگذرد. بانگ ضجّه و فریاد از فشاری که بر آنها وارد می شد در فضای آن حدود غم انگیزانه پیچیده بود. گروهی با قایقهای بزرگ، بعضی با قایقهای کوچک و برخی شناکان از رود گذشتند. اما پا گذاشتن ناتوانها در رود همان و مردن همان. ماندن در آن سوی رود هم ممکن نبود. برق شمشیر دل را هراسان می کرد. ترس کشته شدن با شمشیر امیدها را بر باد می داد: یا باید با شمشیر کشته شد و یا نیمه جان از رود گذشت. کوچ دهندگان تا مردم را بیشتر بترسانند سر هوان جان برادر کاتولیکوس آراکل را بریدند. سر کسی دیگر را بر نیزه افراشتند. بعضی را گوش و بینی بریدند تا بترسند و زودتر از رود بگذرند. با این اعمال هراس همگان را فرا گرفت مردم در هر دو سوی رود در وضع بدی قرار داشتند.

۵ پس از چندان عذاب و رنج طاقت سوز که از رود گذشتند، شاه عباس به امیرگونه خان فرمان داد کوچندگان را به الیاس سلطان خلیفه لوبسپارد و خود به نزد وی و سپاهش برگردد. فرمانی خطاب به الیاس صادر کرد که کوچندگان را از بیراهه ها و گذرگاههای کوهستانی عبور دهد تا عثمانیها حوصله تعقیب آنها را نداشته باشند تا بی خطر و در آرامش بتوانند به مرزهای ایران برسند. الیاس سلطان بنا بر فرمان شاه مردم را از گذرگاههای کوهستانی صعب العبور و با رنج بسیار به طارم، خلخال، اهر و مشکان رساند و گذاشت تا زمستان را آنجا بیتوته کنند.^۲

۱- در مورد حسادت شاه عباس نسبت به تجارت ارامنه مدارکی موجود است. شاه جلفاییان را بیشتر دوست می داشت و می نواخت (چون وضعشان بهتر از دیگر کوچندگان ارمنستان بود و شاید هم به دلیل شغل تجارتشان) و دیگر آنکه برای تجارت آزاد ارامنه امکانات و اختیارات می داد. (رجوع شود به بخش تجارت) - (و نیز رجوع شود به تاریخ ایران نوشته مسروپ تاقیادیان صص ۱۷۲-۱۷۱).

۲- آراکل مورخ، فصل ۴. تاریخ ارامنه، جامپیان، جلد سوم، فصل ۱۵ و ۱۶.

فصل چهارم

کوچاندن جلفاییان به ایران

۱ آراکل مورخ دربارهٔ راندن ارمنیان جلفای قدیم سخنی خاص دارد. در ضمن تاریخ خود می‌آورد این امر چند روز پس از کوچ بزرگ رخ داده است. شاه عباس طی فرمانی به طهماسب قلی‌بیک (که از قوم گرجی و نزد شاه عباس گروگان بود و اسلام آورده بود) امر می‌کند که جلفاییان را از رود بگذرانند. طهماسب قلی‌بیک شتابان به جلفا رفت و فرمان شاه را برای آنها خواند و توسط یک جارچی این فرمان شاهانه را به گوش مردم رساند که از خانه خارج شوند و آمادهٔ کوچ گردند. جلفاییان که یارای نافرمانی از حکم شاه را نداشتند با خواهش و تمنای زیاد طهماسب قلی‌بیک را راضی کردند که برای تدارک سفر فرصت دهد و او سه روز مهلت داد. مع‌الوصف دوباره جارچی فرمان شاه را جار زد و تهدید کرد اگر کسی پس از سه روز آمادهٔ کوچ نشود چیزی جز مرگ و شمشیر را انتظار نداشته باشد.

۲ جلفاییان در پی این حکم شدیدالحن ناچار شدند برای کوچیدن زودتر آماده شوند. در این مدت زودگذر هرچه توانستند اثاثهٔ گرانبهای خود را بر چارپایان بار و مابقی را در جاهای امن پنهان کردند که اگر بازگشتند بتوانند دوباره آنها را بیابند. سپاهیان ایران برای کوچاندن جلفاییان به منزل آنها وارد می‌شدند و هرچه را به دستشان می‌رسید برمی‌داشتند و می‌بردند، بی‌آنکه کسی جرأت اعتراض داشته باشد. فرمان تهدیدآمیز

پس از اتمام سه روز سبب تعجیل بیشتر برای کوچیدن شد. عشق وطن (که با زور از آنجا می‌رانندشان) قلبشان را می‌فشرد  حق مردان و زاری زنان و ضجه کودکان بسیار غم‌انگیز بود. وداعی غم‌انگیز با وطن. کشیشان کلیدهای کلیساها را و مردم کلید خانه‌هایشان را برداشته وقتی برابر کلیسای حضرت مریم (در بیرون حصار شهر) رسیدند با گریه و نندبه از حضرت مریم  ذرا یاری خواستند به این امید که آن حضرت شهر و خانه‌ایشان را محافظت فرماید. کلیدها را به آبهای رود ارس سپردند. باز از آن حضرت خواهش کردند، دوباره آنها را از غربت به کاشانه‌شان که با زور از آنجا می‌بردندشان، بازگرداند. با بغض و سوز دل با قلبی آکنده از مهر میهن محبوب خود به کنار رود رسیدند. شاه عباس با سپاه خود آنجا حاضر بود.

۳ شاه به جلفایان احترام می‌گذاشت و از اینجا مهر خود را نسبت به ایشان ابراز کرد. به لشکریانش فرمان داد به مردم که اثاثیه و چارپا دارند کمک کنند تا از رود بگذرند.

۴ چون شاه عباس شنید خانه‌های جلفا هنوز سالم است بر طهماسب قلی خشم گرفت و حکم کرد به تعجیل برگردد و شهر را ویران کند تا ساکنان آن دیگر امیدی به بازگشت نداشته باشند. طهماسب قلی بیک این فرمان را فوراً اجرا کرد. تمام بناهای چوبی را به آتش کشید. صدای جرق و جرق سوختن تا پنج روز به گوش می‌رسید. طهماسب قلی بازگشت و فرمانی از شاه دریافت کرد که ساکنان جلفا را ببرد و به تبریز برساند.^۱

۱- آراکل مورخ، فصل ۵- تاریخ ارامنه، چامچیان، جلد سوم، فصل ۱۶. یادداشت‌هایی از کتابهای خطی.

فصل پنجم

تأملی کوتاه دربارهٔ حوادث مذکور و آوردن مکتوبات آن عصر

۱ آراکل مورخ (که در نخستین صفحات تاریخ خود او را راهنمای خود کردم) پس از گذشت پنجاه و پنج سال از کوچاندن، تاریخ آن را نوشت با این حساب او مورخ معاصر دوران کوچ نیست. بنابراین به لحاظ اعتبار کتاب تاریخ خود گفته‌های او را تکرار نمی‌کنم و به ذکر نوشته‌های مردان معاصر کوچ از یادداشت‌های کتابهای خطی می‌پردازم.

۲ «آن دوران مصیبت و اندوه را یا بیان شرارتهای بی‌پایان را و نیز مصیبت‌های بی‌شمار قوم ارمن را با نوشتن نمی‌توان وصف کرد. سبب آن بود که در سال ۱۰۳۲ [م ۱۵۸۳] فرهادپاشا به فرمان سلطان مراد از استانبول به ایروان عزیمت کرد و حاکم کشور محمدخان را، که از سوی سلطان محمد خدابنده بر آنجا فرمانروایی می‌کرد، گریزاند... سپس به سال ۱۰۵۲ [م ۱۶۰۳] شاه عباس پسر سلطان محمد خدابنده برای انتقام گرفتن از اشغال‌کنندگان کشور اجدادی، پاییز هنگام ناگهانی به تبریز وارد شده و پانزده‌روزه عثمانیان را کشت و شهر را تسخیر کرد. از آنجا به نخجوان رفت و یک‌روزه آن را متصرف شد. سپس به قلعه ایروان لشکر کشید هفت ماه جنگید قلعه را گرفت و همه را کشت. بعد تا سرحد قلعه قارص پیش رفت. سپاه ایران کشورهای زیادی را ویران و از مسیحیان بالغ بر بیست‌هزار نفر را اسیر کردند. آنگاه سردار جلال‌اوغلی استانبولی به قصد کارزار با شاه عباس حرکت کرد. چون شاه عباس بر کثرت سپاه او آگاه شد چاره آن دید که فرمان

دهد کشور ارمنیان را به تمامی ویران کنند. امیر گونه‌خان با سپاه فراوان فرارسید همه را از خانه‌های خویش از کشور آبا و اجدادی خویش بیرون راند چه ارمنی و چه ترک، از شیراگوان تا بلوک گوقتان. وای بر ما، کیست که بتواند مصائب آن زمان را بیان کند که چه بیرحمانه قوم ارمن را می‌بردند. نگذاشتند فرزندان پدران سالخورده خود را ببرند یا مادران کودکان خود را بردارند. چه با شتاب می‌کوچاندند که نه پدر فرزند خود را می‌یافت نه برادر برادر را و نه مرد همسر را و نه مادر دختر خود را. چه بسیار سالخوردگان و ضعیفان که زیر پا ماندند و خوراک جانوران شدند. چون به رود ارس رسیدند خبر آوردند که همین حالا است که سپاه عثمانی فرا رسد و هیچ چاره‌ای نیست. آنگاه وحشت بزرگی درافتاد، همه به آب ریختند و با هم گذشتند. شاه و سپاهش و مردم هیچ آسیبی ندیدند. جلفا را که بناهای زیبایی داشت و شهر قشنگی بود ویران کردند^۱...»

^۳ این مورخ معاصر، جریان کوچاندن و رنج مردمان را همانند آراکل گرچه مختصرتر بیان می‌کند، اما شرح گذار قوم ارمن از ارس با بیان آراکل بسیار متفاوت است. وی می‌گوید: «به لطف الهی به هیچ‌یک آسیبی نرسید.» در حالی که آراکل از مشقت و زجر و زیان بسیار حکایت می‌کند. ما مطالب او را در تاریخ آوردیم و قضاوت را به خوانندگان وامی‌گذاریم که هر کدام را می‌پسندند بپذیرند. با این همه شاید گفته آراکل مورخ که عبور از رود با مشقت همراه بوده درست باشد. پس قوم نمی‌توانسته بی‌خطر از آب گذشته باشد. در این صورت چگونه توانسته‌اند دارایی خود را همراه خود حمل کنند. اگر شک کنیم که جلفاییان دارایی خود را همراه نیاورده‌اند (در حالی که آنها بی‌خطر از رود گذشته‌اند) کتابهای خطی قدیمی بسیاری در جلفا وجود داشته و هنوز هم هستند که شهادت می‌دهند جلفاییان را بی‌خطر از آب گذرانده‌اند و بدون آسیب به اصفهان رسانده‌اند.^۲

۱- یادداشت‌هایی از یک انجیل خطی، در کلیسای وانک.

†- اوت ۱۶۰۲

††- این سراینده مورخ از ژرف‌اندیشی و ابتکار شاه‌عباس بیشتر حکایت می‌کند. زیرا وقتی خبر عزیمت جلال‌اوغلی را شنید حرز به بازو بست تا بر شهامتش بیفزاید و برای تشویق سرداران خود برای آنها خلعت فرستاد و شصت‌هزار سپاهی را پیرامون خود گرد کرد و دستور آمادگی برای مقابله با دشمن داد. ایرانیان به دعای حرز که از شش طرف تا می‌شود اعتقاد زیادی دارند. او این کار را کرد تا از تصمیم خود مبنی بر ویران کردن عدول نکند. او خواست با همین شیوه سرداران خود را مجبور کند تا تصمیم خود را که همانا کوچاندن ساکنان ارمنستان به اصفهان بود، بقبولانند. از این رو میل باطنی خود را توسط ملایانی که موافق میل او فتوا می‌دادند و می‌گفتند مشیت الهی است به سپاهش اطلاع داد.

- «اسطراب» آلتی است برای بلاراده کردن یک ملت در مورد آینده و (معتقدان بسیار ساده‌دل) توسط آن می‌فهمند که کارهای بعدی‌شان خوب به انجام می‌رسد یا نه

۲- جنگ خطی. کلیسای وانک.

فصل ششم

کوچاندن ارمنیان به ایران • محل اسکان آنها

^۱ به گفته آراکل مورخ کوچاندن ارمنیان در سه گروه جداگانه صورت گرفته است:^۱ گروه اول را «راندن بیگانگان» می‌نامد؛ دومین گروه را «راندن ساکنان دشت آزارات» و سومین گروه را «راندن جلفاییان» برمی‌شمرد. چنان که در فصل دوم آمد، نخستین گروه در سال ۱۶۰۳، هنگامی که شاه عباس قلعه ایروان را در محاصره داشت، کوچانده شدند. آراکل نمی‌گوید آن گروه در کدام شهر ایران اسکان یافتند، فقط می‌گوید: «همه را راند به کشور ایران» به نظر من (بر اساس مدارک بعدی) آنها را بخش‌بخش کرده‌اند و هر بخش را در یکی از شهرهای  کاشان، قزوین، گیلان، انزلی و دربند اسکان داده‌اند. اسقف موسس که جانشین وقت خلیفه بوده، در ۱۲ ژانویه ۱۷۶۲ طی کنشداکی به ارمنیان آن دیار می‌نویسد: «الطاف حواریون و این کنشداک حافظ قوم ارمن باد که در کاشان، قزوین، گیلان، انزلی و دربند هستند و آنها که در حوالی آن دیارند...» همو نامه دیگری به تاریخ ۲۴ آرم سال ۱۳۰ آزاریا نوشته است: «این جانب نویسنده این نامه در تاریخ ۲۴ آرم سال ۱۳۰ آزاریا نوشتم که ائانه خانواده گراک را بنا به دستور خودش به مستأجرش میخیتار در کاشان تحویل دهند.» برپایه این مدارک شکی بجا نمی‌ماند که بخشی از کوچندگان ارمنی در شهرهای مذکور اسکان یافته‌اند که به نظر من اینان همان کسانی هستند که در طی جنگ ایروان به ایران کوچانده شده‌اند. چون از اینکه آراکل مورخ می‌گوید «راندند به ایران»، چنین برمی‌آید که آنها را در بعضی شهرها پراکنده‌اند. اگر مستقیماً آنها را به اصفهان آورده بودند، آراکل

از ذکر نام این شهر صرف نظر نمی‌کرد. چون اصفهان در آن زمان پایتخت بسیار مشهوری بود. دلیل دیگر من بر صحت این نظر همانا گفته آراکل^۲ مورخ است مبنی بر اینکه همراه با آن گروه شماری از یهودیان نیز بودند که بسیاری از آنها هم‌اکنون در کاشان ساکنند. شاید اینان را نیز با ارمنیان آنجا اسکان داده باشند. در اینکه ارمنیان آنجا خانه و کاشانه خود را رها کردند و کوچیدند اخبار قابل اطمینانی در دست نیست، اما شکی ندارم که پس از اوج‌گیری ظلم و ستم در ایران پس از نادرشاه بین سالهای ۱۷۷۵-۱۷۸۵ نتوانستند دوام بیاورند و ساکنان آن نقاط خانه خود را رها کردند و کوچیدند.

^۲ در فصل چهارم گفتیم که پس از کوچاندن مردم دشت آرات و گذراندن آنها از رود ارس، به سرپرستی سلطان الیاس خلیفه لوئی با عبور از گذرگاههای دشوار کوهستانی، در طارم، خلخال، اهر، مشکان و در حوالی آن مناطق، زمستان را گذراندند. آراکل مورخ در این باره می‌گوید: «همین که روزهای گرم بهاری فرا رسید، کسی دیگر به نام ابوتراب‌بیک به سرپرستی تعیین شد که کوچندگان را به اصفهان رساند و در آنجا شهریان را در همان شهر سکنی دادند و کشاورزان و ده‌نشینان را در قصبات و بلوکهای اطراف اصفهان جای دادند مثل لنجان و النجان و گندمان و چغاخور و فریدن و بربروت»^۳.

^۳ بیشتر کوچندگان از جماعت روستایی بودند که در بلوکهایی که آراکل یاد کرد مسکن گزیدند. اما او از چهار بلوک کزاز، کمره، جاپلق و قراقان (قورق آقا) ذکری به میان نیاورده که از آغاز کوچ تاکنون ارمنیان در آن مناطق ساکن شده‌اند. به عقیده من ساکنان این نواحی از این کوچ نبوده‌اند. با گفته آراکل موافقم که می‌گوید: «شاه عباس کبیر ارمنیان را نه یک بار و دو بار بلکه به کزاز کوچاند»^۴.

^۴ لنجان و النجان بلوکهایی هستند در چهار یا پنج فرسنگی اصفهان. در النجان هفت آبادی هست: مشاغبور، بیدون، زازرون، کاپاشان، بندارد، کوروچ (کروج) و ممد. در لنجان ده آبادی، بارتون (بارچون) زودون، جوزون، کلیسون، پلارد، بوروزرد (بوروزاد)، سمنون (سمسون)، خوانسارک، میرگون (میرگان) و کله^۵. گندمان و چغاخور در شمال غربی*

* - اشتباه مؤلف: جنوب

اصفهان و تقریباً چهارده فرسنگ با شهر فاصله و پنج آبادی دارند: احمدآباد، سیرک، گشنیگان، لیواسیان (لواشان)، زوریگان و فرندیگان.^۶ فریدن بلوکی پهناور در جنوب غربی اصفهان واقع و در شانزده فرسنگی آن و در همسایگی بربروت است. این بلوک بیست و دو آبادی دارد: هزارجریب، میدانک، پونستان، آقچه، داشکسن، زرنه، خُنگ، خُنگرانا، شاه‌بلاغ، سورشجان، میلگرد، تنگ حلوایی، خویگان، مغان، بگو جان یا بگری، سینگرد، ده موکل، اسکندری بر آفتاب، تالابلاغ، خویگان سفلی، برگر و اسکندریه.

آبادیهای بُربروت اینهاست: چم خرس، جاجون، چشمه پَر، کوارزه، آئوش، چهارباغ بالا، چهارباغ پایین، جفاگرگ، بُرکوک، قاسم آباد، جهانخوش، پریشان، شُراوا، تَرکو، پَرچس، پَهره، خسروآباد، دهنو، گلبهار، همایا، مَورستان و آقاگل.^۷ در بلوکهای لنجان و لنجان دیگر ارمنی وجود ندارد و اکنون فارسها در آنجا ساکنند. اما در آبادیهای گندمان و فریدن و بُربروت تغییراتی پدید آمده که در جای خود، به قدر اطلاعات لازمی که کسب کرده‌ام، خواهم آورد.

۵. کوچندگان شهری را در داخل شهر اسکان دادند: ایروانیها و گاسکیها در محله ترواسکان در کنار نارین قلعه^۸؛ تبریزیها و دشتیها در محله شمس آباد^۹ و بعضی را در پاقلعه^{۱۰}. دیگران را آمیخته با غیرارمنیان در برخی محلات شهر، در خوراسگان و شیخیوسف‌بنا و غیره^{۱۱} جا دادند. این گروه پس از پنجاه و یک سال سکونت در شهر به فرمان شاه عباس دوم رانده شدند و در همسایگی جلفا منزل گرفتند، که در فصل مربوط شرح آن را بازخواهم آورد.

۱- آراکل مورخ، فصل ۳، ص ۳۵.

۲- همان جا، فصل ۴، ص ۳۵.

۳- همان جا، فصل ۴، ص ۴۵.

۴- همان جا، فصل ۳۳، ص ۴۴۰.

۵- نامهای آبادیها را برطبق گفته بارون مانوک پسر یقیا آوردم که ساکن محله ایروانیها بود و به روزگار نوجوانی در آن نواحی گشت و گذاری داشت. به گفته خودش برخی کلیساهای نیمه ویران آبادیها را دیده بود و نیز گورستانها را که در بعضی جاها هنوز باقی است. می‌گفت که در بلوک کِروَن نیز چند آبادی

ارمنی نشین بوده که نام آنها را نمی دانست اما اکنون در آن بلوک هیچ ارمنی نیست. یعقوب نامی از ساکنان کرون بعدها در جلفا منزل گزید و در سال ۱۸۵۶ مرد.

۶- از یادداشتهای کتاب خطی.

۷- فهرست کلیساهای ارمنی مشمول مالیات.

۸- آراکل مورخ، فصل ۳۳، ص ۴۳۶: «شوش شهری است که به آن اصفهان می گویند. در روستای ترواسکان واقع در پشت نارین قلعه، تحت حمایت کلیسای حضرت مریم... تحریر شد در تاریخ ارمنی ۱۰۹۰ [۱۶۴۱ م]» یادداشتی از کتاب مواظ که فعلاً در کلیسای حضرت مریم محفوظ است.

۹- آراکل مورخ. فصل ۳۳، ص ۴۳۳: یادداشت کتاب خطی که فعلاً در کلیسای میناس در محله تبریزها محفوظ است: «(شاه عباس) ارمنیان را به شوش که پایتخت خود بود و آن را اصفهان می نامند کوچاند و در کاروانسراها و دیگر جاها اسکان داد و آنها به خواست خدا برای نیایش پروردگار و دعای به شاه کلیسا ساختند... شاه عباس به ما خانه داد و جایی برای خانه ساختن، در کنار چهارباغ که به شمس آباد معروف است. در آنجا خانه ساختیم و ساکن شدیم و به خواست ایزد قادر متعال کلیسایی به نام حضرت مریم (امید همگان) ساختیم و آنجا را با چلچراغ و مشعل تزین کردیم جایی برای عبادت خداوند و دعا به سلطان خلدالله ملکه...»

۱۰- آراکل فصل ۵، ص ۶۴: «در آنجا کلیسا ساختیم که غیرمسیحیان آن را مسجد کردند. هنوز هم کوچه ای به نام خیابان ارمنیان در آنجا هست.»

۱۱- آراکل مورخ. فصل ۳۳، ص ۴۳۶: «... و اسکان دادند در میان شهر، آمیخته با محمدیان، در محله هایی که آنها را تخت قاراج و باغات می نامند.»

فصل هفتم

رساندن جلفاییان به اصفهان و ساختن جلفا

۱ چنان که آراکل می‌گوید، پس از رساندن جلفاییان به تبریز بعضی از ارمنیان نزد طهماسب قلی فتنه کردند که هنوز در جلفا کسانانی ساکنند و اینان همانها هستند که هنگام کوچاندن به کوهها گریختند و پس از رفتن سپاه ایران بازگشتند و در آنجا اقامت کردند. طهماسب قلی خشمگین شد ولی به سبب نزدیک شدن زمستان مجال گوشمالی آنها را نداشت. چون بهار فرا رسید شاه با فرمانی همدم آقا نامی را مجدداً به ارمنستان و جلفا اعزام کرد. وی دره‌ها و صخره‌ها را کاوید و هرکه را یافت با آنهایی که در جلفا بودند گرد کرد و دوباره کوچاند و به قزوین رساند و با کوچندگان قبلی آمیخت.^۱

۲ چون زمستان سپری شد، آراکل گوید: «از نو آنها را کوچاندند تا به اصفهان رساندند و در آنجا سکنی داد»  زمینی برای خانه‌سازی به آنها بخشیدند. اینان چنان خانه‌های مجلل‌ی ساختند و نقش و نگاری با طلا و لاجورد بر آنها انداختند که چشم هر بیننده را خیره می‌کرد و هم کلیساهایی برآوردند معجزه‌مانند درخور شوکت و جلال خداوندی، با محرابهای آسمان‌گونه و گنبدهای رفیع، مزین به گلهای رنگارنگ زرین و لاجوردین با شمایل حضرت عیسی و قدّيسان و بر فراز گنبدها صلیب مقدس همچون تاج افتخار مسیحیان به چشم می‌خورد.^۲»

۳ آراکل مورخ از ساختن جلفا مختصر نقلی می آورد که من در حد توانایی به تکمیل آن کوشیدم. چون جلفاییان بیش از دیگران نزد شاه محبوب بودند، شاه از سر لطف فرمانی خطاب به حاکم اصفهان صادر کرد و طی آن بخش جنوبی زاینده رود^۳ را برای خانه سازی این کوچندگان اختصاص داد.  فرمان شاه زمین به جلفاییان کوچنده واگذار شد تا هریک به قدر کفایت جهت سکونت خود خانه ای بسازد. زمین جلفا را بخشی به اعانه گرفتند و بخشی را در برابر پرداخت پول نقره خریدند. این خبر را از فرمانهای شاه عباس به دست آوردم که ترجمه آنها را در زیر می آورم:

- ۱ -

«حکم جهان مطاع شد. آنکه وزارت و رفعت پناه شمس الوزاره و الرّفعه میرزا محمد وزیر دارالسلطنه اصفهان بداند که عرضه داشتی که در این ولا دریاب جنگ جماعت ارامنه جولاه و مردم ماریانان نوشته بود رسید و مضامین آن معلوم گردید. بارک الله روی ایشان سفید. فی الواقع قاعده مهمان نگاهداشتن همین باشد. جمعی که به جهت خاطر ما از وطن چندین هزار ساله خود جلا شده باشند و خروار خروار زر و ابریشم را گذاشته به خانه شما آمده باشند گنجایش دارد که به جهت چند خربزه و چند من انگور و کلوزه با ایشان جنگ کنید؟ در جولاه خانه بود که دوهزار تومان خرج آن کرده بودند،  تراب نموده، کوچ خود را بر دوش بدان جا آمده اند، با ایشان این عمل می باید کرد؟ بسیار بسیار بد کرده اید. از تو به غایه الغایه عجب بوده که قتل مردم ماریانان نکرده است. ایشان را از مردم مورچه خورت پنداشته که با مهمان بد برمی خوردند. آن بر سر ایشان آوردیم که دیدی. به همه حال خاطرجویی مردم جولاه نموده؛ نوعی نمای که تسلی و راضی شوند. و در این زمستان از باغ فلاسان یا ماریانان ایشان را جا دهید. آنچه ملک ما بوده باشد، ایشان را جا دهید و تّمه که بماند خانه های رعیت را  کرده به جهت ایشان جا تعیین نمای که انشاء الله تعالی در آینده به جهت خود خانه سازند. می باید که جمعی که با ایشان نزاع کرده اند تنبیه بلیغ نمایی.»

فی شهر ربیع الثانی، سنه ۱۰۱۴

 این فرمان هفت سال پس از کوچ جلفاییان در سال ۱۶۱۲ اعطاء شد

- ۲ -

«حکم جهان مطاع شد. آنکه در این وقت بنا بر عنایت معایب [همین طور در اصل] شاهانه و شفقت بلانهایت پادشاهانه دربارهٔ ارامنهٔ جولاه و ترفیه حال ایشان اراضی و زمین واقعه در کنار رودخانه زاینده رود دارالسلطنهٔ اصفهان که ایشان در آنجا خانه ترتیب داده‌اند و ملک نواب همایون ماست،  ام ایشان شفقت فرموده، ارزانی داشتیم. مستوفیان عظام کرام دیوان، زمین مذکور را از ملکیت دیوان برطرف ساخته به انعام ارامنهٔ مذکور در دفاتر عمل نمای  وزیر و کلاتر و عمال اصفهان حسب‌المسطور مقرر دانسته از فرموده درنگذرند و زمین مذکور را به انعام ایشان مقرر دانند. تحریراً فی شهر شوال، سنه ۱۰۲۸».

- ۳ -

«حکم جهان مطاع شد. آنکه چون جماعت ارامنهٔ جولاهی رقم نواب خاقان رضوان مکانی را که به تاریخ شهر ذی‌حجهٔ الحرام سنه ۱۰۲۸ صادر شده، ابراز نمودند؛ مضمون آنکه چون حکم نواب جنت بارگاه فردوس آرامگاه صادر گشته که وزیر و کلاتر و مستوفی دارالسلطنه اصفهان رسید مالوجهات و وجوهات اراضی محل که به جماعت ارامنهٔ جولاهی داده شده که عمارت ساخته‌اند و آنچه خود نیز خریداری نموده‌اند و قبالات ظاهر سازند، از تاریخی که با ایشان داده شده و خریداری نموده‌اند از محل مذکور وضع نموده، حواله و اطلافی ننمایند. بنابراین مقرر فرمودیم که وزیر و کلاتر و مستوفی دارالسلطنه مذکور [در اصل چنین است] حسب‌المسطور مقرر داشته به علت مالوجهات و وجوهات اراضی مذکور مزاحمت عمل ارامنهٔ مذکور نرسانند و در این باب استدعای امضای اشرف نمودند. بنابراین مقرر فرمودیم که رقم نواب خاقان رضوان مکانی را من اوّله الی آخره مُمضی و مقرر دانسته، از مضمون آن تخلف نورزند. وزیر و کلاتر و مستوفی دارالسلطنه مذکور حسب‌المسطور مقرر دانسته، به علت مالوجهات و وجوهات اراضی مذکور مزاحمت نرسانند و در این باب قدغن و هر ساله رقم مجدد طلب ندارند.

تحریراً فی شهر جمادی‌الثانی ۱۰۵۷

[در حاشیه] مستوفی سرکار خاصه شریفه به موجبی که در متن مقرر فرموده‌ایم به اتفاق وزیر و قاضی دارالسلطنه اصفهان به عمل آورند.

موضع مهر نواب گیتی ستان طوبی آستان

- ۴ -

«حکم جهان مطاع شد. آنکه وزیر و قاضی دارالسلطنه اصفهان بدانند که کدخدایان جولاهی ساکن دارالسلطنه مذکور به عرض رسانیدند که حصص معینه واقع در محال مذکوره ذیل که تعلق خاصه داشته و به جماعت مذکوره رقم علیحده شفقت فرموده ایم که جهت خود منازل بسازند، بعضی از حصص مذکوره را رعایای مزبوره متصرف شده به ایشان نداده؛ بنابراین مقرر فرمودیم که در حضور گماشته سعادت و صدارت پناه [یک کلمه ناخوانا] ملاذی رفیعا محمدا بحقیقت مقدمه معروضه رسیده آنچه از املاک سرکار خاصه بوده که رعایا متصرف شده باشند موافق شرع شریف از تصرف ایشان انتزاع نموده به تصرف کدخدایان مذکور دهند و نوعی نماینده که خلاف شرعی واقع نشود و در عهده دانند».

تحریراً فی شهر ربیع الثانی سنه ۱۰۳۳

اینکه در فرمان سوم آمده که ارمنیان فرمان مورخ سال ۱۰۲۸ را عرضه کردند، به نظر من همان فرمانی نیست که در بالا آوردیم. بلکه فرمان دیگری است که در همان سال صادر شده است. چون اگر این فرمان همان باشد که ما ترجمه کردیم با فرمان دوم کمی تفاوت دارد، با اینکه معنای اصلی آن یکی است.

۴ زمین اعطایی شاه به جلفاییان، طبق نص فرمانهایی که در زیر می آورم، از املاک خاصه واقع در سیجان^۴، قینان و مرقون^۵ [مهرگان] بود.

- ۵ -

در یکی دیگر از فرمانها به همان تاریخ و همانند آن درباره زمینهای اعطایی واقع در سیجان و مرقون [مهرگان] سخن رفته است. چون این فرمان با فرمان پیشین معنای یکسانی دارد ترجمه مکرر آن را لازم ندانستم و به ذکر مضمون آن برای آگاهی بسنده کردم.

۵ نقشه بنای جلفا به شیوه زیبای معماری و مهندسی طرح شد و چون، بنابر نوشته های جلفا، زمین آن ساده یا کشاورزی بوده طرح افکنی به دلخواه صورت گرفته است.

خیابانی طولانی از مشرق به مغرب کشیدند به طول ۳۲۷۶ و پهنای ۱۶ گام⁺، که «خیابان نظر» نامگذاری شد به نام خواجه نظر، عالی‌رتبه‌ترین رجل و مقام جلفایی. بنابر نوشته‌های جلفا، این خیابان وسط جلفا بشمار می‌رفته است اما با توجه به وضع خراب فعلی، اولین جای ورود به جلفاست. در ابتدا و در انتهای خیابان نظر دو خانواده سرشناس جلفایی خانه ساختند: خواجه سرافرازیان از ارمنیان گریگوری در غرب که به نام آنها درب سرافرازیان نامیده شد و شهر یمانیان از ارمنیان کاتولیک در شرق که به نام آنها درب شهر یمانیان خوانده شد.

کناره جنوبی زاینده‌رود را ده بخش کردند و هر بخشی با کوچه‌ای وسیع به خیابان نظر پیوند می‌یافت. بنابر گفته سالخوردگان و گواهی نوشته‌ها یک طرف کوچه‌ها به دشت و گورستان ارمنیان منتهی می‌شد. همان ده کوچه طبق تناسب، حدود محله را معین می‌کردند. ساختمانها در کوچه‌ها سربرآوردند، از کنار رودخانه شروع می‌شدند: خانواده‌های مرقه‌تر یا کنار رود یا در نزدیکی آن، به دلیل لطافت آب و هوا خانه ساختند.



۶ به موجب وضع مناسب بنای خانه‌ها و شهرک، آنجا را جلفای نو نامیدند و در آن کوچندگان جلفایی مسکن گزیدند. پهنای شهرک نوآباد از کنار رودخانه بود تا چهارسو و درازای آن طول خیابان نظر  محله‌های سنگتراشها، تبریزها، ایروانها و کاسگ را نباید جزو جلفا بشمار آورد، زیرا ساکنان این محله‌ها پس از رانده شدن از داخل شهر به این نقاط آمدند و خانه ساختند که بعداً به این محله‌ها جلفای نو گفتند و جلفای قبلی را قدیم نام نهادند. این خود دلیلی است بر اینکه جلفای نو (بعداً جلفای قدیم) محله‌های جداگانه نداشته و هر کوچه «دهگانه» نامیده می‌شده و نام یکی از سرشناسان آن محل را بر خود داشته است.

به نظر من دهگانه نام گذاشتن بر هر کوچه، از ده کوچه‌ای که از کنار رودخانه به سوی جنوب امتداد داشته برگرفته شده است به این معنا که منظور یکی از کوچه‌های دهگانه است.

نامهای این دهگانه‌ها، چنان که من دریافته‌ام به این قرار است: دیلکیها، خواجه‌بزرگیها، پیرمیها، گیلانیها، باغرامیها، اوکیانها، میرمانیانها، زکیانها، اسرایلیانها،

پانوسیانه‌ها، توپچیانه‌ها، جاختونیانه‌ها، قوچقاریانه‌ها، تاقوالیانه‌ها، آقيجانبانه‌ها، کشیش آنانیانه‌ها، موشغیانه‌ها، قرادانیانه‌ها، اواک ادانیانه‌ها و داویدیانه‌ها.^۶

جلفاییان به سال ۱۶۰۵ به اصفهان رسیدند و جلفا در سال ۱۶۰۶ بنیان گذاشته شد.^۷



۱- آراکل مورخ: فصل ۵، صص ۶۱ و ۶۲.

۲- همان جا، همان جا.

۳- زاینده‌رود نام رودی در اصفهان است. از چشمه‌هایی سرچشمه می‌گیرد که به چهل چشمه معروفند. نهرها و دیگر چشمه‌ها به آن می‌پیوندند. جهت جریان آن از مغرب به مشرق است. بهار که برفها ذوب می‌شوند، بر فابه‌های فریدن و چهارمحال به جریان آب می‌پیوندند و گاهی تا یک ماه یا بیشتر رود طغیان می‌کند. در سال ۱۸۵۶ آب چنان بالا آمد که تا آن زمان هیچ‌کس، حتی پیژان هم چنان چیزی به یاد نداشتند. سیل دیوار باغ نوآباد نورآشن و خود باغ را فرا گرفت، حتی تا نزدیک دیوار دیگر هم رسید. جریان آب در باغ شبیه به جریان خود رود شده بود. باید گفت که ارتفاع آب در آن سال ده ارش بیشتر از مقدار همزمان با سال پیش بود. این سیل زیان بسیاری به بار آورد و بخشی از آبادیهای لنجان را نیز فرا گرفت. بر زاینده‌رود نه پل زده‌اند بدین قرار:

پل زمان‌خان واقع میان موسی‌آباد و سامان. نام دیگرش: جستنی

پل کله از بناهای شاه‌عباس

پل ورگان از بناهای همان شاه

پل مارنان می‌گویند از ساخته‌های شاه‌طهماسب است و نیز گویند خواجه سرافراز یا شه‌فراز این پل را با پول شاهی سفید (معادل $\frac{1}{8}$ روپیه) بنا کرد و بدین جهت در میان ارمنیان به پل شه‌فراز معروف است. پل الله‌وردیخان (محل عبور ارمنیان به اصفهان). مشهور است که الله‌وردیخان آن را ساخت تا شاه‌عباس شبانه آسوده‌خاطر از آن بگذرد و با محبوب خارجی خود عشق بازد.

پل خواجو (بابارکن‌الدین) از نظر معماری برتر از پل الله‌وردیخان است. شاه‌عباس دوم آن را تکمیل کرد. بین دو پل یادشده، پل دیگری معروف به پل جوبی هست و فقط برای گذراندن آب از یک سوی رود به سوی دیگر ساخته شده است.

پل شهرستان؛ بعضی از دانشمندان ایرانی می‌گویند که از ساخته‌های اسکندر کبیر است ولی شاهدان عینی چنان قدمتی در آن نمی‌بینند.

پل رودبار، پلی ساده در دو فرسنگی پل شهرستان است.

در تابستان جریان آب بند می‌آید اما از همه سو چشمه‌ها می‌جوشند. در کناره‌های ریگزار رود، قلمکاران پارچه‌های خود را می‌گسترند و با آب پاشیدن بر آنها سفیدشان می‌کنند. در بهار که آب فراوان است در چهارده فرسنگی شرق اصفهان، طرف رودشت، به زمین فرو می‌رود. آنجا مردابی تشکیل می‌دهد معروف به گود رودخانه.

۴- فعلاً محله‌ای به نام سمنون وجود ندارد. به گمان من این محله در زمینهای جلفا واقع بوده و از بین رفته است.

۵- سیجان و مرقون [مهرگان] از محله‌های همسایه جلفا واقع در جنوب شرقی آن، قینان در جنوب غربی جلفاست و غیرارمنیان در آن ساکنند.

†- گام معادل دو پا و نیم ذرع.

۶- نامهای دهگانه‌های جلفا را از تعهدنامه‌ای استخراج کردم که ساکنان هر دهگانه در برابر کلانتر جلفا متعهد می‌شوند کشیش و خلیفه و غیره را به خانه خود راه ندهند. به این صورت: «ما ساکنان دهگانه تاقوالباتها به صاحب کلانتر نظر التزام می‌دهیم که کشیش، خلیفه، کاسب، دکاندار و غریبه را به خانه‌هایمان راه ندهیم در صورت بروز تخلف و اطلاع کلانتر از آن دوازده تومان به جهت تخلف از التزام بپردازیم.» تاریخ تعهدنامه به سال ۱۲۱ آزاریا (۱۷۳۵) است، سالی که ظلم و ستم در جلفا به نهایت رسیده بود و این تعهد را می‌گرفتند تا مردم برای تبادل نظر یک جا گرد نیابند و این امر سبب گریز آنها از ایران نشود.

۷- از یادداشتهای کتاب خطی.

فصل هشتم

شمار کوچندگان ارمنی به ایران • امتیازات اعطایی شاه عباس به ارمنیان

۱ بسیار لازم بود که شمار کوچندگان ارمنستان را در این تاریخ معلوم کنیم. اما نه آراکل مورخ به وضوح عددی به دست داده و نه از دیگر منابع آن عصر توانستم اطلاعاتی به دست آورم. از تاریخ آراکل درمی یابیم که ارمنیان را در سه گروه بی شمار به ایران کوچاندند که اولین بخش این گروه از شهر ازرگه بیست و سه هزار تن بودند^۱ که مسلماً با پیوستن کوچندگان شهرها و قصبه های دیگر جمعیت انبوهی شده اند. اما همین مورخ درباره گروه دوم که آن را کوچ عام نامیده چنین می نویسد: «از دامنه کوه کارنی تا ساحل رود بزرگ ارس پهنای این کوچندگان بود. طول آن را تو خود قیاس کن. که من می گویم به قدر یک روز راه. اما دیدم در جای دیگر که به قدر پنج روز راه نوشته بودند.^۲»

آن پهنای و این درازای لشکر مردمان حکایت از بسیار بودن شمار ایشان می کند که چون از شمردن عاجز مانده اند اندازه جای آنها را معین کرده اند. در مورد شمار جلفایان قدیم خبرهای دقیقی در دست نیست.

۲ باید دانست آن تعداد را که از ارمنستان کوچاندند کمتر از نصفشان به ایران رسیدند. چون رنج و ستم نیمی از آنها را تلف کرد. یادداشتی از همان عصر می گوید: «چنان تصور می کنم که نیمی از آنها به رحمت ایزدی پیوسته باشند؛ بعضی با شمشیر و گروهی از

گرسنگی، تعدادی به سبب خفگی در آب، برخی از سرما و شماری به دلایلی دیگر به سوی مسیح رفتند.^۳

چنان که در افواه عوام است و نیز کشیش استپانوس مورخ گواهی می دهد، شمار جلفاییان را دوازده هزار خانوار ذکر کرده اند. همان کشیش استپانوس هزارجریبی تاریخ خود را از اوایل سال ۱۱۱۴ ارمنی [۱۶۶۵ م] آغاز کرده است که نه سال پس از اخراج ارمنیان از داخل شهر اصفهان و اسکان آنها در همسایگی جلفاست. بنابراین منظور استپانوس از دوازده هزار خانوار (به نظر من) آن ارمنیانی بوده اند که داخل شهر اصفهان می زیسته اند و این عدد شامل آن گروه که از جلفای قدیم کوچیده بودند، نمی شود.

^۳ شاه عباس عاقبت اندیش نیک دریافته بود که با ستم نمی توان اراده خود را به کسی تحمیل کرد. از این رو پس از رساندن ارمنیان به ایران، با مراحم بی پایان شاهانه، با آنها بسیار خوشرفتاری کرد. آزادی مذهب داد و آنها را اتباع آزاد ایرانی برشمرد. آراکل مورخ می نویسد: «شخص شاه با ارمنیان بسیار مهربان بود، به آنها احترام می گذاشت و علی الخصوص به جلفاییان التفات خاص داشت که بزرگ آنها خواجه صفر بود و برادرش خواجه نظر و پسران ایشان ملیک آقا و سلطان و سرافراز. شاه خود همیشه به خانه آنها می رفت و می خورد و می نوشید بی آنکه به منع شرعی توجه داشته باشد... و نیز آنها را به کاخ خود و سفره خود فرامی خواند و احترامی برابر بزرگان دربار برای آنها قایل می شد و به وزیران خود نیز فرمان داده بود که همین شیوه را به کار بندند. مالیاتی را که مسیحیان باید می پرداختند به مقدار کمتری وصول می کرد تا بر آنها فشار نیاید. اگر دعوائی بین غیرمسیحیان و مسیحیان رخ می داد یا در دادگاه مطرح می شد حال چه بزرگ و چه جزئی، طرف مسیحیان را می گرفت و غیرمسیحیان را محکوم می کرد. آن هنگام که مسیحیان را به اصفهان رساند و به روستاها فرستاد، بسیاری از غیرمسیحیان را از خانه هاشان بیرون کرد و مسکنشان را به مسیحیان سپرد. با میل و رغبت فرمان داد در جلفا، همه جا کلیسا بسازند و نیز در روستاها و نیز در قلعه شهر کلیسایی معظم^۴ پی افکند و در این راه چندان رغبت نشان داد که خود ارمنیان را به کلیسا سازی تشویق می کرد. روزهای اعیاد بزرگ مثل عید فصح و عید صعود و اعیاد دیگر به کلیساها

می رفت با ارمنیان به شادمانی می پرداخت و ایشان بی واهمه تمام مراسم اعتقادی خود را برگزار می کردند؛ ناقوسها می نواختند، مردم را به کلیسا فرامی خواند؛ و روز خاچ شوران را با جشنهای پرشکوه برگزار می کردند و حتی شاه خود نیز در مراسم خاچ شوران شرکت می کرد و از دیدن آن مناظر شادمان می شد. ارمنیان مردگان خود را با حمل علامت صلیبی و با صدای بلند آواز خواندن از شهر بیرون می بردند، از میان بازار می گذراندند بی آنکه از هیچ یک از ملت ایران کلامی مسخره آمیز یا ناسزایی بشنوند. شاه با این شیوه های گوناگون می کوشید مسیحیان را از خود راضی نگه دارد. به این جهت آنها در کشور ایران ماندگار شدند و شاه به مسیحیان چندان شهامت داد که اگر فی المثل در بازار نزاعی بین مسیحیان و غیر مسیحیان در می گرفت، اینان بدون ترس متقابلاً زد و خورد می کردند.^۵

آن آزادی مذهب از آن زمان تاکنون به جا مانده و مراسم مذهبی چون تعمید کودکان یا ازدواج یا تشییع جنازه با عبور از کوچه ها برگزار می شود. بنا به رسمی که آراکل مورخ از آن یاد می کند؛ در زادروز مسیح از غیر مسیحیان بسیاری برای تماشای تبرک آب به کلیسا می رفتند و آن را خاچ شوران می گفتند.

۴ در بعضی از گورنشته های جلفا واژه آزاد^۶ نقر شده است. شاید به این دلیل که آیندگان بدانند شهروند آزاد بوده اند نه برده. اما چنان مشهود است که این امتیازات بیشتر به جلفاییان اعطا شده باشد. فرمان شاه عباس را که در زیر می آورم نه تنها گواه بر شهروند آزاد بودن که نشان دهنده مهمان بودن آنها نیز هست:

«حکم جهان مطاع شد. آنکه وزارت و رفعت پناه شمس الوزاره والرّفعه میرزا محمد وزیر دارالسلطنه اصفهان بدانند که عرضه داشتی که در این ولا درباب جنگ جماعت ارامنه جولاه و مردم ماریانان نوشته بود، رسید؛ و مضامین آن معلوم گردید. بارک الله روی ایشان سفید! فی الواقع قاعده مهمان نگاه داشتن همین باشد. جمعی که به جهت خاطر ما از وطن چندین هزار ساله خود جلا شده باشند و خروار خروار زر و ابریشم را گذاشته به خانه شما آمده باشند، گنجایش دارد که به جهت چند خریزه و چند من انگور و کلوزه با ایشان جنگ کنید؟ در جولاه خانه

بود که دوهزار تومان خرج آن کرده بودند. آن را خراب نموده، کوچ خود را بر دوش بدانجا آمده‌اند، با ایشان این عمل می‌باید کرد؟ بسیار بسیار بد کرده‌اید. از تو به غایت‌الغایت عجب بوده که قتل مردم ماریانان نکرده است. ایشان را از مردم مورچه‌خورت پنداشته که با میهمان بد برمی‌خوردند. آن بر سر ایشان آوردیم که دیدی. به همه حال خاطرجویی مردم جولاه نموده نوعی نمای که تسلی و راضی شوند و در این زمستان از صاحبان باغ پلاسان یا ماریانان ایشان را جا دهید. آنچه ملک ما بوده باشد ایشان را جا دهید و تتمه که بماند خانه‌های رعیت را کرایه کرده به جهت ایشان جا تعیین نمای که انشاءالله تعالی در آینده به جهت خود خانه سازند. می‌باید که جمعی که با ایشان نزاع کرده‌اند تنبیه بلیغ نمایی.»

فی شهر ربیع‌الثانی ۱۰۱۴

۵ در روایات شفاهی مشهور است که شاه‌عباس شبی از کوچه‌ای می‌گذشته است. ارمنی مستی پیش می‌آید، لگام اسب او را می‌گیرد و می‌گوید: «اسب را به چند؟ می‌خواهم بخرم.» شاه فرمان می‌دهد او را به خانه‌اش برسانند و روز بعد نزد وی برند. غلامان ارمنی را به خانه‌اش می‌رسانند. وقتی در خانه مستی از سرش می‌پرد و می‌فهمد چه کرده از ترس می‌لرزد. همسرش به او نکته‌ای می‌آموزد. فردای آن روز غلامان نزد شاهش می‌برند. شاه از او می‌پرسد: «اسب مرا چند می‌خری؟» ارمنی شیشه می‌را از جیب درمی‌آورد، جلو شاه می‌گذارد و با اشاره به آن می‌گوید: «ولی نعمت من! این خریدار اسب شماست و شما فروشنده، من هم واسطه این معامله‌ام. قیمت اسب را طی کنید و اگر هم اراده فرمودید به این واسطه هم چیزی عنایت فرمایید.» شاه را این پاسخ خوش آمد، خلعتش داد و روانه‌اش کرد.

دیگر از این روایات یکی آن است که زمانی یک ارمنی یک غیرارمنی را کشته بود. دستگیرش کردند و نزد شاه بردند. شاه از او پرسید: «تو که او را نکشتی؟» (او با این شیوه بیان می‌خواسته به ارمنی بفهماند که حاشا کند.) اما ارمنی به قتل اعتراف می‌کند. شاه فرمان می‌دهد به سبب مستی او را آزاد کنند. روز بعد شاه باز به همان شیوه می‌پرسد و او باز اعتراف می‌کند. شاه او را آزاد می‌کند و می‌گوید: «هنوز خمار است.» در

روز سوم بازجویی، ارمنی باز هم اعتراف می‌کند. اما شاه به صاحبان خون می‌گوید: «آوردن هر ارمنی به اصفهان هزار تومان برای من خرج برداشته است. هزار تومان مرا بدهید، من هم ارمنی قاتل را به شما می‌دهم تا قصاص کنید.» خانواده مقتول از خوف شاه از سر خون ارمنی درمی‌گذرند و او را آزاد می‌کنند. از اعتراف صادقانه ارمنی قاتل تاکنون این مثل بین ایرانیان رواج یافته که «ارمنی جماعت دروغ نمی‌گوید.»

مهمترین امتیازی که ارمنیان به چنگ آوردند آزادی تجارت بود که در فصل مخصوص به تجار مشروحاً در این باره سخن خواهم گفت.

۶ ارمنیان به خدمت دولت هم درآمدند. در مشاوره، ترجمه، سفارت و هم در ارتش که همگی یگانگی و وفاداری خود را به ثبوت رساندند.^۷ در بسیاری از کتابهای خطی درباره خواجه‌نظر و خواجه سرافراز آمده است که رایزن و ندیم شاه بوده‌اند.

شاه صفی طی فرمانی خدمات صادقانه گیراگوس و آود خاچیکیان سفیران دولت ایران را در دربارهای اروپا و عثمانی، ستوده است. اینک ترجمه فرمان:^{*}

«حکم جهان مطاع ثواب همایونی و فرمان ملوکانه (خداالله ملکه) صادر شد. آنکه زبده المسیحیه خواجه گیراکوس ولد خاچیک و برادر مشارالیه آود از خواص ما هستند بر عمال راهداران و مستحفظان شوارع حدود ممالک عثمانی و هندوستان و فرنگستان [شاید منظور فرانسه باشد] و انگلستان و هلند فرض و واجب است که در همه ولایات از بذل هر کمک و یاری که لازم باشد علی‌الخصوص در حراست از اموال و حفاظت از جان ایشان دریغ نکنند و آنها را محترم بدارند تا مبادا ضرر و زبانی متوجه آنها شود. چنانچه این دو برادر بخواهند از طریق دریا به ولایت مراجعت نمایند کمپانی معظم هلندی-انگلیسی آنها را یاری کند چون که اینها شوالیه و دارای نشان این دولت‌اند که برای حرمت خود فرمانی دارند که گواه لطف و شفقت بی‌نهایت دولت ما نسبت به آنهاست. لذا تا زمانی که این فرمان در ید آنهاست واجب‌الرعايه و الاحترامند.»

تحریراً دوم ربیع‌الثانی ۱۰۷۶ [۱۶۶۵ م] - اصفهان

* - متأسفانه عین فرمان در آرشیو کتابخانه کلیسا موجود نیست، اما در ترجمه سعی شد سبک و سیاق نثر آن دوران تا حدودی حفظ شود.

۷ تا پیش از جلوس شاه سلطان حسین به تخت سلطنت، اشخاص برجسته ارمنی در استخدام دولت ایران بسیار بودند^۸ که به برکت وجود آنها در این مقام، ارمنیان گل می‌کردند و در نظر دولت اعتلا می‌یافتند ولی پس از سلطنت وی، ارمنیان به سبب غیرمسلمان بودن تحقیر شدند و در دوران او سطح زندگی جلفاییان تنزل فاحشی کرد و آن سعادت به فلاکت مبدل شد. شرح آن را در جای خود به کمال بازخواهم گفت.

۸ ارمنیان در این زمان، به خواست خدا، نزد دولت عالی قدر ایران سرشناس و مورد توجه‌اند. جناب میرزا هاکوب گریگوریان، ملکومیاتس جلفایی و... فرزند او میرزاملکم خان، مردان پرکار و زبان‌دان در سال ۱۸۵۶ از سوی دولت به لقب خانی مفتخر شدند و وفاداری خود را در کارهای محوله به اثبات رسانده‌اند.

در سال ۱۸۵۳ ابراهام، برادر میرزا هاکوب، از دولت لقب خانی گرفت و با سمت مترجم سفارت به لندن اعزام شد. وی با افتخار از این مأموریت بازگشت و فعلاً در تهران به سر می‌برد. در سال ۱۸۵۵ میرزاملکم خان جهت مأموریت از جانب دولت ایران نخست به استانبول و سپس به انگلستان و فرانسه اعزام شد.^۹ ای کاش شمار این سروران روزبه‌روز افزایش می‌یافت تا شاید جلفا بتواند بخشی از فلاکت خود را جبران کند و آنها هم به فکر هم‌قومان خود باشند نه اینکه از آنها فاصله بگیرند. میرزا هاروتون هوردانانیان به برکت کوشش و دانش‌دوستی خود زبانهای ارمنی، روسی، فرانسه، فارسی و ایتالیایی را فراگرفت و در سال ۱۸۵۵ به سمت مترجمی از طرف دولت در سفارتخانه‌های ایران در کشورهای دیگر انتخاب شد و به پاس حسن انجام وظایف محوله نزد دولت اعلیحضرت بسیار مورد توجه است.

۱- آراکل مورخ، فصل ۳، ص ۳۳.

۲- همان جا، فصل ۴، ص ۳۹.

۳- این کتاب خطی در کلیسای سورپ میناس محفوظ است.

۴- به قول عوام، شاه‌عباس اولین سنگ بنای کلیسای حضرت مریم را شخصاً کار گذاشت.

۵- آراکل مورخ، فصل ۵، ص ۶۳.

۶- «از قوم آزاد جلفایی، از خانواده بزرگ شهریمانان، دختر خواجه‌زاکار عروس خواجه‌هوهان جمالیان.» ۱۱۶۴ برابر با ۱۷۱۵ میلادی.

«از قوم آزاد جلفایی هوهان خالداری.» ۱۱۵۳ (۱۷۰۴ میلادی) درگورستان ارمنیان جلفا.

۷- آقا داوید مترجم بود و گور او در محراب کلیسای تابستانی سورپ میناس واقع است. توپچیانها خانواده‌ای مشهور از جلفاییان بودند که در توپخانه خدمت می‌کردند.

۸- رجوع شود به بخش تجار.

۹- این جوان جلفایی که نزدیک بیست و شش سال دارد. در سال ۱۸۵۸ به پاس انجام وظیفه با خلوص نیت در مأموریت، نشان شاهی گرفت به شرح زیر: از ایران مدال «شیر و خورشید سرهنگ دومی با حمایل سفید درجه یک». از فرانسه نشان «لژیون دو نور شوالیه‌گری». از ساردنی، مدال «سن موریس و لازار شوالیه بزرگ» از روسیه، مدال «استانیسلاو» درجه دوم الماس نشان. از بلژیک، مدال «لئوپولد شوالیه بزرگ» از اتریش، مدال «تاج آهنی». از هلند، مدال «شیر». از پروس مدال «عقاب قرمز».

به تازگی از ایران به رتبهٔ سرتیپی با حمایل قرمز نایل شده است. انتظار می‌رود که از کشورهای سوئد و آلمان و عثمانی هم مدال بگیرد.

فصل نهم

- تمایل شاه عباس به تخریب کلیسای اچمیادزین و تجدید بنای آن در اصفهان
- انتقال دادن سنگهایی از آن کلیسا به جلفا
- ممانعت از این اقدام

۱ شاه عباس ژرف اندیش نه فقط با خوش رفتاری و مراحم شاهانه می کوشید قلوب ارمنیان را برای سکونت در اصفهان جلب نماید، بلکه در پی آن بود که آنان را از ارمنستان به کلی نومید گرداند، با این هدف که از آن پس اندیشه بازگشت به فکرشان خطور نکند. از این جهت فقط به تخریب و انهدام خانه ها و بناهای جلفای قدیم بسنده نکرد بلکه درصدد بود ساختمان کلیسای اچمیادزین را پیاده، و سنگ و خاک آن را به اصفهان حمل و در آنجا از نو سوار کند تا ارمنیان هرگز میلی به ترک اصفهان نداشته باشند. باغ زرشک^۱ را هم برای این مهم در نظر گرفته بود و فرمانی بدین مضمون صادر کرد:

«فرمان همایون شد. آنکه کشیشان و رهبانان و ملکان و ریش سفیدان و کدخدایان و رعایای [ارامنه ساکنین دارالسلطنه اصفهان به عنایت بی غایت شاهانه و شفقت و مرحمت بی نهایت پادشاهانه مفتخر و سرافراز و مستظهر و امیدوار بوده؛ بدانند که چون میانه نواب کامیاب همایون ما و حضرات سلاطین رفیع الشان مسیحیه خصوصاً سلطنت و شوکت [دو کلمه ناخوانا] السلاطین العیسویّه کمال محبت و دوستی است و در میانه ما و طوایف مسیحیه یگانگی است و اصلاً جدایی نیست و توجه خاطر اشرف بدان متعلق است که همیشه طوایف مسیحیه از اطراف و جوانب این دیار آمد شد نمایند؛ و چون دارالسلطنه اصفهان پایتخت همایون است و از همه طبقه و هر طایفه و مردم هر ملت در

آنجا هستند؛ می‌خواهم که جهت مردم مسیحیّه در دارالسلطنه مذکور کلیسای عالی در کمال رفعت و زیب و زینت ترتیب دهم که معبد ایشان بوده، جمیع مردم مسیحیّه در آنجا به کیش و آئین خود عبادت نمایند و کس نزد حضرت پاپا خواهیم فرستاد که یکی از کشیشان و رهبانان ملت مسیحی را بدارالسلطنه اصفهان فرستد که در آن کلیسا به آداب عبادت قیام نموده طوایف مسیحیّه را به طاعت و عبادت ترغیب نماید و ما نیز از ثواب آن عبادات بهره‌مند باشیم؛ و چون چند عدد سنگ متبرک در اوج کلیسای ایروان بود؛ و عمارت آن کلیسا منهدم گشته، خرابی تمام به آن راه یافته بود که  شایستگی تعمیر نداشت؛ و کشیش آنجا نیز استخوانهای پیغمبران را که در آن مکان مدفون بود از آنجا بیرون آورده به جماعت نصارا و ترسایان فروخته، آن مقام را از عزّت و شرافت انداخته بود، بنا بر آن سنگهای مذکور را از آنجا بیرون آورده، روانه دارالسلطنه اصفهان فرمودیم، که در کلیسای عالی که در آنجا ترتیب می‌دهیم نصب فرماییم. می‌باید که چون سنگهای مذکور را بدانجا آورند، همگی طوایف مسیحیّه را جمع نموده؛ از روی تعظیم و احترام تمام استقبال کرده، سنگها را آورده به اتفاق سیادت و وزارت پناه شمس‌الوزاره علیا وزیر دارالسلطنه مذکور و رفعت پناه کمال‌الرفعه محبّ علی‌بیگ لله در جایی که مناسب داند بگذارند و به اتفاق یکدیگر معماران خاصّه شریفه را همراه برده؛ در پشت باغ‌زرشک، در زمینی که به جهت کلیسا قرار داده بودیم، طرح کلیسای عالی که کشیشان و پادریان عظام قرار دهند، انداخته؛ طرح آن را در تخته و کاغذ کشیده، به خدمت اشرف فرستند که ملاحظه نماییم؛ و بعد از ملاحظه امر فرماییم که استادان شروع در کار کرده به اتمام رسانند. در این باب اهتمام لازم دانسته به همه جهتی به شفقت بی دریغ خسروانه واثق و امیدوار باشند، تحریراً فی شهر شعبان‌المعظم سنه ۱۰۲۳هـ.

۲ به خواست الهی و مراحم خاص او، بازسازی کلیسای اچمیادزین در جلغا سرنگرفت. آراکل مورخ می‌گوید: «روزی شاه به همراه خواجه‌نظر به محلی که قرار بود کلیسا بدانجا (باغ‌زرشک) انتقال یابد، رفته بود... شاه به خواجه‌نظر گفت: کلیسای اچمیادزین را در اینجا بنا می‌کنم تا از غربت آن دلتنگ نشوید؛ و فرمان می‌دهم با شتر و قاطر و  خاک و سنگ آن را به اینجا بیاورند و از نو بسازند. تا وسوسه شما از بین برود و به این بنای

جدید دلگرم شوید. اما خواهی نظر نمی خواست اچمیادزین منهدم شود تا خود شاهد این مصیبت باشد و برای آنکه شاه را از این تصمیم منصرف کند پاسخ می دهد که اعلیحضرت پایدار باشد، اگر اراده همایونی بر ساختن کلیسای مجلل و استوار قرار گرفته، می توانید با طلا و نقره بسازید نه با سنگ چه حاجت که برای کمی سنگ و خاک اینقدر متحمل رنج و خرج شوید و از مملکتی دور و بیگانه سنگ و خاک بیاورید. در این مملکت هم سنگ و خاک به قدر کافی هست. اگر بخواهید بسازید با همین ها هم که بسازید ما قبول داریم.»^۲

۳ چنان به نظر می رسد که مهمترین دلیل انصراف ارمنیان از بنای کلیسا، این بود که شاه در فرمان خود از پاپ نام برده بود و چنین توقع داشت که کلیسای بزرگ اصفهان توسط ارمنیان و کاتولیکها به اشتراک ساخته شود. علی الخصوص که کاتولیکها در کلیسا مرام خود را تبلیغ می کردند و چنین برمی آید که قصد داشته اند ارمنیها را هم زیر چتر خود در آورند. اما سردار جلفا می خواست راه نفوذ پاپ در ارمنیان را قطع کند و تمام کوشش خود را به کار برد تا فرمان شاه تحقق نیابد. من در فصل مربوط به ارمنیان کاتولیک ساکن جلفا این نکته را ثابت خواهم کرد. صدور چنین فرمانی از شاه عباس، در مورد ارتباط ارمنیان با کاتولیکها، تحت تأثیر سفیران ممالک کاتولیک مذهب اروپایی یا سفیر واتیکان در جلفا صورت گرفته است. زیرا با تحقق این فرمان ارمنیان جلفا تحت تسلط کاتولیکها قرار می گرفتند. نمی دانم کوشش جلفا را در القای آن فرمان و جلوگیری از انهدام اچمیادزین را باید کاری مهم و قوم دوستانه به شمار آورد یا آن را مسئله ای جزئی تلقی کرد. به هر حال اگر جلفاییان نجنبیده بودند و آن فرمان را لغو نکرده بودند، همو که ارمنستان را ویران کرد، اچمیادزین را هم در هم می کوبید. (اچمیادزینی که تحت ریاست کاتولیکوس مایه افتخار ما بود.)

۴ طهماسب قلی بیک به فرمان شاه عباس پانزده قطعه سنگ از کلیسای اچمیادزین کند. این سنگها را در چرم پیچیدند و به سرپرستی نقدی بیگ و نگهبانان به اصفهان آوردند. کشیش هوهان نیز همراه این قافله بود. این سنگها عبارتند از: سکوی محراب که نیایش

ذبح روی آن انجام می‌گرفت. ستون سکوی محراب. سنگ محل هبوط مسیح، سنگ حوضچه تعمیر، سنگی از قسمت جنوب پله‌های محراب، سنگی از طرف شمال پله‌های محراب... چهار قطعه از چهار گوشه صحن کلیسا، دو شمعدان سنگی و سه عدد دیگر و چند قطعه از کف محراب که در جمع پانزده قطعه می‌شوند^۳. این سنگها به سال ۱۰۶۴ ارمنی (۱۶۱۵ م) به اصفهان رسیدند. ارمنیان جلفا به پیشواز رفتند و آنها را به آبادی باتون، در نزدیکی محله دروازه طوقچی بردند و در اتاقی گذاشتند. هفت سال آنجا ماندند تا اینکه مردم باطون لب به اعتراض گشودند که وجود این سنگها سبب ازدیاد مرگ و میر شده و کشتزارها هم خوب حاصل نمی‌دهند. به فرمان شاه عباس سنگها را با احترام خاص به جلفا آوردند و در کلیسای سورپ گئورگ، که کلیسای خواجه هم نامیده می‌شود، نهادند. تا امروز هم همان‌جا و مورد احترام اند^۴. برخی بیماران از سر تعصب مذهبی، روی آنها آب می‌ریزند و می‌خورند و معتقدند که از بعضی بیماریها شفا می‌یابند.

۵ اسقف هوانس شاه خاتونیان، در کتاب خود راجع به کلیسای اچمیادزین، در جلد اول در صفحه‌های ۲۵ و ۲۶ درباره آن سنگها آورده است: «این سنگها مدت مدیدی در جلفا ماندند چون آنها را در جای معروفی نهاده بودند. پس از گذشت مدتی، سکوی مقدس محراب را برداشتند و به جای سنگ سکوی محراب کلیسای وانک گذاشتند. دو شمعدان سنگی را هم روی محراب همان کلیسا نهادند و سه سنگ دیگر را هم روی سکوی محراب تاقدار گذاشتند.»

مرحوم اسقف هوانس شاه خاتونیان این حرفها را مطمئناً از افواه عوام شنیده و در تاریخ خود آورده است. اما عذر مرا بپذیرید که باید بگویم این پانزده سنگ کلیسای مقدس اچمیادزین هنوز در همان کلیسای سورپ گئورگ معروف به خواجه قرار دارند. کاتولیکوس داوید و جلفاییان بسیار آزرده شدند و همراه با خواجه صفر و کشیش ارشد کلیسای ایروان، معروف به آقاکشیش، نزد میرزا محمد حاکم رفتند و اعتراض کردند. از حاکم چند مأمور گرفتند و به دیر کاتولیکها وارد شدند و نشخارها را با آن جعبه گرفتند و نزد حاکم بردند. حاکم آن جعبه را با نگین انگشتی خود مهر کرد و به خواجه صفر سپرد. در آن اوقات شاه عباس در تبریز و خواجه نظر، برادر خواجه صفر،

ملتزم رکاب بود. خواجه صفر جریان نشخارها را به برادر خبر داد. او نزد شاه عباس شکایت کرد و فرمانی مبنی بر احضار پدران روحانی کاتولیک از شاه گرفت. نام غلام مأمور این کار آودیک و معروف به آلتون بود. او به روستای آپارانتر رفت. پدران روحانی کاتولیک را دستگیر کرد و ایشان را با نشخارها نزد شاه برد. شاه عباس پس از سرزنش آنها نشخارها را به جلفا نزد خواجه صفر فرستاد. خواجه آنها را با احترام زیاد گرفت و در خانه محفوظ داشت. چون شاه عباس به اصفهان بازگشت؛ روزی به خانه خواجه صفر رفت. چند تن از پدران روحانی کاتولیک نیز بدانجا رفتند. در خانه خواجه صفر سخنی از نشخارها به میان آمد و شاه فرمان داد آنها را به حضور آورند و برای خوش آمد پدران روحانی کاتولیک قطعه‌ای از آنها را برداشت و شکست و تکه‌ای را به پدران روحانی داد و سپس به خواجه صفر سفارش کرد از آنها خوب مراقبت کند. پدران روحانی کاتولیک آن تکه نشخار را به شهر گوا (نزدیک بمبئی) بردند و دیر خواهران راهبه را آنجا ساختند. آراکل مورخ، فصل ۱۶.

۱- باغی در مشرق جلفا. [مؤلف معنی کلمه‌های «باغ» و «زرشک» را به ارمنی توضیح داده است.]

۲- [بدون توضیح در اصل کتاب]

۳- [بدون توضیح در اصل کتاب]

۴- [بدون توضیح در اصل کتاب]

فصل دهم

آوردن دست مقدس سورپ گریگور منور به جلفای اصفهان و
بازگرداندن آن به کلیسای سورپ اچمیادزین

۱ کاتولیکوس داوید و ملیکست به همراه دیگر ارمنیان کوچانده شدند. اما ملیکست از بیراهه پنهانی به ایروان بازگشت و کاتولیکوس داوید همراه با دیگران به جلفا آمد و در اینجا می‌زیست.^۱ حوزه علمیه کلیسای سورپ اچمیادزین پس از کوچ، بی‌صاحب و از جمعیت تهی شد و شکوه خود را از دست داد. کاتولیکوس ملیکست به سورپ اچمیادزین برگشت، اما نسبت به این حوزه روحانی و بناهای آن بی‌اعتنا بود و در شهر ایروان مأوا گزید و از درآمد آن حوزه مخارج روزمره خود را تأمین می‌کرد. در آن زمان چند تن از اعضای حوزه باقی مانده بودند که از بی‌روتنی ماندن آن عمیقاً اندوهگین بودند و مکرراً از کاتولیکوس تقاضا می‌کردند که آن حوزه را بی‌سرپرست نگذارد. ولی ملیکست از خواهش روحانیون به تنگ آمد و از امیرگونه‌خان، حاکم شهر ایروان، خواست آنها را سر جایشان بنشانند و اسقف ماردرپروس را از آنجا اخراج و روانه جلفا کرد. اسقف ماردرپروس با ورود به جلفا، تمام اتفاقات آنجا و بی‌روتنی سورپ اچمیادزین را برای کاتولیکوس داوید و بزرگان جلفا بازگو کرد. قلب جلفاییان از شنیدن این اخبار فشرده شد و کاتولیکوس داوید را مجبور کردند که برای تعمیر و سرپرستی سورپ اچمیادزین به آنجا برود. کاتولیکوس داوید، بنا به درخواست جلفاییان، به اردوی شاه عباس که در مرز گرجستان مستقر بود رهسپار شد، در آنجا به خدمت شاه رسید و از کاتولیکوس

ملیک‌ست شکایت کرد و گفت اگر دست مقدس سورپ‌گریگور منور را به اصفهان نبرند، قوم ارمن راضی به سکونت در آنجا نخواهند شد.

۲ شاه‌عباس که سعی بسیار در راضی نگه داشتن ارمنیان برای زندگی در ایران داشت، پس از استماع سخنان کاتولیکوس داوید، فرمانی خطاب به طهماسب‌قلی‌بیک که در ایروان بود صادر کرد که به موجب آن وی باید کاتولیکوس ملیک‌ست را جلب کند و همراه با دست مقدس‌گریگور منور نزد شاه فرستد. طهماسب‌قلی‌بیک فرمان شاه را اجرا کرد. کاتولیکوس ملیک‌ست را با دست مقدس و یک انجیل جلد طلایی و یک صلیب نقره‌ای نزد شاه فرستاد. چون شاه ملیک‌ست را دید به سرزنش او پرداخت. اشیای مقدس را با احترام گرفت و دوباره آنها را توسط طهماسب‌قلی‌بیک به ایروان فرستاد و حکم کرد آنها را و نیز سنگهای کلیسای اچمیادزین را به اصفهان ارسال کند. طهماسب‌قلی‌بیک چنان کرد و دست مقدس و انجیل و صلیب را توسط کشیش هوانس در ملازمت نگهبانان به اصفهان فرستاد. چون این اشیای مقدس به اصفهان رسیدند «ارمنیان ساکن اصفهان جملگی با علامت و انجیل و شمعدان و بخوردان، سرودخوانان به پیشباز رفتند و آنها را با حرمت بسیار به منزل خواجه‌صفر بردند».^۲

این اشیای بیست و چهار سال در منزل خواجه‌صفر باقی ماند که نسل‌اندروسل با احترامی خاص از آنها نگهداری می‌شد. کاتولیکوس پیلیوس زاهد در سال ۱۶۳۷ به جلفا وارد و یک سال و نیم ماندگار شد و برای حوزه علمیه کلیسای سورپ اچمیادزین اعانه گرد آورد. با اصرار فراوان از جلفاییان و به‌ویژه از خواجه‌سرفراز فرزند خواجه‌نظر (برادر خواجه‌صفر و کدخدای جلفا) خواهش می‌کرد که آن دست مقدس را در اختیار او گذارند تا دوباره به جای اصلی خود بازگرداند. اما جلفاییان و خواجه‌سرفراز راضی نبودند که دست مقدس را از خود دور کنند و می‌خواستند در جلفا بماند تا در سوانح روزگار آنها را حفظ کند. اما در برابر کاتولیکوس بزرگ درمی‌ماندند و دلیل می‌تراشیدند که چون به فرمان دولت به جلفا حمل شده بی‌اذن آن نمی‌توان برگرداند. کاتولیکوس برای رفع این بهانه‌ها، با تقدیم هدایای بسیار به شاه‌صفی، منظور خود را عنوان کرد و فرمانی برای بردن دست مقدس گرفت. نوه‌های خواجه‌نظر باز هم به جداسدن از آن

اشیا راضی نمی شدند، اما از ترس نفرین کاتولیکوس، علیرغم میل خود، دست مقدس را به کاتولیکوس رد کردند. «اما کاتولیکوس پیلیوس با جمعی از کشیشان به منزل خواجه صفر رفت، دست مقدس را از آنجا به کلیسای خواجه گورگ برد؛ روز یکشنبه نماز ذبح را برگزار کرد. دست مقدس را از میان لفاف آن بازگشود. این خبر در جلفا پیچید. مردم گرد آمدند و مانع بردن آن دست شدند. از این رو آن را مخفیانه از آنجا خارج کردند و به کلیسای وانک آوردند و از آنجا هم پنهانی به شهر، نزد ایروانیها بردند، از آنجا در خفا به کاروانسرای برنجیلو منتقل کردند و در میان بارهای تاجری مسیحی مارکار نام جای دادند. این شخص اهل بلوک گوختان و از قریه زقنه بود و به قصد تجارت به اصفهان آمده بود. وی دست مقدس را همراه با کالاهای خود به تبریز برد. جلفاییان از این جریانها به کلی بی خبر بودند.

بعد کاتولیکوس پیلیوس از جلفا سفر کرد و به تبریز رسید. دست مقدس را از مارکار گرفت و به حوزه علمیه کلیسای سورپ اچمیادزین رساند. این واقعه در بیستم سپتامبر (۱۶۳۸) برابر ۱۰۸۷ ارمنی روی داد^۳.

۱- آراکل، فصل ۱۷.

۲- همان جا، همان جا.

۳- همان جا، فصل ۲۵.

فصل یازدهم

دربارهٔ دو گروه از کوچندگان ارمنی به اصفهان • فقر آنها •
وام خواستن آنها از شاه عباس و رنج آنها

^۱ بنا بر قول آراکل مورخ، کوچاندن ساکنان ارمنستان به ایران در یکی دو بار انجام نیافت بلکه به طور متناوب و در هشت مرحله صورت گرفت.^۱ در سال ۱۶۰۸، دو گروه از کوچندگان را پس از آنکه به اصفهان رسیدند، در کاروانسرای به نام گچ‌کنان، در میان شهر، سکنی دادند. شاه عباس دو رئیس بر آنها گماشت یکی به نام مراد ملقب به قرخ یالان، و دیگری به نام هُوسب ملقب به قراباش ملوک. برای این دو مأمور دو نفر ارشد به نامهای آقاشهاب و اوغورلویک تعیین کرد.

^۲ این دو گروه پس از رسیدن به اصفهان بی چیز شدند، محتاج نان. آنگاه بی بضاعتی خود را به اطلاع سرپرستان ایرانی خود رساندند و خواستند شاه را از این جریان بی‌گهانند. شاه سرپرستان را به خدمت می خواند و می گوید: «از خزانهٔ دولت به شما وام می‌دهم، بدون بهره، قرض الحسنه، به شرطی که پس از سه سال به خزانه بازگردانید و از بهرهٔ آن امور خود را اصلاح کنید. اما اگر کسی نتوانست بدهی خود را مسترد کند یا باید مسلمان شود و یا پسر یا دختر خود را به خدمت شاه فرستد. هر پسر در ازای چهار تومان و هر دختر سه تومان. ارمنیان سبکسرانه شرایط را پذیرفتند و در سال ۱۶۰۸ از شاه چهارصد تومان وام گرفتند. یک صد تومان را میان گروه قرخ یالان ملوک و سیصد

تومان را هم میان گروه قراباش ملیک توزیع کردند. اینان چون وجه را گرفتند از فکر بازگرداندن اصل آن غافل ماندند و از مایه برای مخارج روزمره صرف کردند. شاه، پس از گذشت پنج سال، به یاد وجهی افتاد که به ایشان وام داده بود و اوغورلوییک را مأمور وصول وجه و بازگرداندن آن به خزانه کرد. مردم محتاج در برابر خواست اوغورلوییک گفتند که همه را خرج کرده‌اند و چیزی ندارند که پس دهند. اما اوغورلوییک آنها را زیر فشار گذاشت. آنها هرچه داشتند رشوه دادند و برای تأمین این رشوه هرچه بیشتر فقیر شدند. اوغورلوییک از پس گرفتن وجه عاجز ماند و فقر و استیصال ایشان را به عرض شاه رساند. شاه ایشان را به خدمت طلبید و چنین گفت: «چنان نیندیشید و بدگویی نکنید که من چون شاهم می‌خواهم با سوءاستفاده از قدرتم طلبم را از شما وصول کنم. نه، از طریق دادگاه اقدام می‌کنم و فقط اصل آن را می‌خواهم. حال اگر این حرف را حق می‌دانید طلبم را بدهید وگرنه قاضیان شهر اینجا می‌آیند و من و شما نزد آنها به قضاوت می‌رویم و هرچه حکم کردند می‌پذیریم.» حرف حق شاه مردم را از جواب دادن عاجز کرد. لذا از طریق رؤسای خود عریضه‌ای به شاه نوشتند و از وی تقاضا کردند از طلب خود چشم پوشد. شاه از پذیرفتن این تقاضا اکراه داشت. از این جهت مردم بیشتر دچار تنگنا شدند. پسران و دختران خود را گرد کردند و نزد شاه بردند تا به تعهد خود عمل کنند و آنها را به جای طلب به شاه تحویل دهند. مادران و بستگان و خویشان کودکان با شیون و زاری و به سر و سینه زدن به درگاه شاه رفتند. قلب هر بیننده‌ای فشرده می‌شد. چون شاه آن منظره دلخراش را دید از پذیرفتن کودکان چشم پوشید و بر اوغورلوییک خشم گرفت که چرا گذاشته چنین وضع ناخوشایندی به وجود آید و حکم کرد هرکه نتواند قرض خود را بپردازد باید مسلمان شود؛ که در این صورت نه فقط قرض او را می‌بخشم از راههای دیگر هم مساعدت می‌کنم و او را تسلی می‌دهم.

۳ اوغورلوییک پس از گرفتن حکم شاه برای وصول طلب مردم را شدیداً تحت فشار گذاشت و به وسایلی همچون به‌دار کشیدن، کتک زدن، داغ کردن و شکنجه دادن متوسل شد. ارمنیان با بردباری این مشقات را تحمل کردند ولی از مذهب خود دست نکشیدند. در کوچه‌ها با التماس و زاری صدقه می‌گرفتند تا از رنج وام برهند. در این پرسه‌های

گدایی، به دیر کاتولیکها در محلهٔ حسینیّه [شهبهان] رسیدند. از قضا خلیفه‌ای از خاندانی مشهور آنجا رسیده بود که با شاه آشنایی داشت. او وقتی وضع نکبت بار و تلخ این ارمنیان را دید و علت آن را جویا شد، با سخنانی گرم امیدوارشان ساخت و سفارش کرد از مذهب خود دست برندارند. دویست تومان وجه دستی به گروه قاراملیک داد و پنجاه تومان هم گروه قرخ یا لان ملیک و این عمل خیر را به خاطر مسیح انجام داد. ملیکها چون این وجه را گرفتند آن را به ارشد تعیین شده پرداختند و برای باقیمانده تقاضای مهلت کردند. دو نفر از همان قوم به نامهای باغداسار و آخی جان از گرفتن آن وجه سرپیچیدند و به ملیکها گفتند اگر به هریک از ما ده تومان بدهید خبر آن را جایی نمی‌بریم والا به سرداران و شاه اطلاع می‌دهیم که اینها به‌ازای کاتولیک شدن این وجه را گرفته‌اند و با آن می‌خواهند بدهی خود را بپردازند. هرچه قوم التماس کردند که دوراندیش باشند و بگذارند این قرض را که با آن خشونت مطالبه می‌کنند بپردازند و بعد خواسته‌های آنها را اجابت کنند، فایده نداشت. این دو به خواهشهای قوم اعتنا نکردند و با خانوادهٔ خود اسلام آوردند. نزد درباریان قوم را متهم کردند که از کاتولیکها پول گرفته‌اند و به مذهب آنان درآمده‌اند و قرضشان را پرداخته‌اند. بزرگان دربار از شنیدن این سخن برآشفتنند و آن را به عرض شاه رساندند. شاه نیز برافروخت و فرمود همان روز ملیکها را نزد وی برند. آنها را گنهکار دانست و با تهدید به ایشان گفت: «ای قوم نمک‌نشناس. حقا که برای مردن خوید. من به شما رحم کردم. این وجه را به شما قرض الحسنه دادم، بهرهٔ آن را به شما بخشیدم و قول دادم اگر مسلمان شوید باز هم بدهم. اما شما گفتید به‌خاطر مال، دینمان را عوض نمی‌کنیم. اگر قرار بود با گرفتن پول دینتان را عوض کنید، دین ما چه کسری داشت که به آن نگرودید؟» ملیکها در پاسخ گفتند: «نواب همایون جهان مطاع! استغفرالله که ما دینمان را رها کرده باشیم. خلاف به عرض رسانده‌اند. ما به دین خود بوده‌ایم و هستیم. این وجهی را هم که از کاتولیکها گرفته‌ایم به عنوان قرض بوده است.» شاه به این سخنان وقعی ننهاد و گفت: «اگر دست از دینتان بردارید به شما کمک می‌کنم و الا چنان روزی به سرتان بیاورم که نفستان ببرد.» این را گفت و آنها را به دست جلاد سپرد و به او گفت: «بزن تا بمیرند مگر اینکه دینشان را عوض کنند. حتی به یکی هم رحم نکن.» جلادان در جمعیت افتادند و بی‌محابا به چوب بستند، به دار آویختند، داغ

کردند، با زنجیر زدند و به درخت بستند و زدند، گرسنگی و تشنگی دادند و تا چند روز شکنجه کردند تا آنجا که فریاد ضجه و زاری آنها به آسمان رسید. قراباش ملیک را وارونه آویختند و چندان زدند تا ناخنهای پاهایش بریخت و خون آلود و نیمه جان رها کردند. به این جهت او را چنان زدند که عبرت سایرین گردد و بعد چنین وانمود کردند که وی دین ایرانیان را پذیرفته است. وقتی جلادان دریافتند که با چندان شکنجه به مرگ رضایت می دهند و به ترک مذهب نه، آنگاه با زور ختنه شان کردند که بعضی با رشوه دادن خود را از ختنه شدن نجات دادند.

به عرض شاه رساندند که حکم اجرا شد. قراباش ملیک ختنه شد و گروهش با او. شاه فرمان داد تا اولین قسط قرض آنها را ببخشند و از نو کمک کنند و به هر خانوار هم سه تومان بدهند.

۴ پس از اتمام کار قراباش ملیک به این شیوه، روز بعد سراغ قرخ یالان ملیک رفتند. دستگیرش کردند و به خدمت شاه بردند. شاه به او فرمان داد اعانات و مقامی را که به او می دهد بپذیرد و با بی عقلی خود را طعمه شیران و سگانی نکند که آماده اند او را به سزای خود برسانند. قرخ یالان ملیک یا از روی ترس یا به سبب قولهای شاه فریفته شد. دین ایرانیان را پذیرفت و ختنه شد. درباریان او را ستودند و تشویق کردند تا دیگران را نیز از گروه خود بیاورد. قرخ یالان گفت: «قوم را آسان می تواند بیاورد اما کشیش باغداسار مانع است. اگر او از دینش برگردد همگی با میل چنین خواهند کرد.» این خبر شوم و جریان لو دادن، پسین هنگام به گوش کشیش باغداسار و مردم رسید؛ جملگی از ترس مات و متحیر ماندند که چه کنند. کشیش باغداسار شب هنگام گروه ابواب جمعی خود را در کلیسایی که در همان کاروانسرا داشتند، گرد کرد و به آنها وصیت کرد شجاعانه به مذهب خود پای بند بمانند و به آنها آموخت سهم رحم و کرم خداوندی، برای کسانی که به او امید دارند، بسیار بزرگ است. کشیش همه را به دعا و نیایش برانگیخت تا از خدا بخواهند آنها را از زجر و شکنجه شاه رهایی دهد. در همان جای نماز با تعصب بسیار تمام شب را به درگاه خدا نالیدند و از او یاری جستند تا آنگاه که صبح دمید. گماشتگان شاه شتابان سر رسیدند. کشیش باغداسار را گرفتند و نزد

شاه بردند. شاه بر تخت نشست. کشیش را حاضر آوردند شاه گفت: «چرا دینت را رها نمی‌کنی، اگر لجاجت کنی طعمه شیر و درندگانی می‌شوی که اینجا آماده‌اند.» کشیش خود را نباخت و بزرگ‌منشانه پاسخ داد: «من به میل و اراده خود هرگز از دینم بر نمی‌گرم و اگر اعلیحضرت بخواهند با زور چنین کنند برخلاف شرعشان رفتار کرده‌اند.^۱ اما شما طلبتان را می‌خواهید که بخش عمده‌اش را پرداخته‌ایم و مابقی را هم امروز و فردا می‌پردازیم.» سخن حق کشیش از خشم شاه اندکی کاست و گفت: «بقیه قرضتان را بپردازید.» که آنها پرداختند، فرمان آزادی گرفتند و به دین خود باقی ماندند.

۵ وقتی کار ایشان فیصله یافت، اسقف کاتولیکها نزد شاه رفت و درباره حقوق ارمنیان با شاه چنین گفت که من به خاطر دین مسیح آن وجه را به ایشان دادم که بتوانند بدهی خود را بپردازند و مجبور نشوند مذهب خود را ترک کنند. حالا که اجازه ندادید آنها به مذهب خود باقی باشند، وجه مرا مسترد فرمایید. شاه سخنان برحق اسقف را پذیرفت و دوپست تومان او را پرداخت.

۶ با اینکه چنان وانمود شد که قوم قراباش ملیک از دین خود برگشتند، اما اینان جملگی به آیین مسیحیت رفتار می‌کردند زیرا کودکانشان را تعمید می‌دادند؛ نزد کشیش اعتراف می‌کردند؛ نان مقدس می‌گرفتند و مردگان خود را با دست کشیشان به خاک می‌سپردند و چون از دین خود برگشته بودند برای آسودگی وجدان خود در اجرای اعمال مذهبی استوارتر بودند. از این جهت غیرمسیحیان نسبت به آنان بی تفاوت بودند. اما پس از گذشت زمانی تمامی فرزندان ایشان مسیحی حقیقی شدند و نزد مسیحیان سکنی گزیدند. لیکن قرخ یالان ملیک، به سبب تغییر مذهب، از عذاب وجدان نمی‌آسود. پس از گذشت سالی به بهانه‌ای همراه با همسرش به اورشلیم هجرت کرد. در آنجا می‌کوشید خود را از گناه تغییر مذهب تبرئه کند و از آنجا که فن سنگتراشی می‌دانست، به رایگان برای دیر سنگ می‌تراشید و خود و همسرش در همان جا مردند.^۲

آراکل مورخ از شمار آن کسان که جبراً دین ایرانیان را پذیرفته بودند، ذکری نکرده است، اما از یادداشتهای یک انجیل خطی مطالبی مستفاد می‌شود که در ذیل می‌آورم:^۳

«تحریر شد به سال ۱۰۶۴ [۱۶۱۵م] که شاه عباس در یازده سال پیش، در زمان سلطنتش، با لشکری انبوه به ایروان رفت... آنها را با احترام و جلال در اصفهان اسکان داد (کسانی را که از ارمنستان کوچانده بود) نان و پول و خانه داد و اسکان داد. و طی هشت سال از ایشان پذیرایی کرد. بعد بزرگان دربار نظر او را از ایشان برگرداندند و اوضاع برای ایشان بی نهایت وخیم شد که نه کسی شنیده بود و نه کسی دیده بود چنین بلایی را. که بیش از هزار نفر را به زور تاجیک کرد و مسیحیان را آزار دادند. در حالی که چنین رفتار آزاردهنده ای برای مسیحیان بود که یا طلب مرا همین امروز بدهید یا تاجیک شوید. استاد بارون ماردیروس خداشناس و مظلوم و خیرخواه، که بانی کتابت این انجیل مقدس بوده، نه پول گرفته بود و نه بدهکاری داشت و این عذابها را که دید نتوانست دوام بیاورد و خود را برای مرگ آماده کرده به دربار شاه رفت و با شجاعت با وزیران صحبت کرد. با داروغه صحبت کرد و با بزرگان گفت ما به قدرت پروردگار طلب شما را می پردازیم و تاجیک نمی شویم و آنها ساکت ماندند و در آنجا بیش از سیصد نفر را آزاد کرد و مرد و زن و کودک و پیر شادمان به خانه های خود بازگشتند.»

۱- آراکل مورخ، فصل سیزده، ص ۱۴۶.

†- شرع ایرانیان به روحانیون اجازه نمی دهد با اجبار یک مسیحی را به دین خود آورند. در این باره در کلیسای وانک چند فتوا از مجتهدان اصفهان موجود است که در پاسخ استفتای ارمنیان صادر شده که شرعاً جایز نیست مسیحی را عتفاً به شریعت محمدی وارد کنند.

۲- همان جا، همان جا.

۳- آن انجیل خطی در کلیسای ناجی، محله ایروانیا محفوظ است.

[یادداشت مترجم: این کتاب اکنون در امریکا نزد کتابفروشی به نام کراوز است. «نقل از کتاب در جستجوی کتابهای خطی، تألیف چوکاسیان، ص ۶۸، چاپ ایروان، ۱۹۸۲.]

فصل دوازدهم

دیگر اعمال بیرحمانه شاه عباس نسبت به بلوک ارمنی نشین

۱ شاه عباس ژرف اندیش عادت داشت با قیافه مبدل میان مردم بگردد؛ و با چشم و گوش خود ببیند و بشنود. بر روال همین عادت به سال ۱۰۶۹ ارمنی (۱۶۲۰ م) از اصفهان خارج شد و به بلوک فریدن رفت تا از وضع ارمنیان آگاه شود. با همان قیافه مبدل به آبادی داربین [نماگرد] رسید و با زنی رویه رو شد و از او خواست اگر مرغی دارد به وی بفروشد. زن مرغ را حاضر کرد. شاه عباس گفت: «بگیر، این هم ده پول قیمت مرغ و اگر شاه را دوست داری بیش از این از من مخواه.» زن در پاسخ گفت: «شاه برای ما مگر چه کرده که مرغم را ارزانتر بفروشم؟» شاه عباس گفت: «دیگر می خواستید چه کار کند. شما را در یک کشور خوب و مناسب جا داد و نمی گذارد قوم شما در زحمت باشند.» ولی زن جواب داد: «کاش ما را نمی آورد و از زادگاهمان در این مملکت غریب ما را در به در و ساکن نمی کرد.» شاه از چنین پاسخی برافروخت. در همان لحظه کشیش آن آبادی به نام آودیس از آنجا می گذشت، چون چشم شاه به او افتاد صدایش کرد و گفت: «تو کیستی؟» مرد جواب داد: «من ارمنی ام و کشیش این آبادی.» شاه گفت: «بیا و مسلمان شو.» کشیش گفت: «من فرد حقیری ام و پیر شده ام و دیگر نمی توانم عبادات شریعت محمدی را به جای آورم.» شاه از این پاسخ بیشتر برافروخت؛ از دست نوکرش تبرزینی گرفت و به سرکشیش کوفت. مرد، بی حال و مجروح بر زمین افتاد. شاه فرمان داد تا او را ختنه کنند.

۲ وقتی شاه از آبادی به اردو بازگشت، خلیفه سلطان، میر عبدالله را به حضور خواند و فرمود با لشکریان وارد بلوک شوند و همه را از دینشان برگردانند. اگر با میل پذیرفتند فیها و الا همه را به زور ختنه کنند و خود به اصفهان بازگشت. بر اثر این فرمان، ارمنیان بعضی از ترس خانه و کاشانه گذاشتند و به غارها و کوهها پناهندند؛ برخی به نقاط دوردست رفتند و تغییر قیافه دادند؛ اما سرکردگان به آبادیها پای نهادند، هر که را یافتند چه روحانی و چه غیر آن ختنه کردند. هنگامی که از کار ختنه‌سوران آبادی پارچین فارغ شدند، خواستند به آبادی پهره روند؛ اما کدخدای آنجا نوری جان، مردی بود دلدار و به مردم پیشنهاد کرد که دلیرانه در برابر ختنه‌کنندگان بایستند و نگذارند پا به آبادی بگذارند. اما روستاییان از ترس به کوهها گریختند و نوری جان تنها ماند. شجاعانه شمشیر بست و تیر و کمان برداشت و روی تپه مشرف به گذرگاه ختنه‌کنندگان سنگر بست. همین که نزدیک شدند به ضرب تیر آنها را به آبادی پارچین برگرداند. اما چون شب در رسید به پهره رفتند، نوری جان را در خانه‌اش گرفتند، مفصل کتک زدند و به زور ختنه‌اش کردند. به همین شیوه سرکردگان تمام بلوک فریدن و بُرُروت را گرفتند و هر جا ارمنی یافتند، ختنه کردند. سپس به اصفهان بازگشتند و نتیجه اعمالشان را به عرض رساندند.

۳ شاه فرمان داد به هر کشیش مختون چهل گوسفند بدهند. با این کار قصد داشت دل کشیشان را نرم کند تا به قومشان سفارش کنند از آیین تازه بازنگردند تا اگر بازگشتند و گوسفندان را نابود کرده باشند از وحشت بازپرداخت قیمت آنها، در دین تاجیک باقی بمانند. شاه عباس ملاهای بسیاری را به بلوک فریدن و بُرُروت اعزام کرد تا آیین محمدی را به ارمنیان بیاموزند تا فرزندان آنان با نماز و تعلیم و تربیت ایرانی آمخته شوند و فرمان صادر کرد تا تمام کتابهای خطی ارمنیان را از این دو بلوک گرد آورند و به اصفهان بفرستند و چنانچه کسی آنها را پنهان کند به مرگ محکوم شود. چون ملایان رسیدند چیزی عایدشان نشد زیرا ارمنیان با ایشان به ضدیت پرداختند و پیوسته در جنگ و جدال بودند تا آنجا که چهار تن از ملایان را کشتند و بقیه را به اصفهان تاراندند. مأموران گردآوری کتاب به هر خانه سرکشیدند و هر چه یافتند به اصفهان فرستادند.

۴ دو سال ارمنیان در رنج و عذاب بودند و هیچ کس یافته نشد که از روی رغبت مسیحیت را انکار کرده باشد هم از اهالی آنجا شخصی گریگور نام، ساکن خویگان سفلی، عاقل مردی بود متدین؛ در این دو بلوک گشت می زد و مردم را به وفاداری به آیین مسیح سفارش می کرد. از ریش سفیدان ارمن هفت تن را برگزید و همراه خود به اصفهان آورد. وجه کلانی وام گرفت و پیشکش درباریان کرد تا نزد شاه شفاعت از ایشان کنند و خود نیز پیوسته عریضه می نوشت و به شاه تقدیم می کرد. سرانجام شاه از تقاضاهای مکرر او به ستوه آمد و فرمود بروید به هر مذهبی که دارید آزادانه عمل کنید. گریگور به این قول زبانی راضی نشد و تقاضا کرد این حکم را طی فرمانی مرحمت کنند. از این رو یک روز که شاه به باغ هزارجریب^۱ می گذشت، گریگور پنج مرتبه به پای شاه افتاد و التماس فرمان کرد. تا آنکه شاه باز به تنگ آمد و فرمانی صادر کرد که مسیحیان بلوکهای فریدن و بُرُروت آزادانه می توانند به دین خود باقی بمانند سپس تقاضای کتابهای گردآمده ای را که به اصفهان آورده بودند، کرد. آن نیز پذیرفته شد. گریگور فرمان و کتابها را گرفت و با دوستان خود به فریدن بازگشت. روستانشینان ارمن در عمل به مذهب خود آزاد شدند.

۵ اما شاه عباس دو بلوک فریدن و بربروت را هزار تومان جریمه کرد و خسرو سلطان را مأمور وصول آن. ارمنیان این دو بلوک پس از تحمل آن همه آزار به خاطر مسیحیت هزار تومان جریمه و قرضههایی را که گریگور و دوستانش بار آورده بودند، پرداختند. این همان وجهی بود که گریگور برای دلجویی مقامات دربار صرف کرده بود. غیر مسیحیان به کارهای گریگور رشک بردند و او را سربه نیست کردند. به این ترتیب که کشته ای را در کِشت گریگور انداختند. او را دستگیر کردند و اتهام قتل به او بستند و حکم کردند که یا از آیین خود دست بردارد یا اعدام شود. گریگور به تغییر مذهب رضا نداد و با شهادت عمر خود را به پایان رساند.^۲

۱- هزارجریب باغی است از املاک خاصه واقع در مشرق گورستان جلفا. در زمان شاه عباس بسیار آباد و مصفا بود. اما پس از وی به سبب بی آبی به شنزار تبدیل شد. در سال ۱۸۴۲ میلادی منوچهرخان معتمدالدوله دوباره آب آورد و بخشی از آن آباد شد.

۲- آراکل، فصل ۱۴

فصل سیزدهم

تأملی در خصلتهای شاه عباس

۱ خوانندگان این تاریخ تاکنون دریافته اند که شاه عباس دو خصلت متضاد داشت. زیرا گاهی قوم ارمن را بسیار گرامی می داشت و گاهی از آنها نفرت می یافت و از ایشان رشک می برد. از این رو بیجا نیست اگر در او اندکی تأمل کنیم و خوانندگان را از حیرانی نجات دهیم.

کسانی که با رفتار و کردار شاه عباس آشنایی ندارند، نباید از یک عمل خاص او شاد شوند یا از کار دیگر او به شگفت آیند. اگر در این جهان اشخاصی بودند که کارهای خود را با مهارت اداره می کردند، شاه عباس در میان ایشان از همه سر بود. او به صفات جهاندار، دلیر و مبتکر شهرت یافت ولی بیش از این القاب تیزهوش و نوآور بود. به گواه کارهایش، وی سیاستمداری دلیر، پرثمر، مآل اندیش و به اقتضای وقت در تصمیم گیری ها سود خود را فراموش نمی کرد.

او قوم ارمن را به سخت کوشی، ابتکار عمل و فرمانبرداری آنها می شناخت. در امر تجارت بر ایشان رشک می برد و همان گونه که در بخش تجارت خواهیم آورد، بازرگانان ارمنی، پیش از بنای جلفا، در ایران بوده اند که قلمرو بازرگانی ایشان از هند تا اروپا گسترده بود. شاه از این امر آگاه بود.

هنگامی که شاه به جلفای قدیم رسید و آن استقبال شاهانه و غیر عقلانی را دید، نسبت به ایشان تغییر عقیده داد و جذابیت آنها، هوس تند مالکیت ایشان را در دل او

پرورد. لذا ارمنیان را به ایران کوچاند. کشاورزان را به روستاها گسیل کرد تا روستاهای ایران را با کشت و کار ماهرانه خود آباد کردند. بازرگانان و نامداران به برکت تجارت و دادوستد به شهر او رونق بخشیدند و نام ایران را به شهرت رساندند.

درست است که ارمنیان را به هنگام کوچ بسیار آزار داد ولی این کار برحسب ضرورت بود نه از روی میل و رغبت. چون وقتی قوم ارمن به مرزهای ایران رسید رحم و شفقت شاهانه بر سرش سایه گسترد.

پس از رساندن ارمنیان به اصفهان برای جلفاییان جایی را برگزید که از لحاظ آب و هوا از خود شهر بهتر بود و روستاییان را در بلوکهای ایران که دارای زمینهای حاصلخیز و بارآور بود و آب و هوایی خوش داشتند، پراکند. به قوم ارمن آزادی مذهب و امتیاز خودمختاری اعطا کرد. آنها را از ملت خود بیشتر دوست می داشت تا خاطره اطاعت از شاه همواره در ذهنشان زنده بماند.

امتیازاتی که بازرگانان ارمنی از او گرفتند، بسیار سریع و آسان حاصل شد. اگر اینان می خواستند این همه امتیاز را از دولتهای دیگر بگیرند به این سرعت و سهولت امکان نداشت. این الطاف شاهانه از آن جهت بود که قوم ارمن با میل و رغبت، نه با ترس و جبر، شهروند ایران باشند. از این رو آشکار است که این قوم در ایران اسیر به حساب نمی آمدند بلکه قومی آزاد بودند که در جای خود ثابت خواهم کرد^۱. هشت سال پیایی نظر مهر خود را از ارمنیان برنگرفت. حتی در بسیاری از قضاوتها آشکارا طرف ارمنیان را می گرفت و گاهی حق ملت خود را پایمال می کرد.

۲ تجربه نشان داده است که بسیاری مردم حدّ خود را فراموش می کنند و کج رفتار می شوند. بعضی از افراد قوم ارمن هم از اختیاراتی که شاه عباس به آنها داده بود، سوء استفاده کردند. به جای کارهای نیک به اعمال بد گراییدند. از این رو در میان ملت ایران، این شایعه که شاه ارمنیان را بیشتر از ملت خود دوست دارد قوت می گرفت. آنها که از خصلت فتنه گری بعضی از ایرانیان آگاهند می توانند شهادت دهند که گسترش این گونه شایعات بویژه اگر مربوط به قوم و مذهب باشد، چه اثرهای سوئی دارد. این جماعت فتنه گر نه عاقبت کار را می نگرد و نه اوضاع داخلی را می سنجد،

ظاهربینانه فقط وضع موجود را مدنظر دارد. این افکار ناسنجیده بسیار زیانبار است.^۱ شاه عباس به خلق و خوی ایرانیان نیک آگاه بود و می دانست شایعه بیشتر دوست داشتن ارمنیان چه عواقبی در پی دارد. از این رو تصمیم گرفت به این شایعه پایان دهد و در ظاهر به مردم بفهماند که خود قلباً از ارمنیان نفرت دارد. و میل باطنی او این است که روزگاری ایشان را به دین ایرانیان درآورد. و نیز خواست به ارمنیان هم بفهماند که از آزادی سوءاستفاده نکنند و حد خود را نگهدارند و بر اثر این تصمیم بود که قصد کرد آن دو گروه ارمن را، که در فصل یازدهم ذکر آن رفت، از دین خود برگرداند.

چنان که معلوم است آن دو گروه ارمن افرادی بی سروپا و بی نزاکت بوده اند. همچون گوسفندان در کاروانسرا می خفتند. جاهلانه از شاه وام گرفتند. بر پسران و دختران خود چهار تومان و سه تومان قیمت گذاشتند. از این رو شاه عباس برای اجرای مقصود خود، آنها را خوب انتخاب کرده بود، که اگر زجرشان دهد و نابودشان هم کند، میان ارمنیان سرشناس و نیک رفتار بدنام نمی شود. اطلاعاتی که از یک انجیل خطی به دست آمد و ضمن تاریخ از آن یاد کرده ام، می گوید: «بزرگان دل شاه را نسبت به ارمنیان آشفتنند.» و این خود گواهی است که شاه عباس برای حفظ وجهه خود نزد بزرگان ملتش به چنان کاری دست یازد. نمونه دیگر هم آن قساوتی بود که نسبت به ارمنیان فریدن روا داشت و ذکر آن رفت.

اکنون امیدوارم خواننده کتاب من اطمینان یافته باشد که ستم شاه نسبت به ارمنیان ترفندی ناشی از ژرف نگری او بود نه بر اثر نفرت از ایشان و نه حتی میلی به تغییر مذهب آنها. زیرا اگر چنین میلی داشت نمی گذاشت قومی را که با آن زحمات به مذهب خود آورده بود، دوباره مسیحی شوند.

۱- فصل هشتم.

۲- در سال ۱۸۲۸، در تهران، اوباش به سفارت روس حمله بردند. کیناز گریبایدوف سفیر روس را همراه با کارمندان عالی رتبه و خدمتکارانش، در حدود چهل تن، کشتند.

فصل چهاردهم

وضع قوم ارمن در ایران در زمان شاه عباس و خلف او شاه صفی

^۱ آن آزادی که شاه عباس به ارمنیان اعطا کرد و آن فرمان منع خروج ایشان از ایران^۱ باعث شد که ارمنیان خواه ناخواه بپذیرند که باید در اینجا بمانند. پس به فکر افتادند که برای خود خانه بسازند. جلقاییان که توانگر و مرفه تر از سایر کوچندگان بودند، کاخهای خود را، در جلقای نو، با بنیانی استوار، در دو یا سه طبقه وسیع و بلند با سقفهای قوس دار برافراشتند و با نقشهای زرنگار هرچه باشکوهتر بیاراستند. و با گذشت زمان، به برکت رونق دادوستد که ثرویشان را افزود، به زیباتر کردن آنها همت گماشتند. همین طور کلیساهای پر جلال پی نهادند که در جای خود خواهم آورد.

صرف نظر از آزاری که در فصلهای یازدهم و دوازدهم شرح آن رفت، مصیبت دیگری از جانب شاه یا بزرگان و یا غیرارمنیان بر ارمنیان وارد نیامد. پس از اسکان روستانشینان در بلوکها، که در فصل هفتم ذکر کردیم، از طرف دربار به هر آبادی به مقدار لازم بذر دادند و تهی دستان را گاو و حیوانات دیگر که قادر به زراعت باشند. ارمنیان به کشاورزی پرداختند و درآمدی به قدر کفاف به دست آوردند. مالیات اینان را دیوان معین نمود به این ترتیب که هرکس که بذر گرفته بود آن را چهار برابر کند و سالانه ثلث آن را به خزانه دربار رد نماید و یک سهم از آنکه معادل بذر دریافتی باشد، نزد خود، به عنوان قرض نگه دارد تا هر ساله به دیوان رد کند.

۲ جلفاییان به دادوستد پرداختند و روزبه‌روز ثروتمندتر شدند. چون کوچندگان بیشتر صنعتگر بودند از درآمد حاصل از صنعت، معاش خود را تأمین می‌کردند. گروهی از کوچندگان در خدمت تجار و سرکردگان جلفا روزگار می‌گذراندند. برخی از ارمنیان به غیرارمنیان می‌می‌فروختند و از درآمد آن تأمین می‌شدند و گروهی دیگر با کار روزمزدی امرار معاش می‌کردند. چون بناهای ارمنیان را بنایان ارمنی می‌ساختند، این کار رونقی فراوان داشت. همیشه کار به دست می‌آمد. خوراکیها ارزان بودند^۲ و کوچندگان همگی می‌توانستند به اندازه کفاف غذا بیابند و زندگی کنند. مالیات معینی که باید به دربار پردازند بسیار سبک بود که آن را هم مالکان می‌پرداختند. از این رو مردم کم‌درآمد می‌توانستند با دسترنجشان به سر برند.

خواجه صفر و برادرش خواجه‌نظر به فرمان شاه ارمنیان را سرپرستی می‌کردند و چون نزد شاه محبوبیت داشتند، هر مشکلی یا هر کاری که پیش می‌آمد مستقیماً به عرض وی می‌رساندند و او نیز طبق دلخواه یا به وساطت ایشان از بذل هیچ‌گونه مرحمتی نسبت به ارمنیان دریغ نمی‌کرد. اگر اتفاقی رخ می‌داد و شاه در اصفهان اقامت نداشت، خواجه‌نظر مشاور و ملتزم رکاب او بود و در صورت بروز حادثه مهمی که به جلفاییان مربوط می‌شد خواجه‌صفر برادر را در جریان می‌گذاشت و او هم به عرض شاه می‌رساند و فرمانی که شامل رفاه حال ارمنیان می‌شد، دریافت می‌کرد. از این رو هیچ‌یک از بزرگان یا غیرارمنیان جرأت نمی‌کرد کوچکترین ظلمی نسبت به ارمنیان روا دارد. گروهی از ایرانیان، بنا بر اطلاعاتی که از یادداشت یک انجیل خطی به دست می‌آید^۳، از ارمنیان نفرت داشتند اما از بیم نمی‌توانستند به‌راستی زبانی به ایشان برسانند، مگر از طریق لاف‌زنی یا دشنام‌گویی که دل آنها را به درد می‌آوردند.

طبق دستوری که شاه برای اداره جلفا داده بود این شهرک به صورت جمهوری کوچک خودمختاری درآمده بود. چون سرکردگان جلفا که سرپرستی آنجا را به عهده داشتند مردمی قوم‌دوست بودند؛ برای هر محل سرپرستی تعیین کرده بودند که به واسطه آنها از وضع ارمنیان آگاه می‌شدند و اگر نزاع و مرافعه‌ای رخ می‌داد با کدخدانمنشی و آشتی‌جویانه به آن پایان می‌دادند و همه قوم را تحت حمایت خود داشتند.

۳ شاه عباس شهرسازی بود که فقط به احداث ساختمان اکتفا نمی کرد، بلکه باغها و پردیسهایی* فراوان ایجاد کرد. چنان که سالخوردگان حکایت می کنند؛ ارمنیان نهالهای درختانی را که شاه عباس می کاشت، مخفیانه می کردند. شاه فهمید و فرمان داد پنهانی ببینند با آن نهالها چه می کنند. وقتی دریافت که آنها را در باغچه و خانه خود می کارند، خوشحال شد و به باغبانها دستور داد هرچه بیشتر نهال بکارند و وانمود کنند که نمی بینند و بگذارند ارمنیان هرچه می خواهند ببرند. مرا ببخشید اگر حوادث جزئی یا عمده دیگری هم رخ داده و در تاریخ نیاورده ام. آن را کمبود این کتاب بشمار نیاورید. چون بیش از توانایی فرد از او توقع نباید داشت.

۴ پس از بنای جلفا، رونق سلطنت شاه عباس با کشورگشاییهای دیگر فزونی یافت^۴، که ذکر آنها در این کتاب و کار من چندان ربطی ندارد. بنابراین خلاصه وار از روی آن می گذرم. باید گفت، شاه عباس بزرگ که در سال ۱۵۸۶ بر اورنگ شاهی تکیه زد، با حسن اداره، با شکوه بخشیدن به دربار و شهرسازی بر شوکت خویش می افزود و با کشورگشاییهای دلیرانه به دولت عظمت بخشید. وی به سال ۱۶۲۹ درگذشت و تا ۲۶ سال پس از بنای جلفا زیست که به برکت الطاف بی کران شاهانه اش، ارمنیان ایران و بویژه جلفاییان در صلح و آرامش و خوشبختی زیستند. هنوز ارمنیان او را با احترام یاد می کنند و او را برابر با قدیسان خود بشمار می آورند.

۵ پس از مرگ شاه عباس، نوه او شاه صفی، که نوجوان چهارده ساله ای بود، به تخت نشست. سال به سلطنت رسیدنش را بعضی ۱۶۲۹ و برخی ۱۶۳۱^۵ نوشته اند. در این چهارده سال هم وضع قوم ارمن بر منوال سابق به خوبی طی شد چون اونیز ارمنیان را دوست می داشت و سایه الطاف خود را بر سر ایشان گسترد. از این رو در صلح و آرامش^۶ می زیستند. در یادداشتها و نوشته های خطی دوران شاه صفی از حوادث مهمی که برای ارمنیان پیش آمده باشد خبری نیست.

*- پردیس، در زبان ارمنی، به معنی جالبز است.

۱- آراکل، فصل ۵، ص ۶۹.

۲- نان یک من، دو شاهی (هر منی ۱۲۸۰ مثقال، هر مثقالی ۲۴ نخود). آرد یک من، دو و نیم شاهی. روغن یک من، ۲۴ شاهی. برنج یک من، ۶ شاهی. شراب، ۴ شاهی. گوشت یک من، ۵ شاهی. (برگرفته از مخارج تشییع جنازه زنی به نام سینامبر [سیمین بر]).

همه چیز در جلفا ارزان بود که جلفاییان توانستند کاخهای بزرگ خود را بنا کنند، که حتی ویرانه‌های آنها در نظر بینندگان شگفت‌انگیز است. مزد روزانه یک بتا، ۶ شاهی. مزد یک عمله، ۲ شاهی. این را هم باید دانست که قیمت یک مثقال طلا از ۲۴ الی ۳۲ شاهی، وابسته به عیار آن، تغییر می‌کرد.

۳- با اینکه دل شاه نسبت به ارمنیان نرم بود «اما ساکنان شهر شرور و مخالف و موهن به مذهب ما بودند.» (انجیل خطی. تحریر به سال ۱۰۵۸، ۱۶۱۱ م، محفوظ در کلیسای محله ایروان).

۴- آراکل. فصل ۸ و ۹.

۵- یادداشت کتاب خطی به سلطنت رسیدن شاه‌صفی را در سال ۱۰۷۸ ارمنی آورده که برابر با ۱۶۳۱ است. اما آغاز پادشاهی او به احتمال بیشتر باید ۱۶۲۹ باشد.

۶- یادداشت کتاب خطی.

فصل پانزدهم

پادشاهی شاه عباس دوم • بیرون کردن ارمنیان از داخل شهر و
اسکان دادن آنها در نزدیکی جلفا • وضع قوم ارمن در زمان پادشاهی او

^۱ پس از تهی ماندن تخت شاهی ایران با مرگ شاه صفی، پسر او عباس به سال ۱۶۴۱ یا ۱۶۴۲ م به جای وی جلوس کرد؛ و او را شاه عباس کوچک یا دوم خواندند. بزرگترین واقعه زمان او که به ارمنیان مربوط می شود، فرمانش در مورد نقل مکان ارمنیانی که در دل شهر با غیر مسیحیان می زیستند، به نزدیکی جلفاست، همان طور که در فصل ششم آمد، ایروانیها و گاسکها در نزدیکی نارین قلعه در ترواسکان و تبریزها و دشتیها در شمس آباد، بعضی در پاقلعه، گروهی در خوراسگان و شیخ یوسف بنا و تخت قاراج، که محله هایی در وسط شهر اصفهان بودند، می زیستند.

هنگامی که شاه عباس دوم به پادشاهی رسید، طی فرمانی می فروشی را در اصفهان^۱ اکیداً قدغن کرد. اما چندان که فرمانش سخت و سنگین بود، برای میخواران غیرارمنی آن اندازه اهمیت نداشت. زیرا از شمار میخواران در شهر اصفهان چندان کاسته نشد. اما دست آویزی شد برای غیرارمنیان تا از آنها بدگویی کنند که تا وقتی اینها در کنار ما زندگی می کنند، محال است بتوان این فرمان را اجرا کرد. و باز زبان به شکایت گشودند: «که اینها قومی میخواره اند و آب را نجس می کنند. چون هروقت انگور می فشارند و آب آن را شراب می کنند، تفاله های آن را در آب می ریزند و آب نجس می شود. هرگاه هم عرق می کشند باز تفاله های آن را در آب می ریزند و باز هم آب نجس می شود. هروقت هم می خواهند

خمره‌های شراب را بشویند، می‌آورند و آنها را در وسط مادی یکی دو روز می‌خیسانند و می‌شویند و آب شستشوی خمره در آب ریخته می‌شود و آب نجس^۲ می‌شود.»

شکایت غیرمسیحیان به شاه و وزیران همدین خود مقبول آمد و پذیرفتند که ارمنیان را از وسط شهر بیرون کنند. با اینکه ارمنیان تقاضا داشتند از خانه و کاشانه خود اخراج نشوند اما این تقاضا مسموع نیفتاد و در سال ۱۶۵۰ دشتی‌ها از شمس‌آباد خارج شدند و در جلفا جای گرفتند. ایروانیها و اهالی محله شیخ‌یوسف بنا در برابر پیشنهاد شاه بیشتر سرسختی نشان دادند و نمی‌خواستند خانه و کاشانه خود را رها کنند. از این رو توسط هاکوب‌جان^۳، سرکرده خود، به شاه شکایت بردند. اما شاه خشمگین شد و حکم کرد آنها را بی‌مهلت و به زور از داخل شهر برانند. ارمنیان با التماس به اعتمادالدوله، صدراعظم، از شاه مهلت خواستند که ائانه خود را بی‌زیان و ضرر بار کنند. این تقاضا را از روی لطف پذیرفتند. لشکریانی که مأمور راندن آنها بودند، از این کار منصرف شدند. اعتمادالدوله به فرمان شاه معمارانی برای اسکان آن قوم در محله ماریانان، در نزدیکی غرب جلفا، اعزام کرد.^۴

۲ یکی دیگر از مورخان آن عصر، درباره این وقایع مفصلتر می‌نویسد که لازم دانستم شرح او را در اینجا بیاورم: «یکی از پادشاهان ایران به نام شاه‌عباس... کشور (ارمنستان) را به کلی ویران کرد... ما را در اندوه و زیر شکنجه از آنجا به غربت برد، به کشوری بیگانه کوچاند. و این واقعه در ماه اول سال ارمنیان، ناواسارد، به سال ۱۰۵۴ رخ داد. این سال راندن ارمنیان از کشور آزارات بود. قوم ارمن را تا پایتخت خود، اصفهان، آورد. و در کنار نارین‌قلعه سکنی داد. و به خواست خدا در آنجا خانه و کلیسا ساختیم... باز به اراده خداوند محرابی و کلیسایی بنا کردیم... و نام آن را ناجی [آمنابریگیچ] گذاشتیم و آنجا را با چلچراغ و قندیل و زینت آلات آراستیم و به خواست خدا از آنجا تا زمان سلطنت پادشاه بعدی، سود بسیار بردیم. و پس از آن خداوند با دیده عنایت به قوم ارمن نگرست. و به دل شاه انداخت که فرمان دهد ارمنیان را از داخل شهر، از میان فارسها، بیرون برد. و در کنار رود زاینده‌رود، در جهت بالا و مغرب جلفا در جایی که به آن مارنان می‌گویند، ساکن شدیم. ۱۱۰۵ ارمنی [۱۶۵۶ م]. در عصر عالی‌جناب هاکوب، کاتولیکوس کل

ارمنیان، که از غذاهای متبرک تغذیه می‌کرد. و عالی‌جناب خلیفه داوید، خلیفه جلفا و استان و به خواست خدا در اینجا خانه و باغ و بوستانهای زیبایی مزین به انواع گلها ساختیم و پرداختیم.^۵»

۳ در زیر فرمان شاه‌عباس دوم را که وی درباره انتقال ارمنیان صادر کرده بود، می‌آورم: حکم جهان مطاع شد. آنکه عمدةالمسیحیه خواجه سرافراز کلاتر ارامنه جولاهی ساکن اصفهان به شفقت شاهانه مفتخر و سرافراز گشته بداند که بنا بر ازدیاد توجه اشرف درباره او مکتوب قبا و مکتوب بالاپوش زربفت مصحوب میرزاقلی غلام خاصه شریفه جریددار فرستاده شد که مبلغ دوازده تومان به مؤدۀ جلوس میمنت مانوس در وجه انعام [...] مشارالیه از مال خود رسانیده در تحصیل دعای خیر جهت نواب همایون به تقصیر از خود راضی نشود و در عهده داند و چون رقم به مهر مهر آثار اشرف رسد اعتماد نماید [...] شهر شعبان سنه ۱۰۵۲.

۱- [بدون توضیح در اصل کتاب]

۲- [بدون توضیح در اصل کتاب]

۳- [بدون توضیح در اصل کتاب]

۴- [بدون توضیح در اصل کتاب]

۵- [بدون توضیح در اصل کتاب]

فصل شانزدهم

خاندانها یا اقوام مشهور جلفا

^۱ می توان گفت که در زمان شاه عباس دوم دادوستد و تجارت خانواده های جلفایی رونق بیشتری یافت. از این رو، لازم دانستم به قدر کفایت از بزرگان این خاندانها یاد کنم. از خاندانهایی که هنوز در جلفا نامشان سر زبانهاست. اگرچه در این باره هیچ مأخذ مکتوبی در دست نیست.

- ^۲ ۱- سرفرازیانها یا شافرازیانها، از نسل خواجه نظر که سردار و سرپرست جلفا بود.
 - ۲- یقیازاریانها یا نازارتیانها از خاندان جلیل لازاریان که پس از کوچیدن به روسیه به سبب کارهای بی مانند خود مشهور شدند.
 - ۳- شهریمانیانهای کاتولیک که از نسل آنها کاسته شد و احترام خود را از دست دادند.
 - ۴- ولیجانیانها یا خواجه بقوسیانیها.
- در باره این چهار خاندان، چندان که موفق شدم از روزگارشان اطلاع حاصل کنم، در بخش خاص خود سخن خواهم گفت. اما عناوین زیر را در یک فصل کوتاه می آورم تا آنجا که عصر گذشته از وضع آنها خبری به من رساند:
- ۱- خالداریانها، ۲- سالنجیانها، ۳- ولیجانیانها، ۴- گراکیانها، ۵- کمالیانها، ۶- بطورخیانها، ۷- آقاباییانها، ۸- پارسادانیانها، ۹- آفاداویدانها، ۱۰- ساهرادیانها، ۱۱- کالاکوشیانها،

- ۱۲- طرخانیانها یا خواجه میناسیانها، ۱۳- کارسون مانوکیانها، ۱۴- توگلیانها یا آواکالیانها،
 ۱۵- توپچیانها، ۱۶- یغوریانها، ۱۷- قلندریانها، ۱۸- آقامالیانها، ۱۹- قارامیانها،
 ۲۰- والاتیانها، ۲۱- وانجالیانها، ۲۲- دیلاکیانها، ۲۳- امیراسدیانها، ۲۴- سانولیانها،
 ۲۵- آقانوریانها^۱.

۱- نامهای این خاندانها را از یادداشتهای قدیم، کنذاکهای خلیفه‌ها، دفترهای حساب تجار، استشهادها و کتیبه‌ها استخراج کردم.

فصل هفدهم

سرفرازیانها یا شافرازیانها

^۱ خواجه صفر و خواجه نظر دو برادر بودند فرزندان خواجه خاچیک (که شاه عباس کبیر را، در جلفای قدیم، سه روز در منزل خود با تشریفات مفصل پذیرایی کردند^۱). این دو نفر بزرگان این خاندان بودند و از مشاوران وفادار شاه^۲ و بسیار مقرب الخاقان. از این رو پس از ورود کوچندگان ارمنی به جلفا، سرکرده و سرپرست اینان شدند. آن دو ملک التجار و نسبت به تاجران دیگر جلفا دادوستدشان به مراتب بیشتر بود. شاه عباس به خانه آنها، مثل خانه یک خویشاوند، مرتب رفت و آمد داشت^۳. از کارهای مهم آنها سندی به دست ما نرسیده است، اما چنان که مشهور است و از یادداشتهای غیرمستقیم خلیفه آراکل یا از یادداشتهای خطی قدیم برمی آید؛ آدمهای قوم دوست و مؤمنی بوده اند و هرچه می توانسته اند از طریق وساطت نزد شاه یا از ثروت شخصی به مردم کمکهای زیادی می کرده اند.

^۲ خواجه صفر به سال ۱۰۶۷ ارمنی [۱۶۱۸ م] درگذشت. کتیبه سنگ او در مقبره خانوادگی آنها موجود است^۴:

این است آرامگاه خواجه صفر، سردار نیک

که اینجا آرمیده است

پنجاه و پنج ساله بود

سال*، افزون بر شصت و هفت
در چهارشنبه، پرهیز صلیب مقدس
که او جان سپرد
مسیح خداوندگار او را رحمت کند
خانه آنها در انتهای غربی خیابان بزرگ بود که حتی امروز هم «خیابان نظر» نامیده
می شود. شاید این نام را از نام خواجه نظر سردار جلفاییان گرفته باشند.

۳ قبر خواجه نظر، در مقبره خانوادگی، در قبرستان عمومی جلفا واقع است، که متن
کتیبه آن بدین قرار است:

ای خواجه بی مانند من، که نیست در جهان مانند تو
تو بودی سردار نیک که در آفاق شهره بودی
همه شاهان کشور، آقایان، سلطانها، خانها
به گرمی تو را محترم می داشتند، بخصوص شاه عباس

□ □ □

آنگاه خداوند تو را احضار کرد
دعوت کرد به منزلگاه جان
آنگاه مرغ جان از بدنت پرواز کرد
و پیکر بیجان تو ماند
نظر نام تو بود
نظر گلی باشد عزیز**

سالهای عمر تو ده پنج و دو بود^۵، ای برتر از دانا

□ □ □

این سنگ پوشش قبر تو، در اینجا بمان تا روز رستخیز
شایسته دیدار مسیح وصف ناشدنی باشی، همیشه، آمین
سال ۱۰۸۵ [۱۶۳۶ م]

*- جا افتادگی: کلمه «هزار از تاریخ ارمنی» جا افتاده است. نقل از ص ۱۸ کتاب تصحیحات تاریخ جلفا.
**- نظر، در اصل ارمنی، از واژه «نازارت» که تلفظ ارمنی «ناصریه» زادگاه مسیح است، گرفته شده.

به موجب این سنگ نوشته، آخرین سال زندگانی خواجه نظر ۱۶۳۶ بوده، که برابر با هفتمین سال پادشاهی شاه صفی است.

۴ پس از مرگ خواجه نظر، پسرش خواجه سرفراز به سرداری و کلاتری جلفا برگزیده شد. بنا بر نقل مردم، دو کار مهم او به یاد مانده است، که نام او را به جای سرفراز، شفرافز [شه فراز] می گویند. یکی آنکه شاه عباس دوم را به خانه خود دعوت کرد و برای او و بزرگان و وزیران همراهش؛ سفره ای شاهانه گسترد. پس از اتمام این ضیافت پرشکوه تمام ظرفهای نقره این سفره مهمانی را به پاس احترام پادشاه، به سربازان وی هدیه کرد. دوم آنکه، روزی همراه شاه عباس دوم به کنار رودخانه رفته بود، باز برای جلب توجه شاه، جریان آب رودخانه را (شاید در تابستان و موقع کم آبی) با شاهی سفید^۶ سد کرد و آن مبلغ را به ملازمان شاه بخشید. به همین جهت تا امروز ارمنیان پل مارنان را پل شافراز می نامند، زیرا آن اتفاق در اینجا افتاده بود. چون روایات را به کرات و همه جا شنیده ام، آن را به مثابه اطلاع تاریخی به حساب می آورم. اگر این دو واقعه از نظر گروهی کار برجسته ای است، از نظر بعضی هم کار پوچ جاه طلبانه ای است، که در ایران ضرر بسیاری دارد. چون لابد این واقعه حدود بیست هزار تومان خرج دربر داشته است. زیرا صدها نفر از وزیران و درباری و هزاران نفر غلامان شاه را بر چنان سفره رنگینی نشانندن و سپس اسباب سفره نقره ای را هدیه کردن و با پول نقره جلو آب را بستن خرج ناچیزی نیست.

۵ سرفراز به فارسی به معنی سربلند است. از این رو می توان گفت که این لقب از طرف شاه به پاس آن کارهای مهم به وی مرحمت شده باشد.

آوازه نام او نه تنها به ایران که تا اروپا هم، به سبب تجارتش با آنجا، رسیده بود. یک کارگر چاپخانه به نام جوان Juan پاتیستای لاتینی، در کتاب «عیسی پسر» که در ونیز چاپ شده است، می نویسد: «از دیگر مساعی ما، از مدتها قبل، یکی این بود که با قوم ارمن روابط نزدیک و دوستانه داشته باشیم و همیشه آرزو داشتیم خواجه سرفراز، سالار ارمنیان را، ببینم. اما نتوانستم. چون به رحمت خدا پیوسته بود و فرزند نارس او خواجه وارطان (در چند نوشته کوچک و بزرگ او را خواجه وطن نامیده اند) که خداوند عمر او را

طولانی گرداند، به جای وی نشسته بود.» خواجه سرفراز پنجاه و پنج سال زیست، مرتب به شهرت خود افزود و در سال ۱۱۲۵ ارمنی [۱۶۷۶ م] درگذشت و در مقبره خانوادگی خود دفن شد. تاریخ نوشته بر لوح قبر او هزار و بیست و پنج است. اما یک حرف میان هزار و بیست و پنج کنده شده که به عقیده من باید کار بدخواهان او باشد ولی شکی نیست که حرف ضایع شده «صد» است که سال مرگش می شود یک هزار و صد و بیست و پنج. اینک نوشته قبر:

«ای خواجه بی مانند‌ی که شاه ارمن بودی

نامت خواجه سرفراز، ای حاکم نیرومند و پیشگام

دانا، از سخنوری تو، حیرت می کرد هر پادشاه

چه بسیار سالاران، که میل دیدار تو داشتند

سال عمر تو شد پنجاه و پنج

بی مانند در جهان

کلام تو راستی بود، آنگاه که کار برای رضای خدا می کردی

فرمانبردار شرع و همیشه دعاگو بودی

سرای سپنجی را رها کردی و دعوت حق را لیبیک گفتی

به سال یک هزار و (حرف تباه شده) بیست و پنج.»

این سنگ نوشته از بزرگ منشی او حکایت می کند که او را شاه ارمنیان و حاکم نیرومند و سالار پرجذبه توصیف می کند.

۶ خواجه الیاس نام فرزند دیگر خواجه نظر بود که لقب بیگی گرفت. او به سال ۱۰۹۳ [۱۶۴۴ م] وفات کرد بی آنکه از خود یادگار مهمی به جا گذاشته باشد. این است سنگ نوشته قبر او:

«ای گذرندگان بر این قبر

ای خداشناس نیک مرد

آنگاه که اراده تو در دستهای توست

بد را رها و نیکی پیشه کن

با دلی سوخته در روز وفات
 از گناهانم بگویم با دو چشم گریان
 خفته اینجا با گناه و مکروهات
 معصیتها بیشتر از حسنات
 مانده درد و غم و شک به دلم
 که چه خواهد شد در روز حساب
 آنکه خفته است در اینجا الیاس [در ارمنی الیاز]
 پور سردار بزرگ
 نام او خواجه نظر
 ای کسانی که بر این گور می گذرید
 باز گویم به شما سخنی حیرت زا
 بشنوید حرف مرا
 خواجه الیاس در اندرز به مردم
 همه عمر بود شادان
 بیشتر از گل خوشبو
 سال مرگش
 ۱۰۹۳ [۱۶۴۴ م]

۷ خواجه سرفراز دو فرزند داشت: ملیک آقا و خواجه وطن یا وارطان. خواجه وطن هم سه فرزند داشت: سرفراز، نظر و آقازار. ملیک آقا فرزند ذکور نداشت اما دارای چهار دختر بود: شاخه نبات، شاه خاص، عزیز و مرجان.^۷
 اطلاعات ما از اعقاب ملیک آقا و خواجه وطن تا سال ۱۷۰۸ میلادی می رسد و بعد از آن دیگر از آنها خبری نیست.

۸ باید دانست که خاندان دیگری با نام صفر در جلفا می زیسته اند که بازرگانان مشهوری نیز بوده اند ولی خاندان مشهور همان سرفراز بود که ذکر آن گذشت.

۱- آراکل مورخ، فصل ۳، ص ۲۴.

۲- همان جا، همان فصل، ص ۶۳.

۳- همان جا، همان جا.

۴- مقبره این خاندان در قبرستان جلفا، نزدیک قبر «زاكهاروتس» در شمال غربی واقع است.

۵- چنان که به نظر من می‌رسد وی پنجاه و دو سال زیسته است. اگر عدد ۱۰ را در ۵ ضرب کنیم می‌شود پنجاه. حال اگر عدد ۲ را هم به آن بیفزاییم می‌شود ۵۲.

۶- «شاهی سفید» پول خرد نقره‌ای است معادل $\frac{1}{8}$ ریال.

۷- اطلاعات مربوط به شجره‌نامه آنها را از نوشته‌ای به دست آوردم که شرح تقسیمات میراث آنها بود که پس از ختم دعوایشان تحریر شده است. از این قرار: عمارت بزرگ که وارثان ملیک آقا در آن ساکن‌اند. یک عمارت که خواجه وطن فرزند خواجه سفراز در آن ساکن است. درآمد ملکی باغ قینان. میدان وسط جلفا، حمام جلفا، باغ بیدمشک، باغ لب رودخانه و دو بازارگاه. و باز هم حمام تبریزیها، بوسخانه، خانه لازینیان مهتر، خانه زاکارها، خانه وارطان آشپز. خانه کوچک که منزل مسکونی وارثان آقازار است. میان جو و آسیاب و بقیه املاکی که غولان در آن نشسته‌اند.» دیگر از این خانواده اطلاعی در دست نیست.*

* - در باره شجره‌نامه و خاندان اینان در مجله بازماوپ که در ونیز چاپ می‌شود در شماره‌های سالهای ۷۵ و ۷۶ توسط هاروتون کیوردیان مطالبی آمده است. نقل از کتاب «تصحیحات کتاب تاریخ جلفا» ص ۱۸.

فصل هجدهم

یقیا زاریانها یا آقازاریانها • نظریانها یا نازاریانها
که آنها را معمولاً لازاریان می نامند.

۱ نخستین بزرگ این خاندان قازار نام داشت. نام همسرش ختایی که خواجه مانوک از ازدواجشان پدید آمد^۱. این خواجه در سال ۱۶۰۵ م همراه با خانواده اش با دیگر کوچندگان به ایران کوچید و در اصفهان ساکن شد^۲. در آغاز داخل شهر بودند در محله شمس آباد. اما پس از پنجاه و یک سال، به فرمان شاه عباس دوم که قوم ارمن را از داخل شهر راندند، این خانواده هم در محله دشت سکنی گزید^۳.

همسر خواجه مانوک مریم نام داشت که از ازدواجشان آقازار یا یقیازار اول پدید آمد^۴. در نوشته ای که در دست دارم یاد نشده که آنها دارای فرزندان دیگری بودند یا نه، بنابراین آقازار فرزند یگانه آنها بود. آقازار دو همسر برگزید یکی بدری و دیگری وِردنی^۵. از بدری چهار فرزند زاده شدند: نازارت، والیده، صفر و مانوک^۶. والیده در کودکی بلاعقب^۷ مرد. اما از نازارت فرزندی به نام آقازار به جا ماند.

۲ آقازار فرزند ارشد خواجه مانوک به توصیه عالی جناب مؤسس کاتولیکوس کل ارمنیان، در سال ۱۶۲۳ دیر راهبه های جلفا را، با حجره های دورتادور، و ساختمانهایی برای راهبه ها بنا کرد^۸.

گنبد کلیسای منور (در محله تبریزیها) به همت این مرد پوشانده شد^۹. بالاخانه همان

کلیسا را هم ساخت^{۱۰} و برای آمرزش روح خود اشیای زیادی به آن کلیسا هدیه کرد^{۱۱}. قبر آقازار یاد شده در کلیسای تابستانی حضرت میناس در محله تبریزیها واقع است. مستن لوح آن چنین است: «آرامگاه خواجه آقازار فرزند مانوک. در سال ۱۱۵۰، ۲۲ هامیرا، (۱۷۰۱)».

^۳ رئیس یقیازاری یا آقازار در سوم آوریل ۱۷۳۵ در جلفا زاده شد. خود او نیز مانند پدر و پدر بزرگش بازرگان مشهوری بود^{۱۲} و در جلفا نام آور. آقاهوانس (برجسته‌ترین فرد این خانواده) در بیست و سوم نوامبر ۱۷۳۵ زاده شد و در بیست و چهارم اکتبر ۱۸۰۱ در سن پترزبورگ مرد. آقامیناس یقیازاریان در هفدهم اکتبر ۱۷۳۷ تولد و در هجدهم فوریه ۱۸۰۹ در سن پترزبورگ وفات یافت. آقاخاچاتور یقیازاریان در دوازدهم دسامبر ۱۷۴۱ به دنیا آمد و در یازدهم ژوئیه ۱۷۷۴ در مسکو درگذشت. آقاهاوایم یقیازاریان در پنجم سپتامبر ۱۷۴۳ متولد شد و در بیست و چهارم ژانویه ۱۸۲۶ در مسکو وفات کرد^{۱۳}.

^۴ در زمانی که پیداد در جلفا گسترش یافته بود، این خانواده بازرگانی خود را رونق دادند و با ترقی و گسترش آن از حیث ثروت و مکتب در جلفا می‌درخشیدند. اما در زمان نادرشاه که ظلم در جلفا شدت گرفت و بازرگانان آن از جریمه و پرداختهای ناحق به جان آمدند، آقازار، بزرگ این خاندان، با دوراندیشی فرزند ارشد خود آقاهوانس را به روسیه فرستاد^{۱۴} که اگر مصلحت شد از جلفا منتقل شوند و در آن کشور بیگانه اقامت گزینند تا از پرداختهای بیجا نجات یابند. آقازار جلفا را ترک کرد و با فرزندان و خانواده و دارایی خود به روسیه کوچید و هنگامی به این کار توفیق یافت که نادرشاه به دست سپاهیان خود به قتل رسیده و کشور آشوب زده بود و فرصت مغتنم برای کوچ. چون هیچ‌کس مانع رفتن او نشد.

یقیازار، بزرگ خاندان چون به روسیه رسید مدتی را در شهرهای مختلف سیر و سیاحت کرد و زمانی هم در استراخان ماند و سرانجام در مسکو اقامت گزید و در آنجا یک کارخانه پارچه و قدک‌بافی دایر کرد و به برکت کوشش و هوش خود روز به روز کارش رونق گرفت^{۱۵}. کوشش و جدیت آقازار جلفایی که خدمات شایانی هم به دولت روسیه می‌کرد مورد پسند کاترین دوم ملکه روسیه واقع شد و در سوم اکتبر ۱۷۷۶ طی فرمان عالی به

آقازار و چهار فرزند او لقب اشرافی اعطا کرد. در آن فرمان ضمن مطالب دیگر آمده است: «چنان که بر ما معلوم شده است... لازار (آقازار یا قازار) لازاریان به روسی لازارف خود با فرزندانش هوانس، میناس، خاچادور و هواکیم در امپراتوری ما اقامت دارند. به موجب فرمانهای پادشاه گرجستان تیمورس و کاتولیکوس کل ارمنیان که به نظر ما رسیده گواه آن است که جد او مانوک لازارف از سلاله پادشاهان ارمنی بوده و به هنگام فروپاشی سلطنت آن ملت اعقاب او در بخشی از ارمنستان حکومت داشته‌اند. سپس شاه عباس آن فرمانروایان را به ایران دعوت کرد که مانوک لازارف هم در میان آنها بود. ایشان در آنجا ماندگار شدند تا اینکه در زمان شاه عباس دوم لازارف به مقام ریاست بانک خزانهداری ایران رسید. از او دو پسر به نامهای مانوک و صفر پدید آمدند. از مانوک نازارت و از او لازار پیدا شد که هنگام اقامتش در ایران به سبب شهرتش، نادرشاه امور مهمی به او محول کرد که وفادارانه به خوبی از عهده برآمد و این از همان آغاز در دربار آشکار بود. وی همزمان فرمانروای شهر جلفا نیز بود. لازار به هنگام تغییر و تعویض پادشاهان و افزونی خطرات، با فرزندان خود از جلفا کوچید و به کشور ما آمد و در اینجا چند بار خدمات شایسته خود را به ما نمایاند. از این رو در بیستم مه ۱۷۷۴ به او لقب نجیب‌زادگی اعطا کردیم»^{۱۶}.

۶ نجیب‌زاده هوانس پسر ارشد یقیازار که استعدادی سرشار داشت به شهرت رسید و به پاس خدمات چشمگیر و کار مهمی که در بعضی امور دربار انجام داده بود به سال ۱۷۸۵ به فرمان تزاریس کاترین دوم به مقام عالی مشاور حضوری ارتقا یافت و در سال ۱۸۰۱ به افتخار بزرگتری نایل آمد که آن دریافت مدال شوالیه سن ژان اورشلیمی بود. اما افتخار بزرگ دیگر ارتباط با امپراتور و دیگر بزرگان روس بود.

ژوزف دوم، امپراتور اتریش، در شانزدهم مارس ۱۷۸۶ او را به لقب بارون مفتخر و در سی ام مارس ۱۷۸۸ لقب گمس اعطا کرد^{۱۷}. هوانس در سال ۱۷۸۴ و ۱۷۸۸ در استان پرم شهرکها و کارخانجات پر درآمدی با آنچه در آنها بود خریداری کرد. در مجمعی، که فعلاً بیست هزار مرد کار می‌کنند، چهار کارخانه ذوب آهن و چند وجود دارد که سالانه بین ۲۳۰۰۰۰ تا ۵۰۰۰۰۰ پوت آهن و چند تولید می‌کند. معدن نمک نیز آنجا هست که

از آنها از ۷۰۰۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰۰۰ پوت نمک خالص استخراج می شود. مساحت زمینهای آن اعم از دایر و بایر به ۷۰۰۰۰۰ شخم* روزانه بالغ می شود.^{۱۸}

او وارثی نداشت، چون یگانه فرزندش هوانس موقع خدمت سربازی تویچی ارشد بود که در دوازدهم فوریه ۱۷۹۱ در بیست و هشت سالگی درگذشت.^{۱۹} پدر بی نهایت متأثر شد و به یادبود فرزند خود نه تنها در روسیه خیرات بسیاری کرد بلکه در زادگاه خود بانی خیر شد. در سوم نوامبر ۱۷۹۳ به متولیان کلیسا نامه ای نوشت که هر سال به یادبود فرزند جوانمرگش و والدینش نماز خاص و فاتحه بخوانند.^{۲۰}

۷ نجیب زاده میناس لازاریان در دربار به مقام مشاوره رسید اما بیشتر مایل بود با پرداختن به امور خیریه خود را مشغول کند. از خدمت در ارتش سرباز زد و با هواکیم، برادرش، در ساختن کلیسای سورپ هاروتون (قیام) شرکت کرد. او در هفتاد و دو سالگی جان سپرد بی آنکه از خود وارثی به جا گذاشته باشد.

۸ نجیب زاده خاچاتور لازاریان به سال ۱۷۷۹ در مسکو کلیسای مجلل ارمنیان را به نام خاچ (صلیب) با هزینه شخصی بنا کرد و در سی و دو سالگی وفات یافت.

۹ نجیب زاده هواکیم لازاریان، آخرین فرزند یقیازار نیکوکار بی مانند ارمنستان شد. وی به سال ۱۸۱۵ کالج لازاریان را در مسکو بنیاد کرد و به برکت کمکهای سخاوتمندانه برادرش، هوانس، کلیسای ارمنیان مسکو را تعمیر نمود و دالان و چند حجره دیگر برای خادمان کلیسا بر آن افزود. از او پنج پسر و شش دختر پدید آمدند. پسران را خاچاتور، هاروتون، قازار اول، قازار دوم و هوانس نامید.

۱۰ از ایشان فعلاً، سه تن نجیب زاده ها: هوانس، خاچاتور و قازار زنده اند. نجیب زاده هوانس فرزند پسر یا دختری ندارد ولی برادرش خاچاتور صاحب فرزندی به نام هوانس شد که هفت ساله نشده جان سپرد. وی سه دختر نیز داشت به نامهای مریم، آنا و

*- مقدار زمینی که یک جفت گاو قادرند طی یک روز شخم بزنند.

یغیساپت. مریم با مردی سوئدی به نام برستاگمُس ازدواج کرد و یغیساپت به سال ۱۸۵۲ با سالار سیمون داوید ایملکیان. آنا با سالار هوانس داوید دیلاکیان که سمت مشاوره اتاقداری دربار را داشت عقد ازدواج بست. به سال ۱۸۵۳ آنا صاحب پسری شد که او را خاچاتور نامیدند. یغیساپت هم پسری به نام سیمون به دنیا آورد که^{۲۱} آنها امروز وارث ذکور خاندان عالی جاه لازاریان‌اند. خداوند با لطف خود به آنها عمر طولانی عطا فرماید.

^{۱۱} کالج زبانهای شرقی لازاریان برای همقومان ما باغ دانش شد و اطمینان کامل دارم در شرح مفصل آن برای همقومان عزیز ما بسیار مطلوب است چون نشانه‌ای از ترقیات عالیه است و خوانندگان قوم دوست ما را بسیار خوشحال می‌کند که می‌توانند به این گلستان مصفاى جلفا همچون درخت پرثمری از نسل علمای خود افتخار کنند. از این رو مصلحت دیدم در این باره در تاریخ خود کمی گسترده تر بحث کنم. امید است این کار مرا که انحراف از بحث تاریخی است ببخشایند.

این کالج در سال ۱۸۱۵ به همت و سخاوت نجیب‌زادگان خاندان لازاریان هوانس و هواکیم و به خرج آن خاندان قوام گرفت. جمع هزینه‌های آن و ساختمانهای مربوط به آن تا سال ۱۸۴۱ به ۱۷۱۸۲۴۶ روبل بالغ شد. در سی و یکم اوت ۱۸۳۷ و بیست و ششم آوریل ۱۸۳۸ به موجب فرمان عالی امپراتوری اجازه یافت که در ردیف کالجهای درجه دوم امپراتوری قرار گیرد. این کالج با امکانات مناسب خود مورد پسند امپراتور قرار گرفت و به یکی از مراکز دانش پرثمر به سود دولت تبدیل شد.

در اینجا نمونه گزارشی را که پیش کالج عالی جناب گرافیگندرف در سال ۱۸۳۶ به حضور امپراتور تقدیم داشته و استدعا کرده که اعلیحضرت امپراتور آن را رؤیت فرمایند، می‌آورم.

«افتخار دارم که در کمال تواضع خلاصهٔ بیلان سال قبل، ۱۸۳۶ کالج زبانهای شرقی لازاریان را به حضور اعلیحضرت همایونی تقدیم کنم. این کالج که توسط خاندان لازاریان پایه‌گذاری شده است، تاکنون بیست و یک سال از فعالیت آن گذشته است بی‌آنکه از سوی دولت کمکی دریافت کرده باشد. این مؤسسه را باید در ردیف مؤسسات واقعی و سودمند و خیرخواهانه بشمار آورد که در این امپراتوری برپا شده است. این کالج شرق به مثابه

ساختمانی عمده و مرکزی برای قوم ارمنی همچون باغی است که انواع بذرها در آن به عمل می‌آید که از آن تجارت و ثمرات دیگری عاید می‌شود و ملل آسیا را به هم نزدیک کرده است. نوجوانان ارمنی که در این کالج پرورش می‌یابند به‌زودی با هموطنان روسی خود درمی‌آمیزند. جوانانی که در این کالج به نور علم آراسته‌اند از جنوب روسیه از شهرها و قصبات جدیدالتصرف آمده‌اند. اما برترین اطمینانی که این کالج در مسکو به دست آورده است آن است که اشراف روس و والدین اقوام دیگر این مرکز را ترجیح می‌دهند و فرزندان خود را به آنجا می‌فرستند. از بدو تأسیس تا کنون نزدیک به چهارصد نوجوان از این کالج وارد خدمات کشوری و لشکری شده‌اند، بعضی به راه علم رفته‌اند و همگی بی‌وقفه به امپراتور خدمت می‌کنند. کالج از دو هدف زیر پیروی می‌کند:

الف - تحصیل علمی و عملی زبانهای شرقی و کاردانی و مهارت در ترجمه آنها.

ب - تعلیم معلمان ارمنی برای مدارس دیگر و نیز پرورش خادمان مذهبی برای ارمنیان و آموختن دین مسیح. نظر مساعد دولت در مورد این کالج آن است که تعلیمات آن از بدآموزی و اعمال زشت به‌دور باشد و شاگردان آن گرد اعمال ناشایست و ناپسند نگردند.

وضع کالج در سال ۱۸۳۶

I - تدریس

۱- نحوه تدریس در این کالج مطابق آیین‌نامه مدارس عالی دیگر از چهار قسمت تشکیل می‌شود: عالی، متوسطه، داخلی و آمادگی که وابسته به تقاضای مواد تدریسی، طبق قرارداد، در مدت معین تا پایان دوره ادامه می‌یابد:

مواد تدریس عبارتند از:

الف: خداشناسی برابر آیین یونانی، روسی و ارمنی.

ب: علم اخلاق و معاش

ج: علوم طبیعی

د: علوم ادبی

ه: آموزش زبانهای اروپایی و آسیایی

۲- هنرهای زیبا

- ۳- تدریس زبانهای شرقی
- ۴- آموزش مخصوص علم خداشناسی
- ۵- گروه آموزش که مرکب‌اند از استادان علوم و زبانها، معلمان هنرهای زیبا و سرپرستها، جمعاً ۲۹ نفر.
- ۶- دانشجویان رایگان ۳۵ نفر و شهریه‌پرداز ۵۴ نفر، جمعاً ۸۹* نفر.
- ۷- ارمینان بی‌بضاعت مانند دانشجویان روس از خوراک مجانی استفاده می‌کنند.
- ۸- در دانشگاه امپراتوری و آکادمی پزشکی و جراحی فعلاً ۸ نفر به تحصیل اشتغال دارند.
- ۹- شاگردان ممتاز زبانهای شرقی می‌آموزند.

II - کمکهای آموزشی

- الف - کتابخانه‌ای با ۸۰۰۰ جلد کتاب
- ب - آزمایشگاه علوم طبیعی با وسایل کافی
- ج - محلی مخصوص قسمت معدن‌شناسی
- د - محلی برای مجموعه سکه‌ها و مدالها
- هـ - در چاپخانه کالج که تأثیر مهمی دارد، کتابهای زیادی به زبان روسی و زبانهای دیگر به چاپ رسیده است و نیز چاپ کتابهای درسی که به تدریس زبان ارمنی کمک فراوانی می‌کند. این چاپخانه بنا بر دستور وزارت امور بیگانگان به چاپ فرهنگ کامل ارمنی به روسی اقدام کرده است که از کتابهای تازه و مهم در نوع خود است.

III - امور مالی

- الف - درآمدها: بهره کامل سرمایه، اجاره‌بهای خانه‌ها و چاپخانه، شهریه دانشجویان، اعانه‌های هیأت مدیره و رئیس که جمع کل آنها در سال به ۶۷۸۷۳ روبل بالغ می‌شود.
- ب - مخارج: حقوق استادان، معلمان و سرپرستان، هزینه خوراک دانشجویان و جمع مخارج لازم دیگر که به ۶۵۵۸۳ روبل بالغ می‌شود.

* - در متن ۸۷ نفر.

IV - نظر کلی از بدو تأسیس کالج تا امروز

از ۱۸۱۶ تا ۱۸۳۷

الف - امور دانشجویی

- ۱- تعداد دانشجویان تحت سرپرستی لازاریانها که از غذای رایگان بهره برده‌اند ۱۷۰ نفر
 - ۲- شهریه پردازان ۱۷۸ نفر
 - ۳- نیمه شهریه ۱۱۴ نفر
 - ۴- رایگان پذیرفته شدگان ۴۲ نفر
-
- جمع ۵۰۴ نفر

ب - امور مالی

- ۱- مخارج ساختمان کالج، بهای آپارتمانی که دو چاپخانه در آن قرار گرفته با محاسبه تجهیزات و تعمیرات کل بناهای کالج ۴۶۶۶۱۶ روبل
- ۲- هزینه غذا و نگهداری کالج ۷۳۸۸۴۳ روبل
- ۳- اعانه هیأت دارالایتام بجز سرمایه‌ای که لازاریانها پرداخته‌اند ۲۴۲۵۰۰

جمع کل ۱۴۴۷۹۵۹

خود را مکلف می‌دانم که در خدمت امپراتور شهادت دهم به جدیت صمیمانه رؤسا و معلمان کالج که دل نوجوانان را از ایمان به خدا و نیات خیر پر می‌کنند تا برای خدمت جان‌نثارانه به دربار امپراتوری و عشق به میهن آماده شوند. این است هدف تمامی اعضای کالج.

جسارت کرده فهرست دانشجویان کالج لازاریان را طی ۲۳ سال به حضور مبارک همایونی عرض می‌کنم.

الف - در قسمت دانشگاه عالی، تعداد دانشجویانی که طبق مقررات از عهده امتحانات نهایی برآمده‌اند ۷۹ نفر است، گروهی از اینان به اخذ درجه دکترا در پزشکی نایل شده و گروهی دیگر درجه دکترا با لقب استاپ‌لگری کسب کرده‌اند.

ب - تعداد کسانی که به خدمت مؤسسات گوناگونی درآمده‌اند یا به جهات بیماری و

غیره استعفا داده‌اند ۲۹۴ نفر است. بعضی از این شاگردان ممتازند که جداگانه ذکر خواهند شد و گروهی دیگر نیز هستند که ذکر شغلشان در اینجا دشوار است.

بیشتر این شاگردان از ارمنستان و گرجستان و بعضی دیگر نیز از ایران و عثمانی آمده‌اند. و یک نفر هم از شهر کلکته هندوستان به اینجا وارد شده است.

بعضی شاگردان ممتاز مدارج علمی را طی کرده و در دانشگاه پزشکی و آکادمی به تدریس اشتغال دارند و گروهی نیز به شغل معلمی و آموزگاری در مدارس مختلف پرداخته‌اند. مخصوصاً در استانهای قفقاز، ارمنستان و گرجستان که کمبود آموزگار حقیقی بسیار محسوس بود به کار اشتغال دارند»^{۲۲}.

خوانندگان هوشیار از روی این اطلاعات می‌توانند به میزان ترقیات این کالج پی ببرند که با امکانات داخلی و خارجی که دارد اینک پیشرفت آن نسبت به سال ۱۸۳۶ دو برابر شده است.

۱۲ خلیفه جدید جلفا عالی جناب تاتاووس که به نتایج مفید تحصیلات در این کالج پی برده بود، میل داشت که جلفا را هم از این رهگذر خوشبخت کند. از این رو درخواستی به رؤسای کالج فرستاد و موافقت آنها را برای پذیرش دو کودک جلفایی را که رایگان در ردیف دیگران در کالج تحصیل کنند به دست آورد. در اوایل ماه سپتامبر ۱۸۵۷ دو کودک نوحاسته جلفایی به نامهای ماردیروس هوانس خانیان و آبکار هایراپتیان با شفقت و انسان دوستی عالی جناب خلیفه به آن کالج اعزام شدند، با این توقع که از ثمره فراگیری علم و دانش آنها وطنشان همچون شادی روحشان بهره‌مند شود.

۱۳ چنان که از نامه‌های دوستانه^{۲۳} برمی‌آید تا سی سال پیش از اعمال قوم دوستانه و اخبار خاندان بزرگ لازاریان که در ایران و هندوستان می‌زیستند خبری هست و ادامه دارد تا اینکه وارثان بزرگ این خاندان روی در نقاب خاک کشیدند. آنها که آفتاب گرم جلفا را دیده بودند و هوای حیات‌بخش آن را استنشاق کرده بودند. اما نسل تازه‌ای که در روسیه به دنیا آمده‌اند دیگر نظر لطف خود را به طرف جلفا معطوف نکردند. اما خلیفه جلفا عالی جناب اسقف تاتاووس با آگاهی از فواید بسیار نظر لطف خاندان لازاریان به

جلفا سرزمین پدری آنها، در اوایل سال ۱۸۵۲ نامه‌نگاری خود را با بزرگان آن خاندان همچنان ادامه داد و با درخواست چیزهای مهم که از طریق آن حس وطن‌پرستی و بزرگ‌منشی را در آنها بیدار کرد چنان که توجه خود را به سوی جلفا بازگرداندند و در سال ۱۸۵۳ به کلیسای وانک و دیر راهبه‌ها کمک مالی کردند و در سال ۱۸۵۵ و ۱۸۵۷ لباسهای گرانهای اسقفی به رسم یادبود به کلیسای وانک فرستادند و بدین طریق به درخواست عالی جناب خلیفه تاتاووس ادای احترام کردند.

۱- «خدا برکت دهد به خواجه‌مانوک، به زوجه او مریم و به فرزند او قازار که به کلیسا (محلۀ تبریزها) یک انجیل پوستی جلد نقره‌ای با جعبۀ زرین هدیه کردند. یک جلد زبور محضر. یک کتاب کلیسایی، یک کتاب عیدنما، یک پرده حوض تعمید با چوب پرده، یک شمعدان بزرگ، یک پرده قلمکار، یک دست لباس روحانی، محراب کلیسا را تعمیر و آن را وسیع و نلید کردند. به یادبود والدین خود قازار و ختایی، آنها را نزد خدا یاد کنید و از او بخواهید به آنها رحم کند.» (یادنامه کلیسای سورپ [گریگور] منور یا سورپ میناس).

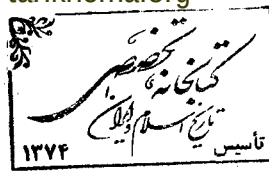
۲- یادداشت کتاب خطی.

۳- چنان که قبلاً ذکر آن رفت ساکنان محله‌های دشت و تبریزها، بعد از مهاجرت از ارمنستان در میان شهر اصفهان، در محلۀ شمس‌آباد مسکن گزیدند و پس از ۵۱ سال خانه‌های تازه‌ای در محله‌های نو ساختند. از این رو خانه آقازاریها یا نازاریتها در محله دشت واقع است. چنان برمی‌آید که پدر آقازار خواجه‌مانوک قبلاً ساکن محله شمس‌آباد بوده است. سکونت مانوک یا آقازار در محله دشت از اینجا معلوم می‌گردد که آقاخوانس لازاریان در یادداشت خود به تاریخ سوم نوامبر ۱۷۹۳ چنین یاد می‌کند: «به کلیسای محله دشت و تبریزها و به بارون خاچیک آبکاریان هم نوشته‌ام که هدیه‌هایی بفرستند.» خانه آنها تا امروز هم به نام نوۀ مانوک فرزند آقازار نازارت، نازارنها خوانده می‌شود. این عمارت فعلاً در دست وارثان زاکاریا کرتیان است که شکوه و عظمت کاخی را دارد و نشان‌دهندۀ بزرگی و جلال این خاندان است. این خانه آنها که فعلاً در تصرف کشیش ارشد ماردیروس دره‌وا کیمیان است خلوت‌خانه آنها بوده است و خانه گراگوس درها روتونیان خانه آنها و خانه مگردیچ زادور آندریاسیان محل سکناي مستخدمان آنها بوده است.

۴- به پی‌نوشت شماره ۱ رجوع شود.

۵- خدا برکت دهد به آقازار و زوجه او بدری و فرزندانش واردینی و مانوک و صفر که به کلیسا (حضرت منور) یک قالی بزرگ نیمکت، یک طاقه پارچه اطلس برای پوشش (تابوت) دو تصویر روی مس و یک تکه چیت سوزنی (جهت زیرانداز موقع بیرون آمدن از حمام [ترجمۀ مترجم ارمنی] هدیه کردند.» یادنامه کلیسای حضرت منور.

۶- خدا برکت دهد به خواجه‌یغیازار... و فرزند او نازارت را به سلامت نگه دارد.» یادنامه او در دیر راهبه‌ها. «به نام مسیح یاد کنید از خواجه‌آقازار و والدینش مانوک و مریم و فرزند مرحومش والیده و نوچکوفته مانوک و زوجه او باتون که مخارج پوشاندن گنبد را تقبل کردند.» کتیبه او در کلیسای حضرت منور (سورپ میناس).



۷- ر.ک. پی نوشت ۶.

۸- ر.ک. قسمت دوم، فصل دوم، نکته ۱۷. (در نوشته دیر راهبه‌ها کاتارینیان).

۹- ر.ک. پی نوشت ۶.

۱۰- خدا برکت دهد به بارون آقازار و زوجۀ او بدری و فرزندان او آقامانوک و آقاصفر که به رسم یادبود به کلیسای حضرت منور هدیه کردند: یک دست لباس روحانی زربفت تیروآندی، یک کلاه کلیسایی با صلیب، یک شال زردوزی شده، یک جفت آستین پوش سوزن دوزی شده، یک روپوش، یک قدح پوش زربفت و نردۀ داخل کلیسای حضرت منور را ساخت و بالاخانه اش را بنا کرد...» از یادنامۀ کلیسای حضرت منور.

۱۱- ر.ک. پانوشتهای ۵، ۶ و ۱۰.

۱۲- از میان دادنامه تجار جلفا.

۱۳- در یادداشت کتاب کلیسایی چاپ مسکو به سال ۱۸۵۳.

۱۴- نامۀ سلف هوانس لازاریان که به خلیفۀ کلیسای جلفا در نوامبر سال ۱۷۹۳ نوشته بود: «در سال ۱۷۴۳ من از جلفا خارج شدم. کشیشی بود گورگ نام که یک چشمی بود آیا زنده است یا فوت کرده؟ از او فرزندان یا به‌جا مانده یا نه؟ آیا روحانی اند یا غیرروحانی؟ لطفاً برای من بنویسید.»

۱۵- ر.ک. کتاب کار و زندگینامۀ خانواده لازاریان صص ۵ و ۶ که به سال ۱۸۵۶ در مسکو چاپ شده است.

۱۶- ترجمۀ این فرمان را از آقای گالوست و ارطانیان شیرمازانیان نقلیسی به دست آوردم. ر.ک. یادنامۀ کتاب کار و زندگینامۀ خانواده لازاریان قسمت دوم. ص ۱.

۱۷- همان جا، قسمت اول. ص ۱۲.

۱۸- همان جا، قسمت اول، ص ۹.

۱۹- همان جا، قسمت اول، ص ۱۷.

۲۰- «... سال پیش به بارون مگر دوم گالستانوف نوشته بودم که ۲۰۰ روبل به شما پردازد و برای آینده هم قول می‌دهم تا زنده هستم از آغاز سال ۱۷۹۴ هرساله ده تومان از پول رایج اینجا هدیه کنید به دیر آمانپرگیج [کلیسای وانک] و یک قسمت هم به دیر راهبه‌ها و کلیسای محله تبریزها و هرچه کلیسا در جلفا دایر و قابل استفاده است. تقاضامندم تعداد و نام این کلیساها را هم بنویسید که به عنوان یادبود برای آنها پول بفرستم که به یادبود والدین و یگانه فرزندان هاروتون ثبت شود که در ۱۲ ژانویه ۱۷۹۱ فوت کرده و بعد از نماز با حضور جمعیت دعای طلب آمرزش خوانده شود.»

گورگ و قازار خلیفۀهای کلیسای وانک و متولیان و کلیه کشیشان جلفا در ۲۰ اوت ۱۷۹۵ آن نامه را نوشتند و پس از ابراز تأسف از فوت فرزند یگانه او افزودند: همان‌طور که فرموده بودید در دوازدهم ژانویه فوت کرده است. آن را اعلام کردیم و در تمام کلیساها نماز خاص انجام و در حضور تمام اعضای حوزه علمیه فاتحه خوانده شد.» سپس به وضع اسفبار جلفا و... اشاره می‌کنند و می‌افزایند: «آقای جلیل‌القدر مسیحیت بدون خرج در کشور برقرار نمی‌ماند از این جهت است که خدای رحیم دل آن جناب را با لطف به سوی این کلیسا متوجه کرده است. حقیقتاً می‌دانیم با اینکه به غربت رفته‌اید فکر و اندیشه یاری را در ذهن خود حفظ کرده‌اید و به گفته رسول سخت امیدواریم که با جلب کمک دیگران از اینجا و آنجا و با دلسوزی قلبی که لازمه کار است به ما یاری کنید تا بتوانیم این کلیسا را استوار نگاه داریم. به افتخار وطن تو.»

۲۱- ر.ک. یادنامۀ کار و زندگینامۀ خاندان لازاریان.

۲۲- ر.ک. کتاب «کندهاکهای عالی و کتیبه‌ها» چاپ مسکو به سال ۱۸۴۲ که در چاپخانه صاحبان لازاریان طبع شده است.

۲۳- بزرگ خاندان آقای هواکیم یغیازاریان درباره انتخاب عالی جناب کاتولیکوس دانیل در دوم فوریه ۱۸۰۲ نامه‌ای به جامعه ارمنیان هندوستان به این مضمون می‌نویسد: حضور محترم هم‌قومان عالی‌مقام روحانی و شخصی. گزارش دوستانه.

«با اینکه تا کنون فرصت نداشته‌ام بویژه که در غربت بودم جرأت نکردم با اطمینان کامل از طریق نامه‌های دوستانه به شما نزدیک شوم اما حالا مطابق با قانون ایزدی و تکلیف شرعی کلیسای مقدس ارتدوکس ارمنستان ما را مجبور می‌کند که اگر خاموش بمانیم گناه است و اگر حقیقت را بگوییم...»
مقدمه کوتاه این نامه احساسات گرم قوم‌دوستی و میهن‌پرستی آنها را ثابت می‌کند.

فصل نوزدهم

شاه‌ریمانیانها

^۱ این خاندان از پیروان متعصب کلیسای کاتولیک بودند و پیوسته به آن کلیسا یاری می‌رساندند.^۱ آقامراد که از ارمنستان به ایران کوچید بزرگ این خاندان بود. وی صاحب دو فرزند شد به نامهای آقانظر و آقاشاهریمان و چون به‌موقع خود درباره آنها مطلبی نوشته نشده ما نمی‌دانیم که آیا از «نظر» فرزندی به‌جای ماند یا نه؟ اما از شاه‌ریمان دو فرزند به نامهای آقاسارهاد و آقازاکاره پدید آمدند و از سارهاد، مارکار، میکائیل و مراد و از زاکاره باراغام^۲ به‌جای ماندند. شاید از اینان فرزندان دیگری نیز به‌وجود آمده باشند اما به‌علت فقدان اطلاع ممکن نشد در این تاریخ چیزی از ایشان بنویسیم. عمارات آنها در بخش شرقی خیابان نظر واقع بود که کاملاً ویران شده‌اند و هنوز آنجا را دروازه شاه‌ریمانیان می‌خوانند.

^۲ آقامارکار، ارشد اولاد سارهاد شاه‌ریمانیان، در دهم اوت ۱۷۰۰ وصیتنامه‌ای تنظیم کرد^۳ که در آن بخشی از دارایی خود را ذکر می‌کند بی‌آنکه از املاک خویش نامی برده باشد. این وصیتنامه بسیار طولانی است اما بی‌مناسبت نمی‌دانم که در این تاریخ نمونه‌ای کم از ثروت آنها را آشکار کنم و دوراندیشی موصی را نشان بدهم و هم برخی از گفته‌های عامیانه جلفایان را بیاورم.

به نام عیسی مسیح «آمین»

گواهی های مهرشده به زبان ایتالیایی

در وصیتنامه ای که در جمهوری ونیز تنظیم و در ذیل آمده آشکارا نوشته شده است که جمع سرمایه به مبلغ ۷۲۰ هزار توکات وجه رایج است که آقایان نظر و شاهریمان فرزندان آقامراد چهار بار به دولت ونیز وام داده اند که تاریخ آن در پایین این وصیتنامه معین است و در تاریخ بیستم فوریه ۱۶۹۴ میلادی آقایان مذکور نظر و شاهریمان این مبلغ را با میل خود به این جانبان مارکار و بارون موکل و بارون مراد انتقال داده اند. همه فرزندان سارهارد شاهریمانیان مالکان قریه گوش خراط و کدخدای جلفای اصفهان اند چنان که در ایچکین پارتیتها همه می دانند.*

سپس در تاریخ سیزدهم دسامبر ۱۶۹۱ و هجدهم هامیرای ۸۴ تاریخ کوچک ارمنی**، ما سه برادر یعنی مارکار و بارون موکل و بارون مراد مبلغ ۷۲۰ هزار توکات یادشده را بین خود تقسیم کردیم. به اینجانب مارکار طبق وصیتنامه ۳۲۵ هزار توکات رایج رسید که جداگانه ثبت کردم چنان که در تقسیم نامه ما مشهود است. اولاً باید ۳۷ هزار توکات از مبلغ ۳۲۵ هزار توکاتی که در وصیتنامه آقا قید شده است، کم شود. از این ۳۷ هزار توکات ۱۹ هزار توکات را طبق سند دیگری به دخترانم روپسانه و خاندادیک بخشیده ام که کیفیت تقسیم آن را طبق نوشته ام مشخص کرده ام. الباقی آن را که ۱۸ هزار توکات است به دختران آقاپیره، فرزند مرحوم بخشیده ام یعنی عزیز دادیک و مریم دادیک که نوه های اینجانب مارکار باشند. از ۳۲۵ هزار توکات ۲۸۸ هزار توکات می ماند که در این وصیتنامه قید شده است.

در وصیت نامه بهره ۳۷ هزار توکات از قرار ۴/۵ درصد است، و چنان که قید کردم مبلغ ۱۹ هزار توکات به دخترانم روپسانه و خاندادیک و ۱۸ هزار توکات به نوه هایم عزیز دادیک و مریم دادیک بخشیده ام و دو فرزندم مانوئل و آسدازادور نسبت به مبلغ مذکور تا وقتی که صاحب فرزندان ذکور یا انائی نشده اند حقی ندارند اما چنانچه صاحب اولاد شدند نسل فرزندان ذکور دو فرزند من هم باید سهم ببرند چنان که در

*- معنای دو کلمه «در ایچکین پارتیتها» کاملاً معلوم نشد.

** - این تاریخ با معادل میلادی آن تطبیق نمی کند.

نوشته‌هایم یاد کرده‌ام. این مبلغ ۲۱ هزار توکات در سی و یکم دسامبر ۱۶۹۲ به جمهوری ونیز، بدون بهره، وام داده شده است.

□ □ □

مبلغ ۱۳ هزار توکات مندرج در وصیتنامه آقا با بهره ۴ درصد در سه سپرده ثابت طبق تأییدنامه مجمع عالی که در ۱۱ و ۱۷ ژوئیه سال ۱۶۹۸ انجام گرفت که جمع مبلغ و بهره آن به ۱۰۸ هزار توکات بالغ می‌شود.

□ □ □

۱۸ هزار توکات سپرده شراب است با بهره ۴/۵ درصد که هیچ وقت از بهره آن نکاهد و سرمایه را پس ندهد. تمام مراحل قانونی طبق قوانین عالی قضایی در ۳۱ دسامبر ۱۶۹۲ انجام گرفت. این مبلغ از رقم ۲۰۰ هزار توکات منظور شده است.

□ □ □

۹ هزار توکات سپرده ثابت شراب با بهره ۴۰۰ ساله کارت* است. این قرارداد طبق قوانین عالی قضایی مجمع عالی در ۱۱ و ۱۷ ژوئن ۱۶۹۸ بسته شد. این مبلغ از رقم ۱۷۰ هزار توکات است.

□ □ □

۳۱ هزار توکات سپرده قصاب با بهره ۴۰۰ ساله کارت تازمانی که بهره سپرده قطع شود. که صدی پنج بهره آن را می‌دهند همچنان با بهره صدی ۴/۵ بماند. تمام مراحل قانونی طبق قوانین عالی قضایی در ۴ و ۹ ماه مه ۱۶۹۷ انجام گرفت. این مبلغ از رقم ۱۵۰ هزار توکات است.

□ □ □

مبلغ ۶۰ هزار توکات سپرده قصاب با بهره ۴۰۰ ساله کارت، ابد مدت، تمام مراحل قانونی طبق قوانین عالی قضایی در ۱۱ و ۱۷ ژوئیه ۱۶۹۸ و ۲۰ سپتامبر ۱۶۹۸ انجام شد. این مبلغ از رقم ۱۷۰ هزار توکات سواد جمع ۲۰۰ هزار توکات است.

□ □ □

۳۷ هزار توکات سپرده روغن بزرک با بهره ۴/۵ درصد که هرگز نه بهره را کم کند و نه

*- حتی با مراجعه به صومعه میخیتاریستهای ایتالیا نیز مفهوم این قسمت روشن نشد.

سرمایه را پس دهد. کلیه مراحل قانونی و غیره.... این قرارداد در ۳۱ دسامبر ۱۶۹۲ منعقد شد. این مبلغ از رقم ۲۰۰ هزار توکات است.

مبلغ ۱۳ هزار توکات سپرده ثابت روغن بزَرک از قرار ۳/۵ درصد بهره و غیره. این قرارداد در ۱۱ و ۱۷ ژوئیه ۱۶۹۸ بسته شد. مبلغ فوق از رقم ۱۷۰ هزار توکات است. مبلغ ۳۶ هزار توکات نزد گورناتوردی اثرناتین گاشاگولدن* سپرده شده با بهره چهار سه کارت تا امانت به سر رسد که صدی پنج بهره آن است اما با بهره ۴/۵ درصد برای همیشه بماند و غیره...

این قرارداد در ۴ و ۸ مه ۱۶۹۷ بسته شد. این مبلغ از رقم ۱۵۰ هزار توکات است. مبلغ ۱۸ هزار توکات سپرده ثابت از قرار چهار سه کارت بهره ثابت نزد گورناتور... است. این قرارداد در ۱۱ و ۱۷ ژوئیه ۱۶۹۸ بسته شد. مبلغ یادشده از رقم ۱۷۰ هزار توکات است.



مبلغ ۵۰ هزار توکات سپرده ثابت نزد دیوان عالی است با بهره صدی چهار سه کارت بر روی معامله تنباکو. این قرارداد در ۲۰ سپتامبر ۱۶۹۸ بسته شد. مبلغ فوق از رقم ۲۰۰ هزار توکات است.

جمع ده رقم فوق ۲۸۸ هزار توکات است به غیر از ۳۷ هزار توکات که با آن جمعاً ۳۲۵ هزار توکات می شود. همان طور که در بالا نوشتم اگر دخترانم روپسانه و خاندادیک یا نوه هایم عزیز دادیک و مریم دادیک دارای اولاد ذکور یا انائی بشوند، پسرانم مانوئل و آسدوزادور از این مبلغ ۳۷ هزار توکات سهمی ندارند، اما هرگاه از آنها وارثی به جا نماند باید پسرانم خودشان با فرزندانشان اعم از پسر یا دختر از بهره این خیریه ۳۷ هزار توکات سهم ببرند به قراری که در نامه روپسانه و خاندادیک نوشته ام. بهره مبلغ ۲۸۸ هزار توکات اختصاص به پسران مانوئل و آسدوزادور دارد و وارثان ذکور و اناث آنها. و روپسانه و خاندادیک و عزیز دادیک و مریم دادیک نه خودشان و نه وارثان ذکور و اناث آنها از آن سهمی ندارند بجز موردی که در وصیتنامه ذکر کرده ام.

۲* ثانیاً - اینجانب مارکار مذکور با اراده استوار سرمایه های مذکور را که جمعاً

*- معنی آن دانسته نشد.

** - در متن اصلی ۲ دوبار تکرار شده.

۲۸۸ هزار توکات است برای ابد مسدود می‌کنم و سپرده می‌گذارم و بهره آن متعلق به کسانی است که نام آنها در این مکتوب ذکر شده است. این تصمیم را خوب سنجیده‌ام و با اراده راسخ آن را تأیید می‌کنم و قائلم که این سرمایه باید برای ابد مسدود بماند و مفاد وصیتنامه و این قولنامه نیز برای ابد اجرا شود درست مانند آنکه در محضر رسمی تنظیم و نوشته شده باشد.

۳ ثالثاً - ذی نفعان وصیتنامه اینجانب مارکار، پس از مرگم، فرزندان ذکورم مانوئل و آسدوازادور هستند که آزادند و از ازدواج عرفی و شرعی و در صراط مستقیم دین مسیح زاده شده‌اند و فرزندان آنها از این خیریه تا آخرالزمان بهره‌مند خواهند شد که باید در خاندان من از طریق ازدواج عرفی و شرعی متولد و متشرع به صراط مستقیم دین مسیح باشند الی آخرالزمان.

۴ رابعاً - چنان مایلم که نوه‌های ذکور من چون بالغ شده و هجده سال تمام داشته باشند، چنانچه پدرانشان در حیات باشند سهم الارث به فرزند و پدر هردو برسد که پس از فوت پدر سهم الارث به فرزند می‌رسد به شرطی که ذکور به ذکور در خاندان من به سن هجده سال تمام رسیده باشد تا ذکور دیگری به وجود آید اما اگر چنان اتفاق افتد که در خاندان من وارثی بالاتر از هجده سال یافت نشود و زیر هجده سال باشد آنگاه منافع این خیریه به قیم نابالغ می‌رسد که در این صورت او اختیار دارد بهره سهم الارث را دریافت کند و در جای معتبر به مرابحه دهد تا نابالغ به سن بلوغ برسد. تمام کسانی که از نسل مانوئل و آسدوازادور باشند الی آخرالزمان تا وقتی که نابالغ در خاندان من باشد و ذکور بالاتر از هجده سال هم باشد این رویه باید حفظ شود.

۱- [بدون توضیح در متن اصلی]

۲- [بدون توضیح در متن اصلی]

۳- [بدون توضیح در متن اصلی]

فصل بیستم

وليجانيانها يا خواجه بغوسيانها

۱ وليجان که از ارمنستان کوچيده بود سرخاندان خواجه بغوس گرديد. فرزندش خواجه پتروس از نظر وفور دارايي و عرق مذهبي سرآمد بود. به همت خود کليسای مجلل بتلهم را، که آن را کليسای ميدان می نامند^۱ بنا نهاد. خواجه پتروس داراي چهار فرزند بود به نامهای بغوس، ميناس، هوانس و غوکاس^۲ که همگی به شهرت رسيدند اما خواجه بغوس از ديگر برادران مشهورتر شد. پدرشان را پس از مرگ در قسمت غربي محوطه کليسای بتلهم دفن کردند. لوح قبر او را در قسمت کليساها آورده ايم^۳.

۲ روايتی هست که خواجه بغوس در تجارت بد آورد و ورشکست و تهی دست شد اما با شجاعت و شکیبایی مقاومت کرد و خود را از مهلکه نجات داد. در ميدان شاه پوسته و تخمه خربزه جمع می کرد. چنان اتفاق افتاد که شاه (شاه سليمان) از ميدان می گذشت و چون خواجه بغوس را، که از دوران شکوه زندگيش می شناخت، ديد او را فراخواند و از وضع نابسامانش پرسيد. خواجه با شعر چنين پاسخ داد:

طالع اگر سلسله جنبان شود مور تواند که سليمان شود

نکبت اگر دست گريان شود خواجه بغوس لوطی ميدان شود

دل شاه به رحم آمد و فرمود تا از خزانه خود هزار تومان سرمايه به او بدهند. خواجه بغوس آن وجه را گرفت و در تجارت توفيق بزرگی کسب کرد. بعد از سه سال

سرمایه را دو برابر به شاه بازگرداند و خود به برکت تجارت از نو شهرت یافت. در این باره اطلاعات مکتوبی در دست نیست و نمی‌توانم صحت آن را تأیید کنم اما این روایتی است در جلقا همه جا مشهور که آن را در تاریخ گنجاندم.

۳ از خواجه بغوس دو فرزند پدید آمد به نامهای هوهان جان و هاکوب جان. خواجه دارایی خود را، طی وصیتنامه‌ای به زبان فارسی، به آنها واگذار کرد. به موجب این وصیتنامه به موراسا مادر فرزندان نیز سهمی تعلق گرفت. در وصیتنامه از نقدینه ذکر نیست اما اموال منقول و غیرمنقولی که واگذار شده کثرت ثروت او را معلوم می‌کند. لازم می‌دانم ترجمه این وصیتنامه را در اینجا بیاورم.

«حاضر شد خواجه بغوس خواجه پتروسیان خواجه ولیجانیان بااراده و رغبت خود و عقل سالم و صلح‌کرد به فرزندان خود هاکوب جان و هوهان جان و مادر آنها موراسا دختر و سکان کلیه مایملک شخصی خود را، دار و ندار خود اعم از منقول و غیرمنقول از قبیل اثاث‌البیت، ظرف، فرش، قالی، گلیم، نمد، پوشاک، طلاجات، نقره‌جات، مس‌آلات، مرصع، جواهر، قاطر، شتر، گوسفند، ملک، باغ، خانه، آسیاب، زمین، دکان، حجره و هرچه جزو اموال او محسوب است حتی میخی در دیوار و آنچه دیناری قیمت دارد اعم از آنکه خود خریده باشد یا به ارث از پدر بدو رسیده و آنچه خود کسب کرده و اموال خواجه بغوس نزد دیگران و کلیه مطالبات و سرمایه‌های شرکتها و آنچه در این مکتوب آمده در جلقای اصفهان که بخشی از آنها را خود بنا کرده و بخشی را به زر خریده است و بخشی را که ارث برده و فعلاً در تصرف اوست: عمارت بزرگ با باغچه مشجر که از طرفی محدود است به عمارت کمالیانها و از طرفی به شارع و از طرف دیگر به قلعه حاج اسماعیل و جوی شاه و از طرف دیگر به عمارت علمدادیانها و شارع و یخچال. باغ دو قسمتی که جویی از میان آن می‌گذرد با درختکاری و انگورستان در محله اسرات واقع است که از سه طرف به جوی و از یک طرف دیگر به شارع و باغ خواجه کمال و ملک حاج اسماعیل محدود است. ملک مزروعی در محله اسرات. میدان جلقا با حجره‌های جنب کلیسا. بازارچه واقع در باغ پلاسان شامل مغازه رنگرزی، بقالی، عصاری، برنجکوبی، نانوبی و هرچه در آن هست. مغازه‌های مجاور پل مارنان با همه دهکده‌های آن.

یک خانه در جلفا جنب خانه گریگوریانها. یک خانه در جلفا جنب خانه آودیک و هوانس. یک خانه در جلفا جنب خانه خواجه سرفراز. یک خانه در جلفا جنب خانه باغرام. قلعه‌ای در جلفا که از دو طرف محدود به شارع و دشت اسرات است. خانه کشیش هوانس و باغ بابلوک. باغ انگوری در جلفا جنب خانه خواجه کمال. ملک معروف به فودان در لنجان. ملک معروف به شورچه که از املاک فاودانی است. ملک معروف به موچک از املاک جلوادزان* مشتمل بر اراضی و صحاری و آب و حمام و آسیاب و روستا و جمله باغات آن. املاک نصیرآباد فساران با اراضی و میاه. شش باب دگّان در** گبرآباد اصفهان که از دو طرف به شارع و از دو طرف دیگر به کلیسا محدود است. خانه‌ای در جلفا که از یک طرف به میدان و از طرف دیگر به شارع و از دو طرف دیگر به خانه‌های گاراپت و کشیش مارکار محدود است. دو خانه در جنب یکدیگر در جلفا که از طرفی به شارع و از طرف دیگر به خانه آقامانوک محدود است.»

این صلحنامه به تاریخ ایرانی ۱۰۶۲ هجری (۱۶۴۶ م) نوشته شده است که طی آن همه دارایی خود را پنج قسمت کرده است. چهار سهم به دو پسرش و یک سهم به مادر آنها صلح کرده است. و نیز به تاریخ ۱۰۶۹ (۱۶۵۳ م) به همین وراثت صلح کرده است: «املاک معروف به آروره واقع در خیابان جلفادقان [گلپایگان؟]. املاک معروف به شورچه در جلفادقان، ملک معروف به خان‌بیز از توابع جلفادقان قطعه باغ درخت بید در جلفا با پنجاه اصله درخت. قطعه باغی در محله اسرات. خانه‌ای در جلفا که از طرفی به خیابان و از طرف دیگر به میدان محدود است. و نیز دو خانه در جنب یکدیگر که از یک طرف به شارع و از طرف دیگر به خانه پسر خواجه بغوس جنب خانه کشیش مارکار و خانه آمن‌پرگیج محدودند^۴».

خود نیز مکتوبی به فارسی نوشته که شش برده زرخرید او به نامهای... پس از مرگش آزاد شوند^۵.

خواجه بغوس در سال ۱۷۰۹ وفات کرد و در قبرستان عمومی جلفا به خاک سپرده شد، با این سنگ نوشته: «آرامگاه خواجه بغوس فرزند خواجه زاده پتروس به تاریخ کوچک ۹۴».

* - گلپایگان؟

** - حسین آباد فعلی.

۴ فرزند او هوهان جان به مذهب اسلام گروید. به موجب روایات شفاهی سبب آن بود که همسرش قبلاً به آن مذهب درآمده بود و خود به عشق او به این راه رفت. پس از اسلام آوردن صاحب دو فرزند یک پسر و یک دختر شد که اعقاب آنها خاندان بزرگی تشکیل دادند و فعلاً در محله سیچان زندگی می‌کنند. هوهان جان خود نیز پس از تغییر مذهب در این محله می‌زیست. در سال ۱۸۵۰ دو تن از وارثان او با داشتن وکالت از وراثت دیگر به مدرس هندوستان رفتند که از دولت آنجا در مقام وارثان خواجه پتروس و سکانیان دارایی او را مطالبه کنند که امیدشان به یأس بدل شد و کوشش و جدیت آنها راه به جایی نبرد.

۵ خواجه غوکاس برادر هوهان جان کلاتر و فرمانروای جلفا شد. خانه مجللی ساخت که کلیسای وانک به سال ۱۸۴۳ آن را خرید [باشگاه فعلی] و عالی جناب هوانس سوریتان خلیفه کلیسا آن را به مدرسه علوم دینی تبدیل کرد. آرامگاه او نزدیک قبر پدرش قرار دارد. برادرانش خواجه میناس و خواجه هوانس از تاجران معروف بودند که پس از وفات در نزدیکی قبرهای پدر و برادر دفن شدند.

۶ از هاکوب جان، فرزند خواجه بغوس، و سکان پدید آمد و از او دو پسر، بغوس و پتروس پا به هستی گذاشتند. از بغوس نواده خواجه بغوس خبری نداریم ولی قبر او در قبرستان جلفاست با این کتیبه: «آرامگاه بغوس نواده پتروس و نوه خواجه بغوس ۱۱۶ [۱۷۱۱ م]». اما برادرش آقا پتروس و سکانیان با جزئی فروشی در مدرس شهرت بسزایی کسب کرد. درباره شهرت او در کتاب تاریخ جغرافیایی آسیا، جلد دوم، صفحه ۱۲۲ چنین آمده است:

«در یک قرن پیش (۱۷۲۰) این شهر (مدرس) به وجود سردار و تاجری بزرگ از قوم ارمن به نام پتروس و سکان رونق گرفت. در تمام شهر به نیکنامی شهره شد و در زمره مشاوران کمپانی انگلیس درآمد. وی مردی منصف، بامروت و متواضع بود. هنگامی که پادشاه به مدرس وارد شد در منزل وی فرود آمد. او مدتی پذیرایی شاهانه‌ای از وی به عمل آورد. حتی تمام کوچه‌ها و گذرهای مسیر او را با پارچه‌های نفیس آذین بست.

پادشاه در پاسخ این احترامات، از او خواست چیزی طلب کند. او خواهش کرد اختیار هرچه از آن شهر خارج می شود و به داخل هندوستان می رود به او دهد. شاه پذیرفت و آقاپتروس از این رهگذر سرمایه کلانی به هم زد. وقتی فرانسویان مدرس را از چنگ انگلیسیان به در آوردند ساختمانهای نزدیک قلعه را به کلی ویران کردند که از جمله آنها سی و سه خانه از پتروس بود و این غیر از خانه های دیگری بود که در قلعه داشت. دارایی و ثروت او را در مدرس هرچه بود ضبط کردند و به شهر بوندشیر بردند اما فرمانده کل آنها برای او، که مخفیانه پیش گانیها نزدیک شهر به سر می برد، پیغامی فرستاد که بازگردد و زیر لوای فرانسویها قرار گیرد و دوباره ثروت خود را تصاحب کند و تهدید کرد اگر نپذیرد همه را به سود دربار مصادره خواهد کرد. اما او با بزرگ منشی و درایت پاسخ داد که چون این ثروت را به برکت دولت انگلستان به دست آورده ام ترجیح می دهم نسبت به آن دولت وفادار بمانم اما در صورتی که گفته مرا نپذیرفتند ثروت مرا به مستمندان ببخشید زیرا گمان نمی کنم دربار شکوهمند فرانسه نیازی به این مال ناچیز داشته باشد که بخواهد با این مختصر بر ثروت خود بیفزاید. پتروس پیش از مرگ دارایی خود را طی وصیتنامه ای وقف معابد ادیان گوناگون کرد و پس از مرگش غیر از داراییهای دیگر هفتصد رویه نقدینه نیز یافته شد.

این سردار مشهور نه فقط مردی بزرگ منش و با درایت بلکه سخاوتمند هم بود و کارهای عام المنفعه بسیار کرد. در فاصله دو ساعتی مدرس کوههایی قرار دارند که به نام سنت توماس معروفند. در نزدیکی آنها دهی به نام ماملان هست و روی کوه نزدیک آن آبادی رودی هست که به هنگام بارندگی سیلابی می شود. روی همین رود پل سنگی بزرگی با چندین دهانه احداث کرد که بنا بر اقوال سینه به سینه سی هزار هون هزینه برداشت و برای تعمیرات بعدی آن نیز در خزانه دولت انگلیس مبلغ معتابهی ودیعه گذاشت تا اگر پل آسیبی دید از درآمد سالانه آن خرج تعمیر تأمین باشد. کوه دیگری در شش فرسنگی مدرس قرار دارد (چنان که می گویند سن توماس حواری در آنجا به شهادت رسیده) که در قلعه آن کلیسایی بنا شده است. پتروس در سال ۱۷۲۶ با هزینه ای گزاف یکصد و پنجاه پله سنگی با راههای پیچ در پیچ ساخت و بین پله ها نیمکتهای سنگی برای نفس تازه کردن صعودکنندگان تعبیه کرد. او وصیتنامه خود را به سال ۱۷۵۰ نوشت و بخشی از ثروت

خود را به خاطر آموزش روحش به خلیفه‌ها و کشیشهای جلفا بخشید و باز وصیتی کرد که در جلفا مدرسه و نوانخانه‌ای تأسیس و به بینوایان کمک شود:

«غرض از تحریر این کلمات آنکه آقا پتروس پسر خواجه و سکان که روانش شاد باد در سال ۱۷۵۰ میلادی مطابق با بیست و چهارم ماه آرام سال ۱۳۴ تاریخ کوچک ارمنی، در زمان حیات خود در مدرس، وصیتنامه‌ای در مورد کل دارایی خود می‌نویسد بنا بر میل خویش که در همان وصیتنامه محکم خانه‌های خود در جلفا را، اعم از آنهایی را که با وجه نقد خریده و چه آنهایی را که مسلمانان تصرف کرده‌اند، به شرط آزاد شدن، بر کلیساها و دیرها و بینوایان وقف کرد. همو در وصیتنامه آورده است که در جلفا نوانخانه‌ای بنا شود و بی‌خانمانها در آن سکونت کنند. و نیز مدرسه‌ای تأسیس شود تا در آنجا فرزندان مسیحیان به سه زبان ارمنی، لاتین و فارسی تحصیل کنند به‌خاطر جلال دین و قوم ما.» آقا پتروس هنگام مرگ در مدرس یک وکیل کاتولیک به نام سوری Severie تعیین می‌کند و وکلای دیگر به نامهای مناساگان فرزند غوکاس و هوانس فرزند صفر و هوانس فرزند گریگور وانجال؛ و نیز در جلفا خلیفه کلیسای وانک و بارون صفر فرزند مرحوم خواجه مال و آقازادور فرزند آقامال و بارون هوانس فرزند مرحوم گاسپار را برمی‌گزیند که مجری مفاد وصیتنامه باشند... آنچه راجع به جلفا در وصیتنامه آمده مبلغ چهارصد تومان است که در فرد بیست و هفتم شماره ۲۹ آمده است. برای بینوایان هم به هر یک بیست و پنج تومان اختصاص یافته که جمع کل آنها ده هزار رویه می‌شود و نیز در فرد بیست و هفتم شماره ۳۳ یک هزار تومان برای گشودن مدرسه و مخارج خلیفه‌ها تعیین شده و باز در همان فرد و همان شماره شصت تومان برای خرید خانه‌ای جهت سرودخوانان کلیسا تعیین می‌کند. جمع این دو مبلغ یک هزار و شصت تومان می‌شود. هر تومان معادل بیست و پنج لی آرکاد کامل است که جمعاً بیست و شش هزار و پانصد لی آرکاد می‌شود.^۶

تمثال این سردار بزرگوار روی بوم کرباسی نقاشی شده است و در کلیسای بتلهم (کلیسای اجدادی آنها) محفوظ است.*. اما شاهزاده سیف‌الدوله حاکم اصفهان فریفته

*- فعلاً در موزه کلیسای وانک است.

زیبایی آن شد. آن را برداشت از کلیسا بیرون آورد و به بغداد برد. در سال ۱۸۴۳ در آنجا به حاکم بغداد هدیه کرد. آقا خاجیک مگردیچیان که مردی قوم دوست و نایب قنصل انگلیسیها در بغداد بود از این موضوع خبردار شد و در سال ۱۸۵۶ آن را دوباره به جلفا بازپس فرستاد و به دست عالی جناب خلیفه تاتاووس سپرد.

این تمثال تابلو بزرگی است و به سال ۱۷۳۷ در مدرس نقاشی شده است. آقا پتروس قلم در دست در حال نوشتن این کلمات است: «ترس یهوه آغاز علم است.» این تابلو نشانه خداپرستی و رفتار یک مؤمن مسیحی است. در یک طرف تمثال تصویر یک قلب کشیده شده و زیر آن شعری است به این مضمون: «دل من اشتیاق وطنم را دارد. اگر مجال بازگشت نیافتم، آنگاه که واپسین روز فرا رسید قلب مرا به وطنم بفرستید تا قبر من در آنجا باشد. پتروس و سکانی».^۷

امکان دارد این شعر را خود پتروس سروده باشد که مبین وطن دوستی اوست. زیرا میل دارد حتی پس از مرگ هم در زادگاه پدری دفن شود. مطمئنم که پس از مرگش به خواست خودش قلب را از سینه درآورده اند و در جلفا دفن کرده اند.

۱- ر.ک. جلد دوم، فصل دوم، بند ۷.

۲- همان جا.

۳- همان جا.

۴- رونوشت تأیید شده آن صلحنامه (وصیتنامه) اکنون در کتابخانه کلیسای وانک محفوظ است که قبلاً در زیر غبار مدفون بود و گمان می رفت به دردخور نیست.

۵- متن اصلی آن هم مانند رونوشت آن محفوظ است به مهر و گواهی کاتولیکوس هاکوب و آقافوس به خط خود نوشته: «این جانب تا زنده ام آزاد نیستند و پس از مرگم آزاد شوند و این مکتوب مورد تأیید این جانب است.»
۶- این تأییدنامه در جلفا به تاریخ یازدهم اوت ۱۷۶۲ جهت وصول آن مبلغ تحریر شده و در آن تصدیق و مهر سه اسقف و یازده خلیفه کلیسای وانک و بیست و یک کشیش و پنجاه نفر از معتمدان جلفا آمده است. اصل آن نیز موجود و در کتابخانه کلیسای وانک محفوظ است.*

* - هنوز هم محفوظ است.

۷- در ویرانه نزدیک رودخانه سنگی بود که شرحی به این مضمون روی آن نقر شده بود:

«ای عیسی مسیح خدای همگان!

هرگاه بر تخت جلوس کردی

روز رستخیز به دادخواهی

تو ماروت آقا را بیامرز
 و پدرش تاسالی را
 و مادرش خان پاشا
 و همسر او سیغمر
 و پسرش سیمون
 که در هند جان سپرد
 که از آنجا به اینجا آوردندش
 خدا رحمت کند روح او را
 برادرش ابوف
 و خواهرانش [دو کلمه ناخوانا]
 به سال ۱۰۷۶ [۱۶۲۷ م]

خانه گریگور و تاسالی در مموتسه هندوستان دوباره تعمیر شد اما از این کتبیّه معلوم می شود او هم مانند
 آفایروس و سکانی وطن دوست، وصیت کرده بود که پس از مرگ جنازه اش را به جلفا حمل و در منزل خود
 دفن نمایند. عشق به وطن در جلفاییان تا بدین حد ژرف بود.

فصل بیست و یکم

- خالداریانها ● سالنجانها ● گراکیانها ● کمالیانها ●
 بطوخیانها ● آقاباییانها ● پارسادانها

۱ خالداریانها خاندان بزرگی بودند و خاندانهای دیگری به همین نام از آنها جدا شدند. کلیسای توما را، که به نام زنگی معروف است، همین خاندان بنا کرده اند.^۱ که اولین نسل خالداریان بوده اند. خواجه هاکوب جان^۲، که محله بوریاباف ها به نام او مشهور است، از همین خاندان است که نسل دوم را تشکیل می دهد.

در یادبودنامه تورات که به سال ۱۷۱۳ در آمستردام منتشر شده چنین آمده است: «باز هم نزد خدا یاد کنید خواجه گریگور خالداریان شریف و محترم را و فرزند ارشدش هوانس را که به رحمت خدا رفته و فرزند زنده اش بارون ساهراد بزرگوار و بافضیلت^۳ را، و بارون استپان پرشور و سخنور^۴ را و هم نوه نوخاسته او پتروس آقای معصوم را».

۲ آنها از بازرگانان و معتمدان مرفه جلفا بودند و این امر باعث شد تا از آنها جابرا نه اخاذی کنند. و از جمله آنها ساهراد را به دست افغانهای ستمگر دادند که او را با ضرب و جرح به قتل رساندند. از این رو جلفا را ترک کردند و بخشی به هشرخان روسیه و بخشی دیگر به بغداد کوچیدند؛ اکنون در جلفا از آن خاندان دیگر کسی باقی نمانده است. اما از نسل آنها کسانی هستند که بحمدالله در تجارت موفق بوده اند.

۳ از خاندانهای سالنجیان، بطوخیان و آقابایان اطلاعی در دست نیست. در کتابهای خطی و اسناد بازرگانی ذکری از آنها نیست. لذا چنان معلوم می شود که اینان از خاندانهای مرقه و بازرگانان نبوده اند.

۴ گراک فرزند آقاهاکوب در تجارت شهره بوده و دامنه دادوستدش تا اروپا و هشرخان و گیلان می رسید. او دو فرزند داشت یکی به نام هاکوب که از او هوان جان پدید آمد که در دوران ظلم و ستم به جلفاییان از اینجا گریخت و به سورات رفت و در آنجا تاجر معروفی شد. او از جنبه وطن دوستی هم معروف بود.^۵ از کارهای گراک آقا اطلاعات کافی در دست نیست. او ابواب جمعی کلیسای حضرت مریم بود و به همین سبب آن را تعمیر کرد و برای آن موقوفه ای گذاشت که تا حال باقی است. قابل ذکر دو تابلوی زیباست که آنها را در ونیز سفارش داد و به کلیسای حضرت مریم هدیه کرد که اکنون به دیوارهای شمالی و جنوبی کلیسا آویخته اند.^۶ او به پاس کمکهایش به کلیسا پس از مرگ در جلو در جنوبی دفن شد. لوح قبر او چنین است:

«این لوح قبر مسیحی مؤمن
 راسخ در مسیحیت
 از قوم ارمن گراک
 او بود فرزند بارون
 گراک آقای مرحوم
 هرکس بر این قبر گذر می کند
 با دهان پر او را خدا بیامرزد گوید
 سال ۱۱۵۷ (۱۷۰۸)»

۵ کمال بازرگان توانگری بود که از کارهای او خبری نداریم. یکی از فرزندان به نام هوانس کلاتر و معتمد جلفا شد. خانه شکوهمند ایشان نشانه ای از عظمت این خاندان است که در جنوب کلیسای وانک قرار داشت. بعد از ظلم و ستم به جلفاییان، آنها از جلفا کوچیدند و خانه تحت سرپرستی کلیسا قرار گرفت. اما در سال ۱۸۲۸ حسین سیچانی

ستمگر از روی دشمنی با ارمنیان، با دروغبرداری و شایعه‌پراکنی، به این بهانه که ارمنیان یک شیرازی مسلمان را کشته‌اند، خانه را به رشوه گرفت. اما حسین سیچانی ستمگر، به یاری خداوند دادگر، نتوانست آن لقمه چرب را فرو برد. او مرد و پسر ارشدش که خانه به او رسیده بود در آن ساکن شد. او تمام فرزندان خود را که در خانه پدری صاحب شده بود از دست داد. نکبت بر او تاخت و به نان شب محتاج شد. از این رو خانه را ترک کرد و به سیچان بازگشت. این خانه روز به روز ویرانتر می‌شود.

۶ به موجب روایات تاریخی خاندان پارسادیانها از جنبه جمعیت زیاد بودند ولی در تجارت چندان توانی نداشتند. پارسادان نامی از این خاندان برای آزمایش بخت خود به هندوستان رفت و کامیاب به جلفا بازگشت اما چندان امان نیافت که خیر مال فراوان اندوخته خود را ببیند و جان سپرد و در کلیسای آمتا پرگیچ محله ایروان دفن شد. لوح قبر او چنین است:

«پارسادان نام داشت فرزند وارطان

در کودکی رفت به تجارت هندوستان

سی و دو سال در آنجا کوشید و گشت بسیار

شده تاجری با آفرین و مال انباشت بسیار

چه در دریا چه در خشکی به غربت در رنج و آه بود

تا که بازآمد به میهن عمر او پنجاه بود

همسری شرعی گزید و سه سال دیگر به سر برد

درد بی درمان گرفت و به مرگی عادی مرد

روحش را سپرد به خدا، جسمش را دفن کردند اینجا

به آرزوهایش نرسید و ناکام مرد اما

رحم می‌کرد به مردم بینوا به کشیشان کلیسا

فرمانبر دین بود و به گریگور قدیس بسیار مؤمن

هرکه بر این خاک می‌گذرد با دعای ای پدر آسمانی بر او رحمت کند

به سال ۱۱۹۴ سیزدهم هامیرا [۱۷۴۴ م]

روز چهارشنبه ساعت یک از زمین به آسمان دعوت شد.»

دیگر در جلفا از این خاندان فرزندی ذکور به نام بارون استپانوس آندره آسیان در حیات است اما در شهر هشتراخان از این خاندان هستند که به کار تجارت مشغول اند و شاید از جلفا کوچیده باشند.

۱- ر.ک. جلد دوم، فصل دوم، بند ۳.

۲- قبر خواجه هاکوب جان در جنوب کلیسای تابستانی سورپ استپانوس واقع است که سنگ مرمری بزرگی دارد با این نوشته:

«این آرامگاه عزیزی است دوست داشتنی و ستایش انگیز
ای سنگ مزار رحم کن بر او. ای صندوق که اشک ریزان تواند
به مردم چه بسیار احسان می کردی، ای شجاع ای سخنور ماهر
هاکوب جان از خاندان خوشنام، فرزند خواجه هوهان
از دودمان خالداریان، خوش فکر، دلیر
تن نیرومند، در کار زرنگ و امیدش به آسمان
محبتش به خدا بود و مردم دوست و لقبش... مستقیم
در کار خیر همیشه پیشگام به کشیشان به کلیسا
دستگیر بینوایان، در تاریخ آزاریا، دو پنجاه و دو [۱۲۲]
و در ماه نهم، هجدهم همان ماه
که آن را هامیرا می گویند، از میانه ما رفت
به عروسان آسمان پیوست. با دعای ای پدر ما که در آسمانی بر او رحمت فرستید.
سال ۱۱۸۶، ۱۸ هامیرا روز شنبه [۱۷۳۷ م]

۳- در این باره به فصل تجار رجوع شود.

این آقاسارهاد را «افغانها به خاطر پول دستگیر کردند و کشتند. قبر او در کلیسای سورپ گریگور واقع است. کتیبه آن را در فصل ۳۱ بیابید و بخوانید.

۴- اطلاعی در دست نیست.

۵- اطلاعی در دست نیست.

۶- اطلاعی در دست نیست.

فصل بیست و دوم

آقادات و ایدیانها • سارهادیانها • کالاکوشیانها • طرخانیانها یا
خواجه میناسیانها • توکلیانها یا آواکالیانها

۱ آقادات و ایدیان در محله تبریزیها سکونت داشت. خانه بزرگ او، نیمه ویران، هنوز وجود دارد که گواه عظمت آنهاست. این خانه فعلاً در تصرف مسلمانان است و ده خانواده در آن به سر می‌برند. آقادات مترجم انگلیسیها بود و مقام بلندی داشت. قبر او در جنوب کلیسای تابستانی سورپ میناس محله تبریزیها واقع است.

۲ چند خاندان با نام سارهادیان در جلفا بوده‌اند که به تجارت و ثروت فراوان شهرت داشته‌اند. اما به سبب اطلاعات اندک چنین امکانی ندارم که راجع به یکایک آنها در اینجا مطلبی درج کنم. اما چنان برمی‌آید که این سارهاد نوه خواجه طرخان بوده باشد که در این صورت از نسل و خاندان طرخان به حساب می‌آیند.

۳ از خاندان کالاکوشیان اطلاعی در دست نیست؛ همین قدر می‌دانم که خاندان معروفی بوده‌اند. در کلیسای تابستانی محله تبریزیها قبری با این لوح واقع است:
«این آرامگاه من تانگ خاتون است که در بیست و پنج سالگی به خدا پیوستم. من
فرزند پتروس کالاکوشیان جلفایی و همسر پسر سرکیس دیلانچی دشتی بودم.»

۴ طرخانیانها خاندان مشهوری بودند. بزرگ این خاندان آقامیناس پانوسیایان بود. او وصیتنامه خود را در هشتم ژوئن ۱۶۹۷* میلادی تنظیم کرد. متن آن چنین است:

«اینجانب پانوس فرزند میناس به سال ۱۷۰۰ میلادی، طبق فرمان سورپ بغوس حواری وصیتنامه لایتنیر خود را نوشتم که پس از مرگم به خواست پروردگار استوار بماند. نوانخانه‌ای[†] برای آموزش روحم بنا کردم و فرزندانم به هر حال باید آن را به اتمام برسانند و پس از اتمام پانصد تومان هم وقف آن کردم که از بهره آن مخارج روزمره ساکنان آنجا تأمین شود. خلیفه حاضر و دو کدخدای خداشناس را مختار کردم که آن وجه را به مرابحه دهند و بهره آن را سالانه بگیرند و به ساکنان خانه آموزش روحم نفقه دهند. اما احدی حق دخل و تصرف در اصل مبلغ را ندارد و مادام که کلیسا پابرجاست این مبلغ پانصد تومان هم پایدار بماند نه خاندان ما و نه دیگران در آن تصرف نکنند. غیر از آن مبلغ پنجاه تومان به کلیسای وانک بدهند و ده تومان به کلیسای خودمان، پنج تومان به صومعه سیاه‌پوشان، پنج تومان به کلیساهای دیگر و سه تومان هم به کلیسای ایروانیا. طبق قول و قرار من ده تومان به خدمتکارم آخسار بدهند. سه غلام من آزاد شوند و به هر یک سه تومان بدهند که به سلامت بروند که جمعاً نه تومان می‌شود. نوۀ من آلبرت را هم به خوبی راضی کنند و به عروسم اوروغلو ده تومان بدهند و یک تومان هم به دختر عمه‌ام مریم. پیش از این برای هر یک از سه فرزندم سه هزار تومان مقرر کرده‌ام. سه هزار تومان به میل خود به پسر کاهنان دادم که او نزد من بود و همه دادوستدم و هرچه داشتم جملگی در دست او بود. من حساب و کتاب او را ندیدم اما وقتی از خانه من جدا شد، شنیدم که هفت هزار تومان داشت. از آن هفت هزار تومان سه هزار تومانش به میل من بوده است و حلالش باشد اما بقیۀ آن به میل من نبوده است. آن مابقی و هرچیز دیگری که دارم هشت سهم به ستاقه می‌رسد، هشت سهم به سافراز، هشت سهم به الیاز، هشت سهم به امنیاز و یک سهم هم به ناناجان دختر بزرگم که قبلاً هم به او داده‌ام و رسید و نوشته دارم. یک سهم به ظریف‌خان، یک سهم به زیبا، یک سهم به آنجلون نوه‌ام می‌دهم که وقتی جاجاتون و گریگور به خواست خدا ازدواج کردند برای آنها لباس خوب بدوزد. خرج آن هم بین دو نفر باشد. و شش یک آنکه

* - اما در متن وصیتنامه ۱۷۰۰ آمده است.

به خودم می‌رسد باشد برای چهار فرزندم و باز آنچه دارم متعلق به چهار فرزند من است و به هیچ کس دیگر ربطی ندارد. آنچه برای من لازم است ستاقه انجام دهد چه از لحاظ مراسم چه از لحاظ دعای کلیسا و هم برای فقرا هرطور که لازم تشخیص دهد. سهمی هم به فقرا دهند هرطور که لازم است. تمنای دیگر من از فرزندانم این است که خانه آمرزش روحم را همیشه تعمیر کنند که ویران نشود. این بود وصیتنامه من که نوشتم. رحمت خدا و تمام مقدّسان شامل حال آنها باد که آن را محترم شمارند و به آن عمل کنند. اما امیدوارم آنها که از این وصیتنامه سهمی می‌برند و به آن عمل می‌کنند خیرش را نبینند. مخصوصاً روز قیامت نزد خدا و حضرت مسیح مدیون من باشند که رحیم جاودان اوست. آمین. نوشته شد به تاریخ هشتم ژوئن ۱۱۴۹، والسلام^۱.

آقامیناس پنج فرزند داشت به نامهای کانان، ستاقه، سافراز، الیاز و امنیاز. از فرزند ارشدش، کانان، سه فرزند پدید آمدند: طرخان، سارهاد و آودیس. طرخان کلیسای تابستانی کلیسای لوساوریچ را بنا کرد^۲.

ستاقه پس از مرگ در محوطه کلیسای وانک دفن شد که لوح قبر او چنین است:

«این آرامگاه پسر خواجه میناس ستاقه

داشت ایمان به مسیحیت و ترس از خدا

نیکوکار بود نسبت به کلیسا و بینوایان

تا زنده بود کار خیر کرد فراوان

رخت بریست از اینجا، به ملایک پیوست

اجر نیک آن دهدش کو سرنوشت همه را دارد در دست

به تاریخ آزاریا، بیستم آودان ۹۷» [۱۷۱۲ م]

این مرد یگانه فرزندی به نام آفاگریگور داشت که مجاور پدرش به خاک سپرده شد. قبر الیاز در کلیسای حضرت مریم، نزدیک درِ غربی طرف شمال واقع است. سنگی دارد از جنس یشم سبز به بلندی هفت و نیم و پهنای دو و ضخامت نیم و جب که قیمتی است. لوح گور او چنین است:

«این سنگ قبر پسر خواجه میناس نیکنام و خیرخواه مردم، بارون الیاز که به گروه شهیدان پیوست. روز سه شنبه یکم داما سال ۹۶ تاریخ کوچک» [۱۷۱۱ م]

خواجهامنیاز به فرمان نادرشاه، به خاطر زین مرصع^۳، زنده‌زنده در آتش سوزانده شد و در کلیسای تابستانی قاراگل دفن شد. این است متن دلخراش قبر او:

«در اینجا عشق مقدسی آرمیده که پیوسته دعاگو بود و خیرخواه از خاندانی جلیل و بزرگ، فرزند کهنتر خواجهامنیاز نورافشان و ماهدسی*، آقا بارون امنیاز به مقتضای زمانه رنج کشید، مثل شهیدان** و در دل این خاک آرمید، مثل شهیدان به روز مقدس عیسی مسیح. آنها که سر بر این خاک می‌گذرند او را یاد کنند به آنچه شایسته است

با دعای ای پدر آسمانی بر او رحمت فرستید. خدای مسیح شما را رحمت کند.»

سال ۱۱۹۵ [۱۷۴۶م]

کاتولیکوس الکساندر جلفایی مکرّ مهربانانه و دلسوزانه^۴ برای او دعای خیر می‌کرد. پس از سوزاندن خواجهامنیاز خاندان او با دلی آکنده از رنج و غم از جلفا کوچیدند و به روسیه رفتند و تا امروز اعقاب آنها در تفلیس هستند و به خواست خدا در رفاه و سرفرازی به سر می‌برند.

۵ توکلیانها یا آواکلیانها از جمله مشهورترین خاندانهای جلفا بودند که دامنه دادوستدشان تا روسیه گسترش یافت^۵ و در سال ۱۶۴۷ از تزار تقاضا نمودند و از او فرمانی گرفتند که وارداتشان به روسیه از حقوق گمرکی معاف شود.

در کلیسای خرابه سورپ هاکوب معروف به کلیسای باغات سنگ قبر معمولی وجود دارد مربوط به فرزند نیکوگایوس به نام هاروتون آواکلیان که متن آن به این شرح است:

«سخنی از اعماق این مغاک به گوش خدا رسید
این جسم پوسیده در این گودال از سخن تو شفا یافت
در روز بزرگ رستاخیز

*- لقبی است برای آنها که بیت المقدس و مرقد حضرت عیسی را زیارت کرده باشند.

** - مؤلف دو سطر جا انداخته: در ۱۹ ماه آرام، با دعای جگرسوز

روح القدس تو را برمی انگیزد
 نیکو غایوس از دل گور خدا را می خواند
 این است فرزند هاروتون از خاندان جلیل آواکلیان
 که به مشیت الهی با عمل صالح خود پر کشید به آسمان
 نصیب او از زندگی پنجاه سال بود. دوم ژانویه ۱۱۷۹ [۱۷۳۰ م]
 چهره بر خاک می مالم به خداوندگار مسیح التماس می کنم
 از آن خونی که از پهلوی تو از صلیب جاری شد نصیب من هم بشود.»

†- خواجه میناس آن مهمانخانه یا نوانخانه را نزدیک خانه خود ساخته بود که حالا باغ انگوری شده و به خیرات خانه معروف است. منزل خواجه میناس عمارت وسیعی بود که اکنون به نام خانه خلیفه هاروتون شهرت دارد و چون زمانی این خلیفه آن خانه را خریده بود پس از مرگ خواجه میناس آن عمارت به ستاقه فرزندش رسید و در این زمان در تصرف وارثان ظهرا بیان بود اما دو مسلمان به مجتهد شکایت بردند و استشهاد تمام کردند که آن عمارت متعلق به ایوان خان گرجی بوده که خود وارثان اویند. از سید اسدالله مجتهد بزرگ فتوایی مبنی بر استحقاق خود گرفتند و در سال ۱۸۵۰ آن را تصرف عدوانی کردند.

۱- این وصیتنامه توسط اسقف آلكساندر پیشوای مذهبی جلفا (که بعداً کاتولیکوس شد) و خلیفه موسس و خلیفه داوید گواهی و تأیید شده. متن آن در کتابخانه کلیسای وانک موجود است.

۲- ر.ک. جلد دوم، فصل اول، بند ۵.

۳- ر.ک. [جلد اول، فصل سی و ششم]

۴- ر.ک. جلد دوم، فصل اول، بند ۵.

۵- این اطلاعات را از بارون گالوست وارطان شیرمازانیان کسب کردم که به خواهش من از کتاب «بازرگانان جلفایی در روسیه استخراج کرده است.

فصل بیست و سوم

- کاراس مانگانیانها [چهل کودکان] • توپچیانها • لغوریانها • قلندریانها •
آقامالیانها • غارامیانها • والاتیانها • وانجالیانها • دیلاکیانها •
امیراسدیانها • سامولیانها • آقانوریانها

۱ بزرگ خاندان کاراس مانگالیانها مانوک آقا نام داشت که بازرگانی توانگر بود. به گفته سالخوردگان سبب شهرت این خاندان بدین نام آن بود که در خانه آنها یعنی مانوک آقا چهل بچه شیرخوار گهواره‌ای بوده‌اند که همگی فرزندان و نوه‌های مانوک آقا بوده‌اند. طبق روایات خانه آنها نزدیک عمارت خانم آنا بوده که حالا صاف و تبدیل به کشتزار شده است.

۲ ریشه توپچیانها از خاندان آود آقااست که به فرمان دولت سالار و فرمانده توپخانه بوده‌اند و به همین جهت توپچی لقب گرفته‌اند. ابوالفتح خان رئیس آنها نسبت به تمیز کردن توپها ایراد می‌گیرد و در سال ۱۷۵۰، هزار تومان آنها را جریمه می‌کند که بعد از میانجی‌گری کلاتر سرکیس هشتصد تومان از آنها گرفت و از روی لطف دوپست تومان آن را بخشید. این خاندان پرجمعیت بود و بسیاری از ایشان در قبرستان جلفا و محوطه کلیسای بتلهم مدفون‌اند. از ایشان گروهی به روسیه کوچیدند و در تجارت بسیار موفق شدند.

۳ لغوریانها نه به خاطر ثروت که به قوم‌دوستی نیز شهره بودند. هنگام هجوم افغانان به اصفهان آقامارکار باغداساریان همراه با دیگر ریش‌سفیدان جلفا نزد محمود رفت و از او خواهش کرد ارمینان را آزار نرساند.

۴ غارامیانها از پیروان کلیسای کاتولیک و در تجارت بسیار موفق بودند. قبر آقارافائل خاچیک غارامیان در قسمت شرقی قبرستان جلفا واقع است. عمارت آنها در محله چهارسو بود که فعلاً باغ شده و در تصرف سیاه پوشان است.

۵ بارون وانجاله بزرگ خاندان وانجالیانها بود. کاتولیکوس الکساندر در ششم دسامبر ۱۱۵۹ (۱۷۱۰م) در سفارشنامه‌ای به خواجه سافراز خواجه میناسیان چنین می‌نویسد: «به توفیق الهی آقا بارون وانجاله به درگاه کاتولیکوس مشرف شد و از اینجا به خدمت حضرت عالی می‌رسد. من در اینجا شفاهاً به او توصیه کردم و گفتم بارون ستاوه و بارون سافراز چنان افرادی نیستند که چندان بی‌رحم باشند و زور بگویند و ضرر بزنند. مخصوصاً به حضرت عالی که از خودشانید. البته به خاطر خدا و عشق به اچمیدازین و دست مقدس گریگور منور و به خاطر من عادلانه کار آنها را فیصله دهید که ظلم نشود. چون دوازده سال است از خانه دور و در غربت مانده است. نباید نتیجه زحمت او بر باد رود.»

۶ آقامال دو برادر دیگر هم داشت به نامهای صاحب‌مال و هزارمال که خانه‌هایشان نزدیک به هم بود اما خانه آقامال فعلاً باغ شده و به نام او معروف است و خانه‌های صاحب‌مال و هزارمال در تصرف مسلمانهاست.

۷ آقانوریانها از خاندانهای قدیم جلفايند. شجره‌نامه آنها در منزل بارون پتروس استپانوسیان آقانوریان محفوظ است [فعلاً در کلیسای وانک]. بعد از کوچیدن از ارمنستان به جلفا در سال ۱۶۰۵ تا سال ۱۸۵۸ هشت نسل از آنها پدید آمد. در قرن هفدهم گروهی از آن خاندان بازرگان بودند. بارون هاروتون ساهاکیان، متوفی در بمبئی و صاحب اطلاعات علمی شایسته، از همین خاندان است. دو فرزند او هاكوب و آقانور اکنون در اروپا به سر می‌برند. در جلفا نیز از آن خاندان چهار خانوار زندگی می‌کنند. بارون پتروس استپانوس آقانوریان کارگزار دولت انگلیس بود که اخلاق و رفتاری خوش داشت نیز از همین خاندان است؛ وی دو فرزند به نامهای آقانور و استپانوس داشت و در فوریه ۱۸۵۸ جان سپرد. فرزند او استپانوس به جای او کارگزار انگلیسیان در جلفا شد اما فرزند دیگرش آقانور در باتاویا به تجارت مشغول است.

۸ از چون و چند کارهای قلندریانها، والاتیانها، ویلاکیانها، امیراسدیانها و سامولیانها اطلاعی در دست نیست اما جملگی از خاندانهای مشهور بودند و ویرانه‌های عمارت‌های شکوهمند ایشان چنین گواهی می‌دهد. این عمارات اکنون به باغ و کشتزار تبدیل شده و هنوز با نام همان خاندانها معروفند.

۹ به عقیده من هنوز هم از خاندانهای جلقا مانده‌اند که در تاریخ از آنها یاد نشده است و به دلیل اطلاعات اندک نام آنها به ما نرسیده است. ما را ببخشید که از نامه‌های پراکنده به هر سو به هم ریخته در زیر گرد و غبار بیش از این نتوانستم مطلبی درآورم.

فصل بیست و چهارم

- آبکاریانها • ظهرا بیانها • ناهاپتیانها • کرتیانها • سوکیاسیانها •
امینیانها • آمیریانها • دره‌هوانیانها

۱ پس از بالا گرفتن ستم در جلفا، خاندانهایی که در فصلهای پیشین از آنها یاد شد در قرن هفدهم و قرن بعد از آن در به در شدند و به کشورهای بیگانه کوچیدند که بیشترشان کامیاب گردیدند. پس از آن ویرانی جلفا شتاب گرفت و هیچ‌کس از ساکنان آن نتوانست آن عظمت پیشین را کسب کند. چشمه تجارت خشکید. در قرن نوزدهم اما کار بعضی از ایشان رونق گرفت به این دلیل که یا خویشان بسیاری داشتند و یا از اقوامشان در هند کمک می‌رسید که لازم می‌دانم در این فصل مختصر ذکری از آنها به میان آورم.

۲ از آبکار، بزرگ خاندان، هجده پسر و دختر پدید آمدند که فرزندان و نوه‌های آنها به خواست الهی روز به روز افزون شدند. هاروتون دومین پسر آبکار، همچون چراغی فروزان، در آن خاندان می‌درخشید چون به سال ۱۷۹۵ با دست خالی از جلفا به هندوستان رفت. در آنجا با کوشش و جدیتی که ذاتی همه جلفاییان است، برای مدتی به خدمت تاجری درآمد و به سبب وفاداری نزد او محبوبیت یافت و وارد معامله‌ای بزرگ شد. آن تاجر جان سپرد و به موجب وصیت او مبلغی به هاروتون به ارث رسید. با توجه به اطلاعات مبسوطی که درباره تجارت مانیل و چین داشت شخصاً با دقت و کاردانی به همان تجارت ادامه داد. پیش از هر کار دیگر تجارتخانه‌ای در بمبئی گشود و سپس آن را گسترش داد و به کلکته رفت که هنوز هم در آنجاست و به خواست خدا زنده است. برادر او بارون

گریگور بعد از سیزده سال وقتی خبر رونق کسب و کار برادر را شنید به هند رفت و به او پیوست که در سال ۱۸۴۰ در کلکته شرکتی تشکیل دادند به نام «آبکار و کمپانی» و به خواست خدا سال به سال تجارت خود را توسعه دادند و روزه‌روز بر رونق آن افزودند. فعلاً نه در کلکته که در سراسر هندوستان خانه آبکاریان شهرتی بسزا دارد. آبکار فقط در بین ارمنیان مشهور نیست بلکه در سایر اقوام نیز معروف است زیرا دامنه تجارت آنها تا چین و اروپا و سایر بلاد گسترده است. سه کشتی تجاری دارند و چند کشتی کوچک که کالاها را از شهری به شهری حمل می‌کنند. عمارت آنها به لحاظ زیبایی و بزرگی از معروفترین عمارات کلکته است. بارون هاروتون چهار فرزند داشت به نامهای: آبکار، ست، توماس و الکسی که همگی همکاری یکدیگر بودند و آن کمپانی و خانه را روزه‌روز گسترش دادند. از بارون گریگور آبکاریان فقط یک فرزند زنده ماند به نام هاروتون (عضوی از کمپانی آبکاریان) که در سال ۱۸۴۷ جان سپرد. خاندان آبکاریان ساکن جلفا گرچه املاکی دارند اما همگی به یاری بارون هاروتون مذکور زندگی می‌کنند. همین آقای معروف، از زمان رونق گرفتن کار خود، سالانه به پاس ارحام دوستی کمکهای خود را به تمام اقوام خود می‌رساند که جمع مبلغ آن کم از یک هزار تومان ایران نیست گرچه گاهی از این مبلغ هم متجاوز می‌شود. لطف او به میهنش تأسیس مدرسه‌ای به نام «هایکیان هاپر ناسراگان» بود.

۳ ظهرایانها با اینکه خاندان بزرگی نیستند ولی از جنبه علمی معروف‌اند. معلمان دو مدرسه جلفا، دو برادر هوانس و گاراپت فرزندان بارون مگردیچ ظهرایان‌اند. برادر دیگرشان میناس بدون تعلیم گرفتن از معلم مشخصی نقاشی آموخت به طوری که از نقاشان ایرانی چیزی کم نداشت. از این خاندان در کلکته بارون مانوک ظهرایان نه فقط در تجارت توانگر شد که به قوم دوستی نیز شهره شد، اما عمرش کوتاه بود و به سال ۱۸۴۷ وفات یافت.

۴ ناهاپتیانها خاندان بزرگی بودند که از ناهایت مسروب نسب می‌برند. همو که در سال ۱۸۵۷ جان سپرد. چهار فرزند او مسروب، ست، موسس و هاکوب با تلاش پیگیر به تجارت گندم اشتغال دارند و فرزند دیگرش بارون گریگور از سال ۱۸۴۶ در تجارت باتاویا بسیار موفق بوده است.

۵ کریتانها از تمام خاندانهای جلفا پرجمعیت ترند اما نسبت به هم چندان مهربان نیستند. از این خاندان در اوایل سال ۱۸۳۶ بارون گورگ هوسیپان در هند و بارون گریگور برادرش در باتاویا در تجارت پیشرفت کردند.

۶ از خاندان سوکیاسیانها، بارون مارکار سوکیاسیان در جاوه پیشرفت بسزایی کرد که از مالکان و دهداران جبارا گردید و نیز مردی بسیار قوم دوست است.

۷ از خاندان آمیریانها آقا هوسپ هوانس آمیریان از سال ۱۸۲۰ تا ۱۸۲۶ در سارامانگ ترقی چشمگیری کرد، مال هنگفتی اندوخت که جمله از سود تریاک حاصل شده بود. اما از آغاز سال ۱۸۲۶ بدبختی گریبان او را گرفت و ثروت او بسیار کاهش یافت. با این وصف ملکی در سارامانگ از او باقی ماند که وارثانش از سود حاصله آن امرار معاش می کنند. برادر او، بارون آمیرخان تا سال ۱۸۵۱ در جلفا تاجر معروفی بود اما پس از مدتی کار او کساد شد و آینده اش مبهم است.

۸ از خاندان امینیانها، بارون مگردیچ هوسپ امین دانشمند معروفی بود که در ارمنستان و کالج لازاریان در مسکو دانش آموخته بود و چنان که ذاتی جلفاییهاست، تیزهوش و دانش پرور بود. در زمینه دانش شهرت یافت و باعث افتخار قوم ارمن شد. از همین خاندان آقامین در شهر کلکته مشهور و ثروتمند بزرگی شد اما دو فرزند وارث خود را از دست داد و خود را با گردش در باغها مشغول می کرد تا از گردش روزگار بیاموزد که طبیعت گاهی زمین را سبز و شاداب می کند و گاهی از برگ و نوا می اندازد.

۹ از خاندان درهوهانیان بارون تادئوس هاروتونیان در سنگاپور از سال ۱۸۴۴ تا ۱۸۴۹ به تجارت مشغول بود که در این زمان اجل او فرا رسید. با اینکه چندان ثروتمند نبود اما به وفاداری و هوشیاری شهرت داشت. برادر کهنتر او بارون هوهان هاروتونیان به سال ۱۸۳۸ به جاوه کوچید و به برکت تلاش پیگیر بازرگان مشهور و خوشنامی شد و فعلاً از نام آورترین ارمنیان ساکن باتاویاست.

فصل بیست و پنجم

خاندانهای جلفایی متوطن در کشورهای بیگانه

۱ ارمنیان ساکن روسیه در شهرهای سن پترزبورگ و مسکو به سر می‌برند و لازاریان یا یغیازاریانها به برکت کارهای برجسته خود بسیار مشهورند. خداباشیانها و دیلانیانها^۱ در مسکو ساکنند. (از خاندان دیلانیانها نزدیک به بیست سال پیش یک نفر به مقام سرلشکری رسید.) و هایراپتیانها، آرزانیانها و آرزومانیانها و امین نیز در مسکو ساکنند.

۲ خواجه مالیانها، توشمالیانها، سافرازیانها یا شافرازیانها، سرکیسیانها و گالوستیانها در هشتراخان سکونت دارند.

۳ در تفلیس بهبودیانها نامدارند. «از این خاندان در این دوران کینیز بارسغ هوسبیان بهبودف به مقام سرتیپی رسیده و نشانهای دلیری بسیاری دارد که از آن جمله نشان همایونی تزاری اندریوسکی است. وی در جنگ عثمانی (۵۶-۱۸۵۵) سرلشکر سپاه روسیه در قفقاز بود که بسیار نام آور شد و در نبردهای باشکادایلا و کیوروک دره سپاه عثمانی را شکست داد. برادر او کینیز داوید هوسبیان آمادان یعنی فرمانده سواره نظام روسیه در لهستان بود که او هم مقام سرتیپی دارد.»

کینیز آماونیانها که احتمالاً از همدان کوچیده‌اند، نخست به ارزروم و از آنجا به تفلیس

نقل مکان کردند. کینیا ز طرخانیان شهرتش خواجه میناسیان و از اعقاب خواجه میناس است. شرح حال آنها به قدر کفایت به جای خود آمد. شاه‌ریمانیانها و هوهانیانها^{۲*}.

۴ آقاخاجیک مگردیچیان مردی است قوم‌پرور و میهن‌دوست و قائم‌مقامی کنسولی انگلیسیان را در بغداد به عهده دارد.

۵ تا چند سال پیش آقای پارسخ هوانسیان درگاسپاریان در بصره شهرتی داشت چون قائم‌مقام کنسولی انگلیسیان را در آن شهر به عهده داشت. اما پس از مرگش، به قول عوام، چراغ او کور شد چون یگانه فرزند او هوانس نتوانست خانه پدری را همچنان سر پا نگهدارد.

۱- شاید خاندان دیلانیانها از اعقاب دیلاکیانها باشند و به جای «ک» حرف «ن» استعمال شده باشد. و دیلانیان جانشین دیلاکیان شده باشد.
 ۲- اخبار مربوط به آنها را از آقاگالوبست وارطانیان شیرمازانه کسب کردم.

*- این دو کلمه در متن اصلی به همین صورت و بدون توضیح آمده است.

فصل بیست و ششم

تجارت جلفا

۱ تجارت جلفاییان در اکثر مناطق شهرت بسزایی یافته است. از همین منبع بود که ثروت مثل سیل به جلفا سرازیر شد و به برکت آن جلفاییان توانستند کلیساهای افراشته و عمارات شاهانه احداث کنند. آوازه آنها در جهان پیچید و نام جلفا بالا گرفت و با اینکه در حال حاضر جلفا فقیر شده و شکوه پیشین را ندارد ولی باز در میان ملل نامی دارد.

۲ تجارت ارمنیان در ایران و هندوستان پیش از بنیاد جلفا، به سه دلیل زیر به وجود آمده بود:

اول - در بیست و هفتم ژوئیه ۱۰۵۸ ارمنی [۱۶۰۹ م]، خلیفه‌ای با نام هوسپ نامه‌ای به خواجه‌وسکان می‌نویسد: «برادر ما، اسکندر، تاکنون هشت سال است به تجارت رفته و از لاهور خبر او می‌رسد.» جلفا به سال ۱۰۵۴ [۱۶۰۵ م] بنا شد و آن نامه به سال ۱۰۵۸ تحریر شده. لذا معلوم است هشت سال قبلی که برادرش به لاهور رفته بود چهار سال پیش از بنای جلفا بوده است.

دوم - چند سنگ قبر در قبرستان هست که تاریخ سال ۱۰۰۰ را دارد، که ۵۴ سال پیش از بنای جلفا است.

سوم - شاه عباس اول، شاه ایران، به تاریخ ایرانی ۱۰۰۱ [۱۵۸۰ م] فرمانی مبنی بر آزادی

تجارت خواجه‌نظر در ایران صادر می‌کند. تاریخ آن فرمان که ترجمه [متن] آن را در زیر می‌آورم، بیست سال پیشتر از بنای جلفاست:

«حکم جهان مطاع شد. به قرار استماع مسیحی خواجه‌نظر به امر تجارت اشتغال دارد. لذا مقرر داشتیم که احدی از ولایه و عمال نواقلی و داروغه و سایر خادمان دارالحکومه و سهم‌گیران و دیگران هیچ حقی ندارند دیناری اضافی بطلبند چه به عنوان پیشکشی و یا تعارفی و انعام و هیچ توقع دیگری به هیچ طریق نباید داشته باشند از خواجه‌نظر مذکور. دور او را نگیرند و بی‌اذن او به مال‌التجاره او نزدیک نشوند و در دادوستد او هیچ مداخله نکنند هیچ مزاحمتی ایجاد نکنند. و از عواقب شکایت او برحذر باشند. لذا نباید برخلاف این حکم عملی صورت گیرد. تحریراً فی جمادی‌الاولی سنه ۱۰۰۱ [۱۵۸۰م].»

۳ دست تجارت جلفاییان در تمام جهان و اکثراً در کشورهای روسیه و هندوستان به کار بود. گستانت معلم فنون لازمه تجارت را به شاگردان می‌آموخت. از جمله علم اوزان و مقادیر، قوانین لازمه دادوستد آن ممالکی را که در آن زمان تجار ارمنی به آنها رفت و آمد می‌کردند. او اسامی آن بلاد را ذکر کرده است که عبارت باشند از: مُلتان، لاهور، سرهند، جهان‌آباد، اکبرآباد، خورجا و هندوان، بنگاله، بیارپاتانا، بنارس، مؤ، غازی‌پور، جلاپور، شاهزاده‌پور، خیرآباد، دارپاآباد، دولت‌آباد، سرهنج، بران‌پور، سورات، گجرات، اورنگ‌آباد، شاگار، حیدرآباد، موجلی‌بندر، پگو، هاوا، یوتانگ، ختا و خوتا، چیرآباد، کوچین، سنان، مال‌آقا، جاپاتر، که بعضی آن را باتاویا می‌نامند. ترنادی، آمبورن، موکاسار، کیمور، سلهور، مانیل، شارنیو، جبستان.

گستانت چون از هندوستان باز می‌گردد نام شهرهای دیگر جهان را به سیاهه فوق می‌افزاید: اصفهان و حومه، مشهد، بلخ، بخارا که در ازبکستان واقع‌اند. قندهار، غزنین، کابل، آتاک، پیشاور، کشمیر. حال به سوی تبریز می‌رویم. ایروان، گیلان، مازندران، گاسگار و کسما، رشت، لاهیجان و لشت‌نشا، گنجه و قراباغ، شیروان، شماخی، مسکو، لهستان و مجارستان. اکنون به طرف بصره، عربستان، بغداد، حلب، اسلامبول، بوسرا، اندرنا، مار، ارزروم، توغات، ازمیر، سینا، الیگورنا، ونیز، آلمان، جنوا، مارس،

فرانسه، انگلستان، آمستردام، دانزیک، اسپانیا و کشور ینگه دنیا^۱».

بعد از دادن اینهمه اطلاعات بندرها را قابل ذکر ندانسته است.

باقر اوغلی ترانه سرا در ستایش جلفا یازده بند سروده است:

شمال و جنوب همه جا را گرفته است

جلو می رود رونق می یابد تاجر جلفا

از چهار طرف انعام آنها بیرون می ریزد

سیر می کند کور و افتاده و لنگ را

۴ سبب ترقی جلفاییان تا این اندازه در تجارت آمادگی این قوم برای این حرفه است.

علت پیشرفت تاجران ارمنی، خیانت نورزیدن، وفای به عهد، زیرکی و کاردانی، کوشش

و جدیت خستگی ناپذیر، مهارت در حسابداری، علاقه به یکدیگر، پرسودی حرفه

تجارت در آن قرن و کثرت شمار ایشان است. معروفترین آنها متحداً سرمایه گذاری

می کردند و تاجران جزء و دستفروشان پس از مدت کمی تاجران مشهوری می شدند.

چنین شرکتی بر اساس قراردادی پدید می آمد که دستفروش سرمایه را می گرفت و با

جدیت آن را به کار می انداخت و هرچه از این معاملات به دست می آمد، دو قسمت

مساوی می شد: یکی برای صاحب سرمایه و دیگری برای عامل. گاهی نیز سود سه

قسمت می شد: دو قسمت برای سرمایه و یک قسمت برای عامل. (از چند سیاهه که به

دست من افتاده است) چنین مستفاد می شود که امانتداری در شرکتی که قرارداد با

عامل می بستند قابل تحسین است. زیرا از همان روزی که سرمایه را از تاجر بزرگ

دریافت می کردند تا روزی که مدت پیمان تمام می شد و حساب معامله خود را تسویه

می کرد، حساب و کتاب دادوستد را به درستی نگه می داشتند با ذکر نام فروشندگان در

مکان و زمان مشخص و هرچه لازم به یادداشت بود در کمال روشنی نوشته می شد و

سودی را که بر اساس آن قرارداد به هریک می رسید تقسیم و منصفانه سهم تجار را بدون

کوچکترین تقلبی رد می کردند.

در چهاردهم ناخای ۱۰۴ (۱۷۱۹) آزاریا آقای استپانوس هایراپتیان از آقاشافراز و

آقامتياز و آقاگريگور، طی یک قرارداد مضاربه‌ای ۶۰۰ تومان می‌گیرد با این شرط که سود حاصل از ۴۷۰ تومان وجه مذکور سهم آقایان و سود حاصل از ۱۳۰ تومان سهم خودش باشد. آقااستپانوس با این وجه مال‌التجاره می‌خرد و از اصفهان خارج می‌شود و در سی‌ام تیرای همان سال به ارزروم می‌رسد. محموله را آنجا می‌فروشد و اجناس دیگری می‌خرد و به لیورنر می‌رود و در ۲۷ دامای سال ۱۰۶ به آنجا می‌رسد. در اول تیرای ۱۰۷ از آنجا به ازمیر و سپس به بغداد می‌رود و به تاریخ ۱۹ قمر ۱۰۹ به آنجا وارد می‌شود. در هشتم شمس سال ۱۱۰ از بغداد خارج می‌شود و به سورات می‌رود و آنجا در سی‌ام اودان ۱۱۴ حساب خود را می‌بندد. طی این مدت ده‌ساله سود این تجارت بالغ بر ۶۸۰۴ تومان و ۹ روپیه می‌شود که بدون تقلب طبق قرارداد تقسیم می‌کند.

شخصی به نام آقاگريگور (از خاندان خالداریانها) بیست و هفت تاجر زیردست داشت. این اطلاعات از صورت حسابهایی به دست می‌رسد که پس از مرگ او فرزندانش آقاسارهاد و آقااستپانوس در سال ۹۳ آزاریا آنها را بررسی می‌کردند. نامهای تاجران زیردست آقاگريگور با مبالغی که به آنها داده شده به قرار زیر است و آوردن آن را در تاریخ زاید نمی‌دانم:

یادگار هوانسیان	۳۴۰ تومان
خاچیک زاکاریان	۷۰۰ تومان
وارطان سوکیاسیان	۳۷۴ تومان
بغوس ملکومیان	۴۸۰ تومان
اسکندر هاروتونیان	۲۸۲/۴ تومان
هونجان مالینیان	۳۶۰ تومان
استپانوس درگیراگوسیان	۴۰۰ تومان
بگدان گوستانیان	۴۴۰ تومان
ماتئوس هوانسیان	۲۸۰ تومان
بغوس پتروسیان	۳۹۴ تومان
استپانوس میکائیلیان	۳۲۸/۶/۱ تومان
هاروتون هوانسیان	۲۲۰ تومان

استپانوس داویدیان	۳۶۰ تومان
سیمون آقاجانیان	۴۵۰ تومان
پیرم هاکوبیان	۲۴۰ تومان
پتروس بغوسیان	۴۴۰ تومان
ارزوان نوریان	۳۲۰ تومان
هایراپت ساهاکیان	۶۵۰ تومان
داوید نوروردیان	۳۹۰ تومان
آقاپیره سارهادیان	۵۲۰ تومان
امیر اسد هوانسیان	۱۰۰ تومان
میاسار استپانوسیان	۲۴۱ تومان
پتروس هاکوب جان و داوید شهریمانیان، بالشراکه	۸۲۰ تومان
بغوس مرادخانیان	۵۷۰ تومان
استپانوس مالینیان و آقاباب مرادخانیان بالشراکه	۸۲۰ تومان

 ۱۰۵۲۰/۱ تومان

جمع

باید دید از بررسی این سیاهه چه اطلاعات دیگری حاصل می شود: جمع کل سرمایه معاملاتی آقاگریگور به ۱۴۳۳۶ تومان و ۲۷۵ دینار بالغ می شود. هر تومانی در آن موقع به حساب امروز معادل چهار تومان است. لذا اگر این سرمایه را چهار برابر کنیم مطابق پول ایران امروز می شود ۵۷۳۴۵ تومان و ۲ شاهی. اما به چیزی باید بیشتر دقت کرد که در حساب قیمتها آن را نیاورده اند و آن گوهرهای نایاب است. فقط نوشته اند: «به نام خدا، نزد پتروس فرزند بغوس با یک سیاهه به امانت گذاشتیم که در زیر می آوریم:» «یک دانه لعل بزرگ به وزن ۶۵ قیراط؛ یک دانه لعل به وزن ۱۸ قیراط؛ یک دانه لعل به وزن ۱۴/۵ قیراط؛ یک دانه لعل به وزن ۸ قیراط؛ یک دانه لعل به وزن ۱۰ قیراط؛ یک دانه یاقوت کبود به وزن ۱۰۵ قیراط؛ یک دانه یاقوت زرد به وزن ۱۳۶ قیراط؛ آنهلور نقره ای سه دانه: یکی سبز و یکی زرد و یکی سفید؛ یک حلقه انگشتر نقره با نگین لعل؛

یک دانه لعل تخت و کشیده به وزن ۱۳/۵ قیراط؛ یک دانه لعل بادامی به وزن ۲۲/۵ قیراط؛ مقداری خرده یاقوت به وزن ۲۶ قیراط؛ ۸ دانه رولایی؛ ۱۶ بورساخت سفید؛ یک جفت گوشواره بلور سفید؛ یک دانه یاقوت سرخ.» غیر از این جواهرات باز می‌نویسد: «به فضل الهی در خانه هم موجود است دو دانه لعل هندی به وزن ۱۰۳ قیراط؛ ۷ دانه زمرد به وزن ۹۴ قیراط؛ ۳۳ سکه طلای ترولا؛ ۶ سکه طلا که ۵ دانه آن پنج‌تایی و یک دانه یکتایی است، جمعاً شش دانه؛ یک حلقه انگشتری نگین لعل؛ یک حلقه انگشتری نقره آنهلور.»

حال جمع این حساب بالغ بر ۱۵۰,۰۰۰ تومان می‌شود.^۲

۵ دفتر حسابهای آنها (تا آنجا که به صورت نامرتب در کلیسای وانک پیدا شده) طبق موازین صحیح و درست بوده است، زیرا تمام آنها بر اساس اصول حسابداری تنظیم شده است. یعنی با قید زمان و مکان معامله و نوع جنس با ذکر تعداد و وزن آن و آوردن نامهای خریداران و فروشندگان و واسطه‌ها. جایی که حسابها بسته شده به وضعی روشن مطالب لازم مربوط به آن حسابها نوشته شده است.

این تفصیلات گواه بر آن است که این حسابها صحیح بوده و صحت آن را بدین طریق تأیید می‌کرده‌اند. بعضی از تجار بعد از نوشتن حساب خود حاصل جمع را اول صفحه در سطر اول نقل می‌کردند. سپس قسمتهایی از آن جمع مبلغ را می‌نوشتند و بعد بقیه اعداد را و گروهی هم مثل امروز جمع مبلغ را زیر اعداد می‌نوشتند.

آنها پس از تکمیل حسابهای خود با یکدیگر برگ تسویه حساب [خط پاکی - اصطلاح مؤلف] رد و بدل می‌کردند که بعد از آن این کاغذ سند اطمینانی بود تا دیگر ادعا و اختلافی باقی نماند.

باقر اوغلی ترانه‌سرا که می‌خواسته بگوید تجار جلفایی تا چه حد حسابهایشان را دقیق نگه می‌دارند، گفته است: «آقایان حساب خود را چنان عادلانه نگه می‌دارند که حتی مورا می‌شکافند.»

۶ مهارت این تجار در آگاهی از قوانین تجارت از هر لحاظ کامل بوده است. چون از اوزان، اندازه‌ها، انواع پولها، از فروش و قیمت کالاها، از مخارج تجار، گمرک، قوانین و

تعرفه‌های معاملات در تمام شهرها اطلاع کافی داشتند و به برکت همین اطلاعات می‌توانستند درآمد حاصل از فروش را اندازه بگیرند و بسنجند. برای سهولت در کسب این اطلاعات به کوشش بارون پتروس فرزند خاچادور جلفایی، در آمستردام دفترچه هشتاد صفحه‌ای چاپ شده بود که در آن برای سهولت کار تجار جلفا جزء به جزء اطلاعات آمده بود. از یک دفتر مخصوص هم معلوم می‌شود که آنها از حدود [عالم] اطلاعاتی داشته‌اند که چه محصولاتی در چه جایی مشتری دارد و آنها همان جنس را به آنجا می‌بردند و سود می‌کردند.

۷ آنها هر جنسی را به هر شهری که خریدار داشت می‌بردند اما تجار معروف بیشتر به دادوستد مروارید، ابریشم، پارچه‌های لطیف و انواع جواهر مشغول بودند.

باقر اوغلی می‌سراید:

همه صاحب گوهر و گوهر شناسند

سمسارها و اصناف جلفا قابل ستایش‌اند

قابل ذکر معامله قطعه الماسی است به وزن ۱۵۹ قیراط که در دنیا نظیر ندارد. این گوهر را در شهر سورات دو نفر به نامهای آقاهوانس آغوخاصیان و آقاسیمون خریدند. آقاهوانس با سیمون قرار گذاشته بود که آن را بالشراکه خریداری کنند و آنها هم طبق همان قرار معامله کردند. پس از انجام معامله آقاهوانس خواست یکی از اقوامش را به نام ساهاک در این معامله شریک کند. آقاسیمون نپذیرفت و شکوائیه‌ای برای احقاق حق خود نوشت که او سهم خود را به دیگری فروخته است. تمام آن شکوائیه را بر اساس اصل آن در اینجا می‌آورم:

«غرض از تحریر این کلمات آنکه در تاریخ بیست و پنجم ماه آرام ۱۱۱۸ [۱۶۶۹م] به بندر سورات آمدم. دلالتی قطعه الماسی آورده بود به وزن ۱۵۹ قیراط و آن را به آقاهوانس آغوخاصیان داده بود. هوانس نزد من آمد و گفت: ای سیمون دلالتی آمده و سنگی آورده که ۱۵۹ قیراط است، بیا شریکی بخریم. من گفتم: باشد شریکی می‌خریم. گفت: خوب است نصف و نصف. این قرار را با هم گذاشتیم و بعد از پنج شش روز دلال و صاحب مال آمدند. هوانس کسی را دنبال من فرستاد که بیا قیمت سنگ را قطع کنیم.

رفتم به خانه هوانس و نشستیم. وزن سنگ ۱۵۹ قیراط بود و قیمت آن را به یازده هزار تومان قطع کردیم که پانزده روزه پولش را بپردازیم. یک زربفت به فروشنده و یک زربفت هم به دلال انعام دادیم و به این ترتیب از خانه بیرون رفتیم. هوانس گفت ای سیمون چون ساهاک با من شریک است، یک سهم من باشم و یکی تو و یکی هم ساهاک. من گفتم همان طور که قرار گذاشتیم نصف منم و نصف تو چون اسمی از ساهاک در میان نبوده تو خود می دانی و سهم ساهاک. دو روز بعد توسط دلال پیغام فرستادم که ای بارون هوانس سهم پولم را بفرستم؟ گفت سنگ را پس دادم. من از فروشنده و دلال تحقیق کردم. پس نداده بود. من با او نزاع نکردم. مبادا دیگران بفهمند و سنگ به این بزرگی از دستمان برود. چون سنگ به اصفهان ارسال می شود به آقایان خودم بارون آودیک و بارون میناس می نویسم تا به دعوای ما رسیدگی کنند. هوانس به قصد گجرات از شهر خارج شد. بارون میناس کسی را به دنبال فرستاد و او را برگرداند که سنگ را به شراکت خریده ایم برداشته ای و می روی. سرپایی معامله کردی و دو هزار و پانصد تومان سود بردی و سنگ را از دست او درآورده ای.»

این شکوائیه را خاجیک آودیکیان، آقای ماته نویسیان، گریگور آقامالیان، ملکوم دیلاکیان، ساروک و میکائیل میناسیان گواهی کرده اند.^۳

مجله بازماوب، شماره ۲، ۱۵ ژانویه ۱۸۴۳، ص ۱۳، چاپ ونیز،

دو قطعه جواهر توسط تجار ارمنی معامله شده است که لازم می دانم اصل نامه آن را در اینجا بیاورم:

«در آن زمان (احتمالاً قرن هفده) دو واقعه مهم در تاریخ تجارت ارمنیان رخ داده است. اینک از منابع موثق آنها را نقل می کنم:

اول - در زمان سلطنت الکسی پادشاه روسیه، به سال ۱۶۵۹ یک تاجر ارمنی اصفهانی به نام زاکار سارهادیان، که پیشکار نایب السلطنه ایران نیز بوده، از راه دریا به هسترخان می رود؛ و از آنجا هم به سال ۱۶۶۰، به فرمان پادشاه [ایران] با نه تن همراهان خود به مسکو عزیمت می کند. این تاجر برای تزار حامل هدیه ای بود که تصویر شام آخر عیسی مسیح بر مس حکاکی شده بود و نیز یک انگشتر طلا، چند نوع جام قیمتی همراه با انواع می ناب و عطرها گوناگون. ولی در میان انواع هدیه ها برجسته تر یک صندلی

سلطنتی بود که پدر زاکار آن را ساخته بود. بیشتر قسمتهای سطح صندلی طلاپوش است که روی آن ۸۷۶ قطعه الماس، یک قطعه لعل، ۱۲۲۳ قطعه یاقوت ریز و درشت با سه ردیف مروارید به شکل فرشته‌ها نشانده شده است. تجار آن زمان قیمت این هدیه‌ها را ۲۴۴۴۳ روبل تعیین کردند که با توجه به قیمتهای امروز از ۵,۵۰۰,۰۰۰ قروش متجاوز است. تزار هم تقریباً معادل قیمت آن هدایا به سارهادیان پول می‌دهد و غیر از آن برای شخص او و همراهانش طی چهار ماه اقامت در مسکو موجب شاهانه معلوم می‌کند و بعداً آنها را راهی وطنشان می‌گرداند. تزار آلکسی پس از هفت سال با جلفاییها قراردادی منعقد می‌کند که در پی آن رفت و آمد ارمنیان ایران به روسیه بیشتر می‌شود. اما تزارهای روس از آن صندلی برای مراسم تاجگذاری، جشنهای بزرگ و باریابی اعیاد مذهبی استفاده می‌کردند. اما حالا فقط مواقع تاجگذاری در کلیسا هنگامی که روغن مقدس بر پیشانی تزار می‌مالند روی آن می‌نشینند و پیوسته در موزه گرانووتا یا پالاتا* نگهداری می‌شود.

دوم - الماس سر عصای تزاریس کاترین دوم برای بسیاری آشناست و در اروپا مشهور. می‌گویند این الماس روزگاری به طهماسب قلی خان که او را نادرشاه هم می‌گویند تعلق داشته است. هنگام آشوب سلطنتی در ایران که ثروت نادری پراکنده شد، بازرگانی ارمنی به نام شافراز این الماس را از یک سرباز ایرانی می‌خرد و بعد از گذشت ده پانزده سال به هشتراخان می‌برد و در میان تجار روس دنبال خریداری می‌گردد اما نمی‌یابد. قصد می‌کند به خزانه دولتی بفروشد، کسی اعتنا نمی‌کند. پس تصمیم می‌گیرد آن را به کشورهای اروپایی ببرد اما به وساطت یک سالار ارمنی به نام یقیازاریان سرانجام کنت ارلوف این الماس را برای خزانه سلطنتی به ۴۰۰,۰۰۰ روبل خریداری می‌کند که امروزه تقریباً معادل ۱۲,۰۰۰,۰۰۰ قروش است. شافراز به این قیمت متعادل راضی می‌شود و می‌پذیرد اما از تزاریس تقاضای لطفی دیگر هم می‌کند. ارلوف الماس را برمی‌گیرد در جعبه زیبایی می‌نهد و روز عید قیام به تزاریس کاترین هدیه می‌کند. تزاریس هم پس از پرداخت چهارهزار روبل به شافراز عنوان اشرافیت اعطا می‌کند. الماس‌شناسان این قطعه را تا صد میلیون فرانک که معادل پانصد میلیون قروش باشد قیمت کرده‌اند.

* - فعلاً در موزه ادوات جنگی مسکو محفوظ است.

یکی دیگر از تجار ارمنی (که نامش ذکر نشده) به سال ۱۶۸۲ جواهراتی به ونیز می‌برد، اما در آنجا با بخت مساعد مواجه نمی‌شود آن قضیه را مختصراً به نظم آورده که اینجا می‌آوریم:

«به سال ۱۱۳۰ ارمنی، از دریای اسکندرون گذشتیم و به فرنگ رفتیم خداوند ما را رساند به الیگورنا که گراندوکها اداره می‌کردند آنجا را با پست آمدیم به ونیز، به هنگام تابستان الماس و یاقوت و چیزهای دیگر برای فروش آورده بودیم؛ با کسادى بازار برخوردیم، که دنبال کم‌بها بودند و ارزان گفتیم جواهراتمان را بدهیم به آنها و جام شیشه بگیریم به جای آنها ما راضی بودیم بدهیم جواهراتمان را، اما شیشه‌دارها راضی نبودند همشهریهای ما و بسیار کسان دیگر با تخفیف خریدار شدند وقتی دیدند مشتری زیاد شد از این تخفیف بین خودشان قرار گذاشتند که از این قیمت پایین‌تر ندهند دماغشان را بالا گرفتند، دماغهای درازشان را بالا گرفتند دیدیم خیلی گرانش کردند، از خیر آن گذشتیم بازار را خوب ندیدیم، زحمت ما هدر رفت هر که گران خرید کند خود دشمن جنس خودش است هر که گران خرید کند، سودی از آن نمی‌برد به جای آنکه فروش کند دربه‌در می‌شود^۴

۸ بهره پول در خرده‌فروشی ۱۲ و در عمده‌فروشی ۶ درصد بود.

۹ درستکاری آنها در هزینه‌های تجاری قابل ذکر است و این قضیه از دو فرمان ذیل مستفاد می‌شود که اولی را شاه‌صفی و دیگری را شاه‌عباس دوم صادر کرده‌اند. باید گفت که برای گرفتن هر فرمان مخارج هنگفتی لازم بوده و از آنجا که تجار ارمنی به کاستن از هزینه‌های تجارت بسیار پای‌بند بوده‌اند، و از آنجا که مخارج تعیین‌شده از

طرف مؤسسات تجاری کم و بیش افزون شده و این خود مبلغ کلانی می شده، تجار جلفایی به درستی تشخیص می دادند که با صرف مبالغ هنگفتی چنین فرمانهایی بگیرند تا سطح هزینه های تجاری بالا نرود. این دورنگری خبر از مهارت ایشان در کارشان و کلان بودن مبلغ دادوستدشان می دهد. چون اگر گرفتن چنین فرمانی سبب افزونی کمی و کیفی رونق کارشان نمی گردید، چنین زحمتی را بر خود هموار نمی کردند. اینک ترجمه تقاضای تبار و فرمانهای شاه:

«چنین به شرف عرض می رساند خواجه مراد جلفایی که از یک بار فروشی که قیمت آن پنجاه تومان است یک بیستی می گیرند. بنابراین از باری که هشت تومان قیمت دارد شش شاهی می گیرند و برای جنس پنبه ای (قماش) که بار آن سی تومان ارزش دارد، شانزده شاهی می گیرند. از یک بار نیل که بیست تومان می ارزد پنجاه دینار می گیرند. مأموران نواقلی مردم را بسیار اذیت می کنند. مخصوصاً بیچاره ها از کار آنها بسیار ناراضی اند. لذا استدعای ما از آستانه همایونی این است که به تقاضای ما بذل عنایت فرمایند و حکمی نوشته به ما شفقت نمایند که مأموران راهداری طبق ضوابط عمل کنند، چیزی اضافی از ما نطلبند و با مطالبه به اضعاف آزار نرسانند.»

در بالای این تقاضانامه نوشته شده است: «حکم جهان مطاع شد. مأموران نواقلی و خراج و مقطع داران اضافه بر آنچه در قوانین دولتی آمده از کسی چیزی مطالبه نکنند و تجار را آزار نرسانند و خراج از فرمان عملی از آنها سر نزنند. متخلفان از عواقب تخلف آگاه باشند و این حکم را به دیده بگیرند. تحریراً فی المحرم سنه ۱۰۴۳ [۱۶۲۷]»

«حکم جهان مطاع شد. آنکه تبار جولاهه شکایت نموده اند که ایشان اجناسی دارند که در اصفهان نباید به فروش رسد و جهت بلاد دیگر است اما مقطع داران کاروانسرای نقش جهان آنها را مجبوراً به کاروانسرا برده و از آنها مالیات طلب می کنند و اگر جهت سرقتی حجره های کوچک پنج هزار و حجره های بزرگ دوازده هزار می گرفتند فی الحال جهت کوچکها دوازده هزار و جهت بزرگها بیست و پنج تا سی هزار می طلبند که مایه بیچارگی و ازهم پاشیدگی است. بنا علیهذا استدعا نموده اند در آن کاروانسرا اجناسی برده شود که در این شهر به فروش می رسد و مخارجی بیش از دلالتی و مخارج بیرونی

وجه دیگری نپردازند و اما جهت بیعانه اتاق بیش از آنکه قبلاً معین شده بود مطالبه نکنند. بدین جهت مقرر می‌داریم که مقطع‌داران کاروانسرای مذکور طبق قوانین قبلی رفتار پیش از مقررات مطالبه ننمایند. می‌فرماییم که جلالتمآب محمد شیخ‌الاسلام اصفهان و سرپرست ارامنه این کار را (طبق قوانین روزگار شاه‌بابای مرحوم) به انجام رسانند و جهت این آنچه لازم است مقرر نمایند. تحریراً فی سی‌ام ربیع‌الثانی سنه ۱۰۶۵ (۱۶۴۹)». ۵

از این فرمانها و نظایر آن چنان معلوم می‌شود که تجار جلفا از دولت ایران اجازه تجارت آزاد گرفته‌اند و با تاجران ایرانی در کل هزینه‌های معامله و مالیات و سایر بدهی‌ها برابر شده‌اند.

۱۰ به موجب اطلاعات حاصل از ترجمه فرمان بالا، محل فروش یا اتاق دادوستد ارمنیان در کاروانسرای نقش جهان بوده که تاریخ شهادت‌گریگور هم آن را تأیید می‌کند. دکان ۷ تاجران و صنعتگران در خیابانی که نظر نام دارد قرار داشته است، البته تاجرانی که معاملاتشان در جلفا انجام می‌گرفته ولی حجره‌های تاجران عمده در شهر اصفهان بوده است. در خیابان نظر هنوز دیوارهایی از آن دکانها پابرجاست. باقر اوغلی سراینده جلفایی در ستایش جلفا می‌سراید:

راستا خیابان، در دو جا میدان

دکان با صفا، بازار جلفا

دکان با نظافت، مردم اهل صنعت

آقایان را نشسته بینی، با ساعت‌های طلای جیبی

۱۱ یک قرن تمام تجارت جلفا رونق بسزایی داشت، اما بعداً بنای کاهش گذاشت و پنجاه سال طول کشید که مجموعاً یکصد و پنجاه سال می‌شود. در این دوران تجار عمده و توانگری بودند که میلیون‌ها تومان ثروت از سود تجارتشان رابه جلفا سرازیر کردند. گمان نکنم گراف باشد اگر بگویم که در آن زمان رونق تجارت جلفاییان از تمام جهان بیشتر بود. میل داشتم نام تمام تاجران مشهور جلفا را در تاریخ خود بیاورم. اما قرن سپری شده مانع برآوردن میل باطنی من است. چون از چگونگی طی شدن آن اخبار کافی نداریم. اما

چندان که بر من واجب بود نامهای تاجران و دوران آنها را فراهم کردم و در زیر می آورم:
از ابتدای جلفا تا سال ۱۱۲۰ ارمنی (۱۶۷۱ طی شصت و شش سال این تاجران می زیستند. خواجه نظر و خواجه سافراز پسران خواجه خاجیک؛ از خاندان شاهریمانیها؛
بارون مراد و بارون نظر، خواجه موشغ، خواجه هایکاز، خواجه الیاز و خواجه نظر،
خواجه خاجیک هایکازیان، خواجه جلال، خواجه کمال، خواجه مانوک، خواجه مراد،
خواجه میناس، خواجه ولیجان، خواجه پتروس، خواجه آودیک، خواجه خاجیک،
خواجه بغوس، ملیک آقا، خواجه زادور، سارهاد آقا، هاکوب جان آقا، گریگور آقا،
مقدسی داوید، آقامگردیچ، آقا آودال، آقا سلطانونم، آقا پتروس، آقا سارهاد شاهریمانیان،
آقازاکاریا سارهادیان، آقایقیازار باباکیان، ملیک آقا و فرانگول خواجه صفریان،
خواجه وارطان، خواجه صفر امیراسدیان، صفر درپتروسیان، هوانس و هوسپ مارکاریان^۸.
نباید گمان کرد که در آن زمان شمار تاجران به همین اندازه محدود می شد. چون این
نامها را از زیر صورت مخارج آنها درآورده ام. باید دانست که تاجران یادشده بسیار
شهرت داشته اند و هر کدام دارای ده تا بیست تاجر زیر دست بوده اند. در سالهای میان
۱۷۱۰ تا ۱۷۳۰ این تاجران وجود داشته اند:

باراغام، آقامال، شاهریمان، سارادین، ست آقا، خواجه میناس مانولیان، سافراز،
استپانوس، هوانس، خاجیک، مارکار، ملیک، گریگور، ساهاک، هاکوب جان،
خواجه مال، صاحب مال، آقاپیره، طرخان، ماردیروس، مانوک، خاچادور، سیمون،
داوید، آودیک و سارهاد کنعانیان، آقامال خواجه زادوریان، پتروس خواجه خاجیکیان،
آقازار استپانوسیان، آقازار کمالیان، آقازار مانوکیان، صفر ملیک آقیان، میرزا هوانسیان،
مانوک ملکومیان، ماردیروس ماتئوسیان، مقدسی زاکاره هوانسیان، گریگور جمالیاتس،
هاروتون میکائیلیان، کامیا و امنیاز و ست آقا خواجه میناسیان، مارکار باغداساریان، کامیا
ملیک هوانسیان، دیثونسوس بغوسیان، نظر ست آقیان، نظر سارهادیان، آقاپیره
هوانسیان، هاکوب جان هوانسیان، کامینا گراک آقا هاکوبیان، الیاز پسر فرانسیس.

فقط در محله میدان، در دهه خواجه نظر، در سال ۱۷۰۲ این تاجران سکونت داشتند.
خواجه غوکاس، خواجه پتروس، خواجه پوکراد پتروسیان، طرخان و آودکنعانیان، ست آقا
و سافراز و الیاز خواجه میناسیان، آودیک، آقاپیره، نظر، هاکوب، هاکوب جان زادوریان،

آودیک وزاکار پتروسیان، هایراپت سرکیسیان، ماردیروس و میناس ماتئوسیان، هوانس و عالم درداویدیان، گاماگور هوانس، نظرگریگوریان، گورکین پتروسیان، مانول خاچیکیان، هوانس آراکلیان، صفراقانونیان، بغوس و موشغ آقاپیریان، آقاولی پتروسیان، پتروس گریگوریان، ماردیروس هواکیمیان، اونوپریوس قلندریان، مارکار و مالین گریگوریان، مگردوم زادوریان، بغوس آنتونیان، خاچیک و مگردوم پتروسیان، استپانوس آقازاریان، آسدوازادور ویسایی ملیکیان، ساهاک هایراپتیان، هوانس مگردومیان، بغوس الکسانیان، فرهادواستپانوس گریگوریان، آقاناازارت یوزمجانیان، آقازادور و آقا میناس الیازیان، خواجه زاکاره سانولیان، کلاتر هاکوب، گراک آقا، زاکاریا باراغامیان، ولیجان میکائیلیان، کامینا گریگوریان، هاکوب جان میکائیلیان، هوهان جان هوانسیان، مانول مارکاریان، آود میکائیلیان، نظر مرادیان، خاچادور گستاندیان، آودیک استپانوس، مانول زادوریان، آقاپیره آوداقیان، صفر آقازاریان، هاروتون والیان، شاهربمان مرادیان، کامنیان، آقاپیره استپانوسیان، باغداسار مارکاریان، خاچیک زادوریان، سامول کامنیان، آقاپیره هوانسیان، زاکاریا آقانونیان، آقاپیره میرزاجانیان، سارهاد هاکوب جانیان، خواجه اگاز^۹.

۱۲ در آن زمان دامنه دادوستد جلفاییان تا روسیه گسترده بود. تزار روس التفات خاصی به آنها داشت. در سی و یکم مه ۱۶۶۷ تزار الکساندر میخائیلویچ طی فرمانی امتیاز تجارت ابریشم را به استپانوس موسسیان و راماگوی و گریگور ماتئوسیان گوسیگیان اعطا کرد که این تاجران به موجب آن اختیار یافتند ابریشم ایران را بدون پرداخت حقوق گمرکی در هر جای روسیه بفروشند و اگر در آنجا فروش نرفت حق داشتند پس از پرداخت حقوق گمرکی به اروپا ارسال کنند. پس از یک سال شخصی به نام توماس برین اهل انگلستان به شرکت آنها افزوده شد و از طرف آن شرکت وکالت تام الاختیار داشت که معاملات آنها را به نام شرکت ارامنه ادامه دهد و این امتیاز تجارت مکرر به آنها اعطا شد. تزار در چهاردهم مارس ۱۶۴۷ بنا به درخواست تاواکالیان بازرگان جلفایی آزادی تجارت بدون پرداخت عوارض گمرکی به او اعطا کرد. با اینکه بر اساس نوشته مجله «بازماوب» مختصری درباره صندلی جواهرنشان نوشتیم که کنت اورلوف آن را خرید اما

از منبع موثق دیگری اطلاع یافتیم که آن را خواجه‌زاکاریا سارهادیان از طرف شرکت تجار ارمنی جلفا، برای هدیه به الکسی میخائیلویچ، تزار روس، به سال ۱۶۶۰، برده بود. در چهاردهم فوریه ۱۶۷۱ همان آقا‌زاکاریا سارهادیان تقاضایی برای تزار الکسی نوشت و توسط کارگزار خود پانوس که با اجناس پربها به روسیه رفته بود، تقدیم کرد و در نامه تقاضای مجدد کرده بود که فوراً بشارگوتسیر نقاش ارمنی را به ایروان بازگرداند. از سال ۱۶۷۲ تا بیست و یکم فوریه ۱۶۷۳ گریگور گوسیگیان به سفارت از سوی شاه ایران به همراه گالوست تاجر ارمنی، برای بستن قرارداد تجاری به پترزبورگ عزیمت کرد. در تاریخ روسیه آمده است که تزار روس الکسی میخائیلویچ به کرات تاجران ارمنی را در کاخ خود به حضور می‌پذیرفت و در یکی از اعیاد فصیح فرمان داده بود که آنها همگی به دستبوس بروند و در جایی دیگر در کتابهای روسیه نوشته شده که هاکوب هوانسیان جلفایی متولد به سال ۱۶۴۱ در خدمت شاه ایران و مکانیک برجسته‌ای بود. در اولین سفر خود برای انجام امور محوله از سوی شاه به اروپا رفت. در آنجا چاپخانه‌ای دید و هنگام بازگشت به اصفهان چاپخانه‌ای برای زبان ارمنی دایر کرد. شاه چندین بار او را مجبور کرده بود مسلمان شود اما او به مقتضای سرشت ارمنیان، همیشه از این فرمان شاه سرپیچیده بود.

از آغاز سال ۱۶۲۶ تا سال ۱۷۲۳ ارمنیان جلفا تجارت ابریشم خام، گوهرهای گرانبها، مروارید و پارچه‌های دستباف را میان ایران و هندوستان و روسیه در دست داشتند. تجارت ارمنیان با روسیه در آن دوران بسیار کلان بود و برای روسیه ارزشی عالی داشت، زیرا توجه آن دولت را جلب کرد و از این جهت گاه و بیگاه امتیازهای جدیدی برای انحصار بهترین، گسترده‌ترین و سودآورترین تجارت به آنها اعطا می‌کردند. همان قدر که تجارت جلفاییان با روسیه سودآور بود به همان اندازه به دلیل بازنگشتن‌شان به جلفا خطرناک بود. از این رو بسیاری از تاجران جلفا همان‌جا در محل تجارتشان مسکن گزیدند. لازم به یادآوری است هنگامی که صدور دستباف حریر به روسیه شروع شد، از صنعتگران ارمنی جلفا برای آموختن بافت و رنگرزی آن به آنجا بردند.

در بیست و یکم ژانویه و چهارم فوریه ۱۶۹۲ اولین بازرگان جلفایی به نام استپان توپچیان به همراه سیزده تن از رفقای خود به روسیه و از آنجا به سوئد رفت. پس از آن در

ششم مه همان سال توما یانتس نیکو غایوس سیمونیان، سیمون بوغدانیان و گریگور آسداوازادوریان و سپس در بیست و دوم نوامبر هاکوب سرگی اوف و در بیست و چهارم دسامبر صفر بارسغیان به سوئد رفتند.

در همان زمان بوناوندور داویدیان با دو همسفر خود و سرکیس آودیکیان تاجر جلفایی به کشورهای دیگر اروپا رفتند و به روسیه بازگشتند.

در یازدهم مارس ۱۷۰۸ تزار پتروس الکسیوویچ فرمان ویژه‌ای برای صفر بارسغیان تاجر توانگر جلفایی صادر کرد.

در بیست و سوم اوت ۱۷۳۶ پتر دوم تزار روس فرمانی به آود گوروسیان جلفایی برای ساختن کارخانه چوخابافی* در هشترخان با لیودریخ تاجر روسی اعطا کرد.

در دوم آوریل ۱۷۵۵ تزاریس الیزابت برای پتروفنی که به نام هاروتون نظریان شرکت تجاری داشتند فرمانی اعطا کرد. در دوم آوریل ۱۷۵۶ طی فرمانی از طرف پترکییر تزار روسیه مبنی بر معافیت از حقوق گمرکی تجارت ابریشم به روسیه به نام زاکار شاهریمانیان صادر شد و در همان فرمان یاد شده که به نام ایگناتسیوس شاهریمانیان جهت ساختن کارخانه چوخابافی در مسکو از جانب پترکییر فرمانی صادر شده است.

در سوم ژوئن ۱۷۲۳ پترکییر امپراتور روس برای ارمنیان جلفا فرمانی صادر می‌کند برای شروع تجارت آزاد و اجازه می‌دهد که بتوانند به تبعیت روسیه درآیند. از این رو بیشتر تاجران مشهور جلفا به تبعیت روسیه درآمدند و برخی هم از راه مازندران و گیلان و هشترخان همراه با خانواده خود به آنجا کوچیدند و در آنجا امتیازات بزرگی به دست آوردند که تا امروز هم وارثان آنها از این امتیازات برخوردارند. فرمان چنین آغاز می‌شود: «به لطف الهی، ما پتر اول تزار قدر قدرت کل روسیه (و... و... و...) به پیروی از وجدان تا لطف و مرحمت ما شامل قوم ارمن ساکن ایران شود...»

۱۳ در آن هنگام کار بازرگانان ارمنی در هندوستان نیز بالا گرفت. در بیست و دوم ژوئن ۱۶۸۸ معاهده‌ای بین فرماندار شرکتی که با لندن دادوستد داشت از یک طرف و هند شرقی

* - ۱: جامه پشمی خشن که چوپانان و برزیگران پوشند. ۲: جامه پشمی ضخیم که راهبان نصاری پوشند. «فرهنگ معین»

و قوم ارمن از طرف دیگر منعقد شد که لازم می‌دانم بخشی از آن را در اینجا بیاورم:

«فرماندار و شرکت تجار لندن که با هندوستان شرقی دادوستد دارند به همه کسانی که این مکتوب را دریافت می‌کنند درود می‌فرستد.

از آنجا که نایب‌الحکومه سرجوسیا چایلد، طی مکالمات مبسوطی که با خواجه پانوس کلاتر، تاجر بزرگ ارمنی اصفهانی در ایران داشته است و همین‌طور گفتگوهای او با شوالیه سرشاردن در لندن، اطلاعاتی درباره ارمنیان برای پیشبرد بخش بزرگی از امر تجارت ایشان در هندوستان و ایران، به دست آورد که به غیر از عواید گمرکی فایده کلانی هم به کشتیرانی انگلستان می‌رساند. اگر قوم ارمن از این شرکت چنین امکاناتی می‌یافتند تجارت خود را با اروپا گسترش می‌دادند. چون آزاده ما همواره بر تشویق بیشتر معاملات و افزودن تردد کشتیرانی سلطنتی متکی بوده است، لذا پس از دقت کامل در مورد این پیشنهاد و بررسی آن لازم دانستیم آنرا با شرایط زیر تأیید کنیم: اولاً قوم ارمن چه در حال و چه در آینده باید سهم مساوی داشته باشد که یا دارد و یا شرکت باید اعطا کند حال در این معاملات چه خریدار دست اول باشد چه از تجار انگلیسی خرید کرده باشد. ثانیاً این قوم در سفر از هند به کشورهای دیگر و یا بالعکس آزادی کامل دارد. حال این سفرها با هر شرکت کشتیرانی دلخواه می‌تواند انجام پذیرد، همان‌طور که برای هر فرد آزادی عموماً مقرر است. ثالثاً افراد این قوم مثل هر تبعه انگلیسی اختیار دارند در هر شهر و دیاری سکونت کنند، ملک و خانه بخرند، در ادارات استخدام شوند، نشان یا درجه بگیرند و حافظ منافع کمپانی هند شرقی باشند و نیز در انجام مراسم مذهبی آزادی کامل داشته باشند. چون ما نمی‌توانیم کاملاً و برای همیشه در خدمت حکومت باشیم، احتمالاً همین امر سبب لغو این امتیاز می‌گردد. زیرا حکومت هندوستان نمی‌تواند بر حقوق گمرکی بیفزاید مگر در مورد اعضای شرکت یا آن عده که از والدین انگلیسی متولد شده باشند که در صورت لزوم می‌تواند از آنها چیزی بیشتر بگیرد. رابعاً اعضای شرکت اختیار دارند که در تمام بنادر هندوستان، دریای جنوب، چین و مانیل یا ناوگان شرکت رفت و آمد کنند. با چین و مانیل تجارت کنند. از تسهیلات بندری برخوردار شوند و به موجب این فرمان شرکت عوارض و تعرفه یکسان با اتباع انگلستان پردازند.

پس از نوشتن این پیمان قرارداد دیگری برای انواع حقوق گمرکی در مورد هر مال التجاره‌ای منعقد شد و در همان سال و ماه و روز قرارداد دیگری هم با خواجه‌پانوس کلاتر بسته شد بدین شرح:

«از آنجا که خواجه‌پانوس کلاتر تاجر بزرگ ارمنی ساکن اصفهان (جلفا) در ایران، با مساعی جمیله این قرارداد را با آن شرکت جهت تجارت کلان توسط کشتیهای انگلیسی منعقد کرد.

حق تجارت به او و اعقاب او برای انحصار فروش سنگ عقیق اعطا می‌شود که به موجب آن فقط باید حقوق گمرکی را معادل صدی ده بپردازد. کرایه کشتی طبق معمول وصول شود. و این شرکت بدین وسیله تأیید می‌کند که نه خود مبادرت به خرید این کالا کند و نه اجازه خرید آن را به دیگری اعم از انگلیسی و غیر آن بدهد.»

پس از انعقاد این قرارداد شرکت مذکور طی تقدیرنامه‌ای به تاریخ (۲۲ ژوئن ۱۶۸۸) چنین امتیازی به قوم ارمن می‌دهد. «نه فقط آزادی برگزاری مراسم مذهبی بلکه به آنها قطعه زمینی هم اعطا می‌شود تا در آن برای خود کلیسایی بسازند و خداوند را مطابق آیین خود پرستش کنند. و نیز تأیید می‌کنیم که از طرف خود یک کلیسای مناسب چوبی ساخته شود به خرج خودمان و چنانچه ارمنیان میل داشته باشند آن را تبدیل به بنای سنگی کنند هر طور که صلاح بدانند»^{۱۰}.

۱۴ شایسته است در اینجا از رونوشت وصیتنامه هوسپ مارکاریان^{۱۱}، تاجر جلفایی، ذکری به میان آوریم که از فحوی آن نه فقط سود سرشار تجارت را در آن زمان معلوم می‌کند بلکه درستکاری تجار را در شرکت هم عیان می‌سازد:

«با تأییدات ایزد متعال و خداوندگار ما عیسی مسیح و طبق فرمان سورپ بغوس که می‌فرماید وصیت بعد از مرگ [معتبر است]. اکنون اینجانب هوسپ فرزند مارکار در قید حیات و با میل و اراده خود، با سلامت کامل و هوشیار بدون اجبار، شخصاً با فکری روشن وصیتنامه خود را تنظیم کردم و کتباً تأیید نمودم که پس از فوت من معتبر و بدون تغییر باقی ماند. و چنین است که در سال ۱۱۱۵ (۱۶۶۶ م) سرمایه مشترک با برادرم جمعاً به این قرار است که هجده هزار روپیه از من و نه هزار و پانصد و پنجاه روپیه از

برادرم هوانس بوده که جمع این دو رقم سهم من و او بیست و هفت هزار و نهصد و پنجاه روپیه* می شود که در حیدرآباد به شراکت گذاشتیم و به ملاپور رفتیم.

وجهی که برادرم هوانس برداشت کرد بدین قرار است: یک صد و پنجاه هون مخارج زن و پدرزن و مادرزنش که او تقبل کرد در مدت یک سال و نیم اقامت ما در ملاپور؛ دویست هون^{۱۲} بلیط کشتی برای انتقال زنش به پگو. یک صد و هشتاد هون مخارج بیرون کردن زنش و کرایه تخت روان برای او و خودش. جمع سه رقم بالا بالغ می شود بر پانصد و سی هون. حال زنش وقتی اخراج شد چقدر طلا یا نقره برده بود، خدا عالم است. در سال ۱۱۲۴ که دخترش را به اصفهان و همراه او پول فرستادم جمعاً پانزده هزار روپیه... در سال ۱۱۳۵ توسط پسرش فرستادم بیست و پنج هزار روپیه. در سال ۱۱۴۶ به نام برادرم کلیسای^{۱۳} ساختم و جسد او را در آنجا دفن کردم** جمع مخارج آن شد بیست هزار روپیه. در سال ۱۱۴۶ سیمون، کلاتر اسبق گرفته سیصد تومان. اوایل ژانویه ۱۱۴۹ به خلیفه ها پرداخته ام (شاید برای طلب آموزش) هشتصد و بیست و پنج تومان. موقعی که در اصفهان بودم به او قرض دادم و سندهایش را دارم جمعاً (ذکر نشده). به فلورین و مانا به دفعات پرداخته ام جمعاً هفتاد و پنج تومان. این است برداشت برادرم.

وجهی که اینجانب هوسپ برداشت کرده بدین قرار است: در سال ۱۱۴۲ به مانوک آقا داده ام سی هزار روپیه. در سال ۱۱۴۷ به کلاتر اسبق پرداخته ام بیست هزار روپیه. بابت خرید خانه سیصد تومان. در سال ۱۱۴۸ به مراد جلایر پرداخته ام هفتاد تومان. این بود وجه برداشتی اینجانب هوسپ که نوشتم. وقتی قصد اصفهان کردم به دامادمان بغوس رجوع کردم سرجمع کل اموال اعم از نقدی و جنسی و کشتی و سنگ قیمتی چنین است. سه لک^{۱۴} و بیست هزار روپیه چیزی کم یا زیاد غیر از آن وجهی که نزد خود بغوس بود. ایضاً به شراکت نزد رفیقمان خدرغوله سرمایه داریم: شش هزار روپیه. نزد وطن سرمایه داریم چهارصد و پنجاه تومان. حساب پسر کشیش سرکیس (ذکر نشده). به ساهاک پسر کمال

*- اشتباه در جمع از نسخه خطی اصل است.

** - سنگ قبر هوانس پس از ویرانی کلیسا به کلیسای وانک منتقل و در زیر برج ناقوس قرار داده شد. (۱۹۷۰)

سنگی به قیمت هشتصد هون داده‌ایم که به گجرات ببرد و بفروشد و پولش را برای ما بفرستد که برداشته و برده به بصره و در آنجا افتاده است و هرچه داشته به دست پدرش کمال افتاده است. برادر ما مازدیروس چند بار از من پول گرفته که جمع آن دویست و پنجاه تومان می‌شود. مرا که اینجا این طرف و آن طرف به دادگاه می‌کشیدند چهارصد و پنجاه تومان خرج برداشته است. این بود سرمایه اولین شراکت من و برادرم که نوبت به نوبت برداشت کردیم و این بود آنچه میان ما به شرکت مانده بود که هُو به هُو به اسم نوشتم که نزد که چه داریم. فرشتگان را نزد خدا و علم مردم را گواه می‌گیرم به صحت و صداقت آنکه حتی یک قاز نه کم نوشتم و نه طمع ورزیدم.»

و جهی که برادرش هوانس دریافت کرده شصت هزار روپیه و یک هزار تومان و پانصد و سی هون است. (بدون محاسبه اسناد فلورین که مبلغ آن بسیار هنگفت است و معلوم نیست.) هر هون به حساب آن روز معادل پنج روپیه است و هر تومان معادل ده روپیه. که جمع آن ۷۳۶۵۰ روپیه می‌شود.

وجه برداشتی هوسپ پنجاه هزار روپیه و سیصد و هفتاد تومان که

جمعاً می‌شود ۵۳۰۷۰۰ روپیه

آن وجه شرکت که نزد بغوس مانده ۳۲۰۰۰۰ روپیه

سرمایه نزد خدرغوله ۶۰۰۰ روپیه و نزد وطن ۴۵۰ تومان و

نزد ساهاک کمالیان ۸۰۰ هون ۱۴۰۵۰ روپیه

وجه وام نزد مازدیروس برادرش ۲۵۰ تومان و خرج دادگاه ۴۵۰ تومان ۷۰۰۰۰ روپیه

جمع ۴۶۸۰۸۵۰

کم می‌شود سرمایه شرکت ۲۷۰۹۵۰

سود ۴۴۰۰۹۰۰ روپیه

این عدد در ظرف سی سال بهره خالص بدون محاسبه اسناد فلورین و سرمایه موجود نزد سیمون در سرکیسیان بود. هر روپیه آن زمان با روپیه امروزی تقریباً چهار بر یک است با اندکی تفاوت. بنابراین جمع بهره خالص بالغ بر ۱,۷۶۳,۶۰۰ روپیه می‌شود.

۱۵ اگر اختلافی یا دعوایی بین تجار بر سر معامله‌ای یا حسابی پدید می‌آمد با قطعنامه کلاتر و مجمع تجار با صلح خاتمه می‌یافت. موضوع دعوا با دقت شایسته‌ای کتبا برای

تحقیق به مجمع تجار ارسال می شد که در آنجا پس از تحقیق و بررسی لازم رأی خود را روی همان شکوائیه این طور می نوشتند: «دستور سوداگری چنین است... و ما در این مورد چنین صلاح می بینیم»^{۱۵}.

۱۶ تا آن زمان که ظلم و ستم و جور و آزار دل جلفاییان را نومید نکرده بود، روزه روز کار آنها پررونق تر می شد و معاملات با سود سرشار بیشتر رواج می یافت. تا قبل از سلطنت شاه سلطان حسین دولت ایران با دقت در اندیشه آنها بود تا تجارت این قوم ترقی کند. از این رو هرکدام از آنها تقاضا می کرد امتیاز آزادی تجارت می گرفت.

۱۷ بجاست از پرسش و پاسخ یک فرانسوی و یک تاجر جلفایی به نام خواجه صفر یاد کنیم. فرانسوی می پرسد: «صنعت عمده ارمنیان (جلفا) چیست؟» خواجه صفر پاسخ می دهد: «انواع صنایع متداول بین قوم ما رایج است مثل پاره دوزی، خیاطی، کفاشی، آرایشگری، نجاری، خراطی، بنایی، زرگری، آهنگری، جولاهی، نامه نویسی، صحافی، نقاشی، رنگرزی، کاغذسازی از پوست، ابریشمکاری، زری بافی، نقده سازی، ساعت سازی، چاپ، باسمه گری و بسیاری دیگر.»

فرانسوی می پرسد: «لطفاً بگویید که تجار شما چه کالاهایی را جابه جا می کنند و به کدام کشورها رفت و آمد می کنند؟»

صفر: «در میان قوم ما انواع بازرگانان هستند که از کشور خارج نمی شوند. در دکان نشسته اند و پارچه های محصول تمام کشورها را می فروشند. کشورهای مثل هندوستان، عربستان، ایتالیا، فرانسه، روسیه و از کشورهای دیگر هم کالا وارد می کنند. در دکان آنها هر نوع جنسی می توان یافت، مثل جواهر، مروارید، ماهوت، چیت، انواع پارچه های ابریشمی، اشیای لوکس، دستباف و اجناس خرده ریز دیگر.»

فرانسوی: «بارون صفر تجار شما با چه وسیله ای این همه جنس را از مملکت پهناورتان به هندوستان و روسیه و عربستان و ممالک دیگر می برند؟ چون کشور شما راه آبی ندارد.»

صفر: «خیلی آسان و باصفا. چون تعداد تجار و محمولات بسیار است با کاروان می برند و کاروان باشی دارند، جاووش، تفنگچی با تمام تشکیلات کالاهای خود را بارشتر یا اسب یا

قاطر می‌کنند و خودشان سوار بر اسب مثل یک اردوی بزرگ مسافرت می‌کنند و همگی به فرمان کاروان‌باشی در یک جا منزل می‌کنند و انواع آذوقه و خوراکی همراه دارند و هر جا که بخواهند چادر می‌زنند. کارهای مربوط را می‌کنند و دوباره به راه ادامه می‌دهند. فرانسوی: «مسافرت شگفت‌آوری است. مخصوصاً برای ما که ندیده‌ایم. اما این کلمه کاروان که به کار می‌برید به چه زبانی و به چه معنایی است؟

صفر: «برای ما هم حکایت سفر با کشتی شگفت‌آور است. کاروانی که به فارسی می‌گویند ارمنی است که عوام آن را قارشوگنال می‌گویند. من با کاروان از اصفهان به تبریز رفتم و از آنجا به ارزروم و از توخات تا ازمیر، در ازمیر سوار کشتی شدم و بعد از چهار ماه به تاسیل رسیدم. حالا نه روز است که به این شهر (ماردام) وارد شده‌ام. فرانسوی: «در اینجا زیاد می‌مانید؟»

صفر: «باید این قدر بمانم که جنسهایم را بفروشم. اگر فروشم طولانی شد، اجناسم را نزد رفیق می‌گذارم، خرید می‌کنم و ان شاء الله از راه مسکو به وطن می‌روم. فرانسوی: «ماردام چطور است؟» صفر: «تا حالا سه مرتبه...» کاغذ در اینجا تمام می‌شود^{۱۶}.

۱۸ پادشاهی سلطان حسین به سبب ظلم خودش یا دولتش یا ارمنیان نومسلمان، به تاجران جلفایی ضربه زد. ورود افغانها به اصفهان واقعه شومی بود که خبر نابودی آنها را داد. سلطنت نادرشاه تمثیل طاعونی بود که تجار ارمنی برای رهاندن جان خود از ایران شتابان می‌گریختند و به ممالک دیگر می‌رفتند. از ایشان ضمن تاریخ یاد خواهیم کرد. بنابر دلایلی که آوردم بازرگانی از جلفا رخت بریست و متروک ماندن و ویرانی به جای آن نشست.

۱۹ از بازرگانان برخی به روسیه گریختند و بیشترشان به بصره رفتند. در اینجا تجارت جلفاییان چندی رونق گرفت. چون با هندوستان هم رابطه دادوستد داشتند. اما به دلیل بدی آب و هوا و مخصوصاً بی‌عدالتی به‌زودی اکثرشان به سورات یا شهرهای دیگر هندوستان کوچیدند.

بنابراین نمی‌توان وقایع سورات را ناگفته گذاشت. لذا لازم می‌دانم توجه خوانندگان

را به این نکته بیشتر جلب کنم. بعد از مهاجرت بازرگانان ارمنی به آن ولایت از اوایل سال ۱۷۶۰ یا کمی پیش از آن سعادت به آنها رو کرد و چون دادوستدی با ایران و قلمرو عثمانی به وجود آمد، معاملات بصره و بوشهر به آنجا و چین و مانیل منتقل شد و اینان در چشم راجا شاه هندوستان عزیز شدند. سود تجارت در آن زمان با سرمایه همسر یا کمی پایینتر از آن بود. از این جهت ثروت هنگفتی به چنگ آوردند. تجارت در میان ارمنیان آن شهر با گامهای بلند رو به ترقی نهاد.

بنا بر اخبار رسیده از آغاز سال ۱۷۸۰ تا ۱۸۰۰ این بازرگانان در آن شهر اقامت داشتند: آقاهونجان هاکوبیان گراکیاتس، آقامگردیچ ملیک نازیان، آقاگاسپار هوانسیان، آقاگورگ دره‌اروتونیان، مانوک یسائی، وارطان یرهمی‌آیان، هوسپ میکائیلیان، یرهمی‌زادوریان، استپانوس هوسیانیان، گریگور ماتئوسیانیان، استپانوس آقابابیان، خاچادور درقوکاسیان، نظر دیلانیان، آود ساهاکیان، توماس نیکو‌غایوسیانیان، گیورق نیکو‌غایوسیانیان، هاکوپوس و تادئوس هوانسیانیان، گریگور هوانسیانیان، استپانوس هاروتونیان خالداریاتس، داوید بیجانیان، هاروتون مگردیچیان، هوانس. ست گاراپت بتلهمیان، مارگوس ماکدسی هوسیانیان، اصلان هازاراپت، گاراپت قازاریان، خاچیک میناسیان، آسود‌آزادور گاسپاریان، هوسپ استپان پزشکیان، هوانس درماردیریوسیانیان و آقازار و سکانیان^{۱۷}.

تا وقتی اداره منطقه سورات با پادشاهان یا راجاهای هندی بود، تجارت ارمنیان در آنجا به طور دم‌افزونی رونق می‌گرفت. اما در اوایل سال ۱۷۸۳ بین انگلیسیان و فرانسویان در مرزهای هندوستان جنگ درگرفت و چرخ تجارت ارمنیان در سورات از حرکت بازایستاد و به گودال فلاکت افتاد. با اینکه ظاهراً علت این فلاکت آن جنگ بود اما اگر منصفانه بیندیشیم باید اذعان کرد که خشم الهی از آسمان بر آنها نازل شد که به دنبال آن نه تنها مال و منال و جاه و جلال ایشان از دست رفت بلکه نسلشان هم نابود و خانه‌هایشان صاف شد. علتی که قهر الهی را برانگیخت خدانشناسی و بی‌توجهی به مذهب بود. چون رفاه و سعادت مستشان کرد، به پریشان و هذیان‌گویی روی کردند و مذهب و اشیای مقدس را بازیچه گرفتند. گمان می‌کردند که باید به دنبال خواهشهای نفسانی رفت و با اتکا به ثروت کلان خود، ترس خدا در دلشان نبود. عیش و عشرت دنیوی را سعادت پنداشتند و تا گردن در فلاکت در غلتیدند.

البته نباید همه را به یک چوب راند چون لابد کسانی هرچند اندک بوده‌اند که مروت مسیحیت در نهادشان باقی بوده است اما به سبب دمخوری دائم با آن رفقا فکرشان آشفته بوده است. برنامه‌ای تدارک دیده بودند که هر روز در خانه کسی گرد آیند و به عیش و نوش پردازند و همراه با ساز برقصد، بخرامند و هرچه را مهیا کرده بودند بخورند و بیاشامند و مست کنند و قاحت را از حد گذرانده جسارت کردند و در میان خود روحانی با مراتب کلیسایی، مثل اسقف و کشیش و طالب و طالبه و خواننده مذهبی تعیین کردند؛ به می‌خواری و مدهوشی خرسند نشدند و عیش و عشرت خود را با سرودهای مذهبی می‌آمیختند که با این شیوه لذت عشرت را افزون کنند نه به انگیزه تدبیر که برای تمسخر. زنان با لباس رقص سرود «خورهورد-خورین»^{*} می‌خواندند. در ضمن این برنامه وقتی سرود شکرگزاری را می‌خواندند و به اینجا می‌رسیدند که می‌گوید: «ای خدا رحمت خود را به ما نشان ده» جلو می‌رفتند و آنگاه سینه‌های رقصندگان را گستاخانه می‌بوسیدند. امثال این اعمال بی‌شرمانه بسیار است که دم‌درکشیدن بهتر از بیان کردن.

ماکدسی هُوسب استپانوسیان در بیست و هشتم فوریه ۱۷۷۸ از سورات به خلیفه مگردیچ پیشوای کلیسای وانک می‌نویسد: «پس از آمدن نماینده از سورپ اچمیادزین روزی در منزل آقازار و سکان بحثی دربارهٔ مسائل مذهبی درگرفت... که ناگهان نمایندهٔ کاتولیکوس خشمگین شد پا به زمین کوبید آن خانه و خانواده را نفرین کرد و هنگام رفتن از آنجا گفت امیدوارم بینم یا بشنوم که تا سال دیگر در چنین روزی این خانه خراب شده باشد. که همین‌طور هم شد.»

در هشتم آرام ۱۷۸۳ آقاهاوهان جان هاکوب گراکیاتس بعد از ابراز همدردی با فلاکت جلفاییان خطاب به خلیفه مگردیچ می‌افزاید: «در این دیار هم وضع آشفته است. انگلیسیان با تمام اقوام می‌جنگند؛ در سورات، در دالقری راجه، در مدرس و حیدرعلی با فرانسویان و حالا هم با هلندیان در خشکی و دریا می‌جنگند. وقتی کشتی چینیها گرفتار شد دو لک از اموال قوم ما به باد فنا رفت. از بنگاله به سوی ماراته در حرکت بود، گرفتار شد و بیش از دو و نیم لک به قوم ما خسارت وارد آمد. ده روز است این خبر رسیده و از

*- این سرود وقتی خوانده می‌شود که کشیش پس از لباس مراسم پوشیدن از رخت‌کن به کلیسا وارد می‌شود.

رسیدن کشتی دیگر هم بسیار مشکوکیم... بیستم شمس ناخدا لنگر برگرفت و رفت. روز بیست و یکم آسمان بر ما خشم گرفت، چنان طوفان سهمگینی پدید آمد که نه کسی دیده بود و نه شنیده. طوفان یازده ساعت غرید، چهار ساعت آن معمولی بود و هفت ساعت غضب الهی. شدت امواج چندان آب را برکنند که بلندای آب رودخانه به اندازه هفت قدم آدمی برآمد و خشکی را فرا گرفت. اگر این طوفان ساعتی بیش پاییده بود دریا همه چیز را می بلعید. پس از چهار ساعت طوفان از جهت شمال شدت گرفت و در ظرف سه ساعت به چنان شدتی رسید که هرچه آب از دریا برآمده بود دوباره بدان بازگشت. بسیاری از اینکه فردا یکدیگر را خواهند دید نومید شده بودند. خانه‌ها بود که خراب شدند، برخی از بیخ کنده شدند. از بعضی نیمه‌ای ماند و از بعضی چهاردیواری. در تمام شهر خانه‌بی آسیب برجای نماند. از تمام درختان از هر صد یکی نماند. بیش از ده هزار نفر زیر تیرهای سقف خانه‌ها ماندند. روی آب پاره تخته سالمی نماند. کوچک و بزرگ خرد شدند. بسیاری گم شدند. کشتی نوساخته که یک روز تمام سفر کرده بود در طوفان درهم شکست. سه کشتی که از حلب می آمدند؛ یکی پر بود و بنا بود روز بعد برسد، دیگری تا نیمه بار داشت که بعد از دو روز باید به بصره می رسید و دیگری خالی هر سه نابود شدند. یک و نیم لک رویه کالا متعلق به قوم ما در کشتی عازم بصره از بین رفت و کالاهای بیشتر از اقوام دیگر که بسیاریشان به فلاکت افتادند. چهل و دو عدل ابریشم از قوم ما در بمبئی در کشتی بار کرده بودند که به سورات برود، خرد شد. در ظرف چهل روز این مصائب پشت سر هم رخ داد. گیج شده بودیم که چه کنیم. بر روی هم قوم ما بیش از شش لک رویه زیان دید. از این مبلغ بیشتر آن متعلق به من عاصی بود، راضیم به رضای خدا.»

باز همین آقاها و هان‌ها کوب گراکیانتس در هجدهم آودان ۱۷۸۳ (نه ماه پس از تحریر نامه اول) به خلیفه مگردیچ می نویسد: «روز به روز وضع ما بدتر می شود، هرچه داریم ته می کشد. بی چیز می شویم چون بدبختی افزونتر می شود. مخصوصاً امسال در بیست و یکم شمس خشم آسمانی بسیاری را فقیر کرد. من پنجاه و شش هزار رویه زیان کردم. همین طور هرکس به وسع خود متضرر شد. از کشتی‌هایی که از باتاوایا می آمدند یکی گرفتار شد و دیگری درهم شکست و از اموال قوم ما دو لک نابود شد که سیزده هزار رویه آن از من بود. چه عرض کنم که چقدر بدبخت شدیم.»

با اینکه این همه بدبختی یکی پس از دیگری بر سر بازرگانان سورات آوار شد، اما چنان که از نوشته درگورگ مگردیچیان از بمبئی برمی آید باز هم به کلی نابود نشدند. (می خواهد بگوید که اگرچه تجارت سورات از کمک به کلیسای خود دریغ کردند اما به کشیشی که از نخجوان برای گردآوری اعانه آمده بود سخاوتمندانه یاری رساندند.) در بیستم نیرهان ۱۷۹۰ به خلیفه هاکوب می نویسد: «همین قدر بدانید که چندین سال بود که از کلیسای وانک (گردآورنده اعانه) نیامده بود، حالا که به کشور هندوستان آمد، از شهر سورات دوهزار و هفتصد روپیه گرد آورد اما به کشیشی که از نخجوان به سورات آمد فقط آقاهاوهان جان گراکیاتس بیست و پنج هزار روپیه کمک کرده بود. خلاصه دیگران هم وجه داده بودند که بالغ بر پنجاه هزار روپیه گردید.»

اما رونق بازار آنها چندان دوام نیاورد و تمام شد. در اوایل قرن نوزدهم ورشکستگی و فقر به پیشواز آنها رفت. (رونق بازارشان فقط چهل سال دوام آورد.) از این رویا در شهرهای دیگر هند پراکندند یا با مرگ بهای عمر خود را پرداختند. بگذار تا برای جهانیان سرمشق و گواه کار خدایی باشند تا آنها که خیال سروری در دل می پروردند اگر به اندازه درختان سرو کوهی لبنان هم قد برافرازند پس از گذشت زمانی تشخیص جای آنها نیز ناممکن است. در سال ۱۸۲۰ از ارمنیان در سورات فقط این کسان ماندند (که تنها می توانستند مخارج روزمره شان را تأمین کنند که از میان آنها فقط خانم یغیساپت کارش رونق داشت.) استپانوس پتروس، گریگور آقایان، مائیش خانم آوریان، ماریام وارطانیان، میناس مارکاریان، هاروتون باغداساریان و یغیساپت فاربسیان.

اگر جوانان نارس ما (که بعضی از آنها به اتکای وضع خویشان به راه تن پروری می افتند) از این مثال پند بگیرند، امیدوار می شوم که خدمت ناچیزی به قوم خود کرده ام که یگانه آرزوی من بود (و خارج از وظیفه ای که به عهده من بود) وقایع سورات را به تفصیل بازگو کردم.

۲۰ قبل از سال ۱۷۸۰ یعنی تا وقتی که انگلیسیان به آن حدود دست اندازی نکرده بودند، بازرگانان جلفایی در شهرهای گجرات، اورنگ آباد، مدرس، کلکته و دیگر شهرهای هندوستان نیرو گرفتند و کارشان رواج یافت. از مدرس، در ششم نیرهان

۱۷۷۹ در هوانس درنرسیان نامه‌ای به مگردیچ خلیفه جلفا نوشته و پس از دادن خبر جنگ انگلیسیان و فرانسویان می‌افزاید: «فعلاً تجارت متوقف شده است و کشتیهای فرانسوی در دریا گشت می‌زنند و هر کشتی دیگری را که ببینند تصرف می‌کنند. یک کشتی دانمارکی که از مدرس به باتاویا می‌رفت گرفتار فرانسویها شد که در نتیجه آن به قوم ما زیان فراوانی رسید.»

باز هم همان کشیش در پانزدهم ژانویه ۱۷۸۴ می‌نویسد: «سه سال است که در جنگ به سر می‌بریم گرانی خوراکی بیداد می‌کند و به سختی به دست می‌آید. اگر هم یافته شود بسیار گران است. بیش از نیمی از ساکنان این سرزمین از گرسنگی جان سپردند... اما در اوایل جنگ قوم ما سه دسته شدند. دسته‌ای به ناگپاتانام و سِرِنَگه و دسته دیگر به موچلی بندر رفتند و دسته سوم هم در مدرس ماندیم.»

در آن زمان در مدرس آقا شاهمیر سلطانومیان معروف شد که ثروتی میلیونی گرد آورده بود، اما پس از مرگ او آن ثروت مثل دود به هوا رفت. در همین شهر آقاپتروس و سکانیان هم شهرت داشت که در [فصل بیستم] شرحی از او آوردیم:

در اوایل قرن نوزدهم در مدرس این اشخاص روی کار آمدند: آقا ست سام هوانس شاهمیریاتس، نظر هاکوب جان، مارکار هوانسیان، وارطان گاسپاریان، هاکوب سیمونیان، مانوک هاکوب جانیان، هاکوب هاروتونیان، آود هاکوب جانیان، آود ستیان، گیراگوس هاروتونیان، گریگور سامیان، ملکوم مانوکیان، هوهان مگردیچیان، نیکوگایوس هوهانسیان، استپانوس قازاریان و دیگران.

در سال ۱۷۷۰ در کلکته تجار مشهور اینان بودند: آقا پتروس هاروتونیان، آقاخاچیک آراکلیان، آقاسرکیس درهوانسیان، آقاخاچادور هوهانجانیان، آقابغوس میرزاییان، سرکیس مناتساگانیان، بارغام گریگوریان، استپانوس باراغامیان و دیگران.^{۱۸}

در قرن نوزدهم در داکاکار این افراد رونق گرفت: آقا هاروتون میکائیلیان، که میلیونها ثروت گرد آورد و به سال ۱۸۲۴ جان سپرد. با اینکه بخشی از ثروت او به وارثانش رسید اما بیشتر آن نابود شد.

۲۱ در قرن نوزدهم رونق تجارت در جلفا فرونشست. با اینکه بارون امیرخان. ه. امیریاتس از اوایل سال ۱۸۳۷ تا ۱۸۵۰ در جلفا به تجارت اشتغال داشت و ارتباط

تجاری او تا اسلامبول گسترده بود اما کار او به کسادى انجامید و از دادوستد بازاىستاد. یکی دیگر از تجار هم بارون گئورگ مگردیچ گلزاریان بود که به سال ۱۸۴۸ برای تجارت به باتاویا رفت و در دریا ناپدید گشت.

۲۲ بارون یغیازار گریگور گاسپاریان در سال ۱۸۳۹ با شرکت بارون گورگ درقوکاسیان روابط تجاری خود را بین جاوه و بوشهر برقرار کردند و رفیقی دیگر به نام بارون بارسغ اندریاسیان جلفایی داشتند. به تفضّل الهی تجارت آنها توسعه یافت اما بارون گورگ درقوکاسیان به سال ۱۸۴۰ مرد و بهره‌ای از آنچه نصیب آنها شد نبرد.

بارون یغیازار گریگور گاسپاریان با تقاضایی از شاه و با همت خلیفه تاتاوس به سال ۱۸۵۵ فرمانی از اعلیحضرت همایونی ناصرالدین شاه پادشاه ایران دریافت کرد که او جزو اتباع ایران است (با اینکه فعلاً ساکن باتاویاست) و عوارض گمرکی را طبق تعرفه‌ای که تجار ایرانی می‌دهند بایدپردازد که به موجب این فرمان صدی سه به سود او تمام شد.* «عم اکرم کامکار مؤیدالدوله طهماسب میرزا حکمران فارس بدانند، چندی قبل بر این، وجه گمرک و راهداری مال التجاره جماعت ارامنه تبعه دولت علیه ایران که در ولایات ممالک محروسه متوقف و متردد می‌باشند فرمان قدر دستور شرف صدور یافت که جمیع حکام ولایات و مباشرین گمرک به‌طوری که با سایر رعایای دولت ابد مدت قاهره رفتار می‌کنند بلا تفاوت با طایفه مرقومه نیز به همان قرار معمول دارند وجه و دیناری زیاده از قاعده متداوله مطالبه ننمایند. حال از قراری که به عرض خاکپای همایون رسید مباشرین گمرک بندر ابوشهر در باب وجه گمرک مال التجار، خواهی‌بغ نظر تاجر عیسوی که رعیت دولت علیه ایران می‌باشد مثل رعایای دول خارجه رفتار کرده صد و پنج مطالبه می‌کنند و برخلاف حکم همایون از او وجه گمرک می‌خواهند. این معنی از کفایات و کارآگاهیه‌های آن عم نامدار دور است که با وجود فرمان همایون و حکم قطعی مباشرین و کارگذاران گمرک بندر ابوشهر برخلاف قاعده معموله متداوله با مشارالیه رفتار کرده زیادتى و اجحاف نمایند. لهذا به آن عم نامدار امر و مقرر می‌فرماییم که به

* - رونوشت فرمان در آرشیو کلیسای وانک به شماره ۱۵۹ محفوظ است - فهرست آرشیو کلیسای وانک. ص ۱۲۲.

مباشرین امور گمرک ولایات و بنادر فارس قدغن داده و حکم صریح بنویسید که هر وقت مال التجاره ارامنه رعیت دولت علیه ایران عموماً و خواجه یغنظر خصوصاً به ولایات و بنادرات فارس می آید و می رود مثل سایر رعایای ایران مطالبه وجه گمرک از آنها نمایند و مثل رعایای دول خارجه با آنها معامله و رفتار نکنند. البته آن عم فرخنده ششم برحسب امر قدر معمول و مرتب داشته در این باب قدغن اکید دارد و از مدلول حکم محکم همایون تجاوز نکند و در عهده شناسد حرّری شهر شوال المکرم (۱۲۷۱)».

۲۳ در زمان حاضر در کلکته این تجار ارمنی جلفایی تبار مشغول کارند:

- ۱- خانه آبکاریاتنس که «آبکار و کمپانی» نام دارد.
- ۲- خانه بارون سرکیس هوهانیان که «برادران هوهان» نامیده می شود.
- ۳- خانه بارون گورگ پانوس باراغامیان
- ۴- بارون مگردیچ خاچیک هواکیم که در این اواخر بسیار ترقی کرد.
- ۵- بارون خاچیک.ت. آودومیان.
- ۶- هوسپ و مانوک تروسیان

۲۴ در جاوه این تاجران جلفایی به کار مشغول اند:

- ۱- بارون یغیازار که «گاسپار و کمپانی» نامیده می شود.
- ۲- بارون بارسف آندراسیان و بارون آقنورپتروس آقنوریان که «آندریاس و کمپانی» نام دارد.
- ۳- بارون هوهان هاروتونیان.
- ۴- بارون گریگور ناهاپتیان.

در سوربایا:

- ۱- بارون قازار هوهانیان
- ۲- بارون مانوک هورداناتیان
- ۳- بارون گالستان ماردیروسیان

در سمرانگ:

۱- بارون بغوس آندریاسیان

۲- بارون کاراپت آندریاسیان

در جبارا:

۱- بارون مارکار سوکیاسیان، مالک مشهور

در رانگون:

۱- هوانس استپانوسیان

۲- مارکار داویدیان و دیگران

اما در همین دوران کسانی در جلفا مشغول دادوستد بودند که نمی‌توان آنها را تاجر به حساب آورد، به شرح زیر: مارکار میکائیلیان، ابراهام و مگردیچ هوانسیان، هاروتون و مانوک بارسغیان، مؤسس ناهاپتیان، برادران خاچادور و خاچیک و دیگران.

۱- کتاب خطی محفوظ در کتابخانه کلیسای وانک.

۲- صورت حسابهایی که در کتابخانه کلیسای وانک محفوظ است.

۳- همان جا.

۴- همان جا.

۵- فرمانها، همان جا.

۶- کاروانسرای نقش جهان فعلاً مخروبه است و در سمت جنوبی دروازه دولت و باغ چهلستون دولتی قرار دارد.

۷- از صورت حسابهای خطی و از اسناد و کاغذهایی درباره تجار ارمنی در کلیسای وانک محفوظ است.

۸- همان.

۹- همان.

۱۰- مجله آژگاسر، چاپ کلکته، سال ۱۸۴۶، جلد دوم، شماره‌های ۳۷، ۳۸، ۳۹.

۱۱- قبر او در مشرق قبرستان جلفا واقع است. اینک لوح آن:

قبر خواجه هوسپ

پسر آواک شی‌نتس مارکار

چه تحسین‌انگیز بازرگان

چه مشهور در هندوستان
 شریف و جلیل در همه جا
 چه در خشکی چه در دریا
 می‌راند کشتی خود را
 همکار بود با ناخدا
 شاهان دوستش می‌داشتند
 بزرگان احترامش می‌گذاشتند
 خستگی‌ناپذیر و کوشان
 نیکی می‌کرد به مردمان
 پنجاه سال برد رنج
 انباشت گنج بر گنج
 همه را گذاشت در دنیا
 و خود رخت بر بست از اینجا
 هرگز روزی نیارمید
 خیری از این ثروت ندید
 به امید مسیح رفت
 به کنار مسیح خفت
 هر که بر این قبر بگذرد
 یادش کند و رحمت فرستد
 تا خود نیز رحمت شود
 ۲۳ داما ۱۱۵۳ (۱۷۰۴ م)

- ۱۲- هون نام پول نقره‌ای است که پیش از این در حدود مالبارا که پایتخت آن مدرس بود، رواج داشت. هر هون فعلاً معادل ۷/۵ قران ایران و ۳۷/۵ قروش عثمانی است.
- ۱۳- آن کلیسای شاه ولتس به نام سورپ هوانس انجیل‌نویس است.
- ۱۴- هر لک معادل صد هزار است.
- ۱۵- نمونه‌های بسیاری از این قطعنامه‌ها و تقاضانامه‌های تجاری، برای حل و فصل دعاوی تجار، در کلیسای وانک محفوظ است.
- ۱۶- این پرسش و پاسخ در یک صفحه به زبانهای ارمنی و فرانسوی چاپ شده که صفحه ۳۴۱ یک کتاب است. چند برگ دیگر آن در کلیسای وانک محفوظ است که در آنها پرسش و پاسخ فرانسوی و خواجه‌صفر حول اعتقادات مذهبی گریگوریان و کلیسای کاتولیک است. چنین برمی‌آید که آن کتاب سخنان فرانسوی با یک نفر به نام صفر درباره همه چیز است.
- ۱۷- یادداشتهای کتابهای خطی محفوظ در کلیسای وانک.
- ۱۸- همان جا.

فصل بیست و هفتم

پادشاهی شاه سلیمان و وضع ساکنان جلفا

۱ پس از مرگ شاه عباس صغیر به سال ۱۶۶۵، فرزند او، سلیمان معروف به صفی به جای پدر نشست و به نام او شاه صفی یا شاه سلیمان خوانده شد.^۱ وضع ارمنیان جلفا در زمان او حالی میانه داشت. نه بسیار مرفه بودند مانند روزگار پدرش و نه بسیار پریشان حال مثل دوران پسرش. بازرگانی روزگار پیشین رونق خود را، بی آنکه ضربه‌ای کاری بخورد، حفظ کرد.

۲ اندوهی که در این زمان جلفاییان را در خود فرو برد مسلمان شدن خلیفه هوهان بود که ریاکارانه با محضرنویسی پنهانی در سال ۱۶۷۱ از کاتولیکوس هاکوب مقیم استانبول، درجه اسقفی گرفت. وقتی به جلفا بازگشت داوید، خلیفه کلیسای وانک ارتقای مقام او را نپذیرفت. از این جهت به مذهب خود پشت کرد و نزد شاه سلیمان به فتنه پرداخت و گفت که کلیسای وانک و کلیساهای دیگر اشیای قیمتی فراوانی از طلا و نقره دارند و با تحریک او، شاه سلیمان در سال ۱۶۷۱ کلیساهای جلفا را مشمول مالیات کرد. حال از این خیانت چه خسارات و زیانهای به بار آمد، در جای مناسب خود، به شرح آن خواهیم پرداخت.^۲

۳ ارمنیان جلفا از شاه سلیمان تسلاهی یافتند که تا حدی آن غم را جبران کرد. چون در سال ۱۶۸۸ که یسوعیان در جلفا بسر می بردند برضد ارمنیان گریگوری فتنه‌ای انگيختند

و در نظر داشتند اینان را کاتولیک کنند. شاه به اعتراض استپانوس، خلیفه جلفا، و بزرگان ارمن توجه کرد و بلوای یسوعیان را فرونشاند. بعضی را اخراج کرد و بقیه را تحت انقیاد خلیفه جلفا قرار داد و حق گریگوریان را بجا آورد که بدین ترتیب روحانیون یسوعی نتوانستند آنچه را در سر می‌پختند به مرحله عمل درآورند.^۳

^۴ اگر گفته هاکوب روحانی یسوعی را باور کنیم شاه سلیمان از حد شرافت تجاوز کرده و هر ساله یکی دو دختر از جلفاییان می‌گرفته^۴ اما چون نوشته‌های خطی دیگری در دست نیست (تا آنجا که من خبر دارم) اگر بگویم این نکته دروغ است وجدانم ناراحت نمی‌شود. چون این شخص در زمره همان روحانیون یسوعی بود که شاه سلیمان از جلفا اخراجشان کرد. این مرد کینه و عداوتی درمان‌ناپذیر از جلفاییان به دل داشت. از این رو روحانی یسوعی با شقاوت از خود حرفهای مفت خصومت آمیزی علیه خلیفه استپانوس و جانشین او الکساندر می‌زند. همان الکساندری که بعداً به مقام کاتولیکوسی رسید. بنابراین اگر گواهی شخصی چنین فتنه‌انگیز و بدگو و دشمن خو را حقیقت پنداریم و در تاریخ یاد کنیم خردمندانه نیست.

^۵ پادشاهی شاه سلیمان بیست و نه سال بود. او به سال ۱۶۹۴ جان سپرد.^۵

۱- یادداشت‌های خطی.

۲- ر.ک. جلد دوم، فصل سوم.

۳- همان جا.

۴- دفترچه کوچک به قلم هاکوب روحانی، ص ۱۷.

۵- یادداشت‌های خطی.

فصل بیست و هشتم

پادشاهی سلطان حسین • آغاز فلاکت جلفا و وضع ساکنان ارمنی آن

۱ سلطان حسین فرزند شاه سلیمان، پس از مرگ پدر، به سال ۱۶۹۴، بر تخت سلطنت ایران جلوس کرد و شاه سلطان حسین خوانده شد. او خُلَقاً ضعیف النفس و از روحیه بلندپروازی، که ویژه شاهان است عاری بود و از این رو به ملایان جرأت داد که متملقانه و چاپلوسانه نزد او رفت و آمد کنند. بدین جهت وزیران کاردان و خردمند پدرش از چشم او افتادند و به جای آنان ملایان نزد شاه به تملق پرداختند. ملایان به جای آن که در اداره ملک و ملت از طریق شور و صلاح خود یاور شاه باشند از او غلام دین و مذهب ساختند. بدین لحاظ از آن پس پادشاه تاجدار ایران بازبچه دست ملایان شد. قدرت دولت به سستی گرایید، حاکمان شهرها و قصبات انضباط و احترام خود را نسبت به دولت و نهادند و بخش اعظم زندگی خود را وقف گردآوردن مالیات به نفع کیسه خود کردند و تعلیم سپاه را به هیچ گرفتند.^۱

۲ شاه در اوایل سال ۱۶۹۷ به ساختن عمارت معظمی در جنوب جلفا دست یازید و آن را فرح آباد نامید با این تمایل که کاخ سلطنتی را بدانجا انتقال دهد. میل باطنی او انگیزه می شد که آن بنا را حتی یک روز زودتر به پایان رساند چون بیشتر وقت خود را صرف سرپرستی آنجا می کرد تا کارگران را تشویق کند که به سرعت بنا را به انجام رسانند. همین که فرح آباد تا حدی سر و صورت گرفت بدانجا نقل مکان کرد اما نتوانست مدتی طولانی

از اتمام بنا لذت برد چون قبرستان جلفا در مشرق فرح آباد قرار داشت و در دل می‌پرواند که پس از به پایان رسیدن بنا قبرستان را از استخوان مردگان بزدايد و به جای آن تفرجگاهی برآورد.^۲

^۳ بنا بر تکرار مدام ملایان شاه تصمیم گرفت ارمنیان و پیروان ادیان دیگر را که در قلمرو حکومت او می‌زیستند به دین اسلام درآورد. او به میل باطنی خود در مورد زردشتیان ایران، که آنها را گبر می‌نامیدند به آسانی تحقق بخشید. از پیروان این مذهب دویست خانوار در جنوب جلفا ساکن بودند که محله‌شان گبرآباد نام داشت و آنها همگی بخشی از ترس و گروهی با تشویق و وعده و وعید به دین محمدی درآمدند و از آن هنگام آن محله را حسین آباد خواندند و نسلهای بعدی آنها بیشتر از خود مسلمانان به مذهب نو پای‌بند شدند. شاه با نیت از دین برگرداندن ارمنیان به کلیسای وانک آمد. اما تا در کلیسا درباره مذهب مسیحیت سخنی به میان آمد خلیفه هوانس جلفایی که او را نورجهان می‌نامیدند با قدرت الهی آراسته شد و او که به حقانیت مسیحیت ایمان راسخ داشت میل باطنی شاه را برگرداند.^۳ بعد از مراجعت از کلیسا به مریدان وفادار خود پیشنهاد کرد که با خلیفه نورجهان درباره مذهب بحث کنند، اما آنها از علم و عقلی که داشت ترسیدند، و چون می‌دانستند در این آزمایش مغلوب می‌شوند از شاه تقاضا کردند که از خیر این پیشنهاد بگذرد زیرا مردم اگر شکست ملایان را ببینند بدین و منحرف می‌شوند.^۴ از این رو به شاه توصیه کردند که با تشویق و تهدید تصمیم دین‌برگردانی را به اجرا گذارد.

^۴ شاه بنا بر صوابدید ملایان برای خوار و خفیف کردن ارمنیان به جهت نامسلمانی خندقی کند و فرمانی صادر کرد که ارمنیان چاک گریبان خود را باید از پشت ببندند^۵، بر شانه‌هاشان کهنه گلیم اندازند و کلاه تکه‌پاره بر سر گذارند تا از مسلمانان متمایز شوند. سواره به بازار نروند. در ایام بارانی به بازار و دکان وارد نشوند تا مبادا خیسی لباسشان مسلمانان را نجس کند.^۶ فرمانی دیگر برای پست کردن آنها داد که تابوت معدومان را ارمنیان باید حمل کنند^۷ و قدغن کرد که وجه دانه مرغان دربار را ایشان پردازند^۸ و هم به

فرمان او سر هر ماه جارچی جار می‌زد که شاه در مورد ارمنیانی که مسلمان شوند احسان و هر خواسته آنها را اجابت خواهد کرد.^۹

۵ با این دو دامی که برای ارمنیان نهادند گرچه تمام یا بخشی از ایشان را نفریفت اما بعضی از سست‌دینان فریفته از وعده و وعید ایشان دین خود را رها کردند. در اوایل قرن هفدهم شمار از دین‌برگشتگان در جلفا بسیار بود. نامهای گروهی از آنان را که در اختیار دارم چنین است: آود، کلاتر جلفا که پس از مسلمان شدن نام محمدحسین بیگ گرفت. او خانواده و پنج نوکر خود را هم همراه برد به نامهای: بشیر، اصلان، کمال، سعادت، بابون. مانول و خانواده‌اش که او را صادق نام نهادند. اسماعیل و نظرعلی با خانواده‌هایشان. اگاز و الیاز، دو برادر، صفی‌قلی‌بیگ، صفرعلی، با دو فرزندش زادور و هاروتون، دختر اللهوردی - خاتون و سکی، نظر آغاسی، ابوالمسیح فرزند محمدحسین کلاتر، حسین قلی، هریسیمه، همسر رستم‌بیگ داروغه و وسکوم، دختر باغرام^{۱۰}. پیشوای اینان هوهان ناخلیفه مرتد زمان شاه سلیمان بود. از زمانی که بعضی از ارمنیان مرتد شدند آزار جلفاییان فزونی گرفت، چون مرتدان به تحریک ملایان بنای مخالفت گذاشتند و به تهمت و خیانت و لجاجت علیه آنها پرداختند و طلب بیجای ارث کردند. به دروغ نسبت می‌دادند که فلان ارمنی به پدرش چقدر بدهکار است و برای اثبات آن ادعا، مرتد دیگری را نزد قاضی به گواه می‌گرفتند و حکمی برای دریافت آن مبلغ به‌دست می‌آوردند. معتمدان ارمنی جلفا را متهم می‌کردند که اشیای قیمتی ایشان نزد آنها به امانت بوده و حالا که مسلمان شده‌اند به آنها رد نمی‌کنند و به این دستاویز، با اتکا به حمایت شاهانه آن ارمنی را عذاب می‌دادند. بعضی از این نومسلمانها با لجاجتی کینه‌توزانه ارمنیها را متهم می‌کردند که چون اسلام آورده‌اند آزارشان می‌دهند و ناسزا می‌گویند. هم اینان بعضی ارمنیان را تهمت می‌زدند که گویا می‌خواهند ترک دیار کنند و به ممالک دیگر بکاوچند. با این بهانه‌ها و با پشت‌گرمی به فرمان دربار، زحمت و آزار بسیار برای ایشان فراهم می‌کردند^{۱۱}.

اجرای فرمان شاه از دامهای مرتدان بسیار مصیبت‌بارتر بود؛ چون همین که فرّاشان دربار حکم شاه را می‌گرفتند شتابان و عجولانه می‌خواستند همان‌دم آن را اجرا کنند،

مثل گرگهای گرسنه که به گله گوسفندان می‌زنند، می‌گرفتند با زنجیر می‌بستند و می‌زدند و داغ می‌کردند و در مواردی با دودکاه تا مرز بیهوشی و تا آستانه مرگ زجر^{۱۲} می‌دادند. فرّاشان چندان به این شکنجه ادامه می‌دادند تا طاقتشان طاق شود و در دینشان سست گردند. بعضی از آنها را چنان در تنگنا قرار می‌دادند تا برای چند دقیقه استراحت حاضر به پرداخت مبلغ گزافی شوند برای آنکه در این لحظات بتوانند چاره‌ای برای رهایی از گزند آن فرمان بیندیشند و آسوده شوند. از همه آزارها بدتر آن بود که به خاطر طلب ارث بیجا می‌رسید. زیرا در آن زمان مطابق شرایع اسلام، اگر از خانواده‌ای یک تن مسلمان می‌شد تمام ارث به او می‌رسید و چیزی به وارثان زنده دیگر تعلق نمی‌گرفت^{۱۳}. این قانون سبب شد که گروه بسیاری دین خود را به طمع ربودن سهم عمده میراث خانواده رها کنند. از این جهت بعضی دیگر به ناچار برای مقابله با این زیان عظیم خود نیز به ظاهر مسلمان شدند که از این بابت شمار مرتدان افزون شد و توانستند با رفتاری ریاکارانه تعداد نومسلمانان را در نظر شاه بیشتر جلوه دهند.

۶ با تمام این دستاویزها باز هم خواسته شاه برآورده نشد و بخش عمده ارمنیان مسیحیت خود را حفظ کردند. از سر مال و منال توانگرانه خود گذشتند و راه ارتداد را نپسردند. از دیگر روایات شفاهی که به ما رسیده یکی این است که شیشه‌ها را خرد می‌کردند، با گل می‌آمیختند و حکم می‌کردند تا ارمنیان با پاگل را بورزند تا دیوار فرح‌آباد را بکشند.

ارمنیان جلفا برای حفظ دین خود این همه مصائب را تحمل کردند و هرگز سستی نشان ندادند. باز از روایات شفاهی دیگر آن است که او [شاه] دستور داد گوشه سنگ قبرهای ارمنیان را بشکنند تا نشانی باشد از ختنه کردن مردگان به فرمان سلطان. از آنجا که در شریعت اسلام جایز نیست کسی را با اکراه مجبور به تغییر دین کنند و چون شاه به شریعت معتقد بود، نخواست برخلاف احکام آن ستم دیگری به ستمهایش بیفزاید اما امیدوار بود ارمنیان را از همان طریقی که به دین خود آورده بود آرزوی خود را به تدریج تحقق بخشد که هجوم افغانها نه فقط میل باطنی که سلطنت او را نیز زیر و زبر کرد. آنگاه که قدرت و حرمت مرتدان کاهش گرفت، بسیاری از آنان با رجوع به وجدان

خود دوباره به دین اجدادی بازگشتند. به همین جهت علاءالدین مجتهد اصفهان به سال ۱۱۲۲ هجری (۱۷۱۰) به دیگر مجتهدان شهر شکایت کرد و از نومسلمانانی که مجدداً به مذهب قبلی خود بازگشته بودند نام برد و مدعی شد که اینان با این رفتار به مذهب ما اهانت کرده‌اند (یکی از این شکوائیه‌ها را در تاریخ خواهم آورد) اما از این شکایت جانبداری نشد و به بازمسیحی شدگان فشاری وارد نیامد. با این وصف این مرتدان به جلفاییان زیان بسیاری رساندند. از این رو از بازگشت مجددشان حتی اقوام نزدیکشان چندان استقبال نکردند و با آنکه از عملشان اظهار توبه و پشیمانی بسیار نمودند در قبرستان هم مکان مجزایی، کنار جوی خارامب، به آنها اختصاص دادند که امروز نیز صورت قبر آنها باقی است، اما اعقاب آنها با دیگر ارمنیان آمیختند.

۷ نه از روایات شفاهی و نه در یادداشتهای خطی هیچ‌یک خبر نمی‌دهند که پس از شاه‌سلطان حسین ستمکار حکام دیگر مالیات بیشتری بر جلفاییان بسته یا جریمه ناروای دیگری از آنها طلبیده باشند. اما در یکی از یادداشتهای خطی چنین آمده است:

«در عهد شاه‌سلطان حسین، در ۱۲ نوامبر* ۱۱۶۱ ارمنی (۱۷۰۸)** برابر با ۲۷ دامای سال ۹۷ تاریخ کوچک مطابق چهارم نوامبر پادشاه پنج‌هزار تومان مالیات بر جلفاییان بست. ارمنیان دوروز از جلفا گریختند. آنگاه آغا جعفر قلی مقطوع‌النسل این را به عرض شاه رساند و آن مبلغ به یک‌هزار تومان کاهش یافت^{۱۴}»

۸ در ایام پادشاهی او اختلافی که میان ارمنیان گریگوری و کاتولیک، در عهد پدر او پدید آمده بود، حل نشده باقی مانده بود. شاه با جانبداری از گریگوریان و بی‌توجهی به کاتولیکها، محبت گریگوریان را به خود جلب کرده بود^{۱۵}.

۹ تجارت جلفاییان در عهد او ضربهٔ بزرگی نخورد و ادامه یافت با آنکه مرتدان زیان رساندند و قلبشان را شکستند.

*- ۱۲ نوامبر تاریخ یادداشت خطی و ۴ نوامبر تاریخ فرمان است.

** - ۱۷۱۲ درست است.

۱- کشیش استپانوس، ص ۵۰.

۲- همان جا، همان جا.

۳- رجوع شود به جلد دوم.

۴- همان جا، همان جا.

۵- «غرض از تحریر این کلمات آنکه اینجانب مگردیچ پسر میرزاخان اولاً در لشکرک برای خلیفه داوید پنج هزار روپیه خرج کرده بودم، به جرم پوشیدن لباس یقه جلو شش هزار، به جرم نپرداختن جزیه یک هزار و پانصد روپیه که جمعاً دوازده هزار روپیه می شود و مربوط به مخارج ارمنیان است پرداختم. تمام این مبلغ را در سورات از جلفاییان وصول کردم. ثانیاً نه از ارمنیان و نه از جلفاییان هیچ گونه طلبی ندارم و هرگونه ادعای طلبی از جانب من باطل و پوچ است.» بدون تاریخ.

۶- کشیش استپانوس مورخ، ص ۲۳.

۷- ارمنیان جلفا به این جهت از شاه تقاضای فرمانی کردند و او نیز فرمانی صادر کرد که ترجمه آن چنین است: «حکم جهان مطاع شد. آنکه کلاتر فعلی و ساکنان جولاهه شکایت کردند که قبل از این تاریخ ده تومان جهت نعلش کشی از ایشان مطالبه نموده اند و هشت تومان دیگر چنان به عرض رسیده جهت قیمت دانه ماکیان می خواهند مقرر کنند (که این قوانین نوظهور است و به هیچ وجه قبل از این چنین چیزهایی نبوده، چون تاکنون یکصد و بیست سال است که مبلغ و وجوهات دیوانی معین و معلوم است و قبل از این هم شکایت کرده بودند که آن را کان لم یکن گرفته بودیم، الحال مجدداً از ما می طلبند) بدین جهت از آستان ما استدعا کرده اند که به روال سابق آن مبلغ نعلش کشی و دانه ماکیان به آنها بخشوده شود. لذا من بعد احدی حق مطالبه از آنها ندارد لذا بدون آزار و محض ترحم مبلغ مذکور به تصدق فرق فرقدان همایونی بر آنها بخشوده می شود تا من بعد جهت آن اعمال و به اسم آن ملت چیزی طلب نشود تا موجب اذیت آنها گردد. مستوفیان دارالسلطنه این حکم را در دفتر دیوانخانه بنویسند و طبق آن رفتار نمایند که هرساله تقاضای حکم دیگری نباشد و خارج از فرمان عملی صورت نگیرد. تحریراً فی الجمادی الثانی سنه ۱۱۲۸» (۱۷۱۶). تا امروز در ایران قانونی هست که هرگاه تیر دار بیفتند یا فرسوده شود تکلیف یهودیان است که آن را دوباره تعمیر یا تعویض کنند. استنباط من آن است که این قرار را در عهد شاه سلطان حسین برای یهودیان وضع کرده اند و برای ارمنیان هم مقرر شد که نعلش معدومان را بکشند و یا کرایه نعلش کشان را بپردازند. ارمنیان این بار را از دوش خود برداشتند اما یهودیان همچنان ملتزم به اجرای همان قرارند.

۸- این متن چون اصل آن در آرشوی نیست دوباره از ارمنی به فارسی برگردانده شده و تا حدی سبک نثر آن دوره مدنظر بوده است.

۸- همان.

۹- کشیش استپانوس مورخ، ص ۲۳.

۱۰- از شکایتنامه علاءالدین مجتهد مورخ ۱۱۲۲ هجری (۱۷۱۰).

۱۱- کشیش استپانوس مورخ، ص ۲۴.

۱۲- همان جا، همان جا.

۱۳- این قانون بارها به جلفاییان ضرر زده است نه فقط در عهد شاه سلطان حسین که حتی امروز هم زیان می رساند. با اینکه این قانون از نظر دولت خوشایند نبود و فرمانی برای کاستن از تنفیذ آن صادر شد اما مجتهدان آن را جزو قوانین مقدسه می شمردند و فرمانهای دولتی را به هیچ می گرفتند. در این باره نزدیک

بیست فرمان و حکم در کلیسای وانک موجود است که هر چندگاهی صادر شده است. اما آخرین فرمان را اعلیحضرت همایونی ناصرالدین شاه به سال ۱۸۵۱ خطاب به امیرکبیر صادر فرموده‌اند که در دیوانخانه دولتی واقع در تهران این شکایت را بررسی و حکم قطعی صادر شود. قوانین معین برای جلوگیری از ضرر و زیان آن است که فرد مختار است در زمان حیات خود دارایی خود را به فرزند یا غیر آن صلح کند تا پس از مرگ او اگر مرتدی در خانواده‌اش باشد نتواند ادعای ارث کند. اگر بر مجتهدان معلوم شود که مصالح برای فرار از این زیان چنین صلحنامه‌ای تنظیم کرده باشند آن را تأیید نمی‌کنند و آنها را هم که چند بار تأیید کرده‌اند به خاطر دلجویی از نومسلمانان اگر و مگر می‌کنند. معتمدان جلفا برای حفظ مال خود پس از مرگ، به سه یا چهار نوع صلحنامه متشبث می‌شدند. مثلاً، پدری دارایی خود را به یکی از نوکرانش صلح می‌کرد، او هم به یکی از همقطاران و او هم به یکی دیگر و او هم به فرزند مصالح و وارثانی که ثروت از آن آنها بوده است.

۱۴- یادداشت خطی محفوظ در کتابخانه کلیسای وانک.

۱۵- رجوع شود به جلد دوم.

فصل بیست و نهم

شهادت گریگور معروف به منور به جهت انکار نکردن مسیح در سال ۱۷۰۳
که در زمان پادشاهی شاه سلطان حسین به وقوع پیوست

۱ گریگور یکی از ساکنان محله ایروانیها، هجده ساله و فرزند خانواده بی بضاعتی بود که چهره‌ای زیبا و اندامی برازنده داشت. او در شهر اصفهان به خدمت یک بازرگان انگلیسی درآمد. یک روز که پدرش از بازار می‌گذشت پته لباسش روی ظرف آبخوری دکانداری^۱ افتاد. دکاندار خشمگین شد، او را کتک زد و مجروح کرد که چرا ظرفش را نجس کرده است.

پدر با همان سر و وضع مجروح به خانه بازرگان انگلیسی رفت و پسرش گریگور را از جریان مطلع کرد. فرزند از بلایی که به سر پدرش آمده بود احساساتش تحریک شد. دو تن از نوکران مسلمان بازرگان را برداشت به سراغ دکاندار رفت. او را زد و زخمی کرد و کشان‌کشان به در خانه بازرگان برد. دکانداران آشفته از عمل نوکران بازرگان انگلیسی خواستند ضرب شستی به گریگور نشان دهند که مسبب دعوا شده بود. تهمتی ناروا بر او بستند و شاهدان دروغین ساختند و آنها را نزد مجتهد بردند و در برابر او چنان وانمودند که گریگور به مذهبشان اهانت کرده است و از او خواستند طبق قوانین شرع حکم کند. مجتهد در جواب آنها گفت در صورت صحت سخنانشان آن مرد یا باید بمیرد یا اسلام آورد. شاکیان با توسل به شاهدان دروغین سخنانشان را ثابت کردند و از او فتوایی برای اعدام یا اسلام آوردن او گرفتند. حکم آن مجتهد را نزد قاضی شرع بردند و با مهر قاضی

حکم را مسجل کردند و آنگاه نزد حاکم شهر بردند که او نوه شهنازخان گرجی بود. حاکم چون کثرت و تعصب دکانداران را دید غیرت ایشان را ستود. پس فراشان خود را به خانه بارون انگلیسی فرستاد تا گریگور و نوکران ضارب را جلب کند. فراشان به خانه رسیدند، حکم را ابلاغ کردند و آن افراد را طلبیدند.

در آن روزها بازرگان انگلیسی بیمار شده و مرده بود و در آن خانه دو انگلیسی دیگر مانده بودند که با زبان فارسی و قانون ایران آشنایی نداشتند؛ از سر ترس دو نوکری را که به کمک گریگور دکاندار را زده بودند، تحویل فراشان حاکم دادند و گریگور را نزد خود نگه داشتند.

۲ مردم خشمگین قرار نگرفتند و با حاکم نزد شیخ الاسلام رفتند. لب به شکایت و اعتراض گشودند و فغان برآوردند که خدایا امانت را نگهدار، به ما رحم کن. یک بی دین (گریگور) برادر دینی ما را تا خورده زده و زخمی کرده با بی حرمتی و ناسزا او را کشان کشان تا خانه بارون انگلیسی برده، به این هم قناعت نکرده و به دین و مذهب ما اهانت کرده است، و برای اثبات مدعای خود فتوای مجتهد را نشان دادند و باز صدای خود را بلند کردند که توهین به شرع را قصاص کنید. با این توهین بی حرمتی کرده و ما را مثل خاک خوار کرده و این بی دین علناً به مذهب ما اهانت و جسارت کرده است.^۲ باز صدایشان را بلند کردند و هلله می کردند تا دیگران هم خوب بشنوند. شیخ الاسلام به شنیدن اعتراضات آنها مجبور شد و قرار گذاشت روز بعد به دادخواهی آنها رسیدگی کند. روز بعد همان جمعیت باز رویه روی خانه شیخ الاسلام ازدحام کردند و مانند روز گذشته داد خواستند، بارونهای انگلیسی که دیدند کینه بازاریان افزون می شود از ترس وخیم تر شدن اوضاع گریگور را آزاد و به او سفارش کردند برود و در یک آبادی خود را پنهان کند تا آنها از آسیاب بریزد و فتنه بخوابد. گریگور به خانه پدر رفت و بی آنکه جایی برود همان جا پنهان ماند. طی این روزها شاکیان مرتباً به در خانه شیخ الاسلام می رفتند و داد می خواستند. شیخ الاسلام مترجم انگلیسی را به حضور طلبید و با تهدید و ارباب گریگور را خواست. مترجم جواب داد که او را همراه دو نوکر فتنه جو از خانه بیرون کرده اند. اما شیخ الاسلام باور نکرد و با تهدید گریگور را طلبید که می خواهد در این باره

او را استنطاق کند و به مترجم امید داد که اگر بیگناه باشد بدون آزاری او را رها می‌کند. مترجم بازرگان برای خلاصی از این شرّ به شیخ الاسلام گفت که پدر گریگور مجروح و در خانه آنهاست، او می‌داند پسرش کجاست.

شیخ الاسلام کسانی را فرستاد تا پدر گریگور را به حضور او ببرند. آن افراد چون از سوی انگلیسی اعتراضی ندیدند پدر گریگور را گرفتند و بستند و نزد شیخ الاسلام بردند که فرمان داد او را حبس کنند و تهدیدش کردند چنانچه مخفی‌گاه پسر را لو ندهد او را می‌کشند. فرّاشان حکومتی به بی‌اعتنایی بارون انگلیسی نسبت به این مسأله پی می‌برند و به شاکیان می‌رسانند که قوی‌دل باشند و دست از شکایت برندارند تا گریگور را مسلمان کنند.

اما پدر، گاه او را می‌ترساندند و گاه با سخنان فریبنده دل او را خوش می‌کردند که فرزندش گناهی نکرده و مردی را که زخم زده سالم راه می‌رود و هیچ خطری پسر را تهدید نمی‌کند، او هم نباید ترسی از لو دادن جای فرزند داشته باشد چون نمی‌گذارند مویی از سر او کم شود و شیخ الاسلام پس از استنطاق آزادش می‌کند. آنها با این سخنان و سوگندها پدر را راضی کردند. یکی از ارمنیان را نزد او بردند تا برای زنش نامه بنویسد (چون نوشتن نمی‌دانست) که برای گریگور نگران نباشد و بگذارد گریگور بیاید. کاغذ را غلامان شیخ الاسلام گرفتند و به مادر گریگور رساندند. مادر نامه را خوانده، ساده‌لوحانه فریب خورد و پسر را به دست آنها داد. غلامان پسر را گرفتند و شادمان به شهر بردند.

۳ چون شاکیان خبر گرفتاری گریگور را از قاضی شنیدند بسیار مسرور شدند و با جمعیتی انبوه به آنجا رفتند و گریگور را تهدید می‌کردند: «اگر مسلمان نشوی می‌کشیم!» و او پاسخ داد: «من دین منور خود، شریعت حقّ مسیح را رها نمی‌کنم، من به دین شما نمی‌آیم.» وقتی دیدند گریگور به سخنانشان بی‌حرمتی کرد او را گرفتند و نزد حاکم بردند که شیخ الاسلام دادرسی را به او وا گذاشته بود. حاکم گریگور را با کلامی مؤثر و لطف آمیز نوید داد که اگر مسلمان شود گنج بزرگی و زن زیبایی در انتظار اوست. اما خادم باوفای مسیح گفت: «این چیزهای خوبی را که وعده می‌دهید همه زودگذر و بیهوده‌اند اما آیین من صحیح و مقدس است زیرا مسیح آن را پدید آورده که خودتان هم به صدق آن شهادت

می‌دهید. حالا حرف مرا بشنوید. من از خدایم دست برنمی‌دارم و دین بحق خود را انکار نمی‌کنم.» چون جواب او را شنیدند گفتند: «امروز عقلش به جا نیست، ببرید او را نگه دارید شاید عقلش به جا بیاید و بفهمد چه می‌گوید.» آن روز او را نگه داشتند و روز بعد به حضور آوردند با تهدید و وعده و وعید و قول انعام از او می‌خواستند از مذهبش دست بردارند. چون حاکم دید در اعتقادش راسخ است و بی‌باکانه پاسخ می‌دهد گفت تا جریان را به شیخ الاسلام اطلاع دهند. دکانداران این قضیه را شنیدند و نزد حاکم گرد آمدند و گفتند حکم برای اجرا به تو ابلاغ شده و باید یا با جبر و قهر مسلمانش کنی و چنانچه نپذیرد واجب‌القتل است. حاکم را با سخنان بسیار طرفدار خود کردند و گفتند به شیخ الاسلام اطلاع بده که می‌خواهیم گریگور را به میدان شهر ببریم و آنجا دکانداران را با بارون انگلیسی آشتی دهیم و کار را تمام کنیم و ما آماده‌ایم تا به محض ورود به میدان او را بکشیم. با این توطئه نزد شیخ الاسلام رفتند و گفته‌های خود را با خشم بیان کردند و اعتراض کردند: «این نوجوان به مذهب ما اهانت کرده و برادر دینی ما را میان بازار زده و زخمی کرده و او را کشان‌کشان برده حالا اگر دولت صحیح می‌داند که ما از یک بچه‌نامسلمان این قدر بی‌حرمتی ببینیم، به خود آن واگذار می‌کنیم و گرنه طبق قوانین شرع بین ما و او داوری کنید.» با جنجال و هیاهو هرچه توانستند شکایت خود را بزرگتر جلوه دادند و از شیخ الاسلام می‌خواستند تا گریگور را دور شهر بگردانند و به همه نشان دهند. چون این سخنان گفته شد، اطرافیان شیخ الاسلام که در کنار او نشسته بودند برای تقاضای شریعت اسلام گفتند زنده ماندنش لزومی ندارد. شیخ الاسلام بی‌خبر از خیالات و خیانت آن جماعت به غلامان خود دستور داد گریگور را به میدان شهر ببرند و بکوشند تا اعتقادش را سست کنند اما اگر نپذیرفت به او اطلاع دهند تا شخصاً به عرض شاه برسانند.

۴ پس از صدور آن فرمان، جلادان گریگور را لخت کردند چندان که فقط پیراهن و شلواری بر تن او باقی ماند. جمعیت او را در میان گرفت و به جلو به سوی میدان راند و باز با تهدید و ارباب از او می‌خواستند دست از دینش بکشد و گرنه یا سنگسار می‌شود یا مسلمانان او را می‌کشند. دستهای او را چنان سفت بسته بودند که از آنها خون می‌ریخت، می‌راندند و به سرش می‌کوفتند و شکنجه‌های دیگر می‌کردند. جمعیت شتابان او را دور میدان میان بازار

می‌گرداند. بعضی او را به مرگ تهدید می‌کردند، برخی با زبان خوش از او می‌خواستند دست از دینش بردارد، اما گریگور خادم مسیح با صبری دلیرانه تمام دردها را بر خود هموار می‌کرد و به آنها با جسارت جواب می‌داد و مذهب مسیح را می‌ستود و می‌گفت فکر باطلی دارید که با ترساندن از مرگ بتوانید مرا از دین خود منصرف کنید. من هرگز مذهب بحق و خدا و مسیح را انکار نمی‌کنم. آنها چون این سخنان گریگور را می‌شنیدند و می‌دیدند که در چهره زیبا و نورانی او از ترس و دودلی نشانی نیست، دندان به هم فشردند. وقتی به کاروانسرای تجار ارمنی، نزدیک میدان بزرگ شهر، رسیدند و از آن گذشتند چون خادم مسیح هم‌کیشان خود را دید گفت برادران در بحق بودن دینمان شک نکنید چون من برای مرگ و شکنجه آماده‌ام. مسیحیان حاضر در آن جمع چون این کلمات را می‌شنیدند و می‌دیدند که گریگور، رحمت خدا بر او باد، بسته در زنجیر زجر می‌کشد، از درد قلبشان می‌فشرد و با زاری آه می‌کشیدند. آدم‌کشان گریگور را از آنجا گذراندند و به میان میدان بزرگ شهر رساندند. چون جماعت آن شهید مسیح را دید از چهار جهت سیل آسا ازدحام کرد و او را به جلو راند و به قسمت بالای کاروانسرای شاه در برابر ضرابخانه برد. ملک التجار جمعیت را شکافت، جلورفت و با خوش‌زبانی گفت: «تو خردسال و نوجوانی. به جوانی‌ات رحم کن و خود را نجات بده. این جماعت مسلمان که تو را دوره کرده‌اند نمی‌گذارند زنده بمانی. پس بیا و به حرف من گوش بده دست از دین ضالعات بردار و اسلام بپذیر که هم خوب است و هم برتر. همین‌طور که می‌بینی همه مسلمانها ترقی کرده‌اند، قدرتمندند، پادشاهی قوی شوکت دارند و وارث خوبیهای زندگی دنیوی و اخروی‌اند. حالا بیا و حرفهای مرا بپذیر. دکاندارت می‌کنم. دکان خودم را به تو می‌دهم. تو را به فرزندی قبول می‌کنم. سیصد تومان پولت می‌دهم، ثروت حسابی‌ات می‌دهم. دختر زیبایی از خانواده‌های بزرگان که بپسندی برایت می‌گیرم. با این وعده و وعیدهای خوشایند قبای قیمتی برایش آوردند و دکانداران دیگر هم به او قولها دادند: «بیا، این نمونه قولهای ما، بیوش و دست ملک التجار را ببوس.» این همه گفتند و او را واداشتند تا آن را بیوشد. اما خادم باوقای مسیح آن را نپذیرفت و در جواب آنها گفت: «این خوبیهای شما برای من هیچ ارزشی ندارد. اگر می‌خواهید به من نیکی کنید بگذارید به مذهب خودم باقی باشم. اما اگر مرا بی‌جهت به مرگ محکوم می‌کنید خود دانید.» در حین گفتن این کلمات کمرش را باز

کرد، پیراهنش را بالا زد و گفت هر چه می خواهید بکنید. اما جلادان، مرگ او را به تأخیر می انداختند بدان امید که در دینش سست شود. در آنجا از ارمنیان مرتد حاضر بودند و به او گفتند: «فعلاً در ظاهر اسلام بیاور؛ جان خودت را نجات بده و برو به یک شهر مسیحی نشین و آنجا هر طور که میل هست به مذهب رفتار کن.» این کلمات را با التماس می گفتند اما گریگور مرحوم مغفور جواب داد مرگ من فرارسیده به هر شهری هم بروم دنبال می آید و هرجا باشم این اتفاق می افتد. پس چرا برای این زندگی روزمره از دینم دست بردارم و در آخرت در برابر مسیح محکوم باشم. این را گفت و خود را بسیار شادمان و خوشحال نشان داد. چون ساعت شهادتش فرارسیده بود و رنگ رخسارش گواهی می داد زیرا هر لحظه نورانی تر و روشتر می شد. وقتی جماعت مسلمان از او ناامید شد، یکی از آنها با چوب ضربه محکمی به پشت او کوفت و جمعیت پس از دیدن این حرکت به او هجوم برد، او را از بالا به پایین انداخت. یکی از آنها شمشیر از نیام کشید و به سینه او فرو برد، اما گروهی از مردان او را برداشتند و به یکی از حجره های کاروانسرا بردند و در آن را بستند تا شاید از مرگ نجات یابد به این امید که بتوانند او را راضی کنند. ظاهراً به او گفته بودند حرف ما را بپذیر تا شاید زنده بمانی اما او با شهادت به خدای مسیح اعتراف کرده بود. چون جماعت این طور دید با هیاهو به سوی حجره دوید، در را شکست، به داخل هجوم برد و یکی از ایشان با شمشیر زخمی به صورت او زد و دیگران هم با نیزه قلبش را سوراخ سوراخ کردند. نیمی از جمعیت سنگ می پراندند و صدای چکاچاک جنگ افزارها و مهمه سنگ پرانان وحشت می آفرید. گریگور قدیس غرقه در خون زمین را آبیاری می کرد. بعضی از غیرمسلمانان با دلی سوخته می گریستند و با شگفتی از یکدیگر می پرسیدند آیا چنین چیزی دیده بودید و بی اعتنائی قضات را محکوم می کردند.

در آن هنگامه یک ارمنی هم آنجا بود، چون همگی از ترس گریخته بودند الا یکی که لباس مسلمانان پوشیده بود نزد آن شهید قدیس ماند و دید در آن مراسم چه گذشت. پس از آن که کینه شان نشست او را میان کاروانسرا انداختند. در آستانه غروب طنابی به پایش بستند و کشان کشان به میدانش بردند و در محل اعدامیها رها کردند. ارمنی همراه قدیس که شاهد شهادت او بود در آن شب شهید گریگور مرحوم مغفور را در خواب دید که بر او ظاهر شد و شمعهای روشن به او داد و گفت: «بگیر آنچه را می خواستی.» که از خواب بیدار

می‌شود و خدا را شکر می‌کند. در آن شب ارمنیان چهار غیرمسلمان را برای نگهداری پیکر آن شهید گماشتند تا روز دررسد. آنها آن شب نوری را دیدند که تن قدیس را روشن کرده بود. صبح این قضیه را برای ارمنی و مسلمان بازگو کردند. وقتی شیخ الاسلام اتفاقات و منور شدن جنازه را شنید، صبح زود سواری به جلفا نزد ارمنیان فرستاد که زود بیایند و جسد را بردارند و از اینکه او را به دست جمعیت سپرده بود پشیمان شد. ارمنیان آمدند و پیکر گریگور شهید را از میان میدان برداشتند و بردند و در کلیسای آمنابرگیج محله ایروانیا با شکوه تمام به خاک سپردند. وقتی جسد را به کلیسا آوردند مردم اندوهگینانه می‌گریستند و پیکر مقدس او را می‌بوسیدند. بعضی به پاس محبت شهید شب را کنار قبر او ماندند و علامات گوناگون دیدند که صبح برای دیگران بازگفتند.

بدین ترتیب سورپ گریگور، شهید مسیح، در بیستم ژوئیه ۱۱۵۳ سال ارمنی (۱۷۰۳)، در هشتمین سال سلطنت شاه سلطان حسین، روز عید کاتولیکوس نرسس و اسقف خاد، عاقبت بخیر از دنیا رفت.^۳

۵ قبر او در جلو محراب کلیسای تابستانی آمنابرگیج محله ایروانیا واقع شده است با این کتیبه:

پسر اسد، شهید راه عیسی

در زیر این خاک چون گنجی نهفته

پیکر پاک عزیزی

شهید نوجوانی

هجده ساله

زیبارو، خوش‌منظر

گریگور قدیس به نام

خنده‌رو، بزرگوار

زجرکش شد با شمشیر

شهید شد در این قرن

در زمانه بد و تلخ

مرگ خوش انجام او فرارسید
 به خوشبویی بوی کندر
 همیشه در برابر مسیح است
 شفیع یادکننده او
 و کسی که برای او خیرات کند
 به تاریخ ارمنی
 هزار و صد و پنجاه
 سه افزوده بر آن
 اضافه بر آن یک پنجاه
 سوم ماه ژوئیه
 روز عید نرسس کاتولیکوس بزرگ

۶ جلفاییان تا امروز قبر او را همچون مزار قدیس شهیدی محترم می‌شمارند. بسیاری از بیماران و بخصوص زنان بر سنگ قبر او آب می‌ریزند و از آن می‌نوشند و بیشترشان بنا بر اعتقادشان شفا می‌یابند.

-
- ۱- روایت شفاهی یک مسلمان: وی می‌گوید، روزی گریگور از بازار می‌گذشته، پته قبا‌ی او به شیشه‌های شیشه‌فروشی گیر می‌کند (که برای فروش روی هم چیده بوده) و شیشه‌ای می‌افتد و می‌شکند. شیشه‌فروش مسلمان به چهره او می‌نگرد و شیفته زیبایی‌اش می‌شود. این امر سببی می‌شود که او را مجبور کنند اسلام آورد که گریگور آن را نمی‌پذیرد و شهید می‌شود. اما من گمان نمی‌کنم که شکستن یک شیشه سبب چنین ستمی شود و باورکردنی نیست که این واقعه او را به کام مرگ و آن دنیا کشانده باشد. حتی اگر بر شهر ظلم حکومت کند. اما روایتی را که در متن آوردیم نویسنده آن خود شاهد عینی بوده است و نسبت به روایت بالا بیشتر سندیت دارد. امید است جوانان پرشور ما از این حادثه عبرت گیرند و بهانه به دست غیرارمنیان متعصب ندهند تا مبدا خود دچار چنین اتهامی شوند.
 - ۲- بین چه خشمی آن جماعت آشوب‌طلب مسلمان را در بر گرفته بوده است که وقایع‌نویس زرننگ آن را حکایت می‌کند. (پراکندگی و آشفته‌گی گزارش گواه همزمان بودن آن با واقعه است.)
 - ۳- متن این واقعه در دفتر کوچکی بود از نویسنده‌ای نامعلوم اما همزمان با واقعه. شاید همان شخص ارمنی که هنگام شهادت گریگور حاضر بود. انشای آن درهم و آشفته است.

فصل سی ام

سرپیچی افغانها از حکومت ایران و آمدن آنها به اصفهان به سرکردگی محمود

۱ گرجی نو مسلمانی به نام گرگین خان را شاه سلطان حسین به مرزبانی قندهار افغانستان برگماشت. او چون به آنجا رسید دست به آزار مردم گشود. نخست آن که مالیات را سه برابر می طلبید. دوم آن که با بزرگان آنها رفتار توهین آمیزی داشت و ایشان را الاغ خطاب می کرد و سوم آن که خود در بند شهوت بود، فرمان می داد تا زنان افغان را نزدش ببرند. حکم می کرد خاکستر روی سینه هایشان بریزند و از آزارشان لذت می برد و با مسخرگی می گفت: «موغول خوب بازی می کند.» یعنی خر خوب می رقصد؛ و چهارم آن که از هیچ گونه بیداد و شهوترانی روی گردان نبود.

۲ دژدار شهر قندهار مردی افغان به نام میرویس بود که پسری به اسم محمود داشت. برای میرویس نزد گرگین خان فتنه کردند و به او خبر دادند که پسری زیبارو دارد. گرگین خان میرویس را به حضور خواست و گفت تا پسرش را برای غلامی به خدمت او فرستد. میرویس که به بداندیشی گرگین خان پی برده بود، از این سخن آزرده شد و محمود را آگاه کرد. محمود پس از شور و صلاح با پدر بیست تن از مردان آنجا را یافت و همداستان شدند و مقدار قابل توجهی طلا و نقره برداشتند و شبانه پنهانی از قندهار گریختند. چون گرگین خان از واقعه خبردار شد کسانی به تعقیب ایشان فرستاد تا آنها را

بازگردانند. اما آن کسان پی ایشان گم کردند و با دست خالی بازگشتند. گرگین خان، غرق در شهوت به این مسئله اهمیت نداد.

میرویس با همراهان شتابان راه پیمود تا به اصفهان رسید و مدت یک ماه درباره شهر و شاه و حکومت به تحقیق و تفحص پرداخت و آنگاه با تقدیم پیشکشهای فراوان دل وزیران را به دست آورد تا نزد شاه از او جانبداری کنند. وقتی همه چیز مطابق میلش پیش رفت، عریضه‌ای به شاه نوشت و فرمانی خطاب به حاکم شهرها و قصبه‌ها استدعا کرد که بگذارند آزادانه به زیارت مکه مشرف شود و روزگار پیری را با دعاگری برای بقای عمر نواب همایون در آنجا سپری کند. میرویس عریضه را برداشت و به همراهی بعضی از وزیران رشوه‌خوار به فرح‌آباد رفت که شاه در آنجا به سرپرستی ساختمان کاخ خود مشغول بود. میرویس با پیش‌کشی به حضور رسید و عریضه خود را تقدیم کرد. شاه چون از تقاضای او آگاه شد به وساطت وزیران به منشی فرمان داد حکمی خطاب به گرگین خان و تمام حاکمان شهرها و قصبات بنویسند که نه فقط اجازه سفر مکه به او دهند بلکه به هر شهر و دیاری که می‌رسد به پیری او احترام بگذارند.

چون علت سفر خود را زیارت مکه و دعا برای بقای عمر نواب همایون ذکر کرده بود، شاه دستور داد به او خلعت دهند. میرویس تعظیم کرد و مراتب سپاسگزاری خود را تقدیم داشت و روز بعد با همراهان خود از اصفهان خارج شد و به قندهار بازگشت. چون به مرز افغانستان نزدیک شد چنین شهرت داد که از شاه فرمان حکومت قندهار را گرفته است و برای تأیید گفته خود فرمان شاه و خلعت را (بدون خواندن آن) به بزرگان افغان نشان می‌داد. با این قصد بعضی از همفکران خود را گرد آورد و کوشید زودتر به قندهار برسد.

۳ گرگین خان، غافل از تمام این وقایع، در گلستانی با چند رقاصه بی‌حیای شهر به میخواری وقت می‌گذراند. غلامان و سپاهیان او نیز در شهر پراکنده و به کارهایی چون خود او مشغول بودند. وقتی میرویس به نزدیکی شهر قندهار رسید، خلعت را پوشید و فرمان را روی کلاه بر سر خود نهاد به این عنوان که حاکم جدید با فرمان شاه وارد

می شود. افغانها هرچه بیشتر گرد او حلقه می زدند که از شقاوت بی نهایت گرگین خان به جان آمده بودند و میرویس را همچون یک ناجی استقبال می کردند. میرویس چون به شهر پا گذاشت و دانست که گرگین خان در گلستانی به عیاشی مشغول است، بی تأمل با آن جمعیت به سوی آن گلستان رفت و چون وارد شد گرگین خان را خبر داد که از شاه فرمانی دارد، همان جا بماند که حکومت شهر به او سپرده شده است. گرگین خان به پیشنهاد میرویس گردن نهاد چون از سوی شاه بود. به او تعظیم کرد و گفت جای فرمان شاه روی سر من است. زیرا آن وقت را برای ضدیت مناسب ندید. وقتی میرویس دید حيله اش کارساز شده و گرگین خان فریب فرمان را خورده و خلعت کار خود را کرده است، تعظیم کرد و فرمود تا او را دستگیر کنند و ببندند. آوازه این خبر در شهر پیچید. هواخواهان میرویس گرد آمدند و سپاهیان گرگین خان به سوی او شتافتند. اما چون دانستند که دستگیر شده است هریک برای نجات خود به سویی گریخت که افغانها بعضی از آنها را دستگیر کردند و نزد میرویس بردند.

میرویس به کسی که گرگین خان را دست بسته بود فرمان داد تا او را زجرکش کند. از این رو نخست چشمانش را کردند، سپس دستها و پاهایش را بریدند و سرانجام سر از تنش جدا کردند. چون از درد به خود می پیچید، میرویس و همراهانش می خندیدند و می گفتند: «موغول خوب بازی می کند!» و این پاسخ آن مسخرگی بود که به افغانها روا داشته بود. جنازه او را نزد سگان و ددان افکندند و آن عده از نزدیکانش را که دستگیر کرده بودند، کشتند و خاک آن گلستان را به خون آنان رنگین کردند. میرویس تمام دارایی و خزانه گرگین خان را تصاحب کرد، همان ثروتی را که او ستمکارانه از مردم گرفته بود و دستور داد تا همه دارایی طرفداران گرگین خان را چپاول کنند.

۴ میرویس شتابان کوشید از افغانها لشکری فراهم آورد و رسولی نزد درفشه حاکم کابل فرستاد و به او اطلاع داد که با چشم خویش سستی و فتور دولت ایران را دیده است و او را تشویق به گرفتن انتقام از ستم آنها کرد و پیشنهاد نمود برضد آنها سلاح بگیرند و او را به یاری خواست و قول داد که چون ایران را تسخیر کنند مقام شاهی را به او سپارد.

درفشه پس از دریافت پیغام او به زودی مجلسی از بزرگان تشکیل داد و میرویس هم از قندهار سپاه بزرگی گرد آورد و برای رفتن به ایران آماده شدند.

۵ درفشه در راه جان داد و برادرش امان‌الله خان سپهسالار سپاه او شد. او به میرویس گفت: همان‌طور که با برادرم قرار گذاشته بودی وقتی ایران را فتح کردیم من باید شاه بشوم. میرویس پیشنهاد او را پذیرفت و قول داد که همین‌طور باشد اما گفت چون همه جا نام من و پسر من محمود سر زبانهاست بهتر است برای هیبت آن فعلاً محمود را به شاهی اعلام کنیم. با این روش او را راضی کرد و با هم متحد شدند و راه ایران درپیش گرفتند.

۶ چون وارد مملکت ایران شدند به هر جا که می‌رسیدند مردم را کینه‌توزانه می‌کشتند و به اسارت می‌گرفتند، بناها را ویران می‌کردند و آبادیها را به آتش می‌کشیدند. با این اعمال در بسیاری از نقاط ایران تپه‌هایی از آبادیها پدید آمد که نشان توخ‌ش ایشان است. وقتی خبر این همه وقایع به گوش شاه‌سلطان حسین رسید، بی‌اعتنا نسبت به دفاع از دولت خود و سرمست از چاپلوسی ملایان گفت: این میرویس غلام کیست، سپاه بزدل افغان چیست که بتوانند اصفهان را از چنگ من درآورند. و معماران فرح‌آباد را تشویق می‌کرد که در ساختن کاخ شتاب کنند. چون لشکر افغان به کِراج رسید مردم و ملایان دور شاه‌سلطان حسین جمع شدند. شاه با آنها از شهر بیرون رفت و با سپاه خود به گلون‌آباد عازم شد تا بجنگد. در آغاز جنگ نیروی ایران چربید؛ زیرا قول‌ر آغاسی، سرباز کهنه‌کار، شماری از لشکریان دلیر را گرد آورد و به هر سو که یورش می‌برد افغانها را پس می‌راند و پیروزی نصیب ایران می‌شد. اما اسبش در باتلاقی گرفتار شد و نتوانست خارج شود. افغانها دور او را گرفتند و کشتند. چون میدان جنگ ماند و ملایان نازپرورد که فقط با چاپلوسی آمخته بودند و از صدای چکاچاک تیغ و غوغای جنگ خبری نداشتند جبهه ایران سستی گرفت و لشکر افغان به مدد نیزه و تیر و کمان سپاه ایران را شکست دادند و گریزان شدند. شاه با وزیران خود جلوتر از همه از گلون‌آباد گریخت و به قلعه شهر اصفهان پناهی. چه خنده‌زاری است شرح فرار ملایان! بعضی سوار بر الاغ یا اسب،

نیمه جان از ترس، شتابان می خواستند خود را به شهر رسانند، این خبر شوم را به شاه دهند که ملعونها (افغانها) نیزه های بلندی دارند و تیز و اصلاً توجه ندارند که این صورت آدمی زاد است، شکم است و نیزه های خود را به قلب یا چشم فرو می کنند. نمی گویند که این بنده خدا مجروح می شود یا می میرد.^۱

۷ ورود محمود افغان به اصفهان به سال ۱۷۲۱^۲ یا بنا بر بعضی روایات ۱۷۲۲^۳ اتفاق افتاد.

۱- وقایع تاریخی را از اثر استپانوس مورخ ادامه دادم به ویژه از فصل چهارم تاریخ او تا نیمه فصل پنجم. صص ۴۹-۶۵.

۲- «وقتی خبر شکست سپاه به شاه رسید وی با شتاب از گلون آباد به قلعه شهر اصفهان رفت. این واقعه به سال ۱۱۷۰ (۱۷۲۱) رخ داد، در فصل پاییز، یک هفته پس از عید خاج». ر.ک. دراستپانوس، ص ۶۵.

۳- «در تاریخ کوچک سال ۱۰۶ (۱۷۲۲) ۲۱ ماه نیرهان شاه محمود به فرح آباد آمد و جلفا را تسخیر کرد.» (یک صفحه یادداشت خطی همراه مطالب دیگر).

فصل سی و یکم

فتح اصفهان به دست افغانها و ستمی که بر جلفاییان رفت

۱ وقتی شاه سلطان حسین در قلعه شهر اصفهان پناه گرفت، شاه محمود قلعه را محاصره کرد و با بازمانده سپاه خود به فرح آباد رفت و در آنجا ساکن شد و بعد از تصرف اموال دربار در فرح آباد فرمان داد تا کاخ و عمارات فرح آباد را ویران کنند.^۱ قصر زیبایی را که به مدت ده سال شاه سلطان حسین با نظارت خود ساخته بود، ده روزه با خاک یکسان کرد تا برای آیندگان به مثابه یادگاری از خشم و قهر بماند. افغانها پس از فراغت از ویران کردن کاخ، در روستاهای اطراف پراکندند، همه جا خراب کردند، آتش زدند، کشتند، غارت کردند و به اردو آوردند.^۲

۲ کشیش استپانوس در تاریخ خود از اعمال افغانها در جلفا یاد می‌کند؛ از این رو از تاریخ پدر میکائیل چامچیان مورخ بهره گرفتیم و ستم افغانها را در جلفا از آنجا می‌آوریم: «جلفاییان بهت زده از آنچه می‌دیدند سرگردان در هر گوشه‌ای از خانه پنهان می‌شدند. نمی‌دانستند چه کنند. کدخدای مسلمان آنها همراه با افراد خود از آنجا گریخت.^۳ اما سردار محمود نماینده‌ای نزد جلفاییان فرستاد و پیغام داد چرا وقتی من آمدم شما با پیشکش‌هایتان نزد من نیامدید؟ نمی‌دانید از این به بعد اینجا کشور من است؟ جلفاییان در برابر نماینده او به التماس افتادند و گفتند: ما غلام شما هستیم هر طور که میل‌تان است عمل کنید. با دولت شما هیچ ضدیت و دشمنی نداریم. ما گروهی ارمنی مهاجریم که به

اینجا آمده‌ایم. چه زیردست شما باشیم و چه کسی دیگر همیشه مطیع و فرمانبرداریم. نمایندگان پیشکش قابل توجهی از جلفاییان گرفتند و همراه با ۵۴ تن از ایشان که پیشاپیش آنها مارکار پسر باغداسار لغوریان حرکت می‌کرد، نزد سردار محمود رفتند. چون به اردو رسیدند همه را در خیمه‌ای مانند اسیران در بند کردند و آنگاه به سردار محمود پیام دادند و او فرمان داد ۷۰ هزار تومان بدهند و آزاد شوند.

ارمنیان با این که قادر به پرداخت چنین مبلغی نبودند، اما برای رهایی از چنگشان، سندی دایر به تعهد پرداخت آن مبلغ امضا کردند و محمود محصلانی بر آنها گماشت و آزادشان کرد تا بروند تا هرچه عجلتاً می‌توانند از آنها بگیرند. محصلان آنها را به جلفا آوردند؛ نخست خانه‌هایشان را چپاول کردند و هرچه یافتند بردند و آنگاه آنجا موضع گرفتند و رفت و آمد را زیر نظر داشتند تا کسی نگریزد و جلفاییان مردّد و دودل برجا ماندند. اما شاه ایران و بزرگان دربار او که در شهر بودند چون خبر به حضور رسیدن ارمنیان را خدمت محمود شنیدند چنین گمان کردند که با افغانها همدست شده‌اند. از این رو بر آنها خشم گرفتند و مشورت کردند که ایشان را از بین ببرند تا دیگر خیانت نکنند. اما وزیری از قوم عرب ایشان را از آن کار بازداشت و گفت: «چنین نیست بلکه باید بیشتر به آنها رحم کنیم چون ما برای منافع خودمان آنها را به این خطر انداختیم. اما اگر آنها نزد افغانها رفته‌اند نه از روی دشمنی که به علت درماندگی است، چون اگر بر ضد آنها اقدامی می‌کردند، خشم افغانها علیه ما بیشتر انگیزته می‌شد.» با این بیان نظر شاه و درباریان برگشت...

وقتی سردار محمود شهر را تصرف کرد ارمنیانی را که به اصفهان [شهر] رفته بودند، اذیت کرد تا به جلفا بازگردند و در آنجا آسوده‌خاطر باشند و وجهی را که تعهد کرده بودند بپردازند. اما نتوانستند آن مبلغ را بپردازند، از این رو ظلم بسیار دیدند و گروهی از ایشان جان دادند، از جمله خاچیک آقا، سارهاد خالداریان و مانوک سمسوری. پس از این همه مصیبت ۲۱ هزار تومان و چهل دختر^۴ دادند تا توانستند محمود را بخشود کنند^۵.

^۳ بجز کشتگانی که پدر میکائیل یاد می‌کند، کسان دیگر نیز به دست افغانهای ستمگر کشته شدند که عبارتند از: پانوس پسر خواجه‌مال، هاروتون پسر میناس پزشک که علت

کشته شدنشان شکنجه برادران و والدین ایشان به خاطر پرداخت مبلغ تعیین شده بود. در اینجا بیجا نمی دانم تا متن سنگ قبر این مرحومان را ضمن تاریخ بیاورم:

I

قبری در کلیسای تابستانی سورپ هوانس محله چهارسو با این سنگ نوشته واقع است:
«این آرامگاه گالستان است»

که بی گناه در محله دشت کشته شد

فرزند شهید خاچیک

که برداشتند او را و به اینجا آوردند

پزشک حاذق را زخم خورده با شمشیر

سی ساله و و دلیر (یک کلمه ناخوانا*)»

II

قبری نزدیک کلیسای تابستانی سورپ استپانوس محله هاکوب جان با این سنگ نوشته وجود دارد:

این آرامگاه بسیار ستوده

[از فردی] خداپرست و مؤمن مرحوم

فرزند خواجه ملکم است

مانوک چهل ساله

که به جنگ افغانها افتاد

نه ماه شکنجه شد

پس از آن نه ماه کشته شد

به افتخار شهادت نایل آمد

ای کسانی که بر این گور می گذرید

*-... و شهید. توسط مترجم قرائت شد.

یک کلمه خدا بیامرز بگوئید
 که روز بزرگ قیامت
 بهشت نصیبش شود
 سال ۱۱۷۱ [۱۷۲۲]
 هجدهم ماه داما

III

قبری در حیاط کلیسای سورپ گریگور با این نوشته هست:

این آرامگاه ستوده
 از سارهاد تاجر روحش آمرزیده
 فرزند گریگور خالداریان [است]
 روز آمدن قوم افغان
 این نیک مرد را گرفتند
 برای مال و منال
 به دست جلاد شکنجه دادند
 در یک کاروانسرا کشتند
 و آوردند اینجا و به خاک سپردند
 در سال ۱۱۷۱ [۱۷۲۲]
 در هجدهم ماه داما

IV

در حیاط همان کلیسای سورپ گریگور لوح قبری با این مضمون هست:

آرامگاه پانوس
 کودک شهید معصوم
 فرزند کوچک خواجه مال
 پسر بی گناه و شیرین و خوب

که بر دل برادرهایش داغ گذاشت

تاریخ کوچک ۱۰۷ [۱۷۲۲]

در اول ماه ناخا

v

لوح قبری در حیاط کلیسای حضرت مریم با این مضمون:

آرامگاه هاروتون پسر میناس پزشک

که بی گناه به دست افغانها کشته شد

در سال ۱۱۷۱ (۱۷۲۲)

بیست و چهارم ماه ناخا

این گورنشته‌ها نشان می‌دهند که جلفاییان از دست افغانها چه کشیده‌اند. فرزند سمسوری را پس از نه ماه شکنجه کشته‌اند. در آن روزها سارهاد خالداریان کشته می‌شود، دو فرزندش را قربانی می‌کنند تا خاندان او به جان آید که این خود شاهی است بر شکنجه و آزاری که از افغانهای بی‌رحم ددمنش بر مردم جلفا تحمیل شده است.

۴ با این همه آزار و داغی که جلفاییان از سپاه افغان دیدند باز باید خدا را شکر کنیم که به خواست او جلفا چندان آسیب ندید. چه اگر میل آن محمود بیدادگر بر ویرانی جلفا می‌افتاد، قادر بود جملگی را از دم تیغ بگذراند و اموال همگان را چپاول کند؛ اما این رفتار محمود از رحمت الهی ناشی شده است.

۵ شاه چون به قلعه اصفهان پناهِد از سوی افغانها محاصره شد. آذوقه شهر رو به نقصان نهاد و قحطی بالا گرفت. در نوشته‌ای خطی چنین آمده است: «در ۲۱ نیرهان سال ۱۰۶ تاریخ کوچک (۱۷۲۱) شاه محمود به فرح آباد رفت. جلفا را تا ۲۷ ماه تیرا گرفت. قشون به فرح آباد و جلفا رفت و چهارسوی شهر را گرفت و محاصره کرد و هرکس را که از شهر خارج شد کشتند. تا این که گرانی در شهر افتاد. نان یک من چهار تومان، برنج یک من شش تومان. و همه چیز کمیاب شد چنان که قیمت گوشت اسب و قاطر و شتر و الاغ هر منی به

چهار یا پنج تومان رسید. مردم یکدیگر را می خوردند و همگی از گرسنگی می مردند.^۶ وقتی قحطی بالا گرفت و مرگ و میر فزونی یافت، شاه سلطان حسین از جانب ساکنان شهر مجبور شد محمودقلی خان اعتمادالدوله را به نمایندگی نزد سردار محمود فرستد و قول دهد شهر را بدو تسلیم کند به شرطی که در شهر کشتار نکند. محمود پیغامی فرستاد و گفت در صورتی خواهش او را می پذیرد که شاه سلطان حسین به شخصه به اردو رود و او را به شاهی قبول کند. شاه خواه ناخواه مجبور شد نزد محمود برود و تاج شاهی را بر سر او بگذارد، انگشتی به انگشتش کند، در جلوش تعظیم نماید و او را بردارد و به شهر بیاورد.^۷ چون شاه محمود به سال ۱۷۲۲ به شهر وارد شد خاندان شاه صفی و بسیاری از خاندانهای ایرانی را به قتل رساند. اما شاه سلطان حسین را در کاخی زندانی کرد و تا وقتی زنده بود او را آسوده گذاشت.^۸

۶ کشیش استپانوس می نویسد شمار کشتگان در شهر به ۲۰ هزار نفر رسید که بیشتر در گوشه و کنار کوچه ها افتاده و بو گرفته بودند تا این که محمود فرمان دفن کشتگان و پاکسازی شهر را صادر کرد.^۹ جلفا که در تصرف افغانها بود از این قحطی محفوظ ماند زیرا آنجا انبار آذوقه زیاد بود و هیچ جلفایی به سبب قحطی از پا نیفتاد.^{۱۰}

۱- تاریخ کشیش استپانوس، ص ۶۶. یادداشتهای خطی.

۲- هورتوراک نام کتاب کوچکی است که در سال ۱۷۷۲ در شهر مدرس هند چاپ شده است. ص ۱۹۰.

۳- پدر میکائیل در تاریخ ارمنستان آورده است که (جلد سوم، ص ۷۷۹) «اما ارمنیان جلفا که خانه های آنها روبه روی شهر اصفهان بود، اطمینان داشتند در صورت نزدیک شدن افغانها، شهر خودشان هم غارت می شود و اسیر خواهند شد. از این رو از شاه و وزیران او تقاضا کردند که آنها را هم در شهر پناه دهند اما چون در شهر جایی برای اسکان آنها وجود نداشت و آذوقه هم به مقدار کافی نبود اجازه ندادند. و نیز به صوابدید یکی از وزیران عمل شد که گفت افغانها تنها قومی غارتگر و بی شرم و وحشی اند. قصدشان از تسخیر شهرها و قصبات فقط غارت آنهاست، چنان که دفعات دیگر هم چنین کرده اند. لذا ممکن است به غارت اموال جلفاییها قناعت کنند و از همان جا بازگردند. اما جلفاییان بار دیگر از وزیران تقاضای ورود به شهر کردند و آنها باز هم نپذیرفتند، ولی از مشاهیر و اعیان جلفا گروهی را پناه دادند و به ارمنیان فرمان دادند بروید به جلفا سر جایان بنشینید و از شهر محافظت کنید. باز هم تقاضای خود را تکرار و گله و شکایت کردند که ما چگونه می توانیم از شهر بی حصار بدون نیرو محافظت کنیم. چون به سخنان آنها

توجهی نکردند با حاکم مسلمان خود به جلفا بازگشتند، با دلهره و وحشت روزگار گذراندند و منتظر وقایع شوم ماندند.»

۴- در کتابچه هورتوراک یادشده از تحویل چهل دختر یادی نشده است. و چنین آورده است: «رحم خداوند آنگاه که جلفاییان از دلهره و شتابزدگی درمانده شده بودند در تأثیر کار خردمندانه یک پیرمرد جلفایی به نام مارکار لغوریان پسر باغداसार ظاهر شد. او وقتی بازرگان بود شهرهای زیادی را سیاحت کرده بود. در هند مراسم ادیان دیگر را دیده بود. او به خود جرأت داد و با چند تن دیگر جلو محمود ستمگر رفت و از او خواهش کرد که به ارمنیان جلفا آزار نرساند و محمود پذیرفت و با این تدبیر همگی از این بلا رستند... که به جان ساکنان شهر قحطی زده اصفهان افتاد. اما چون افغانها شهر را تصرف کردند هفتاد هزار تومانی را خواستند که تعهد پرداخت یکجای آن را کرده بودند (هر تومان معادل بیست روپیه و هر روپیه معادل صد پول یا درهم است) بعد از آن از این مبلغ هیچ نکاستند و تا زمانی که در اصفهان ظلم می کردند یعنی تا سال ۱۷۲۸ آن وجه را می طلبیدند.» ص ۱۹۰.

۵- تاریخ ارمنیان چامچیان، جلد سوم صص ۷۸۲-۷۸۰.

۶- یک برگه نوشته خطی.

۷- تاریخ ارمنیان چامچیان، جلد سوم، ص ۷۸۱.

کشیش استپانوس می نویسد: «شهر اصفهان را روز یکشنبه پنجاهمین روز بعد از عید پاک به دست افغانها دادند. در یک برگ نوشته خطی آمده است: «پس از آنکه ساکنان شهر از زور قحطی جان دادند شاهسلطان حسین به فرح آباد رفت. شاه محمود را برداشت و به شهر آورد. پیش از شاه امان الله خان (احتمالاً برادر درفشه) به شهر وارد شد. روز بعد شاهسلطان حسین و شاه محمود به شهر رفتند. میانجی بین ایشان محمودقلی خان اعتمادالدوله بود. ۲۸ تیرا سال ۱۰۷۷ تاریخ کوچک [۱۷۲۲] روز ورود به پایتخت.»

۸- تاریخ ارمنیان چامچیان، جلد سوم، ص ۷۸۲.

«شاهسلطان حسین را در عمارت آئینه خانه حبس کردند و کشیکچی بر او گماشتند.» از نوشته خطی.

۹- استپانوس مورخ، ص ۶۷.

۱۰- همان جا، ص ۶۶.

فصل سی و دوم

سلطنت محمود بر ایران • ستمی که از او بر ایرانیان رفت •
وضع ارمنیان در شهرها و بلوکها

۱ وقتی محمود اصفهان را گرفت بسیار شقاوت کرد و بسیاری از ایرانیان را کشت. کشیش استپانوس مورخ می نویسد: «هر روز جمعه ایرانیان را از دم تیغ می گذراند، به این ترتیب که از صبح تا چهار بعد از ظهر هر کس را می یافتند از صغیر و کبیر و مرد و زن تمام را می کشتند و چون ساعت پنج می رسید از کشتار دست می کشیدند و این نحوه کشتن را «موغول کش» می نامیدند که به انتقام عمل گرگین خان در دژ قندهار صورت می دادند. از این جهت تمام روزهای جمعه اصفهان به دلیل فرمان مخوف شاه متشنج بود^۱». خلیفه هاکوب یسوعی می نویسد:

«این آتش توسط قوم تیرانداز افغان به جان ایرانیان افتاد که شخصی ستمگر به نام محمود پسر میرویس، از قندهار خروج کرد و در اول مارس ۱۷۲۲ به اصفهان رسید، شهر را محاصره کرد و پس از هفت ماه در دوازدهم اکتبر شهر را گشود و با شمشیر به کشتار پرداخت که از زخم تیغ و زور قحطی ۶۰۰ هزار تن جان باختند^۲».

۲ کشیش استپانوس پس از بیان تسخیر اصفهان در تاریخ خود، متوجه بلوک فریدن می شود و می نویسد: «وقتی خبر پیروزی، شاه شدن و برتخت نشستن او در اصفهان، به سال ارمنی ۱۱۷۱ [۱۷۲۲] به ایل لرواهالی فریدن رسید، یاغی شدند و شروع به غارت

روستاهای ارمنی نشین فریدن کردند.» و آنگاه می‌افزاید در جنگی که میان ۸۰۰ نفر از روستانشینان هزارجریب و ۲۰۰۰ نفر لری که برای غارت آمده بودند درگرفت روستاییان با دادن ۲۷ کشته لرها را فراری دادند. از این جهت مسلمانها و لرها می‌فریدن از ارمنی‌ها کینه به دل گرفتند، ایشان را آزار می‌دادند و اموالشان را غارت می‌کردند. آنها را متهم می‌کردند که شما افغانها را آوردید و بر شاه ایران مسلط کردید.

کشیش استپانوس می‌نویسد: «محمود وقتی به کهگیلویه رفته بود، با تصرف قصبه آنها پنهانی از آنجا به اصفهان بازگشته بود و شایع کرده بود که شاه محمود را کشتند.» محمود با این ترفند می‌خواست دوست و دشمن خود را بشناسد. بر اثر آن شایعه همه جا و مخصوصاً اوضاع قصبات آشفته شد. چنان که کشیش استپانوس می‌نویسد؛ فردی ارمنی به نام پاییک، از روستای هزارجریب، به این جهت که مسلمانان خانه و اموال او را غارت کرده بودند، هنگام شیوع شایعه مرگ محمود، به اصفهان می‌آید و به خود محمود وضع آشفته فریدن را گزارش می‌دهد.

پاییک به خیال خود به حاکم اصفهان شکایت برده بود و نمی‌دانست با خود شاه محمود صحبت می‌کند و بعد چون دریافت که شنونده گزارش خود محمود بوده است، پاهایش لرزید و به زمین افتاد و تعظیم کرد. اما این ظالم با او خوشرفتاری و به پاس سالمندی و صداقتش محبت کرد و باتو خان نامی را با پانصد سوار به قصد سرکوب یاغیان به فریدن گسیل داشت. چون این گروه به آنجا رسید بنا بر فرمانی که از شاه گرفته بود و به صوابدید پاییک، بسیاری از آبادیهای فریدن را تسلیم و خراجگذار محمود کرد.^۳

^۳ خبر آشفته‌گی اوضاع چون به گوش سلطان احمدپاشا، پادشاه عثمانی، رسید در سال ۱۷۲۳ سپاه بزرگی به مرزهای ایران اعزام داشت که آن بخشی از ارمنستان را تصرف کرد و تا حدود همدان پیش آمد.^۴

هاکوب روحانی یسوعی می‌نویسد: «عثمانیها نیز به سال ۱۷۲۴ آمدند و شهر همدان و قصبات اطراف آن و کرمانشاه و هویزه را گرفتند و تا به همدان پا نهادند سیصد هزار تن را از دم تیغ گذراندند و دویست هزار تن پسر و دختر را به اسارت بردند. زیرا بیشتر ساکنان شهرها به روستاها گریخته بودند. ولی وای به قلم من که با مرکب آمیخته با اشک

و خون این بلا را شرح می دهد. در همدان، بجز آبادیهای اطراف، سیصد خانوار ارمنی می زیستند. چندان کشتند و اسیر گرفتند که اکنون از آنها فقط سی خانوار به جا مانده اند. چون سیصد تن را فقط در حیاط کلیسا کشتند حالا چه بگویم از آبادیها^۵»

کشیش استپانوس مورخ درباره لشکرکشی عثمانیها می نویسد که به سال ۱۱۷۲ (۱۷۲۳) عثمانیان نزدیک به دویست هزار تن سپاهی گرد آوردند و به سراغ شاه محمود آمدند و در قصبه کزاز و آبادی آستان اردو زدند. شاه محمود، آنگاه که از آمدن آنها آگاه شد، با چهل هزار تن سپاهی از اصفهان خارج شد و به سوی کزاز رفت... با عثمانیان جنگید و آنها را درهم شکست و بیشترشان را کشت و پس از آن پیمان صلح بست و به اصفهان بازگشت.

آن هنگام که محمود قصد جنگیدن با عثمانیان را داشت، وزیرانش پیشنهاد کردند که شاه سلطان حسین را بکشد زیرا احتمال دارد در پنهان سر از حکم بیچد، سپاه گرد آورد و با تو بجنجد و تو میان او و سپاه عثمانی هلاک شوی. محمود سفارش ایشان را به کار بست و فرمود تا شاه ایران را کشتند و به این ترتیب زندگانی شاه سلطان حسین به سال ۱۷۲۳ به پایان رسید^۶.

^۴ چون محمود از جنگ با عثمانی آسوده شد، در سال ۱۷۲۴، مردی به نام فریدون خان از بلوک مغرب ایران سر به شورش برداشت و با لشکری هشتاد هزار نفری به سوی محمود حرکت کرد. وقتی به همدان رسید، بزرگان مسلمان فریدن نزد او رفتند و کینه توزانه از ارمنیان بد گفتند که آنها لشکر افغان را به اینجا آوردند و قصابات ما را ویران کردند و کشتند. فریدون خان قول داد که انتقام آنها را بگیرد. از آنجا به بُرُروت رفت و در آبادی چمن سلطان اردو زد. از این اردوگاه شش هزار تن از سپاه خود را برای ویران کردن آبادیهای ارمنی نشین مأمور کرد. این شش هزار تن چون به بلوک فریدن رسیدند در اطراف روستای هزار جریب اردو زدند و در مغرب کوههای دنب کمر، برای جلوگیری از حمله ناگهانی افغانها، دیده بان گذاشتند. بعد از استقرار گروهی ارمنی را بازداشت کردند و قصد داشتند روز بعد پس از اندکی استراحت تمام مردم هزار جریب را از دم تیغ بگذرانند و تمام دارایی آنها را چپاول کنند. اما خدا قوم خود را از این بلا رهاوند. دیده بانهایی که بر کوه دنب کمر بودند افغانها را از

دور دیدند و به فرمانده خود گزارش دادند که او با هشت تن از سپاهیان به نقطه‌ای بلند صعود کرد و از آنجا چون دید لشکر افغان به نزدیکی آبادی زرنه رسیده است به اردو بازگشت و با شتاب به کوهها گریخت. وقتی سیدعلی خان از فرار آنها آگاه شد به دنبالشان رفت و از آنها چندان کشت که فقط هزار تن جان به در بردند و گریختند و فریدون خان را از واقعه آگاه کردند. افغانها بازگشتند و به روستانشینان هزارجریب سفارش کردند که از آنجا بگریزند چون روز بعد آنها با سپاهی گران سر می‌رسند و بی دریغ آنها را خواهند کشت. روستاییان پیشنهاد افغانها را پذیرفتند و به زرنه رفتند اما افغانها راه دشت گسترده کهیز را در پیش گرفتند. فریدون خان به فریدن آمد و در ده افوس اردو زد. در آنجا نیز بزرگان مسلمان آن آبادی، خاکستر به سر ریخته و چهره به گِل آلوده از قوم ارمن بد گفتند که آنها لشکر افغان را آوردند و آبادیهای ما را ویران کردند. وقتی فریدون خان بار دوم بدگویی از ارمنیان را شنید فرمود روستاییان ارمنی را به تمامی هلاک کنند. پس لشکر فریدون خان خارج شد و ساکنان چهار آبادی ارمنی نشین مرغدراز، خویگان، داش کسن و هادان را از دم شمشیر گذراند و همه ثروت آنها را غارت کرد و گروهی را به اسارت گرفت و به اردو بازگشت.

۵ شاه محمود وقتی از عزیمت فریدون خان آگاه شد، سپاه خود را گرد آورد و به کهیز رفت و چون این خبر به گوش فریدون خان رسید از رفتن به آنجا و ماندن در جای خود ترسید. لذا برای پرهیز از روبه‌رو شدن با او از راه خوانسار به گلپایگان رفت. محمود از این حرکت آگاه شد سپاه خود را چهار بخش کرد و از کهیز شتابان به گلپایگان رفت با فریدون خان جنگید و سپاه او را درهم شکست و شمار بسیاری از ایشان را طعمه شمشیر کرد. سپاهیان محمود چون وارد گلپایگان شدند بیشتر مردم را کشتند و دختران بسیاری را اسیر کردند. پس مردم گلپایگان علیه محمود شوریدند. محمود ارمنیانی را که فریدون خان اسیر کرده و به گلپایگان برده بود، آزادشان کرد تا به آبادیهای خود بازگردند.^۷

۶ چون امان‌الله خان به صرافت افتاد که محمود ایران را تسخیر کرده است و برخلاف پیمان میان آن دو، پادشاهی را به او وانمی‌گذارد، سپاه خود را برداشت و به شهر کابل بازگشت و دیگر اجازه نداد سپاهی از افغانستان به یاری محمود آید.

۷ وقتی محمود در سال ۱۷۲۵ از جنگ با فریدون خان بازگشت، در اصفهان بیمار شد و اشرف سرلشکر او که از ظلم او به جان آمده بود، خفه اش کرد و خود پادشاه ایران شد.^۸

۸ با این که جلفایان نزد محمود محبوبیت یافتند و تیغ ستمکار او در قتل عام ارمنیان به کار نیفتاد، اما از اذیت و آزار دائمی سرکردگان و سپاهیان افغان دمی آسودگی نداشتند، چون نقدینه و غذا و عرق و شراب می خواستند.^۹ پرداخت ۷۰ هزار تومان نیز مصیبت بزرگی شد که محمود مرتب آن را از مارکار لغوریان به خاطر خونبهای جلفایان طلب می کرد. بدین جهت شمشیر افغان بر پنج ارمنی بی گناه فرود آمد که قبلاً نام ایشان ذکر شد. زیان به بار آمده از این هم فراتر رفت. زیرا مسلمانان از ارمنیان کینه به دل گرفتند، ناشی از این عقیده نابخردانه، که این ارمنیان بودند که با افغانها همدست شدند و این مصیبت بزرگ را به ایران وارد کردند. جلفایان طعم عواقب این کینه توزی را تا اواخر دوران نادرشاه می چشیدند.

۱- کشیش استپانوس، ص ۸۳. بنا بر اقوال معتبر روایت کشتار جمعه ها هنوز هم سر زبانهاست.

۲- کتابچه خطی، ص ۲۴.

۳- کشیش استپانوس. صص ۶۸-۸۰.

۴- تاریخ ارمنیان چامچیان، جلد سوم، صص ۷۸۲-۷۸۳.

۵- کتابچه خطی، ص ۲۴.

۶- کشیش استپانوس، صص ۸۱، ۸۲، ۸۳ و پدر میکائیل در تاریخ ارمنیان (جلد سوم، ص ۷۸۳) کشته شدن شاه سلطان حسین را به پس از مغلوب شدن اشرف توسط نادرشاه می داند، اما من گفته استپانوس را درست تر احتمال می دهم.

۷- کشیش استپانوس، صص ۹۳، ۹۹.

۸- همان جا، ص ۱۰۰.

۹- یادداشتهای خطی.

فصل سی و سوم

پادشاهی اشرف • آمدن نادر به اصفهان در
مقام نماینده • وضع جلفایان

۱ چون اشرف، شاه محمود ستمگر را به سال ۱۷۲۵ کشت خود به جای او نشست و از همان آغاز پادشاهی به جان مردم دله‌ره انداخت. زیرا شورش قصابات و سرپیچی وزیران را به شدت سرکوب کرد. از این رو بزرگان ایران از حدود دوردست به خدمت او می‌رسیدند یا نمایندگان خود را با هدایا به نشان اطاعت نزد او می‌فرستادند. آنگاه که اندکی از جنگ آسود، سر و سامانی به شهر داد و از استبداد خود بر مردم ایران کاست، چون میل داشت میان ایرانیان محبوب‌القلوب شود. در اصفهان برای خود کاخی ساخت که تا امروز به نام تالار اشرف معروف است.

۲ همچنان که در فصل قبل آمد وقتی امان‌الله‌خان از سلطنت بر ایران نومید شد و به شهر کابل بازگشت و اجازه نداد سپاهی افغانی به یاری محمود آید، اشرف ناگزیر شد سپاهی از ایرانیان تدارک بیند که شمار آنان دوچندان افغانها بود. از همین رو اشرف ابزار نابودی خود را فراهم ساخت به شرحی که در فصل بعد خواهد آمد.

۳ ملک محمود، سالار خراسان، چون از هیبت اشرف آگاه شد نادرقلی ساریان باوفای خود را با هدیه‌های گران‌قیمت، برای ابراز اطاعت، در سومین سالگرد پادشاهی

اشرف، به اصفهان فرستاد. او به اصفهان رسید و پس از بیست و پنج روز موفق شد به خدمت اشرف رسد. از این رو نادر با تیزی و هوشیاری دولت اشرف را بررسی می‌کرد و از سر غیرت که افغانها را حاکم بر ملت خود می‌دید، خون در رگهایش می‌جوشید. چون به حضور اشرف رسید و هدایای ارسالی ملک محمود را تقدیم داشت و مراتب اطاعت او را به عرض شاه رساند، پادشاه او را محترم داشت و خلعت بخشید. نادر چهل روز در اصفهان ماند تا طرحهایی را که در ذهن داشت تکمیل کند. یک روز از وزیران ایرانی برای تشویق دعوتی به عمل آورد و در آن مجلس درباره حکومت و استبداد افغانها سخن به میان آمد، آنگاه نادر فرصت یافت تا اندیشه‌هایی را که در سر داشت بیان کند. با سرداران ایرانی صحبت کرد و گفت همگی می‌بینید که دیگر نه از افغانستان و نه از قندهار سپاهی به یاری نمی‌آید و لشکر ایرانی اشرف دوبرابر افغانی است. برانداختن یوغ و غلامی افغانها بسیار آسان است. می‌توان آنها را راند و طهماسب فرزند شاه سلطان حسین را که از محاصره اصفهان گریخت و در خراسان به سر می‌برد به سلطنت رساند. با این سخنان نادر که گویی بزرگان ایران از خواب بیدار شده باشند او را ستودند و همگی پیشنهاد او را پذیرفتند. نادر برای اطمینان از آنها خواست به قرآن سوگند خورند که به پیشنهادهای او وفادار بمانند و به آنگاه که بخواهد بر اشرف بتازد به سپاه ایرانی اشرف فرمان دهند علیه او بشورند و به نادر پیوندند.^۱

۴ زندگی جلقاییان مانند ایام پادشاهی شاه محمود ادامه داشت. سپاهیان افغان^۲ با سرداران شان انواع توقعهای بی‌پایان داشتند. با این وصف تجارت رونق داشت و با اینکه مردم بسیار افسرده بودند، سود و عواید تجارت مرهمی بر قلوب شکسته ایشان بود.^۳ جلقاییان از اشرف تقاضای لغو مالیات کلیساها را کردند و اشرف در این مورد فرمانی صادر کرد که از آن به بعد کلیساها از یوغ این مالیات بیجا رهایی یافتند.^۴

اشرف در چهارمین سال پادشاهی خود به دست نادرقلی رانده شد که در فصل بعد به شرح از آن سخن خواهیم گفت.

۱- کشیش استپانوس، صص ۱۰۱ تا ۱۰۵.

۲- داوید دوم خلیفه کلیسای وانک، به سال ۱۷۲۶ در یک کنداک تسلی آمیز و شوق انگیز، به روستانشینان چنین می نویسد: «عزیزان من در سایه توجّهات مسیح این مطلب را بشنوید. بشنوید ای مؤمنان خداپرست! بشنوید ای فرزندان من که پیرو سورپ گریگور هستید و به مسیح معترفید. مصیبتی بر ما وارد شد که ناشی از بخت بد و نتیجه گناهان ما بود که همه را در بر گرفت؛ بلایی که بر سر همه آوار شد و قلبهایی که نالان شد. مبادا از این مصایب غمگین شوید چون خداوند رحیم است و شایسته است صبورانه شکبیا باشید و امیدتان به پروردگار باشد. پیامبر خدا می فرماید: «فرزندان من در بلایی که خداوند بر شما نازل کرده بردبار باشید. چون در غضب او رحمت او نیز هست. این است که باید این بلاها را، علی الخصوص از سر رضامندی و با دعا تحمل کنید و شکبیا باشید تا دفع شوند. زیرا همو که زجر می آورد با رحمت و اسعه خود رحم خواهد کرد. دیگر آنکه با ایمانی استوار و قلبی مطمئن هرگز از کلیسا غافل نمانید و همیشه دعا کنید و راضی به رضای خدا باشید.»

۳- نوشته خطی.

۴- ر.ک. جلد دوم، فصل سوم.

فصل سی و چهارم

- پادشاهی طهماسب پسر شاه سلطان حسین • خلع او • نیرو گرفتن نادر •
فرار اشرف • پادشاهی عباس سوم • وضع ارمنیان جلغا

۱ هنگامی که اصفهان در محاصره بود، طهماسب پسر شاه سلطان حسین به خراسان گریخت. در آنجا کم کم نیرو گرفت و سپاهی گرد آورد و خود را شاه طهماسب خواند.

۲ داستان نیرو گرفتن نادر، اوضاعی که پدید آمد و جهانگیری او بسیار مشهور است.^۱ چون قصد من نوشتن تاریخ نادری نیست که شرح کامل زندگی او را بازگویم، فقط آنچه را برای من اهمیت دارد در اینجا می آورم. چون نادر به خراسان بازگشت برای ولی نعمت خود، ملک محمود، از صلاح دیدی که با بزرگان اصفهان کرده بود و آن پیمانی که با وزیران ایران بسته بود، سخن گفت و او را به یاری طهماسب تشویق کرد تا پادشاه ایران شود و افغانها را براند؛ زیرا اکنون بیشتر سربازان اشرف از ایرانیانند و اگر فوجی از سربازان بر اشرف بشورد، او با کمی قشون خود به خود سقوط می کند. چون وزیران سوگندهای استوار خوردند که در صورت بروز جنگ، از اشرف سرب می پیچند و به سپاه طهماسب می پیوندند. مرزبانان خراسان با دستور نادر به طهماسب پیوستند و او را پادشاه کل ممالک ایران خواندند. سپاهی پنجاه هزار نفری گرد آوردند و نادر را به سپهسالاری آن گماشتند و به اصفهان اعزام کردند تا افغانها را بکوبد. طهماسب از این بزرگواری شادمان شد و او را همتام خود طهماسب خان لقب داد. اما نادر برای ابراز اطاعت و وفاداری بیشتر، به عنوان غلام طهماسب، خود را طهماسب قلی خواند.

۳ طهماسب قلی سپاه خود را جمع کرد و آنها را به پاس دین و ملت علیه افغانها تشجیع کرد. در سال ۱۷۲۸ از خراسان خارج شد و به نزدیکی اصفهان رسید^۲ و در گز برخوار اردو زد. اشرف نیز از اصفهان خارج شد تا با او بجنگد. اما وقتی نبرد درگیر شد سربازان اشرف به جای آن که همت کنند و جنگ را پیش برند، در سپاه آشوب افکندند، صفها را شکستند و به سپاه طهماسب قلی پیوستند. از این رو بازمانده سپاه اشرف نتوانست مقابله کند و همراه با خود اشرف به شهر عقب نشینی کرد. چون اشرف گریخت و به شهر رسید به سپاه اندک افغانی خود دستور داد که تا می توانند از مردان ایرانی بکشند و همسران ایرانی خود را نیز به قتل رسانند. افغانها دست به کشتار زدند و در زمانی کوتاه در همان شب گریز بیش از سه هزار تن ایرانی را از زن و مرد و کودک کشتند^۳. بنا بر قولی دیگر اشرف، شاه سلطان حسین را که تا آن موقع زنده بود، کشت^۴. اما کشیش استپانوس قتل او را به محمود، در آن هنگام که قصد جنگ با عثمانیان را داشت، نسبت می دهد. اشرف در همان شب زنان حرم دربار ایران را برداشت و با اندک سپاه باقیمانده شتابان به شیراز گریخت. او در میانه راه کرمان به دست یک مرد بلوچ کشته شد^۵ (۱۷۳۰).

۴ جاه طلبی نادر با تحسین او از پیروزیهایش ارضا نمی شد و بی آنکه به روی خود آورد، شوق به جهانگیریهای بزرگ را پس از سلطنت بر ایران در خیال می پخت. از این رو در اوایل پادشاهی طهماسب که به سال ۱۷۲۸ واقع شد خاطر او را از اوضاع جنگها و روال خوب آنها آسوده کرد تا به عیاشی و می نوشی پردازد. او تا سال ۱۷۳۰ افغانها را بیرون راند و طهماسب را از تخت به زیر کشید و به مردم گفت او فردی میخواره است و توانایی شاهی ندارد. دشمنان ایران دوباره قوت می گیرند و هجوم می آورند و ملت دوباره اسیر دیگران خواهد شد؛ همانهایی که تازه توانسته ایم با دلیری مغلوب و مقهورشان کنیم. وزیران دولت از نیرو گرفتن و قهر نادر ترسیدند؛ بعضی از روی رغبت و گروهی به سبب ترس به پیشنهاد او گردن نهادند. پس شاه طهماسب از سلطنت خلع و به سبزواری تبعید شد. نادر تاج شاهی را به سر پسر شش ماهه او عباس گذاشت که شاه عباس سوم خوانده شد. نخست نادر و سپس وزیران به او در مقام سلطنت تعظیم کردند^۶. تا اینکه پادشاهی ایران به صورت بازیچه دست نادر درآمد. او تمام اختیارات دولت را به خود اختصاص

داد و عباس اسم بی‌مسمایی شد. نادر با عثمانی جنگی را آغاز کرد و با اینکه در اوایل جنگ از آنها شکست خورد اما به شتاب سپاهی گرد آورد و طی دو نبرد ضربه‌ای کاری بر آنها زد و در سال ۱۷۳۶ پیمان صلح امضا کرد.^۷

۵ در این اوضاع وضع ارمنیان جلفا بسیار فلاکت‌بار بود. چون طبق روایات موجود، مسلمانان نزد نادر از ایشان بد می‌گفتند و متهمشان می‌کردند که افغانها را اینها به ایران آوردند و به یاری رهنمود همینها بود که این همه کشتار فجیع انجام گرفت. نادر چون می‌دانست که جلفاییان ثروت هنگفتی دارند بر آن شد که با اعمال فشار بر آنها ثروتشان را بگیرد و در راه جاه‌طلبیها و مقرری سپاه خود صرف کند. ستم او بر جلفاییان را در فصل بعد شرح خواهیم داد.

۱- «تاریخ نادر و کارهای او» از ترجمه انگلیسی به ارمنی، چاپ مدرس ۱۷۷۰.
۲- این مطلب را بر اساس نوشته تاریخ کشیش استپانوس آوردم که فقط جنگ دوم او را آورده است. اما در کتابهای تاریخ دیگر چنان است که اشرف از اصفهان خارج شد و نخست در اکتبر ۱۷۲۹، در دشت دامغان از نادر شکست خورد و گریخت و بار دوم در دشت مورچه‌خورت در نوامبر همان سال به جنگ پرداخت (که کشیش استپانوس به ذکر آن پرداخته).

۳- کشیش استپانوس، صص ۱۰۸-۱۰۶.

۴- تاریخ نادرشاه، ص ۲۲.

۵- همان جا، صص ۲۲، ۲۷.

۶- همان جا، صص ۵۰، ۵۱.

۷- همان جا، صص ۸۲-۵۲.

فصل سی و پنجم

پاره‌شدن رشتهٔ حیات شاه‌عباس سوم • پادشاهی نادر بر ایران •
ستمی که جلفاییان از نادرشاه کشیدند

۱ عباس سوم شش‌ماهه در آغوش دایه بود که شاه شد و شش‌ساله بود که به سال ۱۷۳۶ از جهان رفت.^۱ با مرگ او دودمان پادشاهان صفوی انقراض یافت. و نادر باید دربارهٔ سلطنت ایران می‌اندیشید که او با اینکه عنوان سپهسالاری داشت نه فقط سرداری دلیر که مستبد قهاری هم بود. به هنگام مرگ شاه‌عباس نادر با سپاه خود در دشت مغان به سر می‌برد. او روز دهم مارس ۱۷۳۶، روز عید نوروز و اول سال ایرانیان به بزرگان سپاه خود مرگ شاه‌عباس را اطلاع داد و فرمود به فکر شاه تازه‌ای باشند و سه روز به آنها مهلت داد. تمام بزرگان دریافتند که در مخیلهٔ شاه ایران چه می‌گذرد. لذا از روی اکراه یا ترس از او تقاضا کردند به عنوان منجی ایران، پادشاهی این مملکت را به عهده گیرد. ابراهام کاتولیکوس ارمنیان، به عنوان عضوی از آن شورا آنجا بود.^۲ او به تاریخ (۱۱۸۵) سال ارمنی طی کنذاکی حاکی از شرح وقایع گذشته جلفاییان را مطلع ساخت که گمان نمی‌کنم ذکر آن در اینجا سبب اطالهٔ کلام شود: «اما روز اول بایرام (نادر) تمام خانها و حاکمان و والیان و بنده را هم با آنها دعوت کرد. شادباش عید را گفتیم و همهٔ ما را زیر نشانددند و ایلچیان عثمانی و روس و دیگران به ترتیب نشستند و با گلاب و اسفند و شربت پذیرایی کردند. رقص و آواز تا ساعتی ادامه داشت و سپس

همه را مرخص کرد و روز دوم فرمان داد که تمام خانها با اتباع خود و شهرنشینان برای خود و کشورشان کسی را انتخاب کنند که قادر باشد این مردم و کشور را اداره کند. روز بعد همگی رفتیم و گله کردیم که مگر از تو لایقتر کسی را داریم. ما از تو دست بردار نیستیم که ما و کشور ما را از چنگ دشمن رهاندی. اگر به خراسان بروی ما هم با تو می‌آییم. ما تو را می‌خواهیم و نه هیچ‌کس دیگر را. روز سوم سه چیز از روحانیون خواست: اول آن که باید به فرزندان و خاندان سلطنت اطلاع دهند که دیگر آنها را قبول ندارند و از آنها یاری نمی‌خواهند. دوم آن که لعن به عمر را ترک کنند و با عهد و سوگند پیمان ببندند که ابدالدهر این کار را نکنند و سوم آن که بعد از او به دودمانش وفادار و پشت‌گرم باشند. باید این سه شرط را بنویسند و مهر کنند و به او دهند. نمایندگان تمام شهرها این سه شرط را پذیرفتند و مهر کردند تا این مراسم خاتمه یافت و خان بزرگ به هیجان آمد.^۳

در ۱۳ مارس ۱۷۳۶ طهماسب قلی خان پادشاه ایران شد و او را نادرشاه خواندند. نخستین فرمان او این بود که باید شیعه و سنی یکی شوند. اختلاف دو مذهب از میان برداشته شود.^۴ در آن سال به اصفهان آمد و از اینجا به قصد جنگ عازم قندهار و هندوستان شد و به پیروزی بزرگی دست یافت. هفتاد کرور رویه^۵ از شاه هندوستان گرفت و به سال ۱۷۳۹ به ایران بازگشت.^۶

^۲ نادرشاه نسبت به مال بسیار آزمند و طماع بود و برای تأمین مواجب سپاهیان خود به تاجران ارمنی جلفا ستم بسیار روا داشت و مبالغ هنگفتی اخاذی کرد. «او (نادرشاه) جبارانه مناطق بسیاری از جهان را فتح کرد و جهانگیر شد و آنگاه برای تأمین مخارج و مواجب سپاه خود که مبلغ سنگینی بود بر جلفاییان مالیات سنگینی از سال ۱۷۳۹ تا ۱۷۴۷ بست و از آنها خواست که سالانه بدون وقفه مبلغی که از ده هزار تومان کمتر نباشد تا ۴۵ هزار تومان بپردازند...»^۷

او دو سال پیش از مرگ خود در سال ۱۷۴۵ جلفاییان را ۶۰۵۰۰ نادری جریمه کرد^۸ و آن را به محمد رضا بیگ حواله کرد تا اخذ کند. او به جلفا آمد و با شکنجه بسیار مبلغی

هنگفت از سران جلفا گرفت به شرح زیر:

۵۰۰۰	خواجه هاروتون و برادران
۲۵۰۰	خواجه امنیاز و برادران
۲۰۰۰	خواجه صفر
۱۵۰۰	خواجه ماردیروس
۱۵۰۰	خواجه هوانس
۱۵۰۰	خواجه زکریا
۵۰۰۰	خواجه آقازار
۱۵۰۰	خواجه بابان
۱۵۰۰	خواجه هوهان جان
۱۵۰۰	خواجه آقازار
<u>۳۷۰۰۰</u>	از ساکنان جلفا
۶۰۵۰۰	جمع

به راستی که شرح جزئیات این بلای بزرگ که بر سر جلفاییان فرود آمد، بسیار دلخراش است. محصلان مالیه پس از گرفتن فرمان از شاه با فراشان و نوکران دولتی مثل گرگهای گرسنه دندانهای خود را تیز می کردند و راهی جلفا می شدند. تا می رسیدند ترس و وحشت همه جا می گسترده. بزرگان را می گرفتند و به زندان می انداختند. شلاق می زدند و مبلغ جریمه را می خواستند که اول زجرشان دهید تا بعد از آنها پول وصول شود. بیشتر آنها از ترس و وحشت در گوشه های خانه هایشان پنهان می شدند. اما غلامان دربار درها را می شکستند و آتش می زدند و به داخل خانه ها می رفتند و کسانی را که می یافتند مثل محکومان به مرگ کشان کشان به سوی میدان می بردند. اگر مردان را نمی یافتند سینه زنان را داغ می کردند و بچه هایشان را شکنجه می کردند تا پنهانگاه پدران و ثرویشان را لو دهند. اما آنهايي را هم که گیر آورده بودند کتک می زدند، به سرشان می کوبیدند و ني تيز به سرانگشتان دست يا پاهایشان فرو می کردند. پاها را به فلک

می‌یستند و با ظلم و تعدی پول جمع می‌کردند. مخارج آنها مبلغ ناچیزی نبود زیرا آنها هم از ظالمی که فرستاده بودشان ظالمتر بودند. از این رو بیشتر مردم را زجر می‌دادند تا برای خودشان هم انعام و خرجی قابل توجهی بگیرند. لازم است بیفزاییم چندان که شاه می‌خواست نصف آن مقدار را هم غلامان برای خود از راههای دزدی برای تأمین مخارج خود می‌قاییدند.^۹

۱- تاریخ نادرشاه، ص ۸۳.

۲- همان جا، صص ۸۴، ۸۵.

۳- دفتر خطی پدر روحانی یسوعی.

۴- تاریخ نادرشاه، ص ۸۷.

۵- همان جا، ص ۱۲۴.

۶- همان جا، صص ۹۶-۱۳۹.

۷- کتابچه هورتوراک. ص ۹۱، چاپ مدرس، ۱۷۷۲. تاریخ ارمنیان چامچیان، جلد سوم ص ۷۸۴.

۸- در رونوشت فرمان و قبض رسید محمدرضا بیگ ۶۰۵۰۰ نادری آمده اما این نادری تومان است یا پول نقره معلوم نیست.

۹- نوشته خطی.

فصل سی و ششم

شدت گرفتن جاه طلبی خشمگینانه نادر ● میل او به ایجاد مذهب تازه ●
مصایب جلفایان و ساکنان بلوکها ● کشته شدن نادر

۱ چون نادر با ثروتی هنگفت از هند بازگشت به جای آن که به ملت ایران لطفی کند طمعش بیشتر شد و مالیات سنگینی مقرر کرد و رفتار او نسبت به همگان توأم با سختگیری بود. بنا بر گفتهٔ بارون هان وی انگلیسی، مؤلف تاریخ نادرشاه، «در این مدت ایران زیر بار سنگین مالیات و خراج رنج می برد و گنج هندوستان سودی در بر نداشت مگر حریصتر کردن نادر. با اینکه او افکار زیادی در سر می پروراند و سپاه بزرگی گرد آورده بود تا هدفهای خود را به ثمر رساند اما به ثروتی که از هند آورده بود و در کلات گذاشته بود، دست نمی زد.

اکنون باید بیندیشیم این اعمال او و حرص مال اندوزی از راه گرفتن مالیات و خراج چه عواقب شومی برای ملت به بار آورد. بی رحمی او چه بسیار که در دل مردم اثر می گذاشت، چندان که هزاران هزار به یکباره نومید شدند. شمار بسیاری از مردم شهر و روستا می گریختند به کوهها می پناهندند تا از زجر و بی رحمی محصلان مالیه رهایی یابند و بسیاری دیگر به شمال هندوستان می گریختند و گروهی دیگر راه مرزهای عثمانی را پیش می گرفتند تا در حمایت آن قرار گیرند. گروهی به سوی جنوب از مرزهای دریایی راهی عربستان می شدند و بعضی با استفاده از فرصتی مناسب از راه دریا به هند می گریختند و حتی آنها هم که در مرکز ایران می زیستند از همین راهها برای رهایی خود سود می جستند.

ارمنیان و اقوام دیگر یکسان زجر می کشیدند و آن قدر زیر بار طاقت سوز مالیات کمر خم می کردند که به بهانه تجارت یا زیارت محل زندگی خود را رها می کردند و به کشورهای بیگانه می گریختند، گریز مردم چندان فزونی گرفت که فرمانی مبنی بر نظارت بر کوچندگان صادر شد که بدون اذن خروج ممنوع شد و بدین منوال آزادی خروج هم ملغی شد که بسیار بادقت این فرمان را اجرا می کردند و چون ایرانیان عادت داشتند با زنان و اثاث خانه مسافرت کنند، با وضع پیش آمده، آزادی آنها بسیار محدود شد. مسئله دیگر این بود که آیا می توان در کشور دیگر از عهده تأمین معاش برآمد؟

و این بود علت عمده تهی شدن ناگهانی جلغا از ارمنیان. حکومت اصفهان با بلوکهای اطرافش ۷۰۲ فرسنگ درازا و به همان اندازه پهنا داشت. بعضی از بلوکها پرجمعیت و مرفه بودند اما اینک مفلوک، ویران و تهی اند. و هرکه ببیند بغض گلویش را می فشرد و می گیرد. یکی از راههای فرار ساکنان، پناه بردن به کوههای لرستان بود. دشتهای بی شخم زن رها شد، خانه و کاشانه ویران شد و این مصیبت چندان عظیم بود که اگر در جنگ مغلوب شده بودیم این همه زیان نمی دیدیم که شاه فاتح و ستمگرمان به سرمان آورد، آن قدر که او ملت خود را مهیور کرد، دشمن نکرد!

۲ نادر در سال ۱۷۴۰ میرزامهدی را، که فرد دانشمندی بود، مأمور ترجمه انجیل به فارسی کرد و میرزامهدی حکم کرد تا جمعی از کشیشان ارمنی، پدران روحانی کاتولیکها، با ملایان مسلمان انجمن کنند. ملایان دچار اضطراب شدیدی بودند و به عواقب کار می اندیشیدند. چون تغییر مذهب به زیان مسلمانان بود رفتار نادر نسبت به ملایان نسبتاً خشن بود، از این جهت بعضی از آنها به میرزامهدی انعام می دادند که آنان را از این خشونت برهاند.

در ماه مه همان سال میرزامهدی با ملایان و بعضی از کشیشان از اصفهان خارج شدند و نزد شاه، که در نزدیکی تهران اقامت داشت، رفتند. نادر آن جمع را با احترام پذیرفت و ترجمه را از آغاز تا پایان نگاه کرد و قسمتی از آن برای او خوانده شد. او تفسیر بخشهای مبهم مسیحیت، آرای یهودیان و محمد [ص] و علی [ع] را ریشخند و مسخره کرد. با این اوصاف معلوم بود که این کار سرانجام خوشی نخواهد داشت.

نادر چون موارد اختلاف را در انجیلها می‌دید، مثل سابق مات و متحیر می‌ماند و می‌گفت اگر خدا عمری عطا کند از این دو مذهب یک مذهب اختراع خواهم کرد بهتر از تمام ادیانی که مردم قبلاً از آنها پیروی کرده‌اند تا ثمرهٔ خوب و دلپذیری از آن عاید شود. سپس کشیشان و روحانیون را، با انعامی ناچیز که حتی کفاف مخارج بازگشت را نمی‌داد مرخص کرد.^۲

^۳ در سال ۱۷۴۶ شخصی به نام علی مردان‌خان* از بزرگان ایل لر طغیان کرد و دست به چپاول بلوک فریدن و بربروت زد و خسارت سنگینی به حوالی اصفهان وارد آورد. چهار آبادی ارمنی نشین بربروت به نامهای چمن‌خرس، جان‌خوش، خمسدون و شوروه، تحت شکنجه و آزار مسیحیت را انکار کردند.

در آن زمان دو تیره از لرها به نامهای مهدوار و سالک با علی مردان‌خان همدست شدند و آبادیهای چمن‌خرس، گلبهار، آنوش، دهنو، چهارباغ، بورک، شوروه، خسروآباد و آب‌باریک را غارت کردند و آبادیهای دیگر را هم ویران می‌کردند و تمام دارایی آنها را می‌بردند و مردان را به اسارت به اردو می‌آوردند.^۴

علی مردان‌خان چندان نیرو گرفت که به نام خود سکه زد^۴ و برای نادر فرستاد آنگاه که می‌خواست زهر تیغ خود را به داغستانیها بپاشاند. چون نادر از طغیان لرها آگاه شد در همان سال به اصفهان آمد و شنید که هشت تاجر یک زین اسب مرصع گرانبهای خریداری کرده‌اند. دستور داد تا آنها را به حضور بردند. از ایشان دو نفر ارمنی: آقامنیاز خواجه میناسیان از خاندان خالداریان و آقاهاروتون شاه‌ریمانیان، دو تن فارس، دو تن یهودی و دو تن هندو بودند.

چون به حضور رسیدند، نادر با آنها با شیرین‌زبانی سخن گفت و پرسید: کجاست آن زین و برگ مرصع که برای من خریده‌اید و آنها تعظیم کردند و آن را به نادر نشان دادند. آنگاه نادر خشمگینانه در آنها نگرست و گفت: اگر به راستی برای من خریده بودید چرا نگفتید تا من خود پرسیدم؟ و آنگاه دستور داد آنها را در میدان شهر بسوزانند و مال و منال آنها را به عنوان غنیمت جنگی ضبط کنند.^۵

*- در متن اشتباهاً علی مرادخان آمده است.

قبر آقامنیاز در حیاط کلیسای قاراگل واقع است با این کتیبه:

«این است تربت پاک

[مرد] همیشه دعاگو و مؤمن

از خاندان جلیل و شریف

فرزند کهنتر خواجه میناس

زائر و نور دیده تربت مسیح

آقابارون امنیاز

که به مقدر زمانه

چون یک شهید شکنجه شد

وقت شهادت او

۱۹ ماه آرام

هنگام شعله سوزان نماز خاص [دلخراش بود]

و در زیر این سنگ نهفتند

به روز مقدس خاچ شوران

هرکس بر این گور بگذرد

او را چنان که سزاوار است یاد کند

با یک دعای «ای پدر ما که در آسمانی»

تا خداوندگار مسیح به او رحم کند، شما را رحمت کند

سال ۱۱۹۵ (۱۷۴۶)».

نادر آنگاه سراغ علی مردان رفت. او را کشت و سپاهش را از میان برداشت و از ایل لر بسیاری را اسیر کرد و به مرز خراسان فرستاد و آنجا اسکان داد.^۶

^۴ نادر خود نیز به مشهد رهسپار شد و از آنجا به دشتی که آن را سلطان میدان می نامیدند رفت و اردو زد. در آنجا با سرکردگان افغانی سپاه شور کرد که روز بعد تمام سپاه ایرانی خود را قتل عام کند و به آنها وعده انعام داد. بنا بر روایت کشیش استپانوس همسر نادر که خواهر محمد علی و از قوم ایرانی بود، از این شور و صلاح باخبر شد و برادر را آگاهاند و او با محمد صالح بیک صلاح دیدند شاه را بکشند. در آن شب محمد صالح بیک با بیست نفر وارد سراپرده نادری شد، اما پانزده تن از هیئت شاه ترسیدند و برگشتند و صالح بیک با پنج یار خود به شاه نزدیک شد، او را کشت، سرش را برید و از سراپرده بیرون آمد.^۷

مصایب جلفاییان از گرفتن مالیات بی جهت تا شکنجه و آزار بی حساب بی شمار بود چنان که بیان هریک در جای خود دشوار است و نمی توان تمام نوشته های خطی آن دوره را ذکر کرد که نوشته اند: «مصیبت آن زمان و درد بی درمان و آزارها را نه می توان گفت و نه با مرکب و قلم می توان نوشت»^۸. عاشیق باقر اوغلی مرثیه ای در مصایب جلفاییان سروده و سخنرانی تدفین برای نادر آورده که شایسته است در این تاریخ آن را بیاورم:

مرثیه باقر اوغلی^۹ درباره ویرانی جلفا

I

«تو بزرگی و رحمت بی پایان
ای همیشه خیرخواه ای خدا
گناهان ما زیاد شده و ما را به چنگ ظالم انداخته
گیر افتاده ایم در آن، ما را رها کن، ای خدا

II

ستم است که سال به سال افزون می شود
این چه روزگار این چه دوران است
درد بر روی درد می غلتد
کوه بر کوه تاب نمی آورد این درد را، ای خدا

III

درد سوزنده افتاده در سینه ما
خدا برسد به فریاد ما به داد ما
چندان آقایان پول دادند که خالی شدند (یعنی از بس از ایشان پول گرفتند دیگر چیزی در بساطشان نماند)
دیگر حال نداریم، چیزی نمانده، بیچاره شدیم، خدا

IV

اکنون روزگار ما چقدر بد شده
فامیل و دوست و رفیق از ما برگشته

گناهان ما زیاد شده، ببخش ای خدا
زیان بر زیان می‌غلطد، ای خدا

V

هرکسی ضرر می‌زند؛ که دستشان را بسته؟
مگر دجال از این بیشتر می‌خواهد؟
علی‌الخصوص در این زمستان جهنمی
نیمه‌جانمان کردند امسال، ای خدا

VI

زمستان امسال یک طرف، برف بسیارش هم یک طرف
بیماری زیاد، گرانی زیاد
ول کنیم اینها را، امیدمان به تثلیث
از این پس خبرمان دهد خدا

VII

آنگاه که خبر آید از شررها شده باشیم
چندان خالی شدند، دیگر چه توقعی؟
امروز هرچه داشتیم گرفتند
برای هریکی خدا هزار پس دهد خدا

VIII

در این تاریخ به ما نامردی کردند
جوانمرگ شدیم تا اینجا رسیدیم
آن درد کمان بود
فریدن و بربروت هم مثل جذام به جانمان افتاد، خدا

IX

فریدنیها تاب نمی‌آوردند، غم ماست
چارقه‌ایش مال مالیات‌بگیرها شد

هرکس دشمن آباد بودن جلفاست
دو چشمش کور شود، ای خدا

X

مسیح روح کلاتر را شاد کند
مریم عذرا شفیع ما باشد
دیگر چاره‌ای نمانده، تویی امید ما
چاره‌ای ساز برای بیچارگان، ای خدا

XI

بیچاره‌ها را راه و گذار نشان ده
تا دنج باشیم و نحس نبینیم
با نور دو چشمانت روشنمان کن، رحم کن
نه فقط به جلفا، به تمام دنیا، ای خدا

XII

جلفاییها شاد شوند و گفت و شنود کنند
که خوشحال بیایم و در مجلس بنشینیم
در تاریخ یکصد و سی و یک من باقر اوغلی
آن‌طور که دیدم همان‌طور هم عرض کردم خدا

شعر باقر اوغلی به مناسبت گشته شدن نادرشاه

نادرشاه را کشتند
گفتیم دنیا از شر آسوده شد
عادل‌شاه جدید او را خواندند
گفتند دنیا آسوده شد

□

دنیا از اول بدتر شد
از ایل لر شکایت سرکنیم

می‌گویند می‌آید و آباد می‌کند
سردار دادگستر

□

از آمدن سردار خوشحال شدیم
تا فهمیدیم قحطی انداخت
ماه و سال گرسنه ماندیم
نیرو و نفّس ما بریده شد

□

نیرو و نفّس از ما برخاست
هرکسی شلغمی آورد و پول بار کرد
نان شد هشت عباسی
زردک شد یک بیستی

□

از شیطان آموخت و سوزاند
آنگاه دیوانه شد و تاب نیاورد
هشت سرکدخدا را یک ضرب سوزاندند
پس کارد به استخوان رسید

□

این بار تر و خشک را با هم آمیخت
چیزی را که در کتاب هیچ مذهبی نوشته نبود
ای بیدادگر بی مروت، ای کافر خداشناس
چگونه از یاد بردی نیکیه‌های جلفاییان را

□

در جلفا مرگ و شمشیر و قحطی انداخت
چشمه‌ها را کور کرد و دریا را خشکاند
این دو حاکم از زندگی آسودند، خدا
خدای مسیح کلاتر را یاری کند

□

ای خدای مسیح تو او را کشتی
چون ذات او خود دشمن خویشتن بود
کشور سراسر زیر و زیر شد
شهر اصفهان با خاک برابر شد
□

شهر اصفهان شده ای واللّه
چندان خراب که آباد بود
به کرمان رسید، خلق را زیر پا له کرد
با کله مردم منار ساخت
□

کشت مردم را و مهلت نمی دهد
سه سال است ترازوی عدلش کج شده
با افغانها مصلحت کرد
که ملتش را جمع کند (همچون ماکیان که دانه را)
□

روز بعد چون هوا روشن شد منظورش را فهمیدند
گفتند بیایید جانمان را وارهانیم
محمد صالح بیک و محمد قلی خان
با بیست پیرو، آنچه در سر داشتند کردند
□

با هم طرح ریختند و آهی کشیدند
به حرم وارد شدند و با شمشیر زدند
نام خدا را خواند و سر از تنش جدا کرد
بنازم غیرت محمد صالح بیک را
□

رگ مردی داشت و جرأت کرد
روی لاشه اش افتادند و تکه تکه اش کردند
چون خبر را به برادرزاده اش دادند
گفت خوب شد، شاهرگش زده شد

□

سرش را بردند نزد الله قلی خان
گفت تف که عملت پایبخت شد
هر تکه اش را به شهری پرتاب کردند
آنگاه نسل و فرزندان را کشتند

□

فرزندش مصیبت بزرگی برای ما بود که دفع شد
عادل شاه را شاه کردند، صاف شد
طعمه دوزخ شد و از بین رفت
خوب نابود شد عمله ملک محمد صادق

□

جوش آمد و امیر حسن آمد
می خواست بیشتر جباری کند
گرانی انداخت و ارزاق را جمع کرد
پنبه دانه را خوراک خلق کرد

□

امسال بیداد همه را کشت
از این رو ناگهان دچار شر شد
به قلعه وارد شد، مثل سنگ کشتندش
فرصت نکرد کلاه شاهی به سر گذارد

□

به بارگاه شاه هیچ وقت نزدیک نشوید
هرگاه شراب نوشیدید مست نشوید
اگر کاره ای شدید خودپسند نشوید
چراغ هیچ کس تا صبح روشن نماند

□

چراغش خاموش شد و به جای آن خونس جاری شد
حالا برپا می ایستد ستون اصفهان

خراب شد خانهٔ این دو گوربه گور
بسته شد درش و کلون شد

□

به این دو گوربه گوری نفرین می کنم
خدا را شکر که از دیدار آنها رها شدیم
باقر اوغلی از مردم می گیرد
«خدا بیامرزی» برای سگ نادر ساریان

بجاست قطعه شعری از همین شاعر را که در یک کتاب خطی قدیمی یافتیم، برای تکمیل شعر بالا در اینجا بیاورم:

□

در تاریخ صد و سی و یک سگ نادر ساریان آتش برافروخت
نه فقط در کشور، کسی را باقی نگذاشت
بلکه دنیا را به گرز کوفت

□

با گرز همه را کوفت و یک به یک به زیر نوع آورد
نه سخنی از کسی شنید و نه احوالی پرسید
بزرگ و کوچک همه را خفه کرد، کور کرد
و آنگاه همه را دانه به دانه در تله انداخت

□

در تله پیچ و تاب می خوردند و کج می شدند
به دروغ خود را به مردن می زدند، بلکه رهایی یابند
نقره را به جای سه بیستی بر نمی داشتند
مثقالش چهار عباسی کرماگ* طلایی

□

*- رشته زیتی که زنان از بالای پیشانی و زیر گلو می بندند.

طلا و نقره هرچه داشتند نقد کردند
 تهمت‌های بیجا زدند و آقایان را حلق آویز کردند
 بگراست را زرعی شش عباسی فروختند
 دو من نیل را هزار دینار

□

نیل تازه گرانتر شده بود یا سی [۹]
 پول را خیلی دوست می داشت کار خاصی نداشت
 کنج‌د مستی شش شاهی، سه عباسی
 یک گرده نان کوچک گارسک یک بیستی

□

آن قدر گارسک خوردیم تا نفسمان بند آمد
 بسیاری مردند اما سگ خوردشان دفن نشدند
 کشیشان گریختند، متولیان پنهان شدند
 فرشتگان: جبرئیل و میکائیل دادشان بلند شد

□

تمام عالم فریادشان بلند شد و به عزا نشستند
 هم مردم را لخت می کرد و هم کیفر می داد
 ده و بیست گرفته و تازه راه گرفتن را باز کرده
 هنوز تمام نکرده. یک سوراخ را نتوانستیم وصله بزنیم

□

دیگر ظلمی باقی نماند، این ظالم همه را به کار برد
 دنیا را فرسود و حالا می خواهد آن را هموار کند
 کور می کند و بعد به ضرب چوب می کشد
 آنگاه می کشندش زیر قاپوق

□

به قابوق عشق و محبت داشت
صدای سگ و گربه کند پدر و مادرش
کی شنیده بود و کی دیده بود آفر*
تهمت می زد این آدم شیطان صفت

□

از شیطان آموخت و سوزاند...

۱- تاریخ نادرشاه، ص ۱۵۰.

۲- همان جا، همان جا، تاریخ ایران، چاپ کلکته، سال ۱۸۴۶، ص ۱۹۸.

تاکنون از آن ترجمه هنوز چند برگه در کتابخانه کلیسای وانک محفوظ است که زبان فارسی را با حروف ارمنی نوشته است. در تاریخ ایران آمده است: «خلیفه خاچادور، که از ترجمه کتاب مقدس یاد کرده، می افزاید: میرزامهدی مذهب مسیح را در جلفا پذیرفت و توسط خلیفه گورگ تعمید گردید (ص ۱۹۹)». بر من ببخشایید چون باید بگویم اسقف گورگ در سال ۱۷۵۴ به پیشوایی مذهبی منصوب شد (ر.ک. جلد دوم) و ترجمه کتاب مقدس در سال ۱۷۴۰ صورت گرفت یعنی ۱۴ سال پیش از پیشوا شدن گورگ. پس تعمید میرزامهدی توسط این خلیفه صحّت ندارد.

۳- کشیش استپانوس، صص ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱.

۴- همان جا، ص ۱۲۲. او می نویسد مضمون سکه علی مردان خان چنین بود:

علی ام، دیوانگی می کنم تا سرم غوغا شود
سکه به زر می زنم تا صاحبش پیدا شود*

*- نادرشاه جواب آن را بر سکه ضرب کرد و نزد او فرستاد:

معمار بفرستم سنگها را شمار کند حجار بفرستم کوهها را هموار کند
نگذارم عمر علی بهار کند دیوانگی به دستش دهم تا با بول ننه اش ناهار کند
ل. میناسیان - تاریخ ارمنیان فریدن، ص ۷۷

چاپ بیروت ۱۹۷۱

۵- کشیش استپانوس، صص ۱۱۱، ۱۱۲.

۶- همان جا، صص ۱۲۳، ۱۲۴.

۷- همان جا، صص ۱۱۵-۱۱۸. تاریخ نادرشاه، ص ۱۷۲.

۸- نوشته خطی.

۹- باقر اوغلی عاشیق مشهوری بود.

*- معنی این کلمه معلوم نشد.

فصل سی و هفتم

باز هم دربارهٔ ستم نادرشاه به جلفاییان و فروپاشی جلفا

۱ با اینکه با کشته شدن نادر نامش نماند، اما استبداد ددمنشانه و عواقب اعمال او ما را بر آن می‌دارد که رشتهٔ تاریخ را کمی طولانی‌تر کنیم. در فصل پیشین آوردیم که نادرشاه چندین بار پول بسیاری گرفت، اما اینک به توضیح بیشتری نیاز داریم. پولی را که نادر به اجبار از جلفاییان گرفت بر سه قسم بود. اول آنکه مالیات را چندبرابر می‌طلبید. دوم آنکه تمام جلفاییان را جریمه کرد و سوم آنکه با بهانه‌های بیجا از توانگران اخذ می‌کرد. اینکه نادر در مجموع چقدر پول از جلفاییان گرفت به صورت ارقام مشخصی معلوم نیست و اطلاعات روشنی در این زمینه وجود ندارد. اما شکی نیست که بیداد او حد و مرز نداشت. در روایت است که یک بار نادرشاه فراشان را برای اخذ جریمه یا مالیات فرستاد، جلفاییان در غم و اندوه غرق شدند و هنوز این گروه کارشان تمام نشده بود که گروهی دیگر سر رسیدند. آنها هرچه داشته بودند دادند. وقتی گروه دوم آمدند، همگی جمع شدند و بنای رقص و آواز گذاشتند. هرچه فراشان زدندشان دست از آن کار نکشیدند و همچنان می‌خواندند و می‌رقصیدند و مسخرگی می‌کردند و می‌گفتند: «هرچه داشتیم گرفتید، چیز دیگری نداریم بدهیم. فقط مرگ برایمان باقی مانده می‌خواهیم با شادی و خنده به پیشواز آن برویم.» چون این خبر به گوش نادر رسید دانست که ایشان به کلی فقیر شده‌اند، پس فراشان را احضار کرد و اخذ مطالبات تا اندازه‌ای سست گردید. تا آن زمان ارمنیان چون بسیار زیر فشار قرار می‌گرفتند

شکایت به نزد خود نادر می بردند، صدا بلند می کردند و از او رحم می طلبیدند و او تمام خواهشهای آنها را نادیده نمی گرفت و دستور می داد حکمی صادر شود تا کسی به آنها آزار نرساند. اما پس از صدور فرمان دوباره محصلان مالیه سر می رسیدند. نادر فرمانی صادر کرده بود که ارمنیان را نیازارند و چیزی بیش از مالیات که سالانه از پانصد تومان بیشتر نبود نخواهند. اما در همان سال صدور فرمان، یک هزار و پانصد خروار گندم گرفتند که با توجه به گران سالی، هر خرواری شش تومان، جمعاً نه هزار تومان می شد.

۲ بسیاری از بزرگان جلفا بجز از پرداخت مالیات متداول و برآوردن خواهشهای بیجا جسمشان نیز از زجر نادری در امان نبود. بغوس خلیفه جلفا در سال ۱۳۴ آزارها [۱۷۴۹م] به آقاپتروس خواجه و سکانیان در مدرس می نویسد: «همراه با دعای خیر من، آقاپتروس بدان که نادر به اصفهان آمد چون حاج مرتضی قلی داماد حاج علی نقی سیجانی بسیاری را لو داد. حاج علی نقی زیر ضربه های چوب کشته شد. بعد حکم شد که از حاج مرتضی قلی چهارصد تومان بگیرند چون او پدرزنش بوده حاج مرتضی قلی هم تعداد بسیاری را لو داد. بعد گفتند که حاج مرتضی قلی این کار را نکرده بلکه بارون پتروس فرزند خواجه و سکان چنین کرده است، برای اینکه با میرزا فرزند هونجان شکوری دوست بوده و چون میرزا حاضر نبود بارون هونجان را دستگیر کردند و با ضرب چوب و چماق از طرف تو دوهزار تومان گرفتند. حالا این ستم را بارون هونجان کشید. جناب عالی به او حق بدهید چون خیلی بینواست.»

در نوشته خطی دیگری چنین آمده: «سبب تحریر این کلمات آنکه هاکوب پسر گراک آقا فوت کرده است. شاه عظیم الشان ما (نادر) چهارصد و بیست تومان از او می خواست. محصلان در ماه نیرهان ۱۲۹ (۱۷۴۴) با حواله ای به اصفهان آمدند و گراک آقا را با زوجه هاکوب مهربان دستگیر کردند، چقدر آنها را اذیت کردند. هرچه ما و هاکوب داشتیم گرفتند، اما آن مبلغ تأمین نشد. نه جریب زمین و درختان و دکان هاکوب را در مرقون [مهرگان] فروختیم به هشتاد تومان، وجه آن را گرفتیم و به محصلان پرداختیم.»

۳ ستم چندان بالا گرفت که هرکس توانست گریخت و هرکه نتوانست در گوشه‌ها و کنج خانه‌ها پنهان گشت و آفتابی نشد. دیگر آواز دعای کلیسا به خاموشی گرایید، رفت و آمد میان خویشاوندان قطع شد و دردی که بیش از هر چیز استخوانهای آدمی را می‌لرزاند این بود که مردگان در خانه ماندند و کسی جرأت نداشت از خانه‌ای به خانه دیگری رود و مردگان را به گورستان برد و به خاک بسپارد. در این باره به حاکم شهر اعتراض شد که ترجمه متن آن بدین قرار است: «کمترین کلاتر جلفا شکایت می‌کند که خلیفه‌ها و کشیشان و اهالی جلفا چون از پرداخت مالیات عاجزند متواری شده و دیگر قادر نیستند از خانه خارج شوند، به کلیسا روند و عبادت کنند و کسی نیست تا مردگان را کفن و دفن کند. لذا استدعا داریم به اینها رحم و شفقتی شود. خداوند رحیم عمر شاهزاده را چند برابر فرماید. از طرف آن مقام والا حکمی شود تا در این باره تحقیق و تفحص شود، چون که از انجام فرایض مذهبی محروم مانده‌ایم و مردگان ما یکی دو روز بر زمین می‌مانند. با تمنای عمر طولانی برای حضرت خداوندگاری استدعا می‌کنیم فرمانی صادر فرمایند که محصلان مالیه به کشیشان آزار نرسانند تا ایشان بتوانند از هرکجا که هستند خارج شوند و به انجام امور دینی بپردازند. مردگان را دفن کنند. ان شاء الله ترتیبی اتخاذ خواهید فرمود که طبق آن رفتار شود و ما هم در مراسم نیایش خود بقا و طول عمر آن حضرت را از درگاه احدیت مسئلت خواهیم کرد.»

در بالای تقاضانامه نوشته شد: «محصلان خزانه کل، چون متقاضیان این تقاضانامه استدعا کرده‌اند جهت سختگیری، از عبادت دست کشیده‌اند و مردگان در منزل می‌مانند و نمی‌توانند دفن کنند؛ لذا اخذ وجوه مالیاتی باید بدون آزار مردم صورت گیرد که من بعد این امر را مدنظر داشته باشند و هرچه گفتیم همان‌طور عمل کنند. تحریراً فی ذی حجة الحرام سنه ۱۱۶۰ (۱۷۴۵)»

تأثیر چنین فرمانهایی در آن دوران متناسب با میزان هدیه‌ای بود که متقاضیان به دیوانیان می‌دادند. پس از آن ظلم و ستم از نو برقرار می‌شد و ادامه می‌یافت.

۴ ویرانی جلفا پیش از این دوران در زمان شاه سلطان حسین آغاز شده بود. کسان بسیاری بودند که خانه را با اثاث آن رها می‌کردند و می‌گریختند که در جای خود ذکر

خواهیم کرد. اما در دوران نادرشاه این بیداد چنان بالا گرفت که بسیاری از مردم میهن را رها کردند و به کشورهای بیگانه کوچیدند.

وقتی اسقف بغوس خلیفه کلیسای وانک ستم بر جلفاییان و ویرانی جلفا را دید، به سال ۱۷۴۹، دو سال پیش از قتل نادرشاه گنداکی برای بازماندگان ارمنی مقیم هند صادر کرد که بخشی از آن را در اینجا می آورم:

«به نام خدا، از طرف خادم عیسی مسیح، خلیفه بغوس پیشوای مذهبی جلفا، به تمام حومه اصفهان، تمام بزرگان قوم ارمن، اسقفها، خلیفه‌ها، راهبان، کشیشان، کلاتر سرکیس متولی، ساکنان جلفا در محله ایروانیها، دشت، تبریزها، سنگتراشها، قارا کلیها و تجار دردمند غارت شده و تمام اصناف دیگر، درود مسیح شامل حال شما باد... شما تاجران که در این مملکت و جاهای دیگر اقامت دارید مخصوصاً در پترزبورگ بلند آوازه و بندرهای آن حوالی و هلند و هر مکان دیگری^۱ ... سلام من به شما اشخاص محترم. من به شما اعلام می‌کنم که به خانه مقدس خدا و فرزندان روحانی ستم‌دیده این آبادی و برادران غم‌دیده ما در اصفهان چندان بلا رسید که شما که از ما دورید باید بدانید. اول آن که سی سال است این بیداد ادامه دارد، ستمهای بسیاری که یکی پس از دیگری بر ما رفت چندان بیجا و ناحق از ما پول گرفتند که اطمینان دارم می‌دانید. دوم در ظرف این چند سال که ذکر کردم هفت هشت شاه جا به دیگری سپردند که بر اثر آن قحطی، مرگ، خانه‌خوابی، غارت اموال، کاهش مردان و ویرانی شهر و روستا پدید آمد که به دانش خودتان واگذار می‌کنم تا بدانید چه کشیده‌ایم. سوم این جهات را به اختصار می‌نویسم. فرض کنید یک آبادی در طول سی سال ستمهای بزرگ را از سر بگذراند و روز به روز درد و زجر و بلا اضافه شود و از ثروت و دارایی تهی گردد، معلوم است عاقبت آن به کجا می‌کشد. می‌دانیم که سرانجام آن ویرانی و نابودی است که به راستی می‌دانیم و شما نیکدلان نیز آگاهید که شب و روز از شنیدن اخبار آن اندوهگین می‌شوید و در غم ما شریکید. چهارم، این نکته را هم به سمع شریف‌تان برسانم که پیش از این مودیان مالیات استطاعت پرداخت آن را داشتند، اما اکنون چون همگی بی چیز شده‌اند و از شمار مردم کاسته شده است از مودی مالیات فقط نامی مانده نه ثروتی. بر مقدار مالیات افزوده شده و بار آن بر دوش دیگران افتاد و آنها نیز به علت نداشتن، از عهده پرداخت آن بر نمی‌آیند

لازم بود شما هم از این نکته آگاه باشید چون باید برای عواقب آن تدبیری اندیشید. پنجم، اکنون ستم چندان بالا گرفته که مردم از هستی ساقط شده‌اند، ثروت رفته، اجناس بر باد شده، خانه از دست رفته، همه چیز را فروخته‌اند و چیزی برجای نمانده است. از این رو، حتی اگر یک سال هم بر این منوال بگذرد، شرم و حیا مانع می‌شود که بگویم چه خواهد شد و چه بر سر دین و شریعت خواهد آمد. دیگر نمی‌دانم آیا باز هم بلایی مانده که بر سر ما نیامده باشد. وامی با بهره زیاد از مسلمانان گرفتیم و تاکنون تا آنجا که توانستیم نگذاشتیم آبادی ویران شود و در این راه از هیچ کوششی فروگذار نکردیم که بر شما آشکار است. ششم، شما آگاهید که مسیحیت در آغوش کشور ایران مانند گلی در خارستان است، زیرا خوشبویی آن از مسیح است و از شما خداپرستان و خیراندیشان جملگی بعید است که در محنت ما بی‌غم باشید و باید سخن حواریون را مدنظر داشت که اگر عضوی به درد آید، دیگر اعضاها نیز به درد می‌آیند. از آن بالاتر ما همگی عضو جامعه مسیحیتیم. هفتم، شاید این حال و روزگار کفاره گناهانی باشد که مرتکب شده‌ایم و هنوز هم باید بکشیم. اما به کلام حواریون باید دل بست که مؤمن را هر ستمی که پیش آید صبری می‌کند. زیرا صلیب مسیح مایه افتخار ماست. داشتن و نداشتن شرط پایدار ماندن مسیحیت نیست. عزیزان من بیندیشید و تأمل کنید که خدا نکند فروغ نام مسیح کاستی گیرد که در نماز خاص آباء کلیسا «ای پدر ما که در آسمانی» آمده است. کشیش بر کرسی خطابه در پنهان از خدا تمنا می‌کند که نام مقدس مسیح همه جا بگسترد و بشکفد. بنابراین بر پایه نوشته یادشده که برای شما عزیزان شرح دادم به پاس نام مقدس مسیح یا به خاطر زنده ماندن، درباره تعمیر این مکانها چندین بار شور کردید که چاره‌ای بیابیم و به امید پروردگار به کار بندیم اما راه به جایی نبردیم مگر اعمال رسولان قدیس که بعد از صعود خدای ما عیسی مسیح در اورشلیم، که اعتقاد ما به او افزوتر شد، یهودیان شیطان صفت تازه مسیحیان را از خانه و کاشانه خود بیرون می‌راندند، اموالشان را مصادره می‌کردند و همواره آنها را به مصایب گوناگون دچار می‌کردند. چون حواریون چنین دیدند، مصرانه خواستند که شاگردان برای تبلیغ به همه جا بروند و ستمی را که بر تازه مسیحیان در اورشلیم می‌رفت به گوش همگان برسانند. چنان که در فصل شانزدهم قرنتیان اول و نامه‌های دیگر شرح آن رفته است. همین‌طور آمده است که هر هدیه‌ای را

که می دهند باید از سر رضایت باشد تا توسط آنها به اورشلیم برسد و مخارج ضروری کلیسا تأمین شود که به برکت همان هدیه ها مسیحیت در سرزمین یهود شکوفان شد و هم در این باره بغوس حواری می گوید: خداست که توفیق خواستن و گرفتن را عنایت می فرماید. از این رو خداوند در قلب ما رخنه کرد که وجهی برای نیای اینجا بپردازیم. این است عقیده ما و سرشت ما که به خاطر خدا بگیریم و شما پرداختید.

مخاطبان نوشته من شماید شما و تمام قوم شریف ارمن و تمام کسانی که درآمدی از راه تجارت دارند در هر کشور و شهر و بندری که مقیم اند. کمکهای نقدی خود را به پاس مسیح عزیز یا به خاطر استدعای من بپردازید. در هر کجا که هستید چه اینجا یا هر جای دیگری، شما محترمان هر خریدی را به نام خدا انجام می دهید و در دفتری می نویسید و صورت می کنید صدی یک آن را با رضایت بردارید و برای کمک به جلفا هزینه کنید.^۲ ان شاء الله هر کالایی که می خرید فروش خوبی داشته باشد. شما عوارض می پردازید، گمرکی می دهید از دو تا ده مورد رشوه و هزینه به حکومت می پردازید صدی یک را هم برای مسیح و سهم نگهداری این آبادی کنار بگذارید که به توفیق الهی این شرط پسندیده برقرار شود بدین معنی که برادر به برادر یاری رساند تا شهر ما استوار باقی بماند. منظوری را که به خواست الهی در فکرم عملی کنیم و شما به خواست مسیح انجام می دهید به سود همه ماست. نخست آن که از آنچه خداوند به شما داده سهمی و قسمتی را برای برادرانتان و آباد نگهداشتن شهرتان رد کنید. یقین دارم عوض آن از آسمان به شما می رسد. دوم آن که میزان سبکی مقرر کنید که نه برای شما سنگین باشد و در نظر دیگران چنین بنماید که فایده این کار بسیار است چه از نظر خوشنمایی شما و چه از لحاظ آبادانی اینجا. سوم آن که کمکهای شما باعث می شود که دیرها و کلیساها و مراسم دعا و نیایش پروردگار میان ایرانیان و ارمنیان استوار برقرار بماند و جلفا آباد شود تا فرزندان و ناموس ما محفوظ باشند. چهارم آن که از کرم الهی امید داریم که به خواست او از شر مالیاتهای کمرشکن آسوده شویم و حق و انصاف جایگزین آن شود. پنجم آن که، ان شاء الله اگر این منظور برآورده گردد بسیاری از توانگران دوباره به خانه پدری بازمی گردند و بی ترس و واهمه در خانه خود جای می گیرند. ششم آن که قوم ما در همه جا و در میان پرهیزگارترین مسیحیان به شرافت و خوشنمایی شهره اند و چون بفهمند

که شما برای عمل خیری چنین تصمیمی گرفته‌اید که شهرتان را آباد نگه دارید آوازه و آبروی شما افزوتر خواهد شد و چنان که از میان شما کسی آنها را هم تشویق کند از نیات خیر آنها نیز می‌توان مدد گرفت. هفتم، ای کسانی که در اینجا ساکنید، بنا بر کلام الهی، آن توانگر را چه سود که ثروت جهان را داشته باشد اما از سلامت تن برخوردار نباشد. اگر از معامله‌ای که می‌کنید سودی می‌برید و این امر باعث پرآوازه شدن نام شما می‌شود خود مسبب سرافرازی آبادی ماست. بی‌وطن در به در جایی ندارد. اما این فایده را برای این آبادی در نظر گرفته‌ایم و می‌خواهیم شما هم سود آن را در نظر داشته باشید تا وجدانتان از خطری که اینجا را تهدید می‌کند آسوده باشد و اگر خدای ناکرده همه از اینجا آواره شوند دیگر برای شما نه نامی می‌ماند و نه مأوایی.

باز هم روی سختم با شما شرافتمندان است. اگر کسی با مخالفت کردن با این عمل خیر ناچیز مانع رسیدن کمکهای بزرگ شود باید آگاه باشد چه گناه بزرگی مرتکب شده است و چنان که گفتیم سبب آوارگی قوم و بدنامی و نابودی کلیساها شده و خدای ناکرده مسیحیت از میان ما رخت برخواهد بست و مصداق گفته آن حواری می‌شویم که می‌گوید اگر کسی به خویشان و مخصوصاً به خاندان خود توجه نکند مثل کسی است که دین خود را انکار کرده و از کافر بدتر است. عزیزان من! این وجه مختصر و سهم مسیح که برای سود شما به شرح بالا مقرر داشتیم و خواستیم، اطمینان دارم که از پرداخت آن بسیار خشنود خواهید شد و از سر رضایت به بیش از آنچه گفتم به قول خود وفادار خواهید ماند. چون آن گروه که به سبب بیداد در این آبادی به جاهای دیگر کوچیده‌اند، وقتی به خواست الهی این ستمها ناپدید شوند، از نو به خانه پدری بازخواهند گشت تا برای فرزندان خود مسکن مطمئنی گردد و نام پدران آنان برای نسلهای بعد به یادگار بماند. باز هم باید بگویم می‌دانیم همه آن کسان خداجوی و جوانمرد و خوشنیت اگر از رنجی که می‌بریم آگاه شوند، برای ما دل می‌سوزانند و از این که می‌شنوند چه مصایبی را تحمل می‌کنیم، در نهایت فقر به سر می‌بریم، از امت مسیحیم و در تنگدستی افتاده‌ایم و به الطاف عیسی دل بسته‌ایم تا از جبروت نام او کاسته نشود، آنگاه با رحم و مروت از رنج و زجر ما می‌کاهند. لذا خداپرستی و عشق و ایمان شما که حس رحم شما را به جوش می‌آورد که به خاطر محبت به مسیح، از روی میل و رغبت به ما کمک می‌کنید.

بنا بر گفته علما که زبردستان به زبردستان باید یاری رسانند به لطف شما گلهای خوشبوی مسیحیت پژمرده نخواهند شد. زیرا وجود مسیحیت در ایران هم برای شما افتخاری است و هم سبب تجلیل نام مقدس مسیح. اما ای کسانی که در اینجا ساکنید یا در اینجا نیستید و خانه و کاشانه‌ای دارید، روی سختم با شماست. چنان که امیدمان به خدا باشد و این شرط را به جا آورید، ان شاء الله این آبادی را با کمک خیراندیشان مسیحی آباد خواهیم کرد و اما اگر این شرط خداپسندانه را به جا نیاورید و بگویید ما در این کشوری که هستیم مال و ثروت شخصی داریم و به ما چه مربوط، بی‌انصافی کرده‌اید. عزیزان من! بدانید هرچند شما با زهدان و پستان مادر و حوض تعمیدتان بیگانه شده باشید و از خانه و کاشانه پدری و ثروت خود دور افتاده باشید، به خاطر فرزندان و خویشاوندان و کلیسا و دیر و عزیزی که در خاطره شما حضور دارند، در زحمت و در فکر ایشانید، چنان که علما گفته‌اند کسی که نتواند خوشی خانه خود را ببیند روحش همیشه در عذاب است. اگر این کلام را به یاد نمی‌آورید و به ندای قلبی خود گوش نمی‌کنید، پس ناچارید به یاد داشته باشید که چندین سال است ما وقت خوشی نداشته‌ایم و زمین از بیداد و جدال می‌لرزید و به این آبادی چقدر ستم وارد آمد. اکنون می‌توانیم به برکت این کمکهای خداداد و ستانه شما این ویرانه را از نو آباد کنیم همچنان که زرو بابل اورشلیم را مرمت کرد. از این رو در کتاب داوران آمده است: «بیشترین ثواب نصیب آنهایی است که به درماندگان یاری می‌رسانند.»

اگر به خواست الهی این ویرانه را مرمت و استوار کردیم شما نیز به وطن خود باز می‌گردید و بنا بر آنچه در زبور آمده، کودک چون گرسنه شود به آغوش مادر باز می‌گردد. شاید شما این اندیشه را در ذهن داشته باشید و کسانی که فعلاً تمایلی به بازگشت ندارند مجدداً به وطن خود برگردند. دوباره خواهشمندم از صمیم دل و مهربانی یکدیگر را برای کمک به آبادانی جلفا تشویق کنید که از طریق آن مسیحیت، دیر و کلیسا و کسانی که اینجا زندگی می‌کنند آسوده‌خاطر باشند افتخار و شرف شما و حرمت کلیسای وانک در آن است. باز هم به سمع خداپرستان و دوستان خود می‌رسانم که این کار نیک را مثل کلام کتاب داوران، باید انجام دهید که وقتی شخص وفاداری یافته می‌شود و کار به یاری او تمام می‌شود، دیگران نباید با او مخالفت کنند و ایراد گیرند بلکه

با دلگرمی و مهربانی خود نیز باید یاری کنند. چون این اعانه‌های خداداد و ستانه با دلسوزی و به دست شما گرد می‌آید که با آنها می‌توان ده ویرانه را آباد کرد و به قوم خود یاری داد و اجر شما و همه کسانی که به هر حال یاری رسانده‌اند نزد منجی ما عیسی مسیح محفوظ باشد. آمین!

اکنون اگر بخواهید آن را که ذکر کردم کمک کنید راه آن این است. آن صدی یک سهم مسیح است. هر جایی که کلیسای ما باشد و کشیش و متولی داشته باشد که نام آنها را ذکر خواهم کرد، باید تحت نظارت آنها باشد که خداوند هر چه عطا فرماید به دست آنها باید برسد و ایشان تا خیرات می‌رسد بگیرند و موسم خیرات هر وقتی است که کمک شود. ناگفته نگذارم که این کنداک را به هر جا که ارمنیان سکونت دارند بفرستید. یعنی به شهرهای آراسته ایتالیایی، به روسیه مشهور و بنادر زیبای هلند و سرتاسر هندوستان و روم و تمام مناطق ایران^۳ و حتی کاشان را هم فراموش نکنید. اکنون این مقرری خداپسندانه را که برای کمک به اینجا مبذول داشته‌اید و از روی میل و رغبت بوده به اینجا بفرستید تا با آن کمکها، ویرانیها ترمیم شود و دیر و کلیسا شکوهمند گردد و نام مسیح از این رهگذر جلال یابد و مراسم دعا و نیایش بی‌وقفه ادامه یابد و سهم بزرگی از ثواب آن نصیب روح و جسم شما شود. آمین!

-
- ۱- چنین معلوم می‌شود که جلفاییان تجارت و دادوستد خود را به تمامی کشورهای جهان گسترش داده بودند. ر.ک. بخش تجارت، فصل ۲۶.
 - ۲- این گواهی است بر توسعه کار تجارت جلفاییان. چون اگر این کار رونق نداشت صدی یک اعانه آنها درد بزرگ جلفا را درمان نمی‌کرد.
 - ۳- به پی‌نوشت ۱ مراجعه شود.

فصل سی و هشتم

پادشاهی عادل میرزا • ابراهیم خان • میرحسن • علی مردان •
آزادخان • نیرو گرفتن کریم خان و وضع ارمینان جلفا

۱ همین که نادرشاه به سال ۱۷۴۷ کشته شد، پسربرادر او عادل میرزا را از سیستان فراخواندند و او را عادل شاه نامیدند. او با کشتن چهارده تن از اولاد نادر نسل او را ریشه کن کرد و برادر خود ابراهیم خان را همراه قشون به اصفهان گسیل داشت و حکومت آنجا را به او تفویض کرد. چون ابراهیم خان به اصفهان رسید به خیال افتاد که بر برادر بشورد و خود شاه گردد. هنگامی که خبر این دسیسه به برادرش عادل شاه رسید، گرجی نومسلمانی را به نام ظهراب خان به سوی او فرستاد و پنهانی دستور کشتن ابراهیم خان را بدو داد. ظهراب به اصفهان رسید، پانزده روز درنگ کرد و مجال کشتن او را نیافت اما ابراهیم خان از قصد عزیمت او آگاه شد و وقتی در حمام بود کسی به ناگهان فرا رسید و آرزوی او را در دل کشت. ابراهیم خان که دانست برادرش از قصد براندازی او باخبر شده، لشکری انبوه گرد آورد و به بهانه تبادل نظر به سراغ او به خراسان رفت. او را شکست داد و به جنگ آورد و کور کرد و پس از گذشت زمانی جان او را گرفت. عمر سلطنت عادل شاه فقط شش ماه بود.

۲ ابراهیم میرزا به سلطنت رسید و ابراهیم شاه خوانده شد. اما امیرخان نامی، فرمانده توپخانه او، به دلیل برادرکشی با او به مخالفت برخاست. سپاه را علیه او شوراند؛ در جنگ پیروز شد و ابراهیم شاه را کشت.^۱

۳ چون میرحسن از جانب نادرشاه حکومت اصفهان را داشت و وضع سلطنت را آشفته دید که طی چند ماه دو برادر به خاطر سلطنت بر ایران جان باختند، علم طغیان برافراشت، در قلعه شهر آذوقه گرد آورد و با گروهی از بزرگان به قلعه رفت و خود را شاه ایران خواند. در چنین ایامی در اصفهان قحطی بروز کرد و بسیاری از گرسنگی جان دادند تا آنجا که بعضی به خوردن پنبه دانه ناگزیر شدند. عاشیق باقراوغلی^۲ از آن یاد می کند و کشیش استپانوس گواهی می دهد.

میرحسن نتوانست از اسم بی مسمای پادشاهی مدت چندانی لذت ببرد چون مهیارخان نامی، از سرداران نادر، که پس از قتل او به شیراز گریخته بود و مانند فردی عادی می زیست، از کشته شدن دو برادر و خود شاه خواندن میرحسن آگاه شد و به تحریک ابوالفتح خان حاکم شیراز پرداخت. او سپاهی گرد آورد و به اصفهان آمد و قلعه ای را که میرحسن در آن بود به محاصره کشید. این محاصره سی روز طول کشید تا سرانجام حصاریان از ترس قحطی و بیم شمشیر سر میرحسن را بریدند و نزد ابوالفتح خان فرستادند و خود تسلیم شدند.

۴ علی مردان خان فردی از ایل لر چون تخت سلطنت را بی صاحب و سالار دید، با تحریک ایل خود، از ایشان سپاهی فراهم آورد و برای راندن ابوالفتح خان به راه افتاد. چون او از شورش علی مردان خان آگاه شد، چهل هزار سپاهی گرد آورد و از اصفهان خارج شد و در کهیز اردو زد تا با علی مردان خان بجنگد. اما از این بسیج بزرگ ترسید، تاب نبرد نیاورد و در دره بید پنهان شد و نامه ای به کریم خان زند که در پری و کمازان بود، نوشت و او را به یاری فراخواند. کریم خان با مردان دلاور به یاری علی مردان خان شتافت که در جنگ با ابوالفتح خان پیروز شدند. ابوالفتح خان پس از شکست به شیراز گریخت و علی مردان خان و کریم خان پیروزمندانه به اصفهان وارد شدند. علی مردان خان به نشان حق شناسی جلفا را به کریم خان پیشکش کرد. به روایت کشیش استپانوس، کریم خان قصد غارت جلفا را داشت که شبانه خواب هولناکی دید که از هراس آن از قصد خود منصرف شد. از این رو روز بعد حالت رحم و شفقتی به جلفاییان احساس کرد، از سر نوع پروری به دیدار آنها رفت و نگهبانانی گماشت و سفارش کرد حتی الامکان از ایشان به خوبی مراقبت کنند و خود از آنجا به پری و کمازان بازگشت.

چون علی مردان‌خان دید که کریم‌خان به محل خود برگشت با جلفاییان بنای ستم گذاشت. گماشتگان کریم‌خانی را راند و از جلفاییان مال بسیار گرفت و آزارشان داد و به گرمسیر بازگشت. کریم‌خان وقتی شنید علی مردان‌خان نسبت به جلفاییان ستم کرده است خشمگین شد، سپاهی گرد آورد و عازم فتح اصفهان گشت. چون علی مردان‌خان از لشکرکشی کریم‌خان آگاه شد به تدارک جنگ با او پرداخت. این دو در دشت کوه‌رنگ با هم روبه‌رو شدند. بسیاری از افراد علی مردان‌خان کشته شدند و سپاهش در هم شکست و خود از بیم جان به کوه‌ها گریخت. در همان وقت که کریم‌خان با سپاه پیروز خود در کوه‌رنگ بود، گرجیان آخوره طغیان کردند و در دامنه کوه‌های آبادی خود پنهان شدند تا به فاتح خراج ندهند. ارمنیان آبادیهای سنگباران، خُنگ، شاه‌بلاغ، میلاگرد و سورشجان که با گرجیان همسایه بودند، از ترس خود به آخوره رفتند. اینان به جای عصا به نی لهیده تکیه دادند. چون کریم‌خان از این شورش آگاه شد، به ایشان حمله برد، بر آنها چیره گشت و بیشتر ارمنیان را با شمشیر سر برید و در چنان خشمی فرو رفته بود که حتی بر شیرخوارگان هم رحم نکرد. آنگاه زوروج قلی‌بیک، سردار گرجیان را گرفت و در دهانه توپ گذاشت و سپس از ارمنیان و گرجیان، بسیاری را اسیر کرد و از آنجا رفت. خلیفه زکریا (که در آن هنگام جانشین خلیفه بغوس شده بود و مدیریت کلیسای وانک را به‌عهده داشت) چون از مصیبت ارمنیان متحضر در آخوره آگاه شد، همراه با کلاتر سرکیس از جلفا به استقبال کریم‌خان رفت و آزادی ارمنیان را تقاضا کرد که اجابت شد و از آنجا ارمنیان ده‌نشین دچار مصیبت بزرگی بودند و بخش اعظم جلفا نیز از ساکنان ارمنی تهی شده بود، بدین جهت از کریم‌خان استدعا کردند فرمانی صادر کند تا ارمنیان ده‌نشین فریدن از آنجا بکاوچند و در جلفا اسکان یابند، خلیفه زکریا و کلاتر سرکیس به این منظور خود نیز رسیدند. فرمانی گرفتند و ارمنیان فریدن را به جلفا کوچاندند. اما ده‌نشینان چون با آب و هوا و اوضاع شهر آمُخته نبودند زندگی برایشان دشوار بود. از این رو دوباره به فریدن بازکوچیدند. چون کریم‌خان از این واقعه آگاه شد خشمگین گشت. تراب‌خان نامی را به آنجا اعزام و زحمت بسیاری برای ارمنیان فریدن و بربروت ایجاد کرد. تراب‌خان از فریدن بازگشت و با کریم‌خان به پری و کم‌ازان رفتند و زمستان را در آنجا گذراندند.^۳

۵ در آن دوران پادشاهی ایران همانند کشتی بادبانی با هر گردباد زورمندی پاره پاره شده بود و مثل کشتی بی سگّان بر امواج کُژ می شد و مژ می شد. زیرا حاکم هر شهری قصد داشت تاج شاهی را بر سر خود گذارد و از این رو هر کسی سپاهی گرد می آورد. جنگ و آشوب در ایران پایانی نداشت. شاهرخ نوّه نادرشاه مدت کوتاهی در مشهد سلطنت کرد^۴ و آزادخان نامی نیز از قوم افغان در خراسان بسیار نیرو گرفته بود. علی مردان خان از برابر سپاه کریم خان گریخت و به آزادخان پیوست و عصای زرّین نادری را، که در غارت اشیای اصفهان به چنگش افتاده بود به او پیشکش کرد و او را علیه کریم خان برانگیخت و اطمینان داد که در نبرد با او پیروز خواهند شد. این دعوت آزادخان را تشویق کرد، پس با سپاهی به همراهی علی مردان به پری و کمازان رهسپار شد. کریم خان که چنین تصویری نمی کرد، شکست خورد. مادر او و شیخ علی خان، غلام وفادارش، و برخی از زنان غلامان باوفای کریم خان را به اسارت بردند. اما کریم خان گریخت و جان به در برد. آزادخان از این جنگ غنائم فراوانی به چنگ آورد، روستاهای بسیاری را ویران کرد و به اصفهان بازگشت و به خراسان رفت و علی مردان خان را حکومت اصفهان داد. چون کریم خان از عزیمت آزادخان آگاه شد، غلام باوفای خود محمودخان را نزد علی مردان خان حاکم اصفهان به سراغ اسیران فرستاد. اما او به آزادی اسیران رضا نداد و به محمودخان پیشنهاد کرد که دست از خدمت کریم خان بشوید و نزد او بماند تا همسر و فرزندان اسیرش آزاد شوند. محمودخان از این پیشنهاد سخت برآشفته و در لحظه به او حمله برد و سر از تنش جدا کرد و با شتاب به نزد کریم خان گریخت^۵.

۶ این همه آشوب و تعویض شاه طی دوساله ۱۷۴۷ تا ۱۷۴۸ اتفاق افتاد. این که جلفاییان در آن دوران چقدر در به دری و بلا و مصیبت کشیدند، مورخان از شرح آن ناتوان اند. بغوس پیشوای مذهبی کلیسای وانک به بارون هوانس ساوایان، از دوستانش، می نویسد: «مثل ایوب باید بگویم که سالها و ماهها و روزها همه یکسانند، طول سال را باید به اندازه ماهی یا هفته ای یا روزی به شمار آورد. چه بسیار آزارها و رنجهای گوناگون بی شمار، پرمراست و پایان ناپذیر که یکی پس از دیگری سر می رسند و بر هم انباشته می شوند. این همه را نمی توان در این نامه کوتاه گنجاند، باشد تا با خرد خود بسنجید. در کشوری که هر سال یکی دو شاه و خان عوض شود چه می ماند. در

شهر خانِ لر به مسند نشسته و لر بازار شده است و کار لر را هم که می‌فهمی یعنی چه. هیچ عابری از جلفا به شهر نمی‌تواند بگذرد چون هم غارتش می‌کنند و هم زجرش می‌دهند که شرح آن با نوشتن ممکن نیست، از آنهایی که آنجا می‌آیند پیرس.»

استپانوس مورخ می‌گوید: «نه مرکب کفایت می‌کند و نه زبان طاقت می‌آورد تا بتوان میزان ستمی را که بر دو بلوک (فریدن و بربروت) و جلفا رفت، نگاشت.»

دو خلیفه بغوس و هاکوب نماینده‌ای می‌فرستند و می‌نویسند: (۱۷۴۸) «...ثانیاً شرح ستم بی‌پایانی را که مردم این آبادی کشیدند به سبب ترس و واهمه در نامه ممکن نیست نگاشت (نماینده شفاهاً خواهد گفت).»

ظلمی که جلفاییان در آن ایام تحمل کردند به راستی طاقت‌سوز بود. چون در ظرف دو سال، پنج پادشاه یکی پس از دیگری روی کار آمدند و چون می‌دانستند متصرفاتشان بیشتر راهزنانه است، مالیات سنگین می‌طلبیدند که بتوانند مخارج لشکر خود را تأمین کنند و از ترس قویتر از خودی که می‌آید و آنها را می‌راند مالیات را سنگینتر و شتابانتر و بی‌مهلت وصول می‌کردند. از سوی دیگر جلفا از توانگران و ثروتمندان تهی شده بود چون بیشترشان به کشورهای دیگر گریخته بودند و آن عده هم که مانده بودند بر اثر پرداخت جرایم سنگین بی‌چیز شده بودند و در برابر پرداخت مطالبات ناحق مقاومت امکان نداشت. از این رو اثاث خانه و هرچه بود به نیمه بها می‌فروختند و وقتی که دیگر چیزی در بساط نمانده بود، زیر شلاق و کتک مجروح می‌شدند تا آنگاه که یا دژخیم از زدن خسته می‌شد و یا رحمی به دل ظالم می‌افتاد. اما کیست که از خویشنداری و حوصله جلفاییان به شگفت نیاید، چون از بس بلاکشیدند و زجر دیدند از بزرگی افتادند و فقیر شدند اما از مذهب مسیح خود دست برنداشتند، پیوسته شهید شدند و چراغ مسیحیت را فروزان نگه داشتند.

۱- کشیش استپانوس، صص ۱۲۶ تا ۱۳۲.

۲- ر.ک. فصل سی و ششم به شعر او.

۳- کشیش استپانوس، صص ۱۳۲ تا ۱۴۳.

۴- تاریخ ارمنیان چامچیان، جلد سوم، ص ۸۴۸.

۵- کشیش استپانوس، صص ۱۴۳ تا ۱۵۰.

فصل سی و نهم

- ورود مجدد آزادخان به اصفهان • پادشاهی حسن خان • بروز قحطی •
نیرو گرفتن و پادشاهی کریم خان • وضع ارمنیان جلغا

۱ پس از قتل علی مردان خان حکومت اصفهان به دست کریم خان افتاد. اما در سال ۱۷۵۳ میلادی آزادخان برای دومین بار به اصفهان آمد تا کریم خان را از آنجا براند. چون کریم خان این خبر را شنید، بدون درگیری با او و پیش از رسیدنش به اصفهان گریخت و به قلعه شیراز پناه برد. آزادخان بدون برخورد با مانعی وارد شهر شد و آن را تصرف کرد. در این هنگام ظلم او نسبت به جلغاییان بالا گرفت. کلاتر هاروتون گوجیگنتس Gogiguents را به حضور خواند و گفت که باید بلادرنگ هشت هزار تومان بدهند وگرنه جلغا را غارت خواهد کرد و فراشان بسیار گسیل کرد تا آن مبلغ را گرد آورند. کشیش استپانوس می نویسد: «پس از صدور فرمانی چنین شدید محصلان مالیه بیرون ریختند و به جان مسیحیان بدبخت و بیچاره و بی پناه افتادند، مثل آتشی که در نیزار افتد می سوختند، سر می کوفتند، داغ می کردند، کتک می زدند، عذاب و آزار می دادند (و چنان که ایوب گفت ضربه روی ضربه مرا از پای در آورد؛ زورمندان را بر سر من رها کردند تا بزنند) مردان و زنان را در کوچه ها می گرفتند و می بستند و پول می خواستند و از هیچ دیاری یاوری نمی رسید. آزادخان برای وصول مالیات، سیداحمدخان نامی را به فریدن فرستاد. اما روستاییان به سرکردگی ابدالخان شوریدند و سیداحمدخان را از آنجا راندند. تا آزادخان خواست لشکر کشد و آنها را سرکوب کند، خبر بدی از خراسان

رسید که حسن خان نامی از استرآباد در روستاها و بلوکهای تحت تصرف او افتاده و به چپاول پرداخته است. از این رو برای دفاع از متصرفات خود آماده بازگشت شد. لذا کلاتر جلفا را احضار کرد و هشت هزار تومان را خواست. کلاتر پس از تعظیم گفت هرچه اثاث و وسایل خانه داشتیم فروختیم، ملک و خانه را به گرو گذاشتیم، تمام مردان جلفا کتک خورده و زخمی بر زمین افتاده اند و پس از این همه شکنجه های سخت به زحمت توانسته ایم شش هزار تومان جمع کنیم. دل سنگ آزادخان، پس از آن همه آزار جلفاییان، نرم شد و دوهزار تومان را بخشید و فرمان داد تا خزانه دار شش هزار تومان را وصول کند. آزادخان پس از گرفتن شش هزار تومان از جلفاییان از اصفهان به خراسان بازگشت، با حسن خان درگیر شد و شکست یافت.

۲ وقتی کریم خان خبر رفتن آزادخان را از اصفهان شنید به اینجا آمد و فوجی از سپاهیان دشتستانی را نیز همراه آورد. حسن خان هم پس از مغلوب کردن آزادخان روی به اصفهان نهاد تا آن را تصرف کند. میان سپاه کریم خان اختلاف افتاد. دشتستانیها شوریدند و با بقیه سپاه جنگیدند تا آن که پس از بیست روز شکست خوردند. اما بعد از کریم خان استدعا کردند که دوباره در سپاه خود آنها را بپذیرد. پس از دو روز حسن خان سر رسید و تا کریم خان خود را برای مقابله با او مهیا می کرد فوج دشتستانیها از نو شورش کرد و به حسن خان پیوست. بدین جهت کریم خان شکست خورد و با بازمانده سپاه خود به شیراز گریخت. اما در نیمه راه بعضی از دلیران سپاه خود را سازمان داد تا اگر دشمن به تعقیب پردازد اینان سر راه او را بگیرند تا وی بتواند خود را برای جنگ آماده کند و به آنها فرمود اگر فوج دشتستان باز هم بخواهند بازگردند آنها را از دم تیغ بگذرانند. همین که کریم خان گریخت، حسن خان فرمان داد فوج دشتستان را خلع سلاح کنند و رها سازند و به آنها گفت شما به فرمانده سابق خود وفا نکردید به من نیز وفا نخواهید کرد. چون فوج دشتستان بدون سلاح به شیراز بازگشت، سپاه نگهبان کریم خان در آنها افتادند، بیشترشان را کشتند و به نزد کریم خان بازگشتند.

در ماه اوت ۱۷۵۶ حسن خان با جلال و شکوه یک فاتح به عنوان سلطان شهر به اصفهان وارد شد و چون شنید آزادخان شش هزار تومان از جلفاییان گرفته است او نیز

هشت هزار تومان برایشان مالیات بست و فرمود تا بی مضایقه وصول کنند. از این جهت جلفاییان را بسیار آزار داد و چون گروه زیادی از ایشان یا در بند بودند یا بر دار یا دست بسته یا زیر ضربه های شلاق و یا مورد تجاوز و از یافتن چاره ای ناتوان بودند از این رو خلیفگان و کشیشان و دیگر جلفاییان گرد آمدند و نزد حسن خان رفتند و در برابر او به خاک افتادند و گریان و تضرع کنان گفتند که آزاد خان ما را از هستی ساقط کرد، اثاثه منزل همه را فروختیم، ملک و خانه به گرو گذاشتیم و اکنون چیزی نداریم تا بدهیم. به این قوم ستم دیده رحم بنما و مالیات را کمتر کن. ستمگر بی رحم بدون توجه به خواسته ها و التماس آنها جواب داد می دانم که شما فقیر شده اید و چیزی ندارید بدهید، اما در صومعه ها و کلیساهای شما اشیای نقره و طلا هست، از آنها بردارید و به جای مالیاتپردازید. این کلام را گفت و با خشونت آنها را مرخص کرد و به سپاه دستور داد بر شکنجه بیفزایند تا آن مبلغ وصول شود. محصلان مالیه هارتر شدند. اگر اول بار به شیوه بربرها می آزرده بودند، این بار ددمنشانه به جان خلیفگان و کشیشان و مردم جلفا افتادند، از این رو ارمنیان ناگزیر شدند در اشیای مقدسه کلیسا تصرف کنند. قدح و صلیب و بخوردان و شمع دان و مذبح و زینت آلات، انجیلا و دیگر نقره آلات و لباسهای زربفت را می سوزاندند و ذوب می کردند، نقره آنها را جمع می کردند و به آنها می دادند. «با شنیدن و دیدن و نوشتن این همه، تن می لرزد، دل می فشرد، اندرونه به هم می پیچد و اشک از چشم چون جوی روان می گردد، چرا که فقر بی حد ما به مادر مقدس ما، به کلیسای با عظمت ما سرایت کرده است و ما نمی توانیم به همین قدر کفایت کنیم. وقتی تقدس صهیون شکست چگونه می توان بر آن زاری کرد. ما همین قدر از موارد مهم و بزرگ یاد کردیم اما از کوچکترها ذکر نیاوردیم، شما خود با خرد خویش بسنجید. این همه مصیبت را حسن خان ملعون بر سر ما آورد!»

در نامه ای که به راه دوری نوشته شده است، آمده: «این اواخر سیل است که پشت سر هم می آید، باغها را یکی پس از دیگری فرامی گیرد که پیش از آن هم تگرگ آسیب فراوانی به آنها رسانده بود، کشتزار از محصول تهی مانده و فقر همچون حصاری آهنین گرداگرد ما کشیده شده و روزهای ما را پر شقاوت کرده است... و این دردها و مصایب در ترس و واهمه و مطالبات ناحق که وجهی برای پرداخت آنها نداریم بیش از پیش ما را می آزارد، زیرا هشت هزار تومان سر ما حواله شده است که حتی اگر صد نفر هم زیر

تازیانه جان بیازند توان پرداخت آن را ندارند. اما کدخدایان و ریش سفیدان هرچه اندیشیدند چاره‌ای برای رهایی نیافتند. پس به سراغ اموال موقوفه رفتند، به اموال کلیسای وانک و دیگر کلیساها دست زدند. چه بگویم که به کلی لُختمان کردند و هرچه را داشتیم تا ته لیسیدند... تمام اشیای مقدس نقره، ردای کشیشی، یک صد و شصت و دو دست از آنها را فروختند و یک من و دو من و نیم من نقره جمع کردند تا هفده من شد و تا امروز ۱۶۰۰ تومان پرداخت نشده است که بعد از آن به سراغ خانه‌ها رفتند و از هر جریب یک تومان گرفتند. چون غیر از وجه مذکور باز هم مطالبات بیشتری از سوی شهر مطرح می‌شود که از ۱۰۰۰۰ تومان نیز سر می‌کند. به این هم قناعت نکردند و سر دستمالهای زربفت و منديل و جامه‌های دیگر رفتند که در آنها نقره کار شده بود تا آنها را بسوزانند، نقره‌اش را جدا کنند. اینک به فروش پیراهنهای گرانبها پرداخته‌اند.»

۳ سالی که حسن خان اصفهان را تسخیر کرد، کشتزارهای گندم و بیخ زمینی‌ها* را آفت زد. ملخ نیز آمد و سبزیها را و تمام رویدنیها را خورد و قحطی سختی در شهر و پیرامونش بروز کرد. قیمت هر من نان به ۳۰۰۰ دینار رسید که آن هم نایاب بود. از این رو بسیاری مردم فرزندان خود را به نان فروختند. بعضی هم یکدیگر را می‌کشتند و می‌خوردند و آنها که توانگر بودند با پنبه‌دانه سدّ جوع می‌کردند. این قحطی هفت ماه به درازا کشید و شدت آن از مسلمانان اصفهان ۱۲ هزار نفر را کشت. در جلفا ۵۰۰ نفر مردند بجز آنهایی در روستاها و قصبات جان سپردند و کسی نبود آنها را دفن کند. بسیاری بی‌کفن و دفن ماندند و خوراک جانوران شدند. بعضی از آنها را هم در گودالی روی هم می‌انداختند و برخی دیگر را کنار دیوارها جمع می‌کردند و دیوار را روی آنها می‌غلطانند. سنگ قبر و خاک گورشان با هم بر آنها آوار می‌شد.

۴ وقتی بهار سال ۱۷۵۷ دمید، حسن خان حسین خان لنگ را به جانشینی خود به حکومت اصفهان گماشت و خود با سپاهش عازم قلعه شیراز شد تا کریم خان را به اطاعت آورد. اما قلعه شیراز استوار بود و حسن خان نتوانست به آن آسیبی رساند. قلعه

*- شلغم، زردک، چغندر و ریشه‌های غده‌ای خوراکی.

را محاصره کرد و سه ماه آنجا ماندگار شد. قحطی شدیدی در سپاه افتاد. چارپایان بسیاری را به قصبه تل بهزاد فرستاد تا گندم آورند. شیخ علی خان پنهانی از قلعه خارج شد و چارپایان حامل گندم را شبانه به قلعه برد که محاصره کنندگان چنین شهادتی را به خواب هم هرگز نمی دیدند. روز بعد حسن خان فرمان داد تا به قلعه هجوم ببرند و ضربه ای کاری فرود آورند با این امید که آن حمله کریم خان را به زانو درآورد. اما همان شب اکرم خان یکی از سرداران حسن خان که افغانی بود سر از حکم او پیچید و با سپاه خود به قلعه شیراز رفت و به اطاعت کریم خان درآمد. حسن خان چون از این سرپیچی آگاه گردید از پیروزی نومید شد و به اصفهان گریخت. حسین خان لنگ، حاکم اصفهان، هم چون از شکست حسن خان مطلع گردید شتابان به استرآباد رفت تا قلمرو حسن خان را تصرف کند. کریم خان به سردار وفادار خود شیخ علی خان فرمان داد تا حسن خان را تعقیب کند و خود با سپاه سنگین به دنبال شیخ علی خان راه افتاد و حسن خان می گریخت و شیخ علی خان در تعقیب او بود تا این که او را در ولایت خودش استرآباد به قتل رساند. در این هنگام کریم خان به تهران رسیده بود، شک کرد که مبادا شیخ علی خان فاتح استرآباد سر از حکم او پیچد. لذا او را احضار کرد و فرمان داد تا فرزندان حسن خان را بکشد. محمد خان*، فرزند ارشد حسن خان که توسط عادل شاه مقطوع النسل شده بود آن هنگام در تبریز به سر می برد و فقط او از تیغ شیخ علی خان رست و الا فرزندان حسن خان از دم به قتل رسیدند. کریم خان برادر خود زکی خان را به حکومت اصفهان اعزام کرد و خود با سردارانش استرآباد و خراسان را به اطاعت آورد و زهر شمشیر خود را به آنها چشاند و در سال ۱۷۵۸ به اصفهان بازگشت. خانهای لر را که یاغی شده بودند شکست داد و فرمود تا بسیاری از ایشان را به شیراز کوچاندند و خود به سوی لرستان رفت. ناصر خان و حیدرخان را مطیع و اسیر کرد و همراه خود به شیراز برد^۲.

۱- کشیش استپانوس، صص ۱۵۰ تا ۱۶۱.

۲- همان جا، ۱۶۱ تا ۱۶۸.

*- در متن به اشتباه محمود خان آمده است.

فصل چهارم

آغاز گریز جلفاییان و جلای وطن آنها به کشورهای بیگانه

^۱ مصیبت جلفاییان از زمان شاه سلطان حسین شروع شد که بعضی از ارمنیان نومسلمان خویشاوندان مسیحی خود را آزار می دادند. بیشتر ساکنان دورانیش جلفا اندیشیدند که محل سکونت خود را عوض کنند و از بیم ستمهایی که روز به روز بر هم انباشته می شد و دریا شده بود راهی کشورهای بیگانه شوند. تا آنجا که هجوم افغانها جریمه سنگینی بر دوش جلفا تحمیل کرد و وحشیگری آنها سبب مرگ گروهی از همکیشان ما گردید. چه بسیار بودند کسانی که خانه های خود را رها کردند و به فکر حفظ جان خود افتادند. داوید دوم خلیفه جلفا در ۳ آوریل و ۱۵ سپتامبر ۱۱۷۴ (۱۷۰۵ م) دو کنداناک صادر می کند. نخستین خطاب به کشیشان کلیسای حضرت روح القدس و دیگری خطاب به کشیشان کلیسای سورپ هوانس مربوط به شاه ولیها و چنین دستور می دهد که خانه های خالی مانده آن محل که اشخاصی در آنها جا گرفته اند از ابواب جمعی همان کلیسایند، همان طور که ساکنان قبلی آن خانه ها بوده اند و به کشیشان فرمان می دهد که ایشان امور مذهبی خود را همان جا انجام دهند و بعد در زیر آن فرمان از یک یک خانه های خالی مانده نام می برد که ذکر آنها را لازم نمی دانم. جمع خانه های خالی مانده کلیسای روح القدس ۳۳ باب است^۱ و جمع خانه های خالی مانده کلیسای سورپ هوانس شاه ولیها ۱۲۶ باب^۲ بر اساس این آمار معلوم می شود که در سال ۱۷۰۵ فقط از دو محله ساکنان ۱۵۹ باب^{*} خانه کم شده اند که با خانواده های خود به کشورهای دیگر کوچیده اند.

*- در متن ۱۵۶ آمده است.

۲ آنها که قصد رها کردن خانه خود را داشتند نمی توانستند فکر خود را آشکار کنند چون اگر داروغه یا حاکم به قصد آنها پی می بردند جریمه شان می کردند و مهاجرت آنها را مانع می شدند. اثاث خانه خود را هم نمی توانستند بفروشند چون از این طریق قصد مهاجرتشان افشا می شد. تمام امور لازم برای سفر را پنهانی و بی سروصدا ترتیب می دادند. مخفیانه قاطر را به چهار برابر نرخ معمول کرایه می کردند و شبانه از جلفا بیرون می زدند و دو منزل طی می کردند و سفر را شتابان انجام می دادند تا کسی از دنبالشان نتواند تعقیبشان کند و به جلفایشان بازگرداند. هنگام خروج از خانه در را می بستند و کلید را به پشت بام می انداختند و اثاث خانه را رها می کردند و فقط اشیای سبک وزن و سنگین قیمت را همراه برمی داشتند. بجاست در حالات مهاجران اندکی بیندیشیم و احساسات آنها را دریابیم. زیرا قلب هیچ آدمی نمی تواند خانه ای را که در آن زاده شده و بالیده بدون درد و فشار روحی رها کند به ویژه آنگاه که ترس بر عشق چیره می شود و با توجه به این نکته که هنگام وداع با دوستان و خویشان نمی تواند با بوسه ای یا در آغوش گرفتنی حالات هجرت را بیان کند، بلکه باید پنهانی و بی صدا و شتابان با دلهره از خانه بگریزد گویی که از بند جسته است بر استر سوار شود و با قلبی لرزان دور گردد. سیاهه ای از ائاثه خانه خواجه والیاتس آقاوسکانی یافتیم که در ۲۳ آدم ۱۷۰۷ تحریر شده بود که خانه را به شیوه ای که گفتم گذاشته و گریخته بود. پانزده صندوق و سبد که محتوای آنها جزء به جزء یاد شده اما من به جای صورت زیر اقلام جمع کل آنها را در اینجا می آورم: ۱۵۰ قطعه ظرف مسی به وزن ۴۸/۵ من؛ ۲۰ قطعه ظرف برنجی به وزن ۵ من؛ ۱۵۳ پاره چینی و بدل چینی، ۱۹ تخته لحاف رویه اطلس، و لاپی*، چیت و جاجیم، ۲۴ تخته تشک اطلس، غوثی*، مردامی* و چیت، ۴۴ بالش و مخده از پر پرندگان، پنبه ای و پشمی؛ ۵ تخته نمد؛ ۴ تخته قالی؛ ۹ تخته گلیم؛ ۲ دست لباس زنانه مرمری، که در یکی از آنها شکام و در دیگری گوجان است. یک تیروندای قرمز کبیتی که در آن گوجان بدون یقه است؛ یک تیروندای قرمز گورتیک که در آن شکام یقه سموری و یک یقه سموری دیگر هست. اقلام این سیاهه شامل ۱۶۵ سطر است که محتویات پانزده صندوق را برمی شمارد.

* - نویسنده خود ندانسته این چه نوع پارچه ای است.

اما خانواده‌های مشهوری که میل داشتند سفرشان را به آسودگی خاطر طی کنند، در خفا با رشوه و انعام نظر موافق داروغه و حاکم و کلاتر اصفهان را جلب می‌کردند و آنگاه حکمی برای زیارت اورشلیم یا انجیل سورسجان می‌گرفتند و بدون پنهانکاری مسافرت می‌کردند. اما این‌گونه سفرها برای هر کس میسر نبود؛ زیرا همه نمی‌توانستند آزادی را به این قیمت بخرند. از این رو بیشتر افراد پنهانی از جلفا می‌گریختند. برای فرار راه آساستری هم وجود داشت و آن گذر از راه فریدن به شوشتر و از آنجا به بصره یا بغداد بود. گروهی دیگر نیز از راه شیراز به بوشهر می‌رفتند. اما آنها که قصد رفتن به روسیه را داشتند از طریق فریدن به همدان می‌رفتند و از آنجا به کشور مطلوب می‌گریختند. در آن هنگام قافله‌داران ارمنی هم بودند که مردم توسط ایشان هر جا که می‌خواستند می‌رفتند اما سه یا چهار برابر هزینه برمی‌داشت.

۳ گریز جلفاییان روزبه‌روز افزوتر شد و شمار خانه‌های نامسکون بیشتر. بجاست در اینجا رونوشت سه نامه را بیاورم که از جلفاگریختگان برای مادر یا خواهر خود نوشته‌اند که از خانه خود دل‌کنده به بوشهر و بصره گریخته‌اند. نامه پتروس و بغوس وست آقای گریگور به مادر خود آناخانم و خواهرانشان گل‌صنم جاخاتون، پری‌جان و مریم‌جان از بصره، به تاریخ ۱۰ هامیرای ۱۳۸ (۲ نوامبر ۱۷۵۳ م).

«به عرضتان می‌رساند، دل غلام کوچکتان با دور ماندن از شما تسلائی ندارد که اگر از احوال این غلام سرگشته جويا شوید، بحمدالله تاکنون زنده‌ایم اما با دلی دردمند و روحی رنجور و فکری پریشان و چشمی گریان که از انسان بودنمان فقط اسمی مانده که با تکان خوردن به زنده بودن خود پی می‌بریم. اما این نفس‌کشیدن زندگانی نیست، چون تنمان سالم نیست، فکرمان آسوده نیست، روحاً بیگناه نیستیم اما بی‌نهایت بزه‌کاریم. ننه‌جان! این همه دشواری، این همه آوارگی به خاطر شماست. می‌گویی که این همه زحمت به خاطر من نیست و اگر برای ماست برای شیطان است. راستی که درست می‌گویی، اگر برای شما زحمت می‌کشیدیم پول فراوانی برایتان می‌فرستادیم که خرج کنید و به آقاسرکیس کلاتر بدهید تا شما را اذیت نکند و ما می‌آمدیم خدمت شما و خوش می‌زیستیم. اما ما هم حرفی برای گفتن داریم و آن این است که ثروت ما از جد و پدر که به سالیان گرد آمده بود و

ما هم با آن تلاشی کرده ایم همه را ظرف سه چهار سال دادند و دادیم به ظالمان و این کم بود که پدرمان هم از ظلم بسیار در این کشور از زور ترس و غصه دق مرگ شد و ما را یتیم و بی پناه رها کرد. آقای بزرگ را بیگناه و ناحق سوزاندند؛ این هم کم بود مبلغی به ترک و تاجیک و گرجی بدهکار شدیم. اکنون چندین سال است از آن کشور گریخته ایم و به خواست خدا و دعای خیر شما به چند نفر گرد و ارمنی و فرنگی خدمتی کردیم و پولی درآوردیم و قرضهایمان را پرداختیم. به خدا قسم که خودش شاهد است که ما هم پیر شدیم، ده برابر و شاید بیشتر از روزگاری که مرا دیده اید شکسته شده ام. نه روز خوشی دیدیم و نه خوشی گذراندیم. به چه دلخوشی و با چه امیدی به آن کشور بازگردیم که در هر سال و ماهی شاهی عوض می شود و خان خانی است و شر ظلم از سر ما کم نمی شود. می بینیم و می شنویم که از قوم ما هیچ یک دل ندارند که به جلفا بازگردند و هفته ای یک نفر در اینجا عروسی می کند، چه طور با چهار و پنج خانوار به جلفا برگردیم که آنجا آباد شدنی نیست. این خبرها را که می بینیم و می شنویم ناامید می شویم و همین جا می مانیم. برای خرجیهایی که نمی فرستیم و براتهای شما را که نکول می کنیم دلایل بسیاری داریم همچنان که عرض کردم و حالا هم عرض می کنم می بینیم که بیخود و بی جهت پول قرض می کنیم و برای شما می فرستیم اما به شما نمی رسد و با زور یا با التماس از چنگ شما درمی آورند و در براتی که می نویسید بیست تومان گرفته اید در حقیقت ده تومان دریافت کرده اید. دهی پنج آن را هم به ستمگران می دهید که به شکم ترک برود و بر سر ما بزرگی کند. حالا که این طور است چرا ما بیخود قرض کنیم و روحمان بدهکار بماند. والله هرچه کردیم بس است. همه تان می دانید که این کشور برای ما خیری ندارد. آن سه خانه خالدارانها چه شد؟ شهریمانانها، سالتجینها، جاخاتونها، بتوخینها، جمالیها، گراکه ها، کاراس مانکاسیها، کمالیها، خواجه بغوسیها، خواجه سفرازیها، فرانکیسیها، آقاداتودیها، خواجه نیکو غوسیها، جیک موکلیها، آقاباییها، پارسادانها، بزرگ شاهیه و اجاقهای دیگر چه شدند؟ مادر گرانمایه شریفم! خودت بهتر می دانی هیچ کس نمانده. ما که نوکر آنها نمی شویم. گذشت آن زمان که احتراممان زیاد بود و سلطنت پابرجا. ما چهار و پنج خانوار آنجا چه طور زندگی کنیم نه جان. فکر کن به ما و به خواهرانمان رحم کن. برو بیفت به پای مهراب خان از بابا هم خواهش کردم خدمت مهراب خان برسد تا شما را از ایران خارج کند. خلاصه، به خدا توکل

کنید و از آنجا خارج شوید که هم خواهرانم به مرادشان برسند و هم ما و هم خودت خشنود باشیم و گوشت دنج باشد و ما هم ان شاء الله... قبلاً اینجا تنها بودم محل نمی‌گذاشتی حالا هم که سه برادر با هم اینجا می‌باشیم باز توجه نمی‌کنی. صاحب‌اختیاری از دست ما چه کاری ساخته است؟ پس بیا و هرپ سیمه و مریم‌جان را بفرست و اگر می‌توانی دو دختر خوب به دست خودت نامزد کن و بفرستشان. یکی برای بارون‌بغوس و یکی هم برای بارون‌هوانس. اگر شد چه بهتر و اگر نشد اجازه بده تا من در اینجا از دختران همدانی و حلبی یا دختران مهاجر جلفایی با یکی ازدواج کنم. خلاصه، هرطور که میل و امر شماست. یا انتخاب کنید یا بنویسید چه کنم که بدانیم و تمام اوامر شما را اطاعت کنیم غیر از آن که می‌نویسی بیایید اصفهان... به این یکی گوش نمی‌دهیم. از آمدن افغانها و مصیبت‌های شما آگاه شدیم. این چند کلمه را نوشتیم تا بدانید که ظلم در این کشور هرگز کم نمی‌شود و اگر حتی یک روز زودتر خارج شوید، بهتر است.»

توضیحاً زیر نامه افزوده است. ۱۳ آرام ۱۳۸.

«نامه‌ای که به تاریخ ۳۰ تیرا نوشته بودید، در ۱۴ هامیرا رسید. با چشمی گریان خواندیم. تا مغزمان آتش کشید. وای بر ما، وای بر روزگار ما و آنچه شنیدیم و خواندیم. شب و روز دق‌مرگ می‌شویم. دائم فکر می‌کنیم و چاره‌ای نمی‌توانیم پیدا کنیم. دیگر کسی را مثل عالی‌جاه کریم‌خان عادل و بامروت، که قوم ما را دوست می‌داشت، نمی‌توانیم بیاییم. آن وقت که آقاسرکیس بیشتر از دیگران به جلفاییان زور می‌گفت، کریم‌خان به فریاد ما نرسید و کسی هم نمی‌رسد. دیگران چه طور می‌رسند؟ اما گناه آنان نیست، بلکه از این کشور و این مردم و این خاک است... خدا به مجازات گناهانمان این کشور را به ما داد. هیچ‌طور دیگری هم از آن نجات پیدا نمی‌کنیم. نه به فرمان خان، نه فرمان عقل. باید فرار کرد و یا مخفی شد تا غضب خدا فروکش کند.»

II

هاروتون به تاریخ ۱۲ نیرهان ۱۳۸ (۲۶ فوریه ۱۷۵۳ م) از بوشهر برای برادرانش ملیک‌ناز، مانوک و ابراهام و مادرش آنا و خواهرانش طی نامه‌ای چنین می‌نویسد:

کوچکتان هاروتون احوال‌پرس ملیک‌ناز، مانوک و ابراهام است. از رنج‌های شما و

ماندنتان در آنجا تا حد مرگ در غصه غوطه ورم. خدا اول به دل شما بیندازد که آنجا را ول کنید و دوم حفظتان کند... بارون پتروس در نامه اش نوشته بود که به خواست خدا برای کوچاندن شما با چند نفر صحبت کرده که از عالی جاہ نواب کریم خانی جوازی برای شما بگیرند و از جلفا خارجتان کنند... و خواهش دیگر آن کہ ان شاء اللہ بہ خاطر خدا و ما دیگر عذری نمی آورید. بہ خواست الہی بچہ ہا را بردارید و بیاورید و در اینجا سرپرستی کنید. حالا کہ چہار فرزندتان بیرون اند کہ یکی شان، بارون پتروس، ازدواج کردہ و دیگر این چہار تن ہیچ کدام بہ کشور بر نمی گردند...

ہر روز زجر و زحمت آنجا ہست کہ ناشی از گناہان ماست. یک روز دستت می شکند؛ یک روز کتک می زنند؛ شب و روز زجر و درد، تمامی ندارد. خدا رحم کردہ کہ تا حالا درد اسارت پیش نیامدہ است. خلاصہ مطلب، اگر اقامت در آنجا باعث درد و زحمت است ان شاء اللہ کوچیدن سبب آرامش باشد تا از خویہا بنویسیم. اگر یک ماہ آزرگار ہم بخوایم بنویسم تمامی ندارد... اگر بگوئید کوچیدن دشوار است بہ این دلیل کہ زحمت دارد یا نمی گذارند یا می ترسید یا تاب کشیدن بار سفر را ندارید و یا خدا نکرده شرّ دیگری پیش می آید عذری بیجاست. اگر ارادہ کنید آسان است. چون بزرگترین مدعی خودتانید نہ عروسہایتان. چون آنہا کہ در خانہ ما نشستہ بودند بہ خواست خدا پانزدہ روزہ بہ خوبی و سلامتی بہ بغداد رسیدند... اگر شما ہم مثل آنہا عمل کنید ان شاء اللہ کہ نجات می یابید. اما دربارہ مشقّات و رنج سفر. اولاً کہ خدا رحم می کند، چیزی نیست ولی اگر ہم خدا نکرده موردی پیش آید، از زحمتی کہ محصلان مالیاتی در آنجا می دہند بیشتر نیست... در آنجا ماندنتان باعث ضعف است چون دست محصلان ہمیشہ بر سر شماست و این عیب و نقصان است. یک روز و یک سال نیست کہ بگوئیم آمد و رفت و تمام شد، دائم ہست... ان شاء اللہ کہ شما این حرف را قبول می کنید و از آنجا بیرون می آید. بہ شرطی کہ ہر تدبیری کہ برای سفر می اندیشید باید پنهانی باشد و غیر از خودتان کسی از آن باخبر نشود. بہ امید موفقیت، دنبالہ کار را بگیرید چہ پنهان چہ آشکار، ہر طور کہ ہست در فکر آن باشید. اگر می خواهید پنهانی کوچ کنید باید بسیار پنهانی و با قوّت قلب باشد. ترسید و اگر بخواید علنی بیاید ہر ترتیبی می خواهید بدہید کہ باز باید بسیار پنهانی عمل کنید کہ در و ہمسایہ ہا و خورشان ہیچ کدام بوی نبزنند.

III

این نامه از مجله آگاسر، چاپ کلکته، سال ۱۸۴۶، جلد سوم، شماره ۵۶، ص ۳۰ نقل می‌شود:

حضور محترم صاحب دولت صاحب ب.ه.

عرض می‌شود که در این تاریخ در اینجا طی نامه‌ای قراردادی با حاجی عبدالله پسر حاجی قاسم روغن‌کش شوشتری بستیم جهت انتقال خانواده‌ام، خودت، همسرت، چهار دخترت و یک نوه دختری‌ات که جمعاً هشت نفر می‌شوید. مبلغی پول برای هشت نفر پرداخته‌ام به حاجی که برود به شوشتر و با ایل خود بیاید اصفهان و در نزدیکی آن از ایل خود با چند نفر از ایل جدا شود و سپس به اصفهان و جلفا بیاید و با پرس و جو شما را پیدا کند. کاغذ مرا به شما برساند و قسمت‌ان بدهد که راز را با کسی نگوید و این کاغذ را هم پنهانی بخوانید تا کسی از این راز باخبر نشود و این طور عمل کنید. حاجی قبلاً قول داده که اول رضایت تو را به دست آورد و در صورت موافقت تو دیگران را هم بیاوری و با هیچ‌کس دیگر کاری نداشته باشی. یک شب با شما قرار می‌گذارد و بیرون می‌آید و همگی با او به ایلش می‌روید. ان شاء الله که خوفی نیست. این همان فرد و پسر همان کسی است که کوچ ملوک‌آقاها و کاتان آقازاریانها را با جمع زنان از اصفهان خارج کرده است و در کارش ترس ندارد. اگر خدا نکرده رشوه‌ای باید داد یا خرجی بشود یا اتفاقی بیفتد کلاً به عهده خود اوست که این مخارج را بپردازد. ثانیاً خودت باید نوشته‌ام را بخوانی، یک ساعت قبل [از حرکت] شخصاً آماده شوی و این خبر را به زن و بچه‌هایت ندهی که صدایشان درنیاید تا آن ساعت که بیرون می‌آیید. همین قدر به آنها می‌گویی برویم. این گفتن و بیرون آمدن باید همزمان باشد تا کسی باخبر نشود. بدون دیدن فامیل خارج می‌شوی. به اثاث خانه دست نمی‌زنی. اگر از کسی طلبی داری سراغش نمی‌روی که بویی نبرند. اگر بشود چیزی از بدهکارانت بگیری خوب است. والا از آنها سند بگیر. اگر هم بدهکارت آنجا نباشد تا سند بگیری بعد از رسیدن به اینجا اگر شد می‌گیریم وگرنه که از بین رفته است. اگر جنسی برای فروش داری مخفیانه جدا جدا زیر قیمت بفروش. آشکار نشود که مطلب لو برود. کاری نکنید که کسی باخبر نشود. اگر در خانه چیز سبک‌وزنی دارید پنهانی به حاجی عبدالله بدهید. به اثاث سنگین وزن دست نزنید.

بگذارید در خانه بماند که ان شاء الله بعد از خروج شما حاکم به جستجوی تو می پردازد و اگر خانه ات خالی باشد فامیلت که در آنجا هستند به دردر سر می افتند و آنها را اذیت می کنند و می گویند شما خبر نداشته اید. اگر خانه را دست نخورده ببینید این طور می فهمند که فامیل خبر نداشته اند و آزارشان نمی دهند و به حکومتها می گویند که ما را هم خبر نکردند و هرچه داشتند گذاشتند و گریختند و کسی در صدد پیدا کردن شما بر نمی آید. بالاخره باید این امر را بسیار مخفی* نگهدارید. از فامیل خودمان هم باید مخفی بماند که اگر آنها هم بدانند شما را دنبال خواهند کرد. خدا گواه است پولی را که برای این کار داده ام قرض کرده ام و این همه از کیسه من می رود و اینجا زیر قرض می مانم و شما آنجا زیر خرج و عاقبت ما بد می شود. دیگر فکر نکن زمانه به دست کیست و چه طور خواهد شد. به خدا توکل کنید و خارج شوید یا بگذارید او شما را خارج کند. دیگر امیدی به ماندنتان در آن شهر نیست. خودتان می دانید. هر طور بشود کشیش میناس از شهر خارج نمی شود. هاکوب با خانواده اش اگر می خواست یک ساعته از شهر بیرون می رفت. کار او خیر است. هیچ وقت با آنها کاری نداشته باش و این مطلب را با آنها مطرح مکن که آنها به حاکم خبر می دهند. کار شما را عقب می اندازند و مبلغی هم به سود خودشان به شما ضرر می زنند. شما که بی خبر از آنجا خارج شوید، چیزی نمی فهمند چون دور از شما نشسته اند وقتی هم بفهمند قسم می خورند که خبر نداشته اند و این طور بهتر است که قسمشان راست باشد و از بی خبری شان مطمئن باشند. با حاجی هم شرط کرده ام که اگر میل به خروج نداری نامه ای از تو بگیرد که جوابت در آن باشد و آن را به من نشان دهد، تمام پولی را که به او داده ام مال خودش باشد و آنچه را هم که خرج کرده از من بگیرد. مبادا کاری کنی که مبالغی متضرر شوم و بعد از آن هم هیچ کاری از من ساخته نباشد. خودت می دانی. دیگر تکرار نمی کنم. اگر هشت نفری هم دست خالی بیایید، به خدا پناه می بریم. خدا به فکر شما هست و کارها به مراد خواهد شد. خانه، اثاثه خانه، باغ، لباس، همه را بگذار و فقط جاننت را نجات بده. هرگز طمع مکن که فلان چیز را به فلان کس بسپاری تا گم نشود یا فلان کس فامیل من است چگونه

*- نویسنده معنی کلمه secret را که در نامه آمده، ندانسته است. آن را دو بخش کرده و نوشته است معنای این دو کلمه معلوم نیست.

بی خدا حافظی از او جدا شوم یا از فلان کس طلبی دارم، بروم با زور از او بگیرم و غیره. اگر چنین کنی کارت عقب می افتد و عاقبتش بد می شود. چاره آن است که برای کوچیدن تصمیم گیری و آنگاه کارها آسان می شود. هر وقت حاجی بگوید زمانش رسیده است خودتان را به او بسپارید و همان وقت هم خارج شوید. نوشتم که برای دو روز خوراک و آذوقه بردارید تا به ایل برسید بعداً در ایل با کمبود غذا روبه رو نیستید. هر قدر پول بخواهید می دهد. با او قطع کرده ام که فقط خرج خوراکتان با من باشد. برای فهمیدن تو همین قدر کافی است. باقی را با فکر خودت بسنج. دیگر خونسردی جایز نیست اگر غفلت کنی و کار را به امروز و فردا بیندازی عاقبتش بد می شود. صاحب اختیار تویی. عمرت دراز باد. ه. ب.

نامه های دیگری هم بودند که افراد به اقوام خود نوشته بودند که مفهوم همین سه نامه را داشتند. ذکر آنها را لازم ندانستم که سبب طولانی شدن کلام می شد و موجب ملال. در آن زمان یعنی در سال ۱۷۵۲ یا ۱۷۵۳ جلفا بسیاری از ساکنان خود را از دست داد. چنان که خلیفه بغوس به بارون هوانس ساوویان در تاریخ ۷ شبات ۱۳۶ (۱۷۵۲ م) می نویسد: «ضمن سلام به اطلاع می رساند که وضع شهر فعلاً بدین قرار است. کریم خان حاکم از خاندان زند در آسودگی ما می کوشد که بحمدالله از قبل بسیار آسوده تریم. اما چه کنیم که در این آبادی کسی نماند. همه خانه های خود را رها کردند و گریختند. دیگر وجهی نمی رسد.»

-
- ۱- در فهرست خانه های آن محله نام این خانه ها ثبت شده است: صفراقاییها، حاتم خانیها، افراساتیها، کاراس مانگانیها، وانجانیها و گراکه ها.
 - ۲- در فهرست خانه های ایواب جمعی کلیسای سورپ هوانس آمده است: «باشتومیها، خواجه واله ها، نقش آراها، بتاگوستانیها، بتا سیمونیها، بتا خاچادوریانها، بتا هاروتونیها، بتا وسکانیها، بتا داویدیانیها، بتا گورکیها، خیاط ملکومیها، چینه کش آوده ها، نجار آقازارنها، چلنگر هوانسیانها، شیروانیها و پهلوانها.»
- از این سیاهه معلوم می شود که در جلفا بنایان و صنعتگران بسیار بوده اند و همین طور کشتی گیران و شیربانها.

فصل چهل و یکم

کلانتر سرکیس و بیداد او

۱ سرکیس در سال ۱۷۳۹، آن هنگام که ستم در جلفا بیداد می‌کرد، به کلاتری منصوب شد. او نیز دومین ظالم جلفا بود که آزارش از آزادخان و حسن‌خان کمتر نبود. اگر شاهان آن زمان هشت هزار تومان مالیات می‌طلبیدند این نیز یک هزار تومان بر آن می‌افزود. از ملت به زور می‌گرفت و به کیسه خود می‌ریخت. تهمت فراوان می‌زد، مردم را جریمه می‌کرد و هرچه میل داشت انجام می‌داد. از این رو در زمان او گریز از جلفا بسیار افزایش یافت. چون هرکه قصد فرار داشت اول به او رشوه می‌داد تا دهان خیانت را ببندد و مانعی بر سر راه خود ایجاد نکند. سرکیس از این راه ثروت هنگفتی اندوخت و به ساختن خانه مجللی پرداخت و این در زمانی بود که عمارات بزرگان جلفا که به عظمت کاخ شاهان بود فرومی‌ریخت. او خانه‌ای مطابق با میل خود و با هزینه سنگین در محله سنگتراشها بنا کرد اما نتوانست از آن خانه باشکوه بهره‌ای ببرد چون سر و صدا و گله و شکایت مردم چندان بالا گرفت که در سال ۱۷۵۲ از مقام خود معزول شد. اخبار دقیقی از شرح بیدادهای او در دست نیست اما از یادداشتهای آن زمان چنین برمی‌آید که بدتر از غیرارمنیان از مردم اخاذی می‌کرده است. جریمه می‌کرده و خائنانه زیانهای بسیار وارد می‌نموده است چنان که شهرت بیدادش به شهرهای دوردست رسیده بود. هاروتون، ملیک‌ناز، گریگور و آقامال ماتوکیان، چهار برادر از بوشهر به تاریخ ۱۴ اُودان ۱۷۵۳ به خلیفه جلفا چنین می‌نویسند: «حضور خلیفه کاردان، از ۲۸ آرام تا ۱۷ اُودان با علاءالدین

قرار گذاشتیم... و اطلاع دادیم که بارون سرکیس از مالیات کوهی ساخته است. در ظرف ۲/۵ ماه هشتصد تومان بدون برات مالیات جمع کرده، تمام خلق را ناامید نموده که من هم از جمله آنهایم که دیگر توان پرداخت ندارم. والله بالله اگر از طرف دولت سر ما هیچ حواله ندهند، حواله‌های بارون در چهار ماه همه آبادی را خراب می‌کند. نمی‌دانم چه خواهد شد. به هر حال مبلغ مالیات دویست تومان زیادت‌تر بود. معادل این مبلغ شلتوک هست که به جای بیخ‌زمینی باید وصول می‌شد. دویست تومان پیشکش شده است. در ظرف ۲/۵ ماه هشتصد تومان مالیات می‌گیرد. این‌طور درست نیست چون دیگر کسی قادر به زندگانی نیست. این جور کارها همه را فراری می‌دهد. اگر قبرمان را بکنیم و زنده‌زنده در آن بخواییم، خلاصی پیدا می‌کنیم. خدا عمر خان را زیاد کند. شفقت او همیشه پایدار بماند. او این قدر لطف دارد و این است روزگار ما، اگر به جای او کس دیگری بود و شفقت او را نداشت چه‌طور می‌شد. باری، حالا که نوشته‌اید از مقام کلاتری کنار رفته است. اما سلام فراوان خدمتش دارم، ای بی‌مروت! عوض این خرابیها که به ما رساندی آخرش انصاف دادی، سفره‌ای انداختی و حسابی خرج کردی تا دل مردم را به‌دست آوردی و آخرش هم ناامید کردی... در زمان امیرجان جریمه کلاتنی پرداختیم... صاحب کلاتری هوانس مبارک باشد، شفقتش کم نشود. ما از دست رفته‌ایم دیگر حالی برایمان نمانده است. عرض بندگی ما فقرا را به او برسانید به‌نحوی عمل کند که از قرض نجات پیدا کنیم و زنده بمانیم... نامه دعاگویی عالی جناب و خلیفه بغوس سعادت‌مند رسید. فرمان و شفقت دولتلو خان واصل شد. فرمان داده بود بنویسد به فراریان که بازگردند و دیگر آن جبر و زور نیست. خداوند به دولتلو خان عمر طولانی عنایت فرماید... اما ما از ضرب چوب گریختیم... و بر ولی نعمت آشکار است که در اصفهان نمی‌توانیم پولی به‌دست آوریم، خصوصاً که دستان خالی است... حالا که بیرون آمده‌ایم باید دنبال ننگ و ناموسمان باشیم باید زحمت زیادی بکشیم، آبرویمان را حفظ کنیم تا زنده بمانیم. حالا به نامه معمولی آن جناب باید جواب ساده‌ای عرض کنیم. «به تو رجوع کردم که حواله دیوان حساب را بپردازی، نه که بروی دویست تومان، ششصد تومان اضافه پردازی. آن‌طور که خودت هم به بارون سرکیس گفته‌ای من ضامن نیستم. درست گفته‌ای، ضامن نیستی. اما چهار برابر مالیات می‌دهی. وجهی بالغ بر هفتاد

تومان نزد تو گذاشتم که هم خرج خانه را بدهی و هم مالیات را. چته؟ نه که طی یک ماه و نیم مالیات را پنج برابر از ما گرفته‌اند. دیگر نمی‌توانیم بدهیم. از دست رفته‌ایم. به کلاتر هم شرح حال خود را دادم. به خدا ما خیلی بیچاره‌ایم. خدا ما را به چنگ ایروان نیندازد. تا کی ستم بکشیم؟ خراب شدیم. کاش خواهش ما را قبول کنند. یکباره بیایند و بچه‌های ما را لب رودخانه سر ببرند و خلاصمان کنند. این طور کردند. آخرش هم همین است. هرچه هم می‌خواهند بکنند.»

۲ خلیفه بغوس در سال ۱۷۵۲ نامه‌ای به بارون آقازار نوشته (چنان به نظر من می‌رسد) که وقتی در جلفا بوده مقام کلاتری داشته و در زمان نوشتن نامه به روسیه کوچیده بوده است. «دو تن* به نامهای حکیم استپانوف و زاکاریا خانوف از دست سرکیس به خان محترم شکایت بردند و قضیه همدانی را هم به خان یادآوری شدند. سرکیس را گرفتند و در میدان حلق آویز کردند و زدند و از او ششصد تومان را می‌خواستند. سیصد تومان همدانی را و سیصد تومان هم که انعام گرفته بود تا آنها را فراری دهد. خانه آود آباد باد که نامه همدانی را که مهر کرده بود به دیگران هم داده بود تا مهر کنند. آود را هم گرفتند و پول همدانی را هم از مهرکننده‌ها گرفتند. سرکیس هم شصت تومان داد و آن سیصد تومان انعامی هم که مطالبه می‌شد خان به زنان بخشید و آن دویست تومان را هم از سرکیس گرفت. روز یکشنبه عید پاک تخم مرغ قرمز رنگ شده برداشتند و با کلاتر به دیدن خان رفتیم. به من قبای زرینفتی خلعت داد. دوباره کلاتر جدید گفت که آبادی مرا خراب کردی. از آن خارج شو وگرنه بچه‌هایت را روی کولت می‌گذارم و از شهر بیرون می‌کنم. آمدم منزل و به سرکیس گفتم. ده یا پانزده روز این طرف و آن طرف رفت. به پای خان افتاد که آبروی من رفت. دوهزار تومان قرض دارم. طلبکاران راحتم نمی‌گذارند. به من لطفی کن که طلبکارهای من ساکت شوند. به کرات به پای او افتاد. پنجاه تومان خرج کرد و قبایی گرفت و پوشید و مثل لقلقه آمد در محله سنگتراشها و... و بدان که من بارون امیرجان را محکم گرفته‌ام که فعلاً در جلفا کسی نیست. شما هم همسایه‌اید، بیایید متحد شویم. پشت به پشت هم دهیم و خانه‌ها مان را آباد کنیم.»

* - در متن اصلی: چند نفر.

۳ سرکیس پس از آن هم که از مقام کلاتتری معزول شد، باز هم با خیانت و بدگویی به جلفاییان زیان می‌رساند و با این کار نزد کریم‌خان محبوب بود. از این رو باز هم در جلفا ظلم می‌کرد. به فرمان کریم‌خان در سال ۱۷۷۱ به بصره اعزام شد که جلفاییان آواره را دوباره بازگرداند. اما مأموریت او با شکست روبه‌رو شد و دست خالی به شیراز بازگشت و همان‌جا مرد.

بنا بر گفتهٔ سالخوردگان خانه‌اش را که با ظلم و ستم به جلفاییان ساخته بود نتوانست بیش از یک ماه در آن به سربرد. چون از طرف کریم‌خان مأموریت شیراز یافت و همان‌جا مرد و بازنگشت. راستی که خانهٔ او بدشگون است، چون نه فقط خود او، که با ظلم آن را ساخته بود، نتوانست از آن لذت ببرد بلکه بعد از او هم هرکس در آن خانه سکونت کرد و حالا هم ساکن آنند روزگارشان روزبه‌روز بدتر می‌شود. در آن خانه گریه و زاری دردناک همیشه به‌پاست. مثل آسمان که همیشه از قصاص خون هابیل شکایت می‌کند. حق‌کشی و ظلم سرکیس در مورد جلفاییان محروم که این خانه را ساخت شکایت بی‌صدایی نگذاشت سازنده و ساکنان آن یک روز خوش آفتابی ببینند.

فصل چهل و دوم

پادشاهی کریم خان و وضع مردم جلفا

۱ گروهی آغاز پادشاهی کریم خان را از سال ۱۷۴۸ می دانند و آن هنگامی است که قوت گرفت و توانست ابوالفتح خان را شکست دهد. ولی با توجه به اعمال او چنین به نظر می رسد که پیروزی کریم خان و نیرو گرفتن و سلطنت او را باید از سال ۱۷۵۷ به حساب آورد. و این وقتی بود که سردارانی را که ایران را به آشوب کشانده بودند مطیع کرد و خود همانند شاهی مسالمت جو بر ایران تسلط یافت.

او در آغاز سلطنتش به فکر قلع و قمع شورشیانی افتاد که گهگاه سر به شورش برمی داشتند و از سرکردگان لر یا ایل‌های دیگر بودند و توانست بر همه آنها چیره شود و شیراز را به پایتختی برگزید. کریم خان نخواست بر خود عنوان شاه بگذارد و شیراز را با بناهای مجلل زینت بخشید. بناهایی چون بازار و غیره و دیگر عمارات برجسته که تا امروز به نام وکیل شهرت دارند. ساختمانهای او محکم و استوار بود. در سال ۱۸۵۳ که زلزله شدیدی شیراز را لرزاند و ویرانیهای بسیار به بار آورد فقط ساختمانهای وکیل بودند که استوار برجای ماندند.

۲ کریم خان چه هنگام نیرو گرفتن و چه هنگام پادشاهی ارمنیان را دوست می داشت و نسبت به جلفاییان مهربان بود و با آنها با مهر و رحم و انسان دوستی مخصوص رفتار می کرد. از این رو در آن زمان که جلفا از ساکنانش تهی مانده بود و ویرانیها افزون گشته می خواست تا جلفا دوباره رونق خود را بازیابد و مثل گذشته از ساکنانش پر شود.

از این رویایی به خلیفه جلفا و کلاتر وریش سفیدان آنها دستور می داد که به کوچندگان بنویسند بازگردند به خانه خود به جلفای خود و قول می داد با همه آنها خوش رفتاری شود.^۱ زیرا فکر پایداری برای رونق جلفا در سر داشت و چون فهمید هیچ کس با سفارش خلیفه و کلاتر میلی به بازگشت ندارد، در سال ۱۷۷۱ فرمانی به نام مگردیج خلیفه جلفا و کلاتر سرکیس صادر کرد که سرکیس شخصاً برای بازگرداندن گریختگان اعزام شود و به این سبب خلیفه مگردیج کلاتر را به شیراز فرستاد. این است ترجمه [متن] فرمانی که خطاب به خلیفه مگردیج صادر شده است:

«این حکم بدان جهت نوشته شد که خلیفه مگردیج پیشوای مذهبی کلیسای وانک امیدوار شده بداند که چون در این موقع ارامنه جلفا از محل سکونت خود گریخته اند لذا حکم نموده می فرمایم خواجه (بارون) سرکیس به حضور رسد تا او را برای عودت فراریان اعزام کنیم تا به خانه های سابق خود بازگردند. به محض رؤیت این حکم خواجه سرکیس را به خدمت اعزام کنید چون جلفا را به او واگذار کردیم تا کسی ایشان را اذیت و آزار نرساند که در آزادی و بدون واهمه مراسم خود را انجام دهند و لهذا حکم می کنیم که احدی آنها را نیازارد. تحریراً فی صفر الحرام سنه ۱۱۸۷ (۱۷۷۱).^۲

به موجب این فرمان کلاتر سرکیس به شیراز رفت و از آنجا به حکم کریم خان عازم بصره شد تا جلفاییان را برای مراجعت به وطن راضی کند. اما کسی گفته او را نپذیرفت چون نسبت به پایداری دولت ایران اطمینان نبود. از این رو سرکیس بی نتیجه نزد کریم خان بازگشت و گزارش داد که این مردم میلی به بازگشت ندارند. سرکیس در شیراز ماند و مرد.

^۳ آن زمان در جلفا خانه های بی صاحب زیاد شده و ویرانی در آنها رخنه کرده بود. از این رو لازم آمد درباره آنها فکری شود که مبادا پناهگاه دزدان و راهزنان گردند. در این باره اندیشیدند و قراری گذاشتند که هرکس مایل باشد می تواند تا حد توان خود هرچه برایش کافی باشد آنها را صاف و باغ ایجاد کند و چنانچه پس از مدتی صاحبش پیدا شود و خانه اش را بخواهد باید مبلغ خرج شده را بپردازد تا زمینش را بازپس گیرد. این است رونوشت آن قرارداد:

«این قرارداد تأییدیه است بر آن که چون رای نواب وکیل کریم خان بر آبادی جلفای ماست، و اکنون که باغ و خانه و دکان در هرج و مرج ویران شده اند و صاحبانشان نیز در

محل حاضر نیستند و تا تاریخ هجدهم قمر ۱۵۳ که پیشوای مذهبی ما عالی جناب خلیفه مگردیج از بصره به اصفهان تشریف می آورند و این وضع بر آن جناب هم معلوم است و صاحبان این املاک نیز چون اینجا نیستند نمی توانند مراقب اموال خود باشند و خانه و باغ و دکان خود را آباد نگهدارند ما رعایای کوچک و بزرگ جلفا ساکنان محله های ایروانیه، تبریزیه، سنگتراشها و قاراگل حاضر شدیم و با صوابدید خود این قرارداد را منعقد کردیم تا هر رعیتی ملک اربابی خود مانند خانه، ملک، دکان و آنچه را در دست دارد آباد کند. همین طور خوش نشینها یا رعایای دیگر همگی به قدر امکانات خود می توانند خانه ای را که صاحبش غایب است تعمیر و در آن سکونت کند، باغچه آن را آباد سازد؛ ملک ساده را تا هراندازه که بتواند کشت کند. دست به دست هم دهیم به هم یاری کنیم، در کنار کوچه و باغ و شارع درخت بکاریم تا با شفقت نواب وکیل و به برکت وجود عالی جناب این قصبه آباد گردد. از این به بعد به غیرارمنیان ملک ندهیم. امکان دارد بعضی بگویند یک یا دو جریب به اینها بدهیم برایمان نصفه کاری کنند. اما نباید این کار را کرد چون عاقبت کار به نزاع می کشد. هیچ کس نباید به غیرارمنی ملک بدهد. تمام این املاک را ما مسیحیان باید با توکل به خدا آباد کنیم تا ان شاء الله صاحبان این املاک یا وکیلانشان به موقع بیایند و کارکرد آنها را چه دکان، چه خانه و چه هر جای دیگر پردازند و ملک خود را تصرف کنند و عامل دیگر حقی به آن ملک نداشته باشد. و همچنین مقرر کردیم که چون املاک خالصه و دایزار و آبروک و گاسک هم متعلق به اربابان ارمنی است که فعلاً غایب اند و به حساب مالیاتی ماست و تا این موقع تاوانش را پرداخته ایم، هریک از ما اگر از آن املاک هم چیزی را تصرف و آباد کند، چنان که صاحبانشان بازگردند، پس از پرداخت کارکرد، می توانند ملک خود را پس بگیرند و گرنه عامل صاحب آن می شود و چنانچه صاحبان این املاک خدای ناکرده حواله بیشتر صادر کنند به عهده تمام آبادی است. این چند کلمه را همگی با رضایت نوشتیم و با رضایت خلیفه مهر کردیم تا به خواست خدا این قصبه آباد شود. تحریر شد در پانزدهم ناخای سال ۱۵۴ (۱۷۷۰ م)^۳.

ذیل این قرارداد ۲۶ امضای قبولی ریش سفیدان آن زمان جلفا ثبت شده است.

چنان که از این قرارداد برمی آید قیمت خانه های جلفا و املاک آن با خاک برابر شده است. خانه های بسیاری در جلفا به قیمتهای بسیار ارزانی فروخته شدند (که تا امروز هم

می‌گویند «ده فروش شده»*) تا آن حد که خانه‌ای که امروز سیصد تومان قیمت دارد، آن روز سه تومان یا کمتر به فروش رفته است. و نیز املاک بسیاری را مردم بدون پرداخت قیمت ضبط کردند که بخش بزرگی از آن را پس از گذشت زمانی هر جریب پنج هزار و بعضی را دو تا سه هزار دینار به غیرارمنیان فروختند.

۴ مگردیچ پیشوای مذهبی جلفا آماری از مردم جلفا هم از کشیشان و هم از مردم عادی تهیه کرد که در زیر می‌آورم:

۱۹۹ نفر	محله ایروانیها، کشیش و غیرکشیش
۴۵ "	دهه میرمانیها
۶ "	محله گاسک
۲۸ "	دهه گیلانیها
۱۳۶ "	محله تبریزیها و دشت
۵۸ "	دهه دیلاکیانها
۵ "	دهه توپچیها
۵۰ "	دهه زکیها
۲۹ "	دهه موشغیها
۷۵ "	محله سنگتراشها و گبرآباد
۲۴ "	دهه درآئیها
۴۴ "	باباپانوسیها
۳۴ "	دهه جاختونیها
۵۰ "	تاقواله
۷۰ "	دهه خواجه نظریها
۳۴ "	موشقیها
۵۹ "	دهه آواگدانیها
۶۵ "	باغرامیها
۴۹ "	دهه عزیزجانیها

*- شاید معادل فارسی آن فروش «مال صاحب‌مرده» باشد.

قارادانیها	۱۰۳ نفر
دهه اسرائیلیها	۷۳ "
محلّه پیرمسیها	۸۰ "
محلّه توپچیها	۴۶ "
محلّه قوچقاریها	۷۰ "
محلّه چهارسو	۱۳۵ "

۱۶۶۷ نفر

جمع

جمع کل ساکنان جلفا، در زمان سلطنت کریم خان ۱۶۶۷ نفر بود، اما خبر دقیقی نداریم که در آن سرشماری زنان و کودکان را هم به حساب آورده اند یا فقط به آمار مردان بالغ بسنده کرده اند. هرطور باشد این تعداد اندک نشانه نهایت فقر جلفاست. در آن زمان تاجران از اینجا می گریختند، جلفا ویران و بصره آباد می شد. هر جا مهاجران جلفایی حضور داشتند تاجران فعال و زبردست نیز بودند.

۵ تا زمانی که کریم خان در شیراز سلطنت می کرد، مگردیچ پیشوای مذهبی جلفا همه ساله به فرمان او به شیراز به خدمت او می رفت و نیمی از سال را در آنجا می گذراند و سپس به جلفا بازمی گشت و مردم را دلداری می داد.^۴

دولت رعیت پرور و نوع دوست کریم خانی به ساکنان اندک جلفا فرصتی داد تا از زجر و آزار دمی بیاسایند و در مدت بیست سال یعنی از سال ۱۷۵۷ تا ۱۷۷۸ در سایه رحم و مروت کریم خان آسوده به سر برند.

۱- یادداشتهای خطی.

۲- اصل فرمان در کتابخانه کلیسای وانک محفوظ است [با اینکه فهرست تمام فرمانهای موجود در کتاب آرشیو کلیسای وانک ثبت شده ولی این فرمان در آن فهرست نیست. رک. فهرست آرشیو کلیسای وانک تنظیم ل. گ. میناسیان ۱۹۸۳].

۳- اصل سند در کتابخانه کلیسای وانک موجود است.

۴- یادداشتهای خطی.

فصل چهل و سوم

تصرف بصره توسط کریم خان • شایعه مرگ او و پایان زندگیش

۱ کریم خان نسبت به یایان بسیار بی رحمانه و خشن و با آنها که مطیعش بودند بسیار نوع دوستانه و مهرآمیز و از سر لطف رفتار می کرد. از این رو توانست به یمن این کردار بیست و هفت سال (از شروع قوت گرفتن) ایران را زیر سلطه خود داشته باشد، یایان را سرکوب و با صلح و آرامش مردم را اداره کند و قلوب همگان را متوجه خود سازد. در سال ۱۷۷۵ پیام توهین آمیزی از حاکم بصره، که تحت تسلط عثمانی بود، به دست او رسید. از این رو روز دهم ژوئیه صادق خان، برادر بزرگتر خود را، با سی هزار سوار و یک فوج جزایری به بصره گسیل کرد. سپاه دلیر صادق خان به بصره رفت و شهر را از جانب خشکی به محاصره کشید و تنگه رابط دریا و خشکی را بست. چون آذوقه در شهر نایاب شد قحطی بسیاری را کشت و آنها هم که قصد فرار از شهر داشتند از دم شمشیر گذشتند. چنان که در فصل پیش یاد کردیم ارمنیان مهاجر جلفایی در بصره به تجارت مشغول بودند. از سرکردگان آنها یکی آقاهاروتون فرزند آقامنیاز بود از خاندان خالداریان جلفایی اصیل (که بدبختانه نادر او را بیگانه سوزاند). هاروتون از بزرگان جلفایی و دیگر تاجران مقیم آنجا و جهی گرد آورد که توانست به بینوایان ارمنی ساکن آن شهر کمک رساند. از این جهت از ارمنیان کسی آسیب ندید اما از غیرارمنیان بسیاری جان دادند. تا شهر محاصره بود سپاه صادق خان روستاهای پیرامون شهر را که عرب یا ترک بودند چپاول می کردند، می زدند، می کشتند، اسیر می کردند، دارایی آنها را به غنیمت می گرفتند و برای رفاه خود به اردو می آوردند.

۲ ساکنان بصره از بیم مرگ همگانی از قحطی درصدد تسلیم برآمدند که دروازه‌های شهر را بر سپاه ایران بگشایند. روز عید پاک حضرت مسیح به سال ۱۷۷۶ دروازه‌ها را باز کردند، تسلیم شدند و درخواست بخشش نمودند.

صادق‌خان پیروزمندانه وارد حصار شد و به سپاه خود امر کرد برای ارباب بصریان همچنان خط محاصره را نشکنند. در شهر غنائم بسیاری به دست آوردند؛ از تاجران ارمنی پول فراوانی گرفتند چرا که پاسخ مساعدی به پیشنهاد کریم‌خان نداده بودند و به جلفا بازنگشتند. استپانوس فرزند آقاهاروتون را اسیر کردند و همراه با غنائم به شیراز فرستادند. اما صادق‌خان با سپاه خود در بصره ماند تا آنگاه که سلطنت ایران فروپاشید.

۳ در سال ۱۷۷۷ کریم‌خان بر اثر دچار شدن به درد مفاصل بستری شد و همه پزشکان در درمان او فروماندند. درد او روزه‌روز شدت گرفت. در همین اوقات کریم‌خان بوربور که همانام او بود مرد اما چنان شهرت یافت که شاه مرده است. به دنبال این شایعه لرها و بختیارها یاغی شدند و از میان خود کسی را به نام رضاخان به سرداری برگزیدند و بر آبادیهای فریدن تاختند و از آنها مالیات و وجوه گزافی طلبیدند که از این جهت بر آبادیهای ارمنی‌نشین آنجا ضرر و زیان بسیاری وارد آمد. ده‌نشینان ارمنی از ترس بی‌سالاری کشور ترسیدند؛ یکی دو آبادی را تخلیه می‌کردند و در دهی که حصار استوار داشت و تا مدتی قادر بود در برابر چپاولگران تاب آورد مستقر می‌شدند. ساکنان هزارجریب و خواجه‌قلعه خانه‌های خود را رها کردند و به روستای شاه‌وردی، محل سکونت گرجیان نومسلمان، پناهندند. کس دیگری به نام خواجه‌ماکویی شورش کرد و هفت هزار سپاهی گرد آورد و تا آنجا که تیغش می‌برد تاخت. بلوک فریدن هم دچار تاخت و تاز او شد و تا سی روز ضعیف شکار قوی گردید. پس از سی روز که معلوم شد شاه زنده است و آن که مرده کریم‌خان بوربور بوده است، این یاغیان از ترس و وحشت گریختند و به کوهها و قلعه‌های استوار خود پناه بردند و بدین ترتیب آشوب فرونشست. در آن زمان در جلفا هم آشوب شد چون مثل فریدن اشخاص فرصت‌طلب سربرکشیدند و آرامش جلفا را به هم ریختند و هرچه توانستند ساکنان بی‌بضاعت را غارت کردند تا آنگاه که خبر زنده‌بودن شاه رسید و فتنه فرونشست.

۴ بیماری کریم خان شدت گرفت و در روز پرهیز بزرگ به سال ۱۷۷۸ بدرود حیات گفت.^۱ مرگ او برای تمام مردم نیکاندیش ایران سوگ بزرگی بود و مخصوصاً برای جلفاییها که در زمان این شاه آبادگر کمی قوت روحی گرفته بودند.

کریم خان بیست و یک سال پادشاهی کرد، اگر آغاز سلطنت او را از تاریخی شروع کنیم که آرامش را به ایران بازگرداند. اما اگر بدو سلطنت او را از شروع نیروگرفتنش حساب کنیم، دوران پادشاهی او بیست و هفت سال می شود.

۱- کشیش استپانوس، صص ۶۹ تا ۱۸۰.

فصل چهل و چهارم

- آشوب در پادشاهی ایران • دفن کریم خان وکیل • سلطنت زکی خان •
طغیان علی مردان خان • کشته شدن زکی خان و پادشاهی ابوالفتح خان

۱ کریم خان پنج پسر داشت که ارشد آنها ابوالفتح خان بود و دو برادر: یکی صادق خان که در آن زمان حاکم بصره بود و دیگری زکی خان که در شیراز اقامت داشت. وقتی خبر شوم مرگ سلطان صلحجو اعلان شد، روح آشوب در شهر شیراز به گردش درآمد. چون وزیران و فرزندان او تشییع جنازه پادشاه متوفی را گذاشتند و سر به طغیان برداشتند. شخصی به نام نظرعلی خان، از برادران شیخ علی خان سردار کریم خان، که چشمهایش را کریم خان کور کرده بود؛ به یاری فرزندان شیخ علی خان فوجی گرد آورد و قصد تصرف تاج شاهی داشت. همین طور زکی خان، برادر شاه، از میان همزمان خود سپاهی سامان داد و سلطنت را حق خود می دانست. جنگ رقیبان در شهر میان زکی خان و نظرعلی خان سه روز ادامه داشت و فرزندان شاه مرحوم گرداگرد نعش او در کاخ می گریستند. پس از سه روز همسر شیخ علی خان میانجی شد و خواست برادرشوهر خود و فرزندان را با ابوالفتح خان آشتی دهد. به این جهت فرزندان نظرعلی خان و شیخ علی خان قرآن به دست به سوی زکی خان رفتند و با او پیمان آشتی بستند و آنگاه به کاخ شاهی رفتند تا با ابوالفتح خان نیز صلح کنند. ابوالفتح خان چون خواست خارج شود و با آنان پیمان بندد، خواهرش مانع شد و گفت که این صلح توطئه است و اگر به سوی آنها بروی، دستهایشان به خون تو آلوده خواهد شد. ابوالفتح خان با پند خردمندانه

خواهر به خود آمد و یکی از غلامان وفادار خود را نزد آنها فرستاد که غلامان نظر علی خان او را گرفتند و کشتند.

۲ زکی خان و ابوالفتح خان از خیانت نظر علی خان پرهیز کردند و در آن شب با تشییع جنازه ساده ای آن شاه خوشنام را در باغچه کاخ دفن کردند. پس از به خاک سپاری جنازه شاه، شب هنگام به خانه نظر علی خان شبیخون زدند، او را بی دفاع یافتند و کشتند و نیز همراه با او کلب علی خان، هوادار او را، نیز به قتل رساندند و تمام کسانی را که در خانه اش بودند کشتند و حتی دست خود را به خون کودکان شیرخوار آلودند. چون صبح دمید، به فرمان زکی خان جارچیان در شهر جار زدند و به مردم مژده دادند که زکی شاه زنده باد. تمام اثاث و وسایل خانه نظر علی خان و هواخواهان او را چپاول کردند و آنگاه زکی خان فرمان داد تا اجساد مقتولان دفن شود. زیرا نعشهای بوگرفته ساکنان شهر را می آزد. مردم از بوی تعفن به زکی خان شکایت برده و اجازه دفن آنها را خواسته بودند.

۳ زکی خان پس از بیست روز سلطنت علی مرادخان، میرآخور کریم خان وکیل، را به فرماندهی سی هزار سپاهی گماشت و به اصفهان اعزام داشت تا مبادا آنجا شورشی یا آشوبی رخ دهد. پنج روز پس از اعزام این سپاه زکی خان به تردید افتاد که خود علی مرادخان ممکن است سر از اطاعت وی باز زند. از این رو شتابان فرمانی از پی او فرستاد تا به شیراز بازگردد چون مصلحت نیست او به اصفهان برود. ابوالفتح خان در نهان نامه ای برای او فرستاد که زکی خان تشنه به خون توس و قصد دارد به محض رسیدن به شیراز جانت را بگیرد حال خود دانی. دو نامه رسان پنهان از یکدیگر در یزدخواست به علی مرادخان رسیدند و نامه ها را به او دادند. او پس از خواندن نامه ها در برابر سپاه اعلام کرد که از شاه نامه ای رسیده که با شتاب بسیار باید به اصفهان برسیم، وضع شهر را ترتیب دهیم و از آنجا به تهران برویم تا مبادا در آنجا طغیانی رخ دهد. آنگاه با عجله خود را به اصفهان رساند و پس از دو روز عازم تهران شد. این سفر چنان پرشتاب بود که از خروجش از شیراز تا رسیدنش به تهران بیست و یک روز طول کشید.

علی مرادخان چون به تهران رسید، مین باشیها و پنجاه باشیها و رؤسای سپاه را گرد

آورد و گفت: «می دانید که رسم پادشاهی این است که پس از فوت پدر فرزندش به این مقام برسد در حالی که بعد از فوت کریم خان وکیل زکی خان به قوه سلاح سلطنت را به چنگ آورد و ابوالفتح خان وارث شرعی سلطنت بی پناه ماند و مجبور شد تسلیم فاتح شود. اما خداوند عقل زکی خان را زدود، چون عمده قوای خود را به من سپرد و با آن که پشیمان شد فرصت نیافت چون قاصدی فرستاد که در یزدخواست به من رسید با فرمانی که با سپاه به شیراز برگردم. اما من فرمان شاه را برای تسریع در سفر به سپاه اعلام کردم. اکنون که ما سپاهیان دلیر سالهای متمادی نان و نمک شاه مرحوم را خورده ایم نباید به ولی نعمت خود خیانت کنیم و فرزند او را تنها بگذاریم و به یک شاه نامشروع خدمت کنیم که این دور از مردانگی است. لذا میل دارم، در صورتی که با نظر من موافق باشید، برگردم زکی خان را خلع و ابوالفتح خان ولیعهد و فرزند ولی نعمت خود را پادشاه کنم.»

سرکردگان سپاه پیشنهاد فرمانده خود را پذیرفتند و با او عهد بستند که برگردند و علیه زکی خان وارد جنگ شوند. چون علی مرادخان به اصفهان رسید چند روزی برای تدارک و رفع خستگی سپاه درنگ کرد.

۴ زکی شاه چون از طغیان علی مرادخان آگاه شد از شدت خشم فرمان داد تا جارچی در شهر جار بزند که تمام سپاهیان و تمام آنان که می توانند در سپاه خدمت کنند بدون فوت وقت از شهر خارج شوند و بر ضد سردار شورشی بجنگند و چنان که کسی مسامحه کند با سرش بازی کرده است. زکی خان خود نیز از شهر بیرون رفت و در یک فرسنگی شهر اردو زد. سپاهیان و هواداران شاه شتابان از شهر خارج شدند تا به اردوی شاهی ملحق شوند. به زکی شاه خبر دادند که ابوالفتح خان نامه ای به علی مرادخان نوشته و او را علیه تو تحریک کرده است. لذا او را هم همراه برد تا زندگیش را کوتاه کند. خواهر ابوالفتح خان که یک بار برادر را از توطئه خیانت آمیز نظر علی خان رها کرده بود، این بار نیز او را از قصد زکی شاه آگاهاند. بدین طریق که نامه ای نوشت به وزیر پدر خود، که اکنون در خدمت شاه بود، و او را سرزنش کرد که به ولی نعمت خود خیانت کرده ای زیرا از طرفداری ابوالفتح خان بریدی و به زکی خان پیوستی و باید بدانی که او قصد جان برادرم را دارد و پس از قتل او شما را هم تک تک می کشد تا سلطنتش در امان باشد.

بنا بر این شما از زنانان زنترید اگر بگذارید قصد زکی خان عملی شود. بزرگان با دریافت این نامه وجدانشان به درد آمد و مهرشان به سوی ابوالفتح خان گرایید. زکی شاه با سپاه خود از شیراز با شتاب حرکت کرد و به یزدخواست رسید و چون نسبت به علی مرادخان بسیار خشمگین بود فرمان غارت داد. دو دختر هم اسیر کردند و برای زکی شاه بردند. سرکردگان لشکر از این فرمان بی رحمانه به ستوه آمدند، به یاد نامه خواهر ابوالفتح خان افتادند و تصمیم به قتل زکی شاه گرفتند. چون شب در رسید زکی خان با دو دختر اسیر به خیمه رفت تا با آنها بخسبد. سرکردگان وقت را مساعد یافتند. بیست مرد را برگزیدند که با خنجرهای آخته به خیمه زکی شاه هجوم بردند و او را کشتند و حجله این عروسی نامشروع را با خون رنگین کردند. دختران را رها کردند و به خانه پدرانیشان بردند و ابوالفتح خان را شاه خواندند. ابوالفتح خان پیکی به سوی علی مرادخان روانه کرد تا مژده شاهی خود و مرگ زکی خان را به او بدهد و خود با سپاه به شیراز بازگشت. این همه شور و غوغا که در این فصل آوردیم در سال مرگ کریم خان اتفاق افتاد.

فصل چهل و پنجم

سلطنت صادق خان • جنگ علی مرادخان با ذوالفقارخان • بازگشت او به اصفهان • چپاول اشیای کلیسای وانک • جنگ علی نقی خان با محمدظاهرخان • مصایبی که به جلفاییان رسید

۱ ابوالفتح خان، که پس از مرگ زکی خان از جانب سپاه خود به پادشاهی رسیده بود، به سردار علی مرادخان نوشت که به حوالی تهران و خمسه برود و شورش ذوالفقارخان را که خیال آن را در سر داشت، سرکوب کند.

علی مرادخان به جنگ ذوالفقارخان رفت و به یاری افراد عثمانی که در سپاهش خدمت می کردند، ذوالفقارخان را شکست داد. او مغلوب شد و ناگزیر به کوهها گریخت و با یکی از نوکران خود پنهان شد و سپاهش پراکنده و بسیاری از آنان توسط سپاه علی مرادخان کشته شدند. ذوالفقارخان دو روزی در غار کوهها پنهان بود و در آستانه هلاک که نوکر خود را به هوای تهیه نان فرستاد. نوکرش مانند کلاغ حضرت نوح رفت و بازنگشت. پس خود از غار فرود آمد و به دهی رفت و تقاضای نان و خورش کرد. روستاییان به او نان دادند و آنگاه به گوش علی مرادخان رساندند که ذوالفقارخان در ده آنهاست. علی مرادخان کس فرستاد و او را گرفتند. سپس او را کشت و سرش را به شیراز فرستاد و خود به قزوین رفت و زمستان را آنجا ماند.

۲ چون خبر مرگ کریم خان وکیل و کشته شدن زکی خان به گوش صادق خان، برادر کریم خان که در آن زمان حاکم بصره بود رسید، بسیار افسرده شد و در سال ۱۷۷۹ خود

با سپاهش از بصره به شیراز عزیمت کرد. صادق خان به سبب قتل زکی خان با ابوالفتح خان بنای دشمنی نهاد زیرا چنان به گوشش رسانده بودند که با تحریکهای او آن قتل صورت گرفته است. سران سپاه ابوالفتح خان از او فرمان قتل صادق خان را خواستند چون شک نداشتند که او قصد شاهی دارد. اما ابوالفتح خان جانب او را گرفت و مانع سپاهش شد که به او گزند ی برسانند.

صادق خان چون از نیت سپاه ابوالفتح خان آگاه شد نه فقط برای دفاع مجهز شد بلکه به ناگهان بر سر ابوالفتح خان یورش برد و دستگیر و زنجیرش کرد و سپاه او را فروگرفت و کورشان کرد و خود به تخت نشست.

۳ علی مرادخان با فرا رسیدن بهار ۱۷۸۰ با سپاه خود از قزوین خارج و عازم اصفهان شد و چون شنید صادق خان ابوالفتح خان را گرفته و به زندان افکنده و سران سپاهش را کور کرده است، بسیار دل آزرده شد، چون میل داشت ابوالفتح خان شاه باشد و در دل به او متمایل بود. از این رو بر صادق خان شورید و اصفهان را گرفت و به عنوان شاه بر تخت جلوس کرد. علی مرادخان از گرجیان نومسلمان نوکرهای بسیاری داشت که در جلفا رفت و آمد داشتند و چون شکوه کلیسای وانک را دیدند بر آن حسد بردند. اینان در کلیسای وانک با طلبه ای آشنا بودند که او را به خاطر خطایی اخراج کرده بودند. بر اثر لودادن های او گرجیان نزد علی مرادخان رفتند و گفتند که در کلیسای وانک اشیای زیادی از طلا و نقره هست. علی مرادخان بیست تن از نوکرانش را فرستاد و به آنها دستور داد تا پیشوای مذهبی کلیسا را با خلیفه ها بگیرند و زجر دهند تا پنهانگاه اشیا را افشا کنند. آنان به کلیسا آمدند، خلیفه مگردیچ و جانشین او هاکوب را گرفتند و بسیار آزار دادند تا پنهانگاه اشیا را نشان دهند اما دلیرانه شکنجه ها را تاب آوردند و نخواستند جای اشیا را آشکار کنند. دو تن از راهبان و دو تن از خلیفه ها را گرفتند و شکنجه کردند که طاعت نیاوردند. پس یکی از طلاب به نام ماردیروس خواهش کرد که آزادش کنند و به دنبالش بروند که آنها هم به بام کلیسا رفتند و مخفیگاه را یافتند و در آن را گشودند و اشیا و زینت آلات کلیسای وانک را بیرون آوردند. وزن آنها بالغ بر بیست و پنج من نقره و سه چارک طلا به غیر از لباسها بود^۱. آنان حجره های خلیفه ها را هم غارت کردند و هرچه در کلیسا یافتند با اثاثیه نزد علی مرادخان بردند.

۴ علی مرادخان بر صادق خان شورید و یکی از سرداران به نام محمدظاهرخان را فرمانده سپاه خود کرد و با سی هزار سپاهی به شیراز اعزام داشت تا علی نقی خان، فرزند شاه صادق خان را از آنجا براند که او با بیست هزار سپاهی، به فرمان پدرش، به سوی علی مرادخان در حرکت بود. محمدظاهرخان در دشت کوشک زار اردو زد و روز بعد باد سختی وزیدن گرفت و چادر او را پاره کرد. این را نشانی از مغلوب شدن گرفت که روز بعد توسط سپاه علی نقی خان به تحقق پیوست. هنگام دمیدن آفتاب سپاه علی نقی خان آنجا رسیدند و با سپاه محمدظاهرخان جنگیدند و آنها را مغلوب کردند و فراری دادند. تنگه گریزگاه آنها را فروگرفتند و پنج هزار نفر از سپاه او را خلع سلاح کردند و رها نمودند. محمدظاهرخان گریزان به سوی اصفهان تاخت و این خبر شوم را به اطلاع رساند. علی مرادخان ترسید و با صوابدید نزدیکانش اصفهان را با هرچه داشت، از جمله اثاثه خانه و اشیای غارت شده کلیسای وانک، گذاشت و گریزان به کرمانشاه نزد محمدخان رفت.

۵ در آن زمان ساکنان اندک جلفا عذاب می کشیدند، زیرا آن ستمگران باز هم شکنجه می کردند و پول و عرق و شراب می طلبیدند. گرجیان نیز، ستمگران نورسیده، بلای جلفاییان شدند. چون یک هزار تن از آنان در خدمت علی مرادخان بودند. از این رو پیوسته خانه به خانه می رفتند و جلفاییان را آزار می دادند و از آنها نان می خواستند برای خوردن و شراب برای نوشیدن و زن برای فسق و فجور. پیرمردی به نام ناهایت مسروپیان که با چشم خود هرزگیهای گرجیان را دیده بود تعریفهای بسیاری می کرد و می گفت آنها از ترکها ظالم تر بودند.

پیرمرد تعریف می کرد وقتی علی مرادخان از دست علی نقی خان گریخت، گرجیان نیز همراه او رفتند و به لطف الهی هیچ یک از ایشان بازنگشت. چون هنگام عبور به مردابی فروافتادند دشمن سر رسید و جملگی را کشت و برانداخت. علی نقی خان پیروزمندانه به شهر اصفهان وارد شد و از نو برای جلفاییان جام تلخی تدارک دید. اول مالیات مطالبه کرد، آنگاه بیست و چهار بار عرق و نفرت انگیزتر از تمام زجرها، دو دختر خواست. ناهایت مسروپیان پیرمرد که آن وقایع را به چشم خویش دیده بود تعریف می کرد که ۳۶ فراش در میان جلفاییان گشت می زدند، ۱۲ نفر برای مالیات، ۱۲ نفر برای عرق و ۱۲ نفر

دنبال دختر می‌گشتند. پیرمرد می‌گفت سر هر کوچه ارمنیان پاس می‌دادند تا فرمان شاه اجرا شود و فراشان خانه‌به‌خانه می‌رفتند، داربست موها را، درهای اتاقها را می‌شکستند و بر آنها عرق می‌ریختند و آتش می‌زدند.

علی نقی خان خواجه خود را فرستاد تا دختران زیبا را برگزیند و تهدید کرد اگر زیباییان را پنهان کنند جلفا را ویران می‌کند. بسیاری از سالخوردگان می‌گویند که در آن زمان بسیاری بی سروصدا ازدواج و بسیاری از دختران نابالغ را عروس کردند تا قربانی تجاوز سردار بیدادگر بی مروت نشوند. بسیاری دخترهای خود را در دودکشهای حمامها پنهان کردند و بعضی کاه را می‌جوشاندند و بر چهره دختران می‌پاشیدند تا زیبایی شان پنهان شود و خواجه به سبب زشتی آنها را انتخاب نکند. پیرمردان حکایت می‌کنند در آن زمان روز مثل شب تیره بر جلفاییان آوار می‌شد. زیرا خواجهگان و فراشان خانه‌به‌خانه می‌گشتند و دختران را می‌طلبدند و همین که والدین آنها را پنهان می‌کردند زیر ضربات شلاق می‌افتادند و تا آنجا که دل بیرحمشان اجازه می‌داد می‌زدند تا آنکه والدین دخترانشان را از پنهانگاه بیرون آورند. تازه در آن موقع شکنجه افزون می‌شد که چرا دخترانتان را زشت کرده‌اید و آخر بر آخر افزوده می‌شد.

بسیاری از والدین از شدت رحم قلبشان فشرده می‌شد و رشوه کلانی به آن خواجه و فراشان می‌دادند و دختران خود را از چنگ آنها می‌رهانند اما آنها که بی‌چیز و بینوا بودند، می‌گریستند و بر سر و سینه کوبان با فریاد و خروش فضا را می‌انباشند تا دل مردم را به رحم آورند که این ستمگران دست از سر دخترانشان بردارند.

من این وقایع آزاردهنده را نوشتم به گفته سالخوردگان شاهد؛ اما کشیش استپانوس در این باره چنین می‌گوید: «وقتی علی نقی خان به اصفهان آمد... از سپاه خود گروهی را به جلفا فرستاد که دختران زیبایی از قوم ارمنی برایش ببرند و در صورت امتناع تهدید کرد که جلفا را با خاک یکسان می‌کند. چون این حکم هولناک از طرف این ملعون صادر شد، فراشان و خواجهگان آمدند و خلیفه را دستگیر کردند و جلو در خانه‌های مسیحیان ستمدیده و بی‌پناه را گرفتند و از هر کس دختری بالغ و یا حتی چهار یا پنج ساله داشت رشوه خواستند. چندان که خانه‌ای نماند که در آن دختری باشد و از گزند رشوه مصون مانده باشد. ای بینوا قوم ما! ای که چقدر با این رشوه‌دادنها فقیر شدی. ای که چقدر

گریستی و مصیبت کشیدی! چندان که صدای زاری و شیون مادران، به سر کوفتن پدران، تضرع برادران، زارزار خواهران، آه و ناله سالخوردگان، لرزیدن پیر زنان و شیون کودکان و دختران همچون صدای آبشاران و غرش ابرها به آسمان رسید. طبق کلام انجیل بعد از قبل بدتر شد. پس از جستجو، دو دختر از فقیران را به چنگ آوردند چون از پرداخت رشوه ناتوان بودند. پس آنها را گرفتند و به کاخ علی نقی خان بردند. او چون آنها را دید پرسید که فرزندان که اند، توانگر یا فقیرند. دختران تعظیم کردند و به کمک مترجم گفتند که از فقیرانند. با شنیدن این کلام رنگ رخس دگرگون شد و هیبت ددان گرفت و به خواجگان فرمود تا دختران را به خانه شان بازگردانند و خلیفه مگردیچ پیشوای مذهبی را بیاورند و در دیگ آب جوش درافکنند. پس خواجگان دختران را برداشتند و به خانه شان بازگردانند. خلیفه را گرفتند و نزد علی نقی خان بردند. او با خشم بسیار فرمان داد تا او را در دیگ آب جوش بیندازند و بپزند. آنگاه خلیفه تعظیم کرد و با صدایی لرزان گفت: «شاه همیشه زنده بماند. ما از این جریان اطلاعی نداریم خواجگان آنها را برگزیده اند...» علی نقی خان گفت: چون اطلاع نداشته ای آزادت می کنم تا بازگردی و دخترانی زیبا از خانواده های محترم برای من بفرستی. خلیفه و همراهان تعظیم کردند و بازگشتند و به کلیسای وانک آمدند. خلیفه به دیر راهبه ها کس فرستاد و راهبه سیاهپوشی آوردند و دختر دوم هم فرزند کشیش آندره یاس بود... رئیس خواجگان دوشیزگان را گرفت و به قصر علی نقی خان برد. او به محض دیدن آنها از زیبایی شان در شگفت ماند و خشمش فرونشست. اما زخم به جان والدین بینوای دختران باقی ماند. سحرگاه روز بعد علی نقی خان، به قصد بازدید، به کلیسای وانک آمد، برای او گزانه گین آوردند که گرفت و میان ملترمانش تقسیم کرد. آنگاه به خلیفه گفت بدان جهت داماد شما شدم که سایه ام بر سر شما باشد. چند نفر بفرستید تا لباسهایی را که علی مرادخان رها کرده بود بیاورند. سپس از کلیسا خارج شد، به کاخ بازگشت و لباسها را به کلیسا برگرداند که شش دست ردای زربفت روحانی بودند که از طلا و نقره بافته شده بودند.»

۶ ناهایت مسروپیان سالخورده حکایت می کرد که در آن زمان جلفاییان از مطالبه مکرر و بیجای عرق و شراب به تنگ آمدند و ناچار به شکایت شدند. حواله هایی را که برای

گرفتن شراب و عرق صادر شده بود در برابر علی نقی خان ریختند که توده بزرگی شد. آن ظالم سر رحم آمد و فرمود یک صد تومان از مالیات آن سال بخشوده گردد. همو باز تعریف می کرد که یکی از مهتران علی نقی خان به جلفا آمد و عرق خواست، وقتی از او ظرف خواستند که عرق را در آن بریزند توبره اسبش را ارائه داد. این بیچاره اصلاً نمی دانست عرق مایع است فقط نامی از آن شنیده بود و بی آنکه بداند چیست، آمده بود و می طلبید.

۱- استپانوس مورخ، صص ۱۹۴، ۲۰۵ و روایات سالخوردگان.

فصل چهل و ششم

بازگشت علی مرادخان ● شکست خوردن و مرگ علی نقی خان ●
عزیمت علی مرادخان به در شیراز و پادشاهی او

۱ پس از آنکه علی مرادخان از سپاه محمدظاهرخان شکست خورد، در حال فرار، از محمدخان یاری خواست، از او سپاهی گرفت و در سال ۱۷۸۲ برای دومین بار به اصفهان آمد تا علی نقی خان را از آنجا براند. اکبرخان فرزند زکی خان که پس از کشته شدن پدرش به علی مرادخان پناه آورده بود با فوج خود در سپاه او خدمت می کرد.

« چون علی نقی خان از بازگشت علی مرادخان آگاه شد، خود و سپاه را مهیا کرد و از اصفهان بیرون شد و به گلپایگان و بلوک کمره رفت و در قلعه محمودآباد مستقر شد. در آن هنگام علی مرادخان به بلوک جابلق به قریه چارچشمه رسیده بود که در آنجا سپاه خود را متمرکز کرد و آنها را برای نبردی که در پیش داشتند قوت قلب می داد. روز بعد به هنگام دمیدن آفتاب علی مرادخان از آنجا مستقیماً حرکت کرد و اکبرخان که با فوج خود از راه پنهانی کمین کرده بود به ناگهان بر او حمله برد. در همان بامداد علی نقی خان هم از محمودآباد رفته بود و چون سپاه او به قریه تایی بابا رسیدند و به بالا نگر بستند، دیدند که سپاه علی مرادخان با شمار بسیار به سوی آنها در حرکت است. اکبرخان با فوج خود که به سه هزار تن نمی رسید به کنار دره ای آمد و در همان جا کمین کرد. دو لشکر با هم روبه رو شدند. در آغاز فتح با علی نقی خان بود اما اکبرخان با فوج خود از کمینگاه بیرون زد و با هروله بر سپاه علی نقی خان حمله برد که آن سپاه با اینکه متوحش شده بود دلیرانه

جنگید اما طرف علی مرادخان پیروز شد که از یاری اکبرخان روحیه تازه‌ای یافته بود. از این رو سپاه علی نقی خان با دستپاچگی رو به فرار گذاشت که اکثر آنها را سپاه علی مرادخان به قتل رساند و هرچه را داشتند چپاول کرد.^۷

علی نقی خان دو دختری را که با زور از جلفاییان گرفته بود، در این لشکرکشی همراه داشت که اسیر شدند و به دست گرجیان مسیحی افتادند که وقت بازگشت آنها را در جلفا نزد خانواده‌شان بازگرداندند. علی نقی خان گریزان به اصفهان آمد و به شیراز نزد پدرش صادق خان رفت تا خبر بد شکستش را به پدر دهد. علی مرادخان نیز پس از پنج روز فاتحانه به شهر اصفهان وارد شد.

۲ علی مرادخان پس از ابراز رضامندی خود از سپاهش و تحسین دلیری و شجاعت ایشان واقعه ابوالفتح خان را تسلیت داد و گفت او فرزند پادشاه ما دوبار از جانب صادق خان این عمری ستمگر تضعیف گردید و چنان که شنیده‌اید او را دستگیر و زندانی کرده است. از آنجا که چندین مال لطف پدرش شامل حال ما بوده است، برای ما شرم آور است که بینیم پسر او زندانی باشد و به یاری او نشتاییم. از این جهت اگر شما با من هم‌رأی باشید، تصمیم گرفته‌ام به دژ شیراز بروم و با پناه به لطف یزدان ابوالفتح خان را به تخت شاهی بنشانم. بزرگان سپاه رأی او را پسندیدند و با پیشنهادش همداستان شدند. آنگاه سپاه او قویدل شد و پس از چند روز به سوی دژ شیراز به حرکت آمد. آنجا را به محاصره کشید و تمام راههای رفت و آمد را بست تا مبادا آذوقه به شهر برسد. نبرد سهمگینی میان مدافعان و مهاجمان دژ درگرفت اما نه مدافعان از عهده علی مرادخان برآمدند و نه مهاجمان توانستند شهر را تصرف کنند. لذا این محاصره نه ماه طول کشید. چون صادق خان دریافت که قحطی در شهر شدت یافته است، فرمان داد تا مستمندان را از شهر بیرون کنند تا مبادا از زور قحطی بمیرند و روحیه سپاه ضعیف شود. اخراج شدگان به اردودی علی مرادخان رفتند و چون از علت اخراجشان آگاه گردید شادمان شد و فرمود تا آنها را نان دهند و آزاد کنند. مهر علی خان و محمدرضاخان که دو فرزند دو برادر و از بزرگان لرها بودند به سود علی مرادخان وارد جنگ شدند و دلیرانه می‌رزمیدند. علی مرادخان برای نشان دادن حسن نیت خود به ایشان به مهر علی خان تفنگی هدیه کرد.

محمدرضاخان چون هدیه‌ای نگرفته بود بر او شورید و شبانه به دژ شیراز وارد شد و مکرر بالای حصار می‌رفت، علی مرادخان را مسخره می‌کرد و سخنان ناشایست بر زبان می‌آورد.

۳ مدافعان چون دیدند قحطی شدت گرفته و بسیاری مرده‌اند، نماینده‌ای از جانب خود نزد علی مرادخان فرستادند و قول تسلیم دژ و گشودن دروازه‌های آن را دادند. علی مرادخان از ترس وجود نیرنگ، خود در اردو ماند و اکبرخان را با فوج خودش دستور داد تا به شهر وارد شود و خصم را مطیع کند. بعد از محاصره نه‌ماه دروازه‌های شهر گشوده شدند و اکبرخان همراه با نواختن بوق پیروزی شتابان به شهر وارد شد تا علی نقی خان و برادرش و پدرش، صادق خان، را دستگیر کند. اکبرخان صادق خان و فرزندان را بسیار عذاب داد تا پنهانگاه خزانه و دارایی خود را افشا کنند. اما صادق خان داوطلبانه زهر خورد و مرد. به فرمان علی مرادخان، بعد از مرگ پدر، تمام نسل صادق خان برانداخته شد تنها پسری ماند Jahar خان* نام که از آن نسل براندازی جان سالم به‌در برد چون آن هنگام در شیراز نبود و در بلوک کهگیلویه به‌سر می‌برد، تا آن وقت علی مرادخان در خارج شهر اقامت داشت و حکومت شهر را به اکبرخان سپرده بود. این مرد از ابوالفتح خان کینه داشت چون به اشاره او گفته او پدرش، زکی خان، به قتل رسیده بود. بنابراین روزی از روزها که شهر از بحبوحه جنگ آسوده بود با فوج خود به خانه ابوالفتح خان ریخت، او را گرفت و دردم کور کرد بی آنکه علی مرادخان خبری از آن داشته باشد و محمدرضاخان را گرفت و نزد علی مرادخان فرستاد. چون علی مرادخان خبر کور شدن ابوالفتح خان را شنید بسیار غمگین شد و با آنکه از ستم اکبرخان خشمگین گردید از زخم رساندن به او اندیشه کرد، چون آن هنگام اکبرخان بسیار نیرو گرفته بود. محمدرضاخان را نزد علی مرادخان بردند. او از محمدرضاخان پرسید: «سریچی تو چندان قابل شماتت نیست چون احتمالاً ناشی از احساسات قلبی تو بود، اما آن بد و بیراه گفتنت نشان سوءنیت و نمک‌به‌حرامی توست. بنابراین سر چنین کسانی را زیر پتک باید خرد کرد تا دیگران عبرت بگیرند.» و فرمود تا سرش را روی سنگی بگذارند و با پتکی فروکوبند.

* - تلفظ فارسی آن دانسته نشد.

اکبرخان دانست که علی مرادخان از قضیه کورشدن ابوالفتح خان خشمگین است بنابراین از آن ترس در دل خود می‌اندیشید که علی مرادخان را هم بکشد و خود را آسوده کند. علی مرادخان به نیت خائنانه و باطنی اکبرخان پی برد و از این رو سریعتر از او برای نابود کردنش او را به اردو خواند که برای اداره شهر مشورت کند و او را کشت. سپس به شهر وارد شد و تمام اموال و غنائم اکبرخان را ضبط کرد، از جمله: دو فیل، سپس از آنجا به اصفهان بازگشت و یک سال و چهار ماه در مقام پادشاهی شهر را در تصرف داشت.^۱

۴ تصرف شیراز توسط علی مرادخان در سال ۱۷۸۲ واقع شد و بازگشتش به اصفهان به سال ۱۷۸۳ اتفاق افتاد که در آنجا در مقام شاهی تا نیمه سال ۱۷۸۴ باقی ماند. زجر و مصیبتی که جلفاییان ضمن این لشکرکشیها و غالب و مغلوب شدن پادشاهان و دزدان شاه‌نما کشیدند قابل وصف نیست که از جمله این مصایب پدر میکائیل چامچیان می‌گوید: «اما از تعداد ارمنیان که در آن طرف اصفهان در جلفا سکونت داشتند، به سبب این اتفاقات و آشوب و هرج و مرج بسیار کاسته شد و از هزاران خانوار کمتر از سیصد به جا ماند. کلیساهایشان از رونق افتاد. کلیسای وانک که از همه پرشکوهتر بود از جلال و عظمت تهی شد».^۲

۱- کشیش استپانوس، صص ۲۱۱ تا ۲۲۱.

تاریخ ارمنیان چامچیان، ج ۳، صص ۸۶۰ و ۸۶۱.

۲- همان جا، همان جا، ص ۸۶۱.

فصل چهل و هفتم

عزیمت علی مرادخان به تهران و اعزام محمدظاهرخان به مقابلهٔ محمدخان
و فرستادن جعفرخان به خمسه • مرگ علی مرادخان •
فتح اصفهان توسط جعفرخان

۱ در آن زمان محمدخان فرزند حسنخان در حدود استرآباد نیرو گرفته بود و حاکم خمسه در صدد بود از تسلط علی مرادخان خارج شود. لذا در سال ۱۷۸۴ علی مرادخان سردار سپاه خود، محمدظاهرخان را با بیست هزار سوار برای درهم شکستن محمدخان اعزام کرد و ظفرخان را با سپاهی به خمسه گسیل کرد تا شورشیان را سرکوب کند. علی مرادخان خود نیز از شهر اصفهان خارج شد و در همان سال به تهران رفت تا به حدود استرآباد نزدیک باشد و بتواند سریعاً به محمدظاهرخان یاری رساند. جعفرخان به خوبی از عهده برآمد. شورش خمسه را خواباند و خود در مقام حاکم در آنجا مستقر شد. اما محمدظاهرخان با واقعه ناگواری مواجه شد، چون راه استرآباد در بسیاری جاها از درختان سرو کوهی پوشیده بود چندان که گذر سپاه از میانه آنها دشوار بود و این سپاه از گذرگاههای آن منطقه اطلاع چندانی نداشت. از این رو محمدخان سپاه اندکی را به رویارویی او می فرستاد. آنها در راهها کمین می کردند و در فرصتهای مناسب به ناگهان بر آنها می تاختند و بسیاری را از پای درمی آوردند. طی چند روز سپاه محمدخان ضربه سهمگینی به سپاه محمدظاهرخان رساند تا آنگاه که از این ضربات به تنگ آمدند و به خیال بازگشت افتادند. اما سپاه محمدخان آنها را در محاصره

گرفت بسیاری از ایشان را کشت و بقیه را اسیر کرد و همراه با محمدظاهرخان نزد محمدخان به دژ استرآباد برد. به حکم محمدخان، محمدظاهرخان به قتل رسید و سپاهش خلع سلاح شد و آنها را که از عربستان یعنی بلوک فریدن و بربروت و کزّاز و کمره و حوالی آنجا بودند، آزاد کرد اما لرها را به آن سوی گرگان فرستاد و در آنجا تخته قاپو کرد.

۲ از آن سپاه بزرگ کمتر از صد سوار گریختند و به تهران رسیدند و خبر شوم شکست خود و کشته شدن محمدظاهرخان را به علی مرادخان رساندند. او پس از رسیدن به تهران بیمار شده بود و چون خبر شکست هولناک سپاه خود و مرگ محمدظاهرخان را شنید وحشت او را دربر گرفت، بیماری اش شدت یافت و در بستر افتاد.

همین که جعفرخان در خمسه از شکست بزرگ سپاه علی مرادخان در استرآباد و بیماری او آگاه شد، سر به شورش برداشت. سپاهی گرد آورد و از خمسه بیرون آمد تا اصفهان را فتح کند. چون علی مرادخان از این واقعه مطلع شد، حکومت تهران را با سه هزار سپاهی برای محافظت شهر به پسر خود شیخ ویس خان سپرد و خود از آنجا با بقیه سپاه به اصفهان حرکت کرد تا قبل از رسیدن جعفرخان خود شهر را بگیرد و حفظ کند. او به سبب بیماری در تخت روان سفر می کرد تا به کاشان رسید و در آنجا جان سپرد. اما خواجه حرمسرای او مرگ او را به سپاه اعلام نکرد و همان طور به راه ادامه دادند تا به دروازه شهر اصفهان رسیدند. در آنجا مرگ علی مرادخان فاش شد و بین سپاه آشوب افتاد. سپاه در آستانه فروپاشی قرار گرفت و هرکس می خواست به خانه خود برگردد. در همین زمان جعفرخان به اصفهان رسید و چون پی برد سپاه علی مرادخان بی سالار است و آشوب زده، نماینده ای نزد ایشان فرستاد و با چرب زبانی و تشویق آنها را به سوی خود کشید. چون جعفرخان خواست به شهر داخل شود، باقرخان، پدرزن علی مرادخان، که از جانب او حاکم اصفهان بود، سر راه او ایستاد؛ دروازه ها را بست و به نبرد پرداخت. اما پس از سه روز که نتوانست شهر را حفظ کند شکست خورد. جعفرخان چون به اصفهان وارد شد دستگیرش کرد و سخت شکنجه داد و تمامی دارایی پنهان و آشکار او را گرفت و سپس کشت. کشیش استپانوس

می‌نویسد: «جسد علی‌مرادخان بیرون شهر ماند و سگان آن را خوردند به مکافات غارت کلیسای وانک.»

۳ شیخ ویس‌خان از اداره شهر تهران عاجز ماند. از آنجا خارج شد و به دنبال پدر رفت. اما چون در کاشان خبر مرگ پدر را شنید تمام نوکرانش پراکندند و خود به ناچار با سرگردانی به اصفهان آمد و به جعفرخان پناهی داد.^۱

۱- کشیش استپانوس، صص ۲۲۱-۲۲۷.

فصل چهل و هشتم

آمدن محمدخان به اصفهان • شکست جعفرخان • بلایی که مردم فریدن
از سربازان متحمل شدند و بازگشت محمدخان به تهران

۱ محمدخان چون از مرگ علی مرادخان آگاه گردید شادمان شد و با سران سپاه مصلحت کرد که تخت شاهی ایران را به خود اختصاص دهد. سپاهی گرد آورد و آنها را ستود و از استرآباد بیرون رفت و در سال ۱۷۸۵ به تهران رسید. اما ساکنان شهر از او استقبال نکردند و دروازه‌های حصار را بر او بستند و پیام دادند اگر توانستی جعفرخان را مطیع کنی و شهر اصفهان را بگیری ما نیز تسلیم تو خواهیم شد وگرنه دروازه‌ها را به روی تو نخواهیم گشود. محمدخان در محاصره تهران سودی ندید تا با توسل به جنگ مغلوبشان کند و بهتر دید جعفرخان را شکست دهد. لذا با سپاه خود عازم اصفهان شد. همین‌که جعفرخان شنید محمدخان به سراغ او می‌آید دوازده هزار سوار گرد آورد و به سرکردگی لاکاریها به مقابله او فرستاد. دو سپاه دشمن در کاشان به یکدیگر رسیدند و در دشت کاشان جنگیدند. اما لاکاریها شکست خوردند و بسیاری از آنان از دم تیغ سپاه محمدخان گذشتند و بقیه گریختند به اصفهان بازگشتند و واقعه را برای جعفرخان بازگفتند. او شتابان سپاه خود را بسیج کرد و به رویارویی محمدخان فرستاد اما آنها به جای جنگیدن راه گریز در پیش گرفتند و به زادگاه خویش رفتند بی آنکه نزد جعفرخان بازگردند. او از بی وفایی سپاه خود دل‌آزرده شد، بقیه سپاهش را جمع و به شیراز عزیمت کرد. محمدخان که هنوز در کاشان بود و برای رهایی از این وضع چاره‌جویی می‌کرد، پس از شنیدن گریز جعفرخان به شیراز به اصفهان آمد؛ آنجا و بلوکهای اطراف را تصرف کرد.

۲ باقرخان، که در فصل پیشین مختصراً از او یاد کردیم، در اصفهان مردی سرشناس بود. چون دید اقامت محمدخان در اصفهان زیان سنگینی به بار می آورد، در صدد برآمد با نیرنگی او را از شهر خارج کند. از این رو نامه های جداگانه و تحقیرآمیزی به سالاران و خانهای بلوک فریدن نوشت که این حق شما بود اصفهان را تصرف کنید و این از بی عرضگی و بی جرأتی شماست که محمدخان قاجار آمده بر شما پادشاهی کند. اما اگر حالا هم دل قوی کنید و سپاه گرد آورید و به اصفهان بیایید من هم قول می دهم ساکنان شهر را به سرپیچی تشویق کنم، آنگاه به آسانی می توان محمدخان را دستگیر کرد و تحویل شما داد. خوانین لر (که خرد مدبرانه نداشتند و سود و زیان خود را تشخیص نمی دادند و فقط غارتگر بودند) از سخنان باقرخان به هیجان آمدند، اجتماع کردند و شاه ابدالخان نامی را از میان خود به شاهی برگزیدند و با اجبار از فارسها و ارمنیان و گرجیان افرادی فراهم آوردند و با لشکر خود سپاه بزرگی ترتیب دادند و آماده شدند تا به اصفهان آیند. باقرخان چون دید نیرنگش کارگر افتاد، نزد محمدخان رفت و از سر دل سوزی به او خبر داد که خوانین لر و فریدن سر به شورش برداشته، لشکری گرد آورده اند و قصد عزیمت به شهر را دارند و حتی در صددند تو را از اینجا برانند. اگر در شهر بمانی تا آنها به اینجا بیایند هیچ حرمت و شکوهی برای پادشاهی تو باقی نخواهد ماند. پس یا خودت باید به فریدن بروی یا سپاهی اعزام کنی تا یاغیان را سر جای خود بنشانند. محمدخان خشمگین از این خبر بی آنکه بداند محرک، خود باقرخان است، او را حکومت اصفهان داد و خود با سپاهش به سوی بلوک فریدن لشکر کشید.

لرها در عسکران اردو زده و سنگر گرفته بودند و لشکر محمدخان نیز همان جا رسید و در آبادی چارتاق به فاصله کمی از لرها اردو زد. روز بعد جنگ در گرفت و هر دو سو دلیریهای نمایانی بروز دادند. اما شاه ابدالخان مغلوب شد و در این نبرد خود و فرزندان و برادرش و انبوهی از لران که در صف مقدم بودند کشته شدند. بقیه سپاه که سواره نظام بودند به کوهها گریختند و پیاده نظام که روستاییان بودند و به اجبار تن به جنگ داده بودند به چنگ سپاه محمدخان افتادند. اما محمدخان از کشتن آنها چشم پوشید، خلع سلاحشان کرد و آنگاه آزاد ساخت.

محمدخان پس از پیروزی در این نبرد به دشت کهیز رفت و سه روز در آنجا اتراق کرد و به سپاهش سپرد که به کسی آسیب نرسانند چون توقع داشت که خانها و حاکمان

فریدن با پیشکشی چشمگیر و ابراز بندگی نزد او آیند. اما کسی از بزرگان بجز مهرعلی خان تخماقلو نزد او نرفت. پس از سه روز محمدخان به سپاهش فرمان داد تا به آبادیهای ارمنی و گرجی نشین افتادند. زیبادختران را اسیر کردند و تمام حیوان و حشم آنها را غارتیدند و با هرچه به چنگ آورده بودند با غنایم فراوان به اردوی کهیز بازگشتند. کشیش استپانوس که آن دوران اسارت را با چشم خود دیده است، مصیبت ارمنیان فریدن را چنین تصویر می‌کند: «مادران برای دخترانشان می‌گریستند، پدران برای فرزندان، برادران برای برادران و خواهرانشان و مردها برای همسرانشان، اما اسیران برای والدینشان برای محبوبانشان و خوشانشان؛ ضجه‌های اسیران، فریاد پدران، شیون مادران، زاری خواهران و گریه برای دوستان و اقوامشان چنان با صدای حیوانات در هم آمیخت که گویی تندر از میان ابرها می‌گرید.» این وقایع اسارت در بیست و سوم ژوئیه ۱۷۸۵ رخ داد. پس از آنکه لشکریان اسیران و غنایم را به اردو بردند، بقیه روستاییان خانه خود را رها کردند و گریختند و در دل کوهها و غارها و مغاکها پنهان شدند. اما چه بسیار کودکان شیرخوار و سالخوردگان ناتوان که در خانه‌ها و اطراف جاده‌ها ماندند چندان که برخی مردند و بعضی پس از هفت‌هشت روز به زحمت توانستند به خانواده خود برسند. آنها که به کوهها پناهیده بودند و به شتاب آذوقه اندکی برداشته بودند، دوسه روزی ناشتا ماندند اما کودکان از گرسنگی رنجور شدند و مانند گلها طراوت خود را از دست دادند. آنگاه که اسیران را با وضعی اندوهبار به اردو رساندند دل محمدخان به رحم آمد و فرمود تا آزادشان کنند. لشکریان اسیران را بجز هفت زن آزاد کردند. چون روستاییان خبر آزادی اسیران را شنیدند شادمان شدند، یکدیگر را دلداري دادند و از کوهها به زیر آمدند. هرکدام جلو می‌رفتند و اسیر خود را می‌گرفتند و به خانه خود بازمی‌گشتند.

۳ محمدخان قصد داشت از راه خوانسار به تهران بازگردد. چون بزرگان خوانسار چنین شنیدند ترسیدند که مبادا طی گذر از آن راه غارتشان کند. لذا پیشکشیهای شایسته‌ای تدارک دیدند، نامه‌ای هم نوشتند و طی آن مراتب اطاعت خود را باز نمودند و توسط سیدحسن نزد محمدخان فرستادند. چون سیدحسن نزد او رسید گفت که ساکنان خوانسار فرمانبردارند و چون قصد دارید از راه خوانسار عبور کنید، این راه کوهستانی و بی‌آب و علف است و گذر از آن دشوار است و از راه فریدن آسوده‌ترید چون آب و علوفه فراوان

است. محمدخان از گفته سیدحسن خوشش آمد و پس از پانزده روز اقامت در اردوی کهیز به سنگباران رفت و آنجا اردو زد. خوانساریها اجناس فراوانی برای فروش آوردند اما سپاهیان بولی نداشتند، پس به جان روستاییان ارمنی افتادند و با زجر و شکنجه و کتک از آنها چیز می‌خواستند و پنهانگاه اشیاء را می‌جستند، با این زجر و آزار دوباره روستاییان به کوه زدند و در غارها پناه گرفتند. هر ارمنی که به جنگ سپاه می‌افتاد کتک می‌خورد و کشته می‌شد. دوکشیش نیز گرفتار شدند؛ یکی به نام باغداسار از روستای خویگان و دیگری به نام موسس از روستای زرنه که برای لو دادن پنهانگاه اشیای مقدس کلیسا بسیار شکنجه شدند و باز هم پنهانگاه دیگری را سراغ می‌گرفتند. اما چون دیگر اطلاعی از جایی نداشتند بر اثر شکنجه جان دادند و ده روز آویزان از درخت بی‌کفن و دفن ماندند، زیرا خانواده‌هایشان از ترس جرأت رفتن و دفن آنها را نداشتند. از این‌گونه بسیاری از سالخورده‌گان و کودکان شیرخوار مردند و بی‌کفن و دفن ماندند تا آنکه پس از عزیمت محمدخان آنها را به خاک سپردند. محمدخان هجده روز آنجا ماند و سپاهش آبادیهای ارمنی نشین نزدیک خود را به کلی ویران کردند. محمدخان در ماه اوت از راه بربروت و کرّاز به تهران بازگشت.^۱

۴ کشیش استپانوس مرثیه‌ای در این باره گفته بدین مضمون: «اینک برای کدام یک زاری کنیم؟ گله‌های گوسفندانمان، که به غارت بردند؟ یا حسرت کاسه دوغی؟ برای انبارهای گندمان؟ یا حسرت لقمه نانی؟ اینک از کدام عطش بسوزیم؟ کشته‌امان که درو کردند؟ یا ماندنمان در حسرت خوشه‌ای؟ برای کدام یک ضجه کنیم؟ ازابه‌امان که سوزاندند یا حسرت خرمنی؟ اینک برای که آمرزش بخواهیم؟ کلیساهای خوش‌بنیامان، که آتش زدند یا حسرت کلیسا رفتنی؟ برای کدام زیان غم خوریم؟ خانه‌های ویرانمان یا بی‌سرپناهیمان؟ برای کدام یک زار بزنیم؟ مرده‌هایمان که خوراک ددان شدند یا برای خودمان - زندگان مرده؟»^۲.

۱- کشیش استپانوس، صص ۲۲۸-۲۵۲.

۲- همان‌جا، صص ۲۵۲ و ۲۵۳.

فصل چهل و نهم

آمدن جعفرخان به اصفهان و اعمال او • بازگشت محمدخان
و فرار جعفرخان • بیداد فضل علی خان

۱ جعفرخان که به شیراز گریخت، تا آن وقت که محمدخان در حوالی اصفهان حضور داشت، در تدارک جنگ بود و چون شنید به تهران بازگشته است؛ خود با چهل هزار سپاهی به اصفهان آمد. باقرخان از او ترسید، با پنج هزار سپاهی به قلعه طبرک [در متن چنین است] پناهِید و به اطاعت جعفرخان گردن نهاد.

جعفرخان قلعه را محاصره کرد. سپاه باقرخان ترسیدند از گرسنگی بمیرند. باقرخان را در حمام دستگیر و به جعفرخان تسلیم کردند که او را کشت و سپاهش را آزاد کرد.

جعفرخان پس از رسیدن به اصفهان، دوازده هزار سپاهی به فرماندهی اسماعیل خان به تعقیب محمدخان فرستاد تا او را از تهران خارج کند. اسماعیل خان پس از خروج از اصفهان از فرمان جعفرخان سرپیچید و به همدان رفت و در آنجا با علی نقی خان و خسروخان همدست شد تا حکومت را از چنگ جعفرخان درآورد. جعفرخان از پی یاغیان رفت اما سرما بسیاری از سپاهیان را تلف کرد و چون به همدان رسید با آنها جنگید و دلیری بسیار نشان داد و حتی نزدیک بود پیروز شود. اما اسماعیل خان در جایی کمین کرد و چون سپاه جعفرخان از اردوگاه خارج شد به آنجا زد و هرچه داشت چپاول کرد. چون جعفرخان این خبر را شنید از جنگ بازگشت تا سپاه اسماعیل خان را درهم شکند اما آنها با استفاده از فرصت گریختند. جعفرخان به اردو رسید، آنها را گریزند و به اصفهان بازگشت.

۲ همین که بهار ۱۷۸۶ فرارسید، محمدخان به اصفهان عزیمت کرد تا جعفرخان را براند. او چون شنید محمدخان به گروَن رسیده از اصفهان گریخت و به دژ شیراز پناه برد. محمدخان به اصفهان رسید و برادر خود، جعفرقلی خان، را به حکومت آنجا نشانند و خود با سپاهش به خاطر چراگاه ستورانش به روستای سنگباران رفت. روستاییان از آمدنش ترسیدند، خانه‌هایشان را رها کردند و به کوه‌ها پناهندند. لشکریان او باز هم خانه و کاشانه آنها را غارت کردند. محمدخان بیست و پنج روز در بلوک فریدن ماند و از راه خوانسار به تهران بازگشت.

۳ از خلیفه جلفا و کشیش میناس نزد جعفرخان سعایت کردند و گفتند تاجار ارمنی ساکن هندوستان برای رهایی اسیران ارمنی فریدن پول کلانی فرستادند اما آنها این وجه را نپرداختند و نزد خود نگه داشتند. او خلیفه مگردیج را خواند و گفت: خوش آمدی خلیفه حقه‌باز! با پول آزادی اسیران، که تاجران هندوستان برایت فرستادند، کیسه خودت را پر کردی؟ حالا باید آن پول را به خزانه پردازی و گرنه زجرگشت می‌کنم. خلیفه با تعظیم گفت: شاه! بدگویی کرده‌اند. چون ما سیاه‌پوشان دعاگوی دیریم و نزد ما پول و گنجی نیست بلکه از صدقه‌های مردم به زحمت امرار معاش می‌کنیم. اما جعفرخان او را تحقیر کرد و به فراشان گفت تا او را به کلیسا برگردانند. کشیش میناس را در بند کنند و پانزده هزار تومان از او بگیرند. فراشان او را بازگردانند. کشیش میناس را گرفتند، پاهای او را فلک کردند، چوب زدند، کتک زدند، داغ کردند و پول می‌خواستند. ساکنان جلفا و راهبان کلیسا به خانه بزرگان شهر رفتند و تقاضا و التماس کردند که دیگر پول زیادی نداریم و فرمان شاه را نمی‌توانیم اجرا کنیم.

خلیفه و کشیش میناس سه روز زجر می‌کشیدند و برای تخفیف شکنجه ششصد تومان پرداخته بودند. چون جعفرقلی خان تضرع و التماس تلخ ارمنیان را شنید فرمان داد دیگر از خلیفه و کشیش پولی مطالبه نکنند.

آنها از قید و بند رستند اما آن ششصد تومان را که گرفته بودند (و چهارصد تومان آن از کشیش میناس بود) دیگر پس ندادند.^۱

۱- کشیش استپانوس، صص ۲۵۴ و ۲۶۷.

فصل پنجاهم

آمدن محمدخان به اصفهان برای سومین بار • اعمال او • اسیر کردن
روستاییان بربروت • لشکرکشی محمدخان عرب به اصفهان
بر ضد جعفرقلی خان • قحطی دوران محمدخان

۱ با سپری شدن زمستان ۱۷۸۷ محمدخان مجدداً به اصفهان آمد و از آنجا به گندمان رفت با این عنوان که قصد دارد به سراغ جعفرخان به شیراز رود. اما یک ماه اردوی خود را در گندمان ماندگار کرد و به شیراز نرفت. حمل آذوقه به اردو زحمت زیادی برای ارمنیان فریدن به وجود آورد. چون چارپا به تعداد کافی نداشتند باربرهایی با مزد گران اجیر می‌کردند تا محمولات را با کوله‌بار به اردو برسانند. محمدخان از خوانین لر شش هزار سوار خواست که وقتی جان‌بخش‌خان، سردار بزرگ لران، این قضیه را شنید به بلوک خود، بربروت، رفت و در کوههای وُرک پنهان شد. محمدخان، کلب‌علی‌خان خلیج را مأمور کرد تا برود و جان‌بخش‌خان را دستگیر کند. روستاییان ارمنی فریدن و بربروت وقتی خبر عزیمت کلب‌علی‌خان را شنیدند خانه‌های خود را رها کردند و در غارهای کوهها پنهان شدند. هنگامی که کلب‌علی‌خان آن بلوک را از ساکنانش تهی یافت، شهرت داد که به جنگ روستاییان نیامده است بلکه از شاه حکم دارد که جان‌بخش‌خان را دستگیر کند. پس روستاییان فریب این گفته را خوردند و به خانه‌های خود بازگشتند. اما کلب‌علی‌خان آنها را محاصره و گروه بسیاری را دستگیر کرد و به کوههای ورک برد و در خط مقدم جبهه جنگ با جان‌بخش‌خان قرار داد. محمدخان هم به

بلوک بربروت رفت، در پرمیشان اردو زد و فرمان داد ارمنیانی را که کلب علی خان دستگیر کرده به تهران ببرند و در آن حدود اسکان دهند. بیشتر دستگیرشدگان بربروت از مرددان و همراه آنان شمار کمی مسیحی نیز بودند که جملگی بالغ بر صد و پنجاه خانوار می شدند. از آبادیهای پهره، آب باریک، شورو و کاورزو که آنها را به تهران بردند و در ساوه و بلوکهای حوالی تهران اسکان دادند. اما مرددان همه مردند و پس از زمانی ارمنیان نیز از بلوکهای دیگر پراکندند و بعضی به خانه های خود بازگشتند. از جمله کسانی که در اسارت مرد یکی کشیش نرسس بود از آب باریک و دیگری کشیش ابراهام از خمسدان و عیسی قلی کدخدای پهره و دیگران. اما جان بخش خان در کوهها پنهان بود و تسلیم نمی شد. پس محمدخان فرمان داد تا کوهها را بگردند و او را بیابند. چون سپاهیان به جستجو رفتند در پنهانگاهها سی تن از روستاییان ارمنی را یافتند، گرفتند و به اردو آوردند تا جان بخش خان دید که محمدخان از آن بلوک نمی رود برادر خود را با پیشکشهای فراوان نزد او فرستاد و قول اطاعت داد. محمدخان بار دیگر برای گذراندن زمستان به تهران رفت.

۲ پس از رفتن محمدخان قاجار از اصفهان، در فصل پاییز محمدخان عرب از بلوک طبس به اصفهان آمد و با جعفر قلی خان برادر محمدخان قاجار به جنگ پرداخت، اما چون زمستان فرا رسید و سپاه محمدخان عرب طاقت تحمل سرما نداشت، بی آنکه بتواند کار مهمی بکند به بلوک خود بازگشت.

جعفر قلی خان فرمان داد تا از فریدن هفتصد خروار گندم به اصفهان حمل شود که به سبب بارش سنگین برف راهها بسته بود و حمل این بار امکان نداشت. از این رو به جای آن دو هزار تومان گرفت و روستاییان را بسیار بسیار ناتوان کرد^۱.

در سال ۱۷۸۷ خشکسالی بروز کرد و تمام چشمه ها و جویبارها و رودخانه ها خشکیدند و هیچ محصولی به درو نرسید. سال بعد قحطی شدیدی واقع شد که از ژانویه شروع و تا ماه مه شدت گرفت چندان که قیمت نان به سه هزار و دویست دینار رسید. اما هیچ جا نان مرغوبی یافته نمی شد. بسیاری از گرسنگی مردند. بعضی با

دانه‌های گریزیک و قاراچام* سدجوع کردند. بسیاری از مردگان بی‌کفن و دفن رها شدند تا آنکه یا آنها را در گودالی می‌افکندند یا دیواری رویشان آوار می‌کردند. کودکان نام نان را از یاد برده بودند اما به وقت گرسنگی با گریستن قاراچام و علف می‌خواستند. در ماه ژوئن قحطی کاهش یافت و قیمت نان به چهارصد دینار رسید و در ماه ژوئیه، هنگام جودرو، قیمت نان به دویست دینار کاهش یافت. پس از گذشت قحطی بسیاری حریصانه به خوردن افتادند و مردند. چون روده‌ها پاره می‌شد و آنها که قاراچام و گریزیک خورده بودند چهره‌هاشان سیاه شده و شکمشان برآمده بود که بسیارشان مردند.

در شهر اصفهان نیز قحطی بیداد می‌کرد، چندان که اجساد قحطی‌زدگان در کوچه‌ها می‌ماند و بو می‌گرفت. اما ساکنان جلفا به لطف الهی و خیرخواهی خلیفه هاکوب از بلای قحطی در امان ماندند زیرا خلیفه هاکوب از هندوستان یاری گرفت و موقع خشکسالی از ترس فرا رسیدن قحطی، گندم خرید و در زمان سختی میان مستمندان جلفا تقسیم کرد و کسی نمرد. اما روستاییان گرسنه ماندند و مردند.

۱- کشیش اسپانوس، صص ۲۶۸ تا ۲۷۹.
* فارسی آنها دانسته نشد.

فصل پنجاه و یکم

وضع ارمنیان جلفا

^۱ جلفا که بر اثر لشکرکشیهای پیایی شاهان مستعجل، شکوهش کاستی گرفته بود، جلال و جبروت خود را به کلی از دست داد. مردان از میهن گریخته در کشورهای دیگر سرگردان و ساکنان جلفا بیشتر از زنان بودند. بیشتر خانه‌های خالی مانده به دست مسلمانها افتاد که آمار آنها را در اینجا می‌آورم. فقر و نداری و درماندگی همه را در بر گرفت.^۱

اما ظلم و بیداد هنوز پایان نگرفته بود، چون مطالبات ناحق همچنان ادامه داشت. جلفاییان به سبب فقر از آن مطالبات زجر بیشتری متحمل می‌شدند. کمکی که در آن زمان به جلفاییان می‌رسید از لطف و گشاده‌دستی ارمنیان هندوستان بود که قلبشان به خاطر هموطنانشان فشرده می‌شد، از کمک دریغ نمی‌کردند و در این راه بر یکدیگر پیشی می‌جستند. اما گاهی این کمکها به زیان جلفاییان تمام می‌شد. چون بعضی اوقات خائنان، چاپلوسان و پست فطرتانی بودند که ستمگران را از این جریان می‌آگاهانیدند که از هندوستان مبلغ کلانی به دست این‌کس یا آن‌کس رسیده که در نتیجه آنان را شکنجه می‌دادند تا آن مبلغ و ثروت دیگرشان را نیز بگیرند و باز هم از آن مصیبت‌رهایی نیابند.^۲

^۲ خلیفه هاکوب چون دید خانه‌های جلفا دارد خلوت و خالی می‌شوند در ماه اضافه [ایام مسترقه] سال ۱۷۴ آزاریا (۱۷۸۹) دستوری صادر کرد که از خانه‌هایی که به دست مسلمانها افتاده‌اند صورت‌برداری شود. آن صورت را در زیر می‌آورم، شاید برای خوانندگان غیرجلفایی این تاریخ زاید بنماید اما امیدوارم برای جلفاییان بی‌فایده نباشد.

خانه‌های محله ایروان

۱- کوچه مار ^۳ خانه داویدیانها	در تصرف	هادی دستگردی
۲- خانه آیلگاوتنس	"	محمدعلی
۳- یک خانه	"	کاظم دشتبان
۴- یک خانه	"	هادی غول آقایی
۵- یک خانه	"	گدا علی
۶- یک خانه	"	کلب علی
۷- خانه مارکار	"	قاسم یخچالی
۸- خانه کشیش مارکار	"	کریمی
۹- خانه تاکوهی	"	عشق علی
۱۰- یک خانه	"	کریم بوریا باف
۱۱- خانه پارسادانها	"	قربان علی
۱۲- خانه‌های مائیش خانم	"	موقنی
۱۳- یک خانه خراب	"	آقابابا
۱۴- خانه نیکو غایوسها	"	آقابابا
۱۵- خانه‌های آقابابا	"	هادی حاجی ابراهیمی
۱۶- خانه‌های توکلیانها	"	" " "
۱۷- خانه‌های گالستانیاتها	"	اسماعیل طاقانی
۱۸- خانه‌های مهدی بوریا فها	"	لاقاتات
۱۹- خانه‌های گومیتیاتها	"	حسینی
۲۰- دو خانه خاشیاتها	"	میرعلی
۲۱- دو خانه	"	کلب علی

این سیاهه را کشیش مگردیچ درهوانسیان نوشته و گواهی کرده است.

خانه‌های محله تبریزیها

۱- خانه غلامی		
۲- خانه کشیش هوهان	در تصرف	میر عظیمی
۳- خانه فرانک هوانس	"	" "
۴- خانه مامان هواکیمیانها	"	" "
۵- خانه بارون دیلانچیها	"	" "
۶- خانه زرکش کمالیها	"	" "
۷- آقا هاروتونها	"	میر رحیمی
۸- بارون آقازاریانها	"	نقی میر ابوطالب
۹- صفرآقاها	"	میر عظیمی
۱۰- از دهه صفرآقا	"	" "
۱۱- خانه یادگاریانها	"	آقاجان رنگرز
۱۲- خانه بارون شاهمیر	"	آقای
۱۳- دو خانه آقادات دیدیانها	"	میر عظیمی
۱۴- خانه ماماخاتونها	"	" "
۱۵- خانه الینی	"	" "
۱۶- خانه قبول آود	"	" "
۱۷- خانه حسن ساکن	"	دهی
۱۸- خانه کشیش پیلی پوس	"	میرزا زین العابدین
۱۹- خانه داویدخان	"	میر عظیمی
۲۰- خانه دیلان	"	" "
۲۱- خانه کشیش ملیک‌ست	"	" "
۲۲- خانه شیطان داوید	"	حسن ساکن
- این سیاهه را کشیش هاروتون میرزاییان نوشته، گواهی و مهر کرده است.

محله چهارسو

۱- خانه ها کوب نقده کوب	در تصرف	لطف علی بیک
۲- خانه حسین عباس	"	"
۳- خانه میر میری	"	حسین عباس
۴- خانه زاغلیانها	"	"
۵- خانه پانوس دست بریده	"	میر عظیمی
۶- خانه حسین	"	"
- این سیاهه را کشیش گورگ غوکاسیان نوشته، گواهی و مهر کرده است.

محله سنگتراشها

۱- خانه کلانترها	در تصرف	حاجی رضا
۲- خانه تومانیانها	"	صادق حلاج
۳- خانه تامینیانها	"	بوجار صادق
۴- خانه مگردیچ پالان دوز	"	آقایی
- این صورت را کشیش گابریل دراستپانوسیان نوشته، گواهی و مهر کرده است.

محله ها کوب جان

۱- شش خانه	در تصرف	نادعلی مایزاری
۲- خانه چهارهزاری	"	[محمد ظاهری؟]
۳- خانه میخیتار	"	ابوالحسن آجرتراش
۴- سه خانه	"	نور محمد مهدی
	"	علی پیزرباف

کریم پیزرباف	در تصرف	۵- یک خانه
قاسم لنجانی	"	۶- یک خانه
جواد علی دلاک	"	۷- دو خانه
علی نقی قصاب	"	۸- یک خانه
میرزاهاشم	"	۹- یک خانه
میرزاهاشم	"	۱۰- خانه آتامها
حسن علی مایزاری	"	۱۱- سه خانه
گاوگله چران	"	۱۲- یک خانه
ناد علی حلاج	"	۱۳- خانه شیرخانها
قاسمی	"	۱۴- خانه در دانیالها
میرزامحمد مهدی	"	۱۵- خانه در سرکیسیان
کلب علی بیک	"	۱۶- خانه خیاط هایرپت
—————	در بسته	۱۷- خانه بیگم صاحب
مهر علی برنجکوب	در تصرف	۱۸- خانه زیلی خان
ابولی	"	۱۹- خانه سمور مانوکیانها
—————	در بسته	۲۰- پنج خانه در کوچه خواجه جانیانها

محله میدان بزرگ

صالح ناشورباف*	در تصرف	۱- دو خانه
حسین جولاهه	"	۲- یک خانه
مسلمان	"	۳- خانه بارون هوهان جانیانها
میرزا کاظم	"	۴- یک خانه
سید علی اکبر	"	۵- یک خانه
مسلمان	"	۶- خانه زیتازاخوا

*- ناشور کنایه از کفن است که هرگز شسته نمی شود.

۷- خانه آودهاخیگیان	در تصرف	غلام علی قصاب
۸- خانه چاکمانها	"	میرزا زین العابدین
۹- یک خانه	"	میرزا مهدی
۱۰- خانه قصاب ماتشوس	"	گچ کن
۱۱- یک خانه	"	رحیم چهارباغی
۱۲- هشت خانه اصلان بیک	"	کلب علی بیک
۱۳- خانه بارولیونها	"	" "
۱۴- خانه هوسپ سیاه	در بسته	_____
۱۵- خانه سالاجیانها	در بسته	_____
۱۶- خانه بارون هاروتونها	در تصرف	کلب علی بیک
۱۷- خانه بابانها	"	نوروز علی
۱۸- زرگر آبکاریانها	"	نظر علی
۱۹- زرگر مرادیانهای شلتوکی	انبار	_____
۲۰- یک خانه	در تصرف	شریفی ها
۲۱- شمع ریز پتروسیانها	"	صادق گلکار
۲۲- سه خانه در کوچه آباکیانها	"	صادقی
۲۳- خانه کشیش زریها	"	کریمی
۲۴- خانه زائیریانها	"	هادی برنجکوب
۲۵- یک خانه	"	حاجی علی نقی بیک
۲۶- خانه آسیابان ابراهیم	"	صالحی
۲۷- یک خانه	"	قاسمی
۲۸- خانه امنیازها	"	علی
۲۹- یک خانه	"	علی شاطر محمد
۳۰- یک خانه	"	شاطر عرب
۳۱- خانه دست بریده ها	"	میر عظیمی
۳۲- خانه ستاقیانها	در بسته	_____

محله میدان کوچک

۱- خانه آناخانم	در تصرف	شاه عباس
۲- خانه " "	"	خداوردی
۳- خانه باجینی ها	"	گیرها
۴- خانه اوسان لنگ	"	"
۵- خانه خلیفه بغوس	"	"
۶- خانه جهانگیر یانها	"	"
۷- خانه کلانتر غوکاس	"	هادی خان
۸- خانه صفر کمپانی	"	عبدالله بیک
۹- خانه آناخانم	"	ابراهیم بیک مکری

سرجمع خانه های مذکور یک صد و چهل باب است، غیر از احتساب اقلامی که با کلمه «خانه ها» آوردیم.

۳ همان خلیفه ها کوب در همان سال ۱۷۸۹ فهرست خانه های ارمنی نشین را تهیه کرده است. اما فهرست خانه های محله ایروانیها و تبریزیها در آن نیست و نصف کاغذ فهرست خانه های سنگتراشها هم بریده شده است و بیجا ندانستم هرچه در اختیار دارم اینجا ذکر کنم:

خانه های ارمنی نشین محله سنگتراشها (بخشی از فهرست)

۱- خانه ها	۲- در و سکانیها	۳- مهربان، بیوه زن
۴- مانوکیها	۵- گرگینیها	۶- گریگوریانها

۷- هاروتون سنگتراش	۸- سه خانه متعلق به مارلوسیانیها
۹- در گابریلیها	۱۰- در مگردیچیانیها
۱۲- خاجیکیان شیشه‌بر	۱۳- شیرخوریانیها
۱۵- مگردومیها، بیوه‌زن	۱۶- گل‌گلیها
۱۸- جغالیها	۱۹- شاه‌نظریانیها
۲۱- باب‌کوک‌یها	۲۰- داودیها

خانه‌های محله چارسو

۱- چاغاتسپانیها، بیوه	۲- تومیک‌یها	۳- زرگر-گریگوریانیها
۴- واردینیها، بیوه	۵- آود نوازنده	۶- اوپسانیها، بیوه
۷- زاغیگن‌ها	۸- پانوسیانیها	۹- بلبلیانیها، بیوه
۱۰- خاجیک قارامنیها	۱۱- نجار وارطانیها	۱۲- یارسغیها
۱۳- در تروسیانیها	۱۴- در هوانسیها	۱۵- امیریها
۱۶- گُزگینیها	۱۷- پتخان ماتوسیها	۱۸- هاکوب جانیها، بیوه
۱۹- در آسدوازادوریها	۲۰- فرزنداووف سرکیسیانیها	
۲۱- سرکیسیانیهای شیرازی	۲۲- دبوریها، بیوه	۲۳- تون‌تاب غوکاسیها
۲۴- چاروادار و سکانیانیها	۲۵- ستیها	۲۶- نعلبند مگردومیها
۲۷- باغبان غوکاسیها	۲۸- زرگر زاکاریها	۲۹- مانیا، بیوه
۳۰- قاضی خان جولاهه	۳۱- سیمونیها، بیوه	۳۲- پاپوشچی هاروتونیها
۳۳- در میناسیانیها	۳۴- بارون هوسیپها	۳۵- در گریگوریانیها
۳۶- در مگردیچیها	۳۷- سنگتراش هوهانی، بیوه	۳۸- چگورسازها
۳۹- سرکیس عمله	۴۰- نرسیسیها	۴۱- هاروتونیها
۴۲- تون‌تاب هاروتونیها	۴۳- گلستان تون‌تاب	۴۴- مالخصیها
۴۵- غولیها	۴۶- بارون هاکوبی	۴۷- آقامالیها

- ۴۸- در گاراپتیها ۴۹- الیازیهها، بیوه ۵۰- نظر عمله
 ۵۱- گاراپت زرگر ۵۲- خلیفه هاروتون ۵۳- آتام کور
 ۵۴- دلال گیراگوسیهها ۵۵- گرجی گریگوریهها ۵۶- عیسی قلیها
 ۵۷- قصاب هایرپت ۵۸- تون تاب پیلیگیها
 ۵۹- آقامیرزاییها که در تصرف بتلهم است.

خانه های ارمنی نشین محله ها کوب جان

- ۱- یعقوبیهها، بیوه ۲- سموردوز گریگوریهها ۳- بارون گاراپت
 ۴- در هاروتونیهها ۵- سارهادیهها (بسته) ۶- بابانیها
 ۷- ملیک آقا (متروک) ۸- زرگر خاجیک (بسته)
 ۹- ملیک آقاییها (در تصرف سیمون) ۱۰- دلاک خاجیکیها
 ۱۱- مقدسی زادوریهها ۱۲- یعقوب لالانیها ۱۳- در سیمونیها
 ۱۴- در هاروتونیها ۱۵- بارون بتلهمیهها ۱۶- در الکساندریهها
 ۱۷- نوازنده گرگینیها ۱۸- در آودی، بیوه ۱۹- نانوا هوانسیها
 ۲۰- عمله هواکیم ۲۱- وسکومیها ۲۲- آزادلونیها
 ۲۳- شمع ریز ماردیروس، بیوه ۲۴- جولاهه آود، بیوه
 ۲۵- جوی باشی پانوس، بیوه ۲۶- در هاراپتیها، دو خانه
 ۲۸- شمع ریز پتروسیها ۲۹- در هاکوبیهها ۲۷- کفاش واردنیها
 ۳۱- دباغ هاروتونیها ۳۲- بابلیها ۳۳- آبلتیها
 ۳۴- مرمینها ۳۵- در گریگوریهها، دو باب ۳۶- در خاچاتوریانها
 ۳۷- آنانیها ۳۸- دلاک پتروس ۳۹- هفت تن مقدسی
 ۴۰- در آندریاسیهها ۴۱- پتروس آودیک
 ۴۲- نخ فروش سرکیس، بیوه ۴۳- پیرنیها، بیوه ۴۴- نقده کوب ها کوبیهها
 ۴۵- دلاک آراکلیها (در تصرف کشیش نیکودیموس)

- ۴۶- شاخ نباتیها (در تصرف در هاپت)
 ۴۷- بیجانیها، بیوه
 ۴۸- خلیفه آود
 ۴۹- قصاب مگر دوم، بیوه
 ۵۰- شوشن میرزایی
 ۵۱- تاجلو خانیها (بسته)
 ۵۲- مناسا گانیها (بسته)
 ۵۳- توپچی ماتوسیهها، سه خانه بسته شاه ولین

خانه‌های ارمنی نشین محله میدان کوچک

- ۱- بارون نظریها (دو باب)
 ۲- پانوسیهای گیلانی، بیوه
 ۳- عجمیهها، بیوه
 ۴- الکیاسیهها (بی صاحب)
 ۵- زاکینگنها (بی صاحب)
 ۶- عمله آواکیها، بیوه
 ۷- بوجار مانوکیها
 ۸- قارن خاتونیها، بیوه
 ۹- درگاراپتیها
 ۱۰- سهرانیها، بیوه
 ۱۱- استپانوسیها، بیوه
 ۱۲- دکاندار گالوسیها، بیوه
 ۱۳- الاغ رنگ کنیها (شیره خانه دیوانی)
 ۱۴- خارکن بوداق
 ۱۵- مگردیچیها
 ۱۶- زوج هاووبیها
 ۱۷- الله وردی شیرازی
 ۱۸- خانه خرابه پرناز قورچیها
 ۱۹- در آودیها
 ۲۰- بدو غیهای آقاموکل
 ۲۱- گریگوریانها (بسته)
 ۲۲- آبراهیمیانها (بسته)
 ۲۳- هوانس غریب
 ۲۴- چاروادار آیواز (بسته)
 ۲۵- چگورساز آتئانس
 ۲۶- گورتامیها
 ۲۷- دلال غربیهها (سه باب)
 ۲۸- شیرزادیها (در تصرف خاچیک)
 ۲۹- بارون یساعیها
 ۳۰- بین بینیها (در تصرف مگردیچ)
 ۳۱- مامانیها (متروک)
 ۳۲- در گورکیانها
 ۳۳- گوستاندیها (بسته)
 ۳۴- بارون مارکاریانها (که محل سکونت کشیش ماردیروس است)
 ۳۵- دلاک خاچیکیهها
 ۳۶- مانوکیها (بسته)
 ۳۷- در سیمونیها (بسته)
 ۳۸- چاروادار هاروتون (بسته)
 ۳۹- خانم هانایی (بسته)
 ۴۰- گاراپتیها (بسته)
 ۴۱- گاسپاریانها (بسته)
 ۴۲- ساهاکیانها (بسته)
 ۴۳- هاروتونیها

خانه‌های ارمنی‌نشین محله میدان بزرگ

۱- زادور پتروسی	۲- پسر جولی گریگوریا، بیوه
۳- بارون هوهان جانیانها	۴- نانوا مانوکیها
۵- برجی نیانها، بیوه	۶- بوجار ماردیروس
۷- در هوسپها	۸- بوجار مانوکیها
۹- در موسسیها	۱۰- در استپانوسیانیها
۱۱- بوجار باغداساریها	۱۲- آبکاریها
۱۳- استاد مگردیچها	۱۴- در زاکاریها
۱۵- در هاگوبیها	۱۶- شمع‌ریز گاراپتیها
۱۷- گل‌کش خو دوم	۱۸- در هوانس
۱۹- بارون سوکیاس	۲۰- بوشابارسخ
۲۱- مارکاریها	۲۲- خواجه بغوسیها، بیوه
۲۳- هوانس زادور	۲۴- عمله مارگوس
۲۵- استپانوس کمالی	۲۶- حمامی زادوریا، بیوه
۲۷- بنا مگردیچ (بسته)	۲۸- قلندریها، بیوه
۲۹- آقامالها، بیوه	۳۰- زادور
۳۱- عمله هاروتون	۳۲- هوانس لیلیتن، بیوه
۳۳- نجار مارکار	۳۴- خان خپور
۳۵- در ابراهام، بیوه	۳۶- جوانیک (بسته)
۳۸- پاداس (بسته)	۳۹- زرگر پانوس (که متعلق به ولیک کور است.)
۴۰- هوانس گلزاد	۴۱- دباغ مارکار
۴۳- بیگم، بیوه	۴۴- پینه‌دور زکاریا
۴۵- عمله الیاز	۴۶- سیمون
۴۷- دلاک مگردیچ	۴۸- عمله گریگور
۴۹- موسس در گالوست بوشا	۵۰- خراج هوسپ
۵۱- بارون پانوس	۵۲- پیلپوس
۵۴- حکیم خاچیک	۵۵- جهانگیر (بسته)
۵۶- ساراد (بسته)	۵۷- زاکار (بسته)
۵۸- آیدین (بسته)	۵۹- در ماردیروس
۶۰- حلاج هوهان	۶۱- آنایی
۶۲- حمامی خاچیک	۶۳- سیلیک هوانس
۶۴- تومیک (متروکه)	۶۵- نرسس
۶۶- سیمون	

خانه‌های ارمنی‌نشین محله قاراگل

- ۱- پانوس جولاه
 ۲- اروغلوبیها (بسته)
 ۳- خاچیک موش خرمایی (بسته)
 ۴- سرنازن بارسخ
 ۵- بغوس، بیوه
 ۶- گل‌گل شاداستور
 ۷- جولاهه آندون
 ۸- کهنه‌چینها (بسته)
 ۹- زاکار گزانگبینی
 ۱۰- هاکوب آقا برام
 ۱۱- در مارکار (متروک)
 ۱۲- خاچیک عیسی قلی (دو باب)
 ۱۳- در گریگور
 ۱۴- قاراخان (متروک)
 ۱۵- نجار ساهاک
 ۱۶- سرنازن خاچیک
 ۱۷- در گاسپار
 ۱۸- در آراکل
 ۱۹- قازینها، بیوه
 ۲۰- بغوس آندون
 ۲۱- در ماردیروس
 ۲۲- یک خانه مسلمان‌نشین^۴

جمع خانه‌های فهرست بالا بدین قرار است:

محله سنگتراشها	۲۱	باب	
چهارسو	۵۹	"	
هاکوب جان	۴۴	"	۹ باب بسته
میدان کوچک	۲۶	"	۱۷ " "
میدان بزرگ	۵۸	"	۸ " "
قاراگل	۱۶	"	۵ " "
جمع	۲۲۴	"	۳۹ " "

محله ایروانیها تخمیناً	۳۵	باب
محله تبریزها تخمیناً	۹۰	"
بقیه محله سنگتراشها	۱۵	"
جمع	۳۶۴	"

۴ فهرست این خانه‌ها خود گواهی است بر بینچاری و ستم‌دیدی جلفاییان، چون تعداد خانه‌هایی که در آنها بیوگان و بینوایان سکونت دارند از آنها که صاحبانشان سکونت دارند بیشتر است.

۱- راهبان کلیسای وانک در سال ۱۷۹۳ برای خلیفه آسداوا دور چنین می‌نویسند: «چنانچه آن جناب از احوال ما خواسته باشد... اما درد طاقت‌فرسای قلب ما بدهیهای نزولی است که بر دوش ما سنگینی می‌کند. مخصوصاً که در تهیدستی و فقر جانکاهی روزگار به‌سر می‌کنیم... ما جمعیت فقیر و محنت‌کشیده و در برابر عابران شرم‌زده‌ایم. ما عموماً نیز مانند ساکنان جلفا در فقر و فشار تهیدستی به‌سر می‌بریم.»

۲- آقا شامیر سلطان‌نویان در پنجم حمیرا (۲۱ نوامبر) ۱۷۹۲، از مدرس به خلیفه میکائیل که قائم‌مقام پیشوای مذهبی بوده است چنین می‌نویسد: «چنانچه میل آن جناب باشد در این فکر باشید که ما غریبان را معاف فرمایید، زیرا ما در جلفا توسط ستمگران فقط چپاول نشدیم بلکه خانه و باغ و آبادی و هرچه زندگانی در آنجا داشتیم گذاشتیم و فقط جان خود را توانستیم برهانیم و مجبور شدیم در اینجا زیر آفتاب گرم و سوزان تشنگی و فراق دوستانمان را بکشیم و نیز از غذاهای خوب و هوای لطیف و غیره هم محروم شدیم. این همه بس نیست که می‌خواهید با این تشنه‌کامی از ما چیزی هم بگیرید و بدهید به این وحشیان سیری‌ناپذیر که گرسنگی و طمع آنها به اتمام نمی‌رسد مگر با خاکستر دوزخ. چون هرچه از ما در بیاورید برای شما و رضامندی قلب شما که نمی‌ماند. بنابراین باعث نشوید و ما را تشویق نکنید تا نادانی ما سبب شود که ثروتمان به کیسه آنها سرازیر گردد و زحمت شما افزون شود. زیرا اگر از کشور دیگری یک چیز به شما برسد آنها ده برابر مطالبه می‌کنند.»

۳- به این جهت این کوچ را «مار» نامیده‌اند که بنا بر گفتهٔ سالمندان یک‌بار مارهای سیاه دسته‌دسته از بیابان بدانجا آمدند و با مارهای سفید کوچه جنگیدند و بعد از جنگ دوباره به بیابان بازگشتند بی‌آنکه به مردم آسیبی رسانند.

۴- فهرست خانه‌های قوم ما و مسلمانان ساکن جلفا در کتابخانهٔ کلیسای وانک محفوظ است.

فصل پنجاه و دوم

سبب فروپاشی جلفا و ویرانی آن

^۱ با این که در خلال تاریخ مصیبتها و آزارهایی را که به جلفا رسیده بود، آوردیم و علت و نحوه ظهور آن را نیز نوشتیم، اما برای توضیح مختصر و مفید لازم دانستم این فصل را به سبب فروپاشی و علت پراکندن جلفاییان اختصاص دهم تا خواننده این تاریخ بتواند به درستی آن را درک کند. امید است این روشنگری ما را به دلیل تکرار مطلب ملامت نکند؛ بلکه به این امر دقت کنید که جلفاییان تا چه حد تحسین‌انگیزند که با تحمل زجرهای بی‌پایان و طاقت‌سوز هنوز چراغ مسیحیت را همچنان بدون کاستی در ایران فروزان نگه داشته‌اند.

فروپاشی جلفا در ایران دو علت داشت یکی کلی و دیگری جزئی. علت کلی آن ناشی از فرمان پادشاهان و قوانین شرعی بود: ۱- مالیات بیش از حد ۲- اجحاف ۳- غارت ۴- جریمه ۵- تجاوزهای ناموسی ۶- ارتداد و طلب ارث مرتد؛ و جزئی‌ها از این قرار بودند: ۱- ستم نوکرهای دربار ۲- لو دادن هم‌قومان ۳- ربخ و بهره پول استقراضی ۴- نومیدی ساکنان جلفا.

اکنون به شرح موارد فوق می‌پردازیم:

^۲ ۱- اخذ مالیات بیش از حد از زمان افغانها شروع شد^۱، که تا زمان سلطنت کریم‌خان به طول انجامید. نادرشاه که از ستم به مردم و بیرحمی سیری نداشت، همانند ستمگران

دیگر از همه مرزها گذشت^۲. پس از کشته شدن نادرشاه لشکرکشیهای دولتها یابتر است بگویم کشمکش سرداران غارتگر برای به چنگ آوردن تاج پادشاهی ایران نیز سبب افزایش مالیات شد. چون در یک سال، چهار بار شاه عوض شد و هر چهار تن از جلفا مالیات گرفتند^۳ از بیم آنکه مبادا نفر بعدی نیرومندتر باشد و شکار را از چنگ او بریاید به آنها مهلت نمی دادند.

۲- آغاز این چپاول تحت عنوان مالیات از زمان افغانها بود^۴ و همچنان بر آن افزوده شد تا زمان نادرشاه^۵ و تا پادشاهی کریم خان، ۳۶ سال ادامه یافت^۶. اجحاف از فرمان پادشاهان نشأت می یافت که به جرم خطایی فلان قدر بیشتر پول می طلبیدند. از آنجا که این فرمان شامل تمام اهالی جلفا می شد بر هر فردی فشار وارد می کرد^۷.

۳- تغییر ماه به ماه پادشاهان از ابتدای کشته شدن نادرشاه تا پادشاهی کریم خان طی ده سال سبب شد تا لشکریان فاتح به جلفا همچون خانه ای بی حصار هجوم آورند، خانه به خانه بگردند و هر چه به چنگ آورند چپاول کنند و ساکنان را آزار دهند و از آنها چیزهای بسیار بخواهند تا آنگاه که هر چه بتوانند بگیرند و ببرند^۸.

۴- جریمه بر فرد تعلق می گرفت که از خیانت یا لو دادن چاپلوسان و خائنان^۹ ناشی می شد. این وقایع طی سالها قوت گرفت که جلفاییان از سر نومیدی خانه ها را می گذاشتند و شتابان به کشورهای دیگر می گریختند که به دلیل لو رفتن از طرف همقومان خود نزد حاکم یا بزرگان جریمه سنگینی بر دوش آنها می گذاشتند تا مجبور شوند هر چه دارند تمام کنند، تا قدرتشان تحلیل رود و نتوانند خانواده شان را بکوچانند.

۵- از تجاوزهای ناموسی خواستن دختران بکر و پسران نواخته^{۱۰} بود. این ستم برای جلفاییان از همه طاقت سوزتر و بی نهایت سنگین تر بود. از این سبب ازدواجهای بی موقع قبل از بلوغ صورت می گرفت که دخترکان لباس زنانه پوشیده باشند و به چنگ ظالمان بی مروت نیفتند. همین که فرمانی برای گرفتن پسر و دختر صادر می شد، والدین می کوشیدند فرزندان خود را از این ننگ برهانند. از این رو بسیاری از مردم به خواجهگان یا نماینده های آنان رشوه می دادند و بسیاری دیگر در پستوها و گوشه های خانه فرزندان خود را پنهان می کردند تا به دست جستجوگران نیفتند. از این رهگذر علی نقی خان به دلیل بردن دو دختر از دیر راهبه ها که برای ترک دنیا بدانجا رفته بودند، نام تنگی از خود به جا گذاشت^{۱۱}.

۶- زیان مرتدان جلفا بسیار سنگین بود. این مصیبت از زمان شاه عباس دوم شروع شد و در زمان شاه سلطان حسین به اوج رسید. همان جریانی که تا زمان ما هنوز ادامه دارد. مجتهدان از این حکم شرعی دفاع می کردند که دارایی مسیحی متوفی اعم از عرصه و اعیان به وارث مسلمان آن می رسد و این حق برای وارثان نومسلمان از درجه چهار تا هفتم محفوظ است. سیاست دولت برخلاف این حکم شرعی بود و از این رو، بنا بر شکایت بعضی از ارمنیان فرمانها و حکمهایی صادر شده که این قانون شامل حال آنها نگردد. اما مجتهدان به مرتدان قوت می دادند. وقتی فرمان صادر می شد که دارایی مسیحی متوفی به مرتد می رسد، گروه ملا و مسلمان به منزل متوفی می ریختند و دستهای فرزندان متوفی را می بستند و از خانه بیرون می کردند. در خانه و اتاقها را می بستند و مهر می کردند تا چیزی از اثاث آن خانه کاسته نشود. وارثان می کوشیدند به طریق قانونی از حق خود دفاع کنند. اگر متوفی هنگام حیات خود دارایی اش را کلاً به دیگری یا به وارثان خود یا برای خیرات وقف کلیسا کرده بود، در چنین مواقعی هم مجتهدان علت این امر را پی جویی می کردند که کیفیت این مصالحه یا وقف از چه قرار است تا مسیحیان مجبور شوند وجه هنگفتی به مرتد بپردازند و قضیه را فیصله دهند.

اول: با اینکه زجرهای نوکران دیوانی را در قسمت فرعی جای دادیم اما آزار اینان شدیدتر و آزارنده تر بود. این اشخاص مانند غولها، عاری از رحم و مروت انسانی جلفاییان مظلوم را می گرفتند و می بستند و کتک می زدند و داغ می کردند، در آب جوش می انداختند، پاهایشان را فلک می کردند، بی خوابی می دادند، در پهلوهایشان میخ فرو می کردند و اگر چشمهایشان از شدت بی خوابی روی هم می افتاد دود کاه می دادند. از شکنجه های ابتکاری آنها تن آدمی می لرزد. که این همه با خشم بر جلفاییان وارد می آمد.

چون تا شاه فرمانی برای پول گرفتن صادر می کرد به همان اندازه یا نصف آن را برای سیر کردن خود بر آن می افزودند. پدر میکائیل چامچیان در تاریخ ارمنستان خود در باره ستمهایی که بر جلفاییان می رفت چنین آورده: «آن گروه از قوم ارمن که در ایران می زیستند مصایب بسیاری دیدند چون همین که یکی از ایرانیان به قدرت می رسید مکرراً از آنها مالیات می طلبید و آزار می رساند و آن هنگام که دیگر چیزی در بساط نمانده بود تا بپردازند شکنجه می کردند و زجر می دادند و بزرگ و کوچک را به باد کتک

می گرفتند بی مضایقه آنها را می زدند و می زدند تا آنگاه که آنچه می خواستند بگیرند. چه بسیار که زیر شکنجه جان دادند و از جمله آنان کشیشی بود از ساکنان مشهور جلفا. نه خواهش و تمنا سود می بخشید و نه میانجیگری آزادشان می کرد، ملتسمانه فریاد می زدند که وقتی نداریم چه بدهیم. اما شکنجه گران گوششان به این حرفها بدهکار نبود. از این روی زیر شکنجه جان می دادند و یا قولی می دادند تا لحظه ای بیاسایند و یا از دیگران وام می گرفتند و به آنها می دادند و اگر این کار هم میسر نمی شد دوباره زیر کتک می رفتند. اما بعضی ها به تنگ می آمدند و کسی دیگر را به جای خود لو می دادند که از این کار هم برای خود سودی نمی بردند. ولی آنان خاندانهای اشرافی را از راههای دیگر آزار می دادند، بعضی ها را در همیان می کردند و درفش به تشنان می خلاندند تا جای پنهانی دارایی خود را بنمایند. اینان در همیان می گریستند و می زاریدند که به خدا دیگر چیزی باقی نمانده و التماس می کردند که ببخشندشان اما جلادان توجه نمی کردند و به کارشان ادامه می دادند تا وقتی قول می گرفتند از جایی دیگر تهیه کنند و بدهند. گروهی را روی زمین می خوابانده، آهن تفته بر سینه و شکمشان می گذاشتند تا آنگاه که از حال می رفتند و نیمه جان می شدند. اگر بخواهیم همه را یک به یک بنویسیم تحمل ناپذیر می شود^{۱۲}.

دوم: از همقومان جلفایی نیز زیان بزرگی به بار آمد. چنین اوباش و ارازی نه انصاف داشتند و نه ترس از خدا، نه نامی و نه ثروتی که از دزدان بترسند. تهمت های بیجا و خود ساخته می پرداختند و به بزرگان جلفا نسبت می دادند بویژه به آنها که ثروتی داشتند و یا مورد حسادت اینان بودند. نزد ستمگران دیوانی که به خون مسیحیان تشنه بودند بدگویی می کردند. آنها گفته های لودهندگان را حجت می دانستند و نوکران خود را برای جریمه و اخاذی می فرستادند. بجاست که در اینجا یادآور شوم یکی از نامه های آقامارکار آود خالداریان را از بغداد که اول نوامبر سال ۱۲۴۰ (۱۷۹۱) به خلیفه های جلفا، میکائیل و استپانوس نوشته است و آن ابراز تأسفی است در مورد لودهندگان: «...از وقایع تلخ مملکت فرموده بودید و همیشه اوقات می شنویم که برای ما درد جانکاهی است و روز به روز خرابتر می شود. اما چنان معلوم می شود که این بلا یا از جانب پروردگار به مکافات گناهان ماست و لا غیر. خداوند ما را تنبیه می کند تا به خود آییم. اما ما بر بی رحمی خود می افزاییم و به جای متنبه شدن خشم او را بیشتر

بر می‌انگیزیم. البته که عدل الهی چنین است. اکنون چهار پنج سال است که هرکس از آنجا می‌آید و احوالش را می‌پرسیم، چیزهایی می‌گوید که لرزه بر استخوانهایمان می‌افتد و نویدی بر ما حاکم می‌شود. خداوند روز خوش نصیب این افراد بدکردار نکند. این چه روزگاری است و اینان چه آدمهایی که این قدر غضب الهی را می‌بینند و می‌چشند و به خود نمی‌آیند. نینواییها بت پرست بودند از گفته‌های یک رسول متنبه شدند و با تن لرزان توبه کردند. ده سال است این مکافات را می‌کشند و هیچ‌گاه دست از تهمت زدن بر نمی‌دارند تا آنجا که ابواب رحمت الهی بر ایشان بسته شد. خداوند ما را از دست این افراد خائن نجات دهد.»

سوم: فرمان از سوی ظالمان و جرمه‌کنندگان صادر می‌شد و جلفاییان پول نقد نداشتند. زیرا تاجر بودند و پولهای خود را در مرزهای دوردست به کار انداخته بودند. بنابراین از زجر ستمگران ناچار می‌شدند به مسلمانها روی آورند و با ربح چند برابر از آنها وام بخواهند تا مبلغ درخواستی ستمگران را بپردازند. در دفتری که به سال ۱۷۷۲ در مدرس به چاپ رسیده و عنوان «هورد وراک»^{*} دارد، در صفحه ۱۹۱ آن چنین آمده: «این همه مالیاتی را که جلفاییان به ایرانیان پرداختند اگر صد تومان هم داده باشند باید چهل یا پنجاه تومان افزون بر آن حساب کنیم. بنابراین خوب می‌دانید که آنها اصلاً قدرت پرداختن چنین مالیاتی را از طلا و نقره نداشتند. آنها نه معدن طلا داشتند و نه نقره، فقط تجارت می‌کردند. لذا در آن زمان مصیبت بار از مسلمانان با بهره سنگین باید وام بخواهند تا در اروپا یا هندوستان یا جاهای دیگر که پولشان آنجا بود بپردازند.»

چهارم: وقتی ستمها بر هم تلنبار شد که هریک به تنهایی طاقت سوز بود، انگار که ده جوی آب شخصی را محاصره کنند، آنگاه نوید از احقاق حق خود، تا آنجا که توانستند دارایی و املاک خود را به نیمه‌بها فروختند و مابقی را رها کردند و از آن گذشتند و از میهن خود روی برگرداندند و به کشورهای دوردست گریختند تا جان خود را حفظ کنند. در دفتر یادشده چنین آمده: «اگر کسی بخواهد جستجو کند و از نکته‌های ظریف آگاه شود که ارمنیان تحت سلطه ایران از سال ۱۶۱۱ تاکنون چه مقدار طلا و نقره به ایرانیان

* - به معنی تشویق.

پرداخته‌اند، گزاف نیست اگر بگوییم از حد و حساب خارج است. مثل آنکه بخشی را در قدیم آراکل مورخ در کتاب خود ذکر کرده است. اما هنوز بعضی زنده‌اند (۱۷۷۲) که همه دارایی خود را دادند و از خانه خود، زادگاه پدری خود، فراری شدند و در کشورهای دیگر سرگردانند و حالا در غربت با ناله و آه و اندوه به سر می‌برند.»

سیل ده جوی پرآب جلغا را بسیار تحلیل برد و از جمعیت آن کاست و کاست و ساکنان آن اندک و اندک شدند و مردم آن گریزان به کشورهای دیگر کوچیدند. از شنیدن این نکته تعجب نکنید که از دوازده هزار خانوار جلقایی در مدت ۲۵۰ سال اکنون تعدادشان به صد خانوار کاهش یافته است. بلکه تحسین‌انگیز است که بگوییم جلقاییان مثل شهیدان این همه مصیبت را تحمل کرده‌اند و تا حال در خداپرستی خود پای فشرده‌اند و با غیرارمنیان نیامیختند و کارهای آنها را یاد نگرفتند.

۱- ر.ک. فصل ۳۱.

۲- ر.ک. فصل ۳۵.

«به نام خدا، در تاریخ کوچک ۱۳۲ (۱۷۳۶) در عهد کلانتر بارون امیرجان جمع سرشماری و مالیات هر تومان برابر چهار تومان و هشت هزار دینار است.» یادداشت خطی
«خواهشمند است هرکس اطلاع دارد: در ماه تیرای ۱۳۵ (برابر با ماه سپتامبر یا اکتبر ۱۷۴۷) که جمعی آنجا را به دوازده جمعی سرشکن کردند و بارون اقامال حضور داشت و سهم خانه‌هایش را پرداخت و سهم خانه‌های مرحوم امنیاز را همسرش گل‌نیات و برزاد زوجه ملیک‌ناز و بیگم زوجه هوانس و بارون هوانس فرزند پتروس نوس‌نوسی شصت و پنج تومان و پنج هزار دینار برات کرد که جمعی دیوانی به دوازده سهم به کلانتر سرکیس پرداخته شد. اکنون هرکس از این قضیه اطلاعی دارد دو کلمه بنویسد.» یادداشت خطی.

۳- ر.ک. فصل ۳۸.

۴- ر.ک. فصل ۳۱.

۵- ر.ک. فصلهای ۳۶ و ۳۷.

۶- ر.ک. فصل ۳۵.

۷- ر.ک. فصل ۳۷. «از کشیشان محترم و قوم خداپرست خواهشمند است هرکس اطلاعی دارد که در تاریخ ۱۲ ژوئن ۱۲۳۵ (۱۷۸۶) محصلان به کلیسای وانک آمدند و درهای حجره من و خلیفه یعقوب را شکستند و اشیای بسیاری از اثاثه آنجا از جمله مهر مرا هم بردند، دو کلمه شهادت دهد.»
۸- از اقوال سالخوردگان.

۹- «شما را به حضرت مریم قسم خواهش می‌کنم از بارون سرکیس، درباره اتفاقی که در ماه گذشته برای من رخ داد و سبب آزار من شد، حق مرا احقاق کند. به خاطر توپها جریمه‌ای بر ما و آودآقا و اقوام او بستند.

چنان که می‌دانید لطف و شفقت فرمایید و چند کلمه مرقوم دارید که کل جریمه و مبلغی را که هرکدام پرداخته‌ایم چه قدر است.» (تاریخ کوچک ۱۳۵). کلاتر سرکیس این حساب را نوشته است: «طلب ابو الفتح خان بابت جریمه توپ هزار تومان حواله کرده بود که رفتیم و استدعا کردیم و دوست تومان آن را بخشید و هشتصد تومان دادم و پنجاه تومان هم به محمدبیک داروغه و پنجاه تومان هم به فراشان دادم که جمعاً نهصد تومان شد.»

۱۰- در ماه آزارای سال ۱۶۸ (۱۸۰۱) از محله گزندلان جلفا به بارون هاکوب گریگوریان که در بصره ساکن بود می‌نویسد: «باز هم باید به اطلاع شما برسانیم که به تازگی از طرف حکومت پسر و دختر می‌خواهند چنان که نوه جراح مارگوس یا نوه کمر زر را بردند. حالا هم می‌خواهند پول زیادی دارد خرج می‌شود.» در ۱۹ دسامبر ۱۲۵۱ (۱۸۰۲) خلیفه هاروتون و گورگ نامه تشویق آمیزی به مردم می‌نویسند که دو پسری را که حسین خان سردار به زور گرفته آزاد کنند: «چنان که اطلاع دارید در سال گذشته که شاه به اینجا آمد و بازگشت به فرمان همایونی حسین خان سردار در اینجا ماند و نزد همه شما معلوم است که خان بادشده از محله سنگتراشها دو فرد فقیر بیچاره را می‌کشید و می‌برد چند روز بچه‌های بینوا در آنجا می‌مانند.» ۱۱- ر.ک. فصل ۴۷.

۱۲- تاریخ ارمنیان چامچیان، جلد سوم، فصل ۵۷، ص ۸۴۹.

فصل پنجاه و سوم

چهارمین عزیمت محمدخان به اصفهان • رفتن او به شیراز و بازگشتش به تهران
اعمال جعفرخان و مرگ او • نیرو گرفتن لطف‌علی‌خان فرزند او

۱ با فرا رسیدن بهار خوش سال ۱۷۸۸ محمدخان از تهران آمد و به شیراز رفت بی آنکه با جعفرخان که در شیراز اقامت داشت به جنگ پردازد. یک ماهی شاید برای دیدن آن مرز و بوم در حوالی فارس گشت زد و آنگاه به اصفهان بازگشت و الله‌قلی‌خان برادر دیگر خود را به جای آن برادرش جعفر[قلی]خان (که هنگام شکار از اسب افتاده و پایش شکسته بود) به حکومت اصفهان گماشت و خود به تهران بازگشت. جعفرخان که در شیراز سلطنت می‌کرد، چون دید محمدخان به قلمرو او آمده و قصد جنگ داشته است و بعد شنید که به اصفهان بازگشته است، با سی‌هزار سپاهی از شیراز خارج شد و به اصفهان آمد. الله‌قلی‌خان از شنیدن این خبر ترسید و اصفهان را رها کرد و به کاشان گریخت. جعفرخان چون به اصفهان رسید و برای مقابله کسی را نیافت شهر را تصرف کرد. پس از چند روز خبر واصل شد که محمدخان عرب بسیج می‌کند که به شیراز حمله برد. پس جعفرخان برای محافظت شهر شتابان به شیراز بازگشت. آوازه آمدن جعفرخان به اصفهان به گوش محمدخان قاجار رسید که مجبور شد به شتاب از تهران به اصفهان بازگردد تا دشمن را بیرون کند. محمدخان چون به اصفهان رسید دشمن به شیراز بازگشته بود. از این رو بزرگان لر را گوشمالی داد که هنگام آمدن جعفرخان به اصفهان از خدمت الله‌قلی‌خان سرپیچیده و به جعفرخان پیوسته بودند.^۱

۲ ارمنیان جلفا از سنگینی مالیات هرچه بیشتر به ورطه فقر غلتیدند. پس از محمدخان تقاضای ترخم کردند تا از سنگینی مالیات بکاهد. در این سال فرمانی مرحمت نمود که مالیات جلفا را سالانه ششصد و هشتاد تومان مقرر کرد و اینکه هیچکس چیزی بیش از آن مطالبه نکند.^۲

۳ او محمدحسین خان فرزند باقرخان را حکومت اصفهان داد و بار دوم به تهران بازگشت تا زمستان را در آنجا بگذراند. این محمدحسین خان از پیش با ارمنیان دشمنی داشت لذا چون به حکومت رسید از هر جهت جلفاییان را زیر فشار گذاشت.^۳

کشیش استپانوس راجع به زبانی که از لشکرکشی شاهان به بار آمد می نویسد: «از لشکرکشی این دوسه جهانگشا که برای جنگ تدارک دیده بودند، چه محمدخان (قاجار) که از استرآباد آمد، چه جعفرخان که از شیراز آمد و چه محمدخان عرب که از طبرس آمد، چه وقت آمدن و چه وقت بازگشتن، چقدر ویرانی و چپاول و از هم پاشیدگی صورت بست و چقدر بر قوم بیچاره ما مالیات بستند یا سیورساتی که باید از پس سپاه ارسال می شد یا خرابی آبادیها و خانه ها و ویرانی و غارت اشیاء و اموال و اسارت دختران و پسران و شرارتهای دیگر که بر بلوک ما آوار شد، قدرت شمار کردن و آمار گرفتن نداریم فقط او می داند و بس، که می تواند انبوه ستارگان و شنه‌ای دریا را بشمارد.^۴»

۴ هنگام آمدن جعفرخان از شیراز به اصفهان سیدمرادخان که از جانب او حاکم شهر شده بود قصد طغیان داشت. از این رو چون جعفرخان به شیراز بازگشت او را دستگیر و زندانی کرد. جعفرخان به سال ۱۷۸۷ جان سپرد و طرفداران سیدمرادخان مرگ او را مغتنم شمردند و او را از بند رها کردند. گرد آمدند و به خانه جعفرخان ریختند، سر را از تن بی جان او جدا کردند و تمام دارایی او را غارت کردند و شهر شیراز را به تصرف آوردند. هنگام مرگ جعفرخان فرزندش لطف علی خان در بلوک لار بود که چون خبر مرگ پدر را شنید و دید که سپاهش به او چندان مهری ندارند و هوادار سیدمرادخانند و خانواده و ثروتش تحت تسلط او بود، از آنجا به بوشهر گریخت. در آن زمان شیخ ناصر حاکم بوشهر بود که از او استقبالی زبنده کرد و سپاهی در اختیار او گذاشت و او را به

بندر کنگان فرستاد تا سالار یاغی آنجا را رام کند. وی به خوبی از عهده برآمد و در بندر کنگان بر سالار یاغی پیروز شد و به بوشهر بازگشت اما شیخ ناصر مرده بود و فرزندانش به عهد پدر وفا کردند. سپاهیان حوالی بوشهر را گرد آوردند و در اختیار لطف علی خان گذاشتند و با کمکهای شایسته دیگر او را به شیراز بازگرداندند. چون شاه مرادخان از عزیمت او آگاه شد برادر خود را به مقابله او فرستاد. در این نبرد لطف علی خان پیروز شد و سپاهیان سیدمرادخان در جبهه جنگ فرمانده خود را رها کردند و به او پیوستند. پس او سیدمرادخان را فروگرفت و کشت و شیرازیان که به لطف علی خان مهر می ورزیدند دروازه های شهر را بر او گشودند که او وارد شهر شد و شاه مرادخان را کور کرد و تمام اولاد ذکور او را از دم تیغ گذراند و خود به عنوان شاه در شیراز به تخت جلوس کرد.

۵ محمدخان در تهران از وقایع شیراز باخبر شد و در ۲۵ مه ۱۷۸۹ از تهران خارج شد و از طریق خوانسار به گندمان و از آنجا به دژ شیراز رفت. هر بلوکی زیر سم ستوران سپاه او ویران شد. تمام آبادیها خراب و صاف گردید. لطف علی خان استحکامات شهر را استوار کرد و دروازه ها را بر محمدخان بست. محمدخان دژ را به محاصره کشید و دور آن دیوار و سنگر ساخت. نبرد از دو سو با دلیری ادامه یافت. چون محمدخان دریافت در برابر دژ استوار شیراز کاری از پیش نمی برد، نامه ای به این مضمون به لطف علی خان نوشت که من پیر شده ام و تو فرزند عزیز منی. مطمئن باش که من قصد ندارم حکومت تو را بگیرم. فقط برای این آمده ام که عهدنامه ای بین ما بسته شود تا تو قلمرو پادشاهی پدرت را اداره کنی و من کشوری را که تحت تسلط دارم و بعد از این جنگ و خونریزی بین ما موقوف شود. لطف علی خان در پاسخ نوشت: «از دولت بزرگ من و سلطنت ارثی پدر من، پدراخته ام آگاه باشد که تو به جای پدر من نیستی بلکه به جای مادر منی و من نخواهم آمد تا صورت چروکیده تو را ببینم زیرا در زیر گفته های تو دامی پنهان می بینم بنابراین هرچه می توانی زودتر انجام ده.» محمدخان که نامه را خواند خواست او را به بازی بگیرد لذا دستور داد تا قاپهای رنگ کرده بیاورند، آنگاه آنها را برای لطف علی خان فرستاد و پیغام داد تو پسر بچه ای و نمی توانی پادشاهی کنی. پس این قاپها را بگیر و با بچه های کم خرد بازی کن. او در مقابل برای اهانت به او لباس زنانه ای یا چرخ پنبه رسی فرستاد و دستور داد به

او بگویند که حقیقتاً من پسر و کارم قاب‌بازی است. لذا هدیه‌ای که برایم فرستادی پذیرفتم و در عوض آن برایت لباس زنانه و چرخ پنبه‌ریسی فرستادم که آن را ببوشی و زیبا شوی و پنبه‌ریسی. پس کار تو هم این است. محمدخان از این اهانت بسیار غمگین شد و بر شدت جنگ افزود. اما نتوانست کاری از پیش ببرد. چون دژ شیراز بسیار استوار بود و سپاه لطف‌علی‌خان دلیرانه از دژ بیرون می‌تاختند، سنگرهای سپاه محمدخان را ویران می‌کردند، به آنها ضربه می‌زدند و از نو به شهر باز می‌گشتند. محاصره شهر چهار ماه به طول انجامید و محمدخان چون دید زمستان در راه است و بین سپاهیان اضطراب می‌افتد از شیراز بازگشت و به تهران رفت و زمستان را در آنجا گذراند.^۵

۱- کشیش استپانوس، صص ۲۷۹ تا ۲۸۴.

۲- این فرمان در کلیسای وانک محفوظ است.

۳- کشیش استپانوس، ص ۲۸۴.

۴- همان جا، ص ۲۸۵.

۵- همان جا، صص ۳۵۳ تا ۳۷۰.

فصل پنجاه و چهارم

عزیمت باباخان سردار به شیراز • شکست و مرگ لطف‌علی‌خان و برافتادن پادشاهی قوم زند • مرگ محمدخان در شوشی و پادشاهی فتح‌علی‌شاه

۱ محمدخان پس از مراجعت به تهران از بعضی بلوکها سپاهی گرد آورد و بر شمار آنها افزود، رفتاری خوش در پیش گرفت و از آنها دلجویی کرد تا نسبت به او وفادار بمانند و چون بهار ۱۷۹۰ فرا رسید فتح‌علی‌خان مشهور به باباخان را در رأس سپاه خود قرار داد و به شیراز اعزام کرد. لطف‌علی‌خان با وزیرانش نزاع پیدا کرد که به بی‌مهری برخی از آنان انجامیده بود زیرا از سختگیری رفتار او به تنگ آمده بودند و در سر خیال طغیان می‌پروردند. چون خبر رسیدن سپاه باباخان رسید، لطف‌علی‌خان برای رویارویی آماده شد. پس سپاهش را از شیراز خارج کرد و به شمیران ایلات رفت و نبرد او با باباخان در آن دشت به وقوع پیوست. شیراز نیز از اطاعت لطف‌علی‌خان سرپیچید و سپاه او چندان دلیرانه و دلگرم با دشمن روبه‌رو نشد. از این رو جبهه لطف‌علی‌خان شکست یافت و او شتابان به سیستان گریخت. اما باباخان با شادمانی مردم شیراز پیروزمندانه به شهر وارد شد. لطف‌علی‌خان پس از اقامت در سیستان تعقیب نشد چون می‌اندیشید که به سبب فتور قدرت زندگی خود را در سادگی ادامه دهد و در سیاه‌بختی گذران کند. اما شجاعت روحی باقیمانده دیگر بار نیرو گرفت و سپاهی گرد آورد و چند بار با سپاهیان محمدخان درگیر شد و چون خواست مجدداً سلطنت خود را به کف آورد، به کرمان تاخت. آن شهر را تسخیر کرد و در همان جا متحصن شد. محمدخان کرمان را به محاصره کشید و قصد داشت لطف‌علی‌خان را بگیرد و بکشد. محاصره سه ماه طول کشید اما مدافعان از

زحمت نگهبانی داریم به تنگ آمدند و دروازه‌های شهر را بر محمدخان گشودند. چون لطف‌علی‌خان از واقعه آگاه شد با ده تن از نوکرانش از حصار شهر بیرون تاخت و به بم و نرماشیر گریخت. اما خداوند لطف خود را نسبت به او دریغ کرد. ده نوکر او را رها کردند و او تنها به دروازه بم رسید. شهریان با دیدن او گرد آمدند و به زمزمه پرداختند. لطف‌علی‌خان به شک افتاد که مبادا دستگیرش کنند. از آنجا گریخت اما شهریان به تعقیب او پرداختند و در نیزاری کمی دورتر از شهر گرفتارش کردند و نزد محمدخان فرستادند که او نخست کورش کرد و بعد جانش را بگرفت.

او با اینکه همیشه تحت تعقیب بود و در جنگ و خون می‌غلطید دو سال حکومت کرد. اما به شجاعت و دلیری بسیار معروف است. سلطنت زنده از آغاز کار کریم‌خان تا مرگ لطف‌علی‌خان چهل و چهار سال طول کشید.

۲ محمدخان پس از تسخیر تمام ایران در سال ۱۷۹۵ به ارمنستان و تفلیس رفت و در آنجا از اقوام ارمنی و گرجی اسیران بسیار گرفت و بعضی را اخته کرد و به ایران فرستاد. قلعه بسیار استوار شوشی را محاصره کرد اما پیش از تصرف آن در چادرش، در آخرین ساعات شب به دست دو نوکر خود افتاد (که قبلاً حکم اعدامشان را صادر کرده بود) زندگانی او در بیستم ژوئیه ۱۷۹۵ به سر آمد.

محمدخان پس از عزیمتش به جنگی که از آن بازنگشت به میرزا محمدخان حاکم تهران دستور وصیتنامه‌واری داد که چنان که اجلس فرا رسد فتح‌علی‌شاه که او را باباخان می‌خواندند به جای او به سلطنت برسد و خزانه شاهی جملگی به او سپرده شود. باباخان پس از آگاهی از خبر مرگ محمدخان به شتاب، بیست و هشت روزه، خود را از شیراز به تهران رساند و میرزا محمدخان در دژ تهران از او استقبال کرد و طبق فرمان ولی‌نعمت خود مقام سلطنت را به او سپرد. فتح‌علی‌خان هنگامی که برادرش حسین‌قلی‌خان هم بدو پیوست، عنوان شاهی بر نام خود افزود و فتح‌علی‌شاه خوانده شد، صادق‌خان و علی‌قلی‌خان را که داعیه سلطنت داشتند مطیع کرد (۱۲۱۱ هـ = ۱۷۹۵ م)^۱ و خود بر ایران پادشاه شد.

۱- ترجمه از کتاب وقایع پادشاهان ایران. چاپ ۱۲۶۲.

فصل پنجاه و پنجم

عزیمت هاکوب پیشوای مذهبی جلفا به مدرس و ترتیب
یاری دادن ارمنیان مدرس به جلفا و کلیسای وانک

۱ به سال ۱۷۹۱ که ایران هنوز در امواج مصیبت جنگ غوطه‌ور بود و جلفا از ظلم و بیداد ستمگران تحلیل می‌رفت، هاکوب پیشوای مذهبی جلفا در ماه ژوئن ۱۷۹۱ کلیسای وانک را زیر بار یک‌هزار و هفتصد تومان وام^۱ بی‌سرپرست و بی‌صاحب رها کرد و تمام اشیای مقدس کلیسای وانک^۲ و کلیساهای ویران جلفا و لباسهای^۳ مذهبی پربها را برداشت و در سال ۱۷۹۲ به سورات رفت. هرچه را برده بود به امانت گذاشت و خود در ماه ژوئیه ۱۷۹۳ به مدرس رسید.

۲ بزرگان ارمنی قوم دوست مدرس از هاکوب پیشوای مذهبی علت سفر وی را به هند جویا شدند و پرسیدند بعد از خروجش از جلفا اداره کلیسای وانک به که واگذاشته است. هاکوب پیشوای مذهبی جلفا در بیست و سوم ژوئیه ۱۷۹۳ به علت رها کردن کلیسای وانک و سفر خود چنین پاسخ داد: «به شما که به لطف یزدان ترقی کرده‌اید و همیشه به یاد خداید. ای وفاداران به کلیسای منور مادر و عروس مسیح کلیسای مقدس وانک؛ به شما فرزندان کوچک و بزرگ تبرک یافته قوم متبرک ارمن؛ به شما مدیران شریف یعنی بارون ساهاک ابراهام و بارون ست ساماف؛ در پاسخ نامه مورخ ۲۵ ژوئیه ۱۷۹۳ که علت مسافرت مرا جویا شده‌اید باید بگویم که این سفر طولانی نخواهد شد

که خود تصدیق می‌کنم اما علت آن آشفتگی اوضاع، تعویض پادشاهان و ستمهای بی‌پایان بود که روزبه‌روز بر میزان آن افزوده می‌شد و این سفر بدون اطلاع کاتولیکوس صورت نگرفته است. سبب خروج مرا از کرسی نشین خود جویا شده‌اید؛ از تعیین جانشینی برای خودم پرسیده‌اید. چون ظلم ظالمان پیوسته متوجه خلیفه مسکین جلفا بود، ترجیح دادم ادارهٔ کلیسای وانک را به راهبی معمولی بسپارم تا مبادا به سبب جانشینی من او را هم بیازارند و این که کجا باید می‌رفتم اولاً میل قلبی من بود و از پیش هم آرزو داشتم که قوم خود را در هندوستان زیارت کنم؛ ثانیاً زیر وام سنگینی نبودم؛ ثالثاً از هستی ساقط شده بودم و برای امرار معاش روزانه معطل مانده بودم و اما عمده‌ترین دلیل آمدنم را بگویم: یک راهب کاردان نداشتم. دلیل آمدنم نابسامانی و وام کمرشکنی است که بر دوشم سنگینی می‌کرد. آمده‌ام تا به برکت اعمال نیک و اعانات شما اوضاع را مرتب کنیم و آنجا را آباد سازیم تا از این پس آسوده باشیم. بعد از این همه برمی‌گردم به کرسی نشین مقدس خود و اگر حین برگشتن ببینم که در کشور ما باز هم آرامش نیست در بصره خواهم ماند تا آرامش برقرار شود و آنگاه باز می‌گردم. چنانچه در بصره بمانم باز در اندیشه کلیسا و راهبان آنجا و خانه مقدسم خواهم ماند. این نکته را هم به عزیزان خود یادآور شوم که اگر در مورد خانه مقدس ما یا دست مقدس یا نشخارها [استخوان مقدس] و یا کتابهای بسیار مهم چیزهای خلافی شنیده‌اید، ای عزیزان، صحت ندارد. اکنون برای آسودگی فکر شما در مورد آنچه فوقاً نوشتم طبق رسوم خود تکلیف دارم. بزرگترین وظیفه من این است که آنچه را آورده‌ام با دقت بسیار به بصره بازگردانم و به مردم آنجا بسپارم تا هنگامی که من از اینجا بازگردم و بعد از آن هم باز به فکر آنها خواهم بود طبق همان برنامه‌ای که مردم بصره نوشتند و امضا کردند و شما دیده‌اید و نزد من محفوظ است. باقی سلامت باشید. تحریر شد در مدرس ۲۳ ژوئیه ۱۷۹۳^۴..

^۳ ارمنیان مدرس در هفدهم اوت ۱۷۹۳ به خاطر نامه شکوائیه‌ای که علیه هاکوب پیشوای مذهبی جلفا بدین مضمون رسیده بود، جلسه‌ای تشکیل دادند که در زیر می‌آوریم:

«هاروتون درخاچادور منشی دارالایام مدرس در جلسه‌ای که ارمنیان گرد آمده بودند، نامهٔ جلفایان را که گروهی از کشیشان و برخی افراد به تاریخ هشتم ژوئیه ۱۷۹۱ نوشته و

امضا کرده بودند، قرائت کرد و نیز نامه‌ای را خواند به پاسخ جانشین خلیفه جلفا خطاب به بارون شامیر سلطانوم که به تاریخ پنجم هامیرای ۱۷۹۲ تحریر شده بود، که آن را با شماره ۱ قید می‌کنم.

همو باز نوشته مدیران دارالایتام مدرس تحریر به سوم سپتامبر ۱۷۹۲ را قرائت کرد که آن را با شماره ۲ مشخص کرده‌ام.

و باز دستور جلسه عمومی سی و دوم را که در سوم سپتامبر ۱۷۹۲ تحریر شده بود؛ خواند که با شماره ۳ مشخص کرده‌ام. باز هم نامه سرپرستان محترم یتیمان مدرس، مورخ نهم ژوئیه ۱۷۹۳ را قرائت کرد که با شماره ۴ نشان داده‌ام و نیز نامه مشاهیر ساکن مدرس را که به سرپرستان یتیمان مدرس به تاریخ بیست و پنجم ژوئیه ۱۷۹۳ نوشته بودند خواند که با شماره ۵ مشخص شده است.

و باز نامه اسقف عظیم‌الشان هاکوب، اسقف جلفا را با فهرست اشیای مقدس کلیسا مورخ بیست و سوم ژوئیه ۱۷۹۲ و ۱۷۹۳ را خواند که با شماره‌های ۶ و ۷ مشخص شده است.

همو باز گنداک کاتولیکوس کل ارمنیان عالی جناب غوکاس را مبنی بر انتصاب اسقف هاکوب به پیشوای مذهبی جلفا مورخ اکتبر ۱۲۳۶ تاریخ ارمنی [۱۷۸۷ م] در اچمیادزین نشان داد و آن را برای آگاهی پیر و جوان در کلیسا قرائت کرد که آن را با شماره ۸ مشخص کرده‌ام.

به قرائت تمام نامه‌های یادشده گوش دادیم و لطف آن جناب شامل حال ما شد. چون در آن جلسه حضور داشت و به ما جرأت داد که هرکس سؤالی دارد می‌تواند آزادانه بپرسد و ما با فرمانبرداری و فروتنی با او سخن گفتیم و از آن عالی جناب پاسخهای خود را مهربانانه شنیدیم. نحوه اداره و تشکیل جلسه نشان افتخارآمیزی برای ما و ارمنیان جلفا بود. اولاً ما سنتهایی داریم که در فصل ۱۱ و ۱۲ اساسنامه نحوه اداره دارالایتام ارمنیان مدرس ذکر شده است. ثانیاً از آنجا که غیرروحانیون نباید در کارهای روحانیون دخالت کنند و نیز روحانیون از دخالت در کارهای غیرروحانیون منع شده‌اند باید به کنداک عالی جناب کاتولیکوس رجوع کنید که با شماره ۸ مشخص شده است و این امر مقبول نظر ایشان است و از همین جهت است که می‌فرماید احدی از روحانیون حق دخالت در امور اداری و غیرروحانی ندارد و به غیرروحانیون نیز می‌فرماید که ما هم حق دخالت در

امور روحانی نداریم. بنابراین ما نباید به سخنانی توجه کنیم که میان دو روحانی رد و بدل می شود و حق داوری هم نداریم. لذا هر شکایتی که از طرف روحانیون جلفا در مورد فوق به ما رسیده است چون در محدوده وظایف ما نیست بر ما ببخشایند و چنانچه واقعاً شکایتی دارند باید به پیشگاه عالی جناب کاتولیکوس ارمنیان ببرند و از او داوری بخواهند. حال به جماعت غیر روحانی پردازیم که در شکوائیه بالا نام و امضای آنها را می بینیم. لذا لازم است به نامه هایی که مبنی بر اطاعتشان از خلیفه نوشته بودند، توجه کنند و در نظر داشته باشند که به تقوای او شهادت داده بودند و اکنون از بی لیاقتی خلافت پیشوای مذهبی خود شکایت کرده اند. همان طور که کاتولیکوس در نامه شماره ۸ یاد آور شده اند، ما نمی توانیم بپذیریم آدمی که پاک و بی آلاش بوده و از جانب خودتان هم انتخاب شده در ظرف مدت کمتر از یک سال، همان طور که در نامه تان نوشته اید، به آدمی بی انضباط بدل شود. بنابراین در این مدت ممکن است در اندیشه شما خطایی صورت بسته باشد که فقط قاضی می تواند تشخیص دهد و برای هر کاری جزای مناسبی تعیین کند. از این رو ما نمی توانیم در مورد نامه فوق که از جلفاییان و با امضای عموم، رسیده است قضاوت کنیم، چنانچه امضا کنندگان به حقایق خود اطمینان دارند باید شکوائیه خود را به پیشگاه کاتولیکوس ارمنیان تسلیم کنند و از او برای اداره بهتر زندگی ساکنان جلفا انتظار داوری داشته باشند. توصیه ای که ما می توانیم به شما بکنیم، چنان که صلاح بدانید، این است که به رویدادهای پنجاه و پنج سال پیش بازگردیم. به زمانی که نادر پادشاه ایران بود و بارون امیرجان داویدخانین هم سرکرده جلفا. کل مالیاتها، اعم از مالیات ارزاق، ارث و سهم جزیه و غیره که در آنجا معمول است مقطع جلفا بیش از هفتصد تومان نبود. در صورتی که در آن زمان جلفا پرجمعیت بود و مخصوصاً افراد ثروتمند در آن فراوان بودند. پس از آنکه جمعیت کاهش گرفت تا زمان سلطنت کریم خان و سرکردگی بارون سرکیس در سیمونیان مقطع آن فقط دویست تومان تعیین شد. و حالا می شنویم در این زمان درماندگی که ساکنان جلفا به سختی از عهده پرکردن شکمشان برمی آیند و به زحمت برهنگی تنشان را می پوشانند. این زورگویان بر مبلغ این مقطع تا هفتصد تومان افزوده اند. بنابراین باید بکوشید که این مقطع را مجدداً به دویست تا سیصد تومان کاهش دهید و الا مستمرگران از شما سیصد تا هفتصد تومان می گیرند. بعد از آن آخرین چاره، اگر بخواهید، این است که باید در نظر داشته باشید که از

میان خود هفت نفر را انتخاب کنید و مردم این انتخاب را روی کاغذ صحّه بگذارند تا آنها کار مقطع را اداره کنند و الا ظالمان از شما همان هفتصد تومان مورد نظر خود را می گیرند. و باز هم خرج قورباشی، دربان و منشی ممکن است پنجاه تومان بشود که جمعاً می شود هفتصد و پنجاه تومان جزیه و سرّلی، میدانی، مالیات دکان و هرچه را باقی ماند بین زمینهای جلفا سرشکن کنید و آن را بر اساس حق آبه که چنان که می شنویم از جلفا $\frac{44}{5}$ سهم است قرار دهید. اما برای حفظ حرمت روحانیون دیر جلفا اولاً پنجاه جریب زمین آن را معاف کنید که از آن پنجاه جریب چهل جریب آن متعلق به کلیسای وانک و ده جریب از آن دیر راهبه های تارک دنیاست و بقیه را بین کسانی که از آب استفاده می کنند به طور مساوی تقسیم کنید و سهم آنها را یک به یک دریافت کنید.

ثانیاً علت سفر عالی جناب پیشوای مذهبی از مقرر خود کلیسای وانک و چگونگی ماجرای آن و مسافرت بسیار طولانی تا مدرس در نامه ای که با شماره ۶ مشخص شده آمده است.

این امر سه دلیل داشته است، اولاً به خاطر مدیریت بهتر، ثانیاً به جهت بدهکاری که بر کلیسا سنگینی می کرده و ثالثاً مخارج روزمره عالی جناب. از این جهت سخنان ایشان برای ما قانع کننده بود و اگر آن جناب میل داشته باشد می تواند گنداکی خطاب به عموم ارمنیان ساکن هندوستان صادر کند و به آنها اجازه دهد هیأت های سرپرستی یتیمان ارمنی به اتفاق دو تن از مشاهیر اختیار داشته باشند هر سه سال یک مرتبه اعانه گرد آورند و از محل اعانه یا سهم الروح* و وصیت نامه و غیره هرچه گرد آمد به صندوق سرپرستی یتیمان واریز کنند و بهره سالانه آن را به کلیسای وانک در جلفا بفرستند و به عالی جناب یا جانشین او بپردازند و کل موجودی و اعانه ها هرچه هست در صندوق سرپرستی یتیمان بماند تا وقتی که خداوند نظر لطفی به ما کند و حاکم اصفهان فرد معتبری بشود قابل اعتماد که بتواند ساکنان جلفا و دیرها و کلیساها را به نحو بهتری اداره کند. آنگاه پیشوای مذهبی کلیسا، توسط سه کشیش ارشد و سه غیرروحانی صاحب نام در ظرف ده سال به اندازه یک درهم پول سپرده به کلیسای وانک بپردازند. اما خدای ناکرده اگر ظالمان جلفا مردم را مثل گذشته چپاول کنند تمام اعانات گرد آمده هرچه باشد در همان

*- بخشی از مبلغ مخارج کفن و دفن که طبق وصیت میّت به کلیسا و کشیشان می رسد.

جایی که هست، یعنی صندوق سرپرستی یتیمان، بماند تا مورد استفاده شایسته و بهره‌مند شدن یتیمان و بینوایان و فقیران ارمنی قرار گیرد. اگر در بین این کشیشان مأمور کسی باشد که اخلاق حسنه نداشته باشد. میخواره، خودخواه، جنجال‌انگیز، زودخشم و نفرین‌کننده باشد باید از مأموریت خلع شود تا در آنجا ارمنیان با صلح و صفا و شرافتمندانه به سر برند. و اما بدهکاری کلیسای وانک، این قضیه نه نخستین بار است نه آخرین بار، علی‌الخصوص زیر سلطه ظالمان ایران. تا آنجا که آگاهیم ما کسی را مثل عالی‌جناب در میان روحانیون سراغ نداریم که این قدر متواضع و مسکین باشد. اگر آن جناب میل داشته باشد که بعد از خود جانشینی به جاگذارد، توصیه ما را بپذیرد. چون اولاً لازم است یک اسقف در جلفا یا در آن حوالی در جایی امن وجود داشته باشد تا ارمنیان مسیحی ساکن ایران را اداره کند و نیز برای انتخاب افراد شایسته احراز مقام کشیشی یا مدیران روحانی کلیسای وانک برای اجرای مراسم نماز و غیره پانزده نفر لازم‌اند. یعنی:

سه خلیفه برای موعظه

سه نامزد خلافت

دو طلبه

چهار دعاخوان

یک نانوا و آشپز

یک چوپان

یک دربان

جمعاً پانزده نفر

و تمام اشیای طلا و نقره و نگین‌دار را تبدیل کنید به چوب و بلور و آهن، چون ما از این اشیاء توقع نداریم که لطفی به ما کنند. این اشتباهات تا همین حد کافی است. کلیسای پرستشگاه خدا را با این اشیای بیهوده زیور می‌کنیم و آنجا را تحت حمایت غیرمسیحیان قرار می‌دهیم و خود از وحشت و ترس غارت می‌لرزیم و برای نجات یک شیء صد دیناری هزار دینار رشوه می‌دهیم و از این طریق هر روز وامی بر وامهای کلیسا می‌افزاییم. لباسهای روحانی و جز آن را باید از جنس قدک و بافته از موی بز باشد،

همان طور که رسم روحانیون سابق بود و آن عالی جناب هرگز نباید دختران کم سن و سال را به راهبگی پذیرد تا هنگامی که سن آنها به شصت سالگی برسد تا عفت ما از تعرض غیر مسیحیان مصون بماند. چون این رسم قدیمی در ایران است که هرگاه پادشاهی تازه یا جهانگشایی به تخت می نشیند بر مردم واجب است که پسران و دخترانی به او هدیه کنند. آنها را که زیبا و دلرباوند با روی گشاده به پادشاه تقدیم می کنند تا لطف شهر یاری شامل حالشان شود. اما واکنش ما نسبت به این عمل درست برضد آن است. دختران راهبه را برخلاف میلشان با زور از دیر می برند و این کار دل ما را می فشارد و احساسات قلبی ما را جریحه دار می کند و اکنون میل باطنی ما این نیست که خانه خدا غارت شود تا قربانی ما گوسفند پیری باشد. نعوذ بالله، اما ضرورت ایجاب می کند ما تا آنجا که می توانیم روحانیون و تائبان را از تجاوز و چپاول کسانی که باید حافظ و نگهبان جلفا باشند، نجات دهیم. اگر چنین شود جلفا روی آسایش می بیند و نیز اندیشه تجاوز از میان می رود. چون اگر یکی دوبار بیایند و خانه خدا را از اشیای قیمتی خالی و روحانیون را با سر و وضع ساده ببینند از شرارت و اعمال سوء خود دست برمی دارند. پیشنهاد ما برای تأمین مخارج آن پانزده نفر کلیسای وانک این است: کلیسا در جلفا باغهایی دارد که روی هم رفته در حدود سیصد جریب حاصلخیز است. چهل جریب آن باید از مالیات و سهمیه و خراج و عوارض معاف باشد. چون میوه آن باغها و اعانه هایی که از ساکنان چهل روستای ایالت اصفهان با اعانات بعضی از جلفاییان در مواقع عروسی، نذر و غیره گرد می آید می تواند تأمین کننده آن مخارج باشد و اگر وجهی را که کشیشان عازم هندوستان باید بپردازند بیش از مخارج پانزده نفر باشد اگر همتی به خرج دهند می توانند حتی سه نفر دیگر را هم برای تعلیم کودکان جلفا استخدام کنند. یعنی یک نفر برای خواندن و نوشتن، یک نفر برای آموزش نقاشی و یک نفر را هم به عنوان پزشک. امکان دارد تعلیم این هنرها مورد پسند ظالمان و حاکمان جلفا نیز واقع شود و از این جهت ممکن است جلفاییان را از بلایای گوناگون رهاوند و طبق گفته داوود [خوشا به حال تو که] «عمل دستهای خود را خواهی خورد»*. و به خاطر فقر تأیید بر این گفته می تواند تسلائی برای مخارج عالی جناب باشد. با اینکه خوب می دانیم که رسم مسیحیان و شاهان

* - نقل از کتاب مقدس، مزمور ۱۲۸، سرود درجات، آیه ۲.

ثروتمند که گنجهای گوناگون داشتند، دارایی خود را برای دلجویی خلیفه‌ها و پرداخت مخارج اسقفهای مبلغ مذهبی و بیچارگان و یتیمان و بینوایان و غیره اختصاص می‌دادند. از میان روحانیون کسانی که نامزد اسقفی بودند از خزانه سلطنتی مواجبی بالغ بر دوهزار و پانصد دینار نقره یعنی رویه دریافت می‌کردند. اما در مدت چهارصد سال کم یا زیاد این وجوه به خزانه سلطنتی بازگشت و این به خاطر عشق ماست که با مسیحیت آمیخته است. همین طور هم اگر آن عالی‌جناب بر فقر قوم خود بنگرد و مخارج معاش خود را محدود کند، مطمئنم که یک هزار و دویست دینار نقره در طی سال کفاف مخارج آن جناب را خواهد داد. ما تقبّل می‌کنیم، اگر آن جناب در این زمان تابع کاتولیکوس ارمنیان ساکن اچمیادزین و اعتبار خلافت از آن مقام داشته باشد تا بتواند خود را از اینجا به کلیسای وانک برساند، سالی یک هزار و دویست دینار نقره را می‌تواند دریافت کند و اگر بتواند پانزده کشیش در بصره، سورات، بمبئی، موچلی بندر، پکو، مدرس، کلکته، صیدآباد، داکار و غیره را به کارگمارد. اگر از محل مالیات هر کشیش در حدود چهل دینار برای مخارج خلیفه بماند، جمعاً می‌شود ششصد دینار و بقیه که ششصد رویه می‌شود ساکنان هندوستان طبق صورت می‌پردازند.

۱۰۰	بصره هر سال
۱۰۰	سورات
۲۰	بمبئی
۲۰	موچلی بندر
۱۰	پکو
۱۰۰	مدرس
۱۰۰	کلکته
۱۰۰	صیدآباد
۵۰	داکا

جمع ۶۰۰

که جمعاً سالانه ۱۲۰۰ دینار می‌شود و تمام مخارج زندگانی آن جناب را تأمین و ایشان را آسوده می‌کند و مطابق شئون اسقفی پاک و منزّه خواهد ماند...

کلیساهای هندوستان را هم باید چنین اداره کرد: اول آنکه تمام ارمنیان کلاً چه در ارمنستان و چه در سایر نقاط جهان باید تابع فرمان کاتولیکوس که مقرر او در اچمیادزین است، باشند.

دوم، عالی جناب خلیفه باید سمت خلیفه‌گری جلفا و ایران و هندوستان را از جانب کاتولیکوس داشته باشد.

سوم، عالی جناب باید اجازه دهد که کشیش ارشد بصره کشیش بوشهر را هم سرپرستی کند.

چهارم، و نیز کشیش ارشد سورات سرپرستی کشیشان بمبئی، جهان‌آباد، اورگ‌آباد و حیدرآباد را داشته باشد.

پنجم، کشیش ارشد مدرس سرپرستی کشیشان موچلی‌بندر، ناکپاتانما، باتاوایا و پگو را داشته باشد.

ششم، کشیش ارشد کلکته سرپرستی کشیشان چیچرا، صیدآباد و داکا را داشته باشد. هفتم، تمام احکام اجرایی کشیشان ارشد باید طبق سنت کلیسای مقدس ارمنستان و با فرمان خلیفه کلیسای وانک عمل شود. خواننده این نوشته چنین گمان نکند که امضاکنندگان زیر قصد جسارت یا تحمیل بر تمام ارمنیان جلفا و روستاها و هندوستان و کشیشان و غیرروحانیون دارند. معاذالله، از تجربه دنیا و اطلاعاتی که از ظالمان جلفا که بر مردم ستم می‌کردند به دست آمده چنین مصلحت اندیشیدیم. اگر صلاح دانستند چه بهتر و الا ما را ببخشند که قصدمان جز خیرخواهی نبوده است. اگر عالی جناب پیشنهاد ما را قبول می‌فرمایند، طی نامه خیرخواهانه‌ای آن را بنویسند و مهر کنند و به ساکنان هندوستان ابلاغ کنند و به سرپرستی سفارش اکید می‌کنیم که طی نامه شماره نامه‌های فوق را ذکر کنند و نامه عالی جناب و پیشنهاد ما را در صد نسخه چاپ کنند. ده نسخه به عالی جناب تحویل شود، ده نسخه برای کاتولیکوس کل ارمنیان به اچمیادزین ارسال شود. ده نسخه برای کلیسای وانک جلفا و برای هر یک از ولایات بصره، سورات، بمبئی، موچلی، پکو، کلکته، صیدآباد، داکا سه نسخه ارسال شود و مابقی در صندوق سرپرستی یتیمان مدرس برای آیندگان حفظ شود. مخارج عالی جناب از وقتی به مدرس وارد شده و چنانچه تا آخر ماه اوت قصد مراجعت نداشته باشند از قرار روزی سه روپیه

به ایشان بپردازند و موقع عزیمت ایشان توشه راه تدارک ببینند و به کشتی تحویل دهند. تمام این مخارج از صندوق دارالایتام مدرس پرداخته می شود و چنانچه بیشتر شود در میان ارمنیان توجیه می شود که هرکس به اندازه همت خود، به قدر استطاعت خود به آن عالی جناب هدیه کند و آن جناب هم هنگام نیایش ما و رفتگان ما را دعا کنند که خداوند ما را از اسارت غیرارمنیان برهاند و به وطن خودمان، ازارات متبرک بازگرداند. تحریر شد در مدرس، در محوطه کلیسای مقدس ارمنیان، ۱۷ اوت ۱۷۹۳.

خادم شاهمیر سلطانومیان	خادم آسدواز دور هاروتونیان
خادم هاروتون هاگویان	خادم هوانس هاروتونیان
خادم هاگوب هاروتونیان	خادم مانوک آسدوازدوریان
خادم خاچیک الکساندریان	خادم مارکار زوریریان
خادم هوهانجان هوهانسیان	خادم ماردیروس ملیکیان
خادم گاراپت مرادخانیان	خادم هاروتون سرکیسیان
خادم گریگور ستیان	خادم باغرام سرکیسیان
خادم ماتاووس گریگور سلیمانیان	خادم نظر هاگوب جان شاهمیریان

۱- یادداشتهای خطی.

۲- فهرست اشیای مقدس منتقل شده :

یک عدد دست مقدس یوسف اهل رامه، ده صلیب نقره‌ای کوچک و بزرگ و یک صلیب نقره‌ای بزرگ که استخوانهای سورپ میناس و سورپ هاگوب در دل آن بود و یک انگشتر طلا که نگین کورا [۹] و فلس زمرّد نشانده در آن.

یک جعبه نقره‌ای که تاج خاردار سورپ گریگور در آن بود.

یک صلیب چوبی دستی ساخت اورشلیم داخل یک دستمال و دو صلیب نقره‌ای گردنبند خلیفه که داخل یکی از آنها دو قطعه هست: یکی از صلیب حضرت مسیح و دیگری استخوانی از یحیای تعمیددهنده. این اشیای متعلق به کلیسای وانک بود.

یک انجیل بزرگ خطی با جلد نقره که آن را زره‌دار قرمز گندمان می نامند.

یک بسته کوچک که در آن چهار صلیب کوچک بود و در دل آنها استخوانهای قدیسان و در یکی از آنها موی هریپ سیمه راهبه قرار داشت.

یک صلیب سورپ ها کوب که قطعه‌ای از چوب کشتی نوح در آن تعبیه شده بود.
 یک صلیب بزرگ چهاربازو مساوی که پوشش نقره طلاکوب داشت.
 یک مجسمه نقره طلاکوب که قطعه‌ای از استخوان تدی حواری در آن بود. این اشیاء متعلق به کلیساهای فرانیشینی و مراد بودند.

یک جعبه نقره کوچک که قطعه‌ای از استخوان سورپ سرکیس در دل آن بود. { این اشیاء به دیر
 یک قطعه استخوان مقدس پیچیده در کاغذ همراه با سند آن. } هوهان تعلق داشت.
 یک جعبه چهارگوش نقره شبیه کتاب به نام سورپ گورگ که در آن قطعه استخوانی از سورپ گورگ در آن هست. و استخوانهای قدیس دیگر که معلوم نیست متعلق به کدام قدیسان است.
 یک صلیب دستی چوبی کنده‌کاری که روی آن با نقره و مینا مزین شده است. این اشیاء به کلیسای سورپ استپانوس تعلق داشت.

یک دست مقدس نقره به نام سورپ هوانس که به آن پنج صلیب نقره و دو انگشتر بسته شده بود متعلق به کلیسای روح القدس.

یک صلیب نقره که قطعه‌ای از صلیب مسیح در دل آن بود و دارای یادبود آقامارکار خالداریان است و متعلق به کلیسای سورپ توما [زنگی].
 این چهارده مورد جمع آن اشیایی است که در بصره به امانت سپرده شده بود که تا بازگشت عالی‌جناب خلیفه و آرامش به کشور در آنجا بماند. تحریر شد در ششم ژوئیه ۱۷۹۲ در بصره.

حقیر خادم هوهانس بتلهمیان

حقیر خادم وارطان سرکیسیان

حقیر خادم ماکدسی ماغاک سرکیسیان

حقیر خادم هاروتون الیاهاکیان

حقیر خادم گریگور سیمونیان

(نقل از کتابچه‌ای چاپ مدرس در سال ۱۷۹۳ به نام تاریخ سرگذشت اسقف ها کوب پیشوای مذهبی جلفا، صص ۱۸، ۱۹، ۲۰).

۳- فهرست لباسهای منتقل شده در کتابخانه کلیسای وانک محفوظ است که چندان بهایی ندارند و معمولی‌اند و در بین آنها سه تاج خلیفه و دو پیشبند هست.

۴- کتابچه چاپ مدرس ۱۷۹۳، صص ۱۵، ۱۶، ۱۷.

فصل پنجاه و ششم

پادشاهی فتح علی شاه و وضع ارمنیان جلغا

۱ تخت پادشاهی ایران به فتح علی شاه به ارث رسید و جلغا آرام گرفت. ظلم و آزار، جریمه های ناحق و ستمهایی که از دولت وارد می شد، از ویرانه های جلغا رخت بریست. شاه به ارمنیان با نظری خوش می نگریست و در سال ۱۸۳۲ فرمانی صادر کرد که با بخشیدن دویست و شصت و دو تومان املاک کلیسای وانک از مالیات معاف شد.^۱ ساکنان اندک جلغا از مراحم شاهانه آسودند. جراحات زخمهای بیداد گذشته التیام یافت و هر فردی به یاری دسترنج خود توانست معاش خویش را تأمین کند.

۲ از وقایع مهم دوران سلطنت او مربوط به ساکنان ارمنی جلغا قضیه شیشه برها و ستم حاجی هاشم خان بود که در فصلی ویژه او توضیح خواهیم داد:

۳ در سال ۱۸۱۵ قحطی بروز کرد که تا سال ۱۸۱۸ به طول انجامید و آن قحطی را صدری نامیدند. در آن زمان هوانس پیرمرد خلیفه جلغا بود. او در شانزدهم حمیرای ۱۸۱۵ نامه ای به هند نوشت که «به سبب گناهان ما نان کمیاب و گران شده و روزه روز بر قیمت آن افزوده می شود، تا امروز که قیمت هر من آن به یک رویه رسیده است و برنج یک من نه عباسی... چنان که می دانید مسکینان و فقیران در جلغا بسیارند و فصل زمستان در پیش است و به همین جهت کاری به دست نمی آورند و معطل یک قرص نان خالی

برای یک روزند و بینوا و بیچاره مانده‌اند... لذا فکری کردیم و هزار من گندم موجود را خریدیم و بین بینوایان و مسکینان ارمنی قسمت کردیم.»

در آوریل ۱۸۱۷ نامه‌ای به هندوستان نوشته می‌شود که قیمت یک من آرد ۲۵۰۰ دینار است و در ماه مه همان سال همان خلیفه و جانشین او گاراپت نامه‌ای به ارمنیان هندوستان می‌نویسد که: «آه چه فلاکتی، چه بیچارگی و چه فقری در بین جلفاییان مسکین افتاده است! بیشترشان به گدایی افتاده‌اند و نیمی از آنان علف می‌خورند و بسیاری از ایشان قحطی زده شده‌اند. چون قحطی تاکنون سه سال طول کشیده است که روزه‌روز شدت یافته است و تا حال قیمت یک من آرد به سه هزار دینار رسیده است. وای بر چشمهای ما که عقوبت دریای گناهان ماست که انسانهای با عقل مثل حیوانات به علف خوردن افتاده‌اند و خون حیوانات و گوشت جانوران وحشی را می‌خورند.»

در ژوئیه همان سال باز می‌نویسد که «قیمت یک من آرد به چهار هزار دینار رسیده.» و در ۲۸ ژانویه ۱۸۱۸ می‌نویسد که قیمت آرد به یک هزار و صد دینار کاهش یافته است. در آن سال از شدت گرانی نیز کاسته شد.^۲

۴ در آن زمان در جلفا کشیش ماتئوس سرکیسیان به سخنوری مشهور بود، منشی کلیسای وانک بود و اغراق نیست اگر بگوییم مهار اداره کلیسای وانک در چنگ او بود. وی سخنگوی جلفاییان در امور دیوانی و درباری بود و چون در سخنوری فارسی مهارتی داشت به آن زبان شعر می‌سرود و سخنرانی می‌کرد و بزرگان و حتی شاه را که به کلیسای وانک می‌آمدند مدح می‌گفت. او در ماه فوریه ۱۸۲۵ به پاس حسن انجام وظیفه و قوم دوستی از طرف کاتولیکوس بزرگ یرم یک صلیب گردنبد جایزه گرفت.^۳ او نخستین کشیش جلفایی بود که به این افتخار نایل آمد.

۵ در سال ۱۸۲۸ فرد مسلمانی از اهالی شیراز به هنگام میخواری خفه شد. خانواده‌اش این گناه را به ناحق به گردن جلفاییان انداختند بدین دستاویز که غوکاس و استپانوس و دو تن از دوستانشان به عمد او را کشته‌اند. از این رو بلای ستم بر جلفا آوار شد و جلفاییان از ترس کشته شدن یک مسلمان بسیار وحشت کردند. این چهار نفر به اصطلاح گناهکار را

کتک زدند و شکنجه کردند^۴. بر اثر این واقعه روستایی به نام مشاغپور^۵ قربانی شد. چون ارمنی‌نشین و تحت مدیریت کلیسای وانک بود. آن ده را به امام جمعه پیشکش کردند که دیگر این محاکمه تعقیب نشود و ارمنیان جلفا را تبرئه کند. خانه کمالیان هم که از اموال کلیسا بود قربانی شد و آن را پیشکش آقاحسین سیچانی کردند تا چیزی بروز ندهد و از جلفاییان در این قضیه حمایت کند.

۶ در آن زمان آقاحسین یادشده کلاتر جلفا و بسیار ظالم شده بود، از اهالی محله سیچان، همسایه جلفا، و ضابط و سرمحله جلفا بود. برای گرفتن رشوه و انعام و پیشکشی، از طریق راپرت دادن و جریمه کردن ارمنیان را بسیار می‌آزرد و در حق ایشان دشمنی می‌کرد. اما در سال ۱۸۳۲ هنگامی که خلیفه هوانس خلافت جلفا را عهده‌دار شد، دست ظلم آقاحسین کوتاه گشت و دیگر نتوانست در جلفای تحت سرپرستی و قوم‌پروری آن خلیفه تاخت و تاز کند.

۷ بارون و سکان آسدوازدوریان که در سالهای ۱۸۲۴ و ۱۸۲۵ سرکرده جلفا بود کار نیک پرآوازه‌ای انجام داد. از آنجا که جلفا از آغاز حصار نداشت و دور و بر آن ویرانه‌هایی بود پناهگاه اوباش و اراذل، دستور داد که محله‌های آن زمان جلفا را محصور کنند و دروازه‌هایی تعبیه کرد که هنگام هجوم و اتفاقات ناگوار آنها را ببندند که در آشوب پس از مرگ فتح‌علی شاه بسیار سودمند افتاد و نیز در مواقع دیگر مانع شرارت ماجراجویان گردید.

۸ از سال ۱۸۳۱ تا ۱۸۳۴ برای دومین بار در اصفهان قحطی بروز کرد و چندان شدت گرفت که قیمت یک من آرد به ۴۰۰۰ دینار رسید که مردم بسیاری به علف‌خواری و نوشیدن خون حیوانات و خوردن گوشت درندگان افتادند و بعضی مردند. با اینکه خلیفه هوانس با مهری پدرانه به بینوایان و گرسنگان غذا می‌رساند اما به سبب شمار بسیار ایشان این مددها کفاف نمی‌داد، زیرا گروه‌گروه فقیران روستاها به جلفا سرازیر شدند. صدای گریه و زاری صدها تن بینوایان روستایی که هر روز در خانه‌های جلفاییان را

می‌کوبیدند شنیده می‌شد، نالان و بی‌حال التماس می‌کردند که صدقه سر خود و فرزندان‌شان لقمه نانی به آنها بدهند. اینان گروه‌گروه جلور هگذرانی را که نان و خوراکی در دست داشتند می‌گرفتند و خوراکها را به ضرب کتک و مجروح کردن از چنگشان درمی‌آوردند.^۶ با این اوصاف باز هم ارمنیان مسکین در قیاس با مسلمانان در شهر چندان آسیب ندیدند. چون کمکهای بشردوستانه همکیشان کم و بیش در بسیاری اوقات مؤثر افتاد. در آن هنگام کار جولاهی در جلفا بسیار سودآور بود، چندان که یک جولاه در روز سه یا چهار هزار دینار می‌توانست کاسبی کند. این عالیتین رحمت خداوندی بر جلفاییان بود زیرا در آن زمان بسیاری اشخاص در جلفا کارگاه جولاهی داشتند و به مدد آن صنعت توانستند خانواده و خویشان خود را از گزند قحطی برهانند. بسیاری از هستی ساقط شدند و برخی در کشورهای دیگر به‌ویژه در هندوستان پراکندند که گروهی از آنان در آنجا یا مردند یا به فلاکت افتادند. زیرا آنها که به خاک چسبندۀ برمه پا گذاشتند به بوته فراموشی سپرده شدند، همچون آن کسان که از رودخانه افسانه‌ای دوزخ^{*} گذشته باشند خانه و خانواده خود را از یاد بردند و فرزندان نامشروع آوردند و در فسق و فجور غرقه شدند که هنوز بعضی‌شان آنجا هستند بی‌آنکه اندکی شرمسار شوند و در اینجا خانواده آنها با ناله و اندوه زندگی خود را فرسوده‌اند و می‌فرسایند. در زندگی روستاییان هم آشفته‌گی پدید آمد گروهی از آنان در کشورهای دوردست پراکنده شدند و بخش بزرگی از ایشان به ارمنستان کوچیدند و آنجا ماندگار شدند که بحمدالله روزبه‌روز ترقی کرده‌اند.

۹ داویدخان ساگینیان که معمولاً او را مایورخان می‌خواندند در آن زمان رئیس قشون اصفهان بود. به هنگام شدت گرفتن قحطی با صلاح‌دید خلیفه هوانس در سال ۱۸۳۲ یا ۱۸۳۳ از ارمنیان ۳۶۰ سرباز گرفت و در آن سال حسین‌خان سردار در روز عید کلیسای وانک از قوم ارمنی ۱۵۰ نفر از جوانان توبچی گرفت. روزی که ساکنان جلفا در کلیسای وانک برای زیارت گرد آمده بودند تمام جوانان ارمنی را گرفتند و نزد سردار بردند. با اینکه در آن سال قحطی این سربازگیری سودمند افتاد، چون هر سربازی توانست جان

*- رودی افسانه‌ای در جهنم که هرکس از آن عبور کند حافظه‌اش را از دست می‌دهد.

خود و خانواده‌اش را از گرسنگی نجات دهد اما بعد از رفع قحطی جلفاییان از همان سربازان بستم دیدند. از آنهایی که نه از انسانیت بویی برده بودند و نه از قوم‌پروری. در برابر جلفاییان خودنمایی می‌کردند و رجز می‌خواندند. مردم را شکنجه می‌دادند و به پشتگرمی فرمانده خود همکیشان خود را می‌آزردند که در شرح مفصل آن سودی نمی‌بینیم. چون من مورخ نیکبهای قوم خود هستم و نه گزارشگر پلیدیهای بعضی از آنها.

۱- ر.ک. ج ۲، فصل اول، بند ۶.

۲- از رونویسهای خلیفه هوانس.

۳- همان جا.

۴- از سالخوردگان شاهد عینی.

۵- آن آبادی یک فرسخ دورتر از جلفاست و شاه‌آباد* نام دارد که بسیار حاصلخیز و پردرآمد است و در آنجا خربوزه و برنج و گندم و محصولات بیخ‌زمینی کشت می‌شود. آثاری از گورستان ارمنیها باقی است و تا چند سال پیش هنوز دیوارهای مخروبه کلیسا وجود داشت.

*- در طومار معروف به شیخ بهائی نام «شهاب‌آباد» ارامنه آمده است.

۶- به گواهی سالخوردگان شاهد عینی.

فصل پنجاه و هفتم

ماجرای شیشه‌برها [در زمان فتح‌علی‌شاه]

۱ چند تن از کنیزان شاه سه کیسه طلا (که در هر کدام دوهزار تومان مسکوک بود) از خزانه آوریده و در گوشه اتاقی از حرمسرا پنهان کرده بودند تا بعدها جابه‌جا کنند. در آن اوقات چهار شیشه‌بر ارمنی جلفایی به نامهای بابل زاکاریان، مانوک خاچیکیان، هاروتون درخاچادوریان و الکسی دیئورنسی اوسیان در حرمسرا شیشه‌بری می‌کردند و نزد شاه نیز محبوبیت داشتند. چنین اتفاق افتاد که ایشان گنج ربوده را می‌بینند از روی طمع آنها را از جای خود برمی‌دارند و پنهانی به خانه خود می‌برند. وقتی آشکار می‌شود که سه کیسه از خزانه ربوده شده، پادشاه بسیار خشمگین می‌شود و می‌فرماید بجویند تا بیابند. به همین جهت بسیاری از کارکنان و کنیزان حرم را شکنجه می‌کنند تا آنجا که پستانهای چند تن از زنان حرم را داغ می‌کنند بی آنکه به شیشه‌بران ارمنی بدگمان شوند. چون تمام جستجوها بی‌ثمر می‌ماند و کیسه‌ها یافته نمی‌شوند، شاه بسیار اندوهگین و مصمم می‌شود در هر شهری که آن سکه‌ها را بیابد آن را با خاک یکسان کند.

در سال ۱۸۱۶ مانوک خاچیکیان دو کیسه از همان سکه‌ها را در پالان قاطر می‌دوزد به جلفا، به محله خود ایروانیا، می‌برد و در وسط باغ خود زیر خاک پنهان می‌کند. مشیت الهی این است که هر پنهانی آشکار شود که در این مورد هم صدق کرد. روزی مانوک با چند تن از دوستان در باغش نشسته بودند و می‌نوشیدند. چون سر از باده داغ می‌شود با رجزخوانی و لاف و گزاف نزد دوستانش به ثروت و مکت خود می‌نازد و

خودستایی می‌کند که گنج شاهی در این باغ مدفون است. این سخن پراکنده شد و به گوش رمضان علی‌خان حاکم رسید. او فراشانش را فرستاد تا مانوک را دستگیر کردند و گنج را از زیر خاک درآوردند و به کلیسا بردند که رمضان علی‌خان به همین مناسبت به آنجا رفته بود. در کلیسا حاکم قصد می‌کند مانوک را بزند که او بی‌باک و گستاخ می‌گوید تو نمی‌توانی مرا بزنی چون من هم مثل تو نوکر شاهم. شخص شاه باید در مورد من قضاوت کند نه تو. با این پاسخ گستاخانه حاکم او را آزار نمی‌دهد، بازداشتش می‌کند و واقعه را به عرض اعلیحضرت می‌رساند.

۲ اعلیحضرت پس از یافتن دو کیسه ریوده شده بر ارمنیان خشم می‌گیرد و می‌فرماید تا تمام جلفاییان را از دم تیغ بگذرانند و تمام مال و منالشان را غارت کنند. از سوی دیگر ترکمانان از تهران آماده حرکت به جلفا بودند تا شمشیرهای خود را از خون بی‌گناهان جلفا سیراب کنند. حضرت اجل محمدحسین خان صدر، وزیر اول اصفهان، که آن هنگام در تهران به سر می‌برد و از صدور فرمان هولناک شاه مطلع می‌شود به خدمت او می‌رود، تعظیم می‌کند و می‌گوید اعلیحضرتا کسانی که مقصرند باید بار این مجازات را بکشند، بی‌گناهای که دامنشان آلوده نیست چه جرمی کرده‌اند که به خاطر چند گنه‌کار باید کشته شوند. استدعا می‌کنم خون بی‌گناهای را که خدمتگزار دولت شمایند نریزید و خونهای آنها را از چاکر خود، که حاضر است ۲۵ هزار تومان پیشکش کند، بگیرید. شاه پذیرفت و خشمش فرونشست و فرمود تا ۲۵ هزار تومان از صدر بابت شفاعت جلفاییان بگیرند و فرمان قتل عام ارمنیان جلفا را لغو کرد. به راستی این احسان صدر به جلفاییان بسیار بزرگمنشانه بود. اگر مشیت الهی نبود و شفاعت او مؤثر نمی‌افتاد، طبق فرمان شاه قریب دوهزار نفر از مردم جلفا از دم تیغ می‌گذشتند. این لطف بی‌مانند صدر تا قرن‌ها مورد تحسین خواهد ماند زیرا بعد از آن هم حتی یک دینار از جلفاییان مطالبه نکرد و در عوض آن چیزی نخواست و کل مبلغ را به جلفاییان بخشید. هنگامی که از تهران بازگشت و به جلفا آمد ارمنیان به پیشباز او رفتند و از صمیم قلب حق‌شناسی کردند و هدیه ناقابلی هم تهیه کرده بودند. صدر از حق‌شناسی آنها شادمان شد، تسلایشان داد اما هدیه را نپذیرفت تا چنین وانمود نشود که در برابر نیکی‌های خود آن هدیه را گرفته

است. خاطره صدر، این مرد بزرگ نیکوکار پیوسته در ذهن جلفاییان خواهد ماند و قرن‌ها یاد آن مرد خیرخواه با احترام و شگفتی زنده خواهد بود. زیرا چنین بزرگمشی از یک فرد بعید می‌نماید، پس این رحمت الهی است که در راه خدا و بی‌چشم‌داشت به پاس انسانیت و خیر مردم نازل می‌شود.

۳ پس از نجات ارمنیان از قتل عام، شاه حکمی خطاب به او صادر کرد که به جلفا رود و شیشه‌برها را با خانواده‌شان [به تهران] فرستد. همراه آنها از جمله آراکل آقاییک شیشه‌بر را هم بردند که در این رسوایی دست نداشت اما فلک غدار او را مجبور کرد بلاگردان هاروتون درخاچادوریان، استاد شیشه‌برها، شود و به قتل برسد. در بیستم مارس ۱۸۱۶ آنها را همگی دستگیر و با زن و فرزند به تهران بردند. بابل را زنده در دیگ جوشاندند. مانوک و آلکسی را در دهانه توپ گذاشتند و شلیک کردند. اما هاروتون از مرگ جست؛ چون با بزرگان و وزیران و مقامات دولتی مربوط بود رشوه‌های کلان داد و آراکل را به جای خود به دامن مرگ کشاند. آراکل شقه شد و هاروتون را پس از شکنجه داغ و درفش آزاد کردند.

۴ با این که جلفا به لطف الهی و خیرخواهی صدر از قتل عام رست اما ترس و وحشت در دل مردم چنان رخنه کرده بود که از وصف بیرون است. چون همگی مرگ را در برابر چشم خود دیدند و بنابر ضرب‌المثل عوام که گفته‌اند با این که نمرند اما به آستانه مرگ رسیدند. خسارت جلفاییان به دوهزار تومان رسید که یا برای مخارج فراشان شاه که برای بازداشت شیشه‌برها آمده بودند صرف شد و یا به حاکم و فراشان رشوه داده شد تا مبادا نزدیکان و اقوام مقصران را شریک در جرم کنند.

۵ محمدحسین خان صدر پس از انجام این کار بزرگ یعنی رهانیدن جلفاییان و بخشش ۲۵ هزار تومان و پرداخت آن از کیسه خود بنابر خواهش جلفاییان نامه تشویق‌آمیزی به ارمنیان هندوستان نوشت که از شنیدن خبر آن واقعه وحشت نکنند و بدون واهمه به خانه خود جلفا برگردند. صدر در این نامه اطمینان می‌دهد که نسبت به ارمنیان لطف

بسیار دارد. اصل این نامه در کلیسای وانک موجود است و لازم می‌دانم ترجمه [متن] آن را در اینجا بیاورم تا گواهی بر روح بزرگوار و عمل قهرمانانه او باشد.

«عالی‌شأنان عزّت همراهان زبدتہم المسیحی خواجگان و تجاران ساکنین بنادر و ممالک هندوستان را مشہود آن کہ چندی قبل از این از خزانه عامرہ حضرت شہریار گیتی‌ستان و خدیو زمینی فرمان ظلّ رحمت حضرت یزدان روحی و روحانفادہ تنخواہی سرقت شد بعد از تفحص بیکران و تجسس بی‌پایان بہ دولت و اقبال مصون از زوال حضرت خدیو بی‌ہمال مشخص شد کہ سارق چند نفر از جُہال شیشہ بر مسیحی ساکنین جولاہہ بودہ اند کہ در عمارات مبارکات کار می‌کردند بدان جہت راہی یافتہ از راہ ضلالت تنخواہ را سرقت کردہ بودند بعد از آن کہ این فقرہ بہ عرض اولیای دولت گردون عدّت قاہرہ رسید ناثرہ خشم و بحر سخط حضرت ظلّ الہی روحی فدایہ مشتعل و موج گردیدہ قریب بہ آن شد کہ آتش خشم شہریاری تمامی مسیحی جولاہہ را فرو گرفته بسوزد. بناءً علیہ این نیازمند درگاہ خلائق امیدگاہ جہانیان پناہ بلب عبودیت و جہہ عقیدت زمینی خدمت را ملثوم و ممسوح و با خضوع و خشوع بی‌نهایت استدعای عفو آن جماعت را نمودہ معادل بیست و پنج ہزار تومان پیشکش ہفتخان پایہ سریر خلافت مصیر اقدس امجد خسروی کردہ از بسیاری عجز و انکسار اخگر غضب و موج بحار سخط شہریار جم اقتدار را فرو نشانید کہ از مرحلہ قتل آن جماعت گذشت و نظر بہ شفقت وافر و مرحمت متکاثری کہ خود نسبت بہ آن جماعت داریم آنها را از قید غم و اندوہ آزاد و مطالبہ وجہ مسطورہ را از آنها نکردہ موقوف و الم و غم آنها را مبدل بہ سرور ساختیم کہ من بعد الیوم بہ هیچ وجہ کسی متعرض احوال آنها نخواہد بود آن عالی‌شأنان و سایر مسیحیان متوطنین آن صفحات در نہایت استمالت و اطمینان بودہ تردّد و عبور بہ اصفہان و جولاہہ را موقوف ندارند کہ بہ هیچ وجہ من الوجوہ احدی را با مسیحی رجوعی نیست و نخواہد بود و مرحمت ما نیز شامل احوال آن جماعت ہست البتہ مستمال و فارغ البال بودہ سایر مسیحیان ساکنین و متوطنین آن صفحات را از این موہبت عظمی و عطوفت کبری مستحضر و مطمئن خاطر و مسرور سازند [یک کلمہ ناخوانا].»

کشیش عالم گریگور در آسدوازدوریان جلفایی دربارهٔ ماجرای شیشہ برہا مرثیہ‌ای سرودہ کہ بی‌جہت ندانستم آن را در اینجا بیاورم:

مرثیه‌ای در مصیبت جلفاییان به خاطر واقعه شیشه‌برها که در اوایل ماه شمس
۱۸۱۶ رخ داد. اثر طبع حقیر کشیش گریگور در. ه. در اسدوازادوریان

ای همقومان، ای بنی آدم

مرثیه سرکنید

بر جلفای غم‌زده

که از شکوه خود عاری شد

□

این خاتون پرزاد و رود، پربرکت، باشکوه

از خویبها سرشار، برومند، نازان به فرزندان نظر کرده

اینک ماتم گرفته، دست زیر زنخدان

می‌نالد و چه دلخراش می‌گرید

□

دروازه‌های پرنقش و نگار سخت به هم کوفته شدند

دروازه‌های دیرهای پرنگار و کلیساهای مقدس

بر نوای کشیشان، بر کودکان پاک‌زاد

هم آنان که دل از دین برمی‌افروختند.

□

دل‌م از این نابودشدن گرفته است

دستم‌گاه نوشتن می‌لرزد

چرا که همه شادمانی روحانیان

اندوه و ماتم و زاری شده است

□

ای ارمیا بیا بر من نوحه کن

به روز ما زاری کن

سوز حق‌ها را بیش از پیش بسرای

تو که درد ما را نیک می دانی
این توهین را این هولناکترین را

□

دانیال برخیز، فروپاشی قوم ارمن را بنگر
بد خود را به یاد آر و بدتر از آن را دریاب
آنگاه که اسیر شر بابلیان شدند
شاید آنجا کسانی برای تسلی قوم بودند

□

آه کجایند سالاران ما، کجایند چوپانهای ما
کجایند شبانهای ما، گله بانهای ما
افسوس همه رفته اند
و به جایشان گرگان گله زن نشسته اند

□

همان طور که اسرائیلیان فرزند برگزیده را آزار دادند
قوم ما را نیز در بند نگهداشتند
همان طور که قبطیان به یهودیان، ایرانیان به ما ستم کردند
و چون موسایی پیشوایی نداشتیم

بیایید فراموش کنیم آن ستمها را که در روزگاران بر ما رفت
در دوست و پنجاه سال آزرگار که گذشت
به دست آنها، به خاطر مذهبمان
و ستمهای دیگر ستمگران را

□

از اکنون بگویم
که با چشم دیدیم و به خویشتن چشیدیم
به سال مسیحی ۱۸۰۰

و شانزده سال افزون بر آن

□

از پس کورش شاه که آمد؟

که به نیرو تخت ایران را به چنگ آورد

باباخان زورمدار، شاه شاهان

آنگاه صدای فروپاشی قوم ما برخاست

□

گناهان ما به گرانی صخره‌ای از دست خدا رها شد

با شتابی سخت، تا ما را

تا گروهی از ما را که شیشه برشان می‌گویند، بیدار کند

کارگران کاخ شاه ایران را

□

گناهان ما پنهان در ظلمت زاغه‌ای

با هم شور کردند، شوری گناه آلود

به دست خویشتن گنج شایگان را ربودند

و به جلفا آوردند، مخفی و پنهان

□

مسروقه مخفی پنهان نماند

همچون ازدهایی دژم ترسناک

و عمر توانگریشان کوتاه بود

و خود بر خویشتن خیانت کردند (یکدیگر را لو دادند)

□

این صدا به سرعت برق گذشت

و در گوش شاه نشست

حیران نخواست باور کند

این گستاخی قوم بیچاره ارمن را

□

با چشمانی خون گرفته خشمگین خشمناک
فرمان داد فرمانی هولناک
غم نو بر تو مبارک ای قوم زیر تیغ،
ای قوم مقهور قهر شاه

□

ترکمنهای بدترکیب به شتاب بیرون ریختند
به شمار پانزده هزار
کمر بسته به کشتار ارمنیان اصفهان
و جاهای دیگر، تا از تیغ بگذرانند و تاراج کنند

□

تا این خبر شوم به جلفا رسید
قوم ارمن با سوگ و زاری و شیون
غمگینانه به خدا پناه برد
و از او راه نجات جست

□

آن پرتو وصف ناپذیر، آن فروغ جاویدان
آن چوپان هوشیار که به خاطر گله
جان خود را فدیۀ آنها کرد
و با خون خود خرید، بی خواب، گله را نگه می دارد

□

دل خشمگین شاه را آرام کرد
آن که چون سلیمان دلها را در کف خود دارد
بر ارمنیان، این قوم غم دیده
به شفاعت یک خان بزرگ

□

دریای مهر، محمدحسین خان ارجمند
به حضور شاه رفت با چهره‌ای غم‌زده
گفت: «سالیان عمر تو پاینده باد!
گوش به فرمان تو داریم با چشم گریان

□

بدکاران باید کیفر ببینند
چه کرده‌اند دیگر بیچارگان که چاکران تو‌اند
به لابه می‌خواهم تا خون بیگناهان را نریزی
یا از سر مرحمت بگذار شفاعت آنها را پیشکش کنم

□

شاه خوش رفتار مهربان پذیرفت
کلام نافذ خان ارجمند را
چون گنج گرانی برای شفاعت ما داد
بیست و پنج هزار تومان پول نقره

□

اما آنها مکافات ترسناکی دیدند
بس دلخراش که کاری بد کرده بودند
همگی با هم گرفتار شدند
با زن و فرزند به زندانی سخت افتادند

□

چرا این تباهی به ذهن شما راه یافت؟
با مار بازی کردید آن هم با دست خوشتن
ای هم‌قومان من چه نابجا احق شدید!
گرفتار شدید و ما را هم به جرم خود گرفتار کردید

□

جلادان سنگدل دور آنها را گرفتند

شکنجه‌شان کردند، شکنجه‌ای هولناک
با آهن داغشان کردند و ضربه‌های دلخراششان زدند
در آب جوش وحشیانه پوستشان را ورقه کردند
□

چهار نفر محکوم به مرگ
که حکم مرگشان اجرا شد
بیگناهان دیگر از مرگ رستند
با نشان هولناک داغ بر تن‌هاشان
□

شکنجه‌ای موهن و هولناک زندگی آنها را پایان داد
دو تن از چهار تن که حکم مرگشان اجرا شده بود
دو تن دیگر را زنده‌زنده در دهانه توپ گذاشتند
در آتش سوختند و نابود شدند
□

به کشتن این چهار تن ابقا نکردند
تا درد ارمنیان تسکین یابد
بعد از آن قوم ما را بدهکار کردند
به جریمه کلان، به رشوه
□

بدنام شدیم در نظر این قوم شرور
به ضرب تازیانه جریمه می‌دهیم
از خرد و کلان نمی‌گذرند
جملگی چون مور به طاس لغزنده افتاده‌ایم
□

گرفتارمان کردند و به زهمان کشیدند
با شقاوت و شرارت

محمد حسن وزیر ملعون و خبیث

که از دست او رهایی نیست

□

آسایش به تمامی از ما گریخت

دریغا عشق آسمانی از میانه رخت بریست

و نفرت و نکبت در جای آن نشست

□

پیوسته درد، درد، درد روی درد

گرفتار شدیم به گرانی نان

این آتش خشم ما را تشنه کام کرد

و دیگر بچه‌های ارمن را بلعید

□

چندان لاغر و زرد شدند کودکان بی پدر، زنان بی شوهر

از تنگی قحطی مرگبار

که هق‌هق‌کنان، در کوچه‌ها می‌گشتند

علف می‌خوردند و جان می‌دادند

□

ای قوم بازخریده شده از خون فرزند یگانه

بیاید همه با هم به خدا پناه بریم

تا ما را از این مهلکه برهاند

بیاید و از ته دل این را بخواهید

□

* ای نام خوش آهنگ ای مسیح ناجی ما

نام ناجی پرهیت

*- این شعر ۳۶ چهارپاره است به شماره الفبای ارمنی و ترتیب آن. بدین معنی که حرف اول هر چهارپاره با حرفی به ترتیب الفبایی آغاز می‌شود.

ما را رهاکن از این اندوه بزرگ خادم حقیر تو کشیش گریگور*.

*- در کتاب «ارمنیان مشهور ایران» تألیف گالوست شرمازانیان (به زبان ارمنی)، چاپ رُستف به سال ۱۸۹۰، در صص ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱ درباره سرقت شیشه‌برها مطالبی هست که لازم دانستیم در ترجمه فارسی آنها را بیفزاییم.

«چند ماه پس از آن ماجرا معلوم می‌شود که سارقان کسانی دیگری بوده‌اند و یک کیسه پنج‌هزار تومانی از سر اتفاق به چنگ شیشه‌برهای ارمنی می‌افتد و سرقت صورت دیگری داشته است.

مداخل آذربایجان کفاف مخارج عباس‌میرزا را نمی‌داد. به هنگام جنگ با روسیه خواست اصلاحات تازه‌ای در قشون ایجاد کند. ادوات و جنگ‌افزارهای تازه می‌خرید و دائماً از پدر پول می‌طلبید. اما پدر از سر خست حاجات او را برآورده نمی‌کرد. بدین جهت عباس‌میرزا به تهران می‌رود تا وساطت کنند و پدر با پرداخت پول او را یاری دهد. اما با این وسیله هم نمی‌تواند از او چیزی بیرون کشد. از این رو به فکر می‌افتد از خزانه مبلغ هنگفتی بدزدد و از روی احتیاط قبلاً چهار دزد زیردست و ماهر از جمله سُنی اسماعیل و تقی‌کچل ... را همراه خود آورده بود. چون شاه به ییلاق سلطانی می‌رود، عباس‌میرزا بیست روزی در تهران می‌ماند و به دزدان دستور می‌دهد با این روش به خزانه شخصی شاه دستبرد بزنند. عباس‌میرزا شخصاً همراه با نوکران خود به کاخ سر می‌زند به این بهانه که از نحوه ساختمان و تعمیر کاخ و حرمسرا آگاه شود تا خود نیز در تبریز نظیر آن را بسازد. روزی هنگام ورود به کاخ دزدان را هم همراه غلامان به کاخ می‌برد و وقت خروج دزدان یکی یکی از صف غلامان جدا می‌شوند، در حیاط حرمسرا می‌مانند و در میان درختان پرشاخ و برگ باغ پنهان می‌شوند و چون شب فرا می‌رسد از درختان صنوبر و کبوده بالا می‌روند و تا نیمه شب همان‌جا می‌مانند. چون نگهبانان به خواب می‌روند، از درخت پایین می‌آیند و به بام خزانه می‌روند و از بالا سقف را سوراخ می‌کنند و داخل می‌شوند و کیسه‌ها را از آنجا بیرون می‌آورند و می‌برند در یک تاقچه بلند بالای پنجره‌های حرمسرا پنهان می‌کنند و دوباره به جای قبلی خود بازمی‌گردند. روز بعد عباس‌میرزا بازمی‌آید و به تماشای عملیات ساختمانی می‌پردازد. آنگاه دزدان از درختان پایین می‌آیند و در فرصت مناسب به اتفاقی می‌روند که کیسه‌ها را پنهان کرده بودند. آنها را برمی‌دارند و یکی یکی زیر قبای خود پنهان می‌کنند و با غلامان قاطی می‌شوند و هنگام خروج عباس‌میرزا از کاخ، آنها نیز خارج می‌شوند. چنین پیش می‌آید که دزدان فراموش می‌کنند یا فرصت مناسبی نمی‌یابند که بروند و آخرین کیسه را بردارند. بنابراین یک کیسه در تاقچه بلند می‌ماند که ارمنیان می‌یابند و می‌برند و میان خود تقسیم می‌کنند. دزدان اصلی به سلطانی می‌روند و در آنجا بی‌پاداش می‌مانند. هریک اسبی از اصطبل عباس‌میرزا می‌دزدد، سوار می‌شوند و به کربلا می‌گریزند و در آنجا نزد زوار ایرانی به این وقایع اعتراف می‌کنند و می‌افزایند: «ما [به عباس‌میرزا] قول داده بودیم ۵۰۰ هزار تومان بدزدیم و بعد مزد خود را بگیریم اما فرصت مناسبی نیافتیم و آنقدر نتوانستیم خارج کنیم از این جهت پاداش نگرفتیم. لذا از ترس بی‌سروصدا فرار کردیم و به این زیارتگاه آمدیم و بست نشستیم که دیگر هیچ‌کس نتواند ما را از اینجا بیرون بکند.»

فصل پنجاه و هشتم

ستم حاجی هاشم خان و کشته شدن بارون سیمون هایراپتیان

۱ حاجی هاشم خان ساکن محله لبنان اصفهان از طایفه لره‌های شیرانی، فرزند رجبعلی و برادر حقیقی عبدالله خان حاکم اصفهان* بود. او از اوایل سال ۱۸۲۳ نیرو گرفت و از این رو به پشت‌گرمی داماد خود عبدالله خان بنای ستم گذاشت. لبنانی‌ها با حاجی هاشم خان همدست شدند و ماجراجویان دور او را گرفتند و به فرمانش درآمدند و از این جهت در زورگویی نیرویی بیشتر یافت. وقتی برای گشت خارج می‌شد غلامان مسلح بسیاری همراه داشت و از این طریق وحشت و هراس در دل مردم می‌انداخت. به کرات به کلیسای وانک می‌آمد، به می‌نوشی و عیش و عشرت می‌پرداخت. صدای گلوله و سم ضربه‌های اسبهای او جلفاییان را می‌لرزاند تا به جلفا می‌رسید و چون از آنجا می‌رفت مرگ بر ذهن مردم حکومت می‌کرد. از ستم او وحشت می‌کردند چون نه از خدا ترسی داشت، نه از دولت باکی در دل و نه رحم یا مروت انسانی، هرچه شراب فرمان می‌داد همان می‌کرد. تا وقتی در جلفا بود ارمنیان ستم‌دیده در خانه‌هایشان همچون زندان می‌ماندند و درها را با تیرهای قطور استوار می‌کردند تا از دید آن ستمگر دور بمانند و از بلای او در امان باشند. زنی ارمنی به نام پری‌ناز با او سر و سری داشت و دل خان را در سودای خود می‌گذاخت. او مانند ایزابل بسیاری از هم‌قومان خود را لو می‌داد و هرچه را هاشم خان نمی‌دانست یا نمی‌خواست بکند او راهنمایی‌اش می‌کرد و به او فرمان می‌داد که فلان یا بهمان را بیاورد.^۱

*- اشتباه مؤلف: عبدالله خان شوهرخواهر حاجی هاشم خان بود.

۲ هاشم خان ظالم بارون سیمون هایراپتیان را کشت^۲ که سرگذشت آن را از یک تقویم چاپ کلکته سال ۱۸۲۶ گرفته‌ام و در اینجا می‌آورم:

زجرکش کردن بارون سیمون هایراپتیان محترم به ضرب کتک و نیزه

سه‌شنبه، نهم نوامبر ۱۸۲۴ ساعت نه شب حاجی هاشم خان همراه یک خان و شش تن از معاریف به کلیسای وانک آمد و وارد نمازخانه شد. او همراه خود مردان مسلح بسیاری آورده بود و نیز نوازندگان و خوانندگانی که فرمان داد در آن مکان مقدس بخوانند و بنوازند.

وقتی به کلیسا وارد شد، مطابق مرسوم، عالی جناب خلیفه با خلیفه گریگور و بارون و سکان آسدوازادوریان و بارون سیمون نزد حاجی هاشم خان رفتند. پس از دو ساعت بارون سیمون سه بار پشت سر هم خواست خارج شود اما حاجی هاشم خان مانع شد: ای سیمون! می‌خواهی کجا بروی؟ بارون سیمون به او نزدیک شد و درگوش او چیزی گفت. با اینکه نتوانستیم از سخنانشان چیزی بشنویم اما دیدیم که خان از کوره در رفت و با خشم به غلامان خود گفت دستهای بارون سیمون را ببندند و بیرون ببرند. غلامان بی‌رحم و مروت خان نکته‌به‌نکته فرمانش را اجرا کردند. دستهای او را بستند، بارون سیمون مظلوم را بیرون بردند. در این لحظه دلخراش عالی جناب خلیفه و خلیفه گریگور و خان ناشناس برای وساطت بارون سیمون بیگناه شروع به التماس کردند. بر اثر این التماسها خان کمی نرم شد و فرمود تا بارون سیمون را دوباره به داخل آورند. به همین بس نکرد و به فرزندان بارون سیمون هم انعامی داد و نیز بارون و سکان را با انعامی نواخت. پس از چند دقیقه دوباره رنگ چهره‌اش برگشت و با خشم بسیار سخنان تهدیدآمیز و عتاب‌آلودی نسبت به عبدالله خان، حاکم اصفهان و حومه، بر زبان راند. اگر خوب بیندیشیم درمی‌یابیم که قصد او از آمدن به کلیسا در این مرتبه شرارت و خیانت نبوده و از سخنانش معلوم می‌شد که با عبدالله خان حاکم دشمنی پیدا کرده بود که در مورد خاصی فرموده بود تا غلام کلب‌علی خان را حبس کنند و او از خویشان و نزدیکان حاجی هاشم خان بود. خان خشمگینانه چهره خود را به سوی بارون سیمون کرد و گفت: «تو به یاری دست حاکم پرواز می‌کنی، من این دست را می‌شکنم و تو را به

گدایی می‌اندازم. همان شفیعان دوباره به التماس افتادند و به خان گفتند هر تنبیه سزاواری که در مورد بارون سیمون می‌اندیشی ما با جان و دل حاضریم جور او را بکشیم. با اینکه عالی‌جناب خلیفه و خلیفه‌گریگور مکرراً در مقام شفاعت التماس می‌کردند و امید داشتند خشم خان ظالم را فرو بنشانند اما تمام کوششها و التماسهای آنان بی‌فایده و بی‌ثمر ماند؛ چون نه دیگ محبتش جوشید و نه دل سنگش نرم شد. خان ظالم با چهره‌ای افروخته به عالی‌جناب گفت: «خلیفه از این به بعد دیگر به کلیسای وانک نمی‌آیم. با خدا حافظی؛ مهمیز اسبش را همی کرد و رفت.

روحانیون به پاس احترام تا کوچهٔ غریب بدرقه‌اش کردند و حال آنکه بارون سیمون نگون‌بخت هنوز دست‌بسته دم در کلیسا مانده بود. عالی‌جناب خلیفه‌گریان دنبال خان بانگ می‌زد و الحاح و التماس و تمنا و خواهش می‌کرد که بارون سیمون را ببخشد. اما خان بیرحم گوشش به این تمناهای جانسوز بدهکار نبود. رحمش انگيخته نشد. اما دوباره چهره‌اش را به جانب خلیفه‌گرداند و او را سوگند داد که حتی یک کلمه هم در این مورد حرف نزند و به کلیسا بازگردد. خلیفه چون از یهوده بودن گریه و التماس خود آگاه شد با چشمان گریان و نوید به کلیسا بازگشت. چه منظرهٔ دلخراشی! وقتی خلیفه بارون سیمون را عریان و بی‌صدا دید مانند گوسفند محکم به درخت دم در کلیسا بسته، به‌راستی از هوش رفت و سست شد و پس از چند دقیقه مجدداً به هوش آمد و به غلامانی که با نیزه تن او را خون‌چکان می‌کردند التماس کرد او را از بند آزاد کنند و قول پیشکشی و انعام فراوانی می‌داد تا از او شفاعت شود. اما ستمگران جلاد ناشنوا به خواهشهای او وقتی نگذاشتند بلکه ظالمانه، بی‌ترس و واهمه خلیفه را از آنجا دور کردند و پشت سر او شلیک می‌کردند و با تهدید به طرف کلیسا راندند و مجبورش کردند در کلیسا را ببندد. روحانیون از این لحظات دردناک به بعد در کلیسای وانک محبوس شدند و با ترس و اندوه منتظر عاقبت کار بودند. خبر هم رسید که غلامان خان بارون و سکان و بارون زاکار را هم دستگیر کرده‌اند. روحانیون غرق در دلهره و اندوه نمی‌دانستند چه کنند. چون اگر بیرون می‌آمدند، طبق دستور هاشم‌خان به آنها شلیک می‌شد که فرمان داده بود هیچ‌کس را برای شفاعت نمی‌پذیرد و خود در محلهٔ شراب‌خواران نشسته بود و می‌نوشید و خوش می‌گذراند و بارون سیمون مظلوم با

دستبندهای عذاب و شکنجه و کتک جوی خون و اشک از او روان بود و ضجه‌های دلخراشش از درد عمیق هوا را می‌شکافت و سکوت شبانه را می‌آشفته. روحانیون، درمانده، آه و ناله دردناک خود را با هوا می‌آمیختند و با ریختن اشک خاک را آبیاری می‌کردند و همه شب در اندوه و درد سپری می‌گشت.

ساعت هشت صبح خبری منتشر شد که پس از راندن ظالمانه روحانیون به داخل کلیسا، جنایتکاران بیرحم بارون سیمون را از درخت باز کرده‌اند، سپس گلوله‌ای در سر او شلیک و آنگاه با شمشیر سوراخ سوراخش نموده‌اند و دست آخر سر او را بریده و در گودالی انداخته‌اند. جلفا به تمامی از این خبر نخست خاموش ماند و بعد لرزید. آنجا ترس و وهم و دلهره و اضطراب و انتقام را می‌شد با چشم دید. آنجا می‌شد شنید گریه و فریاد و زاری و ناله مردم را که عموماً از خانه‌ها بیرون ریخته بودند، با یکدیگر همگی به سوی کلیسا و خرابه‌های نزدیک آن رفتند تا بدن شکنجه شده او را بیابند اما پس از جستجوی بسیار نومید شدند، پراکندند و به خانه‌های خود بازگشتند.

پس از اتمام نیایش صبحگاهی تحویلدار و عیسی خان‌بیک با بیست سوار به فرمان حاکم به جلفا آمدند عالی‌جناب خلیفه و بارون و سکان را برداشتند و به شهر بردند. حاکم اول خواست از بارون و سکان شرح اتفاقات شب گذشته را بشنود اما او از سر ترس گفت چیزی نمی‌داند.

حاکم او را تهدید کرد و گفت زینت آلات زنت و قاطرت را خودت برای شفاعت پیشکش کردی و حالا می‌گویی چیزی نمی‌دانم. پس از کمی نکوهش با او و عالی‌جناب دو ساعتی خلوت کرد و درباره آن واقعه سخن گفت و در پایان عالی‌جناب و بارون و سکان را به عیسی خان‌بیک تحویل و دستور داد آنها را با احترام و صمیمانه ببرد. ساعت هشت شب که هنوز منظره ترس آور و هولناک دیشب در برابر چشم ارمنیان جلفا بود، شنیده شد که دوباره حاجی هاشم‌خان به جلفا می‌آید و تا مردم در این فکر و غصه بودند صدای گلوله شنیده شد و گفتند که آن ظالم به خانه می‌فروشد و از آنجا کسانی را فرستاد که راهبان کلیسا را آنجا ببرند. خلیفه گریگور و بارون پانوس اجباراً رفتند و خان آنها را مجبور کرد نزدش بنشینند و با اینکه از او بسیار می‌ترسیدند هالونظر علی با حرفهای خود آنها را دلداری و جرأت داد.

در این وقت حاجی از آنها پرسید که عالی جناب و بارون و سکان کجایند. خلیفه گریگور در جواب گفت که حاکم بیست سوار سراغ آنها فرستاده بود و آنها را به شهر بردند. چون خان چنین شنید به آدمهای خود فرمود بروند و در خانه بارون و سکان را از پی بکنند و پنجاه تومان از زنش بگیرند. هالونظر علی و خلیفه گریگور با التماس بسیار خشم او را فرو نشاندند و او کس فرستاد تا غلامانش را برگرداند. در نکوهش حاکم حرفهای زیادی زد و آخر به غلامان خود فرمود تا بروند و خانههای لاندیها را ویران کنند. چون به لاندیها دستور داده بود جلفا را خراب کنند و آنها نکرده بودند و غلامان رفتند و منزل نیکو غوسیها را که آنسوی کلیسا بود خراب کردند. در ساعت ده شب خان مست از خانه می فروش بیرون آمد و به شهر رفت. وقتی جلو عمارت عبدالله خان حاکم رسید به غلامان فرمود چند شتر بکشند و شش چارپا را که با بار برنج از کوچه می گذشتند غارت و یک حجره را هم چپاول کنند و از آنجا به خانه خود رفت. با اینکه جلو عمارت حاکم سر و صدای بسیاری برپا شد اما هیچ کس جرأت نکرد از منزل داروغه خارج شود و جلو گستاخی خان ظالم را بگیرد. حاکم مجدداً عالی جناب خلیفه را تشویق کرده بود نترسد و قول داده بود با او دوست باشد و چند نفر را که شک داشت توطئه کنند دستگیر و حبس کرده بود و با سخنان تهدید آمیز عموی خود، حاجی هاشم خان را مذمت کرده بود. حاجی ظالم هنوز نزد او نرفته است و با نامه با یکدیگر ارتباط دارند.

اگر کسی از وضع جلفا بپرسد برخلاف زیاده گویی بسیار مختصر باید گفت ما اینجا نیم مرده ایم و دفن نشده. روز دوازدهم ماه، جسد بارون سیمون را از گود چهار هزارها بیرون آوردند. عیسی خان بیک آمد و در حضور جمعیت زخمهای او را بررسی کرد و فرمود تا در محوطه کلیسای میدان دفن کنند. در چهاردهم ماه سر او هم پیدا شد که آن را هم کنار تنش دفن کردند.^۳

^۳ گسترش مظلالم حاجی هاشم خان اعلی حضرت همایونی را به اصفهان کشاند که در روز پنجشنبه از هفته بزرگ سال ۱۸۲۵ بلایی بر سر حاجی هاشم خان آمد که سرگذشت او را از همان تقویم گرفته ایم و در اینجا می آوریم:

عقوبت شدید حاجی هاشم خان ۱۵ مه ۱۸۲۵

با مسرت بسیار و خرسندی فراوان ورود پادشاه ایران به اصفهان را به اطلاع می‌رسانم. اعلیحضرت با شکوه فراوان و جلال و جبروت روز پنجشنبه هفته بزرگ به اصفهان وارد شد و روز یکشنبه عید فصیح از جلفا دیدن کرد. پس از ورود به کلیسای وانک از عالی‌جناب خلیفه و معتمدان ارمنی از وضع زندگانی و حمایت دولت از ایشان سؤالاتی کرد. اعلیحضرت فرمود که شنیده‌ام حاجی هاشم خان زجر و زحمت زیادی به شما داد و یکی از محترمان شما را زجرکش کرده است. هنگامی که هم‌قومان ما این سخن را از شاه شنیدند جملگی بی‌صدا به پای شاه به زمین افتادند و چهره بر خاک مالیدند. شاه از همان لحظه دستور داد فوراً آن مجرم یعنی حاجی هاشم خان را دستگیر کنند که او را گرفتند و با دستهای بسته و زنجیر برگردن به حضور آوردند. شاه قبلاً از جریان مطلع بود و به حقیقت زجرکشی بارون سیمون بدبخت واقف شده بود و حاجی هاشم خان را مجرم و بسیار مقصر می‌دانست. آنگاه فرمان داد تا او را زدند و با آلات مختلف به شدیدترین وجه شکنجه کردند. از این طریق حاجی هاشم خان به وسیله قانون به بدترین وجه مجازات شد. طبق حکم شاهانه جلادان ریش او را خشک خشک با تیغ کند تراشیدند و بینی او را سوراخ کردند و طناب سیاهی از آن گذراندند و وارونه سوار الاغ کردند و دم آن را به دستش دادند و در تمام میدانهای شهر گرداندند و او را مسخره تماشاچیان کردند*.

آبروی خود و خانواده‌اش را ریختند و عبرت تمام بدکاران کردند. او را در میدان بزرگ، که قیصریه می‌خوانند، و چوبه دار در آن افرشته بود، بسیار زدند. چشمهای او را از حلقه درآوردند. گوشهایش را بریدند و نزد سگان انداختند. تن او را با آهن گداخته سوزاندند و به ضرب وادارش کردند تا مدفوع خود را بخورد و ادرارش را عوض آب بنوشد. برای او یک میلیون رویه و چهارصد رأس گاو جریمه بریدند. اما فعلاً در حبس محکومان به اعدام است. و اولین روز هفته بعد از عید فطر را برای اعدام او مقرر کرده‌اند. پدر، عمو و تمام خاندان آن بزهکار هم همگی و تمام بزرگان و معتمدان لر جملگی محبوسند. نمی‌دانیم با این زندانیان چه خواهند کرد اما نظر عمومی این است که

* به نقل از سالخوردگان مردم دنبال او راه افتادند و چنین می‌خواندند و کف می‌زدند:

حاجی هاشم خان لبنونی دُمبنا خب می‌جنبونی.

هیچ کدام از آنها در صورتی که شریک جرایم او باشند از مرگ نخواهند رست. دارایی حاجی هاشم خان را دربار ضبط کرد که در میان آنها اثاث دیگران نیز یافته شد که هاشم خان از آنها با شکنجه گرفته بود. از این رو دولت تمام اشیای متعلق به دیگران را به صاحبانشان بازگرداند. لره‌های لبنان وقتی خبر گرفتاری و زجر سالار خود را شنیدند همگی خانه‌های خود را رها کردند و شتابان و ترسان گریختند و به نقاط نامعلوم و غارهای کوهها پناهی‌دند. اما دولت فوجی از سواره نظام را فرمان داد تا آنها را تعقیب کنند و فراریان را دستگیر و به شهر آورند تا به سزای اعمال خود برسند. عبدالله خان حاکم اصفهان که ملقب به امین الدوله بود به دلیل عدم لیاقت و کفایت در انجام امور محوله از مقام خود خلع شد و به فرمان شاه، یوسف خان گرجی به جای او گماشته شد. پیشنماز اصفهان از حاجی هاشم خان شفاعت کرد تا از سر تقصیرات او بگذرد و جان او را نگیرد و از مرگ برهد. اما شاه در عزم خود مصمم است که بعد از عید فطر او را زجر کش کند. اعمال بیرحمانه و شقاوت آمیز حاجی هاشم خان به آخرین درجه افراط رسیده بود و با رفتار ددمنشانه قصد داشت نه فقط ارمنیان بی‌پناه جلفا که تمام مسلمانان اصفهان را زجر دهد. اما حالا درجه گناهان او به نهایت رسید مانند گناهان فرعون مصر و او حقیقتاً غرقه در دریای گنهکاری و سزاوار عقوبتی است که تقدیر خدای تعالی است. چون برای مردم مثل طاعون بود و برای ارمنیان به خصوص مانند شمشیر نفرین بود. خون بارون سیمون غمگینانه فریاد می‌زند و از آسمان تقاص می‌طلبد. صدای خون او به گوش خدا رسید. دریغا آن مرد واژگون بخت که به خاطر سعادت قوم ارمن و مسیحیت قربانی شد. بجاست او را شهید بخوانیم و حقا که چنین است. زیرا بی‌جهت زجر کش شد به خاطر دفاع از مذهب مقدس ما که از سوی غیرارمنیان مورد توهین قرار گرفته بود. فتح علی شاه عادل در واقع توسط جارچیان شهریان را خبر داد که بعد از این اگر از اتباع این مملکت کسی جرأت کند و احدی را بیازارد و به خطر اندازد و یا ارمنیان را اذیت کند، بلایی بر سر او خواهد آمد که حاجی هاشم خان بدان گرفتار شد و راستی که اینهمه نشان دهنده عزم استوار شاه در حمایت از آسودگی و آرامش و امنیت ملت خویش است.

به یقین این واقعه غم انگیز کشته شدن یک ارمنی قوم پرور جلفایی نه تنها باید برای قوم ارمن و کلیسا اندوهی باشد بلکه باید به عنوان یادبود تلخی از اسارت همگانی برای

نسل آینده بماند. آن کسان که حرکتشان از محبت و همبستگی گذشتگان مایه می‌گیرد و در ژرفای قلب خود مشعل میهن‌دوستی و دلیری نسلهای گذشته را فروزان نگه می‌دارند، این سرگذشت را از صمیم دل و با اندیشه‌ای درست بخوانند و اگر روزی روزگاری ساعت هولناک انتقام فرا رسد و داد ما از اسیرکنندگان ستمگر گرفته شود، آنگاه مورخان آینده برای تداوم تاریخ کشور زمانی آزاد و اکنون اسیر ما خاطره این واقعه را زنده نگه دارند، حکایت آن مرد را که قربانی خشم آن ابلیس یا دیو شد و در ردیف مردان وطن‌دوستی قرار گرفت که با اراده خود هستی خویش را فدای کلیسای مقدس کرد تا از اهانت غیرارمنیان برهاند و آرامش را به قوم ما بازگرداند.^۴

^۴ اعلیحضرت همایونی از سر دوران‌اندیشی حاجی هاشم‌خان ظالم را نکشت بلکه فروغ چشمهایش را گرفت تا عبرت بسیار کسان گردد، عبرت برای آنها که به این‌گونه بیدادها مبادرت می‌کنند. او هنوز زنده است و به کلی رفتار شرارت‌آمیز خود را تغییر داده و مانند انسانی موجه به علایق دنیوی پشت کرده است. در محله لبنان آدمهای شرور بسیارند که در موقع مناسب شاخ خود را نشان می‌دهند و گاهی رام و سربه‌زیر می‌شوند. حاجی پیوسته آنها را پند و هشدار می‌دهد تا از گستاخی و بی‌پروایی دست بردارند و خود را نمونه قرار می‌دهد و آنها را قانع می‌کند تا آرام و کوشا زندگی کنند.*

*- در کتاب «آرام‌نایس» چاپ کلکته، ۱۸۳۶، ص ۱۰۳. در این باب مطالب مشروح‌تری آمده که علت عمل زشت حاجی هاشم‌خان به‌خاطر انتقام‌جویی و قدرت‌نمایی در برابر عبدالله‌خان بوده است.

۱- نقل از شاهدان عینی روزهای سخت.

۲- بارون سیمون فرزند بارون هایراپت کلاتر اسبق جلفا بود. او سالیان بسیار در خدمت عبدالله خان بود. چند سال پیش عبدالله خان با زور اموال او را گرفت و با ضرب چماق او را از هستی ساقط کرد و از این رو در قرض فرو رفت. پس از مدتی دوباره روبه روی دیگران به او علناً احترام گذاشت و او را مباشر دهاتش در فریدن کرد و قدم به قدم او را به پاس وفاداری در خدماتش محترم داشت. آخرین عنوان او ضابط فریدن بود. بارون سیمون سی پارچه آبادی ارمنی و مسلمان نشین را تحت ضبط داشت.

او آدمی پرکار بود و با اینکه از سواد بی بهره بود اما ذاتاً سخنور و حراف بود و از قوانین ایران آگاهی داشت و در سخن گفتن بی باک بود. از این جهت بسیاری از مظلومان به او روی می آوردند. وی نه فقط مورد اعتماد عموم ارمنیان بود بلکه مسلمانان نیز بدو اعتماد داشتند و به قدر همت خود بدون چشمداشتی آنها را یاری می داد که امروزه یافتن آدمی در ایران دشوار است.

زیردستانش از او بسیار راضی بودند، به ویژه ارمنیان، که از ظلم ایرانیان آنها را می رهند. بزرگان دهات از ترس بازخواست از او حساب می بردند و ارمنیان را نمی آزرندند.

۳- تقویم سال ۱۸۲۶ چاپ کلکته، قسمت دوم، صص ۶۹ - ۶۴.

۴- همان جا، صص ۷۴-۷۱.

قبر بارون سیمون هایراپتیان در جلو در غربی کلیسای میدان سورپ بتلهم واقع شده و تاکنون ساکنان جلفا آن را به منزله قبر شهید محترم می شمردند.

کتیبه قبر بارون سیمون :

در دل این خاک دفن است

جسم سردار سیمون

فرزند هایراپت

مرد نیرومند باوجود

جوان نگون بخت چهل ساله را

شهید کردند و اینجا گذاشتند

که در کتاب آسمانی

در زمره شهداست

در تاریخ ۲۰۹ داما ۱۳ (۱۸۲۴)

فصل پنجاه و نهم

وفات فتح علی شاه • شورش شاهزادگان پس از مرگ پدر و پادشاهی محمد میرزا فرزند عباس میرزا

۱ فتح علی شاه پس از عقد قرارداد صلح با تزار روس در سال ۱۸۲۷ از فکر جنگ آسود و با خیالی راحت به سراغ حرمسرا و زنان و کنیزانش رفت و پسران و دختران بسیار به دنیا آورد. فرزندان او همین که به بلوغ رسیدند حکومت شهرهای بسیاری از ایران را به دست می گرفتند. که نظر به سالخوردگی پدر و اطمینان از پسر شاه بودن مالیات قلمرو خود را به مرکز نمی فرستادند و هر کدام به سود خود می اندیشیدند و به فکر آینده خود بودند و به این حد نیز قناعت نمی کردند و به دزدان و چپاولگران پناه می دادند که آنها با گستاخی کاروانها و مسافران را می چابیدند و بخشی از غنیمت را به این شاهزادگان می دادند. با این شیوه حکومت شمار دزدان و غارتگران فزونی گرفت و کالاهای بسیاری از بازرگانان بدون پرداخت قیمت آن قسمت دزدان شد. این سارقان به سرقت کالاهای بازرگانان بسنده نکردند، بلکه گنج شاهی هم که از اصفهان به تهران حمل می شد توسط غارتگران بختیاری به غارت رفت و علیامخدره تاج الدوله هنگام عزیمت به اصفهان در ماه اوت ۱۸۳۴ از ترس راهزنان مسافرت خود را منحل کرد و در روستای کوچک قرود سکنی کرد تا سردار داویدخان ساگینیان با یک فوج قشون به آنجا رسید و ادامه سفر او را ممکن ساخت.

۲ این همه هرج و مرج در کار دولت و بی پروایی شاهزادگان حاکم، شاه را مجبور کرد با سی هزار سپاهی به اصفهان بیاید تا شخصاً به وضع آشفته شهرها سر و سامان دهد.

دومین سفر شاه به اصفهان در ۲۷ سپتامبر ۱۸۳۴ رخ داد که در کاخ سعادت آباد اقامت گزید. فرزند او سلطان محمد میرزا، ملقب به سیف الدوله، مالیات شهر را به افراط حیف و میل می کرد و چون پول نقد برای پرداخت به شاه نداشت تمام زینت آلات و اثاث خانه طلا و نقره را ذوب کرد و سکه زد و مالیات قلمرو خود را به خزانه دولت پرداخت. حاکمان و والیان از چهار اطراف می آمدند تا بدهی خود را بپردازند یا با اهدای پیشکشی از شاه تفرّقی یابند. حسن علی میرزا*، فرزند دیگر او نیز که فرمانروای شیراز بود به اصفهان وارد شد بی آنکه مالیات خطّه خود را همراه بیاورد که شاه از این امر بسیار خشمگین شد و با وساطت وزیران از سر قتل او گذشت و حسین قلی خان را مأمور گرفتن مالیات کرد و همراه او به شیراز فرستاد و مالیات را گرفت. شاه به سبب بیماری بی اهمیتی در نهم اکتبر ۱۸۳۴ درگذشت. او سی و هشت سال و شش ماه پادشاهی کرد. فرزندانش تا دو روز مرگ او را پنهان کردند تا اینکه علی قلی میرزا حاکم قزوین خزانه دار و فرمانده سپاه شد. خبر مرگ شاه سبب اندوه سپاه شد و به شروران جرأت داد تا افواجی گرد آوردند و برای چپاول آماده شوند تا نه فقط به خانه های شهرنشینان بلکه به سپاه سلطنتی نیز دستبرد زنند و این افراد از ساکنان سیجان و سعادت آباد بودند که سرکرده آنها ابوالقاسم بلنده و رمضان باباقلی بودند. ترس و وحشت از همه سو بر ساکنان شهر حکومت می کرد و او باش از هیچ گونه دستبرد و غارت و کشتار و تجاوز روی گردان نبودند. سیف الدوله حاکم شهر به جای ابراز شجاعت و نظم دادن به اوضاع شهر از ترس برادر کوچک خود، مغول میرزا را بر ترک اسب نشانند و با دو سوار شبانه به اردوی سردار داوید ساگینیان رفت که در آن وقت در بروجن برای دربار آذوقه گرد می آورد.

۳ در این هنگام که شهر در ناامنی و هرج و مرج و آشوب بود، پیشوای مذهبی دلیر ما اسقف هوانس باگرواندی، صدر روحانیت جلفا، با روحی پرشهامت و قلبی آکنده از مهر برای حفظ قوم خود، قبلاً و سکان آسدوازدوریان را مأمور کرده بود که دربند کوچه ها و میدانها و محل تجمع ها را از نو استوار کنند و دروازه های بیرونی را ببندد و فرمان داد که

* - حسین علی میرزا صحیح است.

همگی کوچک و بزرگ مسلح شوند و شب و روز خانواده‌ها را حراست کنند. از بامهای بلند و کلیساهای محکم دیده‌بانهای گماشت و سنگرها برپا کرد تا جوانان مسلح از آنها حفاظت کنند. برای دیرها نگهبان گماشت و خود محله به محله سرکشی می‌کرد و جوانان مسلح را جرأت می‌داد و به کسانی که در انجام وظایف خود سهل‌انگاری می‌کردند اخطار می‌داد. شبی چنین پیش آمد که ساکنان مسلمان سیچان واقع در جنوب شرقی جلفا به میدان بزرگ هجوم آوردند و هرچه یافتند بردند. اما همقومان ما به کمک داویدخان مگردیچیان اهل گارپی، پزشک دربار، دارنده مدال شیر و خورشید و دیگران با آنها شجاعانه جنگیدند و غنایم را بازپس گرفتند، در این گیرودار بسیاری زخمی شدند و با این حال پیروزی خود را به اثبات رساندند... خبر این واقعه و پیروزی آن پیشوای مذهبی را بسیار شادمان کرد اما از جهت زخمیان بسیار غمگین گردید. ولی می‌دانست که سیچانیان این خفت را تحمل نمی‌کنند و دوباره مسلح می‌شوند و برای انتقام حمله خواهند کرد. پس دست به ابتکاری زد و نامه‌ای جعل کرد که ساگینیان سردار قشون به او نوشته است. آن را به قاصدی سپرد و به خارج از جلفا فرستاد تا در حضور دیگران بازگردد و نامه را به خودش بدهد که مثلاً سردار فرستاده است. اسقف آن نامه را می‌خواند و با لبخندی ساختگی به معتمدان خود داد و سپس برای حسین سیچانی فرستاد با این پیام:

«خوشحال شو، به من نامه‌ای رسید که شاهزاده و سردار با قشون و توپخانه نیمه‌شبان می‌آیند و در هزار جریب مستقر می‌شوند تا این آشوب را بخوابانند. به من نوشته‌اند که تا آن موقع آرام باشید. من لازم دانستم دوستانه به شما اطلاع بدهم تا باخبر باشید.» و با این ابتکار قصد سوء آنها را خنثی کرد. اما چندین روز پیوسته از اطراف شهر صدای تیراندازی به گوش می‌رسید و خون را در رگان ساکنان خانه‌ها به جوش می‌آورد. در ۱۴ اکتبر سلطان محمد میرزا همراه ساگینیان دلیر از چهار محال بازگشت. ساگینیان شجاع و تمام قوای او، سه هزار پیاده و پانصد سواره با پارچه‌های سیاه بر شانه‌هایشان به نشانه عزاداری در مرگ شاه به اصفهان وارد شدند.*

*- تمام این قسمت در متن اصلی بین علامت نقل قول آمده که در متن خطی چنین نیست.

۴ حسین علی میرزا فرمانروای شیراز به اولین منزل از راه شیراز نرسیده بود که از مرگ پدر باخبر شد. به شیراز رفت و محصل مالیات را گرفت و به زندان انداخت و حسن علی میرزا، برادر خود را، در رأس سپاهی که از میان گاوآره بانان گرد آورده بود، قرار داد و خود را شاه خواند و این عمل او به تحریک عبدالله خان خویشاوندش در اصفهان بود. در تهران علی شاه پادشاه شد چون خزانه دربار در تصرف او بود و برای تطمیع وزیران و سپاه پول هنگفتی را بی حساب و کتاب و لخرجی کرد و بخششها نمود. رمضان چملانی سرکرده اوباش اصفهان پس از مدتی تهدید و ارباب و غارت ساکنان شهر، خود را شاه نامید و بعد مانند شاهان فرمانی خطاب به این یا آن شهروند توانگر صادر می کرد و همچون سرداری هرچه می خواست از آنها می گرفت و خرج اوباش می کرد.

ولیعهد رسمی ایران محمد میرزا فرزند عباس میرزا بود که در آن هنگام در تبریز سمت فرمانروایی آن ایالت را داشت. او با تشویق و یاری کنت سیمونوویچ سفیر روس و سرجان کامپل سفیر بریتانیا از تبریز عازم تهران شد. او چهار روز پیش از مسافرت خود، به صلاحدید سفیر روس، سپاه اندکی را با شانزده توپ به فرماندهی هنری آرتور مشهور به لنچ به تهران اعزام کرد. علی شاه هشت هزار سپاهی تدارک دید و برای مقابله فرستاد و فرماندهی این سپاه را به عهده برادرزاده خود صاحب قران میرزا گذاشت. اما همان سپاه به جای آنکه برضد ولیعهد عمل کنند به او تسلیم شد. البته به اراده الهی که زمام تمام شاهان در ید اوست. علی شاه مضطرب شد و با دوراندیشی به جای فرار و به خطر انداختن خود به ولیعهد تسلیم شد.

بعد از ورود محمد میرزا به تهران و قبضه کردن تخت و تاج شاهی، سپاهی به فرماندهی لنچ انگلیسی به شیراز اعزام کرد و حسین علی میرزا را که داعیه سلطنت داشت مغلوب و دستگیر کرد و به نزد برادرش به تهران فرستاد. او را به جای نشستن به تخت بر قاطری بستند و به تهران فرستادند که در آنجا کورش کردند تا چشمش بر ایران نیفتد.

۵ با اینکه به توفیق الهی سلطنت محمد میرزا روبه راه شده بود و دشمنان او مغلوب و تسلیم شدند و یا تعهد به تسلیم دادند و رؤسای دولت از اطراف کشور به او روی می آوردند و تسلیم می شدند، اما شهر اصفهان هنوز در دست اوباش بود و در هرج و

مرج به سر می برد و با تحریک عبدالله خان با این یا آن مجتهد جلفا در پرتگاه نابودی قرار گرفته بود. چون او باش همیشه این قصد را داشتند که شبانه به جلفا بتازند و تمام مسیحیان را از دم تیغ بگذرانند و دارایی آنها را غارت کنند به کینه داوید خان ساگینیان دلیر که شورش آنها را سرکوب کرده بود و بر دزدیها و افسارگسیختگیهای آنان لگام زده بود، انتقام او را می خواستند از همکیشانانش بگیرند. ولی امام جمعه (که همیشه از آغاز تا حال مدافع ارمنیان بوده) به شدت جلو آنها را گرفت و گفت: «می دانید که فرمانده تمام لشکر ارمنی است و همیشه می خواسته شما را از مسجد دور کند و به آسانی بکشد و حالا به من خبر داده اند که هر شب سربازان زیده خود را با توپ در چهارباغ آماده می گمارد. اگر بخواهید به جلفا بروید آنها از اینجا و جلفاییان از آنجا برمی خیزند و تمام شما را می کشند.» امام جمعه بدین نحو آنها را راضی کرد و ارمنیان جلفا را نجات داد.

۶ تمام این جار و جنجال و آشوب و هرج و مرج مثل یخ زمستانی از گرمای ولیعهد ایران ذوب شد و در نهم مارس ۱۸۳۵ در جشن مشهور نوروز ایرانیان محمدشاه به تخت شاهی جلوس کرد تا مانند بهار، ایران را تازه کند.^۱

۱- تاریخ ایران، تألیف مسرود. د. تاقیادیان، چاپ کلکته ۱۸۴۶، صص ۲۷۳-۲۲۷.

فصل شصتم

حکومت خسروخان و وقایع ناگوار • آمدن محمدشاه به اصفهان

^۱ شهر اصفهان پس از پادشاهی محمدشاه هم هنوز نیاسوده بود. چون اوباش و ارادل و ماجراجویان جمع می شدند و با یاری این یا آن مجتهد و اشراف با زور و تهدید گروههایی تشکیل می دادند و به پشتگرمی حامی خود به شهر هجوم می آوردند و مردمان شریف و نجیب را آزار می دادند. از این جهت جلفا بیشتر آزار می دید چون کسانی که از ستم به همکیشان و هموطنان خود دریغ نمی کردند معلوم است تا چه حد نسبت به قوم بی سالار ارمنی چه رفتاری داشتند. از سوی شاه، خسروخان در سامولیان^۱ مشهور به حکومت اصفهان گماشته شد که در سال ۱۸۳۶ به این شهر وارد شد. چون او لجام گسیختگی اوباش را دید خواست آنها را ادب کند و به جای خود بنشاند بی آنکه ملاحظه کسی را کرده باشد. او به رفاه و آسایش مردم عادی علاقه مند بود و می خواست مزاحمان ایشان را سرکوب کند. حکومتش یک سال و چند ماه طول کشید، چون مجتهدان و اشخاص ذی نفوذ چندان به کار او تمایل نداشتند و رفتار او را سختگیرانه تلقی می کردند که بی ملاحظه تمام مقصران را به محکمه عدالت می سپرد. در پایان سال ۱۸۳۸ میان او و امام جمعه شهر اصفهان به خاطر دخالت او در مورد یک مقصر که قصد آزادکردنش را داشت، کدورتی پیش آمد. چون خسروخان به این امر تن نداد و او در صدد بود که حتماً حرفش را به کرسی بنشاند و خسروخان همچنان مخالفت می کرد و در تصمیم خود استوار ماند. در نتیجه جنگی بین او و مجتهد در گرفت که مجتهد هزاران تن

از روستا و شهر گرد آورد. غلامان و فراشان و سربازان حکومتی فرمانده خود را رها کردند به این دلیل که آنها جرأت مقابله با گروهی که فرمانده ایشان شخصیتی روحانی است، ندارند. فقط یک صد و پنجاه تن از سربازان ارمنی و یک صد تن از غلامانش به او وفادار ماندند. جمعیت هجوم آورد و خواست خسروخان را دستگیر کند. مایورخان فرمانده سپاه ناچیز خواست جمعیت را به توپ ببندد و آنها را ارباب کند اما خسروخان ملت دوست او را منع کرد و گفت اینان مردمی بیگناه اند او ایشان را به زور به زیر فرمان خود آورده است، بنابراین مستوجب گلوله های توپ، نیستند. باید به آنها رحم کرد. فرمانده شجاع این سخن را پذیرفت و برای جلوگیری از خونریزی قطعات زردک در توپ می گذاشت و شلیک می کرد و جمعیت می ترسید و می گریخت. چون خسروخان دید خشم مردم فرو نمی نشیند و اگر بخواهد آنها را سرکوب کند جنگ خونینی درمی گیرد و چنانچه جلو آنها را باز گذارد جان خودش به خطر می افتد، بهتر دانست کاخ مسکونی خود را رها کند و به سعادت آباد برود که همراه خود چهار عراده توپ را که خدمه آنها وفادار مانده بودند و سربازانش را برد و در پشت حصار آنجا سنگر گرفت و سربازان را به نگهبانی بر فراز حصار فرستاد و دو عراده توپ را جلو دو دروازه ورودی مستقر کرد. انبوه جمعیت شورشی خوشحال شدند و گمان کردند که او را رانده اند و بیشتر تشویق شدند و کاخ او را محاصره کردند و با تیراندازی به آزار او پرداختند و آقا حسین سیجانی جلو آبی را که به کاخ سعادت آباد می رفت، بست و از این طریق متحصنان در تنگنای آب افتادند اما خسروخان با شکیبایی شجاعانه ای به سپاه خود دلداری داد و فرمود تا کاخ را جستجو کنند شاید چاه آبی بیابند که حقیقتاً برابر میل سردار خداشناس چاه آبی یافته شد که از نظرها پنهان بود. سر آن را گشودند و از آب آن نوشیدند و نیرو گرفتند و از نو به جنگ پرداختند. سردار مایورخان چون دید انبوه جمعیت با لگام گسیختگی و جسارت به کاخ حمله ور می شود دو گلوله حقیقی در توپ نهاد و بر آنها شلیک کرد و صدها تن از آنان را کشت و به جسارت آنها پایان داد. آن نبرد سعادت آباد چهار شبانه روز بی وقفه طول کشید و دو تن از سربازان ارمنی، به سبب نادانی خود، کشته شدند. زیرا یکی از آنها سر بلند کرده بود تا جمعیت را ببیند که تیر خورد و مرد و دیگری برای انجام کاری نزدیک تنبوشه نشسته بود که از سوراخ آن گلوله ای به او اصابت کرد و کشته شد.

۲ در آن روزها جلفا در معرض خطر بزرگی قرار داشت چون آن جمعیت خشمگین مسلح می‌دانست که دشمن او ارمنی است و سپاه او مخفیانه به جلفا می‌روند و آذوقه می‌آورند و از این رو دشمن او نیرو می‌گیرد. این امر خشم آنها را برمی‌انگیخت و قصد داشتند شبی به جلفا هجوم برند و ساکنان آنجا را جمعاً از دم تیغ بگذرانند. این خبر در جلفا پیچیده بود و ترس و وحشت بر وجود همگان چیره شده بود. دست به دعا و التماس برداشته بودند و ساعت به ساعت منتظر آن خطر هولناک قریب الوقوع بودند. امام جمعه مجتهد وقتی از این قصد سوء جمعیت آگاه شد با اینکه در ظاهر با آنها موافق بود اما آنها را منع کرد، بر خشم خود مسلط شد و نگهبانانی گماشت که اگر آن جمعیت حقیقتاً بخواهند به جلفا بروند مانع شوند و او را مطلع کنند. جلفا که به خواست خدا از هزاران بلا جسته بود این بار هم از خطر قتل عام مصون ماند البته به خواست خدا. جمعیت چون دید تیر تفنگهایشان به دشمن که در پشت دیوارها سنگر گرفته‌اند زبان نمی‌رساند و به یاری سپاه دلیر و توپ در امانند و اگر بیشتر جسارت کنند زبان بیشتری می‌بینند به فرمان امام جمعه مجتهد به جنگ خاتمه دادند. خسروخان چون دید ماندن در پشت دیوارهای آن کاخ سودی ندارد شبانه خارج شد و با سپاه خود به تهران رفت و شکایت خود را به شاه تسلیم کرد.^۲

۳ محمدشاه چون از اتفاقات گذشته آگاه شد و رفتار اصفهانیان با خسروخان را شنید، لازم دید شخصاً به اصفهان عزیمت کند. لذا در ۱۴ فوریه ۱۸۴۰ به اصفهان نزول کرد و در سعادت آباد فرود آمد. چهل نفر از سرکردگان اوپاش را گرفت و جملگی را با زجر کشت و خانه همه آنها را خراب کرد. شاه با دوراندیشی امام جمعه را وادار به اطاعت از خود کرد و به او آموخت که نباید پای از گلیم خود و پایگاه خود بیرون نهد و این جسارت ساکنان شهر را درهم شکست و شوکت و قدرت دولت را به آنها نشان داد و اصفهانیان را جریمه سنگینی کرد که از آنها طلبید و گرفت و از هر خانه مسلمان یک تفنگ و یک تپانچه و شمشیرهای جنگی دیگر اخذ کرد. فک متکبران را شکست و به آنها آموخت که مطیع دولت باشند.

۴ سفیران روس و انگلیس هم آمده بودند که در جلفا اقامت داشتند یکی در خانه بارون امیرخان ه آمیریان و دیگری در خانه سیمون که به کلیسا تعلق داشت. جلفا از لطف پدرانۀ شاه بسیار امن و مرفه بود. با اینکه از جلفا خواسته شد که هر خانه جلفایی یک تفنگ بدهد همان طور که از شهریان گرفته بودند اما با کوشش و خواهش خلیفه خاچادور از گرفتن تفنگ صرف نظر کردند و این به خاطر آن بود که خلیفه به شاه گفته بود که جلفاییان هرگز یاغی نبوده اند.

در همان سال به فرمان شاه مقرر شد ارمنیان و یهودیان در مورد مذهب با هم بحث کنند که این به خاطر کشیش ارشد کلکته هوانس خاچیکیان فرستاده شد که در حضور حاجی میرزا آغاسی صدراعظم^۳ این بحث با یک خاخام یهودی صورت گرفت و با سخنوری و خوش بیانی کشیش پیروز شد و از طرف صدراعظم تحسین شد و به جلفا بازگشت و به برکت شخصیت خود افتخار بزرگی برای مردم جلفا به ارمغان آورد.^۴

۱- خسروخان فرزند کشیش سامول از خاندان قایتمازیان بود. سامول در سال ۱۷۹۵ توسط آقامحمدخان اسیر شد و به ایران آورده شد. خسرو را مقطوع النسل کردند و در حرمرسرای فتح علی شاه به خدمت گماشتند. نزد فتح علی شاه، محمدشاه و ناصرالدین شاه بسیار عزیز و به دولت وفادار بود. او با اینکه جبراً دین اسلام را پذیرفته بود اما به گواه بسیار کسان در باطن مسیحیت خود را حفظ کرد. قوم دوست بود و نسبت به بینوایان مهربان. به نیروی جسمانی شهره بود و به گفته شاهدان عینی بشقاب مسین را مثل کاغذ در دست محاله می کرد. ثروت هنگفتی کسب کرد و چند آبادی مهم از حدود گیلان نصیب او شد که از طرف دولت علیه ایران به او هدیه شد. مرگ او به سال ۱۸۵۷ اتفاق افتاد.

۲- به گواه شاهدان عینی در آن جنگ سربازان ارمنی هم شرکت داشتند.

۳- او چند سال منشی کرسی نشین سورب اچمیادزین بود، به علت محبت فراوان او نسبت به قوم ارمنی میل داشت توجه آن قوم را به خود جلب کند. از این رو بازرگانان ارمنی که آن هنگام در تهران بودند با پشتیبانی و مراحم او ترقی کردند و ثروت هنگفتی به کف آوردند.

۴- به نقل از کسانی که با چشم دیده و با گوش شنیده بودند.

فصل شصت و یکم

حکومت منوچهرخان معتمدالدوله ● نیرو گرفتن کنیاز داوید
هوسپیان ملیکیانس در جلفا و وضع ساکنان ارمنی جلفا

۱ اعلیحضرت همایونی پس از نزدیک به سه ماه که شهر اصفهان را به قدوم خود مفتخر کرده بود در ماه مه ۱۸۴۰ حکومت اصفهان را به دست منوچهرخان سپرد و به تهران بازگشت.^۱ او مردی دوراندیش و با تدبیر و نابغه بود و انتقامی که شاه از اصفهان گرفته بود در ذهن او تازه بود. بزرگان مشهور آن زمان را تحت سلطه خود آورد. به فرمان شاه، سرکردگان اوباش کشته شدند و دست سرقت و چپاول آنان قطع شد. از این رو کسی جرأت نداشت برضد حکومت شهر توطئه کند. منوچهرخان شخصاً زمام امور را به دست داشت و با درایت و مآل اندیشی سالهای حکومت خود را به یادماندنی کرد. چون رفاه و صلح و امنیت در تمام شهر حاکم بود. هیچ کس یارای آزار همشهری خود را نداشت و از دزد و غارتگر واهمه نبود. برای اینکه تمام بداندیشان از دولت می ترسیدند و گرگ صفتان مثل گوسفندان خواه ناخواه رام شدند. بعد از آن که وضع ساکنان اصفهان و حومه بهبود یافت منوچهرخان شروع به شهرسازی کرد. در سال ۱۸۴۱ نهری را که از پایین قبرستان ارمنیان می گذشت و پر شده بود احیا کرد.^۲ که سالهای دراز بی آب مانده بود و از چهار فرسنگ آب فراوانی آورد و با آن دوباره باغ هزارجریب^۳ را که سالهای زیادی بود طراوت و اشجارش نابود و شنزار شده بود احیا کرد. در آنجا آسیابی بنا کرد و بوته های گل و بید و درختان میوه دار بسیاری کاشت. آنجا را به تفرجگاه زیبایی بدل کرد و خود هنگام بهار روزهایی در قصری که آنجا داشت و در کاخی که به

نام سرور هزارجریب موسوم است، منزل می‌کرد. با شتاب قدم می‌زد و با نظارت عالی خود باغبانها را تشویق می‌کرد که نیرویی یابند و بیشتر نهال بکارند. تمام کاخهای شاهانه که در چهارباغ بالا و پایین قرار داشت تعمیر و تمام راههای شاهی را هموار و کاخهای شاهی را که در آستانه ویرانی قرار داشت تازه کرد. در سال ۱۸۴۲ و ۱۸۴۳ نهالهای توت زیادی در هزارجریب کاشت با این نیت که کار پر سود پرورش کرم ابریشم را به اصفهان بیاورد و نوغان از رشت آورد که خوب پرورش یافت و ابریشمی از جنس اعلا به بار آورد. اما اندیشه و آرزوهایش با خودش در گور دفن شد چون هیچ‌کس به درختان توت نرسید و به کلی خشکیدند و سود صنعت ابریشم به جایگاه خود بازگشت. منوچهرخان چون میل داشت که دولتش بیشتر در ذهن مردم ماندگار شود فرمان داد سه روز و سه شب در تمام دکانهای شهر اصفهان را باز بگذارند بی آنکه کسی اجناس خود را پنهان یا مراقبت نماید. اما تمام کالاهای فروشی اعم از ارزان یا گران قیمت سالم بر جای خود ماند و هیچ زیانی نرسید. نه دزدی بود و نه چیزی کم آمد برای اینکه نام منوچهرخان سر تمام سرکشان را به زیر انداخته بود.

۲ آوازه حسن تدبیر و اداره منوچهرخان به سمع اعلیحضرت همایونی رسید و به او لقب معتمدالدوله اعطا شد. ارمنیان جلفا برای بار دیگر از این رفاه، صلح و امنیت برخوردار بودند. کسی جرأت آزار و اذیت آنها را نداشت. این شیوه زندگی ارمنیان برای غیرارمنیان ناراحت‌کننده بود چون از اینکه دیگر نمی‌توانستند آنها را اذیت کنند به خود می‌پیچیدند و سخن رایج بین آنها این بود که «ارمنیها با حمایت معتمدالدوله شاخ درآورده‌اند»^۳ اما معتمدالدوله شخصاً لطف مخصوص نسبت به ارمنیان جلفا نداشت کار خیر مهمی به نفع ارمنیان، این قوم کوچک، نکرد بلکه همچون سیاستمداری لایق با عدالت شهر را اداره می‌کرد و لطف عام او شامل جلفاییها هم می‌شد و علی‌رغم نظر او بایش اصفهان، نظر خاصی به آنها نداشت. در زمان حکومت او به واسطه کنیاز داوید ملیکیان برادرزن او یعنی گاراپت و گورگ مگردیچ گولزادیان ترقی کردند. چون اولی حاکم فریدن و دومی که کوچکتر بود تاجر معروفی شد و فرزند او گاراپت

۳- ترجمه موافق متن است ولی مصطلح در فارسی «دم درآوردن» است.

هوانس، کدخدا و کلاتر جلفا شد. اما هیچ‌کدام از اینان ترقی چندانی نکردند و اگر در آن زمان چیزی هم توانستند به دست آورند از مایه ضرر کردند. چون بارون گاراپت در سال ۱۸۵۷ فوت کرد در حالی که بدهی او از دارایی اش بیشتر بود. گورگ برادرش با هرچه داشت در سال ۱۸۴۶ در دریا غرق و از هستی ساقط شد.

۳ در زمان حکومت او اتفاق مهمی برای ساکنان ارمنی جلفا رخ نداد جز آنکه دو نفر غیرارمنی کشته شدند که یکی توسط دوستش زخم برداشت و دیگری هنگام می‌نوشتی در منزل خود خفه شد. اما از این جهت زبانی به ساکنان جلفا نرسید که البته باید گفت از لطف معتمدالدوله بود که البته نه به دلیل طرفداری بلکه به خاطر عدالتخواهی او بود. چون اجازه نداد این گناه به گردن جلفاییان افتد یا ارمنیان را قاتل قلمداد کنند. در اواخر سال ۱۸۴۵ خشکسالی بروز کرد و گندم را سِن زد. از این روگرانی پدید آمد و قیمت گندم هر من به یک قران بالغ شد. اما دولت غمخوار معتمد نگذاشت آنها که انبار گندم داشتند مردم را بچاپند یا در شهر قحطی اندازند.

در بیست و پنجم ژوئن ۱۸۴۶ با اندوه جلفاییان خون آسدوازادور (که از ساکنان بلوک فریدن در ده خویگان بود) در میدان جلفا ریخته شد. قضیه از آنجا شروع شد که نزاعی روستایی بین آسدوازادور و شخصی به نام هایراپت درگرفت به خاطر گرفتن گندم از آسدوازادور که از طرف یک تاجر یهودی نزد او به امانت بود. چون یهودی آمد امانتدار نخواست امانتخوار باشد، می‌خواست امانت را به او رد کند اما هایراپت به آسدوازادور پیشنهاد کرد که آن را نگهدارد و بین روستاییان پخش کند به شرطی که هنگام درو آن را پس دهند. اما آسدوازادور پیشنهاد او را رد کرد و نزاع درگرفت و هایراپت با چماق سر او را مجروح کرد. آسدوازادور هم سیخ تنور* را گرفت و ضربه را تلافی کرد که هایراپت سست شد و پس از هفده روز درگذشت. گیراگوسیان** فرزند هفده ساله او شدیداً تحریک شد و به معتمدالدوله شکایت برد و تقاضای خون قاتل را به قصاص خون پدر کرد. حاکم عادل حکم کرد قاتل را بکشند اما با حسن نیت دستور داد او را به میدان جلفا

*- آهن کلفت و سنگینی به پهنای تقریبی ۱۰ و طول ۱۰۰ سانتی‌متر.

** - این شخص داماد هایراپت بود. نام فرزند او غوکاس است.

برند و آنجا قصاص کنند با این فکر پیشوای مذهبی آنها یا معتمدان آنجا خانواده مقتول را راضی کنند که بدون خونریزی این قضیه را فیصله دهند. قاتل و میرغضب و فرزند مقتول، یسایی مانوکیان و گاراپت گولزادیان از حضور معتمدالدوله به میدان جلفا بازگشتند بدون مهلت گاراپت گولزادیان به میرغضب گفت وظیفه‌تان را زود انجام دهید و بدون آن که خلیفه یا معتمدان جلفا اطلاعی داشته باشند خون آسدواز دور جاری شد و میدان جلفا را رنگین کرد.

با اینکه هرکس شمشیر بردارد با شمشیر می‌افتد و حکم الهی است اما بیرحمی آنها به راستی قابل سرزنش است که باعث قتل او شدند چون شایسته است دشمنان نسبت به دشمنان کینه نورزند تا اینکه دندان به جای دندان و چشم به جای چشم طلب کنیم. این خونریزی تمام عواطف جلفاییان را برانگیخت که گاراپت گولزادیان به کشته شدن وی تسریع کرد و موقع گذر گاراپت گولزادیان و یسایی گیراگوسیان از کوچه‌ها زن‌ها به سوی آنها سنگ می‌پراندند و با سخنان سرزنش‌آمیز آنها را مجازات می‌کردند. در سال ۱۸۴۶ معافیت مالیاتی کلیسای وانک لغو شد و معتمدالدوله چون با خلیفه سورن هوهانیان ارتباط چندان دوستانه‌ای نداشت به این امر توجهی نکرد که با وساطت خود مالیات برقرار شده را مجدداً لغو کند. در ژانویه ۱۸۴۶ سفیرکبیر دولت روسیه کنت مدّم Meddem پس از اتمام مأموریت خود برای سیاحت به اصفهان آمد و چون دریافت معتمدالدوله شهر را به خوبی اداره می‌کند هنگام بازگشت از اعلیحضرت تزار کبیر روسیه خواهش کرد و تزار یک شمشیر مرصع برای معتمدالدوله هدیه فرستاد که شانزده روز قبل از مرگش در ژانویه سال ۱۸۴۷ به او رسید.^۴

معتمدالدوله در دوران حکومت خود که به شایستگی آن را اداره می‌کرد، در نهم فوریه ۱۸۴۷ وفات یافت و جنازه او در پانزدهم همان ماه فوریه به قم منتقل و در جوار حضرت معصومه^۵ به خاک سپرده شد که آرامگاه او را کنیاز داوید ملیکوف با مخارج هنگفت تزئین کرد و در آنجا قاری گماشت و مواجب آنها را تعیین نمود.

^۴ کنیاز داوید هوسپیان ملیکوف خواهرزاده منوچهرخان معتمدالدوله، شخصی باوقار و دیندار و به‌خاطر ادب و سنگینی نزد معتمدالدوله محبوب بود. او دختر مگردیچ گولزادیان ثرا به همسری گرفت و دارای شش پسر و دو دختر شد. از فرزندان او هُوسپ و سوغومون

در تهران زاده شدند اما بغوس و پتروس و نیکو غایوس و استپانوس و دو دخترش در جلفا به دنیا آمدند. پسرانش هُوسِب، بغوس و سوغومون در جلفا ازدواج کردند.^۶ این کنیاز داوید در زمان حکومت معتمدالدوله کارش بالا گرفت هم در امور دولتی و هم از لحاظ شهرت. او در محله تبریزیهای جلفا ساکن بود. اسم او نزد همسایگان و غیرارمنیان دوردست محترم بود. بسیار مشتاق بودم که در تاریخ خود اعمال بزرگ او یا کارهای عام‌المنفعه او را برای جلفاییان بنویسم ولی با اندوه مجبورم قلم خود را کوتاه کنم چون از قوم پروری او کار چشمگیری به یادگار نمانده است. غیرارمنیان معتقد بودند که قدمهای خیر او نسبت به جلفاییان حد و حساب ندارد. اما شاید سود جلفاییان این بود که در آنجا می‌زیست برای اینکه از ترس نام او کسی جرأت نمی‌کرد آنها را آزار برساند. بعضی از نوکرانش جلفایی و برخی دیگر از غیرارمنیان همسایه جلفا بودند که از آنها ضرر زیادی به جلفاییان وارد می‌آمد چون لاف و گزاف آنها بسیار بود برای مقام جویی نسبت به بعضی‌ها. برخی شهریان از دست پسر ارشدش کتک می‌خوردند که گمان می‌کرد ظلم کردن به ملت نشانه مقام و ریاست به حساب می‌آید. مطلب قابل ذکر در این کتاب زبانی است که جلفاییان از فرزند ارشد او متحمل شدند که مالیات بر فروش مشروبات را در زمانی که کلاتر جلفا بود باب کرد و این مالیات بعد از رفتن او به مذاق کلاتران جلفا خوش آمد و سالی یکصد و پنجاه تومان به زیان جلفا شد که بدون تغییر تا حالا ادامه دارد. این خانواده در سال ۱۸۴۹ که شهر اصفهان دچار آشوب بود از جلفا کوچیدند و گاهی در تهران و گاهی در قزوین سکونت یافتند.

- ۱- منوچهرخان یکی از اسرای محمدخان بود که مقطوع‌النسل شده بود و به همین دلیل نزد فتح‌علی‌شاه و محمدشاه محبوبیت یافت و ثروت هنگفتی هم به دست آورده بود.
- ۲- وقتی آن آب را روان کردند بارون گورگ مگردیچ گولزادیان در کنار آن نهری که از کنار قبرستان می‌گذشت نهال توت کاشت که تا امروز به گرگین‌آباد معروف است.
- ۳- باغ هزارجریب چون بهشت بود در زمان شاه‌عباس. اما به عقیده من بعد از مرگ نادرشاه موقعی که ایران در هرج و مرج و آشوب و لشکرکشی بود و میدان آشوبگران و نه در دست پادشاهان، در آن موقع، از بین رفته است و دوباره این باغ از نو توسط معتمد آباد شد. اما بعد از مرگ او دوباره روزبه‌روز رو به خرابی می‌رود.
- ۴- از اطلاعات وقایع‌نگاری.
- ۵- همان جا.
- ۶- از گواهی دفتر ولادت.

فصل شصت و دوم

- وقایع زمان حکومت میرزا گرگین خان، میرزا نبی خان و میرزا عبدالحسین ●
پایان سلطنت محمدشاه و اوایل پادشاهی ناصرالدین شاه

۱ پس از وفات معتمدالدوله حاکم مدبر اصفهان هیچ آشوبی در اصفهان رخ نداد. اما چنین برآمد که او باش قصد آشوبی داشتند که در سال بعد به وقوع پیوست. حکومت شهر در دست میرزا گرگین خان از اقوام معتمدالدوله باقی ماند و در بیست و ششم مه سال ۱۸۴۷ برای او از طرف اعلیحضرت همایونی هدیه ای رسید (که حکومت او محرز شد) برای کنیاز داوید سوغومون خان انوکولوییان هم لقب خانی اعطا شد. حکومت میرزا گرگین خان چندان نپایید و حوادث قابل ذکر هم اتفاق نیفتاد ولی وضع ارمینان با اینکه آرامش و امنیت وجود داشت اما چندان دلپسند نبود.

۲ به سال ۱۸۴۸ میرزا نبی خان به حکومت اصفهان منصوب شد. اما پیش از آنکه برسد میرزا عبدالحسین که وزارت داشت شهر را در آرامش حفظ می کرد. در آوریل همان سال واقعه مهم کشته شدن رستم بیک رخ داد که شرح آن را در فصل بعد خواهم آورد. در آن زمان خانواده سرتیپ سوغومون خان یا سهام الدوله در جلفا سکونت داشت و مقام لشکری داشتند که کمترین سود آن برای جلفاییان دفاع از آنجا بود. چون عنوان سرتیپی نزد مسلمانان حرمت داشت. میرزا نبی خان حاکم اصفهان در ماه ژوئن به اصفهان رسید اما کار مهمی نکرد و مطلب قابل ذکری نیست مگر جرأت گرفتن او باشان.

۳ در اوت ۱۸۴۸ بین گراگوسیانها و تروسیانهای نماگردی نزاعی درگرفت و دو نفر کشته شدند و مبالغ هنگفتی زیان به بار آمد.

سوغومون خان سرتیپ که لقب سهام الدوله^۱ داشت به دست گرفتن حکومت بلوک عربستان و شوشتر و دزفول را هم دنبال می کرد و با اینکه به دست آورد چندان نپایید زیرا بعد از وفات معتمدالدوله مثل علف بی ریشه شد که زود می روید و زود می خشکد. اما امر تأسف بار نزاع بین کنیاز داوید و خاندان سوغومون خان بود که مانع پیشرفت و ترقی آنها شد.

۴ اعلیحضرت همایونی محمدشاه بعد از حسن اداره مملکت خود در بیست و چهارم اوت سال ۱۸۴۸ در شمیران، ییلاق تهران، جان سپرد. و پس از فوت او به واسطه بیداری سفیران کبیر روسیه و انگلیس که در تهران بودند چندان آشوبی درنگرفت که به سرعت جلو آشوبگران را گرفتند و در این کار توفیق یافتند. تنها سه روز پس از مرگ شاه در تهران ازدحام شد که به زودی خاتمه یافت و آرامش برقرار شد. شهر اصفهان هیچ شلوغی و آشوبی ندید به واسطه حسن اداره و جدیت امام جمعه که او با سوغومون خان سرتیپ همکاری می کرد. ولیعهد ایران حکومت تبریز را داشت که پس از شنیدن خبر مرگ پدر با تدبیر سفیران به سرعت راهی تهران شد و در اکتبر ۱۸۴۸ به آنجا رسید و تاج و تخت سلطنتی را به نام ناصرالدین شاه تصاحب کرد که فعلاً هم در کمال لیاقت سلطنت می کند که خداوند عمر او را برای تسلاهی ایرانیان طولانی گرداناد.

۵ به سال ۱۸۴۹ طغیانی به وقوع پیوست که سرکرده آن میرزا عبدالله خان بود و جنگ شهری بروز کرد. در دهم ژانویه آودیک پامیانان نامی دم در مدرسه چهارباغ به قتل رسید و قاتلان او بی واهمه و بی آنکه بگریزند با گردن افراخته می گشتند. چون او با ش تحت حمایت میرزا عبدالحسین بودند. در چهارم مارس هاروتون مارکاریان هم کشته شد و در آن هنگام وضع جلفا هم به کلی ناامن و درهم ریخته شد. درباره اوضاع و احوال جلفاییان از روزنامه «آزگاسر» مطالبی گرفته ام که در اینجا می آورم: اول آنچه منظوم و سپس آنچه منثور است.

جلفا ویرانیات نزدیک است!

کشتی متلاطم بر سطح دریا
 از تندباد حوادث در امان نیست
 بازیچه بر کوه موجها، بر خیزابه‌ها
 بلای غرق شدن در برابر تو قد کشیده است
 ملوانان ناتوان حالشان رقت آور است
 مرگ در برابر چشم، گریز ناممکن
 موج از رویه‌رو جلو می‌آید و آدمی مرگ را به عینه می‌بیند
 و در بلای شدید زارزار می‌گیرند
 اما، اما آنها در ساحل دریای طوفانی
 چه آسوده بر چمنهای پر طراوت قدم می‌زنند
 زیر درختان پر شاخ و برگ رویده در چمن
 خوش‌بر و رو، لطیف، نرم
 اگر به دریای متلاطم نظر کنند
 ملاحان بیچاره را، اسیر امواج را، چه رقت‌انگیز
 آیا به وضع ناگوارشان پی می‌برند؟
 آنها که دورادور با چشم خویش این صحنه را می‌نگرند
 این منظره را
 چه دردناک! چه رحم‌انگیز
 واژگون‌بختی که دستخوش امواج
 آسودگان بر ساحل، آنها را می‌بینند
 و نیز شمایان که آنجا آزادید
 و بسیار دور از ما آسوده از ستم
 آیا با تأمل به ما می‌اندیشید
 به ما دستخوش بلاهای گوناگون

باد شرطه طوفان می انگیزد
 کوه موجهها خشم آلود در برابر ما قد می کشند
 چون این جماعت نامهربان آشوبگر
 بیرحمانه قوم ما را شکنجه می کند
 کشتی شکسته جلفای قدیم ما
 یارای رویارویی با این امواج را ندارد
 چون دیگر ناخدای مدبری ندارد
 تا از این بلایا رهایی یابد
 اما اگر این طوفان فرو نشیند
 اگر دشمنان ستمگر را جلو گیرند
 البته کشتی درهم شکسته غرق نخواهد شد
 تا ما تیره بختان را به بیچارگی نیندازد^۲

وضع غمبار جلفا

جلفا از موقع تأسیس خود تا امروز همیشه مصایب بسیار و زجر فراوان کشیده و روز به روز ضعیفتر و از شکوه آن کاسته شده است. و اکنون آخرین نفسها را می کشد. اکنون جلفا اسم بی مسمایی شده، بیچاره و تکه تکه شده و از آن بساط شکوهمند خرده نانی ته سفره مانده است. از وضع فعلی آن می نماید که آخرین نفسش هم به کلی قطع خواهد شد. حال ببینید وضع جلفای امروز چیست. نه مدیری دارد و نه داوری که به آن رسیدگی کند. باید بگویم مثل بیماری است دم مرگ که پزشکی نیست تا دارویی تجویز کند تا بتواند آخرین نفسش را به تأخیر اندازد. اما برعکس بین چگونه اشخاص پلید و شرور شهر همیشه اینجا پا باز کرده اند. این اوباش که از بی توجهی حاکم فعلی روز به روز جری تر می شوند. چون جلفاییان کسی را ندارند که جلو آنها را بگیرد و چون می بینند جلفا بی نهایت سست و ناتوان است و برای اینکه بتوانند زهر چشم نشان دهند تمام کوشش خود را در بیرحمی بر سر جلفا آوار می کنند. جلفا بی حصار مانده و چون قیمی ندارد بازیچه هوس اشرار گشته است و زجر و آزار آنها نمی گذارد اینها راحت باشند. از

این بیرحمی‌ها و زجر و شکنجه بیچاره ماندند و آخرین درمان‌هایی از این زجر این شد که یا بگریزیم یا پنهان شویم. فعلاً پنج ماه می‌گذرد که جرأت نمی‌کنیم به شهر برویم و لوازم زندگی و روزمره ما همه از آنجا تأمین می‌شود. دو نفر از ما بیگناه کشته شدند و کسی نتوانست قصاص خون آنها را بگیرد و یا قاتلان را محاکمه و مجازات کند. از ترس این حادثه هرکس به خانه خود پناهنده می‌شود و می‌کوشیم تا آفتاب هست به سرعت کارهای ضروری خود را انجام دهیم. تا سه ساعت از روز نگذشته همه در منزل خود حبس می‌شوند زیرا اوباش مودی موقع طلوع آفتاب کوشش می‌کنند با شتاب به جلفا برسند تا آن ساعتی که یاد شد به مقصود خود برسند و در تمام محلات و کوچه‌ها پراکنده شوند. بسیاری از ارمنیان شکار آنها می‌شوند (من هم در نهم ماه گرفتار شدم) و بین چه بیرحمانه آنها زجر می‌بینند که اوباش مثل گرگان گرسنه دور آنها را می‌گیرند و از آنها شراب یا عرق می‌خواهند. از آنها یکی شمشیر خود را بیرون می‌کشد و به مرگ تهدید می‌کند و اگر کمی سست فرمان آنها را اطاعت کنی رفیق دیگرش واسطه می‌شود و مانع کشتن می‌شود و آن دیگری به ارمنی دوره‌شده بیچاره توصیه می‌کند که خواسته او را برآورده کند. نه التماس محاصره‌شده بدبخت، نه سالخوردگی او و نه وضع فقیرانه او مانع نمی‌شود که از دست آنها برهد. سجاف لباس را پاره می‌کنند و بدون کمترین شرم هرچه دارد غارت می‌کنند. حتی اگر دو شاهی هم داشته باشد و آن شخص فقیر و بی‌چیزی باشد. ای کاش با این غنایم راضی می‌شدند و ای کاش سر و وضع آنها را می‌دیدند و قیمت آن را معلوم می‌کردند که اینقدر شراب یا پول باید بدهی تا آزادت کنیم. اتفاق می‌افتاد که به این قناعت می‌کردند و می‌شد که نظر به سر و وضع او قیمت می‌گذاشتند یعنی اینقدر شراب یا اینقدر پول باید بدهی تا آزاد شوی و تا نمی‌گرفتند او را آزاد نمی‌کردند و اگر کمی سست می‌جنید زخم بر زخم او افزوده می‌شد.

بین ارمنیان در این مواقع چه می‌کنند اگر با هم رفیق باشند. وقتی یکی گرفتار می‌شود بقیه می‌گریزند و آنها که در خانه‌هایشان جایشان امن است به بالای بام می‌روند و از آن بالا مخفیانه نه آن طور که دیده شوند، نگاه می‌کنند. با عمل یکدیگر را یاری نمی‌کنند مگر فقط با لاف که چرا از خانه بیرون رفت که دست آنها بیفتد و یا چرا وقتی آنها را دید نگریخت. این کمک‌هایی است که آنها می‌کنند در هنگامی که هنوز خطر هست

اما وقتی خود را از خطر رهاوند با پرداخت آنچه درخواست آنها بود از اقوام خود نصیحت می‌شود که از خانه نروی ها - این است کمک که ما به یکدیگر می‌کنیم. می‌توانیم بیشتر کمک دهیم اما دریغ می‌کنیم که از خانه بیرون نیاییم و هیچ چیز نگیریم و کاری نکنیم مگر این که خود را به خطر اندازیم. ظلم باید ظلم را بشوید اما دستهای ما برای کتک زدن بسته است. و برعکس دستهای آنها در برابر کسانی دراز است که به آسانی ضربه‌پذیرند. روزبه‌روز زجر و شکنجه و دشواریهای ما زیاد می‌شود. قبلاً وقتی شخصی دست آنها می‌افتاد و با کمی چانه زدن قناعت می‌کردند و حالا همه کس از ترس مواظب خود است کسی که گرفتار می‌شود بهای سنگین باید بپردازد و بیرحمانه او را آزار می‌رسانند. قبلاً قناعت می‌کردند فقط عابران کوچه را اذیت می‌کردند حالا دستشان از این هم درازتر شده بنا کرده‌اند که درهای خانه‌ها را بشکنند تا وارد خانه شوند و هرچه دم دست پیدا کنند غارت نمایند. این ستم تازه شروع شده البته روزبه‌روز بیشتر خواهد شد. برای اینکه کسی نیست که جلوی این اوباش بیرحم را بگیرد و آنها قدم به قدم بر شرارت خود می‌افزایند. حالا دوبار تکرار شده که گلوله‌ای برگنبد کلیسای سورپ استپانوس در محله میدان اصابت کرده است. این محل پاتوق آنهاست. بیرحمی جسارت‌آمیز آنها تا به جایی رسیده که با خانه خدا هم جنگ می‌کنند. آن شریعت که می‌فرماید اگر کسی مسلمان شود تنها وارث کل دارایی آن خانواده است که این قانون شاخ و برگ زیادی یافت که اولین زیان آن را وارثان مرحوم بارون مناسگان دراستپانوسیان بردند. چون نوه یک ارمنی که مسلمان شده بود و لقب مادر بزرگش دولاب‌خاتون بود و خویشی دوری با مرحوم بارون مناسگان داشت به حکم جبر آن شریعت وارث کل دارایی آن مرحوم شد و از مجتهد فتوا گرفت و می‌خواست تمام دارایی آنها را تصاحب کند که به این جهت وارثان آن مرحوم را از خانه بیرون کرد و او سه روز در آنجا با جمعیت زیاد همراهش زندگی کرد. روز وقوع این حادثه طبق آن فرمان روز پنجشنبه هفته بزرگ بود. بین سوءنیت را که چه روزی را معین کردند. این فقط یک اتفاق ساده نیست. چند مورد دیگر بوده که منتظرند ببینند این واقعه به کجا ختم می‌شود. روزهای هفته بزرگ صداهای زنگ کلیساها ساکت شدند، مراسم کلیسا برگزار نشد و در بعضی از آنها نماز خاص انجام گرفت و جمعیت گردآمده به در خانه امام جمعه رفتند و با

خودشان آن نامه‌ای را که می‌گویند به دست خود پیغمبر نوشته شده بود بردند با این مطلب که ارامنه را نباید آزار کرد بلکه آنها را باید احترام گذاشت و اگر کسی عکس آن کند به لعنت و نفرین گرفتار آید و چند کلید از خانه‌ها و کلیساها را بردند و در مقابل این بیرحمی شکایت شدیدی نموده، جلو او انداختند و گفتند می‌خواهیم از اینجا برویم. این تظاهرات و اعتراضات مردم و به واسطه آن نامه میانجی هیچ سودی نداشت بلکه فقط پانزده روز وقت داده شد که درباره آن محکمه‌ای تشکیل شود.

این مطالبه بیرحمانه با وساطت اشخاص محترم خاتمه یافت با پرداخت ۱۲۰ تومان غیر از آن ضرری که از آن ناشی شد. تا این اندازه است بیچارگی وضع جلفا^۳.

جنگ داخلی با حاکم سپهدار دو ماه طول کشید تا اینکه لازم شد دولت قشونی از تهران برای ختم این جنگ اعزام کند. شورشیان با اینکه در قیاس با لشکر سلطنتی کم بودند اما جسور و دلیر بودند که این جسارت و تحرک آنها ناشی از بی‌عقلی آنها بود که فکر می‌کردند برای وطن می‌جنگند. در قصر شمس‌آباد و چهارباغ سنگر بندی کردند که در آنجا پناه گرفتند و با لشکریان مقابله می‌کردند که بسیاری از لشکریان را کشتند اما در آخر مجبور شدند با فرار خود را نجات دهند. ولی میرزا عبدالحسین دستگیر و خفه شد و همقطاران شورشی او به کیفرشان رسیدند.

۱- [بدون توضیح در اصل کتاب]

۲- مجله آژگاسر، چاپ کلکته، سال ۱۸۴۹، شماره ۲۹، ص ۲۳۱.

۳- همان جا، شماره ۳۱، ص ۲۴۶.

فصل شصت و سوم

کشته شدن رستم‌بیک و به‌خطر افتادن جلفاییان

^۱ هرزگی بعضی اشخاص زیانهای بزرگی به بار آورد که دامنه آن به خودشان و خانه‌شان محدود نماند و به هم‌قومان خود نیز آسیب رساند. در قرن ما از این اتفاقات، مشهورتر از همه مربوط به گاراپت هوانسیان بود که سرگذشت او را به نقل از مجله «آزگاسر» در اینجا می‌آورم با دو توضیح، یکی به زبان ارمنی قدیم (گراپار) و دیگری به زبان ارمنی معاصر (آشخاراپار).

الف - مصیبت قومی جلفای نو

با تأسف باید به اطلاع رساند که رستم‌بیک یکی از بزرگترین جنایتکاران بود و به‌خاطر جنایتهایش به‌وسیله جناب معتمدالدوله گرفتار و به مکافات اعمال سوء خود تا نزدیک اعدام رفت که به واسطه شفاعت و میانجی‌گری کنیاز آقداوید هملیکانتس به‌خاطر جوانی او از اعدام بحق رست.

او در شب بیست و هشتم آوریل شبانه نزدیک واره برگردان سرجو نزدیک خانه اسدیانتس با گلوله تفنگی بر زمین غلتید اما از سوی چه کسی؟ دو تن از نوکران همراهش (چون چند روز پیش به داروغگی و نگهبانی جلفا منصوب شده بود) گواهی می‌دهند که این گلوله از تفنگ گاراپت هوانسیان قصاب و رفیق او داوید هاروتون مارکاریان شلیک شد و با اطمینان از نظر خود پس از پنج روز نزد مجتهد، امام‌جمعه گواهی دادند. از آن

جهت گاراپت به مجتهد گفته بود که من عاشق شوشان سیمونیان مرادیانتس بودم (یکی از روسپیان هرزه لکاته) و رستم‌بیک هم از خاطر خواهانش بود. از این جهت بین ما دشمنی خونی پیدا شد. او می‌خواست با ریختن خون من دل خود را خنک کند و من از ترس کشته شدن او را کشتم. اما چون گاراپت بدکردار به خاطر حفظ جان خود چند روز پیش به خدمت خلیفه کلیسای وانک درآمده بود لذا در وقت طلوع آفتاب غیرارمنیان بدخواه گفتند که این قتل به دستور خلیفه انجام گرفته است. بنابراین جسد مقتول را به دوش گرفتند و به دروازه کلیسای وانک آوردند. جمعیت انبوهی گرد آمد، مثل گرگان گرسنه و تشنه به خون گوسفندان که قصدشان سیر کردن خود از غنایم و خنک شدن دلشان با ریختن خون همکیشان ما بود، اگر کوچکترین اشاره‌ای از سوی حاکم شرع صورت می‌گرفت. اما وقتی دیدند نیت بدخواهانه‌شان تحقق نیافت از روی بدطینتی دست به کار شدند و در تمام کوچه‌های جلفا پراکنده گشتند که همکیشان، از ترس به داخل خانه‌ها پناهندند، درها را بستند و دروازه کلیسای وانک هم بسته شد. هر جا ارمنی می‌یافتند بی‌دریغ می‌زدند. حتی به بزرگان هم ابقا نکردند. و چون در این روزها ارمنیان در کوچه‌ها کم پیدا می‌شدند لذا با لگد در خانه‌ها را می‌خواستند بشکنند اما درهای محکم مقاومت می‌کردند. بنابراین وارد باغها شدند و کم‌وبیش خساراتی وارد کردند. هنگامی که این خبر به میرزا عبدالحسین که جانشین حاکم شهر بود رسید، برای جلوگیری از شرارت و خسارت آنها شخصاً به جلفا به منزل کمالنتس در نزدیکی کلیسای وانک رفت که فعلاً در تصرف فرزندان آقا حسین است. و چون عالی‌جناب حاجی میرزا آغاسی صدراعظم در تهران چندین بار به او توصیه کرده بود که از ارمنیان حمایت کند صلح و صفا برقرار باشد و به ما آزار نرسانند که شاید به خاطر فرمان مافوق یا به توصیه بارون پتروس نرسیسیان قره‌باغی او را مجبور کرده بود که به جلفا آید. پیشوای مذهبی، خلیفه‌ها، کشیشان و پیران قوم نزد حاکم جمع شدند. حاکم از خلیفه در مقام سرکرده قوم، دو نفر قاتل را طلب کرد و بعد غلامان خود را به تمام محلات جلفا فرستاد تا شورش و وحشت را آرام کنند که آنها رفتند و حکم او را عمل کردند و چون دو قاتل گریخته بودند، از این رو در آن روز هاروتون مارکار و مارکار -پسرش- را گرفتند به جای فرزندان، پدر و به جای برادر، برادرش قصاب استپانوس هوانسیان را و هوسپ

حسن‌یگی و بتلهم یکی از روستاییان را دستگیر کردند که در آن شب ولگردی با آنها همراه بودند. پس از آن که فراشان میرزا عبدالحسین مردم را آرام کردند در هر محله‌ای ده نفر برای حفاظت شبانه گماشتند و میرزا عبدالحسین برای امنیت بیشتر ارمنیان در آن شب در منزل کمال‌تس ماند و چون شب نزدیک شد لرهایی که در محله ایروان ساکن بودند خبر شدند که فراریان در منزل گابریل در قیازاریاتس در محله ایروان مخفی شده‌اند. و این گابریل دایی فراریان بود. پس از دستگیری دو قاتل امیدی به رهایی در قلب همکیشان ما به وجود آمد، خطری که ما را به نابودی تهدید می‌کرد. خواب خوش به چشمهای همکیشان ما بازگشت برای اینکه شب همیشه کشیک می‌دادند و اگر دو فراری یافته نمی‌شدند جلوگیری از نابودی جلفا دشوار می‌شد. با شروع روز بعد دو نفر قاتل با اقوام خود با زنجیر به زندان افتادند. هیجان مردم روز به روز کمتر می‌شد و ترس و وحشت ما کاهش یافت. بعد از پنج روز مجتهد امام جمعه آنها را محاکمه کرد و به طوری که در بالا ذکر شد آن بدکاران اعتراف کردند که گاراپت قاتل او بوده است. محکمه نسبت به مجازات گاراپت حکمی نداده بود اما کل دارایی او را که جمعاً به دویست و پنجاه تومان می‌رسید به دستور امام جمعه مصادره، و قرار شد به فرزندان رستم‌بیک عوض دیه بدهند. روز بازجویی هاروتون مارکار و مارکار -فرزندش- به وساطت بارون پتروس قره‌باغی از بند آزاد شدند و شب بعد از قتل خانه گاراپت را غارت کرده بودند و خانه همسایه او بارون گریگور بغوس و نیز دکان هاروتون مارکاریان غارت شد. از این اعمال بیش از پانصد تومان به جلفا زیان وارد آمد که قسمتی از آن مزد فراشان حکومتی شد که نگهبانی جلفا را داشتند و بقیه به دلیل بیکار شدن از کار روزانه خود.

در زیر این وقایع غیرمنتظره، جنابان بارون‌ها، پتروس نرسس قره‌باغی تاجر ارمنی که برای مطالبه شرکت خود از میرزا عبدالحسین به اینجا آمده بود و ماتئوس هوردانان جلفایی که کلاً به نفع ارامنه اقدام می‌کرد و نیز بارون پتروس مایحتاج زندانیان را فراهم کردند. حقیقتاً کار تحسین‌انگیزی است از لحاظ قوم‌پروری نیز با قلبی سپاسگزار لازم است از عمل امام جمعه در قبال قوم ما تمجید بسیار شود با این همه جهت آسایش قوم ما همیشه امام جمعه به قوم ما توصیه می‌کند که نترسند بلکه از هر لحاظ خاطر آسوده باشند که تا حالا همه چیز در صلح و صفا بوده است.^۱

ب - خبر بدی از جلفا

غروب روز جمعه گاراپت فرزند هوانس قصاب مشهور به گاراپت سییلو، داوید پسر هاروتون دکاندار، هوانس حسن بیگی و برادرش پانوس را به خانه خود نزدیک سر جو دعوت می کند و بتلهم هیزم شکن، کرایه نشین خانه اش را به خدمت آنها می گمارد. پاسی از شب گذشته گاراپت مهمانان خود را برداشته و خود نیز مسلح شده آنها را از خانه بیرون آورده و گفته که «ببینید بلبل روی درخت چه فشنگ می خواند. بیاید روی این پل چوبی بنشینیم. پانوس سه تار بزند، بلبل هم بخواند و ما هم کیف کنیم.» (ولی که می دانست که در فکر این مرد شرور چه می گذرد؟) نشستند آنجا به شراب نوشیدن و کیف کردن. ناگهان دیدند که از طرف آسیاب سه سیاهی پیدا شدند که یکی از آنها داروغه جلفا، رستم بیک کرمانشاهی لر بوده و دو نفر دیگر نوکران او. رستم بیک داد زده شما کیستید؟ جواب دادند: «ماییم.» اینها سؤال کردند شما که هستید، آنها جواب دادند رستم بیک. گاراپت وقتی این را می شنود فوراً بلند می شود به آن طرف جوی می رود و با گلوله رستم بیک را می زند و می کشد و دوان دوان به مهمانانش می گوید: «هی بالا بالا بلند شوید که رستم بیک کشته شد.» که اینها هم پراکنده می شوند و می گریزند. طلوع آفتاب روز شنبه خبر منتشر شد که گاراپت رستم بیک را کشته است. زن رستم بیک به سر و سینه زنان به شهر رفت که میرزا عبدالحسین را خبر کند. در این موقع دیدیم که بیش از سه هزار مرد از لاند* و لبنان و میدان و قینان و سیجان و جاهای دیگر با هم آمیختند و با شمشیر و پیل به جلفا حمله آوردند. جسد رستم بیک را برداشتند و به در کلیسا آوردند و می گفتند: «چون گاراپت نوکر خلیفه است، خلیفه او را در کلیسا حفظ کرده و خون او را از کلیسا می خواهیم. از ترس درهای کلیسا را بستند. وای به ما که چه آتشی بر سر ارمنیان ریخته شد که مادر فرزندش را فراموش کرد. زن رستم بیک از شهر برگشت با غلامان و فراشان میرزا عبدالحسین که گاراپت و دختر تانگوم، شوشان، را بگیرند به این جهت که می گفتند رستم بیک به خاطر شوشان کشته شد، چون گاراپت با شوشان بوده و رستم بیک او را منع می کرده و نمی گذاشته که با یکدیگر رفت و آمد کنند، چون خود او نیز با شوشان

* - نفهمیدیم کجاست.

رفیق بود. گاراپت بدین جهت رستم‌بیک را کشته که شاید مانع از سر راهش برداشته شود که به آزادی بتوانند از یکدیگر کام بگیرند. ولی هرگز فکر نمی‌کرد که این آتش وحشت‌انگیز به جلفا افتد. مردم که هجوم کرده بودند وقتی غلامان میرزا عبدالحسین را دیدند یکباره به جلفا هجوم آوردند. بعضی‌ها گفتند ارمنیان را بکشید و بعضی می‌گفتند جلفا را غارت کنید. اول هاروتون دکاندار و فرزندش مارکار را گرفتند و به شهر بردند و خبر گرفتند که شوشان در قره‌چماق* در منزل خواهرش مخفی است. سیچانی‌ها آمدند که او را بگیرند که معلوم شد شوشان از اقوام بارون گریگور هواکیم است که او را هم گرفتند و به خانه خواهر شوشان ریختند.

شوشان و هُوسب را گرفتند و از خانه بیرون آوردند. بارون گریگور بیچاره را به در کلیسا بردند و بنا کردند به کتک زدن. آن خائنی که گریگور را لو داده بودند، بارون ساهاک پامیان را هم به عنوان کدخدای دادند. به خانه ساهاکها هجوم بردند که او را هم دستگیر کنند. هم خانواده گریگور که نزد او بودند و هم ارمنیانی که نزدیک کلیسای وانک خانه داشتند، صدا برآوردند که دیگر ایستاده‌اید چه کنید؟ قاتل را که در کلیسا بردند. گریگور را هم زیر چوب می‌کشند و رفتند ساهاک را هم بگیرند. شما بیایید و چاره‌ای بکنید، عالی‌جناب خلیفه آسداوازادور، خلیفه اوهان و خلیفه آندریاس از در مطبخ درآمدند که به شهر بروند ولی به در منزل ساهاکیان که رسیدند دیدند جمعیت انبوهی آنجا ایستاده که ساهاک را از خانه درآوردند. خلیفه‌ها برای حمایت جلو رفتند که ناگهان صدا برآمد که خلیفه‌ها را هم بگیرند و گفتند ای ارمنیها چه فکر می‌کنید که روز آخرتان رسید، یک ساعته سر همه‌تان را می‌بریم. شنیدیم که یکی از همسایگان ساهاک وقتی این حرفها را شنیده به خانه خود فرار کرده و در اتاق به بچه‌ها گفته است که ما رفتیم، انجیل را باز کرده و با بچه‌ها روی انجیل افتاده و بنا کرده به گریستن و از خدا خواسته که اگر از آسمان شفا نرسد دیگر نجاتی نیست.

ساهاک را هم گرفتند و بردند دم در کلیسا و شروع کردند بی‌وقفه به زدن او به‌طوری که روی بدن گریگور و ساهاک جای سالمی باقی نماند و همه جا مثل نیل کبود شد. سه

*- کوچه شرق کلیسای وانک.

خلیفه یادشده داد و فریاد کردند که اینها را چرا می‌زنید اینها که قاتل نیستند. بر سر آنها ریختند و بنا کردند به زدن و آنها دیدند که کار به مرحله بدتر رسید به کلیسا رفتند و درها را بستند. دوباره هجوم زیادتر شد و مردم به خانه‌های دیگر ریختند و هر که را گرفتند زدند و هر چه دیدند بردند. جلفاییان بیچاره وقتی دیدند کار از کار گذشته فقط کوشیدند که یک نفر را سریعاً به شهر بفرستند نزد بارون پتروس قره‌باغی که شتاب کن و میرزا عبدالحسین را بردار و به جلفا برس که از دست رفت. بارون قوم‌پرور یادشده سریعاً نزد میرزا عبدالحسین رفت و او را برداشت و به جلفا آورد و وقتی میرزا عبدالحسین به در کلیسا رسید دید که جسد مقتول را آنجا گذاشته‌اند و می‌خواهند در کلیسا را بشکنند. فرمان داد تا جسد را بردارند و ببرند و به خاک بسپارند. قاتل را دستگیر کنند. جسد را که برداشتند خود به منزل حاج محمد حسین سیچانی واقع در پشت کلیسا رفت. بتلهم هیزم‌شکن را هم گرفتند و با هوسپ به شهر بردند. یاور هوانس خان.م. داویدیان که تا آن موقع از ترس از خانه بیرون نیامده بود فقط کسی را به شهر فرستاده بود که سلطان آجودان ترک طبّلچی را بیاورند. وقتی آمدند همراه آنها نزد میرزا عبدالحسین رفت. چون میرزا یاور را دید گفت: یاور تو ارمنی، خلیفه هم ارمنی. می‌بینی که جلفا چه شلوغ است. زود برو نزد خلیفه بزرگ و بگو که این شر تا جلو در کلیسای شما آمده. اگر قاتل در کلیساست تحویل بده یا بیرون بیا به این جمعیت اطمینان بده که صبر کنند ببینیم قاتل کجاست و اگر نه من نمی‌توانم جلو جمعیت را بگیرم. یاور رفت و خلیفه بزرگ را بیرون آورد و کشیش هوانس درمگر دیچ و کشیش داوید مگردوم، کشیش هواکیم آبراهام و کشیش یقیا زار آندر یاسیان که در آنجا بودند همراه با خلیفه بزرگ به بالاخانه اُرسی رفته بودند. مردم بر سر کشیشها ریخته بودند و از چهار جانب جیب و بغل آنها را خالی کرده بودند. میرزا عبدالحسین هر چه از بالا داد زده بود که نزنید، فایده‌ای نکرده بود تا آنکه از ناچاری پای برهنه بیرون آمده و پایین پریده که نزنید، نزنید. وقتی اطمینان یافت از خلیفه که قاتل در کلیسای وانک نیست به یاور دستور داده بود که صاحب‌منصبان خود را بردار و به خانه پهلویی برو. شاید آنجا باشد. دستگیرش کن. یاور که شروع کرده بود به جستجو، دید که اراذل به خانه‌های مردم ریخته‌اند و غارت می‌کنند. برگشته بود به طرف میرزا که ای میرزا من نمی‌توانم جلو مردم را بگیرم. چاره‌ای کن که جلفا غارت شد و میرزا هم

غلامان خود را همراه او کرده بود که جلو این اوباش را بگیرند و نگذارند جلفا غارت شود. یاور از میدان کوچک تا محلهٔ سنگتراشها را جستجو کرده بود و با اینکه گاراپت را نگرفته بود ولی باعث نجات بسیاری از غارت شده بود. وقتی یاور به خانه رفته بود آرامنه داد زده بودند که خانه‌های ما را بردند. زنها گفته بودند که کمر بند و چهره آذین ما را بردند. میرزا وقتی دید گاراپت پیدا نشد گفته بود باید شب را در جلفا بمانم وگرنه جلفا غارت خواهد شد و موقع غروب آفتاب دستور داده بود که دروازه‌های جلفا را ببندند و در تمام محلات فراش بگمارند. وای به ما وای به روزهایی که دیدیم که نه به جانمان اطمینان داریم و نه به خانه‌مان و می‌گفتیم که اگر امشب گاراپت پیدا نشود فردا جلفا از بین می‌رود. شب تا صبح گریه و فریاد کردیم که به جای اشک خون می‌ریختیم. چیزهایی دیدیم که هیچ مؤمنی نبیند.

روز سی‌ام، هنگام طلوع آفتاب گفتند که نیمه‌شب گاراپت و داوید پسر هاروتون دکاندار را در محلهٔ ایروانیا در منزل گابریل در یقیازاریان گرفتند که منزل خواهرش باشد و شبانه آنها را نزد میرزا برده بودند. زن رستم‌یک وقتی گاراپت را دیده بود سیبلهای بلند او را گرفته بود (که به‌خاطر همین سیبلهای بلند او را سیلو می‌گفتند) و با دست آنها را کنده بود و بقیه را هم با چراغ سوزانده بود. میرزا عبدالحسین، گاراپت و داوید را دست‌بسته به شهر برد و در جلفا فراشان را باقی گذاشت که اوباش ارمنیان را اذیت نکنند و به هر فراشی روزانه یک روپیه خرج بدهند.

دوم مه، روز سه‌شنبه فراشهای میرزا عبدالحسین شوشان بی‌حیا را هم به شهر بردند و شبانه از سیچان یازده گلوله شلیک شد و جلفا در ترس بسیاری به‌سر می‌برد تا امروز که می‌گویند فراشان میرزا عبدالحسین از سیچان آمده‌اند تا از آنها انتقام بگیرند.

سوم، میر محمد مهدی فرزند حاجی کرباسی نامه‌ای به کلیسا نوشته که شما مطمئن باشید که ارمنیان را خطری تهدید نمی‌کند. همچنین میرزا عبدالحسین هم گفته که شنیده‌ام که نه زنگ می‌زنید نه تخته می‌زنید و نه به کلیسا می‌روید، زنگ بزنید، تخته هم بزنید و کلیسا هم بروید. هاروتون دکاندار و فرزندش مارکار آزاد شدند.

چهارم، از امام جمعه و سید اسدالله نامه به کلیسای وانک رسید که خطری متوجه ارمنیان نیست. ترسید. قاتل گرفتار شد تا محاکمه شود.

پنجم، میرزا عبدالحسین به کلیسای وانک آمد و موقع رفتن غلامانش را برد و فقط سه فراش را در جلفا باقی گذاشت.

ششم، بیش از پنج هزار مرد را برای شهادت نزد امام جمعه برده بودند و معلوم شده که قاتل گاراپت است. همان طور که در بالا طی وقایع روز بیست و هشتم آوریل نوشته ام، مسلمانان هجوم کرده بودند که اگر معلوم شود که [آنها قاتلند] پنج نفر را بیرون بیاورند و تکه تکه کنند ولی آقای مهربان که این را شنیده بود گفته بود هرکس سر من را دوست دارد دست نگه دارد، برای این که رستم بیک، صغیر دارد. من باید برای آنها هم فکری کنم. آنها دست نگه داشتند او را بیرون آوردند و بعد دوباره به حبس بردند.

هفتم، فرستاده امام جمعه به منزل گاراپت آمده بود و هرچه باید بگیرند سیاهه کرده بود. یازدهم، بارون پتروس نزد امام جمعه رفت و به کلیسای وانک بازگشت و گفت فردا بیاید برویم نزد امام جمعه. این طور نشستن چه فایده دارد.

دوازدهم، بارون پتروس، عالی جناب خلیفه آسداواذور، خلیفه آندریاس، کشیش هوانس گالستان، کشیش گالستان نازارتیان، کشیش گالستان استپانوس و چند نفر از معتمدان را به خانه امام جمعه برد. امام جمعه با احترام از آنها استقبال کرد و اطمینان داد و پرسید چرا دیگر به شهر نمی آید؟ آنها جواب دادند که می ترسیم. فرمود که نه آزادانه بیایید و بروید. کسی را می فرستم به همه اطلاع دهد و کدخدای مسلمان همسایه های شما را می آورم و به آنها دستور می دهم شما را اذیت نکنند. از آنجا بیرون آمدند. بارون پتروس آنها را به خانه خود برد و نهار داد و بعد از نهار با آنها به جلفا آمد.

سیزدهم، می گویند آقامیر محمد مهدی روی منبر درباره ارمنیان صحبت کرده بود و دستور داده بود به ایشان کاری نداشته باشند اگر در این دنیا آزار بدهید در آن دنیا چه جواب می دهید. با این سخنان مسلمانان کمی آرام گرفتند.

در حال حاضر این قضیه تا اینجا رسیده است بنابراین باید خدا را شکر کنیم که تا این حد زنده ماندیم. حقیقتاً رحم خدایی شامل ارمنیان بیچاره بود و گرنه هیچ کس نمی دانست روز بیست و هشتم آوریل چه بر سر ما می آمد. حالا قوم ما هر جا که هستند باید ممنون بارون پتروس تاجر باشند که کار خیر عظیمی در این روزها برای ما انجام داد و به دفاع از ارمنیان محکم ایستاد و شجاعانه دفاع کرد. مخصوصاً آن روز که خلیفه ها و

کشیشان را کتک می زدند. زانو به زمین زده بود و در حضور مهاجمین گفته بود: «آی میرزا چه خبر است؟ برای یک نفر که نباید جلفا را قتل عام کنید. چهل هزار تومان سر تو برات دارم. پنج هزار تومان برای خونهای او، ارمنیان را آزاد کنید.» به هر حال خدا او را پابرجا نگهدارد که کمک بزرگی به جلفاییها کرد. با این که حکم شده که بدون واهمه از خانه خارج شویم ولی هنوز شک داریم زیرا دور زن رستم یک چند لر جمع شده اند و مدعی اند که باید ۷۲ تن از سرکردگان ارمنی را بکشیم و بعد دست بکشیم. از این جهت ترس داریم و غیر از این هم مردم آشوب طلب اگر یک ارمنی را تنها در جایی ببینند برای او چاقو می کشند، کتک می زنند و فحش می دهند. در حال چه بگویم هیئات آرامش جلفا که از دست رفت و به این زودی هم جلفا، جلفا نمی شود. خدا آرامشی به ما بدهد.^۱

^۲ گاراپت، داوید، استپانوس، هوسپ و بتلهم را در زندان شهر نگه داشتند که گردن آنها زیر قید ماند. آقاپتروس نرسیان مواظبت از غذا رسانی و دلداری آنها را به عهده داشت که قوم پروری و کوشش او در این زمان و اوایل نسبت به همقومان خود در تاریخ جلفا باید ذکر شود. از یازدهم تا بیست و سوم ژوئیه ۱۸۴۸ علیامخدره همسر میرزانی خان حاکم اصفهان برای بازدید کلیسای وانک و دیر سیاهپوشان آمد که با خواهش سیاهپوشان برای وساطت نزد شوهرش چهار نفر از هم‌زنجیران گاراپت آزاد شدند و فقط خود گاراپت در زندان ماند. از این جهت آقاپتروس نرسیان هم در این باره وساطت کرد که آنها به قتل نرسند و آزاد شوند و خود از سوم تا پانزدهم اوت به تهران بازگشت و تا آخرین روزهایی که محمدشاه سلطنت می کرد حکومت اصفهان به دست فرزندان سلیمان خان صمصام‌الدوله بود. طبق فرمان آنها به گاراپت فرصت فرار داده شد که شبانه گریخت و به شهر تبریز فراری شد و همسرش هم بعداً به او ملحق شد و به خدمت مقامات روسیه درآمد. نمی دانم چه بگویم ستایش کنم یا تقبیح آتشی را که این کار نابخردانه بر جان همقومان و همکیشان خود انداخت.

۱- روزنامه آژگاسر، چاپ کلکته ۱۸۴۸، شماره ۲، ص ۱۳.

۲- همان جا، شماره ۳، ص ۱۹.

فصل شصت و چهارم

سربازگیری

۱ پس از آنکه ناصرالدین شاه تاج و تخت ایران را به خود اختصاص داد، نخستین صدراعظم او میرزاتقی بود که عموماً او را امیر می خواندند. این شخص که در مرزهای عثمانی گشته بود با قوانین سیاسی دقیق اروپایی آشنایی یافته بود و خود نیز از شعور و اندیشه خدادادی برخوردار بود، پس از رسیدن او به مقام صدارت تغییرات بنیادی مهمی انجام داد و قوانین مهمی به سود دولت و شهرها و مردم عموماً وضع کرد که پرداختن به این موضوع وظیفه من نیست. او میل داشت فوجی از سربازان ارمنی داشته باشد و طبق گواهی خودش به سود همان قوم هم بود. برای اینکه دیده بود ارمنیان ساکن ایران پیشرفت ارمنیان کشورهای دیگر را ندارند یا حتی مثل قرنهای گذشته هم نیستند. از این رو لازم دید از آن قوم فوجی داشته باشد که درجه داران آنها از ده باشی تا مین باشی و سرلشکر از قوم ارمن باشند با تناسب خدمتشان بتوانند به دربار رفت و آمد کنند و با شاه آشنا شوند و در هنگامی که ظلمی به ارمنیان وارد شود بتوانند از شاه مرحمتی ببینند و با شفاعت به زودی بتوانند گره از کار همکیشان خود بکشایند. با آغاز این حسن تدبیر در سال ۱۸۵۰ فرمان داد از ارمنیان خوی، سلماس و آذربایجان به تعداد ۱۵۰۰ نفر سرباز گرفته شود. در ماه مارس ۱۸۵۱ گورگ فرزند سپه دار نامدار داویدخان مایور با همکاری سلطان یعقوب خان به فرمان دولت برای گرفتن ۱۵۰ نفر سرباز از جلفا و ۸۰۰ نفر از بلوک فریدن و چهارمحال وارد اصفهان شد.

۲ با این که منظور صدراعظم امیر از سربازگیری خدمت به خود ارمنیان بود اما به طوری که پیشرفت کار نشان داد این امر سبب ویرانی و نابودی جلفا و بلوکها می شد. جلفا طبق سرشماری ۱۸۵۱ کلاً دارای ۳۷۱ خانوار بود و تعداد مردان از خردسالان تا سالخوردهگان ۱۱۹۱ نفر بود. اگر خانواده های کشیشان و خود کشیشان را هم از تعداد خانوارها و مردان و پسران کم کنیم از سیصد نفر هم کمتر باقی می ماند که در سالهای جوانی باشند و بتوانند اسلحه به دوش گیرند. خواستن ۱۵۰ نفر از سیصد نفر بار طاقت فرسایی بود. باید اشاره کنیم که ویرانی و خرابی جلفا از کجا سرچشمه می گرفت. از هر دو خانوار یک نفر سرباز باید می داد، آنها که نمی توانستند یا نمی خواستند فرزند خود را بدهند مجبور بودند کسی دیگر را استخدام کنند و به جای فرزند خود بدهند. دشوارها از اینجا شروع می شد که آنها اول چگونه سرباز مزدور پیدا کنند و ثانیاً سنگینی مواجب سالانه و ثالثاً مالیات که می ماند بر دوش ساکنانی که سرباز نداده اند و آنها که سرباز داده بودند از مالیات معاف بودند. رابعاً بی بندوباری و هرج و مرجی که در جریان سربازگیری نسبت به خانواده هایی که سرباز مزدور می دادند رخ می داد. خامساً فرار و خطر مرگ سربازان مزدور. بنابراین فراموش نمی کنم این همه ظلم و درد آن زیان را. لذا برای اطلاع آیندگان لازم می دانم مشروحتر بیان کنم. با ذکر جزئیات همه ویرانی ناشی از این قانون را. اولاً فرزند به سربازی دادن خیلی دشوار بود. چون آنها که در کنار پدر و مادر نازپرورده بزرگ شده بودند نمی توانستند زندگی دشوار سربازی را تحمل کنند. بنابراین بیشتر فرزندان جلفاییان یا مخفی شده بودند یا به شهرهای دوردست گریخته بودند تا محفوظ بمانند. سرباز مزدور یافتن هم بیش از آن دشوار بود، زیرا هیچ کس به میل خود آن را نمی پذیرفت. اگر هم آلهایی که از جهت مواجب یا از لحاظ خویشاوندی قبول می کردند عوض آنها سرباز شوند مثل موجودی نیمه خدا منت بزرگی بر آن خانواده می گذاشتند که از طرف آنها به سربازی رفته بود. دوم مواجب سالانه هر سرباز بیست تا سی تومان قطع می شد و با این تعهد که اگر فرار کرد یا کشته شد آن خانوار مجبور بود عوض او سرباز دیگر بفرستد. برای آن دسته از ساکنان جلفا که بیکار بودند و درآمدی نداشتند و فقط مخارج روزانه خود را تأمین می کردند، بار بزرگی بود که هر خانواده بتواند سالی ده تا

پانزده تومان پردازد. سوم مالیات جلفا سالانه ۱۰۷۵ تومان بود که به آن مخارج دیگری در حدود ۲۲۵ تومان افزوده می شد که جمعاً به ۱۳۰۰ تومان بالغ می شد که آن خانوارهای ساکن جلفا که سرباز نداده بودند باید پردازند. حال آن مالیات بر ۱۵۰ خانوار سرشکن می شد و به هر خانوار ۸۷ قران می افتاد که برای مستمندان قابل تحمل نبود که پانزده تومان موجب سرباز مزدور بدهند و ۸۷ قران هم مالیات پردازند. چهارم و بدتر از همه حالت نیمه خدایی سربازان بر سر خانواری که از طرف آنها به سربازی رفته بودند، بود. وقت و بی وقت بی پروا به خانه او می رفت مثل عضو خانواده یا مهمان می خواست از او پذیرایی کنند، فرمان می داد سفره بیندازند. غذاهای گوناگون بچینند که فقط اسمی از آنها شنیده و به عمر خود طعم آنها را نچشیده بود که برای او شراب ساقی گری کنند. برای اینکه او خوابیده و با پاهای دراز کشیده می خورد و می نوشید و شکم می انباشت. اگر گاهی موافق میلش از او پذیرایی نمی شد، شلوار سربازی را درمی آورد و به خانه آن را پرتاب می کرد و سر صاحبخانه داد می کشید: «این را تو بپوش یا بده پسرت بپوشد که خون او از خون من رنگین تر نیست. من مجبور نیستم تنم را سپر تیر خونبار کنم به جای خودتان.» و همراه با این جملات ناسزاهایی دیگر چاشنی می شد که از زبان عوام می تواند خارج شود. پنجم سربازانی که از آموزشهای نظامی جانشان به لب رسیده بود یا فرار می کردند و مخفی می شدند و ضامنان آنها در خطر می افتادند و متحمل زیان هنگفتی می شدند تا آنکه کسی را به جای گمشده بدهند یا او را بیابند و راضی کنند.

۳ گورگ را که معمولاً گرگین خان می نامیدند، درجه سرهنگی داشت. نه عقل داشت و نه تدبیری که امور محوله را به خوبی انجام دهد. از این رو ظلم و تعدی در کارهای او راه یافت. مردی بود همیشه مست و کرخت. شهوتران و تهمت زن و راز فاش کن و سربازان تازه کار هرج و مرج طلب تحت امر او بودند. وای به حال جلفا. او برای تشکیل جلسه ای کشیشان و معتمدان جلفا را به کلیسای وانک دعوت کرد. آنها در این فکر که با چه تدبیری از این معرکه بگریزند او فرمان داد اول از همه خلیفه آندریاس را به نردبان ناقوس ببندند و بعد بعضی از کشیشان و چند تن از معتمدان را و در همان جا یکصد و

پنجاه تن سرباز طلب کرد. به سربازان قدیمی که از اطراف او بودند فرمان داد که به کوچه‌ها سرازیر شوند و همه جوانان را چه کشیش‌زاده باشد و چه از فرزندان معتمدان جلفا بگیرند و جلو ببندازند و نزد او آوردند و نامهای آنها را در سیاهه سربازان ثبت کنند. یک روز نزدیک غروب آفتاب چند تن از نوکران خود را به کلیسای وانک اعزام کرد که خلیفه آندریاس را بگیرند، کتک بزنند و بقیه سربازان را از او بخواهند. زن‌ها دور خلیفه را گرفتند و مانع ضربات سربازان وحشی شدند. اما از ترس و وحشت آنها زنگ‌ها و تخته‌های کلیسای وانک نابهنگام به صدا درآمد که همزمان با آن دیگر کلیساها هم ناقوس‌ها و تخته‌های خود را به صدا درآوردند که از ترس این صداها استخوانهای آدمی به لرزه درمی‌آمد. خلیفه آندریاس پابرنه به کمک زنان از کلیسا گریخت و به محله چهارسو رفت که در آنجا زنان و مردان محله‌های دیگر نیز اجتماع کرده بودند و شب‌هنگام گروه زنان و مردان همراه با خلیفه به خانه سیداسدالله مجتهد رفتند و با التماس از او کمک خواستند. او آنها را نزد چراغعلی خان حاکم فرستاد که به آنها رحمی کند. آن شب پس از آنکه نزد حاکم رفتند و نتیجه‌ای نگرفتند به کاخ چهلستون رفتند و تا صبح آنجا ماندند. گورگ چندبرابر بیداد و ستم به جلفاییان رساند تا توانست صد نفر سرباز گرد آورد.

۴ آنگاه گرگین‌خان به بلوک فریدن رفت و از آنجا هم سیصد سرباز گرد آورد اما چون خواست ستم را به حد نهایت رساند زیر ضربات زنان چنان گرفتار شد که اجباراً به چادر خود پناه برد.

۵ قوم ارمن همگی زجر کشیدند به خاطر این سربازگیری و روز سوم ژوئن هنگام آمدن پیشوای مذهبی جدید، خلیفه اعظم تاتاووس هم از بلوک چهارمحال و هم از بلوک فریدن و هم از جلفا به کلیسای وانک به پناهگاه امیر خود رفتند و به جای گریستن، خون می‌پاشیدند و فریاد برآوردند که خلیفه چاره‌ای بیابد و این گردباد را دفع کند. سوم ژوئیه ۱۸۵۱ اعلیحضرت ناصرالدین‌شاه به اصفهان تشریف‌فرما شدند که صدراعظم امیر هم ملتزم رکاب بود. درد و ناله و شکایت مردم را صدراعظم شنید

و با وساطت وزیران دیگر علی‌الخصوص حسین خان صدر و با تقاضای خلیفه اعظم روشنائی از جانب خدا بر مردم طلوع کرد و در ماه ژوئیه حکم شد تمام سربازان ارمنی نه فقط تازه کارها بلکه کهنه سربازان را هم که از زمان مایورخان به سال ۱۸۳۳ گرفته بودند مرخص کنند.

زیان سربازگیری که به مردم بلوک فریدن و چهارمحال رسید کمتر از دوهزار تومان نبود و برای جلفاییان به یک هزار تومان بالغ شد.

فصل شصت و پنجم

وقایع مهم سال ۱۸۵۱ تا پایان سال ۱۸۵۵

۱ اعلیحضرت ناصرالدین شاه در سال ۱۸۳۱ لطف کرد و به اصفهان تشریف آورد و در سوم ژوئیه وارد شهر شد. جلفاییان طبق مرسوم به پیشباز اعلیحضرت رفتند و افتخار یافتند که مورد تفقد و لطف همایونی قرار گیرند. سفیر کیمران روس و انگلیس در آخر ماه مه به اصفهان رسیدند و جلفاییان را مفتخر کردند چون کنیاز دیمترایوایچ دولزروگرف، سفیر روس، در خانه سیمونیان که متعلق به کلیسا بود اتراف کرد و کورنل سفیر انگلیس هم در خانه امیرخان. ه. امیریان سکنی گزید. این منظره برای جلفاییان بسیار دل انگیز بود که دو پرچم صلیب دار سفیران مسیحی در جلفا افراشته بودند، از روسیه در شمال و از انگلیسها در جنوب جلفا برای همراهانشان آنها بعضی از خانه های شایسته مردم را تخلیه کردند و برای سکونت در اختیار ایشان گذاشتند.

مردم به خاطر سربازگیری عرصه بر سفیران تنگ کردند. اما آنها ظاهراً نپذیرفتند چون می دانستند امیر صدراعظم دخالت آنها را در اموری که مربوط به خودشان نیست، نخواهد پذیرفت. نزاعی بین امیر صدراعظم و سفیر در گرفت که او به نشانه عدم رضایت پرچم خود را پایین کشید اما شبانه چند تن از بزرگان آمدند و رضایت سفیر را جلب کردند و این نزاع عواقب بدی نیافت. در بیست و سوم ژوئیه خلیفه پیشوای مذهبی افتخار یافت که اعلیحضرت چند دقیقه ای از سر لطف با او سخن گفت و از احوال کاتولیکوس نرسس و ارمنیان جلفا جويا شد و به او گفت شاه نسبت به شما و ارمنیان

شفقت دارد و او را تحسین کرد. همراه خلیفه در سرکس، در ماتوسیان به شایستگی مطالب طرفین را ترجمه می‌کرد.

در نهم اوت اعلیحضرت همایونی به خلیفه تاتاووس پیشوای مذهبی جلفا فرمانی اعطا کرد که خلیفگی او را به کلیسای وانک تأیید کرد که با آن تأیید خلعت عالی مرحمت فرمود. سفیر روس در هفتم اوت به تهران بازگشت و به نمازخانه کلیسای وانک یک طاقه شال کرمانی هدیه داد. نیز قابل ذکر است قوم پروری آقاگراپت صرافیان، رئیس‌التجار تابع روسیه در ایران، که پانصد و چهل تومان وام کلیسای وانک را پرداخت که شرح آن در جلد دوم به تفصیل آمده است.^۱ اعلیحضرت شاه چهل و یک روز شهر اصفهان را با قدوم خود مفتخر کرد و بعضی از بزرگان اصفهان را که سر برآورده بودند به جای خود نشاند و در پانزدهم اوت به تهران بازگشت. سفیر انگلیس از سر لطف به خاطر خدمتگزاری وفادارانه و دوستانه بارون پتروس استپانوس آقانوریان، کارگزار دولت انگلیس در جلفا، بر موجب افزود و در ۲۲ اوت به تهران بازگشت.

عالی جناب خلیفه تاتاووس اداره کلیسای وانک و کلیساهای بلوکهای دیگر و مردم را سروسامانی داد که درباره کارهای او کم و بیش در جلد دوم نوشته ایم.^۲

^۲ در سال ۱۸۵۲ در ایران فرقه موسوم به بابی^۳ رشد کرد و در ماه اوت هفت تن از سران آن فرقه که ملاهای متعصبی بودند، موقع رفتن اعلیحضرت شاه به شکار به او نزدیک شدند و استدعای استماع عرایض خود را کردند. اعلیحضرت همایونی کمی دور شد و از آنها پرسید چه می‌خواهید؟ آنها با تپانچه به او شلیک کردند. شاه با شتاب خود را از اسب پایین انداخت. آنها شمشیرهای خود را درآوردند و خواستند رشته حیات او را قطع کنند اما یکی از غلامان وفادار شاه تن خود را سپر کرد و زخم سوء قصدکنندگان بر او فرود آمد و شاه به خواست خدا مصون ماند تا این که سواران به محل حادثه رسیدند و آن ضاربان را دستگیر کردند که با مرگشان به سزای عمل بد خود رسیدند.

^۳ در دهم اوت، ارمنیان جلفا بنا بر پیشنهاد عالی جناب خلیفه در قبرستان گرد آمدند و به خاطر رفع خطر از وجود اعلیحضرت از این سوء قصد عنقریب به درگاه الهی

شکرگزاری کردند. در ماه اکتبر همین سال ملخ به بلوک چهارمحال سرازیر شد و تخم‌گذاری کرد که وحشت قحطی ترس در دل مردم انداخت. اما برف انبوه به خواست خدا تمام آنها را کشت و سال بعد قحطی پدید نیامد.

در ژوئن و ژوئیه سال ۱۸۵۳ بیماری وبا شایع شد و اثر زیادی بر اصفهان و جلفا گذاشت. نزدیک به صد نفر را درو کرد. کشیش هواکیم در اوایل اوت با ابتلا به این بیماری وفات کرد و با خود این بیماری را برد و دیگر کسی در جلفا از این مرض نمرد. روز عید پاک زمین‌لرزه‌ای در شیراز رخ داد که قسمت بزرگی از شهر ویران شد. بسیاری در زیر آوار جان سپردند. کلیسا و خانه‌ای از ارمنیان هم خراب شد و فقط یک کودک ارمنی زیر آوار جان سپرد.

۴ در اوایل سال ۱۸۵۴ خلیفه تاتاووس پیشوای مذهبی جلفا برای بهتر شدن وضع قوم به تهران به دربار اعلیحضرت همایونی رفت و هشت ماه در آنجا ماند و در خانه آقاگاریت گریگور صرافیان تاجر روس به نحو شایسته‌ای پذیرایی شد. برای آشنایی با نتایج این سفر در جلد دوم به فصل اعمال آن جناب رجوع شود.^۴ در همین سال سرما شدت گرفت و در نتیجه آن تمام تاجیکستانها خشکیدند.

۵ در سال ۱۸۵۵ مختصر قحطی پدید آمد. قیمت غلات کمی بالا رفت اما به لطف الهی درو پرحاصل بود و انبارهایی که با گندم انباشته شدند ترس بینوایان را از قحطی زایل کرد. در این سال آفت کرم به انگور افتاد و در نتیجه باغهای جلفا و اصفهان زیان بسیاری دیدند. انگور سیاه و کفک‌زده شد. قابل استفاده نبود و بوی گند می‌داد. آن آفت و کم حاصلی تاکها تا سال ۱۸۵۸ به طول انجامید.

۶ ساکنان جلفا تحت توجهات اسقف تاتاووس پیشوای مذهبی تا امروز در آسایش و آزادی به سر می‌برند و از سوی هیچ‌کس زیان و زجر و ظلمی به ساکنان جلفا وارد نیامده است. بلکه زندگانی خود را در صلح و امنیت ادامه می‌دهند و به لطف او این وضع همچنان برقرار است.

۱- جلد دوم، فصل اول، بند ۳.

۲- همان جا.

۳- رئیس آن فرقه شخصی به نام باب بود که در سال ۱۸۴۷ در شهر زنجان می‌زیست. در آنجا تعدادشان زیاد شد تا آنکه علیه دولت طغیان کردند و دولت مجبور شد آن شهر را محاصره کند و با آنها به جنگ پردازد تا آنکه افراد آن فرقه از آنجا پراکنده شدند و قسمت بیشتر شهر خراب شد. اساس اعتقادی این فرقه بنا بر قول بعضی، توحید است و باب رسول محبوب اوست و دیگر اینکه دارایی متعلق به همگان باشد. حتی زنان باید عمومی باشند. بنا بر اعتقاد آنها بعد از شهادت روح دوباره به تن بازمی‌گردد و بعد از چهل روز دوباره زنده می‌شود. بنابراین وقتی آنها را برای شهادت می‌برند شادان می‌روند و اطمینان می‌دهند که بعد از چهل روز دوباره زنده می‌شوند اما افسوس که هزاران تن به این امید رفتند و دیگر به عالم زندگان بازنگشتند. این فرقه تا سال ۱۸۵۲ در ایران رونق یافت اما پس از آن تا امروز از رونق افتاده است.

۴- رجوع شود به پی‌نوشت ۲.

فصل شصت و ششم

وقایع سال ۱۸۵۶

۱ همین که بین انگلیس و ایران جنگی درگرفت و عالی جناب خلیفه دید که مرکز آن جنگ، شهر شیراز است برای رفاه حال تعداد اندک ارمنیان ساکن آن شهر، به شاهزاده طهماسب میرزا والی فارس و حاجی قوام حاکم شهر شیراز نامه‌هایی نوشت و سفارش آنها را کرد که ترجمه آنها را در ضمن تاریخ می آورم.*

الف:

«به جناب جلالتمآب مؤیدالدوله شاهزاده طهماسب میرزا، حاکم فارس.
به خدمت جلالتمآب و آستانه گردون آسای، والاتبار شاهزاده بزرگ معروض می دارد. با اینکه مخلص دعاگو در عداد ملتسمان آستان آسمان سا بوده ایم گستاخی ورزیده از التفات مهتران به کهتران بهره برده این حقیر از این طریق جسارت یافته از آستان آن مقام استدعا می نماید. بر آن جناب جلالتمآب معلوم است که به لطف پرشفقت خورشیدمثال آن شاهزاده و فرامینی که از طرف مقام اعلای شهریاری شرف صدور یافته، حکم شده که کلیه ساکنان علی‌الخصوص ارامنه که تحت شفقت ظل الهی اعلیحضرت خلدالله ملکه قرار دارند با آسایش خاطر به شغل خود شاغل و با فراغ بال دعاگوی اعلیحضرت

*- چون اصل نامه‌ها را نیافتیم مجدداً از ارمنی به فارسی برگرداندیم.

باشند. من باب اطلاع حضرت اشرف از فرمان همایونی مستحضر می‌دارد از زمان سلاطین صفویه همان موقعی که ملت ارمنی در ایران ساکن شدند سایه لطف همایونی بر سر ایشان بوده بخصوص از زمانی که اعلیحضرت خلدالله ملکه و دولته به تخت سلطنت جلوس فرموده‌اند بر برّ و بحر مظفر ماناد و ظل عطوفت او علی‌الرؤوس العالمین گسترده باد. با رجاء واثق به مهر آن جناب استدعا دارد که آن ارامنه اندک شمار ساکن شیراز را از سر لطف به دعاگویی و فدوی دولت علیه قبول فرمایند و بر رسم مرضیه التفات به زیردستان از مراجع خود آنها را مستفیض نمایند (که در برابر عظمت آن مقام از ذره‌ای ناچیزترند) و جهت رضای خالق فرمانی استوار صادر و کسی را جهت انتظام امور آنها مأمور فرمایند که مزاحمت و زجر و اذیابی برای آنها ایجاد نشود تا بدون خوف و خیال به کسب خود شاغل باشند و از جهت کسی زحمتی و اذیابی حادث نشود تا در صلح و صفا با زبان خدا آفریده دعاگوی شاهنشاهی آسمان‌لرزان باشند و خواستار دوام و بقای ملک ملکوتی. از آن شاهزاده والاتبّار توقع و انتظار هست که بیش از این از بندگان خود دفاع فرموده و لطفتان بیشتر بر سر ایشان باشد که در این صورت بر سر دعاگو منت نهاده‌اید و این مایه‌ای باشد بر دعاگویی و خیرخواهی بیشتر؛ از آن جناب که مراجعشان بی‌پایان است استدعا دارم با نامه التفاتی این حقیر را در انجام امور مفتخر فرمایند. امر امر مبارک است.»

تحریر شد سوم ربیع‌الثانی ۱۲۷۳ (۱۹ نوامبر ۱۸۵۶)

ب:

«به آستان عالی مقام حاجی قوام. مکتوب به سوم ربیع‌الثانی ۱۲۷۳ (۱۹ نوامبر ۱۸۵۶) آن جناب والامقام مدبر را مستحضر می‌سازد که مدتی قبل توسط یکی از غلامان آن جناب عریضه‌ای معروض داشتیم که هنوز در انتظار جواب آنیم. فی الحال که یکی از نوکران را به خدمت آن جناب اعزام می‌کنیم، لازم دانستیم برای دومین بار نامه‌ای از روی اخلاص نگاشته که تفقد فرموده در نظر داشته باشند که لطف آفتاب مثال اعلیحضرت (روحی و ارواحنا فداه) که امنیت و سعادت بر ملت ایران بخشیده و

علی‌الخصوص ملت ارامنه را که ساکن ممالک محروسه‌اند که از سر مهر پادشاه آفتاب اثر فرمانی شرف صدور یافته می‌فرمایند تمام ساکنین مخصوصاً ارامنه که در ظل حمایت اعلیحضرت (خلدالله ملکه) قرار دارند با آسودگی و رفاه حال به شغل خود شاغل و با فراغ بال دعاگوی اعلیحضرت همایونی باشند. لذا با اطمینان کامل از سوی آن جناب استدعا داریم که برای ارامنه اندک‌شمار ساکن شیراز و بوشهر (که مطیع خالصانه و فدوی مملکت‌اند) فرمان دهید کسی را جهت انتظام مهم آنها منصوب نمایند که مزاحمت و اذیت برای آنها ایجاد نشود تا بدون واهمه به حرفه خود شاغل و در رفاه و آسایش با اقوام خود دعاگوی اعلیحضرت همایون ظل الهی باشند و برای پایداری سلطنتش دعا کنند. رجاء واثق دارم که آن حضرت مستطاب بیش از توقع و انتظار اینجانب از بندگان خود دفاع می‌فرماید و این دعاگو را شرمنده‌الطاف خود می‌نمایند که بیشتر دعاگو و دوست مخصوص شما باشم. استدعا دارم با نامه و توصیه یا هر طور که مصلحت می‌دانند ما را شادمان و مفتخر نمایند. امر مبارک است زیاده عرضی نیست.»

این نامه توسط یک نامه‌بر ارمنی به نام زیریس ارسال شد و همراه آن نامه دیگری برای دلجویی ارمنیان شیراز. نامه‌بر بعد از یک ماه بازگشت و از ارمنیان شیراز نامه تشکرآمیزی آورد که در آن نوشته بودند که نامه خلیفه بسیار مؤثر بود. در زیر جواب شاهزاده و حاجی قوام را می‌آورم:

الف:

«خیرخواه همیشه استوار دولت و وفادار به سلطنت آفتاب احتجاج (آسمان‌پناه) استوار به شرع مسیحی و مدافع قوانین عیسوی خلیفه تاتاووس، با صمیمیت و مشتاقانه به اطلاع می‌رساند که مکتوب جمیل شما که مبین احوال شما و ابراز محبت و مرحمت بود توسط بارون پدرس محترم به نظر ما رسید. از مضمون آن که نشانه محبت شما نسبت به ما بود اطلاع حاصل شد. معلوم است که همیشه اوقات خواستار دوام و بقای دولت هستید که متقابلاً با محبت و نوع دوستی وزرای دولتی مواجه می‌شوید. ان شاء الله پس

از این هم کما فی السابق لطف و مرحمت کامل ما نسبت به ارامنه ادامه خواهد داشت. سواد فرمان جهان مطاع همایونی مدافع الشریعه واجب الاطاعه زیارت شد به لطف الهی کما هو حقّه رعیت ارامنه که در مملکت فارس سکنی دارند من جمیع الجهات زندگی خود را در رفاه گذرانده دعاگوی اعلیحضرت همایونی باشند. از این جهت آسوده خاطر باشید. حرّره فی شهر ربیع الثانی ۱۲۷۳ [۱۸۵۶]

ب:

«دوست عالیجاه رفیع پایگاه، نامهٔ محبت آمیز شما واصل و از صحت و محبت شما اطلاع حاصل گردید. مضمون آنکه ارامنه مطیع دولت را که در مملکت فارس ساکن اند توصیه کرده بودید که نسبت به ایشان نظر لطف داشته باشیم. الحمدلله تعالی به خواست پروردگار جمیع تبعهٔ دولت علیه ایران به لطف اعلیحضرت قدر قدرت قوی شوکت حارس الاسلام روحی و ارواحنا فدا (خدالله ملکه) و به مرحمت وزرای همیشه پایدار دولت جملگی در رفاه به سر می‌برند. آخدی جرأت ندارد به آنها اذیتی برساند. واضح است که استدعای رفیقی صمیمی برای ما چقدر اهمیت دارد که باید برآورده سازیم. هر تقاضای بجایی که ارامنه داشته باشند و به اطلاع ما برسانند به نتیجه خواهد رسید. لذا به بارون پدّرس محترم حکم شد که هرگاه کاری داشته باشد به اطلاع ما برساند که مرحمت حمایت ما شامل حال ایشان شود. چون مطلب قابلی نیست مختصر می‌کنم عمرتان دراز باد که باز هم لطف کرده به ما بنویسید والسلام»

۲ پس از چند روزی از برگشت قاصد شخصی ابوطالب نام ساکن قینان به واسطهٔ دعوای مالیاتی که در مورد املاک خود داشت نزد آقا محمدحسن خان از مقامات اصفهان چنین بدگویی کرده بود: «پیشوای مذهبی ارمنیان نامهٔ تحریک آمیزی برای رئیس قشون انگلیسها در بوشهر نوشته و با گزارش اوضاع ایران او را تشویق کرده که به ایران حمله کند و آن نامه را به دست یک قاصد ارمنی ارسال کرده بود که چند روز پیش از آنجا بازگشته است.» به سبب این سخن چینی آقا محمدحسن خان متغیّر

شد و مخفیانه داروغه جلفا را به حضور طلبید و با تهدید از او خواست تا حقیقت قضیه را روشن کند. با شیوع این خبر دروغ در شهر فکر تمام مردم آشفته گردید و در آن هنگام شنیده شد که آشوب طلبان قصد دارند شبانه در شب میلاد مسیح به جلفا هجوم آورند و تمام ارمنیان را از دم تیغ بگذرانند. پیشوای مذهبی بنا شنیدن خبری که از جمعیت فهمیده بود رونوشت نامه خود و پاسخ آن را که از شیراز رسیده بود برداشت و در چهارم ژانویه ۱۸۵۷ به خدمت والاحضرت حشمت الدوله، حاکم اصفهان برد و با شهادت تمام حقیقت مطلب را ثابت و استدعا کرد طی فرمانی این تهمت را رفع نماید. والاحضرت شاهزاده حاکم در هفتم ژانویه ۱۸۵۷ نامه‌ای به دستخط خود برای خلیفه ارسال کرد (که ترجمه آن را در اینجا می‌آورم*) و شال نفیسی هم به رسم خلعت اعطا فرمود.

«زبدة الخلفای مسیحیه... با قلبی مشعوف... در این روزها از جهت دشمنان شما چنین شایع کرده بودند که نامه مخلصانه‌ای (حاوی اطلاعات مختصری از عمال دولت ایران) توسط یک قاصد ارمنی به دست رئیس قشون کشتیهای انگلیسی رسیده که فعلاً در بندر بوشهر رسیده‌اند. با اینکه این خبر را باور نکردم که از شما وفاداران به دولت که همیشه دعاگو بوده‌اید چنین خطای غیردوستانه‌ای نسبت به دولت رحیم و پادشاه ولی نعمت ما صادر شود اما از جهت قطع شایعاتی که در ذهن عوام از شما هست واجب و لازم دانستم حقیقت امر را بررسی کنم. معلوم شد بعضی از جهال از سر دشمنی و بدگویی این نسبت را به شما داده‌اند که ما آن را کان لم یکن کردیم. روز دوشنبه بیستم جمادی الاول ۱۲۷۳ استدعا کردید زحمت کشیده به خدمت ما برسید و با گواه و سند این تهمت را تکذیب نمودید و دوستی خالصانه خود را نسبت به دولت علیه ثابت کردید. لذا برای اطمینان شما و جهت زایل کردن آن اتهامات از ذهن و نظر مردم این کلمه را با دست خود نوشتم و یک طاقه شال برای شما ارسال داشتم ان شاء الله با آسودگی خاطر و قلبی با محبت دعاگوی اعلیحضرت شاهنشاه ولی نعمت ما خواهید بود.»

تحریراً ۲۲ جمادی الاول ۱۲۷۳

*- چون اصل نامه را نیافتیم با توجه به نثر آن زمان دوباره به فارسی برگرداندیم.

وقتی خبر دروغ تهمت آمیز در شهر پیچیده بود تمام مسلمانان آشفته خاطر بودند که بعضی از ارمنیان هم آزار می دیدند. بنابراین پیشوای مذهبی لازم دانست برای اثبات بیگناهی خود آن خلعت را در کلیسای محله ایروان بپذیرد. از این رو جماعت ارمنیان به آنجا رفتند و هنگام دریافت خلعت با کف زدن و ابراز شادمانی به کلیسای وانک بازگشتند که با این شیوه زمزمه های آشوب طلبان خوایید و ارمنیان از شری که خطر کمی نداشت آسودند. با این وصف که حقیقت غلبه کرد و حق بجانبی خلیفه آشکار گشت اما باز هم این جریان چندان بی زیان نبود.

فصل شصت و هفتم

وقایع سال ۱۸۵۷

۱ عالی جناب خلیفه برای اظهار قدردانی از خدمات حشمت الدوله حاکم مدبر در پانزدهم فوریه ۱۸۵۷ به خدمت او رسید که آن مقام پس از ابراز رضایت از حسن مدیریت خلیفه و نیز از دوستی صادقانه به خلیفه گفت: در این جنگ نسبت به خلیفه و ارمنیان به هیچ وجه مشکوک نیست ولی نسبت به خلیفه‌های کاتولیک و از کارگزار دولت انگلیس مظنون است. عالی جناب خلیفه در پاسخ گفت که از طرف خود و عموم ارمنیان جلفا و از طرف خلیفه‌های کاتولیک و کارگزار انگلیسیان به آن مقام اطمینان می‌دهد که برخلاف منویات دولت هیچ عمل غیردوستانه‌ای انجام نگیرد. شاهزاده این قولها را کافی دانست اما پیشنهاد کرد که از ارمنیان جلفا و خلیفه‌های کاتولیک و کارگزار انگلیس قولنامه کتبی بگیرد که بدون اطلاع خلیفه نامه‌ای یا پیامی تا پایان جنگ رد و بدل نشود. فرمان والی را به زبان فارسی و ترجمه ارمنی آن را به مردم و آنها که لازم بود دادند و از آنها طبق خواست والی قولنامه گرفتند. در اینجا کافی می‌دانم فقط ترجمه پیشنهاد را بیاورم:

«به ارمنیان گریگوری محترم تابع کلیسای سورپ گریگور منور».

اطلاعیه

روز سه‌شنبه آخر جمادی‌اول ۱۲۷۳ (مطابق ۱۵ ژانویه ۱۸۵۷) خدمت والاحضرت ذی‌مرحمت والایگاه آسمان‌پناه حشمت‌الدوله فرمانروا که (مخلص دعاگو) افتخار شرفیابی ایشان را داشتم، شفقت بی‌نهایتی به جماعت ارامنه کردند تمام وقایع که در

اینجا (مقصود جلفا) رخ داده بود لازم است به عرض برسد و جهت طولِ عمر آن والا حضرت دعاگو باشیم.

آنچه در ذیل مشخص می شود طبق فرمان اعلیحضرت همایونی است که شرف صدور یافته پیشنهاد می کنیم:

۱- حکم والا حضرت شاهزاده چنین است که رعیت ارامنه که در اینجا (جلفا) ساکن اند اعم از کشیشان و دیگران از تاریخ این اطلاعیه هر نامه ای از اصفهان به سایر بلاد ایران در ممالک محروسه یا غیر آن می نویسند از اخبار مربوط به دولت ایران در آن چیزی نوشته نشود.

۲- اگر نوشته ای در موارد دادوستد یا امور تجاری داشته باشند یا نامه ای برای اقوامشان می نویسند الزماً این نامه را باید به نظر دعاگو خلیفه تاتاووس برسانند و بعد از اطلاع دعاگو از محتوای آن با مهر اینجانب تأیید شود و خاطر آسوده ارسال کنند.

۳- اگر کسی از ارامنه نامه ای بدون رؤیت اینجانب از جلفا به جایی بفرستد حتی به قصبات این ولایت و قضیه ظاهر شود و خطایی در آن مشاهده شود از طرف دولت قابل تعقیب و مجازات است.

۴- اگر این دعاگو مطلع شود که کسی چنین گناهی بکند و نامه ای محتوی اسرار کشور باشد توسط من باید دستگیر و تحویل مقامات داده شود.

۵- هر نامه ای که از سایر بلاد به جلفا می آید دستور دادیم مهر کنند و نزد دعاگو آورند و بعد از اطلاع از مضمون آن به صاحبش برگردانده شود تا زمانی که اینجانب اجازه نامه کتبی برای آزادی نامه نویسی صادر کنم.

۶- هرکس از ارامنه گریگوری در ذیل این نامه پیشنهادی با خط خود التزام دهد.

تحریراً در جلفا، کلیسای وانک، ۱۸ ژانویه ۱۸۵۷، شماره ۱۴.

۲ شایعات پنهانی در ایران بسیار خطرناک است از این رو برای پیشگیری از این اتفاقات غیرمنتظره اسقف تاتاووس رونوشت اطلاعیه مذکور و مذاکرات انجام شده را در تهران به اطلاع صدراعظم و امیرالملک وزیر بزرگ اصفهان در تهران رساند و از آنها پاسخ

شیرین و دلگرم کننده ای دریافت کرد که فقط ترجمه [متن] نامه صدراعظم را در اینجا می آورم که در پیشانی همان نامه نوشته بود:

«زبدة العلماء المسيحية و فريد الخلفاء العيسويه

و دوست عزیز خلیفه تاتاووس دوست صمیمی، نامه مکتوب شما و چند نامه دیگر واصل و از مضمون آن اطلاع حاصل شد این که نوشته بودید آسمان پناه (دولت) چنین شایع کرده بودند که دوست صمیمی شما با انگلیسیها روابط مخفیانه دارد اولاً چنین خبری در اینجا شنیده نشد و ثانیاً اوضاع همچون آفتاب روشن است که آن دوست صمیمی که به صدراعظم چندان اخلاص دارد و در ظل ظلیل اعلیحضرت همایونی و از دعاگوریان خاصه شاهنشاه است (که روحی و ارواحنا له الفدا) احدی چنین ظنی نسبت به این دوست صمیمی نمی برد مخصوصاً که در مذهب هم با انگلیسیها اختلاف دارید. وزرای دولت علیه اعتقاد کامل نسبت به صمیمیت و خدمتگزاری و وفاداری شما دارند. ماه رجب ۱۲۷۳. والا حضرت شاهزاده حشمت الدوله فرمانروای اصفهان نامه و خلعتی جهت تکریم آن دوست التفات کرده بود، برای خنثی کردن آن اتهام که لازم و قابل بود البته همان کافی و قانع کننده است و ما حامی جماعت ارامنه جلفاییم چون دولت رعیت پرور شما بیش از سابق نسبت به شما التفات دارد. دیگر مطلبی نیست. ماه رجب ۱۲۷۳.»

۳ آوازه مردم دوستی و حسن مدیریت خلیفه تاتاووس در همه جا پیچید. مخصوصاً در ارمنستان و عالی جناب نیکلا آندره یانویچ آنیسکوف جانشین سفیر روس در ایران در سال ۱۸۵۶ مراتب شایستگی خلیفه را در اداره امور محوله به تزار روسیه اطلاع داد. از این رو اعلیحضرت تزار در سی و یکم اکتبر ۱۸۵۶ طی شماره ۶۶۸۱ فرمانی التفات فرمود که ترجمه آن چنین است:

«با عنایت الهی، الکساندر دوم تزار روسیه قدر قدرت کل روسیه و... به اسقف ارمنیان گریگوری تاتاووس به نشان التفات نسبت به شما با مراحم عالیّه تأیید می کنیم در فرمان در بیست و هفتم اکتبر ۱۸۵۶ شما را به درجه شوالیه سن ولادیمیر درجه دوم مفتخر می نمایم و طی این نامه هدایی با توشیح خود آن نشان را تأیید می نمایم که با این اعطانامه فرمان دادیم اداره مربوطه هدایای روسیه تزاری را برای شما بفرستد.

تحریر شد در سن پترزبورگ ۳۱ اکتبر ۱۸۵۶

به فضل الهی آن فرمان و هدیه همراه با نامه جانشین سفیر روس الکساندر یفیموویچ لازووسکی که در تهران اقامت داشت در بیست و چهارم ژانویه ۱۸۵۷ توسط منشی سفارت عبدالوهاب به دست خلیفه رسید و ایشان هم یکشنبه سوم فوریه نماز خاصی در کلیسا برگزار کرد و هدیه اعلیحضرت تزار را به گردن خود آویخت و در نماز برای طول عمر ایشان دعا کرد.

۴ مقام امام جمعه شهر اصفهان از اوایل نسبت به ارمنیان لطف خاصی داشته است و امور مهم جلفاییها همیشه مورد عنایت این مقام بوده و چون سدی در برابر ظالمان و زورگویان استوار بوده است. اما اسقف تاتاووس چون در مقام پیشوای مذهبی به جلفا آمد با برخورد خوشی که داشت توانست با امام جمعه به سود قوم خود دوستی بیشتری برقرار کند و در چند مورد توانست اعتماد او را برای بهتر کردن وضع قوم خویش نسبت به خود جلب کند، امتنان خود را از امام جمعه در سال ۱۸۵۲ به اطلاع سفیر کبیر روس در ایران، جناب دتمیر ایوانیچ دولگوزوکف، رساند و در سال ۱۸۵۵ از جانشین سفیر، جناب آنیچکوف، تقاضا کرد واسطه شود تا اعلیحضرت تزار هدیه‌ای برای امام جمعه مسیحی دوست اعطا کند. وساطت اسقف تاتاووس در این امر به نتیجه رسید و جانشین سفیر یک جعبه طلایی که روی آن تصویر الکساندر دوم تزار مصور و دور آن با الماسهای گرانبها دانه‌نشان شده بود، توسط لازووسکی جانشین سفیر از طرف تزار روس به امام جمعه اصفهان اهدا شد. این جعبه در ششم فوریه طی جشن باشکوهی و همراهی عالی جناب خلیفه و جمعیت ارمنیان به خانه امام جمعه برده شد که در آنجا قبلاً برای دریافت آن هدیه آمادگی لازم وجود داشت. جمعیت مسلمانان نه فقط در منزل امام جمعه گرد آمده بودند بلکه بر بامها و کوچه‌های اطراف آن هم اجتماع کرده بودند. ورود ارمنیان به خانه امام جمعه منظره دل‌انگیزی داشت چون خیلی آسوده گویی ایشان به خانه اقوام خود می‌رفتند. مسلمانان با پس‌زدن جمعیت مسلمان راه را برای ایشان می‌گشودند. هدیه تزار روی سینی نقره گذاشته شده و آن در دست منشی سفارتخانه، میرزا عبدالوهاب، بود که با قدمهای خرامان همراه خلیفه ارمنیان و بعضی کشیشان ارشد و ارمنیان دیگر به طرف اتاق امام جمعه رفتند که در آنجا ایشان با روحانیون و تجار و

اطرافیان خود منتظر آنها بود. وقتی که حاملان هدیه به ایوان اتاق رسیدند، امام جمعه به استقبال آمد و با احترام بسیار هدیه را همراه با نامهٔ جانشین سفیر لازوفسکی دریافت نمود و خلیفه و کشیشان و دیگران را به نشستن در اتاق دعوت کرد. راقم این سطور نیز در آنجا حضور داشت و احساس شادمانی فراوانی می‌کرد. چون نامهٔ جانشین سفیر را (که با صدای بلند برای همگان قرائت کرد) حاوی این مطلب بود که تزار به خاطر نیکی‌های او در مورد ارمنیان این هدیه را اعطا می‌کند و باز هم سفارش می‌کرد که لطف خود را باز هم بیشتر نسبت به آن قوم ابراز دارد. بعد از قرائت نامه و توزیع شیرینی بین جمعیت ارمنی و مسلمان، امام جمعه از خلیفه تشکر کرد و او را با کشیشان همراه به اتاق مخصوص هدایت نمود تا استراحت کند تا مبادا از کثرت جمعیت ناراحت شود. خلیفه به اتاق مخصوص رفت و آسود و امام جمعه پس از نیم ساعت وارد شد و چای آوردند و بدون ملاحظهٔ محظورات شرعی و بدون تبعیض به همگان تعارف کردند. امام جمعه، خلیفه را بسیار حرمت نهاد و او نزدیک به غروب به جلفا بازگشت و خدا را به خاطر مرحمت او نسبت به ارمنیان اصفهان شکر کرد.

فصل شصت و هشتم

وضع فعلی جلفا

۱ دولت شکوهمند ایران نظر بسیار مساعدی نسبت به ارمنیان ایران دارد و هیچ تبعیضی بین اتباع خود اعم از مسلمان یا مسیحی قایل نیست و نمی‌خواهد کسی برای مسیحیان مزاحمت ایجاد کند یا به آنان آزار رساند. در سال ۱۸۵۴ هنگامی که عالی‌جناب اسقف تاتاووس به تهران رفت و به حضور اعلیحضرت ناصرالدین شاه بار یافت، مقام سلطنت نویدهای بسیار و مرحمت شاهانه نسبت به ارمنیان ابراز فرموده بود. در همان سال فرمانی هم اعطا کرد و طی آن نظارت ارمنیان ایران را به میرزا زین‌العابدین دیوان‌بیگی سپرد. ترجمه [متن] آن فرمان را که ذیلاً می‌آورم، نشان‌دهنده مراجع عالی همایونی نسبت به قوم ارمن است.

«میرزا زین‌العابدین ملک‌الکتاب قدیمی چاکر صادق این دولت است و شایسته این شغل، و ارامنه رعیت خوب ما هستند. البته در انتظام مهم آنها از قرار این حکم کمال سعی را بکند ۱۲۷۰».

تحریر به دستخط مبارک همایونی

۲ حاکمان هر شهری چون دیدند اعلیحضرت همایونی لطفی در جهت حمایت به ارمنیان کرده و به موجب آن هیچ دادگاهی نباید حق ارمنیان را پایمال کند بلکه

موضوع را به طور متساوی الحقوق حل و فصل نماید، آنها نیز در ظلم و جور نسبت به ارمنیان دست کشیدند. روحانیون اسلام که ستون دین محسوب می‌شوند و پناهگاه ملت ایرانند با این که نسبت به ارمنیان نظر چندان خوشی ندارند (غیر از امام جمعه) و در محاکمه معمولاً به سود غیرارمنیان حکم می‌کنند اما با این وصف زبان بسیاری از سوی ایشان به ارمنیان نمی‌رسد و چون فرمان همایونی است که دادخواهی ارمنیان با مسلمانان توسط امام جمعه انجام شود لذا حق و عدالت در پیشگاه امام جمعه عادل ضایع نمی‌شود و ارمنیان از این لحاظ چندان زجر و زبانی از کسی نمی‌بینند.

زجر گاهگاهی جلفاییان از سوی مردم آشوب طلب و حادثه جوی شهر است که انسانیت خود را فراموش می‌کنند. با ارمنیان خوش رفتاری نمی‌کنند. اما این گونه آزارها بسیار زودگذر و اتفاقی است چون آشوب طلبان برای تعدی‌های خود حامی و سرکرده ندارند و اعلیحضرت همایونی از سال ۱۸۵۰ از نیروی آنها کاست و بعضی از سرکردگان آنها را کشت. لذا آشوب طلبان ضعیف شدند و با اینکه خواستند به ارمنیان ضرر یا زبانی برسانند اما دیگر قدرتی نداشتند و حمایت دولت از ارمنیان آنها را ترسانده بود که به تدریج مجبور شدند با انسانیت رفتار کنند. از این گفته‌ها به وضوح این نتیجه حاصل می‌شود که اکنون جلفاییان در صلح و آرامش به سر می‌برند. چه از سوی دولت، چه از جانب حکومت شهر.

۳ علم روز به روز در جلفا شکوفاتر می‌شود و متانت رفتار و نیکی کردار درخشانتر می‌گردد. بنا بر تأملات من وضع جلفا از پنجاه سال تاکنون خیلی فرق کرده است. چون قبلاً جهل و بیسوادی و بی تربیتی بسیار زیادتر بود اما اکنون اینها از بین رفته و علم و انسانیت جای آن را گرفت. سه مدرسه‌ای که اکنون در جلفا دایر است با اینکه فقط در آنها زبان فارسی و ارمنی تدریس می‌شود اما بچه‌ها از لحاظ فکری ترقی کرده‌اند و روز به روز علم نزد آنها محبوب و خوش آیندتر می‌گردد.

۴ از شروع سال ۱۸۵۰ تاکنون جلفا از لحاظ مادی و علمی و اقتصادی رونق بیشتری یافته است چون بعد از هفت سال بیست تن از جوانان که معاش خود را از دستفروشی تأمین می‌کنند که قبلاً از شهری به شهری ولگردی می‌کردند یا همه روز بیکار وقت و زندگی خود را بیهوده می‌گذرانند. بسیاری به کار و کوشش روی می‌آورند و با ترک ولگردی و تنبلی وضع خود را سر و سامان می‌دهند. اما فعلاً در جلفا کار و درآمدی نیست. از این رو بعضی نومید شده و برای آزمایش بخت خود از شهری به شهری روی می‌آورند که برای بعضی بخت روی می‌نماید و برای گروهی دیگر چنین نیست.

جلد دوم

تاریخ جلفای اصفهان

۱۸۸۱

فصل اول

I

بنای کلیسای وانک. کیفیت بنا و تعمیرات آن

^۱ ارمنیان به محض ورود به اصفهان به ساختن مسکن پرداختند و بنا بر تنگناهای آن زمان کلیسای وانک را با زیربنای محدود و موقتی بنا کردند و آن را کلیسای ناجی همگان نام نهادند. چون کلیسایی به همین نام در جلفای قدیم داشتند.

با گذشتن پنجاه سال از پی افکندن نخستین بنا، ارمنیان با تشویق خلیفه وقت، داوید اول، حاضر به ساختن کلیسایی شکوهمند شدند. از این رو ساختمان قبلی را ویران کردند، نقشه را گسترش دادند و در سال ۱۱۰۴ تاریخ ارمنیان (۱۶۵۴)* با صرف هزینه‌های گزاف از اعانات مردم جلفا و سرپرستی خلیفه داوید، کلیسایی بزرگ و مکانی برای راهبان پی افکندند. ساختن این بناها ۹ سال به طول انجامید. یادداشت کتاب خطی عهد عتیق^۱ ما را در این زمینه آگاه می‌کند که لازم دانستم متن آن را بیاورم:

«بازسازی کلیسای وانک از آن جهت صورت گرفت که راهبان کلیسا همیشه بلامتکلیف بودند. زیرا برای سکونت جای کافی نداشتند و ساختمان آن محقر و نامناسب بود و از مدتها پیش خلیفه من (داوید) آن را مدّ نظر داشت اما وقت مناسب و زمان مطلوب نمی‌یافت چون در تنگنا و مضیق به سر می‌بردیم. گاهی عدم تمایل پادریان و گاهی بی‌علاقگی خلیفه‌ها و مردم و گاهی در شک فرو می‌رفتیم که آیا می‌توانیم چنین

*- ۱۶۵۵ درست است و این اشتباه از مؤلف است.

ساختمان باشکوهی را به اتمام برسانیم و یا اگر نتوانیم این کاری را که برای خدا می‌خواهیم بکنیم، به پایان ببریم مسخره می‌شویم. اما با روح پدر من (اسقف داوید) تمامی این مشکلات حل شد. با پشت‌گرمی و یاری اندیشه خود چنان که آفریدگار توسط پیامبران گفته است «مگر شما می‌توانید در جای گنبددار و بزرگی زندگی کنید و خانه من ویران باشد.» به این امید ساختمانهای قدیمی را فروکوفت و در سال ۱۱۰۴ [۱۶۵۵ م] به عهد سلطنت شاه‌عباس دوم و کاتولیکوسی عالی‌جناب هاکوب و یاری خان خانان بارون خواجه سافراز^۲ و کمک اهالی جلفا و به لطف روح‌القدس این ساختمان شکوهمند و زیبا را چنان که می‌بینید به پایان رساندیم. کارهای ساختمانی با زحمت تا سال ۱۱۱۳ [۱۶۶۴ م] به اتمام رسید.»

^۲ ضروری است متن کتیبه‌های ساختمان را در اینجا بیاورم تا روال تاریخ من آشفته نشود. این روش را در مورد شرح کلیساها نیز به کار خواهم بست.

کتیبه‌ها:

اول: نوشته روی کاشی بالای سردر غربی کلیسا، سمت بیرونی
«دیر آمانپرگیچ [= دیر ناجی همگان] در سال ۱۱۰۴^۳ [۱۶۵۵] در زمان پادشاهی شاه‌عباس دوم و به عهد کاتولیکوس عالی‌جناب فیلیپوس^۴ به دست راهب این دیر پیشوای مذهبی خلیفه داوید و به همت و یاری مردم جلفا در سال ۱۱۱۳ [۱۶۶۴ م] به اتمام رسید. سهمی از ثواب تمام نمازها و مراسمی که در این محل انجام می‌گیرد نصیب زندگان و مردگان شود.»

دوم: نوشته روی کاشی، در دو طرف جرزهای در شمالی کلیسا
«به یادبود مراد خالداریان و والدینش خواجه اوهان و مردادیک و همسرش مریم دادیک و فرزندش ماردیروس و اوهان و دخترانش پاراسی و موراسا و گل‌نات و تامینه [تهمینه] ایبیرسیمه. و ایضاً به یادبود مراد و برادرش بارون هاکوب‌جان و هوانس پسر مارکار و برادران مرحومش آبکار و زادور و آواک سال ۱۱۵۰ [۱۷۰۱ م]^۵».

سوم: زیر پنجره در غربی از داخل با نوشته زرنگار:

«یاد کنید نزد مسیح آودیک و فرزندان او ساهاک و ماردیروس و نوه هایش امیرآقا،
آنایی، مارگاریت و خواهرشوهرش * زیته را و د.خ.ن.***»

چهارم: در زیر پنجره جنوبی، در محل عوام، از قسمت داخلی با نوشته زرنگار:
«یاد کنید نزد مسیح خواجه آودیک و همسرش ملطان سلیم *** و دخترش گل صنم،
بدری، مریم دادیک را سال ۱۱۱۹ [۱۶۷۰ م.]»

پنجم: زیر پنجره شمالی، از داخل، در محل سرودخوانان با نوشته زرنگار:
«در روز پنجم فوریه ۱۱۱۸ [۱۶۶۹ م.] خواجه آودیک به سوی خدا رفت و به خرج او
و یاد او کلیسا نقاشی گردید.»

ششم: زیر پنجره جنوبی، محل سرودخوانان از داخل با نوشته زرنگار:
«باز هم یاد کنید نزد مسیح بارون آودیک و فرزندش ماردیروس و فرزند دیگرش
مرحوم ساهاک و همه اقوامش را.»

هفتم: در زیر تاق محراب از شمال به جنوب دورتادور با نوشته زرنگار:
«از شما خواننده این کلمات تقاضا می‌کنم

یاد کنید نقاش این محراب مقدس را
که پیوسته با شوق میل این کار را داشت
این آودیک، روح متواضع را
و پدر مرحومش استپانوس را
مارگاریت والده اش را
نظر **** با او هان
و اقوامش برادرانش گل شوک
فرزند گنه کار

***- اشتباه مؤلف در خواندن کتیبه؛ به جای خواهرشوهر، سارالو درست است.

***- اشتباه مؤلف: یزدی خاس صحیح است.

****- اشتباه مؤلف: سلطان سلیم درست است.

****- نازآقا درست است.

که ماردیروس عاصی*
 ملطان سلیم** همسر
 در تاریخ ۱۱۱۰ [۱۶۶۱ م]
 ۲۷ آوریل ۷»

هشتم: برکاشی نوشته دور محراب:

«دور محراب مقدس کاشی کاری شد در عهد پیشوای مذهبی خلیفه موسس جلفایی
 در تاریخ ۱۱۶۵ [۱۷۱۶ م].»

۳ ۳۸ سال بعد از ساختن کلیسای وانک، برج ناقوس در فاصله سه قدمی در غربی به
 خرج آقاخوانجان جمالیان بنا شد که یادبود آن برکاشی بالای تاق سمت شمالی نوشته
 شده است:

«به سال ۱۷۰۲ بعد از ولادت جانبخش ما عیسی مسیح برابر سال ۱۱۵۱ ارمنیان
 ساخته شد این عبادتگاه مقدس به نامهای فرشتگان مقرب میکائیل و جبرائیل به عهد
 سلطنت پادشاه سلیم شاه سلطان حسین و پیشوای مذهبی تمام مسیحیان عالی جناب
 الکساندر متاله عالی مقام اسقف و با سرپرستی خلیفه موسس به همت و هزینه
 بارون بارونها، نجیب زاده، عالی مقام خوانجان جمالیان به روزگار جوانی برای شادی روح
 خود و والدینش پدرش هوانس ساعی و دخترش برزاده و پسر نوجوان نورسته کمر بسته
 مسیح گل شکفته هوانس و برادر بزرگش بارون گریگور و فرزندش بارون هوانس و تمام
 اقوام زنده و مرده ایشان آمین.»

۴ کتیبه‌های ساختمان کلیسای وانک

این کلیسا در محله میدان بزرگ ساخته شده است. از سمتهای غربی و جنوبی به
 کوچه‌ها و از سمتهای شرقی و شمالی به خانه‌های ساکنان جلفا محدود است. طول

*- «عاصی و ساهاک باشد» درست است.

** - سلطان سلیم صحیح است.

دیوار جنوبی از سر کوچه ۱۲۲ قدم است و پهنای کلیسا از سمت غربی ۶۳ قدم. دو دروازه دارد، یکی در ضلع غربی و دیگری در ضلع جنوبی. دروازه غربی پوشش آهنی دارد که اصلی است و عموماً رفت و آمد از آنجا صورت می‌گیرد و دروازه جنوبی برای آوردن آذوقه تعبیه شده است. محوطه ورودی دروازه غربی دو راه دارد یکی به سوی شمال و دیگری به سوی جنوب. راه شمالی به باغچه تاکستان می‌رسد که آن را حیاط آسیاب می‌نامند چون در آنجا آسیاب شترگردانی برای مصارف خاص کلیسا وجود دارد. راه جنوبی به سالن یا محوطه کلیسا می‌رسد به طول ۱۲۴ قدم و پهنای ۶۵ قدم. از کوچه تا جلو این محوطه سه در هست. در بالای در سوم از داخل محوطه دو سنگ صلیبی وجود دارد که روی آنها این کتیبه‌ها منقوش است.

یکم: «این خاج مقدس یادگار کشیش هوسپ، مگردیچ، طوطی، کاراپت، آود و زاغیک است. سال ۱۰۸۱ [۱۶۳۲ م]

دوم: خاج مقدس یادگاری آودیک گیلانیان ۱۱۲۰ [۱۶۷۱ م] یادگاری است از آودیک گیلانیان و همسرانش مارات و آسلی جان و فرزندش هاکیوجان و هاروتون و دخترانش مازان و واروار در کلیسای مقدس».

کنار در شمالی اتاقی هست که بالاخانه‌ای دارد و اقامتگاه پیشین جانشین خلیفه بود. چون اگر دادخواهی می‌آمد نزدیک در بود و جانشین خلیفه شکایت او را می‌شنود و از همان جا مرخصش می‌کرد تا برای هرچیز جزئی خلیفه به زحمت نیفتد. در آن اتاق کتیبه‌ای است که بین تاقها، دور تا دور مسطور است:

«برای ساختن این اتاقک، این غرفه زیبا

از آغاز ساختن مخارج را و مواجب را اینجانب خلیفه پتروس پرداخته،

برای استفاده شخصی خود مادام‌العمر[†]

پس از مرگ من این اتاق یادگار از من بماند

ای شمایان برادران، پدران و فرزندان دیر که در این اتاق سکونت می‌کنید

قابل بدانید که مرا یاد کنید با دعایی در حق این حقیر

رحمتی بفرستید برای من، هنگام دعایتان

پیشوای مذهبی این کرسی نشین خلیفه آسدوازادور

و من جانشین این دیر و سرپرست این خانه راهبان
بر ما با دلی آکنده از عاطفه رحمت فرستید. خداوند به ما و شما رحم کند.
سال ۱۱۸۴ (۱۷۳۷) چهارم دسامبر*»

در سمت غربی این دیوار اصطبل و کاهدان قرار دارند. در قسمت جنوب غربی، اتاق
اسقف‌نشین واقع است و در کنار آن سالن کوچکی است که لوازم اتاق در آنجا نگهداری
می‌شود. در برابر آن اتاق دیگری هست که در آن اثاثه چوبی کلیسا نگهداری می‌شود.
در میان این محوطه، جلو دروازه غربی کلیسا برج ناقوس بنا شده است. صفت آن یک
ارش از سطح زمین بلندتر است و بر چهار ستون سنگی گرد یکپارچه استوار است که
ارتفاع آن به پنج ارش و به ضخامت یک بغل است. برج ناقوس چندان مرتفع نیست. دو
جفت ناقوس در آن است^۸ که در روزهای عید آنها را به صدا درمی‌آورند؛ اما در روزهای
معمولی از یک جفت آن استفاده می‌کنند. روز عید فرشتگان مقرب جبرائیل و میکائیل
در محوطه میانی آن نماز خاص برگزار می‌شود، چون به نام آن دو فرشته بنا شده و یک
صلیب بر فراز آن تعبیه گردیده است. از محوطه اول به دالانی وارد می‌شوند که در سمت
جنوب در کلیسا باز می‌شود. از این جهت آن را دالان کلیسا می‌نامند. سمت شمالی
مقابل در کلیسا ساختمان خلیفه بوده است که بر سردر آن ملاقات حضرت گریگور منور
با حضرت سغبتروس نقاشی شده است. در آن دالان کنار دیوار کلیسا سه قبر پیشوایان
مذهبی قرار دارند: آسدوازادور، هاروتون و هوانس سوریان.

از آن دالان به محوطه دوم وارد می‌شوند که حجره‌های راهبان در سمت شمال آن
واقع‌اند و در سمت جنوبی سفره‌خانه واقع است و کنار آن چاپخانه که پهلوی کلیسا است.
درازای محوطه دوم ۱۰۷ و پهنای آن ۱۰۱ قدم است.

از دالان راهی مستقیم و سنگفرش هست که تا بخش شرقی ساختمان کشیده شده
است. در آنجا دو باغچه کوچک گلکاری و شش درخت کاج هست و چاهی به نام
دامپو^۹. در سمت جنوب شرقی اتاق خلیفه‌گری قرار دارد که دوطبقه است و خلیفه
موسس آن را ساخته است. بنای این اتاق به نحوی است که آفتاب پیش از ظهرها از یک

*- اشتباه مؤلف: تاریخ درست ۱۷۳۵ است.

سو و بعد از ظهرها از سوی دیگر همیشه در آن می تابد که هرچه برای زمستان خوشایند است در تابستان طاقت سوز است و در سمت جنوب خلیفه گری کتابخانه واقع است. از محوطه دوم به محوطه سوم می رویم که بزرگ نیست و در آن مطبخ، تاپوخانه و انبار هیزم از دروازه ای که به آن محوطه باز می شود تدارک می گردند. از این محوطه به سوی شمال به حیاط دیگری می رویم که در آنجا اصطبل چهارپایان و شتران و انبار چوب و گندم و محل نگهداری مرغان و مستراحها قرار دارند.

۵ کلیسای ناجی همگان در میان محوطه اول و دوم بنا شده است. گنبد بلندی دارد که صلیبی بر فراز آن نصب شده است. بنای کلیسای مقدس در سمت جنوب بناهای دیگر است. دو در دارد یکی از سوی غرب و دیگری از سوی شمال. در محوطه برابر در دو قبر هست، یکی از پیشوای مذهبی، خلیفه داوید دوم، و دیگری از موسس. سنگ قبرها یک اندازه و درازی آنها به اندازه محوطه برابر در است. نزدیک این در اتاقکی هست که متولی کلیسا به خاطر نزدیک بودن به آن، در آن به سر می برد اما اکنون بسته است.

جلو در غربی، قبرهای خلیفه مگردیچ و خلیفه گاراپت قرار دارند که این دو پیشوای مذهبی بودند و نیز قبر خلیفه آندریاس و چند تن از غیرروحانیان. از در غربی تا محل عوام قد کلیسا ۳۰ قدم و پهنای آن ۴۱ قدم است. این محل به دو بخش زنانه و مردانه تقسیم نشده چون اینجا کلیسای عمومی نبوده است. قد محل سرودخوانان (از محل عوام) ۲۳ قدم و عرض آن ۴۱ قدم است. تاقهای ساختمان روی پایه های نزدیک دیوار بدون ستون قرار گرفته است. سمت جنوب محل سرودخوانان غیر از اتاقکی که مخصوص نگهداری اشیای مقدس است، اتاق دیگری هم هست که در آنجا بخوردان و روغن چراغ و کندر و زغال نگهداری می شود.

محراب اصلی در مقایسه با کلیساهای دیگر کوچکتر است. چون در نقشه کلیسا جای بزرگی برای آن در نظر گرفته نشده. درازای محراب ۱۵ و پهنای آن ۲۵ قدم است. بلندی آن از سطح محل سرودخوانان ۲/۵ ارش است. تصویر محراب قیام مسیح است که تاریخ ۱۱۰۹ (۱۶۶۰) را دارد. محراب تاق قوسی دارد و دارای زیرزمینی است که در آنجا دو پیشوای مذهبی خلیفه خاچادور گساراتسی و خلیفه داوید اول که حق بسیاری به گردن ما دارند، دفن شده اند. اطراف محراب با کاشی و نه با سنگ تزیین شده است.

۶ تمام دیوارهای کلیسا از داخل با تصاویر مذهبی و تزئینات گلبوته و طلاکاری آذین شده است. از کف کلیسا به بلندی ۳/۵ ارش دورتادور را کاشیهای نفیس پوشانده‌اند.^{۱۰} با این که تفسیر یک یک تصاویر، تاریخ ما را پر می‌کند اما چون نیک می‌دانیم که قوم پروران بسیار مایلند که اطلاعات دقیقتر و مشروحتری از دیر اجدادی خود داشته باشند از این رو برای برآوردن خواسته آنها ضرور دانستیم که بدون کم‌وکاست به شرح بیشتر بپردازیم.

دورتادور گنبد هشت پنجره و در فاصله میان آنها تصویرهایی هست. به نظم می‌رسد که شرح تصویرها را از اینجا باید آغاز کنم. نخستین تصویر آفرینش آدم به دست خداوند است. دوم، آفرینش حوا از پهلوی آدم است. سوم، خوردن میوه ممنوعه آنهاست. چهارم، ستر عورت کردن آنهاست با برگ. پنجم، اخراجشان از بهشت. ششم، مرگ هابیل. هفتم، ندبه نخستین والدین بر جنازه فرزند و هشتم قربانی کردن هابیل و قابیل برای پروردگار. در محل عوام و محل سرودخوانان کلیسا چهار جای تصویر هست. محل عوام (شروع از محل سرودخوانان نزدیک تاق) جای چهار تصویر کوچک با گلبوته و تصاویر نمادی که در آنها شکنجه‌گریگور منور و هشت نسک* کلیسا به تصویر کشیده شده است. تصاویر محل سرودخوانان مربوط به مسیح است که از در اتافک اشیای مخصوص مقدس جنوبی شروع می‌شود، کلیسا را دور می‌زند تا می‌رسد به اتافک شمالی به این شرح:

۱- بشارت دادن فرشته به حضرت مریم

۲- نوید دادن فرشتگان تولد عیسی مسیح را

۳- میلاد عیسی مسیح

۴- سجده کردن سه پادشاه به عیسی مسیح

۵- قتل کودکان بیت‌الحم

۶- شمعون مسیح را در آغوش می‌گیرد

۷- عیسی مسیح در کنیسه

۸- تعمید عیسی مسیح توسط یحیی

۹- آزمون مسیح توسط ابلیس

*- اعمال کلیسایی از قبیل غسل تعمید، ازدواج، دفن، آخرین نیایش و غیره.

- ۱۰- فرشتگان عیسی مسیح را می پرستند
- ۱۱- منور شدن عیسی مسیح
- ۱۲- ورود عیسی مسیح به اورشلیم
- ۱۳- عیسی مسیح صرافان را از کنیسه اخراج می کند
- ۱۴- عیسی مسیح پای حواریون را می شوید
- ۱۵- آخرین شام عیسی مسیح با حواریون
- ۱۶- دستگیر کردن عیسی مسیح
- ۱۷- به محاکمه بردن عیسی مسیح به نزد کاهنها
- ۱۸- تازیانه زدن عیسی مسیح
- ۱۹- محاکمه عیسی مسیح توسط پیلات
- ۲۰- مصلوب شدن عیسی مسیح
- ۲۱- پایین آوردن عیسی مسیح از صلیب
- ۲۲- دفن عیسی مسیح
- ۲۳- قیام عیسی مسیح
- ۲۴- معراج عیسی مسیح
- ۲۵- ظاهر شدن روح القدس بر حواریون
- ۲۶- رحلت حضرت مریم

قسمت دوم محل سرودخوانان

- ۱- پذیرایی کردن ابراهیم از سه فرشته
- ۲- فروختن یوسف
- ۳- ابراهیم هاجر را از خانه می راند
- ۴- دعای مُلْکِیَصَدَق
- ۵- شکنجه شدن اسرائیلیها در مصر
- ۶- خروج اسرائیلیها از مصر
- ۷- جلوس داوید شاه
- ۸- گذراندن صندوق شهادت از رود اردن

- ۹- چارپای بیلغام توسط فرشته سقط می شود
- ۱۰- بیرون رفتن لوط از شهر سدوم
- ۱۱- پیام آوردن موسی از خدا
- ۱۲- انهدام شهر اریحا
- ۱۳- گوساله طلایی
- ۱۴- معالجه کردن الشیع با آب
- ۱۵- عید فصح مصر
- ۱۶- فرار داوود
- ۱۷- قضاوت سلیمان در مورد کودک
- ۱۸- تعبیر خواب فرعون توسط یوسف
- ۱۹- زلیخا یوسف را به خود جلب می کند
- ۲۰- مار برنجی
- ۲۱- به چاه انداختن برادران یوسف را
- ۲۲- به دریا انداختن یونس
- ۲۳- گذشتن فرعون از دریای سرخ
- ۲۴- قربانی کردن ابراهیم اسحق را
- ۲۵- از سنگاب درآوردن موسی
- ۲۶- آتش گرفتن بوته

تصویرهای گوشه تاقها عبارتند از:

- ۱- بنای برج بابل
- ۲- خراب شدن برج
- ۳- شجره نامه سلاله یعقوب
- ۴- رؤیای دانیال نبی
- ۵- سنگباران کردن سورپ استپانوس
- ۶- کشیدن قایق به مثابه کلیسا توسط حواریون
- ۷- طوفان نوح
- ۸- خارج شدن نوح از کشتی

بر دیوار شمالی محل عوام تصویر رستاخیز نقاشی شده و بالای آن بهشت، که در آنجا رستگاران وارد می‌شوند^{۱۱} و در قسمت پایین دوزخ مهیب که آتش زبانه می‌کشد، ازدهای چندسر و دیوهای رم‌کرده و ددان درنده. فرشتگان از بالا گناهکاران را به آن حفره درمی‌اندازند. بالای تاق محل عوام دجال و زنی که برابر با رؤیای یوحنا روی ازدهای پنج‌سر نشسته است، نقاشی شده. تاق گنبد محل عوام تمامی گلبوته با طلا و لاجورد^{۱۲} تزیین شده است. محراب هم با گلبوته و تصویر تزیین شده. بر سردر در شمالی از داخل کلیسا تصویری است که مسیح را شبانه از صلیب فرو می‌آورند که بنا بر گفته نقاشان ماهر کار نقاشی است که در کار خود بسیار آزموده بوده است^{۱۳}.

۷ بعد از بنای کلیسای وانک یادداشت‌هایی نیست که درباره تعمیرات کلی ساختمان شرحی به دست داده باشد. اما در زمان خلیفه اعظم تاتاووس (که اکنون سیمت پیشوایی مذهبی دارد) تعمیرات عمده‌ای به عمل آمد. چون در سال ۱۸۵۴ قسمت اول محوطه تعمیر و کف آن سنگفرش شد و در قسمت دیگر آجرهای کهنه تعویض و تمام دیوار محوطه گچ‌اندود گردید. در سال ۱۸۵۶ محوطه قسمت دوم تعمیر و تمام آجرهای کهنه تعویض و وسط آن سنگفرش شد و دیوارهای اطراف محوطه گچ‌اندود شد و به این ترتیب محوطه دوم هم چه کف و چه دیوار تعمیر گردید. در سال ۱۸۵۷ تصاویر داخل کلیسا غبارروبی شد و تصویر محراب و گل و پروانه‌هایی که سیاه شده بودند از نو تعمیر شد. گلبوته‌های دالان کلیسا تعمیر و در کهنه آن با در زیبایی تعویض گردید. در دو طرف آن دو ستون سنگی کار گذاشتند و بر فراز آنها تاق زدند.

-
- ۱- آن تورات در کتابخانه کلیسای وانک موجود است که با خط خوش در سال ۱۱۰۰ نوشته شده است. [این کتاب هنوز هم هست اما تاریخ صحیح آن ۱۱۱۱ مطابق با ۱۶۶۲ میلادی است.]
 - ۲- یعنی در زمان سرپرستی خواجه سافراز، زیرا وی سرپرست یا کلاتر جلفا بوده است.
 - ۳- در کلیه کتیبه‌های کلیساهای جلفا و هم در کتابهای خطی قدیم از تاریخ میلادی استفاده نشده است بلکه تاریخ ارمنیان را به کار گرفته‌اند.
 - ۴- کاتولیکوس فیلیپوس در بیست و پنجم مارس ۱۶۵۵ وفات یافت و هاکوب جلفایی در هشتم آوریل همان سال به این مقام برگزیده شد. از این رو شکی نیست که در این یادداشت که ساختن کلیسای وانک را در زمان فیلیپوس نوشته و یادداشت همان کتاب تورات خطی که در زمان کاتولیکوس هاکوب نوشته شده

[هر دو صحیح است] زیرا در سال ۱۶۵۵ هر دو این مقام را داشته‌اند. اولی که فوت کرده دیگری جانشین او شده است.

۵- آن کتیبه‌ای روی کاشی دیوار کلیساست و از آن چنین برمی‌آید که کاشیها در سال ۱۷۰۱ ساخته شده‌اند. [مورخ این تاریخ را اشتباه خوانده و ۱۷۱۰ صحیح است.]

۶- حرفهای د.خ.ن به نظر من نامفهوم‌اند [این حروف باید یزدی خاس باشد].

۷- کتیبه‌های زیر پنجره از ۳ تا ۷ به خواجه آودیک مربوط است که هزینه نقاشیهای کلیسا را پرداخته است و چون مبلغ آن زیاد بود از لطف خواجه آودیک است که مخارج طلاکاری و نقاشیها را پرداخته است اما باید گفت که در آن زمان طلا هر مثقال (۲۴ نخود) سی و دو شاهی بوده است. این گواهی از فرمانی که شاهسلطان حسین صادر کرده مستفاد می‌شود.

۸- اینجا دارای علامت مخصوصی است که به نظر می‌رسد می‌خواهد «نفر» ذکر کند. [مورخ «نفر» نوشته ولی باید «دعا» یا «من» باشد.]

۸- یکی از آن دو ناقوس شکسته بود که خلیفه تاتاووس در سال ۱۸۵۷ دستور داد آن را دوباره بریزند. اما چون ریخته‌گر آن از صنعتگران اصفهانی بود، صدایش آن قدرت و زلالی را که انتظار داشتیم نداشت.

۹- دلیل این نام آن است که برای بالا آوردن آب، از آن ماشین آب‌بالاآور استفاده می‌شد. که حالا دیگر خراب است اما هنوز لوله‌های آن ماشین هست.

۱۰- کشیش ارشد هوانس خاچیکیان که تاریخ مختصر خلیفه‌های کلیسای وانک را در کلکته نوشته (چاپ کلکته ۱۸۴۵) ساختن کاشیها را به داوید دوم نسبت می‌دهد که در سال ۱۷۲۵ پیشوای مذهبی شد و در سال ۱۷۲۸ وفات یافت. اما بنا بر یادداشت دوم ساختن آنها در سال ۱۷۰۱ انجام گرفته است (ر.ک. پی‌نوشت ۵).

۱۱- در میان تصاویر بهشت (در قسمت دیوار شمالی) تصویر خواجه آودیک نقاشی شده که صلیب را در آغوش گرفته است.

۱۲- در مورد نقاشان کلیسا در مجله آزگاسر آاراتیان، چاپ کلکته آمده: «خلیفه هوانس جلفایی (ملقب به نور جهان) نقاشی و صورتگری می‌دانست و به دست خویش به طرزی استادانه تمام نقاشیها را بر دیوارها کشید. چنان کشیدنی که جای تصاویر، زیبایی و تناسب و تکمیل آنها تا امروز چشم بینندگان را خیره و مجذوب می‌کند.» (مجله آزگاسر، جلد اول، شماره ۱۲، ۱۸۴۵، ص ۹۶). چون سردبیر آن مجله مسروب تاقیادیان مردی دانشمند بوده است و از قول خلیفه خاچادور، مورخ جلفایی، این مطلب را نقل کرده، بنابراین ما آن را مستند می‌دانیم.

ضمناً این امر بر اقوال شفاهی رایج در جلفا مبنی بر ترسیم و تصویر نقاشیهای جلفا توسط شخص خلیفه هوانس نورجهان، گواهی می‌دهد و دیگر آنکه تصویر خلیفه‌ای که بر دیوار شمالی نزدیک پله‌های محراب هست، که بنا بر همان اقوال شفاهی، تصویر خود خلیفه هوانس است که پس از نقاشی کردن دیوارها، تصویر خود را نیز به یادگار کشیده است.

اما به نظر من بدون کمک یا همکاری غیر ایجاد این همه نقاشی و گلبوته دشوار است، بنابراین اگر همکار یا یآوری هم داشته، او نیز نقاش ماهر بوده است.

۱۳- از آن هم روایتی هست که همان خلیفه هوانس نورجهان نقاشی کرده است.

II

کتابخانه و چاپخانه کلیسای وانک

۱ چه از روایات سالخوردگان، چه از تصدیق بعضی نوشته‌های خطی و چه از فحوای کتب فعلی چنین برمی‌آید که در جلفا و مخصوصاً در کلیسای وانک کتابهای خطی بسیاری وجود داشته است. جلفاییان و دیگر کوچندگان از ارمنستان نظر به عشقشان به ادبیات و دانستن قدر کتاب همراه خود، با مراقبت آن کتابهای خطی را که در ارمنستان داشتند به ایران آوردند. از این رو خطا نیست اگر بگوییم پس از کوچ ارمنیان به ایران جلفا کتابخانه ارمنستان شد. کتابهای خطی موجود در کتابخانه کلیسای وانک که مهر کلیسای وانک را دارند گواهی بر این نکته است که خلیفه‌های پیشین مراقبت زیادی در حفظ آنها می‌کرده‌اند.

۲ در زمان آشفتگی اوضاع سلطنت در ایران و بیدادگری در جلفا (از ۱۷۷۰ تا ۱۷۹۰) در آن هنگام که ارمنیان جلفا و به‌ویژه پیشوایان مذهبی کلیسای وانک که مورد آزار و اذیت قرار گرفته بودند، نگهداری از آدمها هم فراموش شد و هم زمان مراقبت از کتابها هم از یاد رفت. هرکسی می‌کوشید خود را نجات دهد و پنهانی از جلفا بگریزد. از این رو در آن زمان نکبت‌بار بسیاری از کتابهای خطی از میان رفت و ناپدید شد چون به دست بی‌خردان افتاد که برای آنها ارزش قایل نشدند و به قیمتهای نازل به فروش رفت.

مگردیچ، خلیفه زجر دیده کلیسای وانک در ۲۱ سپتامبر ۱۷۹۵ به فردی به نام بارون مگردیچ^۱ (پس از دادن اخبار دریای رنج، جلفا) می نویسد: «پیشوای مذهبی آنجا، خلیفه هوسپ، دو بار نامه داده است و درخواست کتاب کرده است. عالی جناب فکر می کند جلفا و کلیسا همان است که هر کتابی بخواهد پیدا می شود^۲. باید شنیده باشید که در زمان آزادخان (۱۷۵۵) کتابها را یک من سیصد دینار⁺ به عطاران و باروت کوبان می فروختند.»

وای بر آن گمشده درد آور که با آن هزاران فایده گرانقدر قومی از بین رفت و رنج پدران مرحوم کلیسای ارمنیان نابود شد.

وارثان ملیک آقا در ۲۸ ژوئیه ۱۱۱۶ (۱۶۶۷) امان نامه ای به کلیسای وانک داده که ضمن آن می آورد: «غرض از تحریر این کلمات آنکه ما، فرزندان، نوه ها، عروسان، پدر، پدربزرگ و مادربزرگ خواجه ملیک آقا، یک کتاب تورات و چهار کتاب دیگر را که یکی از آنها کتاب مسائل و دیگری کتاب رستاخیز و دیگری تاریخ و لغت و دیگری کتاب میخائیل را که چهار جلد کاغذی است و تورات بر پوست است و مذهب، برای شادی روحش هدیه می کنیم به کلیسای وانک.» در کتابخانه کلیسای وانک چنین کتابهایی وجود ندارند و از اینجا معلوم می شود که بسیاری از کتابهای کلیسای وانک از میان رفته است.

^۳ پیش از پیشوای مذهبی هوانس سورنیان جایی یا کتابخانه ای برای کتابهای کلیسای وانک وجود نداشت بلکه در گوشه و کنار پراکنده یا در زاویه ای محفوظ بودند. اما هوانس سورنیان که شخصاً مردی دانا و آگاه به ارزش کتاب بود در سال ۱۸۸۴ قسمتی از سفره خانه را جدا کرد و به کتابخانه اختصاص داد و به قسمت اتاقهای خلیفه گری مربوط کرد و در آن گنجه های چوبی برای کتابها تهیه شد که تا حال نیز به همان ترتیب قرار گرفته اند.

^۴ در سال ۱۸۵۳ وقتی آقاگالوست وارتانیان شیرمازانیان تفلیسی به اینجا آمد^۳، دومرتبه از کلیه کتابها فهرست برداری شد که یک نسخه آن را هم آقاگالوست برای خود برداشت.

کتابهای خطی قدیم و جدید جمعاً ۲۵۰ جلد بود که قدیمی‌ترین آنها را لازم می‌دانم در این تاریخ یاد کنم.

انجیل نوشته بر پوست با حروف آهنین* به تاریخ ارمنی ۴۸۵ [۱۰۳۶م]

انجیل نوشته بر پوست با حروف آهنین به تاریخ ارمنی ۶۶۷ [۱۲۱۸م]

انجیل نوشته بر کاغذ با حروف گرد به تاریخ ارمنی ۷۹۷ [۱۳۴۸م]

انجیل نوشته بر پوست با حروف آهنین به تاریخ ارمنی ۷۳۳ [۱۲۸۴م]

انجیل نوشته بر پوست با حروف گرد به تاریخ ارمنی ۶۴۴ [۱۱۹۵م]

انجیل نوشته بر پوست با حروف گرد به تاریخ ارمنی ۷۵۹ [۱۳۱۰م]

تفسیر رساله بولس و یفرم نوشته بر کاغذ به تاریخ ارمنی ۷۵۰ [۱۳۰۱م]

تفسیر پوچی دنیا توسط گریگور اهل نیوسا به تاریخ ارمنی ۸۵۱ [۱۴۰۲م]

تفسیر کولسیان توسط هوانس و سگه‌پران [زرکلام] به تاریخ ارمنی ۷۷۴ [۱۳۲۵م]

خطابه‌های چند تن از خلیفه‌ها به تاریخ ارمنی ۸۱۱ [۱۳۶۲م]

- کتابی مربوط به ۵۰** روز به تاریخ ارمنی ۷۳۸ [۱۲۸۹م]

- کتاب قانون نوشته بر کاغذ با حروف آهنین به تاریخ ارمنی ۵۴۷ [۱۰۵۸م]

- خطیب لامبرونی و تفسیر نماز خاص نوشته بر کاغذ با حروف گرد به تاریخ ارمنی ۷۵۴

[۱۳۰۵م]

سخنان چند تن از خلیفه‌ها به تاریخ ارمنی ۷۴۱ [۱۲۹۲م]

تفسیر رؤیای یوحنا از اسقف آندریا اهل قیصریه به تاریخ ارمنی ۷۳۳ [۱۲۸۴م]

سخنان اسقف یوسیبی اهل یماس با حروف آهنین. تاریخ نامعلوم

قسمت اول رستاخیز با خط قدیم. تاریخ نامعلوم

۵ پیشوای مذهبی کلیسای وانک خلیفه خاچادور گساراتسی چاپخانه‌ای به دست خود دایر کرد و ماشین چاپ و حروف را شخصاً ساخت^۴ و در سال ۱۶۴۱*** کتابی با

*- تحریر حروف ارمنی به چهار نوع هست : ۱- یرگاتاگیر یا آهنی که قد حروف با هم مساوی‌اند.

۲- بولوراگیر یا حروف گرد ۳- شیگاگیر، شبیه حروف دست‌نویس ۴- نوتراگیر که حروف کوچک‌اند.

**- فاصله بین عید فصح تا عید فرود روح‌القدس بر حواریون.

مضمون شرح حال پدران روحانی به چاپ رساند^۵. در کتابخانه کلیسای وانک هنوز هم چند نسخه از آن هست که از لحاظ کاغذ و چاپ چندان نفیس نیست اما برای چاپ کنندگان قوم‌پرور آن افتخار درخشانی است که تمام وسایل آن را به دست خویش تهیه کردند و خود در یادداشت همان کتاب اعتراف می‌کند که با کوششهای فراوان راهبان دیر به زحمت این کار از دستان برآمد چون از هیچ کس تعلیمی ندیدیم.

پیشوای مذهبی خاجادور شخصاً یکی از شاگردان خود خلیفه هوانس را به ایتالیا می‌فرستد تا شیوه چاپ کردن بیاموزد که او به آمستردام رفت و آنجا آموخت و یک ماشین چاپ برای کلیسا آورد و در سال ۱۶۴۷ کتاب تهیه تقویم را به چاپ رساند^۶. اما در سال ۱۶۸۸ در زمان پیشوای مذهبی اسقف استپانوس ماشین چاپ مجهزی وجود داشته که با آن کتابی به قلم خودش در مورد بحث علیه کاتولیکها، چاپ شده است. این کتاب چاپ شده در مقایسه با چاپ آن زمان از لحاظ خوانا بودن حروف و هم به لحاظ کیفیت چاپ و کاغذ بسیار بهتر است. به موجب یادداشت همان کتاب، آن ماشین چاپ به فرمان اسقف استپانوس دایر شده و سپس می‌افزاید که: «با لطف خداوندگار ما مسیح و با یاری و مساعدت خداوند و روح القدس این کتاب بحث... جلسه کاخگدون و... لئون و پلارینوس... به سال ارمنی ۱۱۳۷ [۱۶۸۸ م] در عهد کاتولیکوس کل ارمنیان عالی جناب یقیازار و پیشوای مذهبی قهرمان و شجاع ارتدکس این ناحیه جناب استپانوس خلیفه اعظم و متأله که به فرمان و مساعدت او این چاپخانه در کلیسای وانک بلند آوازه جلفا دایر شد. ۲۱ مه.»

اما به نظر من چنین می‌رسد این همان ماشین چاپی بوده که خلیفه هوانس از آمستردام آورده و بی استفاده در کلیسای وانک مانده بوده تا اینکه مجدداً توسط اسقف استپانوس به کار افتاده است.

در سال ۱۸۴۴ بارون مانوک هوردانیان جلفایی مردی قوم‌پرور و مؤمن (ساکن سوربایا در جزایر جاوه) یک ماشین چاپ عالی که با خرج زیاد در اروپا ساخته شده بود،

*- اولین کتابی که در جلفا چاپ شد زبور داوود به سال ۱۶۳۸ بود و تنها نسخه باقیمانده آن در کتابخانه بودلثان آکسفورد محفوظ است و نسخه عکسی آن در موزه کلیسای وانک به نمایش گذاشته شده است. در این باره ر.ک. تاریخچه چاپخانه کلیسای وانک. ل. میناسیان ۱۹۷۲.

به جلفا فرستاد. آن ماشین چاپ فعلاً در کلیساست ولی از آن استفاده‌ای نمی‌شود. خدا ان شاء الله توفیق دهد که روزی برای قوم ارمن سودمند افتد که آرزوی اهداکننده قوم پرور آن برآورده شود.

- ۱- او سرکرده شهر هشترخان بود که به جلفا کوچیده بود و نام پدرش گالستان بود.
- ۲- می‌گوید: «که خلیفه می‌اندیشید جلفا یا کلیسای وانک همان بوده که هر کتابی می‌خواسته در آن می‌یافته.» از این جمله معلوم می‌شود که هرگونه کتابی در جلفا موجود بوده است. این شاهی برای ادعای من است که معتقدم جلفا کتابخانه ارمنستان بود.
- ۳- از این مطلب دو نکته روشن می‌شود: یکی بی‌حد و حساب بودن ظلم و تحمیل مالیات چندان که ناچار شده‌اند کتابهای خطی خود را مفت بفروشند و نکته دیگر علت نبود شدن کتابهای خطی این بود که اگر کم‌وزن بود در برابر آن چیزی نمی‌دادند. از این رو وزن آنها چنان زیاد بوده که با گرفتن قیمت آنها چیزی عایدشان می‌شده. سیصد دینار معادل یک روپیه ایران است.
- ۴- او فردی قوم پرور و محقق مشهوری بود و علاقه‌مند به کاوش در اشیای قدیمی و به همین جهت از کتابهای خطی کلیسای وانک دوباره فهرست برداری کرد. او از جلفا ۱۲۰ کتاب خطی خرید که عمدتاً نسخ انجیل بودند اما قدمت چندان نداشتند.
- ۵- مجله آزگاسر آراتیان، کلکته، جلد اول، شماره ۲، ص ۱۴.
- ۶- «تاریخ ارمنی ۱۰۹۰ (۱۶۴۱) در شهر اصفهان که آن را شوش می‌گفتند. در دیر جلفای نو [کلیسای وانک] در زمان سلطنت شاه صفی و سرکرده عالی جناب بارون خواجه سافراز متدین و عالم به همت خلیفه خاجادور گساراتسی که با جدیت فراوان تمام طلاب همین قدر توانستیم در این مهم بکوشیم و از کسی تعلیم نگرفتیم» (یادداشت کتاب شرح حال پدران روحانی).
- ۷- مجله آزگاسر آراتیان، کلکته. جلد اول، شماره ۴، ص ۳۰.

III

خلیفه‌های کلیسای وانک

یکم: مسروپ

در سال ۱۶۰۵ آنگاه که قوم ارمن به ایران کوچانده شد پیشوای مذهبی جلفا مسروپ^۱ بود. و بنا بر بعضی از یادداشتهای خطی تا سال ۱۶۱۳ از او یاد می‌شود که این مقام را داشته است، اما از سال وفات یا ادامه خدمت او در این مقام اطلاعات روشنی در دست نیست^۲.

۱- از یادداشتهای کتابهای خطی.

۲- کشیش ارشد هوانس خاچیکیان در کلکته تاریخچه پیشوایان مذهبی کلیسای وانک را نوشته که دفترچه‌ای هفت صفحه‌ای است، بسیار مختصر. این دفترچه در کلکته به سال ۱۸۴۵ چاپ شده است.

*- این خلیفه تا زمان خلیفه خاچادور گساراتسی (۱۶۲۰) سمت خلیفه‌گری داشته و تا سال ۱۶۲۶ در قید حیات بوده و در قبرستان عمومی جلفا دفن شده است. ر.ک. مقاله مترجم در مجله هاسک، چاپ بیروت، شماره ماه مه ۱۹۶۹. صص ۱۸۳-۱۸۱.

دوم: خاچادور اول

وی از کلیسای سورپ اچمیادزین به عنوان نماینده کاتولیکوس به جلفا آمد و بنا بر تقاضای اهالی جلفا در سال ۱۶۲۰ پیشوای مذهبی جلفا گردید. از کارهای او با ستایش یاد می شود، چون هم به قوم خود عشق و علاقه داشت و هم بسیار عالم و پرهیزگار بود. چند شاگرد گرفت و آنها را با علم تفسیر عهد عتیق و جدید آشنا کرد^۱. برای نخستین بار چاپخانه دایر کرد چیزی که پیش از آن ارمنیان نداشتند^۲. خاچادور شاگرد خلیفه گریگور گساراتسی و کاتولیکوس موسس بود. وی به سال ۱۶۲۷ در ستایش استاد خود گریگور وارطاپت شعر تحسین آمیزی سروده که نخستین حرف هر سطر با یکی از حروف گریگور و اطاراپت شروع و حرف آخر سطرها عبارت «خدمتگزار خاچادور» را تشکیل می دهند. این شعر ستایش انگیز گواهی بر تسلط او به ادبیات است که لازم می دانم بیاورم:

ای سر سروران و خوبان
 که خوشترین خوشها را نوش کرده ای
 درخت پر بار بالابلند
 ای پر جوش بی زوال
 خلیفه الخلفای بیت آرام
 ای جهل زدای قوم ما
 ثمر بخش آموزگار
 ای همانند مسروب و ساهاک
 ای از تبار برگزیده
 روشنی بخش تاریکیها
 راوی قصه های ظریف ما و دیگران
 ای کلامت چون قلمت مقدس
 مولای من، برترین کائنات
 بالابلند دل من شوق تو دارد
 همان شوق شاه داوید
 برای نوشیدن آب بتلهم

او ۲۶ سال خلیفه‌گری کرد و با اعمال نیک و قوم‌پرورانه خود یادگار نیکی برجای گذاشت و در سال ۱۶۴۶ رخت از دنیا به سرای دیگر کشید. پیکر او زیر محراب کلیسا دفن شد و سنگ‌نوشته قبر او چنین است^۳:

«در این آرامگاه مدفون است پیکر پاک خلیفه

عالی جناب خاجادور پیرو حضرت مسیح

که از مردم کیساریه بود

اعمالش مقدس و منزّه، متواضع بود و دلیر

یوغ عیسی بر دوش کشید و گله را چون او هدایت کرد

به سی سالگی این مقام را یافت و بر این کرسی نشست

این اعمال را به عهده گرفت و ماند تا پنجاه و شش^۴

از ما گناهکاران برید به سال ۱۰۹۵» [۱۶۴۶ م]

۱- مجله آزگاسر آاراتیان، جلد اول، شماره ۲، صص ۱۳ و ۱۴.

۲- این همان گریگور اهل کیساریه باید باشد که مورخ آراکل و پدر میکائیل چامچیان (با توجه به تاریخ آراکل) در تاریخ ارمنیان ایلو^{*} از او یاد می‌کنند. پدر میکائیل در تاریخ ارمنیان، جلد سوم، صفحه ۶۳۳ تذکر می‌دهد که در سال ۱۶۳۰ میلادی کاتولیکوس موسس خلیفه خاجادور اهل کیساریه را به نمایندگی به یونان اعزام کرد و او چون به شهر ایلو رسید خود را در قضیه اسقف نیکول وارد کرد. اگر آن خلیفه خاجادوری که پدر میکائیل از او یاد می‌کند همین خلیفه پیشوای مذهبی ما باشد معلوم می‌شود که در سال ۱۶۳۰ خلیفه‌گری جلفا را به عهده داشته است، پس گفته پدر میکائیل باورکردنی نیست. اما اگر کسی را که نام می‌برد خلیفه خاجادور اهل کیساریه دیگری است، امکان دارد سخن او درست باشد. **

* - ایلو یا رلوف شهری است فعلاً در قلمرو اوکراین و لمبرگ Lemberg نام دارد.

** - مورخ اشتباه کرده و این همان خلیفه جلفا بوده که به لهستان رفته و بازگشته است.

۳- تا امروز جسد او همچون پیکری مقدس محترم شمرده می‌شود و بعضی از ساده‌لوحان برای شفای از بیماری آب روی سنگ قبر او و جانشین او داوید اول می‌ریزند و می‌نوشند.

۴- می‌خواهد بگوید در سی سالگی خلیفه جلفا شد و ۵۶ سال زیست و مطمئناً از اینجا معلوم می‌شود که در سال ۱۶۳۰ در جلفا بوده و نمی‌توانسته در مقام نماینده به یونان برود.

سوم: داوید اول

پس از مرگ عالی جناب خاچادور از شاگرد او خلیفه داوید دعوت کردند که بر کرسی خلافت جلوس کند، اما وی خود را قابل ندانست و نپذیرفت. از این رو پنج سال کلیسای وانک بی خلیفه ماند و توسط جانشینان همان داوید اداره شد. جلفاییان با اصرار بسیار و خواهش فراوان از او خواستند که تقاضایشان را بپذیرد، اما او با فرمان عالی جناب کاتولیکوس فیلیپوس ناچار شد بدان گردن نهد و با دعوت او به اورشلیم رفت و از او درجهٔ اسقفی گرفت و در ۲۳ آوریل ۱۶۵۲ (۱۱۰۱ تاریخ ارمنی) با کنداک^۱ او به جلفا بازگشت و کرسی خلافت را اشغال کرد.

او به تجدید بنای کلیسای وانک همت گماشت که در مدت ۹ سال در تاریخ ۱۱۱۳ تاریخ ارمنی آن را به پایان رساند. او چون سلف خود با قوم‌پروری ستایش‌انگیزی رمهٔ خود را هدایت کرد. از این رو به خاطر حقی که به گردن جلفاییان داشت از طرف ایشان تجلیل شد و در هندوستان و جلفا رسم شد که در کلیسا موقع نماز خاص نام خاچادور و او را به عنوان خلیفه‌های ممتاز یاد کنند، رسمی که تا چند سال پیش پابرجا مانده بود.

یادداشت کتاب خطی «پاکدامنی»^۲ از لیاقت و رفتار پارسامنشانهٔ او حکایت می‌کند که لازم دانستم ضمن تاریخ بیاورم. «با یاد مسیح. یاد پدر روحانی شایستهٔ ما، همو که روح ما را روشنی بخشید، سه بار روانش شاد باد، شاد باد خلیفه داوید اسقف اعظم که ما را با سخنان راستین، زندگانی نو بخشید. او از قصبهٔ جلفا بود و ذاتاً جلفایی و فرزند والدینی مؤمن، از خاندانی بسیار نجیب بود. از خدا می‌ترسید و از مردم شرم داشت. رفتارش خوش بود و روحاً فروتن و اخلاقاً نجیب و دوستدار مقدسات مذهبی. در همه حال و همه امور، چه در خوردن و نوشیدن و پوشیدن زاهد بود. از کاهلی و خودپسندی روی گردان، پیوسته گریان و دعاگو بود. معلمی بود خستگی‌ناپذیر و حاجت حاجتمندان را روا می‌کرد و از التفات روح‌القدس سرشار بود. کار و دیدارش آراسته و آنی از یاد مسیح غافل نبود. چندان که تا نام او را بر زبان می‌آورد اشک چشمانش را فرامی‌گرفت. با این رسم زندگانی ستوده عمرش طولانی شد و آنگاه به مسیح پیوست که یادش همیشه به خیر باد. در برابر مسیح راست می‌گویم و دروغ نمی‌گویم از خلیفه‌های قدیس قدیم

چیزی کم نداشت. چنان که در کتابها آمده نه پیش از این و نه اکنون که مرده چون او نبوده است که این را خود خدا هم گواه است. زیرا ما که مناطق بسیاری از جهان را گشته ایم، به اورشلیم مقدس هم رفته ایم تقریباً و تمام خلیفه ها و اسقفها و کاتولیکها را دیده ایم، مانند او کس نیافته ایم.

خدا شاهد است چه در جماعت راهبان، چه در سلک صاحبان عنوان، چه در میان راهبه ها و مجردان (همانند او نیافتیم). او در نوجوانی تا بیست سالگی که میل به رهبانیت در او پدید می آید شاگرد خلیفه اعظم خاچادور گساراتسی نورجهان می شود که او هم شاگرد عالی جناب موسس اهل سیون کاتولیکوس کل ارمنیان بود که دومین روشنی بخش خاندان آرامیان بود و تا زمان خلیفه خاچادور به مقام خلیفگی نرسیده بود و از او سمت کشیشی و خلیفگی و عصای بزرگی گرفت یعنی مثل فرزند مطیع شدن و خدمتکاری شیفته. در میان شاگردان به متانت، شکیبایی و کوشایی سرآمد بود و هرگز دل خلیفه را نیاززد تا زمانی که پس از فوت او بر کرسی او نشست و گله را چوپانی کرد. او نه به میل خود بلکه به میل خلیفه به این مقام تن در داد. مع هذا پس از مرگ خلیفه دوباره از این مقام سر باز زد و تا پنج سال گرد آن مقام نگشت تا اینکه مردم همگی شکایت به کاتولیکوس فیلیپوس که مانند راهبان عزلت گرفته می زیست بردند که او هم از نافرمانی داوید به ستوه آمده بود چون چندین بار به او نوشته بود که این مقام را بپذیرد و زیر بار نرفته بود. بنا بر این نامه شدیداللحنی به او نوشت که من عازم اورشلیم هستم و باید در آنجا به خدمت ما برسی. داوید به کلی ناچار شد و به اورشلیم رفت و روز پنجشنبه عید وارطان، قبل از پرهیز عید فصیح به خدمت کاتولیکوس رسید و تا عید فصیح آنجا ماند و در نخستین چهارشنبه، عید حضرت مریم که هفتم آوریل ۱۱۰۰ ارمنی بود توسط کاتولیکوس به کسوت اسقفی درآمد و با شادمانی به مثابه فرزندی محبوب و خادم مسیح تاج بر سر نهاد و خدمتگزار مردم جانب ایران گردید. اسقف اعظم شد و جانشین دوم کاتولیکوس در دربار ایران. کاتولیکوس پیش بند بسیار زیبایی برای سینه او و عصای بلندبالایی به دستش و انگشتری گران قیمتی برای انگشتش هدیه کرد و او را چون دامادی برای درآغوش گرفتن عروس کلیسا آراست و چنین شکوهمند آمد که در کلیسای ما سلطنت کند و آن را چون آفتاب منور گرداند و چون آمد کارهای سودمند

بسیار انجام داد. اولاً ساختمان کلیسای وانک را پایه گذاشت با گنبدی بزرگ و عمارات عالی، با مخارج هنگفت در سه طبقه همچون کشتی نوح و هیکل سلیمان پرداخت و آن را با نقشهای رنگارنگ، با طلاکاری و گلبوته‌ها مثل عالم بالا آراست. مذبوحی بزرگ برای قربانی کردن بره خدا، به خاطر آشتی بودن پدر بزرگ و آمرزش همه پیروان مسیح و نجات‌دهنده روح همگان، پدر سعادت‌مند ما می‌شود که پیکر پاک و محترم او در زیر محراب کلیسا دفن شد در کنار پدر و خلیفه خود خاچادور که در بالا ذکر آن گذشت. ثانیاً محل سکونت راهبان را گسترش داد و عمارات عالی و شایسته ساخت. ثالثاً شاگردان بسیار گرد آورد و به دست خود روح آنها منور و با علم و تعلیمات دیگر آراست یعنی مدیحه‌های دلنشین و سرودهای خوش‌آوای موسیقی و اشعار لطیف، حساب و دستور زبان، فنون شعر و تعالیم فلسفی و علوم خارج و الهیات و حقیقت کتاب مقدس را به آنها آموخت.»

او ۲۹ شاگرد داشت که ۹ نفرشان در زمان خود او اسقف شدند، ۹ نفر خلیفه و ۱۱ تن کشیش شدند. اسقفها عبارتند از: استپانوس که پس از خودش خلیفه جلفا شد. خاچادور، میناس، آندره یاس، میکائیل، مارکوس، هوسپ، سیمون و هوهان. خلیفه‌ها: پارسغ کبیر، هاکوب که بعد اسقف و کاتولیکوس شد. پارسغ صغیر، استپانوس، هوانس، گریگور، یرمیا، یسای و آهارون^۳. همین خلیفه داوید در میان مهر اسقفی خود کنده بود: شاگرد خلیفه خاچادور گساراتسی، که گواهی بر تواضع و حق‌شناسی اوست. در سال ۱۶۸۳ (۱۱۳۲) بدرود حیات گفت و در کنار خاچادور خلیفه سلف خود، زیر محراب کلیسای وانک دفن شد، این است کتیبه سنگ قبر او*:

گنج دلخواه^۴ اینجا نهاده شده

پیکر یک خلیفه

خلیفه شجاع، داوید

خلیفه اعظم شهر شوش

که در این ده بار آمده بود

*- چون مؤلف در خواندن کتیبه که متن و حاشیه سنگ را فرا گرفته اشتباه کرده است وجه درست آن را از کتاب «تصحیح تاریخ جلفا» به قلم مترجم، چاپ ۱۹۸۰ ص ۳۲ آوردیم.

ذاتاً از اهالی جلفا

مردم این منطقه را پیشوایی کرد

سی سال هشت افزون^۵

که در آن سال به خدا پیوست

۱۶۸۳ میلادی

-
- ۱- خادم عیسی مسیح کاتولیکوس کل ارمنیان، فیلیپوس... به مردم شهر یزدان پناه اصفهان ساکن جلفا... همراه با دعا‌های من به اطلاع می‌رسانم، عزیزان من، به نام خدا، طبق گفته حواری، همه کسانی که مطیع کلیسایند با مایند و در دل ما جا دارند... از این رو با مشاهده کم و کاستی کلیساهای شما در این زمانی که خلیفه خاچادور روانشاد به خدا پیوسته و شما بدون پیشوا مانده‌اید، فرزند روحانی خود خلیفه داوید را به مقام اسقفی برگزیدیم و برای پیشوایی نزد شما فرستادم و او را مرتبه خلافت بخشیدیم تا شما را اداره کند.
 - ۲- در کتابخانه کلیسای وانک موجود است که در سال ۱۱۳۵ (۱۶۸۶) به دست کشیش هاکوب نوشته شده، سه سال بعد از وفات پیشوای مذهبی خلیفه داوید.
 - ۳- یادداشت کتاب خطی «پاکدامنی».
 - ۴- اشتباه‌خوانی مؤلف که صورت درست آن را آوردیم.
 - ۵- به نظرم چنین می‌رسد که ۵ سال قبل از اسقفی او بوده است که در آن زمان خلیفه داوید کارگزار کلیسای وانک بوده است.

چهارم: استپانوس

اسقف استپانوس جلفایی، شاگرد و تربیت شده خلیفه داوید، پس از وفات معلم خود، بنا بر خواهش و تأیید همه جانبه جلفاییان، در سال ۱۶۸۴ میلادی به مقام خلیفگی رسید. او در نخستین سال خلیفگی خود برای کشیشانی که به هندوستان می‌رفتند سهم خلیفه تعیین کرد و کنداکی^۱ نوشت که طی آن خودسری بعضی کشیشان را که بدون فرمان یا کنداک خلیفه به هند می‌رفتند به شدت تقبیح کرد و در آن آورده بود: «این سهم خلیفه را برای کشیشان آنجا تعیین کردیم همان‌طور که برای کشیشان اینجا هم مقرر است. هر کشیشی هر مدتی که آنجا بماند باید سالی دو تومان به کلیسای فقیر و مشمول مالیات بپردازد...»

او برای معاف کردن کلیسا از پرداخت^۲ مالیات، که از سوی شاه سلیمان مقرر شده بود، بسیار کوشید و در این راه چهارصد تومان خرج کرد تا فرمان معافیت گرفت، اما پس از آن اخذ مالیات تا زمان خلیفه موسس همچنان ادامه یافت.

هم در زمان او به سال ۱۶۸۸ بین ارمنیان گریگوری و کاتولیک نزاع بزرگی درگرفت. شهریمانیانها جانب کاتولیکها را نگه می‌داشتند و می‌خواستند مرام خود را میان ارمنیان گریگوری جلفا به سرکردگی روحانیون ژوزئیت رواج دهند اما خلیفه با بزرگان جلفا با تمام وجود بر ضد آنها به مخالفت برخاست و نزد شاه سلیمان شکایت برد. فرمانی برای اخراج پادریها گرفت و کلیسای ایشان را ویران کرد^۳ که در جای خود به تفصیل خواهم آورد.

خلیفه کتابی برضد کاتولیکها با عنوان «ردیه» در کلیسای وانک به چاپ رساند^۴ که کاتولیکها نزد غیر مسیحیان از آن کتاب بدگفتند که این نوشته برخلاف اصول قرآن است. لذا مسلمانان دویست تومان جریمه گرفتند و نیز دویست تومان خرج رشوه به بزرگان غیر مسیحی شد تا آتش فتنه فرونشست. او دویست تومان از بزرگان و اعیان جلفا گرفت و بین مستمندان آنجا بخش کرد^۵. در سال ۱۶۹۷ اسقفهای اچمیادزین طی نامه‌هایی با امضاهای بسیار ملتمسانه او را دعوت کردند که کاتولیکوس ناهاپت^۶ را براندازد و کرسی کاتولیکوسی را اشغال کند. از این رو با نامه‌ای از جلفاییان همراه با فرمان شاه سلیمان^۷ به اچمیادزین رفت اما توفیق نیافت چون طرفداران کاتولیکوس ناهاپت با بدگویی از او نزد حاکم ایروان و با پرداخت رشوه، نامه‌ای از سوی طرفداران ناهاپت بر ضد او به

شاه سلیمان نوشتند و شاه هزار تومان او را جریمه کرد (که کلیسای وانک آن را پرداخت و او به زندان درافتاد.) و در اینجا پس از شکنجه فراوان در چهارم فوریه ۱۶۹۸ وفات یافت.^۸ پس از رفتن او به اجمیادزین کلیسای وانک زیر هزار تومان بدهی ماند که در زمان خلیفه گری او برای مخارج گوناگون سودمند و بی فایده صرف شد و هزار تومان جریمه هم بر آن افزوده شد.

۱- آن نوشته در [چنین است در متن - جمله ناقص است.]

۲- ر.ک. فصل [چنین است در متن - جمله ناقص است.]

۳- در وصیت نامه او نوشته. یادداشتهای کتاب خطی.

۴- پدر میکائیل چامچیان، در «تاریخ ارمنیان» جلد سوم، ص ۷۴۹ می نویسد: «این الکساندر شخصاً... کتاب کوچکی در مخالفت نوشته بود که استپانوس دشتی جلفایی جواب او را یک به یک و با آگاهی کامل داده بود.» کاتولیکوس الکساندر با اینکه قلباً با کاتولیکها ضدیت داشت اما بر ضد آنها کتابی ننوشت. پس منظور پدر میکائیل از کتاب ردیه ممکن است همین کتاب استپانوس باشد یا کتاب دیگری به نام «تعلیم اطفال» که کتاب کوچکی است از خلیفه هوانس جلفایی مشهور به نورجهان، که در استانبول به سال ۱۷۱۳ در چاپخانه گریگور مرزوانی چاپ شده است. به نظر من قول اخیر مناسبتر است زیرا ذکر پدر میکائیل که استپانوس دشتی کتاب خود را در سال ۱۷۱۵ نوشته است، چگونه در سال ۱۷۱۳ جواب آن چاپ شده است. کتابی که استپانوس باسیلیسیان دشتی جلفایی نوشته است به نام «خرده پاره های چسته» در آوریل ۱۷۱۵ در شهر سورات هندوستان نوشته شده بود - به راستی که طبق تصدیق پدر میکائیل - از روی علم نوشته شده چون کلیسای ارتدوکس ارمنستان را با دلایل موثق تحسین می کند و بنا بر گواهی پدران مقدس ارتدوکس بودن نویسنده و بدزبانی بعضی پدران کاتولیک را تقبیح می نماید. آنها در خطابه های خود بی رحمانه کلیسای ارمنستان را طرد می کنند. در فصل ششم می آورد: «به وضوح همه می دانند که کلیسای ارمنیان پیوسته پاسخ اتهام ارتداد و انحراف را داده است و جلو آنها که حقانیت کلیسای ما را درک نکرده اند و بد گفته اند (منظور پادریها) ایستاده است. بنابراین دوباره ثابت و تأیید کنیم حقانیت و صراط مستقیم کلیسای خود و خلیفه های خود را که کلیسای ما را زنده نگه داشتند تا به آنها بفهمانیم که بعضی شکاکان و بدگویان زبانشان لال و دهانشان بسته شود که برای ضدیت، همه جا می نشینند و ذکر کلیسای ما را به میان می آورند.

۵- وصیت نامه او.

۶- جلفاییان مقام کاتولیکوسی ناهایت را نپذیرفتند و لذا می کوشیدند او را عزل کنند، همان طور که با دو فرمان شاه سلیمان حکم عزل او را گرفتند. زیرا میل زیادی به جانب کاتولیکها داشت.

۷- رونوشت این فرمان در کلیسای وانک محفوظ است و لازم نیست ترجمه آن را اینجا بیاورم.

۸- نامه احوالرسی. این یادداشتهای از کنداک خلیفه استخراج شده است.

پنجم: الکساندر

اسقف الکساندر جلفایی به سال ۱۶۹۹ به خواهش ساکنان جلفا بر کرسی خلیفه‌گری تکیه زد و امت خود را تا سال ۱۷۰۶ به نحو احسن اداره کرد. در این تاریخ بنا بر تقاضا و تمنای قوم ارمن به مقام کاتولیکوسی سورپ اچمیادزین می‌رسد و با فرمان همایونی از جلفا راهی آنجا می‌شود و بر مسند کاتولیکوسی جلوس می‌کند^۱. پس از عزیمت از کلیسای وانک مبلغ ۱۱۸۰ تومان بدهی داشت^۲ که از زمان اسقف استپانوس پیشوای مذهبی به جا مانده بود. اسقف الکساندر در مدت عمر خود تا زمانی که کاتولیکوس بود به جلفا همانند خانه خود مهر می‌ورزید و دوستی خود را از طریق نامه‌نگاری با بزرگان جلفا حفظ کرد که از او سی کنداک در باب دوستی و مهر هم‌قومان خود به دست من رسیده است که برای مقاماتی که یاد می‌کنم ارسال کرده بود. بعضی به نام افراد و برخی خطاب به گروهی است: ستاقا، سافراز، طرخان، آودیک، هاکوب، الیاز، امنیاز (در تمام این کنداکها به نشان محبت شخصی مخاطب را «نور چشم» یاد می‌کند) سارهاد و قازار، در یکی از کنداکهای خود پس از گزارش وضع خود که ابراز رضایت کامل نموده، می‌افزاید: «اما فقط محبت شماست که دل ما را گرم نگه می‌دارد و آن را فروزان می‌کند. الطاف شماست که قلب مرا فشار می‌دهد و چون به شما می‌اندیشم جگرم کباب می‌شود و برای تسلای این همه مصیبت و حیرانی درمانی ندارم» و در یکی از کنداکها شرحی به این مضمون نوشته بود: «و اکنون دوستان من و فرزندان مادر ما سورپ اچمیادزین! از شما بسیار خرسندم، چگونه می‌توانم از محبت‌های شما سپاسگزار باشم. از اعانات بسیار، احترامات فراوان. من خود را مدیون همه می‌دانم و همیشه اوقات به دعاگویی شما مشغولم که امیدوارم مستجاب شود و آن کسی که نیکی‌ها را عوض می‌دهد به شما هم عوض دهد. هم به روحانیون و هم به غیرروحانی. هم در دنیا و هم در آخرت به شما و فرزندان، به دوستان و خویشان و به همه گذشتگان شما عموماً.»

او چون عشق جاودانی به وطن را در قلب خود داشت. در بیست و پنجم تیرای سال ۱۱۶۰ (۱۲ اکتبر ۱۷۱۱) به جلفا بازگشت و هشت ماه اینجا ماند و دوستان و هم‌قومان خود را تسلی داد و در ۲۷ شبات ۱۱۶۱ (۱۷ ژوئن ۱۷۱۲) دوباره به مقر خود

سورپ اچمیادزین بازگشت^۳. مقام کاتولیکوسی هم برای قوم ما و هم برای سورپ اچمیادزین بسیار سودمند واقع شد که در این باره خودش به موسس خلیفه جلفا در چهارم ژوئن ۱۱۶۲ [۱۷۱۳م] کنداکی می نویسد که بجاست در اینجا بیاورم: «از پرهیز بزرگ تاکنون هم در خانه و هم در خارج از آن ده کارگاه دارم که در آنها سیصد عمه و بتا مشغول کارند. رسم اینجا را می دانید که هر عمه روزی سه بار نان می خورد که جمعاً روزی ۹ نان می شود. روزی سه هزار نان از خانه خارج می شود که این غیر از نان مصرفی راهبان و مهمانان است. حال این کارگاهها چه هستند قبلاً نوشته ام. سفره خانه زمستانی به طول ۲۵/۵ گز و پهنای ۵ و ارتفاع ۴. همه با سنگهای تراشیده و ظریف. بالای آن به همین مساحت انبار گندم است. ان شاء الله سفره خانه عید وارطابار [جشن نورانی شدن مسیح] به اتمام خواهد رسید. داخل آن نیز از سنگهای تراشیده است. دو بخاری سه دهانه دارد که یکی به سفره خانه گشوده شده است. دوم بر چاهی که نزدیک کلیسا بود چرخ گذاشتم و بالای آن مثل برج ناقوس دوطبقه است و با سنگ ساخته شده. سوم از باغ خلیفه سیمون قسمتی را جدا کردم و اصطبل بزرگی انداختم. چهارم دیوار شمالی باغ غربی را بلندتر کردم و از طرف غرب باغهایی گرفتیم و سر محوطه انداختیم تا برسد به کلیسای سورپ هریپ سیمه که همه متصل به باغ غربی شد. پنجم دو طرف شمال و مغرب باغ تازه خریده دیوار نداشت. هرچه خواستیم بر آن افزودیم تا دو برابر شد. ششم دیوارهای باغ ایروان را امتداد دادیم که بین باغها راهی وجود نداشته باشد و از کنار آنها رفت و آمد کنند. هفتم در هوشکان ملک تازه ای خریدیم که مشغول دیوارکشی آوند. هشتم فقط روی جوی آب هفتاد عمه کار می کنند. نهم نجار و آهنگری هستند که مرتباً ابزارهای لازم را می سازند. دهم املاک مون لادورسی ترک را که پنجاه سال در تصرف او بود از طریق شکایت به دیوان پس گرفتیم و به لطف مسیح شخم زدیم و تخم پاشیدیم.» او در سال ۱۱۶۳ وصیتنامه خود را به شرح زیر نوشت:

«اکنون اینجانب الکساندر جلفایی، کاتولیکوس کل ارمنیان، که در سال ۱۱۵۵ برای احراز کرسی سورپ اچمیادزین دعوت شدم، در سال ۱۱۶۳، هشت سال گذشته و وصیتنامه خود را نوشتم که منافع این مدت برای کرسی مقدس چقدر بوده فقط خدا می داند، اما هم آنها که می بینند و هم آنها که می شنوند، درمی یابند و مخصوصاً که از

زمان کاتولیکوس ناهایت که سورپ اچمیادزین دوهزار تومان به دولت مقروض بود پرداخت کردم و حالا نه تنها دیناری بدهکار نیست که وجه نقد هم موجود دارد... دوم، ای عزیزان من، پس از مرگ من، میل شماست که هر که را برای کاتولیکوسی می خواهید انتخاب کنید اما اگر از من می شنوید خلیفه موسس جلفایی را انتخاب کنید چون یقیناً و مطمئناً می دانم که دوباره و سه باره و بارهای بیشتر هم این کرسی را و هم این قوم را مرفه تر می سازد. هر چه از او نسبت به قوم و کرسی کاستی آید مقصر من باشم و هر چه سود و بهره عاید شود شما با شادمانی از آن سود برید. سلام و آرامش همه بر شما. آمین. در نیکی بمانید و در آرامش زندگی کنید. برای من دعا بخوانید و نزد مسیح یاد کنید. خودتان هم از مسیح یاد کنید، همیشه امیدوار باشید. آمین.»

از او یادگارهای سودمند بسیاری به جا ماند و در ۲۲ نوامبر ۱۷۱۴ (۱۱۶۳) از این سرا به سرای باقی شتافت و پدر میکائیل چامچیان در زندگینامه کاتولیکوس الکساندر می نویسد: «او، الکساندر، بشخصه پیش از جلوس بر کرسی کاتولیکوسی با کالگدان و کلیسای روم ضدیت داشت اما پس از جلوس ضدیت قبلی خود را رها کرد و با کرسی حواریون روم و روحانیون لاتین با احترام برخورد نمود چنان که آنها را در اچمیادزین ملاقات کرد و بعد از مدت کوتاهی در ۲۵ فوریه ۱۷۰۹ (۱۱۵۸) نامه دوستانه و محترمانه ای، به نمایندگی تمام خلیفه ها و قوم خود، به حضرت پاپ کلمنت یازدهم نوشت که طی آن پذیرفته است پاپ جانشین مسیح و پتروس حواری و پدر رستگار همه جهان است. صدر دولت و مقام عالی و بزرگترین پدر تمام مسیحیان جهان و چلچراغ جاودان کلیسای حواریونی کاتولیک است. محبت خود و قوم خود را نثار روم کرد و تقاضا نمود از سر لطف پدری قابل بداند و پاسخ آن را به کرسی سورپ اچمیادزین بفرستد و می گوید که ما نامه شما را همانند پیامی که موسس از سوی خدا آورد می پذیریم.» (تاریخ ارمنیان چامچیان، جلد سوم، ص ۷۴۹)

خوشبختانه نسخه ای از نامه کاتولیکوس الکساندر به پاپ کلمنت را یافتیم که لازم دانستم در اینجا بیاورم تا قوم ما بداند تاریخی که پدر میکائیل پرداخته در بسیاری مواقع به میل خود عمل کرده است. چون همیشه می خواهد کلیسای ارمنیان را زیر یوغ حکم کرسی روم ببرد. چون نامه ای که الکساندر به پاپ نوشته بود شکایتی است که از پادریان

زیانکار و در آن نامه القاب و عناوین سنگینی هست که پدر میکائیل در کتاب خود آورده است. اینک رونوشت آن نامه:

عالیترین سپاس، مسبب والاترین آغاز پدر راست اکمل، و والاترین ستایش مولود ذات الهی و یگانه سرمدی اعلیٰ راست از روح القدس اقوی از هر مخلوق، مبعوث، متوج، مجلل و معمور و محفوظ در حصار تثلیث اقدس که به برکت آن صدارت روحانی و دنیوی پر جلال و آبادان گشته و از آن شکوه خدادادی در وجود ذی جود تو چندان هست که بر بحر و بر و شهر و دیار و جزایر دور و قصبات نزدیک استیلا داری. با عالیترین احترامات و تعظیم و تکریم خدمت مبعوث ممالک و جالس بر کرسی روم عالی جناب کلمنت بختیار، بختیار، بختیار. ما خادمان حقیر مسیح الکساندر کاتولیکوس کل ارمنیان از کرسی نشین اچمیادزین و تخت نورافشان همراه با جمیع طلاب و اسقفها و کشیشان و کلیه روحانیون با سلام، که از هدایای خداوندگار مسیح است، به عرض دولت با عظمت شما می‌رسانیم. با اینکه ما این دنیا را پایان یافته می‌بینیم اما در این زمان هر چه از دولت دنیوی شما می‌بینیم و می‌شنویم موجب شادی قلبی و روحی ما می‌گردد و بسیار و بسیار و هزاران و هزاران بار مسرور می‌شویم و به شاه شاهان خداوندگارمان مسیح درود می‌فرستیم. شاه به شاه می‌نویسد قدرتمندان حقیقت را می‌نویسند طبق کلام حق و دعا می‌کنیم در تمام دور آنها و سالهای سال در آرامش به سر برید و تا آخر پایدار و جاوید بمانید و شکوهمند و مشمول الطاف الهی باشید برای سعادت و افتخار مسیحیان - آمین. اکنون به وسیله این مکتوب به عرض می‌رسانیم که از قدیم تا حال شیوه آن عالی جناب چنین بوده که مبلغ و معلم به چهار سوی عالم فرستاده‌اید چنان که ما بسیار دیده‌ایم و با چشم خود مشاهده می‌کنیم که تبلیغ می‌کنید برای قبولاندن خداوندگار ما مسیح و اعتراف کردن که بدان وسیله از روح القدس شفا می‌یابند و گناهانشان پاک می‌شود و طبق گفته سورپ بغوس که می‌گوید: «به قلب ایمان بیاورید و به زبان اعتراف کنید تا رستگار شوید.» و این روایت جز از خداوندگار بزرگ ما مسیح از کسی دیگر نمی‌تواند باشد که پس از این اعمال سبب آمرزش و قیام شکوهمند به شاگردانش فرمان داد و گفت: «بروید به همه جای دنیا و تبلیغ کنید، هر کس ایمان بیاورد تعمید شود و زنده بماند و هر کس ایمان نیاورد محکوم گردد. و باز وعده داده شد و از

ناجی خود نشانه‌ای مؤید می‌بینیم مانند ایمان و تعמיד که در مراسم کلیساها وجود دارد و از این رهگذر تمام آداب و مناسک دین مسیحیان آشکار می‌شود. بنا بر این اعتقاد، به چیزی رجاء واثق داریم و سزای بدی وجود دارد که در حواریون یافت نمی‌شود. از این رو طبق دستور شریعت مکلفیم باور داشته باشیم به تثلیث خدا که قادر و تواناست در تثلیث کمال می‌یابد و آن پدر و پسر و روح القدس است. پدری که زاده کسی نیست و به وسیله غیر به وجود نیامده و فرزندش یگانه زاده پدر است مثل کلمه که از خرد زاده شده، روح القدس هم از پدر زاده شده بی آنکه قابل تجربه و دانستنی باشد که در آن نه بزرگی هست و نه کوچکی، نه پلیدی و نه پستی، نه سایه دارد و نه درجه، نه درجه‌ای بالاتر می‌رود و نه پایین‌تر، بلکه یکدل و یکزبان و خودمدار و قادر به همه کار، توانا، یگانه، تجزیه‌ناپذیر، سلطنت بی آغاز و بی انجام و جاودان.

همین طور اعتقاد داریم هر یک از این تثلیث، به جز کلمه یا فرزند که از پدر پدید آمده، ازلی و ابدی است نه برای بعد و نه کمی، بلکه از پدر است، همیشه بوده و فرزند همیشگی از والدین بی زمان و تولد بی زمان است و هر سه برابرند مثل خودش زیرا اگر پدری نبود فرزندی نبود پس همیشه پدر هست و فرزند هم همیشه هست، برای ابدالهر (موقعیت بی پایان) که از باکره مقدس حضرت مریم متولد شد خدای کامل و خودش شخص کامل با فکر و با جسم نه فقط انسان بلکه خدای کامل. او از زن به وجود آمد و بی گناه به دنیا آمد و طبق گفته حواریون مثل هر انسانی دارای همان اعضای انسانی بود. معصوم بی آنکه در خدمت شهوات باشد چون شهوت او مثل شهوت خدا در خدمت شهوت نیست. پس این شهوات از او ترسیدند و گریختند همان طور که از خدا گریختند. او پس از سی سال به رود اردن می‌آید و به وسیله یحیی تعמיד داده می‌شود و از سوی خدای پدر تصدیق می‌گردد. فرزند عزیز من که از دوشیزه باکره جسم گرفته‌ای؛ و روح القدس به شکل کبوتر نازل شد تا شکوهمندی خدا را بنماید.

در پایان ابلیس او را امتحان می‌کند و او با جسم آدمی بر او چیره می‌شود. سپس شاگردانی گرد می‌آورد و معجزات بی‌شمار و شگفت‌آوری نشان می‌دهد. در پایان به میل خویش برای زجر کشیدن می‌آید و مرگ خود را بر صلیب می‌پذیرد و همچون انسان بر صلیب می‌میرد و روز سوم شکوهمندانه قیام می‌کند و در ظرف چهل روز با شیوه‌های

گوناگون بر شاگردانش ظاهر می‌شود و با آنها بر سفره می‌نشیند و بعد از آن در برابر شاگردانش با قدرت باطنی به آسمان عروج می‌کند. با همان تن و با همان جسم که زاده شد، مصلوب شد، مرد، به آسمان عروج کرد، نزد پدر نشست. طبق پیشگویی حضرت داوود که فرمود بعداً می‌آید برای داوری مردگان و زندگان. معتقدانه منتظریم و انتظار قیام او را داریم در روز رستاخیز برای پاداش اعمال خود. از این رو اعتراف می‌کنیم که حضرت مریم مادر مسیح، مادر خدا بود و فرزندش نیز خدا بود و همان فرزند بر صلیب شد بر اساس گفته گریگور متاله که در کتاب خود آورده است که اگر کسی معتقد نباشد که حضرت مریم خدا نزاییده، از خداپرستی دور است و اگر کسی به مصلوب شدن او باور نداشته باشد لعنت بر او باد که مانند کسی است که خدا را کشته باشد و در این باره همین قدر بس است. ما معتقدیم که روح القدس خود کل خداست، جاودانه است، از پدر است که در احکام رسولان و حواریون گفته‌اند که بر رود اردن و در بالاخانه مقدس فرود آمد. روح ریاست، روح آزادی و روح دهان خدا از زبان خداست. همان هستی پدر و فرزند، نه مخلوق است و نه خادم. نه فرمانده است و نه فرمانبر چون امری است مربوط به پدر و پسر و روح القدس. چنان که ناجی همگان گفت که من و پدر و روح القدس، ما حقیقتیم که از پدر صادر شدیم. کم و زیاد نشده‌ایم، جوشان نیستیم، پایان‌پذیر نیستیم، کاستی نمی‌گیریم و خدا خود قادر بر همه چیز و همه کس و بی‌زوال است. ما معتقدیم به کلیسای مقدس عمومی جهان و بخشایش گناه از جانب حواریون و رسولان و مبلغان طبق گفته پولس که می‌فرماید خدا اول حواریون، دوم رسولان و سوم مبلغان را در کلیسا جای داد. از این رو با کلام روشنی بخش ایشان کلیسای مقدس پایدار، بی‌تزلزل، بی‌آسیب تا ابد الدهر باقی می‌ماند. چون از سنگ زندگی ساخته شده که او خود خدای مسیح است. طبق گفته سلیمان که علم خانه خود را ساخت با هفت ستون خرد یعنی کلیسای مقدس، مسیحیت و اصول دین آن: اول: تعمید، دوم: تدهین، مهر کردن با روغن مقدس، سوم: توبه، چهارم: عشای ربّانی، پنجم: مقام روحانیت، ششم: ازدواج، هفتم: تدهین روحانیون، که بی‌کم و کاست به تمام این مقولات معتقدیم.

چون تعمید، اُس اساس نزدیکی به پروردگار است و انسان را قادر می‌سازد که به بهشت وارد شود. در غیر این صورت، طبق حکم الهی، احدی نمی‌تواند وارد بهشت

شود. تدهین تأیید تعمید روشنایی است و آن اعتقاد به مسیحیت است و شخص را از غیرمسیحی متمایز می‌کند و ما را مسیحی می‌کند و هرکس مسیح را در باطن خود داشته باشد با نشان صلیب خود در برابر ابلیس و فرشتگان شناسایی می‌کند. توبه و اعتراف امید بخشایش گناهانمان را به ما می‌دهد که از این راه می‌توانیم روحمان را رستگار کنیم و از قید گناهان رها شویم، طبق کلام الهی که می‌فرماید: «آنچه در زمین‌گشایی در آسمان گشاده شود.» و باز می‌فرماید: «گناهان کسانی را که آمرزیدید برای ایشان آمرزیده شد و...» و نیز: «اعتراف کنید چون ملکوت خدا نزدیک است.» و نیز با جسم و خون مسیح چون ارتباط برقرار کنیم آن ما را به خدا نزدیکتر می‌کند. طبق کلام الهی که فرماید: «هر که جسد مرا می‌خورد و خون مرا می‌نوشد در من می‌ماند و من در او^۴» و باز هم: «پدر زنده مرا فرستاد و من هم به خاطر پدر زنده‌ام.» و نیز: «آنکه مرا بخورد او نیز به من زنده می‌شود.» و ما به این امید جسم و خون فرزند خدا را می‌چشیم.

و نیز روحانیتی را که از مسیح و حواریون گرفتیم با صداقت حفظ می‌کنیم زیرا مسیح دستش را بر سر ایشان گذاشت و برکتشان داد که با این عمل کمال یافتند و کار بی نقص انجام دادند... طبق گفته دیونیسس باید اول پاک و روشن شویم آنگاه روشن گردانیم. کار بی نقص کردن تا آن حد که حواریون قدیس به ما امانت سپردند و ما هم بدون انحراف آن را داریم و بدون لغزش به راه آنان می‌رویم. اول باید کشیش تربیت کرد تا او بعداً به دیگران بیاموزد. اول کامل کنیم و بعد کاملتر سازیم مثل خود حقیقت پایدار و مثل ازدواج اصل بزرگ و شکوهمند چنان که پولس گوید: «این اصل بسیار مهم است چنان که من می‌گویم در مسیحیت و کلیسا» و نیز: «ازدواج شرافتمندانه است.» و خدا فرماید: «پس آنچه را خدا پیوند داد بشر جدا نکند.» (مرقس ۱۰-۹) این است دلیل تقدس ازدواج که بدون آن، هرکه نزدیکی کند سگ به‌شمار می‌آید و تدهین آخرین اصل است که ما را نیرو می‌دهد تا با تاریکی دنیا مقابله کنیم. برضد زورگو تلاش کنیم و تاج پیروزی را به چنگ آوریم که حواریون قدیس آن را به ما سپرده‌اند. طبق نوشته انجیل که بسیاری از بیماران را تدهین می‌کردند. بنابراین از همان روغن کرامت همه‌ساله کلیسای ارمنستان استفاده می‌کند و تمام بیماران جسماً و روحاً با آن تدهین می‌شوند که از آن امید سلامتی جسمی و روحی داریم و شفای تمام بیمارها را می‌طلبیم. بعضی سنتهای دیگر نیز در

کلیسای ما هست چه در اعیاد الهی و چه در اعیاد قدیسان و چه در پرهیز و دعا و شب زنده داریها و در مراسم کلیسایی و تمام مراسم دیگر که ذکر آن کسالت آور است. و این جملات یاد شده همه مطلب است که بخشی از آن را آوردیم و بقیه را به علم و دانش شما واگذار کردیم تا مشت نمونه خروار باشد.

بدین منظور مؤمن را تعمید می دهیم به امید زنده ماندن و نجات روح خود، بنا بر گفته راستین مسیح که فرموده «هر ایمان آورده ای که تعمید شود نجات یابد. (مرقس. باب ۱۶. آیه ۱۶) و اگر بر همین منوال جلوتر برویم باید بگوییم که ما ایمان داریم و تعمید شده ایم و تبلیغاتی که در مورد غیر مسیحیان می کنند نباید در مورد ما بشود، بلکه برای کسانی شایسته است که نام مسیح خداوندگار ما را بر زبان نمی آورند و او را به عنوان خدا معترف نیستند و احکام او را به جا نمی آورند و بر تن خود نشان تدهین مسیحیت را ندارند، به اصول کلیسا معتقد نیستند و کتب مقدس عهد عتیق و عهد جدید را قبول ندارند. نامهای حواریون و رسولان و مبلغان را نمی دانند و بر دیانت مسیح و تثلیث مقدس و احکام فرزند یگانه و مریم باکره مقدس خدای که افتخار مسیحیان است می خندند. صلیب قدرتمند عمرافزا و شمایل خداوندگار و تمام مقدسان را به مثابه بت قلمداد می کنند. مسیحیت را بیراهه می پندارند. آنها [مبلغان شما] این همه را که می بینند و می شنوند هیچ می انگارند. غمی ندارند، پروای آنها را ندارند؛ ما را محاصره می کنند و میان مسیحیان اختلاف می اندازند و به جای اصلاح کردن و ساختن مایه گمراهی بسیار می شوند. هم اینان به گوش ساده دلان می خوانند که نیایش شما نیایش نیست، تعمید شما تعمید نیست و همین طور اعتراف و رستگاری و اصول دیگر. از این رهگذر سست ایمانها و آنها که در دین استوار نیستند ایمان خود را از دست می دهند و نابسامانیهای دیگری بر ضد احکام ایجاد می کنند که در نامه نمی توان نوشت. صحت اعتقاد ما را به مسیحیت منکر می شوند و با ما مثل کفار عمل می کنند. این است ثمره کار ایشان. واضحتر بگوییم ما در میان امتی زندگی می کنیم که نه مسیحیت را قبول دارند و نه پیرو مسیح اند اما از آنها این قدر زجر و عذاب نمی بینیم بلکه با ما در صلح و صفا به سر می برند و گاهی هم با آنها بحث می کنیم و درباره خدا و مسیح و احکام او گفتگو داریم و از مسیحیت جانبداری می کنیم اما هرگز بر ضد ما نمی شورند، بلکه با متانت به سخنان ما توجه می کنند.

اما پادشاه ما که از او تبعیت می‌کنیم و خداوند سلطنتش را پایدار کند برایش دعا می‌کنیم، بر اساس پند پولس کبیر، که این چنین آسوده در روزگار او به سر می‌بریم، این آسایش حتی در زمان سلطنت و دولت خودمان هم تا این حد نبود. اینها پیرو اصول مسیحیت نیستند و با مهر خدایی ما را در برابر بدیها محافظت می‌کنند. اما پدرانی که نزد ما می‌آیند چنین نیستند، با ما ضدیت می‌کنند، کارشکنی می‌کنند و چون با آنها مخالفت می‌کنیم با اعمالی ناستجیده و بیهوده نزد آن عالی جناب به ما تهمت می‌زنند و چون آن مقام نسبت به اعمال ایشان آگاهی ندارند، باور می‌کنند و بین دیگران ارمنیان را مرتد و منشعب قلمداد می‌نمایند. حال اگر طبق اعتقادات یادشده، آن مقام ارمنیان را مرتد به شمار می‌آورند صاحب اختیارند و اگر چنین نیست از پدر همگان استدعا داریم اینان را تویخ کنند تا دیگر از این اعمال اشتباه پرهیزند. زیرا این اعمال برانده نام مقدس شما نیست. به خاطر امید و عشق به مسیح لطف فرمایید مانند پدری دلسوز نامه‌ای خطاب به آنها به ما بنویسید تا ما آن را مانند نامه‌ای که خدا به موسی پیام داد به پدران کاتولیک نشان دهیم شاید از تنفرشان نسبت به ما مسیحیان کاسته شود. ای ولی نعمت ما اجر این حسنه را از او که پاداش همه‌مان را می‌دهد بگیرد و نیز خواهشمندیم آن را به کلیسای ارمنیان و نیز هم ارسال فرمایید تا آن قوم مظلوم ارمنی که در آنجا به سر می‌برند و از این جریانات بی‌اطلاعت و واقف شوند. و اما کلام آخر، آن بزرگوار بدانند که از کشورهای هند و عثمانی بسیار به ممالک ما می‌آیند و از هیچ‌کدام زیان و زحمتی نمی‌بینیم اما تمام سفیرانی که از فرنگ می‌آیند زحمت و زیان بسیار فراهم می‌کنند. ملتسمانه خواهشمندیم که اجازه ندهید این روش ادامه یابد. ای صدر دولت و پدر عموم مسیحیان زنده و تندرست باشید و در مقام امن خدای بزرگ و شکوهمندی کلیسا. آمین. تحریر شد در ۲۵ فوریه ۱۱۵۸ [۱۷۰۹ م] سورپ اچمیادزین»

بنا بر نوشته پدر میکائیل «چون این نامه به رم رسید فردی روحانی لاتین به نام هاکوب از فرقه ژوزییت در آنجا یافتند که بنا به تصدیق خود ۲۵ سال در کشور ارمنیان و ایران به سر برده بود و به زبان ارمنی چندان آشنایی نداشت. او نامه کاتولیکوس را از زبان ارمنی ترجمه کرد، گرچه آن کار دقیق نبود»^۵.

باید دانست این روحانی لاتین ژوزییت همان هاکوب است که تا سال ۱۶۸۸ که بین

ارمنیان گریگوری و کاتولیک نزاعی پدید آمد، در جلفا می‌زیست. تا آنکه استپانوس پیشوای مذهبی جلفا به دنبال شکایتی به دربار شاه سلیمان^۶ فرمانی گرفت و روحانیون لاتین را از جلفا اخراج کرد، که از جمله آنها یکی همین هاکوب بود که با استپانوس و الکساندر اسقف جلفا ضدیت داشت و چون نتوانست در ظاهر زبانی به آنها برساند از دقّ دل کتابچه کوچکی^۷ نگاشت که در آن شجره‌نامه کاتولیکهای ارمنیان را تا الکساندر نوشت و نامه او را رونوشت کرد و به معنای آن ایراد گرفت. حال او تا چه مقدار کینه باطنی و پلیدی ذات خود را با کلمات نیشدار نشان داده، ذکر آن برای خوانندگان ملال‌آور است. از این رو مختصر ذکری از آن می‌آورم برای دنبال کردن کار الکساندر کاتولیکوس، برای نشان دادن تأثیر این روحانی لاتین در قوم ارمن که بدین جهت مورد ملامت دیگران قرار گرفت:

«بگذار تا دیر کاپوسنها در تبریز بسته شود؛ بگذار تا صلیب مقدس مسیح در میان غیرارمنیان افراشته نشود. بگذار تا کودکان مصیبت‌زده بینوای مردم در آنجا تعلیم نینند. همان‌طور که در نخستین سال احراز مقام کاتولیکوسی از اصفهان به تبریز رسیدی و عصر روز دوم آن، در کلیسا، بر ضد کلیسای مسیحی کاتولیک شروع کردی به ناسزاگفتن و در برابر مردم روی سخت با کاپوسنها بود که گفתי شنیده‌ام اطفال معصومتان را می‌برید و می‌دهید که از پستان سگان شیر بخورند. (یعنی بچه‌هایتان را می‌دهید پادریان تعلیم دهند.) تهدید کردی که اگر باز به این کار ادامه دهید تحویل شمشیر ایرانیان‌شان بدهی... چنان که در همان سال همین کار را کردی. در سال ۱۱۵۶ یا ۱۱۵۷ ارمنی، نوشتی به صدراعظم عثمانیان در استانبول که من به امت ارمنی کنداک می‌دهم اما آنها از دستورهای من اطاعت نمی‌کنند و از دین ما خارج شده‌اند و اینک فتوا می‌دهم که فلان کسان به تعداد ۱۷۵ یا ۲۰۰ نفر از ارمنیان کاتولیک شده‌اند. اکنون فتوای تو اجرا شد چون شمشیر هرودس بسیاری از فرزندان کلیسا را کشت و بعضی را شقه کرد و با شکنجه و گرسنگی نابود کرد، به غیر از هزاران نفری که از تعقیب آنها گریختند و از خانه و کاشانه خود دور ماندند. اما باز شروع کردی به آشوب به پا کردن و خانه ارمنیان را یک‌به‌یک در تبریز و شماخی و گنجه و تفلیس و دیگر قصبات و شهرها گشتی که بسیاری این جریان را به چشم دیدند... که حالا هم من از ترس همان تعقیب از شهری به شهر

دیگر می‌روم...» پدر میکائیل در تاریخ ارمنیان خویش دربارهٔ الکساندر چنین مطلبی را ذکر نکرده و از این رو معلوم است که نشان دادن این همه زیان ناشی از دشمنی او با الکساندر بوده است. نکته قابل توجه آنکه کسی که تا این حد از الکساندر نفرت دارد برای خدشه آوردن به شخصیت کاتولیکوس آن نامه را ترجمه کرده است. این ترجمه نادرست او، گواهی است برگرفته پدر میکائیل که می‌گوید: «نوشته کاتولیکوس را به لاتین ترجمه کرد گرچه چندان مطابقت نداشت.»

-
- ۱- غرض از تحریر این کلمات آنکه در ۲۰ ژانویه ۱۱۴۸ ارمنی [۱۶۹۹ م] اینجانب خلیفه الکساندر فرزند گُستانت برای کلیسای وانک و جمیع امت تابعهٔ آن یعنی مسیحیان شهر و لنجان و قصبات دیگر که شمارشان بسیار است (یعنی ارمنیان) اعلام می‌کنم که در ۱۸ سپتامبر ۱۱۵۵ [۱۷۰۶ م] بنا بر تقاضای ارمنیان ارمنستان و مخصوصاً فرمان ملوکانه برای احراز مقام کاتولیکوسی عازم سورپ اچمیادزین هستم.»
 - ۲- «امروز که من (الکساندر) به اچمیادزین رفتنی شده‌ام یک‌هزار و هشتاد تومان به نام الکساندر و خلیفه موسس با سند و سرمایه کلیسا مقروض است.»
 - ۳- یادداشتهای خطی.
 - ۴- رجوع شود به تاریخ خلیفه استپانوس ۴، ص ۳۰.
 - ۵- [بدون توضیح در اصل کتاب]
 - ۶- [بدون توضیح در اصل کتاب]
 - ۷- آن دفتر خطی نزد من است که در پایان آن چنین آمده: «هنگام نماز خالصانه یاد کنید از نویسنده خلیفه هاکوب از فرقهٔ رُوزبیت و نیز از اسقف هاروتون استانبولی بانی چاپ آن و سرپرست چاپخانهٔ حواری مآب خاچادور...» از این اظهارات معلوم می‌شود آن دفتر به چاپ رسیده است.

ششم: مؤسس

اسقف موسس پس از رفتن اسقف اعظم الکساندر، سلف خود، از طریق انتخابات عمومی در سال ۱۷۰۶ بر کرسی پیشوایی مذهبی نشست. وصیتنامه کاتولیکوس الکساندر سند تحسین‌انگیزی است بر لیاقت موسس که بر اعمال برجسته او گواهی می‌دهد. او باغ انگوری کلیسا را خرید و گسترش داد. او برای یادبود صلیب گردن‌آوری با طلا ساخت و در آن دانه نشانده که در چهار طرف چهار مروارید درشت دارد و در کناره آن یادگار او بدین قرار حک شده است. «این صلیب که دارای قسمتی از چوب صلیب مقدس است از خادم خاج و چوب همیشه‌زنده مقدس خلیفه موسس جلفایی به تاریخ ۱۱۶۲ (۱۷۱۳ م)» از این نوشته چنان معلوم می‌شود که در میان این صلیب قطعه‌ای از چوب همیشه‌زنده مقدس صلیب و قسمتهایی از نشخارهای قدیسان دیگر بوده است. قیمت آن بالغ بر دویست تومان است. این صلیب محترم پیش از آنکه خلیفه فعلی اینجا بیاید، گم شده بود. اما خواست خدا بود که به دست حقیر پیدا شود. در ماه مه ۱۸۵۷ لباسهای مراسم کلیسای وانک را در گنجه‌ها مرتب می‌کردم و آن صلیب در گوشه‌ای از گنجه زیر لباسها از نظر پنهان مانده بود که با شادمانی آن را برداشتم و به خلیفه پیشوای مذهبی خود تقدیم کردم. خلیفه بسیار خوشحال شد و آن را از بخت خوش کلیسای وانک دانست. درست است که از لحاظ مادی گران‌قیمت بود اما خدا آن را به‌خاطر اشیای مقدس ظاهر نمود. خلیفه موسس ساختمان فعلی خلیفه‌گری و ازاره‌های داخل آن را ساخت. هجوم افغانها در زمان او رخ داد. دورانی که رنج و عذاب فراوان بود. اما او توانست با اراده‌ای دلیر و شبانی هوشیارانه و با شکیبایی بسیار امت خود را بر امواج خروشان حفظ کند. پس از مرگ کاتولیکوس الکساندر راهبان سورپ اچمیدازین، طی نامه‌ای، به تاریخ نوزدهم اکتبر ۱۷۱۵ از او دعوت کردند که به سورپ اچمیدازین برود و کرسی کاتولیکوسی را اشغال کند اما در جواب نوشت: «نوشته بودید کاتولیکوس ما تویی. نه یک بار بلکه دوسه بار هم تکرار کرده بودید. رسم است دوستداران به دوستداران احترام بگذارند از بابت این احترامات دوستانه ممنونم. دیگر از این به بعد در باره من چنین فکری نکنید و آن را از مخیله خود خارج کنید چرا که این کار، کار ما

نیست.» او طی نوزده سال با اعمال نیک خود در مقام پیشوایی مذهبی جلفا ماند و در اول مارس ۱۷۲۵ (۱۱۷۴) با آرامش زندگی را بدرود گفت و پیکر او جلو در شمالی کلیسای وانک دفن شد. این است کتیبه سنگ قبر او: «تمنا می‌کنم و به تو رو می‌آورم در حجله تالار زندگی ات را بر من مبند، بلکه مرا در رحمت خود یاد آور، حق مرا مگیر، گناه مرا ببخش و اگر گناهی کرده‌ام از آن درگذر چون تویی که در برابر بدی نیکی می‌کنی، گناه گناهکاران را می‌بخشی و آنها را هم که مرده‌اند زندگی می‌بخشی. این است سنگ قبر موسس روحانی نالایق، خادم محکوم و فقط اسماً پیشوا که نام من از من روز رستاخیز بازخواست خواهد کرد. وای بر من که روزی بر فراز بودم و اینک در فرودم و پس از مردن در اینجا نهاده شدم. التماس می‌کنم ای گذرنده پای بر من با خشونت بگذار که مستحق آنم. تمام حاجات خیر شما برآورده شود به تاریخ اول مارس ۱۱۷۴ [۱۷۲۵].»

در زمان پیشوایی این خلیفه راهبان کلیسای وانک عبارت بودند از اسقفها: داوید و آسدوازادور و خلیفه‌ها: بارسغ، استپانوس، پتروس، زکریا، سیمون، داوید، غوکاس، باراغام، هاروتون، هوانس، استپانوس، غوکاس، گورگ، نیکو غایوس، آهارون، سیمون و بارسام. بعضی از این خلیفه‌ها کشیشانی بودند که همسرشان فوت کرده بود و به سلک راهبان پیوسته بودند. در آن زمان چهارده کلیسای جلفا ۶۲ کشیش داشت.^۱

پاتریارک هوانس از استانبول از سوی خود و روحانیون و امت خود نامه‌ای نوشت^۲ به خلیفه موسس و کمک قابل توجهی برای بیت المقدس خواست و نوشت که قرض آنها سر به چهارصد کیسه گذاشته است. آن نامه چنین آغاز می‌شود: «والا مقام عالی جناب مشهورالآفاق صاحب دولت بزرگ در نظر همگان و در راه یزدان باوفا و صرفه جو و همانند افراد نیک روزگار پیشین نامدار، کوشیار که گویی نوری از لمعات خورشیدی هستی و با نور الهی پرتو می‌افکنی و همچون نور و کلام خدا که پنهان نمی‌ماند در نگاه خیال‌انگیز همچون گوهر شب چراغی که بر یقه جامه روحانیت کلیسا بر ارض نور می‌پراکنی. ای موسس شکوهمند، ای مبلغ دلیر و سخنور که در دارالسلطنه‌ای چون اصفهان به سر می‌بری و می‌توانی اعمال بزرگ انجام دهی همچون مسیح، که چنین هم می‌کنی، ما از استانبول بلند آوازه، از کستانتیپول قیصرنشین، ما تمامی ارمنیان با تعظیم و تکریم همراه با خدمتگزاری صمیمانه بر دست تو بوسه می‌زنیم».^۳

بعد از گزارش علت افزایش وامهای کرسی نشین اورشلیم که اصلاً به سبب یک حوزه کردن کرسی نشین استانبول با آن بوده و دیگر آنکه جانشینان پاتریارک اورشلیم با مهر خود هر چه می خواسته اند می گرفته اند. سپس اورشلیم استانبول را از مبلغ قرض خود آگاه می کند و به گریگور وارطاپت پیشوای مذهبی دیر سابق کاراپت که به تازگی پاتریارک اورشلیم شده می نویسد: «پس از کاتولیکوس پدر همه ما، شخصیت خود شما برای ما پدر است و دلسوز است و نشان دهنده راه راست و خیر. و اگر آن مقام بزرگ این صدای ناله گونه ما را نادیده گیرد دیگر به که پناه ببریم، بنابراین از آن نقطه امید یاری داریم که در این موقعیت فقر به ما کمک کنند تا جلو خراب شدنمان گرفته شود...»

۱- از یادداشتهای خطی.

۲- آن نامه ۲۵۰ مهر دارد اما تاریخ ندارد. ولی از تاریخ پدر میکائیل جلد سوم، فصل ۴۶ چنین معلوم می شود که تاریخ آن باید ۱۷۱۶ باشد. این نامه در کلیسای وانک محفوظ است.

۳- اگر کسی برای پیشوای مذهبی عناوین و القاب سنگین به کار برد پس نوشته برخی از کاتولیکوسهای ارمنی برای پاپ که این عناوین را به کار برده اند باید چنین نتیجه دهد که مثلاً کاتولیکوس ارمنیان ریاست پاپ را پذیرفته است؟

هفتم: داوید دوم

اسقف داوید دوم مردی بود اهل ریاضت و بنا بر خواست مردم در سال ۱۷۲۵ (۱۱۷۴ ارمنی) پس از فوت سلف خود بر کرسی پیشوایی مذهبی جلوس کرد. او به اجرای صحیح قوانین شریعت، ترقی کلیسا و رفتار درست روحانیون علاقه مند بود. در آن زمان برخی از کشیشان جلفاً انفیہ استعمال می کردند. پس در مورد آنان کنداک توبیخ آمیزی صادر کرد، استعمال آن را ممنوع و تهدید کرد اگر کشیشی مصرف کند مواجبش به نصف تقلیل می یابد. در همان کنداک چند نکته اصلاحی را متذکر شده بود که لازم می دانم در اینجا بیاورم:

«اولاً من شنیده ام با یک دعای صبحگاهی نماز خاص را شروع می کنید و از دو دعای دیگر صرف نظر می کنید و بدین طریق حدود و قانون پدران مقدس ما را زیر پا می گذارید. بهانه می آورید که مردم می خواهند نماز خاص زودتر تمام شود تا سریعتر به سراغ کارشان بروند. شما فرمان خدا را رها می کنید و خواسته مردم را در نظر می گیرید. خدا گفته را باید انجام دهید نه مردم خواسته را. چون نمی دانید که این سه دعای مخصوص مربوط به اصل تثلیث مقدس است. بنابراین واجب است از این پس آن سه دعا را کامل بخوانید و بعد نماز خاص را به جا آورید. در صورت تخلف و کاهلی مجازات خواهید شد. ثانیاً که کشیشان یا سر مغرب به کلیسا نمی روند یا اصلاً شبها کلیسا نمی روند که برای مردم بسیار منحرف کننده است. ای عزیزان من شرم نمی کنید که هر وقت به کلیسا می روید می بینید مردم زودتر آمده اند[†] و شما آنجا نبوده اید. عجب بی انضباطی منحرف کننده ای. آخر اگر کسبه و اصناف کار نکنند نمی توانند در رفاه زندگی کنند شما چگونه می خواهید بدون کار کردن در رفاه به سر برید. اکنون به شما می گویم که از این پس واجب است کمی محتاط باشید و اول وقت قبل از مردم حاضر شوید و نزد خدا و خلق شرمنده نباشید. اگر بشنوم یکی از کشیشان کاهلی کرده و حرف مرا نشنیده گرفته، حقش را کف دستش می گذارم. این است حرف من. ثالثاً هرگاه کشیشی بخواهد برای نامه نویسی یا نامه خوانی یا هر جهت دیگری به منزل کسی وارد شود نباید تنها برود بلکه باید همراه داشته باشد. چنان که خداوند فرماید: «شاگردان خود را جفت جفت فرستاد تا مبادا از یکی بی انضباطی یا انحرافی از حقیقت پیش آید.»

اکنون به شما توصیه می‌کنم تنها منزل مردم نروید بلکه جفت جفت بروید. اگر بشنوم حکم مرا ندیده گرفته باشید خلع لباستان می‌کنم. این را با زبان خوش گفتم. رابعاً شنیده‌ام کشیشان بدون دلیل و جهت در کوچه و بازار می‌گردند و آن‌قدر گستاخ شده‌اند که در بازار نزد دکانداران می‌نشینند و گپ می‌زنند به جای آنکه کتاب بخوانند و علم بیاموزند. مخصوصاً باید کتاب مقدس را بخوانید نه آنکه بیجا و بی‌مورد حرف مفت بزنید. واجب است همیشه به آنچه به خدا مربوط است مشغول باشید، پیوسته کتاب مقدس بخوانید، مردم را تعلیم دهید و از خود برای دیگران سرمشق بسازید. مبدا دیگر در میدان بروید و با کاسبان مشغول صحبت شوید بلکه فقط موقع دادوستد باید بروید. در غیر این صورت از جانب من مجازات خواهید شد. خامساً سفارش می‌کنم به چاقچورپوشان که حد واجب را رعایت کنند نه چیزی بر آن بیفزایند. پوشش لازم بدن، کرباس است و جز آن اضافی است. اضافی را رها کنید و واجب را نگه دارید. پوشش پاهای ما و شما یا سیگ* است یا جوراب و نه چاقچور. برای پوشش همین قدر کافی است. اما چنانچه به خاطر زینت باشد برای صنف ما خوش آیند نیست. حال این را نوشتم تا هرکس چاقچور بپوشد نگذارم در محل کشیشان در کلیسا بایستد بلکه او را به محل عوام می‌فرستم. این است تنبیه چاقچورپوشان. اکنون عزیزان من این چند نصیحت را به اطلاعاتان رساندم تا مواظب باشید و کاملاً آنها را رعایت کنید. بنابراین از این به بعد من تقصیری نخواهم داشت هرکه اطاعت نکند ناراحتش خواهم کرد. صلاحتان را خود دانید.» و بعد با دستخط خود افزوده:

«مجدداً به کشیشان ارشد: شنیده‌ام که شما با کاهلی و شهوترانی کلیسا را بی‌انضباط کرده‌اید و خلق خدا را گمراه می‌کنید. شما خود محروم می‌شوید و مردم را هم محروم می‌کنید. یعنی ذکر توبه را کامل نمی‌خوانید بلکه کم می‌خوانید و آن را ناقص رها می‌کنید که از این طریق مشغول‌الذمه پدران مقدس می‌شوید همان کسانی که این شریعت مقدس را برای شما و مردم به ودیعه نهاده‌اند. حال این را می‌نویسم تا ذکر توبه و اعتراف و استغفار را کامل بخوانید و دعای صبحگاهی چه روزهای معمولی و چه روزهای پرهیز و

* - مفهوم نشد.

غیربرهیز باید بدون کم و کاست خوانده شود. اکنون این مطالب را نو شتم تا مبادا چنین بی انضباطی هایی از شما سر بزند زیرا از جانب من به سختی مجازات خواهید شد و همین طور است که نو شتم.»

پیشوایی او سه سال بود و در ۱۸ دسامبر سال ارمنی ۱۱۷۷ (۱۷۲۸) وفات یافت. قبر او در کنار سلف متوفای خود شادروان موسس در جلو در شمالی کلیسا قرار دارد. متن سنگ قبر او:

«التماس می کنم، ای رحیم مرا به حال خود وا مگذاری که تو همیشه رحیمی به خادم حقیر خودت رحم کن که در اینجا با بار معصیت نهاده شده ام در دسترس دزدان که برای دریدن آماده اند. تمنا می کنم اکنون راه خود را بر من مبندی، در حجله تالار زندگی را بر من مسدود مفرمایی بلکه مرا به رحمانیت خود و حق خود به یاد آوری، مرا در دشواریهایم یاد کن و نیز در پاداش از یاد مبر. زیرا تو بر گنهکاران می بخشایی. این گنهکار را هم بیمارز و مردگان را زندگی بخش. این آرامگاه داوید، روحانی نالایق است، خادم محکوم و اسماً پیشوای مذهبی که نام من از من روز رستاخیز بازخواست خواهد کرد. وای بر من که روزی در بالا بودم و اینک در مغاک افتاده ام. پس از مرگ اینجا گذاشته شده ام و از گذرندگان تمنا دارم که بی رحمانه بر چهره من لگد کوبند که مستوجب آنم و شما پاداش نیک خود را از خداوند بگیرید. آمین. ۱۸ دسامبر ۱۱۷۷»

کشیش هوانس خاچیکیان در تاریخ مختصر پیشوایان مذهبی جلفا درباره او می نویسد: «این مرد مانند همنام پیشین خویش بناهای بسیاری پدید آورد و با کاشی دیوارهای خانه مقدس را تزیین کرد و در بالای کاشیها شکنجه پدر مقدس، گریگور منور را با نقشهای زرنگار و گلبوته نقاشی کرد که با آن کلیسای خدا بسیار مجلل و مزین شد. کتیبه در شمالی کلیسا تاریخ ارمنی ۱۱۵۰ را دارد که ۲۴ سال پیش از خلیفه گری داوید دوم است. حال کشیش هوانس خاچیکیان این مطلب را از کجا آورده و در تاریخ مختصر خود یاد کرده، اطلاع ندارم. این مطلب خارج از موضوع را محض اطلاع آوردم.

†- شاهی بر کلیسا دوست بودن مردم جلفا.

هشتم: آسدوازادور

اسقف آسدوازادور فرح آبادی^۱ که مردی متدین و متواضع و سلیم بود بنا بر خواست جلفاییان در سال ۱۷۲۹ (۱۱۸۱ ارمنی) بر کرسی پیشوایی مذهبی تکیه زد و با مال‌اندیشی امت خود را اداره کرد. به خاطر رفتار مسالمت‌آمیز و فروتنانه او را لقب کبوتر داده بودند.

از او کار مهمی سر نزده و اگر هم چیزی بوده خبر آن به ما نرسیده است ولی به سلوک و رفتار خوش مشهور بوده است. در سال ۱۷۴۵ (۱۱۹۴) درگذشت و پیکر او در راهرو شمالی کلیسا دفن شد. سنگ‌نوشته قبر او:

«زیر این خاک مدفون است
پیکر عاصی عاجز آسدوازادور
خلیفه حقیر فرح آبادی
هرچه عمر داشت و در دنیا زیست
همه را در مصیبت به سر برد
توشه آخرت را، دیناری نیندوخت
و در اندیشه آن نبود
و در خاک خفت. ای مردم ستوده
ای فرزندان صهیون، مرا به دعا طلب کنید
تا در آخرت مرا رحم کند
آن که مرا یاد کند، خدایش اجر دهد
آن روز تاریک و تنگ
در تاریخ ۱۱۰۰
نود اضافه و چهار بر آن
هفدهم ژانویه زندگی پایان یافت
روز شنبه عید سورپ بغوس»

۱- فرح آباد شهری است در مازندران که شاه عباس بزرگ بخشی از کوچندگان گرجی را آنجا اسکان داد و همراه آنان از ارمنیان و یهودیان نیز بودند (تاریخ آراکل، فصل ۱۱، صص ۱۳۱-۱۳۰) در ۲۸ فوریه ۱۱۷۸ (۱۷۲۹ م) شخصی به نام گریگور فرزند ملیک مارگوس فرح آبادی نامه احوالپرسی به اسقف آسدوازادور یادشده نوشته و در آن مختصری از کوچندگان فرح آباد سخن رفته است. «به عرض پدر مقدسمان می‌رسانم که اگر از احوال مازندران خواسته باشید، همه آبادیها خراب شده‌اند. فقط کشیش گاغوس حاجی شاکیچی مانده است و در آن ده دیگر کسی نمانده است. از قلعه‌های آبادیهای بالا، الله‌وردی پسر پتروس بلنده و برادرش گاراپت مانده‌اند. در آبادی کلیسا اوتیلار⁺ و آبادیهای دیگر، در همه آنها کمتر از چهل خانوار مانده‌اند. الباقی همه از ظلم و ستم یا مرتد شدند یا مردند. خاک کف پایت شوم، بنده هجده سال است که فرزندانم را از آنجا برداشته‌ام و خارج شده‌ام و حالا بیچاره و درمانده‌ام و دستم خالی است. مثل یهودیهای فرح آباد که از فشار ظلم مسلمان شدند، ارمنیها هم ترسیدند و گریختند یا مسلمان شدند و یا اسیر شدند⁺⁺ و مردند.

⁺- از این نکته معلوم می‌شود که ارمنیان و گرجیان که به آن حدود کوچیده بوده‌اند برای خود دیری ساخته بوده‌اند.

⁺⁺- در این باره رجوع شود به تاریخ آراکل فصل ۱۱، ص ۱۳۱.

نهم: بغوس

اسقف بغوس پیشوای مذهبی می‌شود و سه سال بدون سروصدا و وظایف خود را انجام می‌دهد و در چهارمین سال پیشوایی، در ۱۲ ماه ناخای ۱۳۷ آزاریا (۱۷۵۲ م) مجبور به کناره‌گیری می‌شود و علت آن انجام بعضی افعال ناشایست شخصی است. اسقفها پتروس، موسس، زکریا برای رهایی او از گناهانش منصوب می‌شوند. هیأت غیروحانی شهر هزارتومان جریمه برای او مقرر می‌کند. در آن زمان از دیر اخراج و در منزل خود ساکن می‌شود تا نزدیک مرگش با اعتراف و ندامت کامل توبه می‌کند. دوباره مقام اسقفی او را به وی باز می‌گردانند.^۱

زمان وفات و محل دفن او معلوم نیست. پیشوایی او بر کلیسا بسیار زیانبار بود. بسیاری از اشیای کلیسا از بین رفت و کلیسای وانک بسیار مقروض شد.^۲

راهبان کلیسای وانک در زمان او این افراد بودند: اسقفها گورگ، پتروس، زکریای تفلیسی، خاچادور و موسس، خلیفه‌ها: استپانوس، باراغام، گاراپت، آودیس و هوانس. کشیشان همسر مرده داوید انباردار، غوکاس بزرگ سرپرست املاک و عمله‌ها، تاتاووس، غوکاس کوچک دعاخوان کلیسا هوانس مسئول تعیین جا در محل سرودخوانان کلیسا، استپانوس مسئول روشن کردن شمعهای کلیسا، سیمون و هاکوب و هایراپت ویزاگل از اعضای انجمن راهبان کلیسا.^۳

بعد از عزل اسقف بغوس در سال ۱۷۵۲، اسقف زکریای تفلیسی^۴ جانشین و سرپرست کلیسا می‌شود. او برای هندوستان کنداکی می‌نویسد و در آن به شرح علت برکنار کردن بغوس از پیشوایی می‌پردازد و می‌افزاید: «از این جهت لازم شد برای آباد ماندن خانه مقدس جانشینی معلوم کنیم. با اینکه من نمی‌خواستم این مقام را بپذیریم ولی بارون سرکیس (کلاتر) با راهبان کلیسا و کشیشان و مردم مرا مجبور کردند که جانشین و مسئول دیر مقدس شوم و نیز بارون سرکیس نیز متولی خانه مقدس شد.

۱- یادداشتهای کتاب خطی.

۲- همان جا.

۳- از یادداشتهای کتاب خطی کلیسایی محفوظ در کلیسای وانک.

۴- کشیش هوانس خاچیکیان در تاریخ مختصر خود (ص ۳) این زکریا را در ردیف پیشوایان مذهبی می‌آورد اما لازم به تذکر است که او قائم مقام شد و این مهم را بی‌آنکه پیشوای مذهبی باشد انجام داد.

دهم: گورگی

اسقف گورگ از راهبان کلیسای وانک مقدس به میل همگان در سال ۱۷۵۴ به مقام پیشوایی مذهبی رسید.^۱ او به علت زجر و ظلم پایان‌ناپذیر ناچار شد اشیای مقدس کلیسا را از جمله پانزده قدح، که شش‌تای آن نقره بود، یک عصای خلیفه طلایی دانه‌نشان را با راهبان والامقام دیر به بصره ببرد و از آنجا وظیفه پیشوایی مذهبی خود را تا سال ۱۷۶۳ انجام دهد.

در ۲۰ سپتامبر ۱۷۶۰ خلیفه‌ها پتروس و باراغام از جلفا نامه‌ای به او نوشتند که به جلفا بازگردد و کلیسای وانک را اداره کند و افزودند: «پدر مقدس از آن‌جناب استدعا می‌کنیم که از ما ناراحت نشوند از این جهت برای این کرسی مقدس به شما زحمت می‌دهیم که اینجا پایدار و درش باز بماند، که نوید مانده‌ایم و نمی‌دانیم چه چاره کنیم. این خانه صاحب ندارد، دیر و کلیساها و کشیشان و همه مردم ناامید شده‌اند... دیگر مردمی نمانده... دیر و کلیساها از بی‌صاحبی ویران می‌شوند. چهار طرف کلیسا از طرف میدان و تمام جلفا مسلمان‌نشین شده. خانواده سردار هم در عمارات شهریمانیاها ساکن شده‌اند. معلوم نیست از دست اینها چه‌طور باید زندگی کنیم.

در سال ۱۷۶۳ همین که اصفهان دمی از ظلم نادر آسود، پیشوای مذهبی با تمام راهبان در ۲۷ نادر (۱۴ سپتامبر) از بصره به مرکز خلیفه‌گری خود جلفا بازگشت و با شایستگی مردم بی‌سرپرست و بی‌کس را تسلی داد و در حد توان خود به کلیسای وانک سروسامان بخشید.

پس از بازگشت از بصره، کشیشان جلفا عهدنامه‌ای نوشتند که اگر کشیشی بلاوارث فوت شود همه دارایی او متعلق به کلیسای وانک باشد. این است رونوشت آن عهدنامه: «ما کشیشان ارشد و کشیشان جلفا و تمام مردم عهد و پیمانی از سابق با کلیسای وانک داریم و نیز با پیشوای مذهبی فعلی و نزد تثلیث مقدس و زیردست خدا لمس‌کرده یوسف که هر کشیشی که از این دیر مقدس رتبه‌ای بگیرد و پس از مرگ خود وارثی نداشته باشد و یا بی‌کس باشد، دیر مقدس خلیفه فعلی و جانشین او صاحب آن میراث است و هیچ‌کس حقی بر آن ندارد و اگر کسی برخلاف این عهدنامه سخنی بگوید به

لعنت تثلیث مقدس و سیصد و هجده پدر مقدس و به دست خدا لمس کرده یوسف گرفتار شود و رحمت بر آن که بر این پیمان عمل کند. پیشوای مذهبی برای آمرزش روح، مخارج کفن و دفن و سنگ قبر و غیره را به عهده بگیرد و بقیه دارایی او متعلق به دیر باشد. این است قول و پیمان ما کشیشان بلاوارث. تمام شد در آستانه دیر مقدس معجزه گر هیبت انگیز کلیسای وانک در سیزدهم شباط (یک ژوئن ۱۷۶۴ م)^۲.

گورگ در ۲۸ اکتبر ۱۷۶۸ وفات یافت و نزدیک در غربی کلیسای وانک دفن گردید. این است سنگ نوشته قبر او:

«خدا بیامرزد خلیفه گورگ را که زیر این سنگ خفته است در دنیا ۷۵ سال ماند و در ۲۸ اکتبر ۱۷۶۸ به خدا پیوست.»

در زمان پیشوایی او راهبان کلیسای وانک عبارت بودند از: اسقف موسس جانشین او و اسقفها: پتروس، آهارون و خاچادور و خلیفه‌ها: باراغام، تاتاووس، غوکاس، هوانس، هایراپت، خاچادور، مانول، هاکوب، میکائیل، غوکاس و ماردیروس^۳.

۱- کنداک او. یادداشتهای کتاب خطی.

۲- آن عهدنامه هنوز در کلیسای وانک محفوظ است و تا چند سال پیش این رسم برقرار بود.

۳- از یادداشتهای کتاب خطی.

یازدهم: مگردیج

اسقف مگردیج از گروه کشیشان بود که پس از فوت همسرش به کلیسای وانک وارد شد، به زیارت اورشلیم رفت و در آنجا با ابراز شایستگی نزد پاتریارک محبوب شد. از جانب او به نمایندگی به هندوستان رفت تا اعانه گرد آورد. آنگاه به اورشلیم بازگشت و از آنجا به اچمیادزین رفت و درجه اسقفی گرفت و سپس به بصره رفت و از جانب مردم آن سامان پس از مرگ پیشوای مذهبی گورگ برای احراز این مقام نامزد شد. در سال ۱۷۶۸ از بصره خارج شد و آنگاه که بیماری اسقف گورگ شدت گرفته بود به جلفا وارد گردید. پس از مرگ پیشوای مذهبی گورگ طبق خواسته مردم در ۱۵ ژانویه ۱۷۶۹ بر کرسی پیشوایی مذهبی جلفا جلوس کرد.^۱

همزمان با پیشوایی او کشور ایران از اختلافات بیشمار آشفته بود. هر زورمندی می خواست تخت شاهی را خود تصرف کند و از این رو سلطنت ثبات نداشت و از چهار طرف خان و ایلخانی با هم می جنگیدند، هر که پیروز می شد شاه می شد و اگر مغلوب دیگری می گردید همو شاه می شد. لذا وضع آشفته و جنگ و خونریزی همچنان ادامه داشت و اخذ مالیات با خونریزی به کرات و با زجرهای زیاد وصول می شد که به جای خود از آن سخن گفتیم. با چنین ظلم و ستمهایی جلفا بسیار زیانمند گردید. کلیساها را غارت کردند و کلیسای وانک به سبب پرداخت مالیات از تزئینات خود تهی شد. علی مرادخان ستمگر کلیسا را چپاول کرد که در این باره سخنان استپانوس مورخ را با تغییراتی در اینجا می آورم:

«علی مرادخان یک غلام گرجی داشت. این گرجیان مسیحیت را رها کرده و اسلام آورده بودند و با خانواده خود در جلفا می زیستند و شوکت و جلال کرسی کلیسای وانک را می دیدند و بعضی از آنها از چند و چون داخل کلیسا نیز خبر داشتند. جوانی از همین گرجیان شاگرد کلیسای وانک بود که به سبب بی انضباطی از کلیسا اخراج شده بود. او نزد خانواده نومسلمان خود فاش می کند که مقدار زیادی طلا و نقره در خزانه کلیسا موجود است. این خبر به گوش علی مرادخان می رسد، بیست نفر از غلامان خود را می فرستد که خلیفه و راهبان کلیسای وانک را بگیرند و چندان شکنجه کنند تا مخفیگاه را بروز دهند و هر چه در آنجا هست بردارند و نزد علی مرادخان ببرند.

چون این حکم شوم صادر شد نزدیک غروب غلامان به جلفا آمدند و راهبان با خبر شدن از این حرکت از کلیسا بیرون رفتند و در گوشه و کنار خانه‌ها پنهان شدند. غلامان خلیفه مگردیچ پیشوای مذهبی و جانشین او خلیفه هاکوب را همراه با دو تن از راهبان و دو نفر از طلاب دستگیر کردند. پاهای خلیفه و جانشین او را فلک کردند. و از چهار جهت چندان زدند که پاهایشان تا زانو غرقه در خون شد. خلیفه هاکوب جانشین می‌گوید اگر به خاطر ایمان و کرسی کلیسا بمیریم نام و روانمان زنده می‌ماند و اشیای مقدس کلیسا به دست غیرارمنیان نمی‌افتد. اما راهبان و طلاب به سخن او توجه نکردند. خلیفه مگردیچ هم به علت زجر بسیار توانایی صحبت نداشت. پس آن راهبان و طلاب خواهش جانشین را گوش ندادند. یکی از طلاب گفت: «مرا از بند برهانید و دنبال من بیایید... او را باز کردند و به بام کلیسا رفت و غلامان به دنبال او. به جایی اشاره کرد و گفت اینجا را بکنید. آنجا را کردند و در مخفیگاه پیدا شد. آن طلبه را که ماردیروس نام داشت و جا را نشان داده بود به داخل فرستادند و هرچه آنجا بود برداشتند. صلیب، قدح، بخوردان، جفجغه، شمعدان، شمعدان بزرگ، ظرف بخور و زینت آلات دیگر کلیسایی. سپس به اتاقها و حجره‌های راهبان رفتند و هرچه یافتند برداشتند. وزن نقره آلات ۲۵ من بجز لباسها و وزن طلاآلات سه چارک بود. اما خلیفه و جانشین زیر برج ناقوس افتاده بودند. درد و شکنجه خود را از یاد برده بودند و برای فقدان اشیای مقدس اشک می‌ریختند»^۲.

زمان پیشوایی این خلیفه با زجر و شکنجه و درد توأم بود. همیشه اوقات را در حالت ترس و وحشت از جریمه و کتک به سر برد که چاره‌ای برای آنها نتوانست بیابد، ناچار به شیراز رفت^۳ و مدتی در آنجا ماند و موقع سلطنت کریم‌خان از او احترام دید و مورد محبتش واقع گردید و به جلفا بازگشت و خود را فدای مردم کرد. زندگی پرمصیبت او به سال ۱۷۸۷ به سر آمد و در جلو در غربی کلیسای وانک دفن شد. این است سنگ نوشته قبر او:

«زیر این خاک دفن شد

پیکر عاصی عاجز مگردیچ

خلیفه ناچیز تبریزی^۴

هرچه عمر داشت و در دنیا زیست

همه را در شرارت به سر برد

توشه آخرت را دیناری نیندوخت

و در اندیشه آن نبود

و در خاک خفت. ای مردم ستوده

ای فرزندان صهیون مرا به دعا بطلبید.»

فعالاً نوشته‌های این سنگ ناخوانا و محو شده و من از روی تکه کاغذها این متن را یافتم. در زمان او تولیت کلیسا با کلاتر سرکیس بود که بیشتر به سود خود کار می‌کرد تا به نفع کلیسا. راهبان کلیسای وانک عبارت بودند از: خلیفه‌ها، هاکوب، تاتاووس، یزه‌گیل، مانول، آسدوازادور، باغداسار و هاراتون و نیز خلیفه‌هایرپت که نماینده هندوستان بود و خلیفه میناس همکار او.^۵

۱- یادداشت خطی نوشته او.

۲- کشیش استپانوس مورخ.

۳- نامه دوستانه او ارسالی از شیراز.

۴- از محله تبریزیهای جلفا بود، نه از شهر تبریز.

۵- یادداشت‌های خطی.

دوازدهم : هاکوب

این اسقف به خواست مردم در سال ۱۷۸۸ پیشوای مذهبی شد.^۱ او نخستین سال پیشوایی خود را به طور معمول گذراند و در دومین سال آن با قحطی محمدخانی مواجه شد. پس نسبت به مردم عطوفت نشان داد و به کمک خاندانهای ثروتمند بسیاری از بیچارگان و فقیران را سرپرستی کرد و به برکت همین عطوفت هیچ یک از جلفاییان به سبب گرسنگی از پای درنیامد.^۲ در سومین سال پیشوایی حسنات او معکوس می شود و به مردم خشونت نشان می دهد، علی الخصوص نسبت به روحانیون. باقیمانده اشیاء زیورآلات کلیسا را غارت می کند و می فروشد و به خود اختصاص می دهد.^۳ «هرچه در خانه مقدس بود (یعنی کلیسای وانک) مثل لباس و ظروف مسی با قیمت نازل پنهان و آشکار فروخت. سپس دو مرتبه از کلیسا وجهی خواست (یعنی مبلغی را که از کلیسا می طلبید دو قسمت کرد) و شروع کرد با پای خود مثل محصلان مالیات به کلیسا رفتن و کشیشان و متولیان را به سختی ترساندن. او تمام اشیای طلا و نقره و زیورآلات را برای خود ضبط کرد حتی دستهای مقدس را که در کلیساها بودند شکست و فروخت برای اینکه مراسم قربانی مقدس را در ظروف سفال انجام دهند... بعد از غارت همه چیز و گرفتن باغها... و غیره.» آقامارکار آود خالداریان در نامه خود که به سال ۱۲۴۰ ارمنی (۱۷۹۱) از بغداد به راهبان کلیسای وانک می نویسد از او با دلی پر درد شکایت می کند و می گوید: «مثل چنین پیشوای مذهبی (که اگر کافران هم از اعمال او بشنوند می لرزند) در دنیا نه سابقه داشته و نه دارد که چنین اعمالی از او سر زده باشد. لامذهب می لرزد و چنین کارهایی را که او کرده نمی کند که قدح و صلیب و انجیل و دست مقدس را بشکنند... ای خدا ما را ببخش. همان طور که بخشیدی و اعتراض نکردی که زمین و آسمان از این عمل می لرزد. کلیسای ما^۴ را هم به کل خراب کرده است. پرده تازه ای در مدرس سفارش داده بودم و ساخته بودند. قیمت آن هجده تومان بود که به مسلمان فروخته است. مثل این شخص مثل سورپ توماست. آن صلیب و آن قدح و... مکافات او را بدهد. ذکر بیشتر این قبیل مطالب جایز نیست.»

پس از گرفتن آن همه چیز، بقیه اشیاء و ظروف کلیسا را برداشت و مخفیانه به بصره

رفت که در آنجا معتمدان شهر و بویژه کارگزاران کلیسا از اتفاقات جلفا باخبر شدند و دانستند که او همراه خود تمام اشیای کلیسا را حمل می‌کند که در میان آنها دست مقدس حضرت یوسف اهل رame هم هست. آن را از او می‌گیرند و برای کلیسای وانک پس می‌فرستند.^۵ اما پیشوای مذهبی هاکوب از بصره به مدرس رفت. در آنجا با ندامت کامل و اعتراف به گناهان خود وصیتنامه‌ای نوشت و ضمن آن آورد: «هیچ‌کس از هیچ حوزه دیگر را به پیشوایی نپذیرید مگر از راهبان کلیسای وانک خودمان و با انتخاب مردم.» همه دارایی خود را وقف کلیسای وانک کرد که پس از مرگش مایملکش به کلیسا برسد و خود در ۲۲ سپتامبر ۱۷۹۳ در آنجا مرد و در کلیسای ارمنیان دفن گردید.^۶

با اینکه نسبت به پیشوای مذهبی هاکوب شکایات و اعتراضات بسیاری صورت گرفته و از سوی جلفاییان شکواییه سوزناکی که به عالی‌جناب کاتولیکوس غوکاس به سورپ اجمیادزین نوشته شده (که لازم ندانستم متن آن را اینجا بیاورم) ولی حدس من آن است که انگیزه خلیفه هاکوب از غارت دیر و کلیساها منافع شخصی نبوده است. بلکه چون ظلم و ستم ستمگران را بسیار دیده بود مایوس از همه جا ترجیح داده کلیه داراییهای کلیساها و دیر را جمع کند تا اینکه نگذارد ستمگران طماع آنها را چپاول کنند. حدس من به دلیل رفتار اوست. وقتی علی‌مرادخان غلامانش را برای غارت کلیسا فرستاده بود این شخص هاکوب بود که همراه با خلیفه مگر دیچ زیرکنک مردن را بهتر از افشای مخفیگاه اشیای مقدس کلیسا می‌دانست. و در اولین سال خلیفه‌گری خود هم چون پدری مهربان در رساندن نان و سرپرستی بیچارگان و فقیران بسیار خوب عمل کرد تا آنجا که بسیاری از درماندگان و بینوایان که در سایه لطف او بودند از مرگ حتمی نجات یافتند. و نیز پیش از مرگ خود پشیمان و نادم شد و تمام ثروت خود را وقف کلیسای وانک کرد و در نظر داشت خلیفه بهتری انتخاب شود. این موارد ثابت می‌کند که وی مردی خیراندیش بوده است. از این رو بیجا ندانستم دلیلهایی را که به آنها اعتقاد دارم در اینجا بیاورم. اگر بعضی کسان ذاتاً نیک بوده‌اند اما کارهای بد کرده‌اند و دستشان حالا از دنیا کوتاه است، مروت نمی‌دانم بدیهای آنها را برشمارم. اما هرگز میل ندارم مسیر تاریخ را وارونه جلوه دهم (مثل بعضی‌ها که همیشه می‌خواهند حوادث را به سود خود تحریف کنند.) چنین کارهایی از قدر و منزلت شخص می‌کاهد. شایسته است مورخ

وظیفه خود را نیک انجام دهد نه آنکه رشته تاریخ را به میل شخص خود تغییر دهد. بعد از رفتن خلیفه هاکوب در سال ۱۷۹۱ خلیفه‌ها میکائیل، قازار و گورگ از راهبان کلیسای وانک برگماشته شدند که تا تعیین پیشوای مذهبی جدید، کلیسای وانک را اداره کنند. نظر به اینکه اعمال خلیفه هاکوب قلب مردم را بسیار جریحه‌دار کرده بود، از سورپ اچمیادزین تقاضا و خواهش کردند که دیگر پیشوای مذهبی اعزام نکند تا مردم کمی آرام بگیرند و کاتولیکوس غوکاس در ۹ فوریه ۱۲۴۲ [۱۷۹۳ م] کنداک تسلی آمیزی نوشت و در آن افزود: «و اما چون خلیفه هاکوب نزد شما منفور است و پیشوای دیگری هم نمی‌خواهید و خواسته‌اید تا مدتی دیگر هم بدون پیشوا بمانید... تا این اضطراب فروکش کند. خلیفه هاکوب دیگر نمی‌تواند به آنجا بازگردد و کسی دیگر را هم چنان که ارجح دانسته‌اید نخواهم فرستاد^۷».

از این رو کلیسای وانک فقط توسط کارگزاران بدون داشتن خلیفه اداره شد.

۱- یادداشت خطی.

۲- کشیش استپانوس مورخ.

۳- شکایت‌نامه او.

۴- نام کلیسای آنها سورپ توما بود که عموماً به کلیسای زنگی شهرت داشت.

۵- یادداشت‌های خطی.

۶- نامه ارسالی از مدرس.

۷- رونوشت شکایت‌نامه جلفاییان از او و کنداک تسلی آمیز کاتولیکوس غوکاس در کلیسای وانک محفوظ است.

سیزدهم: هاروتون

در سال ۱۷۹۸ به دنبال محضر نویسی اهل جلفا و بصره خلیفه‌ها هاروتون و گورگ عازم اچمیادزین شدند تا درجهٔ اسقفی بگیرند. مقارن همین احوال کاتولیکوس غوکاس درگذشت و به همین جهت تا انتخاب داوید آنجا ماندگار شدند، تا اینکه در ۵ مه ۱۸۰۱ از او درجهٔ اسقفی گرفتند و در ۱۲ ژوئن همان سال به اصفهان بازگشتند^۱. هنگام اقامت این دو تن در اچمیادزین، کاتولیکوس داوید از آنها قولنامه‌ای خواست که پس از احراز مقام پیشوایی مذهبی جلفا، کلیسای مستقل وانک را تحت نظارت و ادارهٔ اچمیادزین قرار دهند. چون این اخبار به جلفا و هندوستان رسید بین مردم نزاعی درگرفت و آن پیمان را شایسته ندانستند. از این جهت به اچمیادزین شکایت بردند و آن قولنامه را پس طلبدند، اما اچمیادزین تمایلی نشان نداد و اختلاف و شکایت مردم تا زمان عالی جناب کاتولیکوس پیرم ادامه یافت که جلفاییان باز هم خواستار پس گرفتن آن قولنامه شدند. کاتولیکوس برای جلب رضایت قلبی جلفاییان در ۲۵ ژانویه ۱۸۱۳ کنداک متبرکی برای ایشان ارسال کرد:

«اما شادروانان هاروتون و گورگ اسقفهای شما هنگام حیاتشان در اینجا قولنامه‌ای مبنی بر زیر نظارت اچمیادزین بودن حوزهٔ شما داده بودند، از ما خواسته‌اید آن قولنامه را پس فرستیم. اما پیش از آمدن من در اینجا نه مرحوم خلیفه دانیل و نه انجمن مقدس هیچ‌یک آن قولنامه را نیافتند. من نیز نتوانستم آن را بیابم. لذا اکنون طی این دستخط به شما اطمینان می‌دهم که اگر هم پیدا شود تا ابدالذهر بی اعتبار است.»

اسقف هاروتون در سال ۱۸۰۱ پیشوای مذهبی و اسقف گورگ قائم مقام او شد. این دو با هم صمیمانه امت خود را اداره کردند. در زمان این دو درد و رنج کاهش یافت از این رو بیش از سلف خود در آرامش زندگی خود را به سر می بردند. اینان تا آنجا که توانستند وضع درهم ریختهٔ کلیسای وانک را سامان دادند و جاه و جلال گذشته را به آن بازگرداندند. در زمان آنها قروض کلیسای وانک به چهار هزار تومان بالغ شده بود^۲. از این رو در سال ۱۸۰۳ خلیفه گیراگوس را به عنوان نماینده به هندوستان فرستادند و خلیفه مگردیچ را به روسیه؛ تا با گرد آوردن اعانه کلیسای وانک را از زیر بار قرض رهایی

بخشند. زندگی اسقف گورگ در ۱۴ اکتبر ۱۸۰۸ به پایان رسید و در زیر برج ناقوس دفن گردید. اما پیشوای مذهبی هاروتون در ۲۶ دسامبر ۱۸۱۰ فوت کرد و در دالان شمالی کلیسا در ردیف خلیفه‌های مرحوم قبلی به خاک سپرده شد. این است سنگ‌نوشته قبر او:

حکم الهی است

که تمام اجساد باید خاک شوند

زیر این سنگ دفن شده

جسد خلیفه هاروتون

اسقف آموزگار

که رفتار تحسین‌انگیزی داشت

در پنجاه و نه سالگی پا به عالم دیگر گذاشت

هر که بر قبر او بگذرد، بگوید او را خدا رحمت کند

۲۶ دسامبر ۱۸۱۰

۱- کنداک خلیفگی آنها و یادداشتهای خطی.

۲- کنداک نمایندگی او.

چهاردهم: هوانس

اسقف هوانس اهل اچمیا دزین در سال ۱۸۱۲ با وظیفه نمایندگی به جلفا آمد و با مردم رفتاری دوستانه داشت و مورد محبت آنها قرار گرفت. از این رو جلفاییان در دوم سپتامبر ۱۸۱۲ تقاضا نامه ای بدو می دهند که پیشوایی مذهبی کلیسای وانک را بپذیرد و همراه با راهبان دیر به مرحوم کاتولیکوس یپرم تقاضا نامه ای می نویسند مبنی بر تعیین او به مقام پیشوایی کلیسای وانک^۱ و به همقومان خود در هندوستان اطلاع می دهند که آنها نیز از این اقدام حمایت کنند. لذا عالی جناب کاتولیکوس یپرم در ۸ مارس ۱۸۱۳ کنداک پیشوایی مذهبی او را ارسال کرد. در دوران او بود که فتنه شیشه برها و قحطی مشهور به صدری رخ داد^۲. از این جهت پیشوایی مذهبی او در درد و رنج گذشت و در ۲۸ ژوئیه ۱۸۱۷ فوت کرد و جسد او زیر برج ناقوس کلیسا دفن شد. اینک سنگ نوشته قبر او:

در این گور است

پیکر شخصی والامقام

هوانس به نام

اسقف ذوالجلال

از راهبان اچمیا دزین

فرزند راستین آن کرسی نشین

که به نمایندگی

از اچمیا دزین به اینجا آمد

کارگزار دیر شد

و آنگاه پیشوای مذهبی اینجا

شش سالی ماند

و با اعمال خود چون آفتاب درخشید

جوان بود و ریشش سپید شده

و سالهای عمرش به پیری رسید

با مرگی خوش به خدا پیوست

۴۴۴ تاریخ جلفای اصفهان

با شایستگی پیروز شد
در سال مسیح زندگی بخش
۱۸۰۰

۷ و ۱۰ افزوده بر آن

در ۲۸ ژوئیه

در زمان پیشوایی او راهبان کلیسای وانک عبارت بودند از: گاراپت، هاکوب، ابراهام،
اوهان بزرگ، آسدوازادور، قازار و گورگ خلیفه‌های جلفایی و اوهان کوچک و غوکاس
خلیفه‌های بربروت، تادئوس و هاروتون نامزدهای خلیفگی و متولیان کلیسای وانک
بارون گالستان بارسغیان و بارون ست‌مگردیچیان.

۱- این تقاضانامه جلفاییان که برای او نوشته بودند در کلیسای وانک محفوظ است.

۲- تقاضانامه او به ارمنیان هندوستان به جهت آن آزارها.

پانزدهم: گاراپت

اسقف گاراپت جلفایی مردی بود فروتن و خوش قلب که با محضر نویسی جلفاییان در سپتامبر ۱۸۱۷ به سورپ اچمیادزین رهسپار شد و در ۷ ژانویه ۱۸۱۸ به دست عالی جناب کاتولیکوس یپرم به مقام اسقفی رسید و در نهم مارس همان سال از اچمیادزین خارج شد و با کنداک پیشوایی مذهبی به جلفا بازگشت و در ۱۴ مه به جلفا و کلیسا رسید.^۱ از روی خوش قلبی و سلوک خود چند سالی امت را به خوبی و خوشی اداره کرد. دوران او مصادف بود با دوره خشونت و شهوترانی حاجی هاشم خان لر بختیاری که تمام شهریان و حتی حاکم هم از او واهمه داشتند. او عادت داشت زود به زود به کلیسا رود و در آنجا با خشونت مجلس میخواری ترتیب دهد و پیشوای مذهبی مجبور شود از ترس و وحشت و برای دفع شر او با ملایمت رفتار کند. رفتار حاجی در اداره کلیسا اختلال ایجاد کرد. پس او اجباراً از مقام خود استعفا داد و در آوریل ۱۸۳۱ به اچمیادزین بازگشت. در آنجا مورد استقبال راهبان قرار گرفت اما باز هم عشق به همقومان باعث شد که در سال ۱۸۴۲ باز به جلفا بازگردد و مثل یک راهب در اینجا به سر برد. او مورد احترام همگان بود و با رفتار عالی خود به زندگی ادامه داد و در دوم ژانویه ۱۸۵۳ فوت کرد. پیکر او با شکوه تمام در جلو در غربی کلیسا دفن شد.

نوشته سنگ قبر او:

در اینجا مدفون است عالی جناب گاراپت اسقف اعظم که پیشوای مذهبی جلفا بود. وفات دوم ژانویه ۱۸۵۳.

پس از عزیمت پیشوای مذهبی گاراپت به اچمیادزین خلیفه ها کوپوس دانشمند جانشین و قائم مقام او شد. او در سوم ژوئیه ۱۸۱۳ از سوی اسقف فیلیپوس درجه اسقفی گرفت و به نمایندگی اچمیادزین به تقاضای ارمنیان بمبئی و بدون اطلاع پیشوای مذهبی خلیفه هوانس به بمبئی رفت. خلیفه هوانس نامه شکواییه ای برای اسقف فیلیپوس نوشت و در آن چنین آورد: «شاید آنها (مردم بمبئی) با قانون آشنا نبودند ولی مگر تو وارد نبودی. اما من می دانم که تو می دانستی. آن شرایط قبلی هنوز هم برقرار است اما اینکه تو چرا توجه نکردی به راستی جای تعجب است و از خردمندی تو بسیار

بعید است.» هاکوپوس به نمایندگی به هندوستان رفت و با دست یافتن به درآمدی کلان وظیفه خود را انجام داد و تحفه‌های بسیار برای کلیسای وانک فرستاد و از آن اعانه‌گرد آمده ده‌هزار روپیه کمپانی نزد متولیان کلیسای نازارت کلکته به امانت سپرد که بهره سالانه آن درآمد قابل توجهی برای کلیسای وانک شد. در ۱۳ ژوئیه ۱۸۲۴ از هندوستان به جلفا بازگشت و به‌خاطر شایستگی و دانش خود مورد احترام بسیار واقع شد. اما میل داشت در خانه‌اش سکونت کند، از این رونزاعی همیشگی بین او و خلیفه پیشوای مذهبی در جریان بود. در زمان پیشوایی خاچادور دوم برای اینکه بتواند آسوده در خانه خود سکونت کند کلیسای وانک را رها کرد و به کلیسای کاتولیک دومنیکن ارمنیان رفت. گردنش زیر یوغ پادریانها خم شد و هفت سال بعد مرد. و در قبرستان عمومی جلفا دفن گردید.

۱- [بدون توضیح در اصل کتاب]

شانزدهم: هوانس دوم

اسقف هوانس از راهبان اچمیادزین شخصی جدی و نوع‌پرور بود. در ۱۲ نوامبر ۱۸۳۲ به جلفا آمد. پیش از آنکه به کرسی نشین خود اصفهان و جلفا برسد قحطی و کمبود آذوقه پدید آمده بود. او از سر نوع‌پروری، بعد از رسیدن به جلفا، برای هم‌قومان بینوای خود گندم و آرد خرید. زمانی را به توزیع نان در میان فقیران گذراند که از این رهگذر بسیاری از ارمنیان بی‌چیز توانستند زنده بمانند و از مرگ برهند. در دوران او بود که فتح‌علی شاه، شاه ایران، در سال ۱۸۳۴ در اصفهان فوت کرد. او به برکت شجاعتش جلفا را از گزند غارت دوران شاه‌مرگی و بی‌صاحبی نجات بخشید. جمع‌آوری مالیات را سروسامان داد و نگذاشت اجحاف‌گرانی باری اضافی بر دوش مردم هموار کند. از این رو مالیات جلفا بسیار سبک شد. این وضع انسان‌دوستانه نیایید. او به سال ۱۸۳۶ درگذشت و پیکرش برابر وصیتش در قبرستان عمومی جلفا در قطعه خلیفه‌ها دفن گردید. اینک کتیبه قبر او:

گندم پر می‌باشد
 گندم جسد والامقام
 اسقف اعظم هوانس
 از قوم سیونی*
 سرپرست قوم ارمن
 شاخه‌ای از ساکنان اصفهان
 و چهار سال در میانشان می‌درخشد
 با نام خوش و پرحاصل
 پاکیزه و در آرامش درخشیده
 اکنون نورانی و زیبا زنده است
 شصت ساله بود که از دنیا رفت
 روز شنبه ۷ نوامبر ۱۸۳۶

*- ناحیه‌ای در ارمنستان غربی.

هفدهم : خاچادور دوم

اسقف خاچادور دوم واغازش آبادی [اچمیادزین] در سال ۱۸۳۸ با کنداک مقام پیشوایی مذهبی به جلفا وارد شد. در دوران او به سال ۱۸۴۱ مسیو بور فرانسوی کاتولیک به جلفا آمد و مدرسه‌ای گشود که در آنجا کودکانی از ارمنیان گرد آمدند. میان ارمنیان گریگوری و کاتولیک نزاعی در گرفت که او نتوانست خردمندان با آن برخورد کند؛ زیرا بسیار زودخشم بود و تصمیمات بدون تأمل می‌گرفت. از این جهت در سال ۱۸۴۲ از سوی مجمع سورپ اچمیادزین احضار شد بی‌آنکه سودی از جانب او عاید کلیسای وانک شده باشد. در دوران او راهبان کلیسای وانک عبارت بودند از: خلیفه هاکوب و جانشین او (که در سال ۱۸۴۱ زیر یوغ کاتولیکها رفت) آسدوازادور، گورگ و اوهان. خلیفه آندریاس سرکیسیان در سال ۱۸۴۰ از جانب او به مقام راهبی رسید.

هجدهم : هوانس سوم

اسقف هوانس سورنیان کریمه‌ای با نشان شوالیه‌گری از دولت روسیه، دانشمند و کاردان در ۱۴ اوت ۱۸۴۱ با کنداک کاتولیکوس هوانس به پیشوایی مذهبی منصوب شد و در سال ۱۸۴۲ به جلفا رسید با آرزوهای بزرگ قول داد اصلاحاتی به سود مردم صورت دهد. اما با دلیل موقعیت نامناسب و یا کوتاهی عمر آرزوهای او به جایی نرسید. در سال ۱۸۴۳ مدرسه روحانی تأسیس کرد که به دلیل کمبود بودجه دیری نپایید و تعطیل شد. وی از طریق ایجاد رابطه‌ای صمیمانه با سفیر روسیه در تهران عالی‌جناب کنت مدّم و با میانجی‌گری او مفتخر به دریافت نشانی در سال ۱۸۴۶ گردید که گردن‌آویزی دانه‌نشان با تصویر مسیح بود. او خانه مشهور سیمونیان یا کلاتر غوکاس را برای کلیسای وانک خرید و مدرسه روحانی را در آنجا افتتاح کرد و باغی به نام وقفی خریداری نمود. در سال ۱۸۴۴ به تهران رفت و از محمدشاه سه سال مالیات سنگباران را اعانه گرفت. آخرین روزهای زندگی را به سبب سستی تن مدت بسیاری در بستر ماند و در ۱۳ دسامبر ۱۸۴۸ بدرود حیات گفت و در دالان شمالی کلیسا در ردیف پیشوایان مذهبی متوفی دفن شد. گریگور مگردیچیان، طلبه ایروانی، درجه خلیفگی گرفت و به نام گورگ شهرت یافت. این است کتیبه قبر او:

آرامگاه عالی‌جناب والامقام شوالیه هوانس، اسقف اعظم سورنیان کریمه‌ای، پیشوای کوشا و عالیجاه کلیسای وانک مقدس که پس از شش سال پیشوایی به خدا پیوست. ۱۳ دسامبر ۱۸۴۸.

پس از فوت او اداره کلیسای وانک به خلیفه آسداوازادور رسید و او در سال ۱۸۴۹ برای گردآوری اعانه به تهران رفت و همان‌جا مرد و در کلیسای محله شاه‌عبدالعظیم مدفون گردید. بعد از مرگ او اداره کلیسا به عهده آندریاس قرار گرفت که به قدر و همت خود با سعی و جدیت کلیسای وانک و مردم جلفا را اداره کرد تا دوران عالی‌جناب تاتااوس فرا رسید. وفاداری او نسبت به مردم شهرت یافت و موقع سربازگیری ۱۸۵۱ هرچه توانست به سود مردم کوشید. اما دوران او بسیار کوتاه بود. زیرا پس از سبک شدن شانه او از غم و اندوه به واسطه ورود عالی‌جناب پیشوای مذهبی تاتااوس، دوره آرام زندگی خود را شروع کرد و در ۱۶ اکتبر ۱۸۵۵ درگذشت و در نزدیکی در غربی کلیسا دفن گشت.

نوزدهم : تاتاووس

پس از مرگ هوانس سورنیان کلیسای وانک زیر قرض هزارتومانی رنج می برد. وضع این کلیسا از نظر داخلی و خارجی مطلوب نبود. بعد از فوت هوانس سورنیان در سال ۱۸۴۹ جلفاییان از سورپ اچمیادزین تقاضا کردند برای مدتی کسی را به پیشوایی مذهبی اعزام نکنند، اما با این وضع بدون پیشوای مذهبی اداره کلیسای وانک و ساکنان جلفا دشوار می شد. از این رو در سال ۱۸۵۰ جلفاییان مجدداً تقاضای اعزام پیشوای مذهبی کردند. مرحوم عالی جناب کاتولیکوس نرسس خلیفه تاتاووس بیگ نظریان را که فردی وفادار و کارآزموده بود درجه اسقفی داد و در سال ۱۸۵۱ به پیشوایی مذهبی جلفا تعیین کرد و او در سوم ژوئن ۱۸۵۱ با کنداک پربرکت به کلیسای وانک رسید. مدیریت خردمندانه او فواید بسیاری هم برای کلیسای وانک و دیگر کلیساها و هم برای جلفا داشت. از این رو ساکنان جلفا برای به جا آوردن حق نعمت او نامه ای مبنی بر قدردانی و ابراز رضامندی در ۳۰ سپتامبر ۱۸۵۷ به مجمع سورپ اچمیادزین نوشتند که ضمن آن کارهای مدبرانه او را ستودند و لازم می دانم متن آن نامه را ضمن تاریخ بیاورم.

مجمع عالی ارتدوکس ارمنیان گریگوری

از روحانیون و ارمنیان ساکن جلفا

اعلان قدردانی

اگر رضایت و حق شناسی از افراد خیر و کوشا واجب است پس ما باید با زبان شکرگزار و اظهار قدردانی عمیق اعتراف کنیم و تشکرات همه جانبه خود را نسبت به عالی جناب تاتاووس اسقف اعظم و خلیفه محترم خود ابراز داریم که با پیشوایی خردمندانه طی هفت سال و مدیریت شبانوار جلفاییان و از آن برتر تمام حوزه مذهبی کلیسای وانک بسیار خوشبخت شدند.

تاکنون دو نوبت^۱ حق شناسی صمیمانه همه ما از حسن نیت جناب خلیفه با سپاسهای فراوان به سمع عالی جناب کاتولیکوس نرسس رسیده بدان جهت که افراد ناقابلی چون ما را شایسته دانستید و پیشوایی چنین لایق اعزام فرمودید و حال نیز لازم دانستیم

حق شناسی خود را با مختصر توضیحی از ثمرات پیشوایی مدیران هفت ساله ایشان در جلفا ابراز داریم.

در سوم ژوئن ۱۸۵۱ آنگاه که عالی جناب به جلفا وارد شد، مردم اینجا و بلوک ارمنی نشین در وضع آشفته و نومیدکننده‌ای به سر می‌بردند. کلیسای وانک زیر بار قرض هزار تومانی، شکوه خود را باخته بود و ارمنیان محترم هندوستان^۲ روزبه‌روز از کلیسای وانک دورتر می‌افتادند و ساکنان بلوک هم نسبت به وظیفه حق شناسی خود بیگانه شده بودند.

عالی جناب در دوران تعهد خلیفه‌گری خود با دقت کامل به وظایف خود عمل کرد، چنان که تمام آشفته‌گیها سامان گرفت و امور به صلاح آمد. چنان که در ذیل آمده است:

کارهای خیری که برای امت ما انجام گرفته است

۱- هم به موجب خواهشهای مکرر و میانجی‌گری آن جناب و نظر لطف الهی و هم رحمت اعلیحضرت همایونی ارمنیان ایران از سرباز دادن، که سبب نابودی و ویرانی شده بود، نجات یافتند.

۲- بنا بر دستور آن عالی جناب در سال ۱۸۵۲ با حکم دولت املاک جلفا مجدداً ممیزی گردید که به برکت آن محرومیتها از بین رفت، پرداخت مالیات عادلانه شد و هرکس به حق خود رسید.

۳- در همان سال ۱۸۵۲ مخارج برگزاری جشنها لغو گردید که با حساب سرانگشتی سالی پانصد تومان به سود جلفا شد.

۴- مخارج عروسی و کفن و دفن تعدیل شد.

۵- فروزان کردن مهر و محبت نسبت به شریعت در دل کشیشان مثل قدیم و تعیین متولیان دلسوز برای کلیساها و ایجاد ترتیب و روش تازه برای اداره متولیان که از این طریق وضع کلیساها روزبه‌روز بهتر شد و از لحاظ مالی رونق یافتند و نیز وضع سرودخوانی در کلیسا و خرج حوصله و همت در تعلیم خود به مراتب سامان بهتری یافت.

۶- نفوذ بعضی غیرارمنیان ستمگر و ظالم از بین رفت. آنها که برخلاف نظر دولت علیه ایران عمل می‌کردند و ارمنیان را به دلیل بی‌سالار بودن قبل از رسیدن عالی جناب آزار می‌دادند.

- ۷- نفوذ روحانیون کاتولیک، که قبل از ورود عالی جناب زیاد شده بود، از بین رفت.
- ۸- ایشان در ژانویه ۱۸۵۴ در فصل سرد زمستان به تهران به دربار همایونی رفت و هشت ماه ماند و با فداکاری به نفع امت خود دائماً بین وزیران در رفت و آمد بود تا آنکه فرمانی گرفت که اولاً بخشودگی مالیات سه ساله جلفاییان را از قرار هرساله یکصد و پنجاه تومان گرفت. ثانیاً از مقدار مالیات بلوک ارمنی نشین فریدن کاست. ثالثاً برای سرپرستی ارمنیان وزیر مشهور دولت میرزا زین العابدین ملک الکتاب را برگزید که امور مربوط به ارمنیان ایران آسانتر حل و فصل شود. رابعاً، از اعلیحضرت همایونی فرمانی گرفت مبنی بر آنکه ارمنیان و ایرانیان از لحاظ حقوق مدنی برابر باشند. خامساً آزادی مسیحیان را هنگام مسافرت در مورد راهداری تأمین کرد که قبلاً از ارمنیان چیزی دریافت می شد.
- ۹- با تقاضای مکرر او و یاری سودمند بارون مارکار سوکیاسیان و خانم مؤمنه مریم هاکوب هاروتونیان^۳ از جلفاییان مقیم جاوه دو مدرسه در جلفا تأسیس کرد که در آنجا نزدیک به صد و پنجاه کودک تحت سرپرستی شخص او به تحصیل مشغولند و پیشرفت خوبی دارند.
- ۱۰- یتیمان و یتیمگاه را تحت مراقبت خود قرار داد و با دفاع از حقوق آنان نگذاشت حقشان پایمال ستمگران شود.
- ۱۱- در سال ۱۸۵۶ فرمانی از اعلیحضرت^۴ همایونی گرفت که تجار ارمنی عموماً و آقایان یقیزار. گ. گاسپاریان و قازار هوهانیان خصوصاً، مالیات تجاری خود را برابر با تجار فارسی بپردازند.
- ۱۲- در سال ۱۸۵۷ در زمان جنگ ایران و انگلیس برای ارمنیان شهر شیراز با ضمانت موقعیت آنها که در جنگ نسبت به دولت وفادار و تابع اند، آنها را از شرّهای بزرگ احتمالی دور و مصون نگه داشت.

اصلاحات در کلیسای وانک

- ۱- کلیسای وانک از قید وام رها شد^۵.
- ۲- اصلاحات مالی در کلیسای وانک آغاز شد و به نحو احسن ادامه یافت.
- ۳- برای کلیسای وانک دو باغ خرید که مساحت آن دو ده جریب بود (هر جریب برابر هزار گز مربع است) و نیز قطعه زمینی به مساحت دو جریب و در سال ۱۸۵۶ یک یخچال ساخت.

- ۴- ساختمانهای کلیسای وانک را از داخل و خارج تعمیر و کلاً تزیین کرد.^۶
- ۵- کم و بیش لباسهای روحانی و زینت آلات کلیسای وانک را تعمیر و فرشهای فرسوده کلیسا را نو کرد.
- ۶- خانهٔ سیمونیان را که از املاک کلیسا بود تعمیر کرد و با صرف هزینه گزاف دیوار شمالی باغ به راکه لب رودخانه بود با پی ریزی اساسی احداث کرد.
- ۷- خانه‌ای از کلیسای وانک را که در تصرف دیگران بود پس گرفت و همچنین ملک متعلق به کلیسای شاه‌ولیان را که چندین سال بود غیرارمنیان تصرف عدوانی کرده بودند از ید آنها خارج کرد.
- ۸- املاک کلیسای وانک را از پرداخت مالیات معاف کرد.
- ۹- کلیسای وانک را به مرجع و ملجایی برای بینوایان و بی سرپرستان تبدیل کرد.
- ۱۰- در سال ۱۸۵۶ نماینده‌ای به هندوستان و جاوه اعزام کرد که برای کلیسای وانک، جلفا، بی‌بضاعتان و مدرسه‌ها بسیار سودمند واقع شد.^۷
- ۱۱- از لحاظ کارهای کشاورزی به باغهای کلیسای وانک بیشتر رسیدگی کرد که وضعیتشان روزبه‌روز شکوفاتر شد.
- ۱۲- تمام این کارهای انجام‌شده شکوه و عظمت کلیسای وانک را بیشتر کرد.

وضع ساکنان بلوکها

- ۱- در سال ۱۸۵۲ برای هر بلوکی کشیش کارگزاری معین کرد که سبب اصلاحاتی در کلیساها، وضع کشیشان و اعتقادات مردم برابر با تکالیف مسیحیت گردید.
- ۲- گشودن مدارس را توصیه می‌کرد، چنان که در سال ۱۸۵۲ در بلوک کزاز، در روستای باغ مودی* و مدرسه‌ای هم در بلوک فریدن در روستای نماگرد گشود.
- ۳- در سال ۱۸۵۱ بین روستاییان نماگرد صلح و آشتی برقرار کرد که میانشان دودستگی افتاده بود و با یکدیگر به سختی دشمنی می‌ورزیدند و دائماً خونریزی جریان داشت. و بر سر این لجاجت ده تن از دو دسته کشته شده بودند که دادخواهی آنها همیشه در محاکم

*- این آبادی جزو بلوک جاپلق است.

دولتی ادامه داشت و مثل دو سنگ آسیا که یکدیگر را می‌سایند، گرفتن رشوه از دو طرف ادامه داشت و خود برای خودشان خرج می‌تراشیدند و میل نابودی یکدیگر را داشتند. اما بعد از آشتی دادن آنها تا امروز نزاعی بین آنها درنگرفته است گویی که از لژیون خارج شده باشند به خود آمده‌اند و نسبت به یکدیگر با محبت خدایی، دوستانه رفتار می‌کنند.

۴- نفوذ بعضی از خوانین و سرکردگان را که قبل از پیشوایی او مردم را همیشه آزار می‌دادند، از بین برد. به همین جهت اهالی بلوکها از مخارج زاید، از ظلم و پیشکشی و مهمانیهای بیجا نجات یافتند.

۵- دست اخاذی حکام بلوکها را کوتاه کرد و مبلغ بدهیهای ضروری مثل مالیات را معین کرد که اضافه بر آن چیزی ندهند و چون او خلیفه بود و مدافع مردم مبالغ اضافی نمی‌توانستند بگیرند.

۶- در بلوک چهارمحال در سال ۱۸۵۶ بعضی از چپاولگران بختیاری کلاتر هاروتون و کلاتر آپل کدخدای آبادی لیواسیان را کشتند که در تلافی خون به ناحق ریخته آنان فرمانی از دولت رعیت‌پرور گرفت مبنی بر دستگیری آنها که از این جهت لشکر اعزام شد و خانه‌های آنها خراب گردید و اکنون به هر سویی آواره‌اند که این امر سبب تعجب غیرارمنیان گردید که برای انتقام خون دو ارمنی تا این حد پی‌گیری و بازخواست می‌شود.

۷- ساکنان بلوک به برکت این سروری سودمند از دست ظالمان و قلدان رهایی یافتند و قدر کلیسای وانک را به مثابه مرکزیت روحانی امت دانستند و از این طریق اعانات کلیسای وانک هم رو به افزونی گذاشت.

ارمنیان هندوستان

ارمنیان محترم هندوستان از شنیدن این همه اخبار، رگ قومپروری آنها تحریک شد و حسن توجه آنها به کلیسای وانک و جلفا جلب شد و بسیار کسان بر اثر نامه‌های تشویق آمیز خلیفه اعانات و خیرات مفید خود را روانه جلفا کردند و غربت از این کلیسا را از خود دور کردند اما هم‌قومان متدین ساکن جلفا با پیوند دوستی و عشق و محبت خلیفه را جلب نمودند و حق‌شناسی خود را نسبت به اعمال او ابراز می‌دارند و خود نیز به کارهای سودمند و قومپرورانه بیشتر کشیده می‌شوند و خود را بسیار سعادتمند می‌دانند که چنین پیشوای مدبر و قومپروری نصیبشان شده است.

اکنون باید قیاس کنیم که چه مبالغ هنگفتی خیرات از این مدیریت عالی جناب تاتاووس عاید گردید و چه قدر وضع اهالی حوزهٔ خلیفه‌گری بهتر شد. پس شایسته است آن مجمع عالی این نکات را در نظر داشته باشد و اعمال خداپسندانهٔ او را به پاس افتخار ما و شاید کل قوم ارمن پاداش دهد.

جلفا ۳۰ سپتامبر ۱۸۵۷ میلادی

ایشان با این مدیریت ثمربخش خلیفه‌گری خود را ادامه می‌دهد. تمام بزرگان غیرارمنی او را محترم می‌شمارند و رعایت می‌کنند. تمام افراد قومپرور احترامش می‌کنند و حسادت تمام بدخواهان را برانگیخته است. خداوند برای تسلی خودش و قومش به او عمر دراز عنایت فرماید. در دوران او خلیفه اوهان بربروتی و خلیفه اندریاس جلفایی راهبان کلیسای وانک بودند که هر دو روزهای عمرشان به سر رسید. اولی در دوم فوریه و دومی در شانزدهم اکتبر ۱۸۵۵ از دنیا رفتند. در سال ۱۸۵۶ طبق درخواست خلیفه از اچمیادزین خلیفه هوانس درهاروتونیان داتقی به جلفا آمد اما چون عادت نداشت در حجره‌های راهبان زندگی کند، طاقت نیاورد در کلیسای وانک بماند. از این رو پس از یک سال در ۱۸۵۷ به اچمیادزین بازگشت. آودیک و آبراهام جلفایی با تقاضای کتبی و تعهد حاضر شدند به کلیسای وانک وارد و راهب شوند و پس از دو سال آزمایش دانستند که به عهد خود وفادارند و در سال ۱۸۵۷ درجهٔ پیش‌خلیفگی گرفتند. خدا قابل کند ایشان را که خادمان وفادار خانهٔ خدا باشند.

۱- بار اول به سال ۱۸۵۲ و بار دوم به سال ۱۸۵۴ نوشته شده است.

۲- متولی کلیسای نازارت ارمنیان کلکته در اول مارس ۱۸۵۱ به متولی کلیسای وانک می‌نویسد: «باید از نیت ما (متولیان کلیسای وانک) آگاه شوند و با توجه به میل قلبی مردم دردکشیده یک اسقف‌نشین آزاد و مستقل برای ما (در کلکته) ایجاد نمایند.»

۳- بارون مارکار سوکیاسیان زادهٔ جلفا در خردسالی به جاوه رفت و در آنجا با حواس جمع، مثل بقیهٔ جلفاییها، با کوشش خود بختیار می‌شود و به سرعت پیشرفت می‌کند و زمین بزرگی به نام بلوک سومیرینگ به دست می‌آورد که ملک یا ساکنانش زیردست خودش هستند و خود همانند یک فرماندار نه فقط درآمد این ملک را به عنوان حق خود برداشت می‌کند بلکه مثل یک حاکم مردم آن بلوک را اداره می‌کند. او فعالیت

تحقیقی دارد و وقت خود را با کار تحقیقی و نویسندگی پر می‌کند. اما باطناً نسبت به قوم و وطن خود علاقه‌مند است و از این رو به برکت کمکهای سالانه خود در سال ۱۸۵۳ مدرسه‌ای در محوطه کلیسای سورپ میناس دایر نمود که حالا هم فعال است.

خانم مریم هاکوب هاروتونیان، زاده جلفا در محله ایروانیها به سال ۱۷۸۱ با خواهر مؤمنه و شهر خود دوشیزه تاگوهی مانوکیان (متولد در جلفا به سال ۱۷۸۵) در خردسالی به هندوستان رفت. برادر آنها آقاگورگ مانوکیان زاده جلفا و کوچیده به هندوستان در کار تجارت مشهور می‌شود و ثروت هنگفتی نزدیک به دومیلیون گیلدر گرد می‌آورد و در سال ۱۸۲۷ از دنیا می‌رود. این دو خواهر دو سهم از دارایی او را به ارث بردند و قسمت باقیمانده به پسربرادر او رسید.

این دو خواهر پس از تملک ثروت هنگفت برادرشان برای فقیران و بینوایان قوم تبدیل به خزانه تسلیبخش شدند. آنها عشق مادی را زیر پا گذاشتند. خودنمایی و شیک‌پوشی را دوست نداشتند و مثل راهبه‌ها زیستند. تاگوهی تا دم مرگ ازدواج نکرد و با عفت و پاکدامنی زیست و مریم رسماً با آقاهاکوب هاروتونیان ازدواج کرد بی‌آنکه صاحب فرزندی شود. اینان برای قوم خود کارهای خیر بسیاری کردند. چون کلیساهای جلفا در بیشتر مواقع از اعانات سخاوتمندانه آنها نصیب بردند و بسیاری از بینوایان و مستمندان از ایشان تسلی یافتند چه از راه دور و چه از طریق تقاضای شخصی.

مهمترین کار خیر آنها افتتاح مدرسه‌ای ملی در باتاویا بود با صرف هزینه ۲۰۰۰۰ روپیه که صد هزار روپیه هم برای سرمایه همیشگی آن تعیین کردند. دیگر آنکه در سال ۱۸۵۳ در جلفا مدرسه‌ای گشودند که مبلغی هم وقف آن کردند که پایدار بماند. تاگوهی در سال ۱۸۵۷ وفات کرد ولی مریم زنده است و نمونه‌ای از افراد خیر است که به همان اندازه که در اعمال خیر گشاده‌دست است به همان اندازه هم از جلال و شکوه بیزار است همانند مؤمنی که برابر با نص انجیل زندگی می‌کند که خداوند عمر او را برکت دهد.

۴- رونوشت آن فرمان در فصل تجارت آمده است.

۵- از بدهیهای کلیسای وانک آقاگاراپت گریگوریان صرافیان استانبولی در ژوئن ۱۸۵۱ پانصد و چهل تومان را پرداخت کرد و ملک کلیسای وانک را از گرو درآورد و با درخواست پیشوای مذهبی عالی‌جناب تاتااوس به وساطت عالی‌جناب سفیر روسیه کنیاز دمتری ایوانویچ دولزوراوکف، تزار روسیه ۸۰۰ سکه طلای هلندی اعانه برای کلیسای وانک گرفت. آقاگاراپت صرافیان مبلغ ۵۴۰ تومانی را که پرداخته بود بازگرفت و بقیه ۸۰۰ سکه قربانی آن مبلغ شد. اما بقیه قرض کلیسای وانک را عالی‌جناب خلیفه از مال شخص خود پرداخت تا وقتی که از عواید محصولات کلیسای وانک آن را پس گرفت.

۶- (ر.ک. فصل اول بند ۱) مقدار تعمیراتی که در زمان خلیفه‌گری او صورت گرفت در بالای در شمالی کلیسا در کتیبه نوشته شد: «در سال ۱۸۵۷ میلادی در زمان پیشوایی مذهبی اسقف تاتااوس دالان کلیسا تعمیر و نقاشیهای آن پاکسازی شد.»

۷- دو نتیجه بزرگ از نمایندگی جناب کشیش ارشد ماردیروس در هواکیمیان حاصل آمد. اول اینکه عشق و علاقه ارمنیان جلفایی مقیم جاوه نسبت به قوم و میهن افزایش یافت و دیگر آنکه با درآمد آن نمایندگی جاوه یک انبار در باتاویا خریداری شد که ماهی قریب به صد روپیه جاوه برای کلیسای وانک درآمد داشت.

IV

انتصاب و اختیارات پیشوایان مذهبی کلیسای وانک و درآمد آنها

^۱ پیشوایی مذهبی از آغاز تا امروز از جانب سورپ اچمیادزین انتصاب و با فتوای عالی جناب کاتولیکوس به جلفا اعزام می شده است.^۱ بنابراین از لحاظ روحانیت کلیسای وانک مستقیماً وابسته به سورپ اچمیادزین است. پیشوایان مذهبی جلفا نه فقط از جهت مذهبی مقام عالی مردم این منطقه اند بلکه از جهات امور عمومی و مدنی نیز ریاست آنها بر قوم ارمن از سوی دولت و روحانیون و وزرا به رسمت شناخته شده و محترم می شمارند و از هر لحاظ حاکم بر قوم ارمنیان ایرانند.^۲ پس از رسیدن پیشوای مذهبی جدید، از تهران، پایتخت ایران، به اصفهان اطلاعیه ورود او صادر می شود و اعلیحضرت همایونی طی فرمانی حکم او را برای پیشوایی تأیید می کند و به او اختیارات و جوازی تفویض می نماید.^۳ همین که پیشوای مذهبی با فرمان مربوط به کلیسا می رسد حاکم اصفهان نیز برابر آن فرمان حکم دیگری به او می دهد و تأیید می کند که پیشوای مذهبی بالاترین مرجع روحانی و مدنی در امور ارمنیان است.

^۲ در قرنهای هفدهم و هجدهم در جلفا کلاترهای مشهوری مصدر کار بودند که از طریق ریاست خود امور مدنی مردم را سروسامان می دادند و در مواقع ضرور از پیشوای مذهبی کمک می گرفتند. در قرن نوزدهم از نفوذ کلاترها کاسته شد و کم کم از میان رفت. بنابراین بار کل امور ارمنیان اعم از مذهبی و مدنی بر دوش پیشوایان مذهبی افتاد. مردم هنگام مزاحمت و آزار به کلیسا رجوع می کردند و به پیشوای مذهبی شکایت می بردند و از او یاری می خواستند. از این رو همیشه در کلیسای وانک انبوه شاکیان حضور داشتند و

دردسر خلیفه هیچ‌گاه کم نبود. خوشبختی و بدبختی ارمنیان ایران به شخصیت خلیفه بستگی دارد. چون اگر پیشوای مذهبی قومپرور و کوشا باشد و از حقوق آنها دفاع کند و نگذارد ظلم و تعدی آنها را به ستوه آورد مردم آسوده می‌مانند همچنان که در حال حاضر به برکت لطف و دفاع استوار عالی‌جناب خلیفه پیشوای مذهبی فعلی چنین است. اما اگر پیشوای مذهبی نسبت به خواستها و شکایات مردم بی‌اعتنا باشد، ظالمان حق آنها را پایمال می‌کنند و ظلم نسبت به آنها افزون می‌شود و آسایش و خوشبختی شهروندان از میان می‌رود. همچنین تمام دادخواهیهای مردم از یکدیگر به محضر پیشوای مذهبی می‌رسد و با دادرسی او دعوی حل و فصل می‌شود. اگر بعضی مردم فرمان و حکم پیشوای مذهبی را نادیده بگیرند و به محضر حاکم شرع مسلمانان رجوع کنند باز هم از طرف آنها نسبت به آن دادخواهی از پیشوای مذهبی سؤال می‌شود و تقریباً بنا بر میل او دعوی را فیصله می‌دهند. از طرف دعوی مسلماً حق با یکی از آنهاست. یکی محق است و دیگری بر خطا. لذا وقتی خلیفه حق را به یک طرف می‌دهد طرف دیگر ناراضی می‌شود. از این رو بد و بیراه گفتن یا ستودن خلیفه از جانب مردم بیشتر ناشی از این قضاوت است. از سابق در کلیسای وانک فلک وجود داشته است تا هرکس از طریق گوش نشنود از پشت بشنود. درخت چناری (به نام سرو یهود) بود که مجرم را بر آن می‌بستند و می‌زدند. اما اکنون نه آن درخت چنار هست و نه آن شیوه داورى. زیرا ظلم و تنبیه بدنی از کلیسا فاصله گرفته است.

۳ تمام مخارج پیشوایان مذهبی سابق به عهده کلیسای وانک^۴ بود و هر وجهی که می‌رسید به حساب کلیسای وانک منظور می‌شد. درآمد پیشوایان مذهبی را ثمرهٔ عصا^{*} می‌خواندند. خلیفهٔ فعلی عالی‌جناب تاتاووس دستور داد مخارج شخصی خود (غیر از خوراک) از کیسهٔ خودش باشد و از آن درآمدی که طبق قانون برای خلیفه وضع شده بود، آن مخارج را پردازند. درآمد معین خلیفهٔ پیشوای مذهبی عبارت بود از: حق مُهرانه^{**}،

* - منظور عصای خلیفه است که به دست می‌گیرد و اعاناتی که مردم برای خلیفه می‌فرستند، ثمرهٔ عصا می‌خواندند.

** - دو نفر که قصد ازدواج دارند از خلیفه کسب تکلیف می‌کنند اگر خلیفه ایرادی ندید حکمی صادر می‌کند و آن را مهر می‌کند و وجهی دریافت می‌کند که آن را مُهرانه می‌گویند.

زینت* تابوت، سهم روح** و اعانات دیگر که متدینان می پردازند. پس از مرگ پیشوای مذهبی طبق سنت سابق تمام دارایی و اثاثیه او به کلیسا تعلق می گرفت^۵ و پیشوای مذهبی حق وصیت کردن و بخشیدن اموال خود را به خانواده اش نداشت. اما اکنون طبق دستور اعلیحضرت همایونی به خلیفه پیشوای مذهبی اجازه داده می شود بخشی از ثروت خود را برای خانواده یا آشنایان خود در نظر بگیرد، (اگر در زمان حیات خود وصیت کرده باشد) اما باز هم قسمت ماترک برای کلیسا می ماند. همان طور که کلیسای وانک صاحب دارایی خلیفه ها می شود، همان طور هم متعهد به پرداخت دیون یا تعهدات آنهاست. چه قرض مربوط به کلیسای وانک باشد و چه مربوط به شخص خود خلیفه که این مورد در اعمال خلیفه ها بسیار اتفاق افتاده است.

۱- در کنذاکهای قدیم و جدید پیشوایان مذهبی.

۲- در فرمانهای قدیم و جدید شاهان ایران.

۳- بیجا نمی دانم فرمان فتحعلی شاه را به هوانس دوم در اینجا بیاورم:

«حکم جهان مطاع شد، غرض آنکه سیف الدوله محمد میرزا حاکم شهر اصفهان و هفت لنگ بختیاری⁺ و غیره از لطف بی پایان و الثفات عظیم شاهانه بدانند که در این موقع چنان که به عرض رسید از طرف وزرای مملکت ما معلوم شد تعیین شده کرسی بزرگ و اعظم علماءالمسیحیه خلیفه هوانس از جماعت ارامنه که از خلفای بزرگ ارامنه در مقر اجمیادزین است یک عالم عالی مقام معین کرده و اعزام نموده به نام خلیفه هوانس ارمنی (که یکی از متدینان و عالمان ارمنی است) جهت اهتمام امور ارامنه کلیسای وانک در جولاهه برای سرپرستی، و امور آنها را طبق سابق انجام دهد. لذا این حکم عالی داده می شود که فرزند شایسته من آنچه لازم است از کمک به او لطف کند و نسبت به او مهربان باشد و حکم کنید که ارامنه جولاهه در امور خود چه شخصی و غیره طبق سابق به موجب اختیاراتشان ادامه دهند...»

۴- بختیاریها ایلی هستند که محل اسکان دائمی ندارند و در کوهها و دره ها به سر می برند و زندگانی آنها از غارت و راهزنی تأمین می شود. هفت لنگ تیره ای از همان ایل است.

۴- [بدون توضیح در اصل کتاب]

۵- [بدون توضیح در اصل کتاب]

*- در سابق روی تابوت مردگان اعاناتی به صورت پارچه می انداختند. این پارچه ها پس از دفن به کلیسا تعلق می گرفت.

** - وجهی که خانواده متوفی برای آمرزش روح میت به پیشوای مذهبی یا کشیش می پردازد.

V

ابواب جمعی کلیسای وانک و کشمکشهای پیرامون آن

۱ همان‌طور که قبلاً در جای خود آوردیم^۱ جلفا به دو بخش قدیم و جدید تقسیم می‌شد. جلفای قدیم به آن قسمت گفته می‌شد که ساکنان جلفای ارمنستان بدان کوچیده و اسکان یافته بودند. اما جلفای جدید قسمتی بود که ساکنان آن از شهرهای مختلف ارمنستان کوچانده شده بودند و در دوران شاه‌عباس دوم [از داخل شهر اصفهان] به کنار جلفا تغییر مکان داده شدند. کلیسای وانک را ساکنان جلفای قدیم ساخته بودند و جلفای قدیم قلمرو کلیسای وانک به حساب می‌آمد. بنابراین کوچندگانی که برای تجارت به هندوستان رفته بودند از همین جلفا بودند و از این رو هندوستان هم جزو قلمرو کلیسای وانک محسوب می‌شد.

۲ ولی ساکنان قسمت دیگر که جلفای نو باشد، یعنی ایروانیها، تبریزیها، دشتیها، سنگتراشها و قارا کلیها از آغاز تابع سورپ اچمیادزین بودند. در سال ۱۶۵۸ وقتی که کاتولیکوس هاکوب جلفایی به جلفا آمد، اسقفی را به نام هوهان به پیشوایی مذهبی کلیسای سورپ سرکیس برگماشت و قلمرو او را محله‌های ایروان، گاسک، تبریزیها، دشتیها، گبرآباد [سنگتراشها] و نیز روستاهای لنجان و النجان، گندمان و چغاقور^۲ تعیین کرد. از آن روز نام کلیسای سرکیس به دیر اوهان تبدیل شد. با اینکه ساکنان آن محلات که تحت سرپرستی اسقف اوهان قرار گرفته بودند و تابع اچمیادزین بودند، اما پیش از آمدن کاتولیکوس هاکوب توسط خلیفه‌های کلیسای وانک اداره می‌شدند. لذا پس از

جدایی آنها از کلیسای وانک توسط کاتولیکوس هاکوب نزاع سختی میان امت و روحانیون درگرفت زیرا بعضی از ساکنان جداشدن از حوزه کلیسای وانک را نمی‌پذیرفتند و گروهی از اسقف اوهان طرفداری کردند و در نتیجه دودستگی پیش آمد. پیشوایان مذهبی کلیسای وانک به شاه ایران شکایت بردند و فرمانی گرفتند که مثل سابق تمام مردم اصفهان و بلوکها تابع کلیسای وانک باشند و مثل سابق بر همان قرار بماند^۳. بین مردم این نزاع روزبه‌روز بالاگرفت و صدای آن را کاتولیکوس هاکوب شنید و او برای محو آن در چهارم سپتامبر ۱۱۰۹ (۱۶۶۰م) کنداکی خطاب به کسانی که طبق فرمان او تابع دیر اوهان بودند نوشت، بدین مضمون: «همراه با دعای خیر، فرزندان عزیز روحانی من بشنوید که حواری قدیس می‌گوید نزد خدا و مردم همیشه خیر را در نظر داریم. لذا تصمیم ما و عقیده ما در این خصوص چنان بود که به سود مردم و آمرزش آنها باشد و دیر و راهبان آن خطه زیادت‌ر شوند و اندرز و تسلا، روحانیون برای مردم دوردست همیشه بیشتر باشد، پس شما را از کلیسای وانک جدا کردیم. اما اکنون دیدیم که از این جدایی سودی حاصل نشد آن‌طور که ما فکر می‌کردیم مخصوصاً که به جای دوستی و محبت بین دوستان بذرکینه پاشیده شد. از این جهت اکنون مثل سابق شما را تابع کلیسای وانک قدیمی قرار می‌دهیم و خلیفه شما برادر خود خلیفه داوید را تعیین کردیم که یک گله و یک چوپان باشد».

اسقف اوهان مشهور به پسر ناظر از این تصمیم خرسند نشد، بین مردم بلوا انداخت و اشخاص را به سوی خود جلب کرد و از سوی مردم محضر نوشت و به سورپ اچمیا دزین رفت تا آنکه با کنداکی کاتولیکوس یقیا زار پیشوایی مذهبی خود را بر دیر اوهان دوباره تأیید کرد.

پس از بازگشت او به جلفا دعوا مجدداً قوت گرفت. از این جهت کاتولیکوس یقیا زار او را از مقامش عزل و ساکنان آن منطقه را به اطاعت از کلیسای وانک دعوت کرد. در هفتم آوریل ۱۶۸۹ کاتولیکوس یقیا زار برای تمام کسانی که تابع خلیفه‌گری کلیسای وانک بودند چنین می‌نویسد: «حواری مسیح سورپ بغوس می‌فرماید: "اما غایت حکم محبت است از دل پاک و ضمیر صالح و ایمان بی‌ریا" و باز می‌فرماید: "زیرا هر جایی

۳- رساله اول پولس رسول، باب اول، آیه ۵.

که حسد و تعصب است در آنجا فتنه و هر امر زشت موجود می‌باشد^{۱۶*} و باز خداوند می‌فرماید: "هر شهری یا خانه‌ای که بر خود منقسم گردد برقرار نماند"^{۱۷*} همچنان که با چشم خود دیدیم که گانجاسار و دیرهای دیگر مخصوصاً دیر سورپ هاکوب در اورشلیم خدا ساخته، نور چشم و رحمت خداوند، را غیرارمنیان خراب نکردند بلکه از قوم خود ما بودند که آن را ویران کردند. چون با هم ضدیت و اختلاف داشتند و به جای آن که قرضهای آن را بپردازند پول دادند و مردم را زیر بار قرض سنگین فرو بردند که چاره و درمانی برای آن نیست. و همین‌طور شد در کشور متبرک شما آن هنگام که دو دسته شدید و چند تن دین خود را رها کردند و قوانین و حدود شریعت را از بین بردند و چه مصایبی پدید آمد و چه نزاعهایی ریشه گرفت که با چشم خود نیک دیدید و اگر ما بگذاریم این دعوا مثل همان شیوه پدران ما ادامه یابد هیچ درمانی برای آن تا ابدالدهر پیدا نمی‌شود. اکنون آن را خوب آزمودید و با فریبه‌ها و مکرهای بسیار و خیلی قوی مقابله کردید و حرکات و اعمال شدید میان فرزندان هم عقیده و متحد کرسی مقدس، مثل اسقفها و خلیفه‌ها و تاجران خداشناسی که در رفت‌وآمدند در این باره و بیش از ده سال اندیشیدن چاره‌ای پیدا نشد مگر فقط با هم متحد شدن و یک کاسه شدن بتواند چاره‌کار باشد. اینک اینجانب خادم حقیر کاتولیکوس یقیازار به حکمی که از جانب خداست و با فرمان عالی کرسی سورپ اچمیا دزین دوباره تأیید می‌کنم که مجدداً تمام مردم شهر و بلوکها مثل سابق در حوزه کلیسای وانک باشند و این تصمیم را از روی هوی و هوس و یا به دلیل دیگر اتخاذ نکردیم، بلکه با صلاحدید خلیفه‌های خداشناس و مسئولان در صدر این تصمیم گرفته شده است که دیگر هیچ کس حقی ندارد به ایران وارد شود و یا کاری کند بدون اذن پیشوای مذهبی کلیسای وانک حال چه راهب باشد یا هر چیز دیگر و نیز هر خلیفه‌ای در آن دیار است باید تابع و مطیع کلیسای وانک و خلیفه آن باشد.»

پس از رسیدن چنین کنداکی اسقف اوهان ساکت نشست و کوشید طرفدارانی گرد آورد و منتظر فرصت ماند. همین که کاتولیکوس ناهاپت پس از مرگ کاتولیکوس یقیازار به جای او نشست و جلفاییان مقام او را به رسمیت نشناختند^{۱۸}، اسقف اوهان وقت را

*-رسالة یعقوب، باب سوم، آیه ۱۶.

*-انجیل متی، باب دوازدهم، آیه ۲۵.

غنیمت شمرد و به اچمیادزین رفت و نزد کاتولیکوس ناهاپت محبوبیتی یافت تا اینکه او را راضی کرد و کنداکی برای پیشوایی دیر اوهان از او گرفت و به جلفا بازگشت که متن آن بدین قرار است:

«طبق وصیتنامه پدر ما عالی جناب کاتولیکوس یقیازار ما نمی گذاریم فرزندان روحانی ما بی سرپرست بمانند. چون او آنگاه که به کرسی مقدس آمد از هر لحاظ و در هر جا امت ارمنی را ترقی و کلیسا و دیر را رونق داد و برای هر جایی پیشوای مذهبی یا متولی تعیین کرد و همین طور هم برای دیر و کلیسای سورپ سرکیس خلیفه هوهان فرزند روحانی ما را معین نمود. اما بعدها باطناً به جهت دیر سورپ سرکیس آسوده نبود و هنگام وفات وقتی تمام چیزها و آخرین وصیتنامه اش را به من سپرد این نکته را هم ذکر کرد و گفت اوهان خلیفه را مقام اسقفی دهید برای دیر و کلیسای سرکیس تا امتی را که جمعی کرسی اچمیادزین اند اداره کند. اما شما اوهان را محروم کردید که برای من نوعی ناراحتی وجدانی است و باید مجدداً او را برای کرسی خود تعیین کنم به خاطر امت اچمیادزین که در بالا ذکر کردیم و دوباره به دست او بسپاریم و مابقی را به خلیفه الکساندر واگذاریم. از این رو مطابق با وصیتنامه پدر روحانی ما و عنایت روح القدس و با ریاست عالی کرسی بزرگ و با فرمان کاتولیکوس و با میل همگان ضروری دانستیم فرزند روحانی خود خلیفه اوهان را به پیشوایی مذهبی دیر سورپ سرکیس تعیین نمایم و اداره امت جمعی اچمیادزین را به او بسپارم که ایشان را با ریاست اسقفی اداره نماید... و قسمت دیگر جمعی اچمیادزین را برابر با وصیتنامه پدر روحانی به خلیفه الکساندر سپرده ایم.

آتش این نزاع بیش از پیش شعله کشید چون مجدداً خلیفه اوهان فرمان پیشوایی مذهبی گرفته بود. از این رو شکایات مردم بالا گرفت تا این که کاتولیکوس ناهاپت مجبور شد هوهان را از مقام خود عزل کند. پس در سال ۱۱۴۴ (۱۶۹۵) کنداکی به این مضمون نوشت: «چون مجدداً نزاع قوت گرفته لذا برای عزیز خود می نویسم که بر تو واجب است هرچه نامه و کنداک نزد خود داری با روغن مقدس به خلیفه استپانوس بسپاری و از عذاب روحی آسوده شوی و خود خلیفه استپانوس هر طور که صلاح می داند عمل کند.» و او را تشویق می کند که از خلیفه استپانوس پیشوای مذهبی کلیسای

وانک اطاعت کند و با او مثل یک راهب کلیسای وانک رفتاری دوستانه داشته باشد.

چنان که برمی آید اسقف هوهان شخصی فتنه انگیز و مستبد بوده چون بعد از این همه فتنه و آشوب و پس از چهار بار معزول شدن باز هم می کوشد مجدداً آن مقام را به دست آورد.

نزاعی که بین کاتولیکوس ناهاپت و پیشوای مذهبی کلیسای وانک و عموم معتمدان جلفا درگرفت دوباره هوهان را قادر ساخت با کتولیکوس ناهاپت برکرسی دیر سرکیس جلوس کند. از این رو در اول مارس ۱۶۹۷ کاتولیکوس ناهاپت نه تنها پیشوای مذهبی دیر سرکیس را به او سپرد بلکه با افزودن به حوزه پیشوایی او بلوک فریدن و بربروت را هم ضمیمه آن کرد. در این صورت حوزه کلیسای وانک محدود شد به محله میدان جلفا، محله هاکوب جان، محله چارسو و هندوستان^{۱۱} راستی که چه ریاست ملال آوری! به جای حفظ مردم در آسایش و برحذر داشتن آنها از هوای نفس با صدور فرمانهای ضدونقیض اختلاف بین آنها را تشویق می کنند. هوهان چون مجدداً فرمان پیشوایی مذهبی گرفت از نو نزاع بزرگی ریشه دواند. امت ساکن بلوکها استشهادنامه ای تهیه کردند که می خواهند مثل سابق تابع خلیفه کلیسای وانک باشند و برای خود خلیفه دیگری را به رسمیت نمی شناسند. در آن هنگام خلیفه استپانوس پیشوای مذهبی کلیسای وانک به اچمیادزین رفت و الکساندر به جای او نشست و چون دید آتش این اختلاف روزبه روز زیانهای بسیاری وارد می آورد تصمیم خردمندانه ای گرفت. خلیفه هوهان را نزد خود خواند و توصیه کرد این نزاع چندین ساله را با آرامش حل کند. از این رو او را راضی کرد که فقط پیشوای مذهبی بربروت باشد و اعانات آن بلوک را برای مخارج خود ضبط کند. و او شاید به دلیل به ستوه آمدن از این نزاع آن پیشنهاد را پذیرفت و موافقت خود را طی عهدنامه ای نوشتند. بنابراین الکساندر شخصاً در هفتم ژانویه ۱۶۹۷ نامه ای به اهالی بربروت نوشت: «بدانید فرزندان عزیز من ناجی همگان مسیح ما در انجیل می فرماید: "کامل شوید، تسلی پذیرید، یک رأی و با سلامتی بوده باشید" و حضرت داوود می فرماید در بین آنها صلح شد. عزیزانم هر جا صلح هست مسیح

*- رساله پولس رسول به قرتیان، باب سیزدهم، بخشی از آیه ۱۱.

آنجاست. نزد همه شما معلوم است که تاکنون بین ما و خلیفه هوهان نزاعی بود که از نفوذ شیطان مکار ریشه گرفته بود، شرح جزئیات و علل آن بی فایده و نابجاست و گذشته ها گذشته است و حالا موضوع دیگری است چون به لطف الهی با یکدیگر آشتی کردیم، نزاع از میان ما برخاست و صلح به جای آن نشست. دیوار میان باغ برداشته شده و باغ یگانه شد. از این پس نزاعی بین بغوس و آبغوس نیست بلکه باید به خدا پیوست و بعد از همه چیز به نشان دوستی و وحدت خود این مطلب را تأیید می کنیم که مردم متبرک بلوک بربروت با احترام برادر ما خلیفه هوهان، اسقف متأله شما را اداره و ارشاد می نماید و شما همگی مطیع و فرمانبردار او خواهید بود به حدی که شایسته یک پیشوای مذهبی بزرگ است. دستور او را بپذیرید، از او سرپیچی نکنید. چنان که همه باید اطاعت کنند و بشنوند و همگی باید مطیع باشید. تمام اعانه ها و نذرهایی را که می دادید به او و راهبان او بسپارید که با نامه و فرمان به میان شما می آیند. مبدا جز این چیزی بیندیشید که برای آن باز نزاعی رخ دهد و مبدا ناراحت شوید که از کرسی مقدس و حوزه علمیه کلیسای وانک دور می افتید و با آن یگانه می شوید که آنجا خانه شخصی خودتان است. خدا چنین نخواهد. تاکنون که بین ما دودستگی حاکم بود این طور بود اکنون که به لطف مسیح از بین رفت مال من و مال تو هم از بین رفت زیرا در مرام عیسی مسیح منی و تویی نیست چنان که در اعمال رسولان آمده است اینک خلیفه هوهان و ما و شما یگانه ایم و نه این و آن، بلکه فقط این مسئله را به عنوان نشانی از دوستی تلقی می کنیم و این نامه در دو نسخه تحریر شد... الخ»

پس از این قرارداد صلح میان هوهان و پیشوای مذهبی کلیسای وانک برقرار شد.

۳ همین که در سال ۱۱۶۶ در روستای هزارجریب دیری به نام حضرت مریم ساخته شد و اسقف استپانوس به عنوان پیشوای مذهبی در آنجا مستقر شد، به حکم کاتولیکوس هاکوب در حوزه کلیسای وانک تغییراتی جزئی پدید آمد زیرا بعضی از روستاهای بلوکها را در حوزه پیشوایی دیر حضرت مریم قرار دادند. کاتولیکوس هاکوب، شهر همدان را هم ضمیمه آن دیر کرد و کنذاکی به مردم همدان نوشت به این مضمون: «فرزندان عزیزم به اطلاع می رسانم که شما امت دیر فریدن هستید و هرکس به

عنوان پیشوای مذهبی در آن دیر بنشیند بر شما واجب است بدون تشویش از او اطاعت کنید. و اعانات و نذورات خود را با میل و رغبت به او رد کنید چون اوست پیشوای مذهبی و مدیر شما و اجازه ندهید خلیفه‌ها و اسقفهای دیگر در امور اعانات دخالت کنند. اما آن دیر که در جای خود ذکر آن رفت فقط ۱۵ سال دوام آورد و خلیفه پیشوای آن به زودی از بین رفت بنابراین موردی برای نزاع پیش نیامد و بعد از ویران شدن آن باز هم تمام بلوکها و شهرها زیر قلمرو کلیسای وانک ماندند. اکنون شهرهای حوزه کلیسای وانک در ایران عبارتند از: جلفا، شیراز، بوشهر، تهران، همدان، رشت و انزلی. در سابق وقتی در کاشان و قزوین و دربند هم ساکنان ارمنی بودند در قلمرو کلیسای وانک قرار داشتند. غیر از شهرها هشت بلوک هم که ساکنان ارمنی زیادی داشتند در قلمرو این کلیسا بودند که عبارتند از: قراقان، ملایر، کزاز، جاپلق، کمره، ببروت، فریدن و چهارمحال که همه با هم دارای ۷۴ آبادی ارمنی‌نشین‌اند.

مرز عثمانی تا بصره است اما شهر بغداد گاهی تابع پیشوایی مذهبی کلیسای وانک بود. اما این شهر از سابق تابع حوزه اچمیدازین بوده است. در هندوستان: بمبئی، سورات، مدرس، کلکته، چیچرا، داکا، صیدآباد، گوالیر، کابل، سنگاپور و بینانگ؛ در جاوه: باتاوایا، سوربایا و سارامانگ که مختصری درباره آنها می‌نویسیم، امید است مرا ببخشید چون چندان ربطی به موضوع تاریخ ما ندارد.

شیراز: شهری است در ۶۰ فرسخی اصفهان در ایالت فارس. مورخ آراکل می‌گوید: «از قوم ارمن که به اصفهان کوچانده شدند ۵۰۰ خانوار هم از آنها جدا کردند و به شیراز بردند و در آنجا اسکان دادند زیرا الله‌وردی‌خان، حاکم شیراز، از شاه عباس تقاضا کرده بود که لطف فرماید و گروهی از ارمنیان وفادار و خیراندیش را در اختیار او گذارد و شاه تقاضای او را پذیرفت و او آنها را برد در شیراز اسکان داد.» (مورخ آراکل، فصل ۴، ص ۴۵) از این مطلب چنان برمی‌آید که آغاز کوچ ارمنیان به شیراز در سال ۱۶۰۵ یا ۱۶۰۶ بوده است. جمعیت قوم ارمن در آنجا افزایش نیافت بلکه روزبه‌روز کمتر شد. طبق احصائیه سال ۱۸۵۶ در آنجا فقط هفت خانوار ارمنی ساکن بودند مرکب از ۱۴ مرد و ۲۰ زن. از این گروه دو خانوار تاجر که اولی بارون پتروس مائیلیان شخصی کوشا و کارآزموده و مهمان‌نواز و دیگری بارون استپانوس هاروتون خاچیکیان بود. پنج خانوار دیگر یا دستفروش بودند یا با شراب‌فروشی امرار معاش می‌کردند.

اینان کلیسایی داشتند که در سال ارمنی ۱۱۱۱ [۱۶۶۲ م] ساخته شد و کتیبه‌ای بدین قرار داشت:

«این خانه خداست و فقط معصومان به آن وارد شوند

در تاریخ ارمنی ۱۰۰۰ و با آن ۱۱۱

با هزینه قوم ما که ساکنان اینجا

این خانه خدا ساخته شد

باز هم به تاریخ ارمنی ۱۲۶۵ [۱۸۱۶ م]

بنا بر میل امت با گنبد ساخته شد

به هزینه بارون شاه‌نظر که فرزند سرکیسیان است.»

این کلیسا در سال ۱۸۵۳ بر اثر زلزله به کلی فرو ریخت و دوباره در سال ۱۸۵۶ مجلل‌تر بنا گردید که بیشتر هزینه آن را مقدسی بارون هوانس آودومیان خیر پرداخت؛ نام آن را حضرت مریم نهادند چنان که بود.

بوشهر: شهری است بندری در ساحل خلیج فارس*... فرسخ با شیراز فاصله دارد. اطلاع واقعی در دست نیست که از چه زمانی ارمنیان آغاز به زیستن در آنجا کردند. اما آنچه معلوم است آنکه در اوایل قرن هجدهم وقتی ظلم و ستم در جلفا بالا گرفت و بعضی از ساکنان متمکن از جلفا می‌گریختند اوایل سکونت در آن دیار بوده باشد. اما شاید بتوان حدس زد که پیش از آن هم تاجران ارمنی برای دادوستد به آنجا رفته باشند. فعلاً ۹ خانوار ارمنی در آنجا سکونت دارند که ۵۳ تن مرد و ۳۲ تن زن‌اند. دو تاجر مشهور به نامهای آقا هوسپ، هملکومیناتس و دیگری یقیا زار. ک. گاسپاریان و کارگزار آنها مگردیچ. ه. پتروسیان در آنجا ساکن‌اند و یک کلیسا دارند.

تهران: شهر شاه‌نشین ایران. در آنجا ۷۵ خانوار ارمنی ساکن‌اند که مرکب از ۱۶۲ تن مرد، ۱۴۸ تن زن‌اند. در آنجا تاجر خارجی نیز ساکن‌اند که در این احصائیه به‌شمار نیامده‌اند. تهران دو کلیسا دارد یکی سورپ تاتا ووس در محله شاه‌عبدالعظیم و دیگری سورپ گورگ در محله قزوین. مشهورترین تاجران ارمنی فعلاً آقاگاریت گریگوریان

صرافیان استانبولی ملکالتجار روسهاست که دارای درجه گراژدانی است. آفاپتروس نرسسیان قره باغی که سابقاً رفیق و همکار آفاگاریت بود، شخصی است قومپرور و بسیار پاکدامن. آقای ایوانه مامیکونوف تفلیسی و بسیاری دیگر.

همدان: که اکباتان نامیده می شود. چنین برمی آید که هنگام کوچاندن ارمنیان و در به دری در شهرهای ایران، بخشی نیز در همدان اسکان یافتند. در آن شهر روستایی هست به نام شاورین که با شهر سه فرسخ فاصله دارد. در همدان و شاورین ۱۱۶ خانوار ارمنی ساکن اند مرکب از ۲۷۹ مرد و ۲۶۹ زن. شغل عمده آنها شراب فروشی است و چون با مسلمانان آمیخته اند لباس زنان آنها هم مثل پوشش زنان غیرارمنی است. کلیسایی به نام سورپ استپانوس دارند که در سال ۱۱۲۵ [۱۶۷۶] ساخته شده است. بین سالهای ۱۸۳۸ تا ۱۸۴۱ دزدان سه بار به کلیسا زدند و اشیای مقدس نقره و طلا و لباسهای پربها را ربودند. از این جهت این کلیسا شکوه قبلی خود را از دست داده است.

در شاورین کلیسایی به نام سورپ آسدوازادور هست. در شهر همدان جادوخانه ای بود که آن را کشیش خانه می نامیدند و به دست گروهی از ارمنیان اداره می شد و سالی دو بیست تومان به دولت مالیات یا جریمه می پرداختند. آنجا اتاقی خالی بدون تزیین بود که جادوگر می نشست و برای متقاضیان حرز می نوشت. جایی که همیشه از جمعیت پر بود. و از این رو شهرت بسیار یافته بود. از جاهای دور نیز غیرارمنیان نیز برای گرفتن حرز می آمدند. آن محل را پیش از محمدحسین قراگوزلو زنی به نام هقنیه تأسیس کرد که فرزندان او پس از مرگش کار او را ادامه دادند و مالیات سالانه آن را ده تومان می پرداختند. اما در زمان پادشاهی فتحعلی شاه فرزندش محمدعلی میرزا که در کرمانشاه بود یکی از پسران خود را به همدان فرستاد و مالیات جادوخانه (کشیش خانه) را ۲۰۰ تومان برید که با زحمت آن را می پرداختند. تقاضاهای بسیاری برای تعطیل کلی جادوخانه و حذف مالیات آن می شود، اما چون دولت سالی ۲۰۰ تومان مالیات می گیرد و سود دارد به تقاضاهای مردم توجهی نمی کند و مالیات را سال به سال می طلبد و در آن جادوخانه اجباراً باز می ماند.

رشت و انزلی: دو شهرند در ایالت گیلان. در انزلی ۹ خانوار ارمنی هست مرکب از ۲۱ مرد و ۱۶ زن. کلیسایی چوبین دارد. در رشت تجار خارجی که عمدتاً از ارمنستان اند

برای خرید ابریشم رفت و آمد دارند. در آنجا یک کلیسای ارمنی وجود داشته ولی حالا به کلی از میان رفته است. برای ساختن کلیسایی در جای سابق آن تمایلی است و تقاضاهای بسیار به دولت ایران می شود که فرمانی بگیرند ولی تاکنون نشانی از توفیق نیست.

دربارهٔ بلوکهای ارمنی نشین ایران در فصل مخصوص کمی مفصلتر بحث خواهیم کرد. بصره: در اوایل قرن هجدهم ارمنیان در بصره ساکن شدند و تجارت آنجا رونق یافت و آنگاه که ستم جلفا را فرا گرفته بود گروه بسیاری از جلفا گریختند و به آنجا رفتند. اما رونق کار ارمنیان در آن شهر چندان نپایید زیرا یا به سبب بدی آب و هوا و یا به جهت کسادی کار تجارت، بصره را ترک کردند و به سورات کوچیدند و بخش مهمی از آنان به هندوستان و بغداد رفتند. اکنون چند خانوار ارمنی در آنجا به سر می برند که بسیار فقیرند و با مزد روزانه امرار معاش می کنند. بصره کلیسا دارد.

بمبئی: مهمترین شهر هندوستان است که فعلاً ۱۷ خانوار ارمنی مرکب از ۲۴ مرد و ۲۵ زن در آنجا به سر می برند. کلیسایی به نام سورپ پتروس دارد. سکونت ارمنیان در آنجا مربوط به اواخر قرن هفدهم است. پیش از این تاجر مشهوری در آنجا می زیستند ولی حالا از تعداد تاجران مهم کاسته شده است. اکنون مشهورترین آنها عبارتند از: بارون هاروتون هوردانانیان، هوسپ آقازاریان و برادران او، دو برادر به نامهای بارون مارکوس و بارون غوکاس ماکدسی هوسپیان. چند سال پیش در آنجا کارشان رونق داشت ولی ورشکستگی از اعتبار آنها کاسته است.

سورات: دربارهٔ این شهر در جلد اول به تفصیل نوشته ایم.

مَدْرَس: شهر مهمی است در هندوستان که ارمنیان بسیاری در آن به سر می برند که تا پنجاه سال قبل از لحاظ اهمیت و قومپروری از همه سر بودند. تاجران ارمنی در قرن هفدهم به آنجا کوچیدند و کارشان بسیار رونق گرفت. در اوایل قرن نوزدهم تجارت ارمنیان در آن شهر رو به نقصان گذاشت و در همین قرن فقط خانهٔ سامیان تجارتخانهٔ مشهوری داشتند. اما آن هم در سال ۱۸۵۳ ورشکست شد. اکنون تنها دو برادر، فرزندان گیراگوس هاروتونیان به تجارتی جزئی اشتغال دارند و غیر از آنها تاجر ارمنی مشهوری در آنجا نیست.

همان‌طور که رونق و ثروت آن شهر از میان رفت همان‌طور هم حس قومپروری سستی گرفت. چون ارمنیان فعلی مدرس (نه همگی) به کلی به جای آنکه به نژاد هایک دلیر و آرام ببالند از ارمنی بودن خود بیزارند. به لحاظ اعتقادات مذهبی هم آن شورگرم را از دست داده‌اند و بسیاری از آنها به فراماسیونری پیوسته‌اند. مدرس یک کلیسا و یک مدرسه دارد با بیست خانوار. جمعیت ارمنی مرکب از ۵۱ مرد و ۴۵ زن است.

کلکته: پایتخت هندوستان است به لطف الهی در این شهر هندوستان کار و کسب ارمنیان در این قرن بیشتر رونق گرفت. ۱۱۳ خانوار مرکب از ۳۴۵ مرد و ۲۹۷ زن ارمنی و نزدیک به ۵۰ نفر اروپایی در آنجا به سر می‌برند. کلیسایی به نام نازارت دارند که بانی آن آقانازارت بوده است. این شخص ثروتی قریب به ۷۰۰ هزار روپیه دارد که بخش مهمی از آن غیرمنقول است. معمولاً ۳ کشیش در آنجا به سر می‌برند. کلیسا را چهار متولی، یک نگهبان و سه نفر کمیسر مشاور که از جانب امت تعیین می‌شوند، اداره می‌کنند. کلیسا ماهانه ۱۵۰۰ الی ۲۰۰۰ روپیه کمپانی به بینوایان کمک می‌کند. مدرسه‌ای عالی به نام مارتاسیراگان دارد که در سال ۱۸۲۱ تأسیس شده است. با اینکه طی سال گذشته بسیاری در آن مدرسه تعلیم دیده‌اند اما به اندازه نام خود فایده عملی نداشته است. معلم فعلی زبان ارمنی آن بارون هوانس آودالیان دانشمند است که تاکنون سی و پنج سال است که به این شغل مشغول بوده است و بچه‌های ارمنی را تربیت می‌کند. در این شهر قریب به ۲۰ خانوار تاجر ساکن‌اند که سرآمد آنها خانه آبکاریان است (چندین سال پیش تجارتخانه آقایبگ یا آقایبگیان وجود داشت اما در سال ۱۸۵۰ ورشکست شد و تجارتخانه او هم مثل نامش گردیده. (بیگ به ارمنی یعنی شکسته شد).

در میان این ساکنان یک وکیل، یک منشی و یک پزشک به نام سرکیس شیرخوریان به سر می‌برند.

چیچرا: کار و کسب در آن شهر در قرن هجدهم رونق فراوان داشت و ارمنیان بسیار در آنجا به سر می‌بردند. اما چون کلکته رونقش افزون شد آن شهر افول کرد. ۶ خانوار ارمنی در آنجا به سر می‌برند (طبق سرشماری ۱۸۵۵) قریب ۲۰ نفر. کلیسایی به نام سورپ هوانس دارند که اداره آن برعهده متولیان کلیسای نازارت کلکته است.

داکا: در آنجا ۲۴ خانوار ارمنی به سر می‌برند که ۵۵ مرد و ۳۹ نفر زن‌اند. کلیسایی دارند به نام سورپ هاروتیان. بیشتر ساکنان ارمنی آنجا ملاک‌اند. در آن شهر نزدیک به ۴۰ سال پیش آقاهاروتون میکائیلیان پیشرفت زیادی کرد. اما میلیون‌ها دارایی او از بین رفت و برای دو دختر او نزدیک ۸ الی ۱۰ لک روپیه باقی ماند.

صیدآباد: در آنجا ۵ خانوار ارمنی ساکن‌اند مرکب از ۱۴ مرد و ۹ زن. از میان این ساکنان واهان و استپانوس مناساگان و ارطانیان از همه مشهورترند که کارخانه نیل و ابریشم دارند. گوالیر: در آنجا نزدیک به ۲۰ سال پیش یک سرلشکر مشهور به نام هاکوب پتروسیان می‌زیست که از لحاظ قوم‌پروری و ثروت مشهور بود. برای خود کلیسای کوچکی ساخته بود و کشیشی مخصوص خود داشت اما پس از مرگش فرزندش به راه قوم‌پروری و ایمان پدر نرفت بلکه پا در راه باهاقو [باطل] نهاد. پس دارایی او همه نابود شد، بی آنکه به قوم خود چیزی اهدا کند. همسر سرلشکر هقینه نام داشت و مثل شوهرش کوشا و مؤمن و در مذهب متعصب بود و خواست سود هنگفتی به قوم خود برساند، اما دارایی او نصیب پسر دنیا دوستش شد و نیت خیر او بر باد رفت ولی نظر من آن است که خداوند حق او را پایمال نخواهد کرد.

کابل: فقط اسماً به حوزه کلیسای وانک مربوط است نه از جهت مردمانی که در آنجا هستند. از آنها اطلاعی در دست نیست.

سنگاپور: شهری است پررونق که در آنجا ۸ خانوار ارمنی به سر می‌برند مرکب از ۲۹ مرد و ۲۶ زن. کار آنها تجارت با چین و هندوستان است. یک کلیسا دارند که نزدیک به ۲۵ سال پیش ساخته شده است. در آنجا روزنامه اوسوم‌ناسر [دانش‌پرور] سه سال منتشر می‌شد.

بنینانگ: شهری است در شبه جزیره و در آنجا دو خانوار مشهور به نام هاروتون و آتون زندگی می‌کنند و به تجارت مشغول‌اند.

باتاویا: پایتخت جزایر جاوه و از مستعمرات هلند است. در آنجا هفت خانوار ارمنی مرکب از ۲۰ مرد و همین تعداد زن ساکن‌اند و بیشترشان تاجر. احساسات قوم‌پروری آنها بسیار مشهور است و روز به روز هم بیشتر می‌شود. خانم مریم هاکوب هاروتونیان در

آنجا سکونت دارد که نسبت به یتیمان و ینوایان و مستمندان بسیار دلسوز است. و با اعانات خود همچون چشمه رحمتی است برای تمام آنها که از او تقاضایی دارند. این گروه اندک کارهای مهمی برای قوم خود انجام می دهند چون در سال ۱۸۵۳ کلیسایی به نام سورپ هوانس ساختند و صندوقی برای جمع آوری اعانه برای ینوایان جلفا تهیه کردند و در سال ۱۸۵۴ مدرسه ای را بنا کردند به نام "مانوک و هاروتون" که در سال ۱۸۵۵ به اتمام رسید. به زادگاه خود پیوسته عشق و علاقه ای قلبی دارند و سرانجام هر طور که برای سود خود می اندیشند و پیشرفت می کنند، همان طور هم نسبت به قوم خود و نفع جلفا می اندیشند. سرچشمه عشقشان به قوم خود از اینجاست که تمام ارمنیان ساکن آنجا از جلفا کوچیده اند و دوران کودکی خود را در جلفا سپری کرده اند و از زجر و مزاحمت در آنجا تجربه دارند که وقتی بالغ شدند میل به احسان و همدردی نسبت به قوم و وطنشان در آنها شدید است. تمام ارمنیان ساکن این جزایر احساساتی مشابه دارند. چون آنها نیز مثل اینان از جلفا کوچیده اند و در آنجا به لطف خدا و کوشش و جدیت خود در کار پیشرفت کرده اند و این ترقی روزافزون است. ساکنان هندوستان هم تا نیم قرن پیش مثل اینان از قوم دوستی و میهن پرستی احساساتی مشابه داشتند. از آنها بگویم که در جلفا زاده شده اند که خود را در اینجا گذرانده اند و از راه تجارت در هندوستان ترقی کرده اند. برای اینکه حتی یکی از آنها فکر تجدید سلطنت در ارمنستان را در سر می پروراند و قوانینی برای اداره مملکت تدوین کرده بود. کس دیگر برای تأسیس مدرسه وصیت می کرد و دیگری میل داشت با پول قسمتی از خاک ارمنستان را بخرد و دیگران نیز مثل ایشان در زمان خود کارهای بزرگی انجام دادند که تفصیل و یاد آن از حوصله این تاریخ خارج است و من به اختصار از آن یاد می کنم. اما دریغ و هزاران دریغ که تا فرزندانشان در هندوستان به دنیا آمدند و با شیر مادران سیاه پوست هندو تغذیه شدند از قوم خود بیگانه گردیدند و احساسات قوم پروری آنها ضعیف شد و سرانجام آدمهایی شدند منحرف از راه پدران. با آنکه این گفته در مورد همگان صادق نیست اما هنوز هم بسیاری هستند که احساسات میهن دستانه و محبت به کلیسا و قوم خود را در دل زنده نگه داشته اند. اما در کل باید گفت که بین ارمنیان فعلی و قبلی

هندوستان فرق بسیار هست. با این حال اگر قومپروری باشد و به راستی بخواهیم مقایسه کنیم در میان ارمنیان هندوستان هم هست.

آغاز سکونت ارمنیان در این جزایر پر نعمت در اوایل قرن هجدهم بود.

سوربایا: ۵ خانوار ارمنی در آنجا به سر می‌برند که نیمی زن و نیمی مرد هستند. از مشهورترین آنها بارون قازار هوهانیان است که کارخانه قند دارد و تجارت می‌کند. دیگر از نام‌آوران آنجا بارون مانوک هوردانانیان است که دنبال هوسهای دنیوی نیست، اهل مطالعه است و بسیاری به قومپروری و پاکدامنی او گواهی می‌دهند.

چریبون، تگال و بانیوما: شهرکهایی در جزایر جاوه‌اند که در آنجا چهار خانوار ارمنی مرکب از ۱۶ تن زندگی می‌کنند.

جبارا: دو خانوار ارمنی در آنجا به سر می‌برند به تعداد ۱۹ نفر. در این حدود در بلوک سومبرینگ بارون مارکار سوکیاسیان سکونت دارد که فرماندار و حاکم سومبرینگ است و املاکی دارد که خود خریده است.

سمرانگ: ۵ خانواده ارمنی در آنجا ساکن‌اند که مالک‌اند و کارخانه قند و نیل دارند و بعضی به تجارت مشغول‌اند. از میان آنها بارون بغوس آندریاسیان شهرت دارد که دارای املاکی است و در کارخانه قند خود سالانه ۲۰ هزار پیگول تولید می‌کند.

۱- جلد اول، فصل [چنین است در اصل]

۲- آن‌کنداک در کتابخانه کلیسای وانک محفوظ است.

۳- رونوشت فرمان شاه صفی در کتابخانه کلیسای وانک محفوظ است.

۴- جلفاییان به دو جهت مقام کاتولیکوسی ناهاپت را نپذیرفتند. یکی به آن جهت که پیش از رسیدن محضر جلفاییان به اچمیادزین کار انتخاب او تمام شده بود و دیگر آنکه گمان می‌کردند به کاتولیکها تمایل دارد. از این رو جلفاییان یکصد در سال ۱۶۹۳ نامه‌ای به راهبان سورپ اچمیادزین نوشتند که ۲۰۰ نسخه آن را در چاپخانه کلیسای وانک چاپ کردند و به همه جا فرستادند. بیجا نمی‌دانم آن را که یک سند قومی است در اینجا بیاورم یا اینکه از روال تاریخ من خارج است.

«ای همکاران عزیز، مقدس، باوفا، برادران خودی سعادتمند، حق‌اندیش، راست‌رو و عالی‌جنابان بلندنظری که در حوزه کرسی سورپ اچمیادزین نگهبان و پاینده قوم ما به سر می‌برید و نیز ای کسانی که در سایه آن هستید، ای فرزندان آرات و آذربادگان و خلیفگان و کشیشان و همه راهبان و طلاب و کسانی که در خدمت کلیسای مقدس‌اید. ما با مهری پاک و آرامشی ملکوتی نسبت به مسیح، ما و قاطبه مسیحیان

اصفهان اعم از روحانی و غیر آن به شما درود می‌فرستیم و بدین وسیله به اطلاع آن اشخاص بسیار محترم می‌رسانیم که واقعه اتفاقیه به سبب بی‌احتیاطی و عدم آمادگی پدید آمده که باعث تزلزل در اعتقاداتمان نظیر کشتی دستخوش امواج گردیده است. هرگاه بخواهیم صلح و اصلاحی به‌وجود آوریم، در جایی که کارها بر مدار صلاح نگردد، آشوب و فتنه ریشه می‌دواند، همچنان که به‌عینه خود گواه آنیم. زیرا از آن زمان که شادروان خلدآشیان کاتولیکوس ما، یقیا‌زار، از دنیا رفته است آشوب و فتنه پیوسته در میان ما وجود داشته است که علت آن عملکرد اشخاص نابخرد و کارناآزموده بوده است که به آفت خودپسندی گرفتار شده‌اند و بانی و مشوق آنها میناس آستابادی است؛ که نه در دوران کودکی دانشی اندوخته و نه صراط صداقت پیموده و نه از گردش روزگار پند گرفته بل به دور از مراتب روحانی اسیر عوالم نفسانی در میانه عوام‌التأسی چون خود می‌گردد. چنین شخصی با ناهایت با مهر و سند قرار و مدار گذاشته که پس از وی جانشین او شود و با این پیمان بوده که چنین اعمالی صورت گرفته است که صحت آن به‌راستی برای ما محرز شده و چیزهایی فراتر از این که همگی می‌دانیم و لازم نمی‌دانیم جزء به‌جزء آنها را در این نوشته بیاوریم.

حال این میناس آستابادی کیست که دست به چنین اعمالی می‌زند؟ مگر قوم ما زرخیر پدر اوست که هر که بخواهد او را به‌خاطر شکمش و وارثش بفروشد. اگر سنت و قانون انتخاب کاتولیکوس این است، کیست کمتر از او که بتواند برای نیل به نیات پلید خود کاتولیکوس برگزیند، چون در مملکت شما و ممالک دیگر اسقفها و راهبان بسیارند و اگر چنین باشد که بدون انتخاب و استشهاده کسی بتواند کاتولیکوس بشود و ما از او اطاعت کنیم، کیست که نتواند آستابادی را به این مقام برساند. چه کسی از او کمتر است که نامزدش کاتولیکوس نشود. اگر نامزد او قابل قبول است پس نامزدهای دیگران هم باید پذیرفتنی باشند و چنانچه نامزد دیگران پذیرفته نمی‌شود از او هم نباید پذیرفته شود. آستابادی از جمله افراد ذی‌صلاح قوم ما نیست بلکه همسنگ اشخاص بی‌دانش و جاهل است و جهل ما در تمام پلیدیهاست و او در این مناهی غرق است حال این شخص اول برای ما برمی‌گزیند و بعد ما را آگاه می‌کند.

اولاً یا این عمل را شما طبق وصیتنامه پدر روحانی بزرگ ما انجام داده‌اید یا طبق نامه‌ای که برای ما ارسال کرده‌اید. در مورد اول سخن ما این است که یقیا‌زار پدر روحانی بزرگ ما چنین وصیتی نکرده است که خود نیز از آن آگاه بوده‌اید و بعد هم ما اطمینان یافتیم. زیرا اگر چنین وصیتی کرده بود چرا با دست خود آن وصیتنامه را مهر نکرده است، برای اینکه قبلاً هم چنین روشی داشت که برای تأکید مکتوب خود نمی‌نوشت «آن را با دست خود امضا کردم» او در چندین نامه که برای ما فرستاده نظیر این جمله را نوشته و مهر کرده است. در چنین موقعیتی هم بسیار ضروری بود که به این روش خود عمل کند تا برای عموم مردم سند و قابل اجرا باشد. از اینجا معلوم می‌شود که گفته‌های شما صحت ندارد. باید گفت اگر چنین حرفی هم زده باشد مقبول نیست. به سنت و قانون پدران مقدس و مرحوم ما بنگرید و اگر سنت برگزیدن کاتولیکوس این‌طور باشد یعنی بدون تشکیل مجمع خلیفگان و اسقفها و نیز راهبان و روحانیون و شورای کل امت، و انتخاب از روی میل شخصی و با دستهای خود کسی را به مقام کاتولیکوسی بنشانند، چنان که شده، راه و رسمی است کُز و بیراهه و برخلاف سنت پدران ما. پس ما نمی‌پذیریم. اگر به قوانین پدران و همچنین پدرانی که فعلاً در قید حیات‌اند یعنی در سال ارمنی ۱۱۱۵ توجه نمی‌کنند خلیفه‌های معروف، مشاهیر و معتمدان گرد آمده و در کرسی‌نشین سورپ اچمیادزین، پیرو پدران روحانی، چند نفری جمع شوند و یک کاتولیکوس انتخاب کنند که اگر طبق سنت نباشد صحیح نیست زیرا مکتوب آنها به دستخط شادروان خلیفه موسس با مهرهای دیگر نزد ما محفوظ است که رونوشت آن را برای شما ارسال کردیم. اگر طبق سنت ایشان هم‌اکنون نیز عمل کنید مقبول نظر ماست و اگر نه در صورت ایجاب و ضرورت بدان گردن

نمی‌نهیم، این از مورد اول. در مورد دوم نیز چنین پاسخ می‌دهیم که اگر ما به جناب خلیفه یقیا‌زار نوشته‌ایم و نمی‌توانیم انکار کنیم که تا در قید حیات است او را کاتولیکوس می‌شناسیم و بعد از خودش بنا بر آنچه میل اوست می‌پذیریم و منتخب او را در مقام کاتولیکوسی می‌پذیریم حال آنکه پدر روحانی ما یقیا‌زار فقط یک شاگرد نداشت بیشتر داشت. اگر ما به صراحت نامی از شخصی برده‌ایم سخن شما صحیح است و اگر بدون ذکر نامی نوشته‌ایم در این صورت گفته شما بیجا و کردارتان الی‌الابد نارواست. هیچ‌کس نشنیده که پیش از دفن کاتولیکوس متوفی مقام کاتولیکوس جدید بدون تدهین پذیرفته شده باشد که حالا شده است. مگر پدر روحانی ما یقیا‌زار در برابر بعضی از انظار نادان جلوه می‌کند که او با تدبیر و کاردانی از اورشلیم به قسطنطنیه رفت، آنجا ماند و گفت من به کرسی‌نشین مقدس نمی‌روم تا محضر اصفهانیان برسد و چون ما ارسال کردیم به سرعت به اجمیادزین رفت. عمل مرد خردمند این‌طور است. اگر او برای خود چنین می‌اندیشید پس چطور برای غیر بدون محضر خواستن از ما رضایت می‌داد؟ بعد از انجام کار، محضر خواستن درست نیست. شما برای تأییدیه از ما محضر خواسته‌اید که آنچه لازم بود به‌موقع ما نوشتیم ولی میناس مثل گدوس و هو‌قوپرنوس روم شد که رشوه کورشان کرد و حرمتشان زایل شد؛ دو بار و سه بار رشوه داد و حکم تقلبی گرفت و بدون محضر، و مصلحت‌دید ما فرستاد و نام نیک خود را ضایع کرد و خواجه غوکاس متبرک مسیح فرزند ماکدسی خواجه پتروس کلانتر جدید شد و نظیر پدرش مؤمن بود. از این پس رشوه به کار نخواهد آمد و راستی سلطنت خواهد کرد و درستی میوه آن خواهد بود. فعلاً برای ما فرصتی است برای بیدار شدن، چون شب به پایان رسید و روز نزدیک شد. این مکتوب بدان جهت به حضور آن عالی‌جنابان فرستاده می‌شود تا به کسی که به مقام کاتولیکوسی رسیده نشان دهید که اگر بخواهد با ظلم و زور باز ما را به اطاعت وادار نمی‌تواند. زیرا ما زرخرد کسی نیستیم. سلطانی که سلطنتش مطابق اراده شخصی خودش باشد و با زور آن را به چنگ آورده باشد از طریق ظلم نمی‌تواند هیچ‌کس را مطیع خود سازد حتی یک نفر را. اما اگر اراده خود را با حق و عدالت توأم کند، هرچه بیشتر اطاعت می‌کنیم عدالت و انصاف چیست؟ یعنی کزراه نرفتن، یعنی بدون انحراف سپردن راه قدیسان پیشین ما.

در دوران ما بودند کسانی که کردار خوب داشتند، برابر با صراط مستقیم مذهب رفتند، پیرو آنها بودند، مثل کاتولیکوس‌های شادروان موسس و فیلیپوس که در این اواخر مثل خورشید در کلیسای مقدس ارمنستان نور افشانند. تقاضای ما چیست؟ اینجانبان تقاضای خود را به اختصار در دوازده مورد ذیلاً می‌آوریم؛ اول از آنجا که کاتولیکوس پیوسته کتاب آسمانی را می‌خواند و برطبق آن امور کلیسا را اداره می‌کند، دوم، از آنجا که مدرسه و مکتب همه جا دایر می‌کند چنان که در بین مسیحیان دیگر نیز چنین رسمی هست، علی‌الخصوص برای ما و ایرانیان که در دایر کردن مدرسه بسیار جدیت دارند چون ساختن و استوار کردن ملت وابسته به آن است، چنان که می‌بینیم قوم گرجی سترون شد چون به این مسئله اهمیت نداد؛ سوم، از آنجا که کاتولیکوس خرقه می‌پوشد نه پارچه‌کتانی و پنبه‌ای و به دیگران اجازه پوشیدن آن را نمی‌دهد؛ چهارم، چون به صورت فردی و دور از دیگر راهبان نماز نمی‌خواند و نان نمی‌خورد بلکه همیشه با راهبان است و تمام دعاها را هم سر سفره می‌خواند؛ پنجم، از آنجا که انبار آذوقه و خانه‌داری شخصی ندارد و در خانه خودش از مال من و مال تو بحثی نیست تعداد وابستگانش بیش از حد لازم شده به کسان دیگر نمی‌رسد و از هدفهای اصلی دور مانده است باید تمام درآمدها در یک جا و در یک صندوق و یک انبار گرد آید چه در مورد امور خانه‌داری و چه در مورد سفره‌خانه؛ ششم، از آنجا که نباید سوار مرکب راهوار شکوهمند شود بلکه باید سوار بر قاطر در بین مردم بگردد که ما با چشم خود کاتولیکوس قبلی را چنین دیدیم؛ هفتم، چنان که می‌شنویم نباید دو، سه، یا چهار ملتزم رکابدار داشته باشد، بلکه باید به یکی

قناعت کند مثل کاتولیکوس سابق؛ هشتم، رفتار مسخره و شگفت‌آور نداشته باشد یعنی موقع عبور در مقابلش یک یا دو یدک‌کش بیشتر نباشد یا شمشیر و قداره نبندد که مورد حاجت یک پیشوای روحانی نیست زیرا اسلحه متعلق به افراد لشکری است نه روحانیون، چنان که حواریون گفته‌اند؛ نهم، از کودکان نوحه با لباسهای زیبا برای خدمات پذیرایی استفاده نکند که موجب بدآموزی شود بلکه از بزرگسالان ریش‌دار با لباس سیاه و بلند بهره‌گیرد تا از بدزبانی طعنه‌زنان و بدخواهان در امان باشد؛ دهم، به افراد نادان و بی‌تجربه درجهٔ اسقفی و خلیفگی ندهد زیرا آنها که کوشا و ساعی‌اند و کار نیک می‌کنند و در علم جدیت دارند با دیدن این درجات به این کسان نومید می‌شوند و از ترقی بازمی‌مانند و جهل و نادانی در بین قوم ما ماندگار می‌شود، چنان‌که ارسطو می‌گوید اگر ترقی‌خانه را می‌خواهی بدها را از خوبها جدا کن و کارکن‌ها را از بیکاره‌ها. به گفتهٔ دانشمندان بزرگی و افتخار نصیب عالمان است؛ یازدهم، از تنبیها نامناسب که از وقار او می‌کاهد بپرهیزد، چنان‌که می‌شنویم ریش‌فلان را بریده و یا بهمان را به ستون بسته است نه یک بار و دوبار بلکه به کرات به گوشمان می‌رسد که او چنین اعمال ناپسندیده‌ای دارد. اسقفی را بی‌محاكمه و مشورت هنگام نان و شراب خوردن بر ستون بسته و توسط اجارم و اوباش کتک زده و سپس ریش او را بریده‌اند. کنستانتینوس زاهد وقتی این مجازات را در حق اریوس انجام داد که واجب‌القتل بود و یا تئودوس صغیر که نسبت به نستور چنین تنبیهی روا داشت و یا پدران مقدس وقتی واجب دانستند چنین مجازات‌هایی برای روحانیون و اسقفها وضع کردند. همان‌طور که گورغ اسکندرانی در مورد نستور نجس چنین کرد که با نظر مجمع او را از درجهٔ اسقفی خلع کردند. کی پدر روحانی ما موسس با کسی چنین کرد و یا شادروان فیلیپوس کاتولیکوس که بیست و سه سال در این مقام بود ریش چه کسی را چه وقت برید و کدام‌یک را به ستون بست؟ همچنین پدر روحانی ما هاکوب بیست و پنج سال بر این کرسی جلوس کرد تنها برای ونوپ ری‌ئوس چنین حدی تعیین کرد آن هم وقتی که دنیا شاهد بود که مستحق مرگ است نه مجازات. حالا یک سال و نیم است چندین بار شنیده‌ایم بیجا و بی‌جهت مرتکب چنین فضاحتی شده است. چنین مجازات‌هایی از اختیارات حکومت است و مناسب مملکت است نه یک مقام کلیسایی. از این رو نمی‌خواهیم اسقف یا خلیفه‌ای برخلاف نظر مجمع و قانون تنبیه شود که از این رهگذر زیانهای بسیار به بار می‌آید؛ دوازدهم، مانند برکیشو و شموئیل نباید هیچ اسقفی را از حوزهٔ خلیفه‌گری خود جابه‌جا کرد. تا کسی نتواند حوزهٔ اسقف متوفی را بگیرد یا کسی دیگر حوزهٔ اسقف زنده‌ای را تصاحب کند همان‌طور که پدر تاریخ ما موسس* در کتاب خود آورده است. بلکه باید بر اساس قوانین راستین صراط مستقیم حواریون و کاتولیکوس‌ها هر اسقف باید فقط حوزهٔ خلیفه‌گری خود را اداره کند و مثل سابق هر خلیفه در حوزهٔ خود برقرار بماند. اما اگر اسقف پیشوای مذهبی کار خلافی مرتکب شود باید او را طبق قوانین کلیسا محاکمه کرد و آنچه را سازوار است به عمل آورد، زیرا تغییر و تمویض آنها عواقب زیانباری داشته و خواهد داشت. بنا بر قول الهی اگر خانه، شهر و سلطنت از هم گسسته شود ویران خواهند شد. زیرا همان‌طور که بر همگان آشکار است هر حوزه‌ای که از پیش بوده به همان وضع خود باید برقرار بماند و هیچ‌گاه لازم نیست آنها را بین دیگر حوزه‌ها تقسیم کرد. با اینکه بعد از روانشاد کاتولیکوس فیلیپوس بعضی تقسیمات انجام شده که آن هم از طریق قانونی نبوده است بلکه به‌ناحق بوده که نمی‌خواهیم دیگر چنین شود و نمی‌گذاریم این بی‌قانونیها تکرار شود و بالاتر از همه استاباد را با از کرسی مقدس، از بلوک آراوات اخراج و طرد کرد تا گم شود و به خانهٔ خود برود و هرچه تصاحب کرده و دارد از او بازپس گرفته شود. اوست مستحق ریش بریدن و به ستون بستن و کتک خوردن نه این و آن. با دستخطی او را طرد کنید که بهتر است دیگر پا به ایوان نگذارد و گر نه راه درست معلوم است: ما فرمانی همایونی می‌گیریم و می‌دانیم با چه رسوایی که نه

دیده‌اید و نه شنیداید او را با محاکمه و مجازات نابود می‌کنیم. زیرا هم او با رشوه‌های رنگارنگ چشم آن ددمنش دژخوی را کور می‌کرد تا نیت شوم خود را به ثمر برساند. از این رو نمی‌خواهیم چنین شخصی مفتن و چاپلوس بر این مکان مقدس تکیه زند، بلکه باید به سوراخی بخزد که سزاوار آن هم است. اکنون این دوازه مورد خواسته‌های ما از کاتولیکوس است حال هر کس که می‌خواهد باشد، این نکات مکتوب را با استدعا و مهر برادرانه نزد شما فرستادیم مثل کسانی که شریک غم یکدیگرند و شما این مکتوب را به او نشان دهید اگر با سند و مهر خود بپذیرد و اسقفهای سعادت‌مند شهادت دهند و برای ما بازپس فرستند همچون نشانی ماندگار نزد ما به یادگار خواهد ماند و آنگاه ما عاشقانه مطیع او خواهیم ماند و او را به سروری خود خواهیم پذیرفت و خودش بر کلیسای ما همچون آفتاب سلطنت خواهد کرد و چنانچه گفته‌های ما را نپذیرد و یا نوشته ما را یاوه انگارد آنگاه نامه ارسالی ما را بازگردانید که می‌دانیم چه باید کرد. از هر سویی بی‌رحمانه اقدام خواهیم کرد. از این مکتوب دو نسخه در کلیسای وانک مقدس جلفا در شهر اصفهان به تاریخ ۱۶۹۳ میلادی برابر با ۱۱۴۲ ارمنی، اول ماه مه تحریر شد.

✱ - موسس خورناسی (موسی خورنی) مؤلف تاریخ ارمنستان در قرن پنجم میلادی.

VI

مستغلات کلیسای وانک و معافنامه‌های مالیاتی

^۱ مستغلات کنونی کلیسای وانک از دو طریق حاصل شده است. اول که بخش عمده آن است توسط خلیفه‌های سابق خریداری شده و دوم بخشی که مؤمنان برای آمرزش و شادی روحشان به کلیسای وانک هدیه کرده‌اند.^۱ در قرن هفدهم آنگاه که ستم در جلفا بالا گرفت و بیشتر مردم خانه‌های خود را گذاشتند و گریختند عمارات بی صاحب ماند و روبه ویرانی نهاد. پس تصمیم گرفتند خانه‌های متروک را تسطیح و به باغ تبدیل کنند.^۲ از این رو در آن هنگام خرید باغ و ملک با قیمتهای بسیار نازل امکان داشت.

^۲ املاک کلیسای وانک طبق فهرست کتابهای خطی:

۴	باغ بغوس جهانگیرها
۱-۲	باغ پیرها
۶	موقوفه شاه ولیها
۱	خانه لازاریانها
۶	باغ بگوم
۶-۵	باغ ستاقه
۷	باغ هائایی واقع در خیابان
۳-۷	باغ مرتادیک
۳	ملک قلندرها در کنار رودخانه

۶	هوهان خلیفه
۱/۵	خانه قلندرها
۱	باغ خانه گل صنم
۲	بابان شهریمانی
۰/۶	خانه ژیرسارهاد
۱۳/۵	باغ والاتیانها
۷/۵	باغ اسرائیلیانها
۱۶	باغ به
۶	باغ میدان
۶	باغ زادور شمع ریز
۲	باغ خلیفه بغوس
۵/۲	باغ آقامال
۷	باغ توپچیها و شاخه نبات
۱۸	باغ انگوری
۱۲/۲	باغ گوگ چابگ
۲/۷	کشیش پتروس
۸/۵	آقاگریگور
۱/۲	وسکه وازیگنتس
۱۴۹	جمع

۳ املاک فعلی کلیسای وانک:

۲۶	باغ نوراشن
۸/۵	ملک والانتس
۳	حیاط دوم والاتیان
۷	ملک بادامستان
۴	باغچه مسجد

۱۴	ملک آواک
۳/۴	خانه و باغ حکیم استپانوس
۸	ملک جهانگیر
۱/۴	قلندر
۵/۵	باغ گریگور
۲	یک قطعه ملک ساده
۴	کلیسای مراد
۶	کلیسای وانک اوهان
۲۴	باغ بزرگ انگوری
۶	بیشه کبوده
۹	باغ گوچابک
۸	حوری خان
۱/۳	کشیش هاکوب
۱۰/۷	دو باغ چهارهزاریها
۴	باغ وقفی
۳/۵	باغ حسین
۱/۳	کلیسای شاه ولیها
۱۵۲/۶	جمع

طبق مساحی که در سال ۱۸۵۲ به فرمان پیشوای مذهبی فعلی عالی جناب تاتاووس به عمل آمد کل املاک کلیسای وانک جمعاً به ۱۴۶ جریب بالغ شد. باغ نوراشن یا باغ به مشجر است در کنار زاینده رود واقع شده و زیان بسیاری به کلیسای وانک می‌رساند؛ زیرا هنگام سیلابهای بهاری آب رود بالا می‌آید و دیوارهای باغ را فرومی‌غلطانند. در سال ۱۸۵۵ سیلاب بسیار بالا آمد که نظیر آن را قبلاً کسی به یاد نداشت. به همین جهت دیوار شمالی باغ به کلی فرو ریخت. در سال ۱۸۵۶ با صرف هزینه‌های گزاف دیوار مخروبه با پی استواری از سنگ و آهک نوسازی شد. برای برگرداندن آب رودخانه سدی بنا شد که

آب را از این طرف به آن طرف برگرداند اما سیل ۱۸۵۷ نیمی از آن سد را ویران کرد که در همان سال مجدداً تعمیر شد. هیزم کلیسای وانک از درختان همین باغ تأمین می‌شود که از پایش یا بریدن درختان خشکیده به دست می‌آید. قسمتی از این باغ در سال ۱۷۵۰ وقف شده بود و قسمت دیگر آن از املاک همسایه‌ها خریداری گردید که پیشوای مذهبی موسس آن دو قسمت را یکی کرد. در این باغ چرخابی هست که چرخ چوبی آبکشی است و یک شتر با دور زدن دو برابر یک گاو آب را از چاه بالا می‌آورد.^۳

در املاکی که ساده می‌نامند گندم، پنبه، تنباکو و بیخ زمینی می‌کارند که مساحت آنها ۴۵/۵ جریب است که بخش عمده آن توسط پیشوای مذهبی موسس خریداری شد و بخش دیگر بین سالهای ۱۷۳۰ تا ۱۷۵۸ به کلیسای وانک هدیه شد.^۴ قسمت بیشتر باغ انگوری را که از خانه‌های ویرانه بود خلیفه موسس خرید که از سال ۱۷۲۰ تا ۱۷۵۰ آن را یک کاسه کرد. بخش بزرگ و کوچک باغ مشهور به چهار هزار را در سال ۱۸۰۲ پیشوای مذهبی هاروتون خریداری کرد.^۵

باغ گوگ چابگ را خلیفه هاکوب در سال ۱۷۴۶ از مریم خانم مگردوم خرید.^۶ ملک ساده کشیش پتروس را در سال ۱۸۲۳ پیشوای مذهبی گاراپت از کشیش داوید مگردوم و وارثان فیلیپوس خریداری کرد. مساحت این دو باغ بالغ بر چهل جریب است.^۷ ملکی به نام کلیسای اوهان پس از ویران شدن کلیسا به تصرف کلیسای وانک درآمد. باغی به نام حکیم استپان وقف کلیسای وانک شد. پیشوای مذهبی اسقف تاتاووس، ملکی به نام کلیسای شاه ولیها را که قبل از این در دست سید میر عبدالباقی بود و به بهانه ملک بی صاحب تصرف عدوانی کرده بود، با سعی فراوان از چنگ او درآورد. باغی را به نام وقفی در سال ۱۸۴۵ عالی جناب پیشوای مذهبی هوانس سورنیان خریداری کرد.

باغی را به نام گریگوریا به مساحت شش جریب در سال ۱۸۵۴ پیشوای مذهبی فعلی عالی جناب تاتاووس خرید. باغ سه جریبی معروف به حسین را پیشوای مذهبی عالی جناب تاتاووس در سال ۱۸۵۶ خریداری کرد. یک قطعه ملک دوجریبی در میان املاک کلیسای وانک توسط خلیفه فعلی خریداری شد. در سال ۱۸۵۶ یخچالی بنا گردید. خانه کلاتر غوکاس یا خانه سیمونیانها را در سال ۱۸۴۳ پیشوای مذهبی هوانس سورنیان خرید. پیشوای مذهبی، موسس، خانه‌ای به نام لی‌لی‌نی‌ها را خرید. خانه‌ای به

نام فرانک نازار یا گاگالتسها توسط پیشوای مذهبی هوانس سورنیان خریداری شد. خانه‌ای به نام بگوم شیرازیها در سال ۱۸۳۰ توسط خلیفه ها کوپوس ابتیاع گردید. این خانه‌های یادشده بی‌اجاره و بی‌حاصل افتاده‌اند. زیرا خانه در جلفا سود ندارد فقط خرج تعمیر دارد. میدان جلفایی که یکشنبه بازار آنجا برگزار می‌شود سالی ۱۵ تا ۲۰ تومان عایدی دارد که پیشوای مذهبی خلیفه هوانس سورنیان آن را خریداری کرد و پیشوای مذهبی فعلی عالی‌جناب تاتاووس اسقف اعظم هم در ضلع شرقی آن دکان و حجره‌ای ساخت به امید آنکه سود فراوانی به بار آورد.

۴ املاک فروخته شده:

۱/۳	خانه جهانگیرها
۸/۱	باغ آقامالها
۱/۳	خانه کمالها
۹/۵	باغ یوزباشها
۶	باغ کشیش ماردیروس
۴	باغ گابریل
۵	باغ کریم‌علی
۱۱/۸	باغ وقفی شاه‌ولها
۱۶	چرخاب توپچیها و ملیک‌آقا
۵۸/۵	جمع

روستای مشاغپور ارمنیان که یک فرسخ دورتر از جلفاست در تصرف کلیسای وانک بود اما در سال ۱۸۲۸ یک نفر شیرازی به قتل رسید که گمان می‌کردند ارمنیان او را کشته‌اند. از این جهت اختلاف و مزاحمت بزرگی برای ارمنیان جلفا پدید آمد که آن روستا برای دفاع از ارمنیان پیشکش شیخ‌الاسلام شد. یک آسیاب در محلی که آن را راهبان جوی می‌گویند مجاناً به غیرارمنیان داده شد بی‌آنکه برای ارمنیان سودی داشته باشد.^۸

۵ از لطف دولت ایران املاک کلیسای وانک از آغاز تا امروز از پرداخت مالیات معاف بوده‌اند. شاه سلطان حسین با اینکه خود نسبت به ارمنیان نظر خوشی نداشت اما از این لحاظ مرحمت شاهانه خود را ابراز نمود و اولین هدیه‌نامه را برای معاف بودن املاک کلیسای وانک در شوال ۱۱۱۶ هجری (۱۷۱۵) لطف نمود که دولت ایران آن را به مثابه فرمان مقدسی (به خاطر نام صفویان) تا امروز معتبر دانسته است.^۹

در سال ۱۷۸۴ پیشوای مذهبی مگردیچ تقاضانامه‌ای به کریم خان می‌نویسد و می‌گوید: «املاک کلیسای وانک واقع در جلفا از طرف دربار از آغاز تا حالا که دوران سلطنت وکیل‌الرعیاست همیشه از مالیات معاف بوده است. دیناری از این بابت نگرفته‌اند و احدی نیز مطالبه نکرده است، زیرا تمام شاهان صفوی انارالله برهانم و اعلیحضرت نادرشاه حکم ابد مدت جهت عدم مطالبه دیناری بابت مالیات املاک کلیسای وانک به حکام و محصلان مالیه صادر کرده‌اند که به لطف دولت علیه از اوایل تا حال مطالبه نشده است. از آستان جواهرآسای مقدس شهرباری تمنا و استدعا داریم که با مرحمت الهی و لطف مقام ظل‌اللهی همایونی (که سایه او بر سر ماه و ستارگان بماند) حکمی بی‌بازگشت مثل فرمان خدا که برگشت نداشته باشد صادر فرمایند که باغهای وقفی کلیسای وانک طبق رسم قدیم که تا حال از کلیه مطالبات دیوانی آزاد و معاف بوده بعد از این هم همین‌طور بماند و احدی چیزی مطالبه نکند که برای ما امید و قوت قلبی باشد که دعاگوی سعادت دولت علیه باشیم.»

کریم خان که به چشم عنایت به ارمنیان می‌نگریست و حسن توجهی نسبت به خلیفه مگردیچ داشت در صدر تقاضانامه فرمان خود را به این مضمون نوشت: «حکم عالی شد. عالیجاه و والا مقام... حاجی احمدخان حاکم اصفهان بداند که در این ایام خلیفه بزرگ مگردیچ روحانی به خدمت ما آمده به عرض رسانید املاک کلیسای وانک از سابق الی زماننا هذا از مالیات و کلیه دیون دیوانی معاف بوده علیهذا آن عالی مقام اسناد اعانات را رسیدگی کرده چنانچه از اوایل تا حال چنین بوده است آن جناب طبق آن ترتیب عمل نماید و از آن املاک بدون تغییر ترتیب سابق مطالبه دیون دیوانی ننماید و این حکم را مطیع باشند و به دیده دارند. تحریراً فی شهر رمضان ۱۱۹۰ (۱۷۸۴)*».

*- اشتباه مؤلف: ۱۷۷۶ صحیح است.

فتحعلی شاه حکم معافیت مالیاتی را با فرمانی به پسرش والاحضرت محمد میرزا سیف الدوله حاکم اصفهان در سال ۱۲۴۸ (۱۸۳۲) صادر کرد. اولاً دستوری برای خلیفه هوانس دارد و آنگاه دربارهٔ املاک کلیسای وانک می فرماید: «... به مباشرین خود قدغن دارد که در باب مطالبه منال دیوانی به نحوی که از عهد سلاطین صفویه انارالله برهانهم تا کنون از تکالیف دیوانی جلفا معاف بوده کماکان متعرض نشده از تکالیف دیوانی معاف دارند و به هیچ وجه مطالبه چیزی از عالی جاه مشارالیه ننموده که به آسودگی خاطر و اطمینان مشغول انجام و اتمام مهمات مرجوعه به خود باشند. در این باب ملازمه التفتات را درباره او معمول داشته، تخلف جایز ندارد و در عهده شناسد. تحریراً فی شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۴۸».

محمد شاه مجدداً معافیت مالیاتی را تأیید کرد و به تاریخ ۱۸۳۵ فرمانی مرحمت کرد و به خسروخان نوشت، اول توصیه هوانس خلیفه و سپس دربارهٔ مالیات املاک کلیسای وانک می فرماید: «و در خصوص متوجهات دیوانی نیز با ارامنه آنجا موافق دستور و ستوری (?) که از عهد سلاطین صفویه انارالله برهانهم و دیگر سلاطین سابقه معمول بوده و در احکام و فرامین سلاطین ما دویست و شصت و دو تومان تشخیص یافته رفتار شود و خلفای آنجا به همان نحو از تکالیف معاف بوده معاف باشند. از اینکه اینها اهل ذمه و کتاب مطاعین ملت و دولت ابد انصاب هستند این فرمان قدر و نفاذ بعرضدار مقرون و به آن فدوی امر و مقرر می شود که رعایت جانب خلیفه مشارالیه را در امر باب منظور و مراقب احوال او باشد که به اطمینان خاطر مشغول مهمات متعلقه به خود بوده باعث یا میل قلوب سایر مذاهب و حصول دعای خیر به جهت دولت جاوید مراتب آمده در خصوص وجوه دیوانی و معافی خلفای کلیسا به همان وضعی که در سوابق ایام معمول بوده قدغن نماید که معمول دارند و به عوارض و بی حسابی تعرض نرسانند و حسب المقرر معمول داشته در عهده شناسد. تحریراً فی شهر ربیع الاول سنه ۱۲۵۱ (۱۸۳۵)».

این حکم تا سال ۱۸۴۸ برقرار ماند اما در آن سال از املاک کلیسای وانک مالیات مطالبه شد و مبلغ دوساله را گرفتند. از این رو خلیفه آسودا زادور در سال ۱۸۴۹ به تهران رفت و از دربار تقاضای برقراری مجدد معافیت مالیاتی نمود. اما پیش از آنکه تقاضایش به جایی برسد در آن شهر مرد. پس از جدیت بسیار به جای دویست و شصت و دو تومان

یکصد و پنجاه تومان برای کلیسای وانک مقرر شد و بعد از آمدن خلیفه بزرگ اسقف عالی جناب تاتاووس برای همین موضوع تقاضایی نمود و با وساطت معتمدان قوم ارمن در تهران در سال ۱۸۵۳ از اعلیحضرت ناصرالدین شاه فرمانی گرفت که از اصل مالیات جلفا ۱۵۰ تومان به کلیسای وانک مساعدت شود و صد تومان را هم که حاکم اصفهان در سال ۱۸۵۱ بر مالیات جلفا افزوده بود بگیرند. لذا طبق این فرمان کلیسای وانک سالی ۱۵۰ تومان دریافت کند و اهالی جلفا آن صد تومان را هم سالانه نپردازند.

-
- ۱- «طبق مشیت الهی اینجانب آراکل با رضایت خود باغم را به کلیسای وانک اهدا کردم به جهت شادی روحم که راهبان آنجا از میوه‌های آن استفاده کنند و مرا هنگام نماز خاص نزد خدا یاد کنند... ۷ مارس ۱۰۷۵ [۱۶۲۶ م].
 - ۲- قرارداد خطی برای این مطلب و فرمان حکومتی جهت این قرارداد در کلیسا محفوظ است.
 - ۳- در تابستان چون آب کم است برای آبیاری باغها از آب چاه‌گاو استفاده می‌کنند از این جهت باغداری و زراعت در جلفا دشوار است.
 - ۴- از قباله‌های همان املاک.
 - ۵- از قباله‌های همان املاک.
 - ۶- از قباله‌های همان املاک.
 - ۷- از قباله‌های همان املاک.
 - ۸- «اینجانب بغوس پسر السایماز مناساگان پسر گالوت اجازه نمودیم (از عالی جناب پیشوای مذهبی گورگ) آسیاب کلیسای مقدس را که جنب جوی سیچان[†] است به مدت سه سال که مبلغ اجازه شش تومان است که ۶۰۰۰ من جنس آسیاب کنم ۱۵۰۰۰ داما ۱۴۹ (۱۷۶۴ م)»
 - ۹- صدق کلام الهی در این فرمان بعینه مشهود است که محتاج تفسیر نیست.

†- محله‌ای مسلمان‌نشین در همسایگی جلفا.

۹- صدق کلام الهی در این فرمان بعینه مشهود است که محتاج تفسیر نیست.

VII

مختصری دربارهٔ کلیسا از بدو تأسیس تاکنون

^۱ کلیسای وانک با اینکه اول از همه پایه‌گذاری گردید اما بار دوم به نحو شایسته و مجلّلتری ساخته شد. تمام مخارج ساختمان آن و هزینه‌های اداری آن از اعانات جلفاییان بوده است. درآمد و مداخل عمدهٔ کلیسای وانک به برکت ایمان باطنی جلفاییان بوده است. در آن روزگار (از آغاز ۱۶۱۰ تا ۱۷۰۰) وجوه پرداختی برای تعمیر، ازدواج، کفن و دفن و اعانات مربوط به آموزش وصیت‌شده بزرگان^۱ درآمد مستمر کلیسای وانک بود.

^۲ شمار راهبان کلیسا^۲ بسیار بود و آنها طبق قوانین معین و مرتاضانه می‌زیستند.

^۳ علم و ادب در سطحی عالی در جلفا رونق داشت. نخستین معلم و مدرس تعلیم علوم قبل از سال ۱۶۴۰ خاچادور [گساراتسی] بود که شاگردانی به نامهای داوید که پیشوای مذهبی جلفا شد و سیمون و خلیفه و سکان و دیگران داشت.

دومین مدرس پس از او داوید اول ۲۹ شاگرد داشت^۳. اسقف هاکوب یکی از شاگردان او کرسی کاتولیکوسی اچمیادزین را صاحب شد. از میان شاگردانش خلیفه هوانس ملقب به نورجهان شهرت بیشتری یافت که نه فقط زبان ارمنی را کاملاً می‌دانست بلکه در زبان فارسی و عربی نیز مهارت یافت. شاه سلیمان پادشاه ایران با تشریفات مفصل از کلیسای وانک بازدید کرد و با علاقه‌مندی دربارهٔ تصویرهای قدیسان منقوش در کلیسا پرسشهایی کرد و نیز از حواریون مسیح و تثلیث پرسید. خلیفه هوانس

دانشمند نه تنها با کلمات و دانایی پاسخ داد بلکه کتابی هم در آن باره پرداخت^۴ که یک صفحه ارمنی و صفحه دیگر آن فارسی بود که آن را به شاه سلیمان تقدیم کرد و تعجب او از دانش هوانس بیشتر شد. پس از مرگ شاه سلیمان جانشین او شاه سلطان حسین در نظر داشت تمام اتباع غیرمسلمان ایران را به مذهب اسلام درآورد. همان طور که زردشتیان همسایه جلفا را به دین محمدی درآورد. اما تا خواست همان حکم را در مورد ارمنیان به کار بندد، این خلیفه هوانس حریف شد و با کلام روشنگرانه به تبلیغ مسیحیت در برابر شاه سلطان حسین ایستاد و باعث شد که شاه را از خیال خود منصرف کند. روایتی هست که چون ملایان بزرگ درباره مذهب بحث می کردند و از جواب خلیفه هوانس عاجز ماندند به ناسزا گفتن پرداختند که خلیفه هوانس برای لال کردن آنها دعایی خواند که بلافاصله لال شدند که از این منظره ترس در دل پادشاه و وزیران افتاد و از خیال برگرداندن ارمنیان از دین خودشان منصرف شدند. وی انجیل متی، مرقوس، توما و یوحنا را به فارسی ترجمه کرد^۵ و کتابهایی نوشت: ۱- در سؤال و جواب شاه سلیمان ۲- دعای ربانی ۳- در خدا بودن مسیح ۴- در تثلیث مقدس ۵- در میزان اعتقاد ۶- در کیفیت روح القدس ۷- مباحثه با ملایان ایران ۸- دستور زبان مختصر ۹- منطق^۶ ۱۰- تعلیم کودکان که بحثی در مخالفت کاتولیکهاست^۷، ۱۱- برهان حقیقت ۱۲- مختصری از الهیات ۱۳- بچشید^۸ ۱۴- تفسیر غزلهای سلیمان ۱۵- تفسیر زبور داوود ۱۶- رساله ای خطاب به لودویکوس اسقف لاتین ۱۷- کتاب ادعیه^۹.

این خلیفه دانشمند پس از مرگ در قطعه خلیفه ها در گورستان جلفا دفن شد. متن سنگ قبر او:

«اینجا آرامگاه خلیفه دانشمند هوانس نورجهان جلفایی است. ۱۱۶۴» (۱۷۱۵).

پس از او اسقف استپانوس و اسقف الکساندر به شهرت رسیدند که نخست پیشوای مذهبی کلیسای وانک شدند و سپس به مقام کاتولیکوسی رسیدند. این دو نفر نیز شاگردان بسیاری داشتند اما از آنها اطلاعی در دست نیست.

^۴ در میان راهبان این عصر خلیفه ای به نام گاراپت می درخشید که با دعای خود گوساله قربانی شده ای را زنده کرد. این گوساله در کلیسای وانک قربانی شده بود و مادرش

به طرز دردناکی ماغ می کشید (بنا بر مشهور) استخوانهای آن را در پوستش جمع کرد و او دعا کرد که زنده شود. خداوند دعای او را مستجاب کرد و گوساله زنده شد و به سوی مادرش دوید. قبر او در گورستان جلفاست و تا امروز او را متداولاً زاگهارویتس [گوساله زنده کن] می نامند.

گورنشته او:

«آرامگاه خلیفه گاراپت که به گوساله زنده کن مشهور شد^{۱۰} ۱۰۵۵ [۱۶۱۶ م] روی سنگ قبر او تصویر گوساله نیم مرده ای حجاری شده است.

۵ تا سال ۱۶۸۸ کلیسای وانک از لحاظ پرورش راهبان و نیز از نظر اقتصادی وضع روبه راهی داشت، اما در آن سال میان ارمنیان گریگوری و کاتولیکهای ژوزئیت نزاعی در گرفت و به دنبال صرف مخارج بیجا، کلیسای وانک یک هزار تومان مقروض شد که تا سی سال زیر بار آن ماند. در دوران پیشوای مذهبی اسقف موسس (بعد از خاچادور و داوید) کلیسا از این دین رهایی یافت که از این نظر پیشوایی او سود بیشتری به کلیسا رساند. بناهای مختصری ساخته شد. باغها و املاک کلیسای وانک پهناور و از لحاظ اشیا و تزئینات مجلتر شد. تمام این دستاوردها از اعانه های مؤمنان همقوم در هندوستان میسر شد که در این زمان تجارت آنها رونق یافته بود. اما سه سال قبل از فوت اسقف موسس در سال ۱۷۲۲ سیل هجوم افغانها که ایران را زیر و زیر کرد مانع ترقی کلیسا شد. ظلم افغانها جاه و جلال کلیسا را کاست اما نه چندان زیاد، زیرا اداره کلیسای وانک در آن عهد طبق شرایط زمانه تا سال ۱۷۵۲ راه تعادل پیمود تا اینکه در عهد پیشوایی اسقف بغوس به موجب رفتار نامتعادل وجوه بسیاری خرج شد و اشیای کلیسا در طی این سه سال از میان رفت تا اینکه او را عزل کردند و کلیسای وانک مجدداً زیر بار یک هزار تومان قرض قرار گرفت. بیداد نادرشاهی نه فقط به کلیسا که به تمام جلفاییان ضربه های کاری وارد آورد. به دلیل بیداد بی حساب آن دوران کلیسا به مدت ده سال بی پیشوا ماند. چون از سال ۱۷۵۴ تا آخر سال ۱۷۶۳ پیشوای مذهبی گورگ از توقعهای بیجای ستمگران به موطن خود بصره گریخت و امت خود را از آنجا رهبری کرد^{۱۱}. در این زمان بی سرپرستی بسیاری از کتابهای خطی گم شد و از میان رفت (که فقدان آنها به نوعی

عزای ملی است). از رونق وضع راهبان کاسته شد، پراکندند و شمارشان اندک شد. این وضع نامساعد گهگاه با ظلم بسیار و گاه اندک تا سال ۱۷۷۱ دوام یافت و علی‌مرادخان شاهی بود همچون چپاولگران که اشیای تمام کلیساها را چپاول کرد و از آن پس کلیساها مثل باغهای دیوار فرو ریخته توسط غارتگران لگدکوب شدند. غارتگرانی که با دست به دست گشتن تخت شاهی به قدرت می‌رسیدند.

۶ پادشاهی کریم‌خان به وضع کلیسا آرامش بخشید و در عصر او پیشوای مذهبی مگردیچ به ترمیم ویرانیهای گذشته پرداخت. با اینکه این پیشوا از دیگر پیشوایان مذهبی زجر و رنج بیشتر می‌کشید اما سعادت یار او بود، چون در زمان او اعانه‌های ارمنیان جلفایی مقیم هندوستان رو به فزونی گذاشت، ضجه جلفا قلوب آنها را می‌فشرد و نسبت به کلیسای وانک و زادگاه خود مهر و علاقه بیشتری نشان می‌دادند.

در سال ۱۷۹۰ در عهد پیشوایی اسقف هاکوب ضربهٔ سومی به کلیسای وانک وارد آمد. چون این پیشوا تمام باقیمانده‌های اشیای مقدس و تزئینات کلیسای وانک را جمع‌آوری و غارت کرد، به بصره برد و از آنجا به مدرس رفت.

وامهای کلیسا در عهد خلیفه بغوس از سال ۱۷۵۲ مرتباً روی هم غلتید که جمع آن در سال ۱۸۰۳ در عهد پیشوای مذهبی اسقف هاروتون به چهار هزار تومان بالغ شد^{۱۲}. هنگامی که اسقف هاروتون بر کرسی پیشوایی تکیه زد، ایران از هجومهای چپاولگران پادشاه‌نما آسوده شده بود. بنا بر این پیشوای مذهبی هاروتون در صدد برآمد به وضع کلیسای وانک سامان بخشد. از این رو خلیفه گراگوس را برای جمع‌آوری اعانه به هندوستان و خلیفه مگردیچ را به روسیه اعزام کرد. با جدیت این دو و یاوریهای هم‌قومان، خلیفه مگردیچ توانست طی چهار سال این وام را بپردازد. از سال ۱۸۱۰ تا ۱۸۱۷ در زمان پیشوایی هوانس اول و گردآوری اعانه‌ها توسط خلیفه هاکوپوس کلیسای وانک مجدداً آباد شد. زیرا ارمنیان قوم‌پرور هندوستان اشیا و لباسهای کلیسایی برای کلیسای وانک فرستادند و کلیسا از تمام بدهیهای خود فارغ شد و توانست ده هزار سکه رویه در هندوستان سرمایه‌گذاری کند که تا امروز همچنان باقی است و در صندوق کلیسای نازارت ارمنیان کلکته محفوظ است.

آنگاه مدیریت کلیسای وانک گاهی با اندکی وام و گاهی بدون وام راه میانه روی در پیش گرفت و در سال ۱۸۲۷ مبلغ ده هزار سکه رویه به موجب وصیت آقاگورگ مانوکیان جلفایی صاحب شد. در سال ۱۸۴۲ در عهد پیشوایی خاچادور دوم دوباره میان ارمنیان گریگوری و کاتولیک نزاعی درگرفت و مجدداً کلیسا مقروض شد. با اینکه بعد از آن از هندوستان وجوه بسیاری به کلیسای وانک رسید اما از مبلغ وام کاسته نشد که از سال ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۱ به یک هزار و دویست تومان بالغ شده بود. پیشوایی عالیجناب تاتاووس قابل توجه است. چون در عهد او کلیسای وانک به کلی از قرض رهایی یافت و ساختمان کلیسا از داخل و خارج تعمیر و اشیاء البسه کلیسا زیاد شد. اصلاحات زیادتر گردید و از سایه فقر رهید. خداوند کلیسای وانک را با این وضعی که فعلاً دارد حفظ و برقرار فرماید و بر ترقیات آن بیفزاید.

- ۱- شاهد وصیتنامه‌های قدیمی بسیاری هستم که برای آموزش روح خود به کلیسای وانک اعانات بسیار داده‌اند.
- ۲- در نوشته‌های خطی بسیار آمده است که فقط نان خالی می‌خوردند و لباس موپین می‌پوشیدند برای تزکیه نفس نه به دلیل فقر.
- ۳- ر.ک. تاریخ پیشوای مذهبی داوید.
- ۴- مجله آژگاسر، چاپ کلکته، سال ۱۸۴۵، ج اول، صص ۹۵-۹۴.
- ۵- هنوز هم چند برگه از آن ترجمه‌ها در کتابخانه کلیسای وانک موجود است که به زبان فارسی اما با الفبای ارمنی نوشته شده است.
- ۶- ر.ک. مجله آژگاسر یادشده.
- ۷- این کتابچه در استانبول چاپ شده است.
- ۸- کتابی است به نام «بچشید» یا «اعمال قدیسان» چاپ مدرس.
- ۹- ر.ک. مجله آژگاسر.
- ۱۰- تا امروز آن قبر را جلفاییان به عنوان مرد پرهیزکار و محترم می‌شمارند. لذا در زمان فحطی یا خشکسالی مردم در آنجا نماز استسقا می‌خوانند و در بالای قبر میز می‌گذارند و روی آن نماز خاص ناجی می‌گذارند.
- ۱۱- یادداشت خطی، شرح مسافرتش.
- ۱۲- از کنداکی که برای گردآوری اعانه صادر شده از پیشوای مذهبی هاروتون.

VIII

درآمد و مداخل کلیسای وانک

۱ درآمد کلیسای وانک از شش منبع حاصل می‌شود که عبارتند از: سود سرمایه، سهم کرسی یا «ورگو» که کشیشان مأمور به ولایات می‌پردازند، درآمد املاک، نفقه‌های شاهانه، مقرری مردم و گردآوری اعانات.

۲ قلم اول سرمایه ده هزار سکه رویه‌ای است که از گردآوری اعانه‌ها توسط خلیفه دانشمند ها کوپوس به جا مانده است و در سال ۱۸۱۵ با توافق گردانندگان^۱ کلیسای وانک و ارمنیان هندوستان در صندوق کلیسای نازارت کلکته به امانت گذاشته شد تا در آنجا همیشه محفوظ بماند و فقط سود آن سال به سال به کلیسای وانک فرستاده شود. سود آن چهار درصد معادل چهارصد و بیست رویه کمپانی یا هشتصد و شصت رویه ایران است. قلم دوم: ده هزار رویه که در سال ۱۸۲۷ توسط آقاگریگور مانوکیان جلفایی به موجب وصیت به کلیسای وانک هدیه شده است که در دیوان کلکته تحت مدیریت انگلیسیان محفوظ است و سود سالانه آن را گردانندگان کلیسای نازارت برای کلیسای وانک ارسال می‌کنند. این قلم سرمایه چهار درصد سود می‌دهد که چهارصد و بیست رویه کمپانی برابر ۸۶۰ رویه ایران می‌شود. قلم سوم: سود این سرمایه طی وصیتنامه مرحوم بارون فیلیوس خاچیکیان به کلیسای وانک هدیه شده که ۱۱۱/۵ رویه کمپانی معادل ۲۳۴ رویه ایران است و کلیسای وانک از گردانندگان کلیسای نازارت کلکته آن را دریافت می‌کند.

۳ پرداخت سهم کرسی توسط کشیشان مأمور در سال ۱۶۸۴ با فرمان پیشوای مذهبی استپانوس مقرر شد. این سهم کلیسای وانک از آن جهت برقرار گردید که شهرهای هندوستان در حوزه کلیسای وانک مقدس‌اند و کشیشان جلفا مستقلاً حقی به آن شهرها ندارند چون هر کشیشی که برای هر کلیسایی در جلفا تعیین شود وقتی که به هندوستان اعزام گردد از این مأموریت درآمدی حاصل می‌کند. از این رو این سهم بدین سبب برقرار شد. و دلیل آن این است که از احسانی که به خودشان شده بخشی از آن را به کلیسای وانک می‌پردازند و این پاداشی است نسبت به مزیت اعزام آنها به هندوستان. این سهم در اوایل هر سال بیست رویه بود که با گذشت زمان دوبرابر شد. اما در زمان پیشوای مذهبی عالیجناب اسقف اعظم تاتاووس در شانزدهم نوامبر ۱۸۵۳ به پیشنهاد ایشان مجمعی تشکیل شد و افزایش سهم کرسی پذیرفته گردید و پس از ختم جلسه نتیجه را به صورت زیر به اطلاع ایشان رساندند:

«عالیجناب قدوسی مآب مصلح کلیسای وانک، اسقف اعظم تاتاووس وقتی می‌بینیم مخارج ضروری این کرسی و مساعی جمیل آن جناب در رونق بخشیدن به کلیسای وانک و دیگر کلیساها برای ترقی امت است و ادای دین نسبت به این کرسی زائیده رحمت برای ماست و نیز می‌بینیم که تمام ممرّ مداخل و درآمد آن به موجب موقعیت نامساعد به کلی کاسته یا مسدود گردیده بر خود لازم دانستیم از سر مرّوت درآمدی برای این کرسی تعیین نماییم. با اینکه تا امروز رسم بوده که تمام کشیشانی که به هندوستان برای انجام وظیفه می‌روند سهم کرسی یا ورگو پردازند اما این اشخاص این سهم را نامرتب و از روی اکراه پرداخته‌اند، از این رو ما امضاکنندگان ذیل که از درآمد ساکنان هندوستان به لطف کرسی نشین خود بهره‌برده‌ایم بدین طریق تعهد می‌کنیم و پیمان می‌بندیم که هر کشیشی هر سال دین خود را پردازد به شیوه‌ای که در زیر در مورد هر شهر تعیین و تأیید می‌کنیم که از این طریق و به برکت این درآمد اداره کلیسای وانک آسانتر شود و ما نیز مطابق اندرز حواریون عمل کرده باشیم که: «پس حق هر کسی را به او ادا کنید...»

شهر تهران	۱۰۰ روپیه محمدشاهی
شیراز	۲۰ " "
بوشهر	۳۰ " "
بصره	۲۰ " "
جمع	۱۷۰ روپیه محمدشاهی برابر ۸۵ روپیه کمپانی

بمبئی	۷۰ روپیه
سورات	۶۰ " "
مدرس	۷۰ " "
کلکته	۳۰۰ " "
چیچرا	۵۵ " "
داکا	۷۰ " "
صیدآباد	۵۰ " "
رانگون	۵۰ " "
بنیانگ	۵۰ " "
سنگاپور	۵۰ " "
باتاویا	۹۰ " "
جمع	۱۰۰۰ روپیه کمپانی

تعهد می‌کنیم با اطاعت کامل مبالغ یادشده را سالانه تا زمانی که این مأموریتها برقرار است کشیشهای مأمور این نواحی بپردازند. جلفا، نوامبر ۱۸۵۳.

پدران روحانی مقدس و خادمان مطیع آن مقام

کشیش هوانس درمگردیچیان

کشیش داوید مگردیچیان

کشیش یقیازار آندریاسیان

کشیش استپانوس باراغامیان

کشیش سرکیس.خ. درماتوسیان
 کشیش گاراپت درآبراهامیان
 کشیش گورگ گاسپاریان
 کشیش بارسغ گالستانیان
 کشیش گاراپت درآودیان
 کشیش نیکو غایوس در.هیقیایانتس
 کشیش ماردیروس در هواکیمیان
 کشیش هوانس مگردومیان
 کشیش هاروتون.ه در گاراپتیان
 کشیش مارکار استپانوسیان
 کشیش داوید.آ. باراغامیاننتس
 کشیش میناس بارسغیان
 کشیش هاروتون.در.س. در هاروتونیان

با اینکه مبلغ سهم کرسی بالغ بر هزار رویه کمپانی یا دوهزار و دوست رویه ایرانی است اما به دلیل فقر بعضی مناطق مأموریت بخشی از آن دریافت نمی شود و سالانه به زحمت ۷۵۰ رویه کمپانی به کلیسای وانک واصل می شود.

۴ درآمد املاک رقم ثابتی نیست. زیرا محصول آنها وابسته به سال زراعی گاهی کم و گاهی زیاد می شود. گاهی سرما محصول را می زند و زیان به بار می آورد. درآمد ثابت کلیسا از هیزم املاک و علوفه است که قیمت آن سالانه بین ۸۰ تا ۱۰۰ تومان است. درآمد خالص املاک سالانه بیش از صد تومان نمی شود که گهگاه کم و زیاد می گردد و بعضی سالانه به همین اندازه زیان به بار می آید. فایده عمده این املاک برای کلیسا آن است که گم یا نابود نمی شوند بلکه پابرجایند و جزو دارایی کلیسا به حساب می آیند.

۵ دولت علیه ایران با فرمان معتبر پیش از سال ۱۸۴۸ سالی ۲۶۲ تومان اهدا می کرد ولی در سال ۱۸۵۳ با فرمان اعلیحضرت ناصرالدین شاه برای هر سال یکصد و پنجاه تومان مقرر گردید.

۶ حق الزحمه مراسم مذهبی مانند تعمید و ازدواج و اعانه‌های مردم درآمد معینی نیست چون به همت عالی مؤمنان واگذار شده که هرکه هرچه خواست می‌پردازد یا نمی‌پردازد. بنابراین، این رقم را نمی‌توان جزو ارقام درآمد کلیسا محسوب کرد. این رقم درآمد بستگی به شیوه مدیریت خلیفه و پیشوای مذهبی دارد. چون اگر همه چیز خوب اداره و اصلاح شود اعانه‌ها افزوده می‌شوند ولی اگر مردم بفهمند این اعانات صرف کارهای بیهوده می‌شوند، چشمه مداخل به کلی می‌خشکد. در زمان پیشوای مذهبی فعلی این چشمه‌ها بیش از زمان خلیفه‌های سابق جوشان شده‌اند.

۷ اعانه‌ها یا حقی که کلیسا می‌گیرد دو گونه است: یکی مبالغی که سالانه از بلوک‌ها می‌گیرد و دیگر وجوهی که هر هفت سال یک بار از ارمنیان هندوستان عاید می‌شود. بلوک چهار محال کم و بیش سالانه ۱۵ بار آرد^۲، سه من روغن، چهل من پنیر، پنجاه من کشک و چهار رأس گوسفند به کلیسا تحویل می‌دهد. بلوک فریدن سالانه از پنجاه تا هفتاد بار آرد، ده من روغن و بیست و پنج من پنیر، پنجاه من کشک، ۱۵ تا ۲۰ رأس گوسفند. بلوک کزاز و کمره و جابلق و کلاوه و قراقان و ملایر سالانه ۵۰ تا ۷۰ تومان وجه نقد می‌پردازند^۳. از همدان سالی ۴۰ تا ۶۰ روپیه وصول می‌شود.

از تهران درآمد قلّهک یا اعانه ده ونک بالغ بر ۱۰۰ تا ۱۵۰ روپیه است. اعانات هندوستان قبلاً بسیار بیشتر بود اما کساد کاری‌ها از میزان اعانه‌ها کاست. از یک نامه قدیمی احوالپرسی چنین بر می‌آید که اعانه‌های مردم هندوستان معمولاً ۱۰۰۰۰ روپیه بود اما در عهد خلیفه گیراگوس به سال ۱۸۰۵ که اعانه جمع می‌کرد یا در عهد خلیفه هاکیوس در سال ۱۸۱۲ این مبلغ بیشتر شد.

عالیجناب اسقف تاتاووس پیشوای مذهبی فعلی در سال ۱۸۵۶ جناب کشیش ارشد ماردیروس در هواکیمیان را برای گردآوری اعانه به هندوستان اعزام کرد که او فقط از ارمنیان قومپرور جاوه اعانه گرفت و مبلغ آن نزدیک ۱۰۰۰۰ روپیه شد. چون می‌خواستند اصل آن مبلغ به سود کلیسا ثابت بماند. در سال ۱۸۵۷ در باتاوایا انباری خریداری کردند که ماهی ۱۰۰ روپیه درآمد دارد. آن انبار یا حوائج‌خانه جزو منابع مهم درآمد کلیسای وانک محسوب می‌شود، هزینه‌ای ندارد و سالی ۱۵۰۰ روپیه ایران به کلیسا سود می‌رساند.

۸ قبل از پیشوایی عالیجناب اسقف تاتاووس کلیسای وانک از ساکنان جلفا درآمدی داشت از شمع تبریک و گزاردن نماز خاص که روزهای عید شمع را برای تبریک می فرستادند و عیدی می گرفتند. اما عالیجناب، پیشوای فعلی این رسم را که سالی بالغ بر ۲۵ تا ۳۰ تومان درآمد داشت، برانداخت. دلیل الغای آن سود مردم بود، چون هنگام برگزاری مراسم عید مخارج زیادی صورت می گرفت از این رو پیشوای فعلی دستور داد اصراف نشود و خود به عنوان گام اول این رسم را از میان برد.

۱- نامه احوالپرسی.

۲- هر بار معادل پانزده من [به سنگ شاه] است و اعانه های بلوکها توسط ستوران حمل می شود. بنابراین هر بار معادل ۱۵ من است.

۳- پیش از پیشوایی عالیجناب اسقف تاتاووس از این بلوکها هیچ اعانه یا کمکی به کلیسا نمی رسید زیرا مردم از کلیسا دورافتاده بودند و وظایف و تکالیف خود را انجام نمی دادند و اعانه های جزئی هم که گرد می آمد خود مصرف می کردند و کلیسا از درآمد خود محروم می ماند. در سال ۱۸۴۹ یکی از مأموران گردآوری اعانه که از بلوکها به کلیسای وانک بازگشت خرج سفر خود را از کلیسا می طلبید. چون مردم آن بلوکها به اندازه خرج او هم اعانه نپرداخته بودند. اما عالیجناب پیشوای فعلی برای مردم آن بلوکها کشیشی به نمایندگی تعیین کرد که آنها را نسبت به وظایف خود آگاه کرد لذا اکنون کلیسای وانک قادر به دریافت اعانه از آنهاست.

IX

عتیقه کلیسای وانک

۱ نسخه‌ای است از پیمان پیامبر اعراب [حضرت محمد(ص)] با مسیحیان با ارمنیان به سال چهارم هجری که ترجمه آن چنین است:

هو الله يحکم ما یرید

بسم الله الرحمن الرحيم

این کتاب خطی است معروف و سجلی است مشهور و سندی است مضبوط و عهدی است که رعایت آن واجب است از برای جمیع اهل ملت از نصرانیه و غیر هم که در اطراف و اکناف عالم از طرف مشرق عراق عرب و عجم یا از جانب بلاد عرب و عجم ساکنند خواه نزدیک باشند به بلاد اسلام و خواه دور، مردمان به ایشان راه برند یا نبرند. وصیتی است و عهدنامه‌ای است لازم‌الاطاعة و حفظ و پاداشت آن بر همه اهل اسلام متحتم است هرآنکه رعایت این امر و این وصیت را بر ذمه خود لازم شناسد اعتقاد او به مذهب اهل بیت راسخ خواهد بود و اهلیت و سزاوار ثواب خواهد داشت و کسی که مایل تضییع و شکست آن عهد شود و مخالفت نماید و درگذرد از آنچه امر کرده باشد به او پس آن کسی سعی و جهد کرده باشد در نقض و شکست عهد و پیمان خدای عز و جل و خواری و بی ادبی نموده باشند و سزاوار لعنت گردد اگر افراد سلاطین و غیره باشند و خواه رعیت باشند از مؤمنان و مسلمانان.

پس شروع کردم در این عهدنامه به ذکر پیمان و میثاق که از جانب الله به آن مأمور شدم و بستم این عهد و پیمان را، بستنی محکم که این چنین عهدی و پیمانی هیچ پیغمبری از پیغمبران مرسل نبسته و هیچ ملکی از ملایکه مغرب را میسر نشده که در باب طاعت و ایثای فرایض نموده باشد پس آن کسانی که امت من باشند باید که وفا به عهد معهود

نمایند و نگاهداشت ایشان نمایند و اعانت ایشان را مؤمنان بر خود لازم دانند در هر ناحیه که باشند خواه دور و خواه نزدیک در حمایت جماعت ایشان و معبد ایشان و جایهایی که ایشان عبادت پروردگار نمایند جایگاهی که رهبانان و کشیشان می‌باشند و در هر مکانی که از امثال کوه پایه‌ها و بیابانها و عمارتها و سنگستانها و هموارها و بناهایی بوده باشند و نگاه داشت آن جماعت و دین ایشان و ملک ایشان نمایند.

اگر در طرف مغرب و اگر در جانب مشرق و اگر در دریا و اگر در خشکی آن چنان که رعایت خاطر من بنایید باید که این گروه را داخل در امن و امان من دانند و از هر آزاری و مکروهی که ایشان را ساخ شود محافظت و معاونت ایشان را بر خود لازم شناسند چرا که ایشان رعیت من اند و اهل ذمه من اند و اتباع و اعوان امت من اند و بدین سبب واجب است بر من رعایت و حفظ و حراست ایشان از هر مکروهی و آزاری و دفع کسانی که سبب آزار ایشان شوند و باید که مطالبات و خراج زیاده از قدر طاقت ایشان طلب ننمایند و از آنچه ایشان به آن راضی شوند درنگذرند و ظلم و ستم بر ایشان نکنند و تغییر بناهای ایشان ندهند و کشیشان را از عمل خود باز ندارند و نصرانی را مانع آیین و مذهبی که دارند نشوند و در صومعه و معبد خود به هر طریقی که خواهند عبادت کنند و در تخریب و انهدام کلیسای ایشان سعی جایز ندارند و آن خانه و عمارت ایشان داخل مساجد و بیوت اهل اسلام و به عنف و تعدی غصب ننمایند مگر به رضای ایشان.

پس کسی که از فرموده درگذرد و خلاف مأمور به جای آورد عهد و میثاق را باطل کرده و مخالفت خدا و رسول خدا نموده باشد و از ایشان زیادت از چهار دینار جزیه و خراج طلب نمایند یا یک جامهٔ یمانی و آنچه خراج از ایشان حاصل می‌شود رأی اعانت مسلمانان خواهد بود که داخل بیت‌المال نموده در مصرف معین صرف نمایند و زیاده از این از ایشان طلب ننمایند هر چند از اهل تجارت و صاحب جمعیت خواه در بر و بحر غواصی نمایند و خواه معدن جواهر و یا طلا و یا نقره یا مال بسیار داشته باشند زیاده از دوازده درهم.

پس آن کسانی که در آن آیین نیز متعبد نباشند و اطاعت آن مذهب نیز داشته باشند از ایشان چهار دینار جزیه طلب دارند و از جمعی که مطیع و منقاد آیین اهل ذمه باشند زیاده از دوازده درهم طلب ندارند به شرطی که متوطن و قائم مقام باشند و از اهل ذمه آن جمعی که راهگذاری باشند و از سکنهٔ بلاد نباشند و جای و مقامی نداشته باشند خراجی و جزیه طلب ندارند مگر آنکه از دست ایشان از میراث یا غیره چیزی باشد که مال

و حق امام در آن باشد پس همان حق را از او طلب دارند و جور و ستم بر او روا ندارند مگر به قدر طاقت او و طمع در عمارت و زراعت و میوه او ننایند و اهل ذمه را تکلیف نکنند که با مسلمانان اتفاق نمایند در دفع اعدای دین و در محاربه و مقاتله که مسلمانان را با غیر ملت واقع شود اهل ذمه را جبر نمایند که با ایشان بر سر اعدا خروج نمایند و اگر ایشان را دشمنی واقع شود مسلمانان اسب و شمشیر و سلاح محاربه را از ایشان تقصیر نکنند.

پس بدین سبب پسندیده فعال خواهند بود و احدی از اهل ذمه را به تعدی و جبر به اسلام نیاورند و جدال ننمایند مگر به نیکوتر وجهی و بالمرحمت و عاطفت خود را بر ایشان گسترده دفع ضرر اهل شر را از ایشان نمایند در هر مکانی و جایی که باشند. و اگر یکی از اهل ذمه جنایتی نمایند در قتل خطا و غیره همراهی در باب او لازم دانند که زیاده از مافرضه الله از او طلب ندارند و طریق صلاح فیابین ایشان جاری دارند و از فرموده آیه وافی هدایت فاما مناً بعد و اما فداء درنگذرند بعد از این عهد و میثاق و اعطای جزیه و خراج احدی از امت را به ایشان دستی نیست و مهمی ندارند و ایشان را نیز به اهل اسلام هیچ وجه مهمی نیست و نخواهد بود تا آن زمان که خدا خواسته باشد. و همچنین مسلمانان به تعدی ازواج و ابکار ایشان را بی‌رحمت ایشان تصرف نمی‌توانند نمود مگر آنکه به رضا و رغبت خود در حبائۀ مسلمانان داخل شوند و به نکاح مسلمانان درآیند به عقد دوام یا غیر و موقوف به رضای زنان ایشان دانند که هر که را دوست دارند و راضی شوند مختارند و بعد از آنکه در نکاح ایشان درآید آن زن را به نصرانیه خود واگذارد و منع از عبادتخانه نصاری ننماید و در دین و آیین خود بدان طریق که خواهد سلوک نماید و از اقتدا به جماعت رهبانان آن زن را مانع نشود و جبر و اکراه ننماید در ترک و رفض دین و آیینی که دارد پس اگر از فرموده مکتوب عهدنامه تخلف نماید مخالفت خدا نموده باشد و نزد پیغمبر عاصی باشد عیاذبالله سبب نقض میثاق رسول خدا و در نزد حق سبحانه و تعالی از کاذبان نوشته شود و مر اهل ذمه راست مرمت و تعمیر مساجد و عبادتخانه‌ها و معبد‌ها که داشته باشند در مصلحت دین خود و گروه ناجیه مسلمانان معاونت و امداد خود را درباره ایشان دریغ ندارند و این اعانت را از قبیل ترحم و مرحمت دانند چون ایشان را اطاعت کرده‌اند و امان خواسته‌اند و در پناه آمده‌اند اعانت و امداد ایشان در هر باب لازم شده است. و گر کسی از ایشان رسول و مسلح باشد میانه مسلمانان و مشرکین منع رسالت او ننمایند و اگر اعانت و امداد امت نمایند قبول

دارند پس اگر او را منع نمایند در سلک ظالمان باشند نزد رسول الله عاصی بوده باشند و خلاف وصیت آن حضرت نموده باشند.

این است شرط حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله با ملت نصرانی شرطنامه که بعد از وصیت فرمود و مقرر نمود آن حضرت با ایشان در دین و آیین آن جماعت امری چند که اهل ذمه بر ذمه خود واجب دانند و تخلف از آن جایز ندارند و وفا به عهد و پیمان نمایند.

یکی آنکه معاونت مشرکین اهل حرب آشکارا و پنهان نمایند و دشمنان مسلمان را در خانه خود راه ندهند که در محل فرصت با اهل اسلام دست یابند و اهل حرب را در خانه و صومعه خود فرود نیاورند و اهل حرب را یاری و امداد نمایند به سلاح تیر و شمشیر و اسب و غیره و طریق کید مشرکین را یاد ندهند و مال خود را امانت به ایشان نسپردند و حاجت خود را نزد اهل حرب نبرند و به زبان و دست امداد اهل حرب نمایند و ضیافت اهل حرب نمایند مگر در بلادی که تقیه لازم باشد و اگر مسلمانان در حوالی ایشان واقع شود تا سه روز و سه شب رعایت او را به خود لازم دانند و زیاده لازم نیست و آزار و مکروه اهل شر را از مسلمانان دور گردانند و اگر احتیاج افتد به پنهان کردن یکی از مسلمانان در منازل و اوطان و عمارت خود را جای دهند و مواسات* نمایند و در معال** و غیره مادام که پنهان باشد تغافل جایز ندارند و فرزندان و ازواج مسلمانان به دشمنان دین نمایند و نشان ندهند و از فرموده درنگذرند پس کسی از اهل ذمه که در امری از این امور تهاون و تقصیر نماید شرط و عهد را باطل نموده باشد پس بیزار است از خدای تعالی و رسول با او خصمی خواهد بود پس وفا به عهد و شرط را بر خود لازم و واجب شمرند تا روزی که خدای تعالی خواسته باشد و شاهد است با این عهدنامه.

این خط که در میان خواهد بود که در رهبانان و رؤسا حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم نوشت و شرطنامه در میان ماند و الله اعلم و احکم.

حسب الفرموده حضرت رسول خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله نوشت این عهدنامه را در روز دوشنبه چهار ماه گذشته از سال چهارم از هجرت کافی است شهادت حق سبحانه و تعالی به آنچه در این کتاب است. من تبدل منها فعلیه لعنه الله.

* - یاری کردن به مال و تن.

** - معاللات : با کسی در بلندی نبرد کردن - معارضه کردن در بلندی. (فرهنگ معین)

فصل دوم

کلیساها

۱ باقراوغلی^۱ ترانه سرا در بند دوم شعر «وصف جلفا» آورده است که در جلفا ۲۴ کلیسا هست که کلیسای وانک و دیر راهبه ها در این شمار است:
«مردمانی هنرمند و خیلی فروتن و نابغه»
«بیست و چهار کلیسا و یک کلیسا و دیر راهبه ها».

۲ از این ۲۴ باب کلیسای قدیم فعلاً ۶ باب آن ویران و خرابه های آنها موجودند. ۲ باب دیگر نیز در آستانه ویرانی اند و ۶ باب آن چنان خراب شده که آثاری از آنها بر جای نیست. ۱۰ باب دیگر آبادند و در آنها مراسم مذهبی انجام می شود.

نامهای ۶ باب کلیسای ویران شده:

- ۱- کلیسای نازارت مشهور به پران شینی نزدیک باغ کلیسای وانک واقع است که آن را «کلیسای نو» هم گفته اند.
- ۲- کلیسای سورپ هاکوب یا مرادیانها در مجاورت ملک کلیسای وانک واقع است که آن را «گنبد خیاری» می گویند.
- ۳- کلیسای سورپ توما نزدیک رودخانه زاینده رود که آن را «کلیسای زنگی» هم می نامند.
- ۴- کلیسای سورپ هوانس نزدیک پل شافراز [مارنان] که آن را «کلیسای شاه ولیها» می نامند.

- ۵- کلیسای سورپ هاکوب در نزدیکی محله ابروانیها که آن را «کلیسای باغات» هم می نامند.
 ۶- کلیسای سورپ سرکیس در محله قینان که آن را «دیر اوهان» هم می نامند.

دو کلیسای در حال ویرانی به نامهای زیر:

- ۱- کلیسای بتلهم نزدیک میدان جلفا که آن را کلیسای میدان هم می نامند.
 ۲- کلیسای سورپ گئورگ در کوچه ای معروف به غریب که آن را «کلیسای خواجه» هم می نامند.

شش کلیسای نابودشده که اثری از آنها به جای نمانده است:

- ۱- کلیسای روح القدس^۲
 ۲- کلیسای سورپ میناس
 ۳- کلیسای سورپ آسدوازدین { در محله گاسک^۳
 ۴- کلیسای سورپ هریشتا گابدانتس
 ۵- کلیسای سورپ آنانیا آراکل
 ۶- کلیسای خانه خواجه شافراز^۴

کلیساهای آباد به قرار زیرند:

- ۱- دیر سورپ آمناپرگیچ [کلیسای وانک]
 ۲- کلیسای سورپ آسدوازدین در محله میدان بزرگ
 ۳- کلیسای سورپ لوساوریچ در محله میدان کوچک
 ۴- کلیسای سورپ استپانوس در محله هاکوب جان یا حصیربافها
 ۵- کلیسای سورپ هوانس
 ۶- کلیسای سورپ کاتارینه، دیر راهبه ها { در محله چارسو
 ۷- سورپ نیکوگایوس در محله قاراکل
 ۸- سورپ نرسس در محله سنگتراشها
 ۹- سورپ میناس در محله تبریزیها
 ۱۰- سورپ آمناپرگیچ در محله ابروانیها

درباره سورپ آمانپریگیچ [کلیسای وانک] مطالب لازم را قبلاً آورده‌ام و لازم می‌دانم برای هر کلیسا شرحی مختصر بیاورم که از کلیساهای ویران شده شروع می‌کنیم.

۱- باقراوغلی ترانه‌سرا، عاشیق جلفایی بود. ترانه‌های پندآموز فراوان دارد که دو قطعه از آنها بسیار مشهورند یکی وصف جلفا و دیگری مرثیه‌ای درباره‌ی آن است. این مرثیه تاریخ ۱۳۱ آزاریا را دارد که سال سرایش آن است و از اینجا معلوم می‌شود که این ترانه‌ها بین سالهای ۱۷۳۰ تا ۱۷۴۵ سروده شده است. (ر.ک. جلد اول، فصل ۳۶)

۲- تا ۱۳ سال پیش هنوز بقایای دیوار آنها مانده بود اما آن را صاف و کشتزار کرده‌اند. اما آنکه آن ملک را اجاره کرده بود و زمین کلیسا را شخم می‌زد به مکافات رسید چون گاو او خشمگین شد و بر او حمله برد و او را کشت. پرده‌ای که به رسم یادبود به آن کلیسا هدیه شده بود در کلیسای سورپ گورگ محفوظ است.

۳- نزدیک به ۱۶ سال پیش قسمتی از دیوارهای ویران آن کلیسا در محله گاسک باقی بود اما پیشوای مذهبی کلیسای وانک خاچادور دوم که در سال ۱۸۴۰ درباره‌ی املاک گاسک سخن می‌گفت و خرابه‌های آن کلیسا را گواه می‌آورد که املاک گاسک به ارمنیان تعلق داشت و مدت کوتاهی هم آنها را تصرف کرد. اما غیرارمنیان آن کلیسای نیم‌ویران را به کلی هموار کردند تا نشانی از آن باقی نماند.

۴- نامهای کلیساهای ازمیان‌رفته را از یادداشتهای قدیمی پیدا کردم و در اینجا آوردم.

۱

نازارت

این کلیسا که نام دیگرش پُران شینی است نخستین کلیسایی است که در جلفا ساخته شده است و بدین جهت آن را نوراش [نوساخته] می‌گویند. دور گنبد آن کتیبه تاریخ بنا هست مشعر بر آنکه این کلیسا برای هزار نفر جمعیت ساخته شد، که معلوم نیست هزار نفر است یا هزار خانه.

متن آن گنبد چنین است:

با شگفتی و حیرت جای کلیسا را معلوم کردند

محبوب مردم شد و به اتمام رسید

کلیسای آسمان مانند

با زینت مایه حسرت

شگفت در چشم مردمان چون هیکل سلیمان

برادران از همه شما تمنا دارم همدل باشید

عبادتگاه کشیشان

افتخار هزار تن جمعیت

چه مقدس، منزّه، شگفت آور

چه بسیار از قوم ما تحسین می‌کنند آن را

در تاریخ ۱۰۶۰ به اتمام رسید (۱۶۱۱)

در کتیبه دیگر کلیسا (که در زیر می‌آورم) نام بانی آن را عمداً محو کرده‌اند. فکر می‌کنم چند سال پیش خلیفه‌های کاتولیک کتیبه‌های کلیساهای جلفا را محو کرده باشند تا محققان آینده از آن اطلاعات محروم شوند.

بر ستون محل عوام در سمت راست نوشته شده است:

«ای برادرک نازنین، چون با میل باطنی به اینجا بنگری

نام (... محو شده) شجاع خیرخواه را یاد کن تا گناهانش بخشوده شود

و اکنون یاد کنید این مستحق ترحم ماکدسی (محو شده) را
بزرگوار و فروتن و بسیار با احترام. مباشر همه چیز
متولی کلیسای شکوهمند^۱».

بر ستون سمت چپ محل عوام با خط نوتراگیر [خط ریز] نوشته شده:
«پناه بر خداوند لایزال که ما را از شر شیطان حفظ کرد
همه را از بلیات دور نگهداشت و در اصفهان سکونت داد
و طبق قوانین ... نشان صلیب را حفظ کردیم [افراشته داشتیم]
آغاز کردیم به ساختن کلیسا که آن را نوساخته نامیدیم
... با کوشش و هم توجهات الهی
تا باز ستایش کنیم قوم را و نیرو بطلبیم برای آن
مشهور آنها خواجه‌ای به نام...
آن نامدار دلیر که پیشگام شد
طرح آن را پی افکند
گرد چون زمین
سزاوار کلیسا
سه محراب و سه فضا به نشانه قیام ناجی،
رکن اعتقاد قوم ارمن
خیال را از پیش دیدند
چندان دلپذیر چونان همان نور که در آنجا تافت
نظیر آن نیز اینجا تایید (همان شایستگی را یافت)
و برابر شد با همان شایستگی
مزین شد چون آن
و نمای شگفت‌انگیز یافت
ساختمانش دلپذیر شد
با نقاشیهای کم نظیر

با گلبوته‌های زیبا و رنگارنگ
 اکنون از همه تمنا می‌کنم به یاد آورید نام کشیش هاکوب را
 که این کلمات را سرود
 دانای ماهر، سردهسته سرودخوانان
 و بعد از آن به یاد آورید خواجه‌مال را که دوباره بانی این کار شد
 و خدا برای عمل نیک او پاداش نیک به جای خود مقرر فرماید
 و فیض دیدار مسیح نصیبشان شود و خداوند متبرکشان گرداند
 و هم‌ردیف با کشیش و ملایک دمخور شود آمین
 مجدداً از کاراپت و پدرش... مادرش خاتون‌زاد و برادرش خنجر
 اکنون از همه التماس دعا دارم، همه با زبانی پر رحمت خدا را برایشان بطلبید
 و نیز قرین باشد با او دختر کاراپت طوطی خیلی عزیز».

بر ستون محل عوام در سمت غربی با خط نوتراگیر [خط ریز] نوشته شده:

«ای خواننده خوشحال و مهربان

به زیر نگاه از چهار طرف [بلندپرواز مباح]

به آنها... شکوهمند

که نامش کاراپت است

از ته دل التماس کن

برای بخشودگی گناه

شما هم با او همصدا شوید

با دهن پر بر او رحمت کنید

به تاریخ ارمنی ۱۰۶۰ آمین».

بر دیوار محراب با خط آهنین نوشته شده:

«یادبود آواساپ و همسرش واروار و پسرش میناس و همسر دیگرش مریم و فرزندش اسکندر و همسرش کز میران آمین».

پنجاه و چهار سال پس از بنای کلیسا تعمیراتی جزئی انجام گرفت که نوشته زیر از آن یاد می‌کند:

«جهت این کار بانی شدند کلیسا را از نو تعمیر کردند کشیش آتاناس و کشیش نرسس در سال ۱۱۱۴ تحریر شد».

این کلیسا پیش از تمام کلیساهای جلفا ساخته شد و نیز زودتر از همه ویران شد. اما چون داخل املاک کلیسای وانک قرار گرفته کسی آن را تخریب نکرده ساختمان آن هنوز به جاست اما خودبه‌خود به سوی ویرانی می‌رود.

۱- [بدون توضیح در اصل کتاب]

۲

سورپ هاكوب مراديه‌ها

این کلیسا هیچ کتیبه‌ای ندارد که چه کسانی در چه زمانی آن را ساخته‌اند. اما به نظر می‌رسد که نوشته یا یادداشتی که روی صلیب هست (و ذیلاً آن را می‌آورم) تاریخ ساختمان آن است و معمار بنا هم آسدوازادور بوده است. با اینکه داخل کلیسا کتیبه‌ای درباره بانی آن نیست یا اگر هم بوده به ما نرسیده اما از نام آن که مرادیهاست معلوم می‌شود که مخارج ساخت آن را آنها پرداخته‌اند.

در پیشانی گنبد صلیبی نقاشی شده و دور آن نوشته شده: «صلیب مقدس به یادبود آسدوازادور به سال ۱۰۵۳ (۱۶۳۴)».

بر دیوار محل سرودخوانان در زیر نقاشیها نوشته شده:

«به یادبود کشیش مارکار و همسرش سارادخان و فرزندش هوانس که به رحمت خدا رفته سال ۱۲۵ (۱۷۴۰)».

«به یادبود کشیش هوانس».

در محل عوام روی ستون دست راست نوشته شده:

«به یادبود هوانس باربند و زوجه‌اش ناناجان و فرزندانش خاچیک، غوکاس و دخترانش سارالو، سارادخان و فرزند مرحومش هوانس ۱۱۹۰ (۱۷۴۱)».

در محل عوام روی ستون چپ نوشته شده:

«به یادبود کشیش هاكوب و همسرش پیرسیمه و فرزندانش داوید، زادور، آریستاگیس و دخترش گابریلا و فرزند مرحومش هایراپت، اینجانب کشیش مارکار اسماً کشیشم نه در عمل».

«این شمایل یادگار کشیش مارکار و همسرش سارادخان و فرزندش هوانس ۱۶۰ قطعه شمایل در عهد کشیش هاكوب تعمیر شد».

این کتیبه‌ها به یادبود آنهايي است که این شمایلها را سفارش داده‌اند چنان که از کتیبه آخر معلوم می‌شود.

این کلیسا یکی از مجللترین کلیساهای جلفاست. چه از لحاظ وسعت و چه از لحاظ ارتفاع و چه از نظر عظمت و هم از لحاظ نقاشی و گلبوته. بر چهار ستون قرار گرفته است. کف آن سنگفرش است که آن سنگها را در سال ۱۸۵۰ از آنجا حمل کردند و به کلیسای وانک بردند و در آنجا فرش کردند. در مجاورت آن نمازخانه کوچکی با کلیسای تابستانی است. همانطور که کلیساهای مشهور جلفا چنین اند و در تابستان در آن دعا می خوانند. سی سال نمی گذرد که این کلیسا در ردیف ویرانه ها درآمده هنوز هم بسیاری در جلفا هستند که دیده اند مراسم و دعاخوانی در آن انجام می گرفته است. ساختمان کلیسا تماماً موجود است و از داخل هنوز هم آن شکوه و نقاشیهای رنگارنگ و گلبوته ها و شمایلها از میان نرفته است.

۳

سورپ توما [کلیسای زنگی]

نه فقط از روی کتیبه که از نوشته آقامارکار آود خالداریان^۱ چنین مستفاد می شود که این کلیسا به همت خاندان خالداریان بنا شده است.

کتیبه تاق محراب:

«یک روز زیستن در این دهلیز خوشتر از هزار روز [در بیرون آن است]

یادگاری نیک به جا نهادن، یادبودی بی زوال^{*}

این یادبودی است از داوید خالداریان و پدرش خواجه وسکان و مادرش بادریک و جدش خالدار مارکار به سال ۱۱۴۵ (۱۶۹۵)».

کتیبه سنگ تبرک تاقچه عشای ربانی:

«[یادبود] افلاطون پتروس تاکوهی و دادیک ۱۱۴۰ (۱۶۹۰)»^{**}

این کلیسا بر شش ستون ایستاده است. بلندی آن ۸۲ پا از زیر محراب است و پهنای آن ۶۰ پا. گنبد مرتفعی دارد که بر روی محل سرودخوانان افراشته شده است. تصویر و گلبوته ندارد و فقط گچ اندود است. ساختمان کلیسا از بیرون برانده است چون در دیوارها کاشیهای رنگارنگ تعبیه شده است. اکنون پابرجاست ولی روزبه روز ویرانتر می شود. حجره ها و اتاقهای مسکونی به کلی ویران شده و تنها بخشی از دیوارها باقی است.

اینجا را کلیسای زنگی هم می گویند چون در آنجا یک قطعه فلز که مثل زنگ صدا می داد، بود. اکنون آن قطعه فلز را که زنگ می نامند به مدرسه آمنابرگیچیان جلفا برده اند که با صدای آن شاگردان جمع و پراکنده می شوند.

کلیسا نزدیک به رودخانه زاینده رود است و از آبادی دور افتاده است. از این رو

*- در متن اصلی به جای «بی زوال» نوشته شده «آبیاری نکردنی»

** - صحیح آن ۱۶۹۱ است.

مخوف و خطرناک است. چون موقع هرج و مرج (که سابقاً همیشه در جلفا چنین بوده است) فرصت طلبان آنجا را پاتوق خود کرده بودند و امیال زشت خود را در آن مکان عملی می کردند. هم از این قماش مردم در سال ۱۸۵۰ هاروتون مارکاریان را آنجا بردند و کشتند و نیز هنگام آشوب در آنجا خونریزیهای بسیار صورت گرفت و بیش از چهل سال از ویرانی این کلیسا نمی گذرد.

۱- ر.ک. [عین متن]

۴

سورپ هوانس شاه‌ولیا

دربارهٔ این کلیسا از وصیتنامهٔ بانی آن آقا هوسپ مارکاریان اطلاعات جامعی در دست است.^۱ در این وصیتنامه دربارهٔ ساختن این کلیسا آمده است که: «به سال ۱۱۴۶ (۱۶۷۷) به نام برادرم این کلیسا را ساختم و او را در آن دفن کردم. جمع مخارج آن ۲۰ هزار روپیه شد.»

کتیبهٔ سنگهای دور محراب:

«یادبود اروغلو، هوقیده، حوریک بیستم شمس ۱۱۴۸ [۱۶۹۹ م].»

سنگهای مذکور را در سال ۱۸۵۵ کردند و به کلیسای سورپ میناس در محلهٔ تبریزها بردند و در محراب نصب کردند و نیز سنگ عشای ربانی آن را به همان کلیسا بردند.

کتیبهٔ تاق محراب:

«یادبود چورک گاراپت و نوه‌اش آود و ادگار و والدینش و همسرش و خانواده‌اش آمین. سال ۱۱۵۶ [۱۷۰۷ م].»

کتیبهٔ سمت راست محراب:

«یادبود پانوس، والدینش، ساراد، دیشخون، باز هم یادبود نوره و همسرش * سائیلیک دخترانش نوتیک و یقسابر.»

کتیبهٔ سمت چپ محراب:

«باز هم یادکنید نزد مسیح خاچیک و والدینش ادگار و ماراهسپاتیته و فرزندش صفر را.» این کتیبه‌ها یادگار بانیان کلیسا نیستند بلکه مربوط به کسانی است که مخارج تزئینات گلبوته و زرنگار کلیسا را تقبل کرده‌اند.

*- در نسخهٔ چاپی اشتباهاً «همسرهاش» چاپ شده ولی در نسخهٔ خطی اصل درست است.

طبق وصیتنامه آقا هوسپ مارکاریان هنوز هم در محوطه کلیسا قبر خواجه هوانس وجود دارد* که کلیسا به نام او بنا شده است و کتیبه آن چنین است:

«سال هزار بود و

شش و نه افزوده**

خواجه هوانس محبوب

بانی کلیسای عظیم

در این روز وفات کرد

چهل سال زیست

و از این دنیای گناه آلوده گسست

به صف فرشتگان پیوست

در زیر این سنگ خفته است

تا آنگاه که صوراسرافیل بدمد

حالا و روزها باید بیایند

کالبدش در اینجا محفوظ بماند

نگاشته شد (سنگ قبر) به دست گریگور فرزند کشیش ناووم که سرپرست

ساختمان کلیسا بود.

از این کتیبه چنین برمی آید که بانی کلیسا خواجه هوانس بوده است و در سن چهل

سالگی به سال ۱۰۹۹ [۱۶۵۰م] فوت کرده است. بدین ترتیب بنای کلیسا باید قبل از

سال ۱۰۹۹ بوده باشد اما با وصیت آقا هوسپ که می گویند کلیسا در سال ۱۱۴۶

[۱۶۹۷م] ساخته شده و برادرش هوانس را در آنجا دفن کرده است تطبیق نمی کند. اگر

چنان تصور کنیم که این کلیسا همان نیست که آقامارکار در وصیتنامه خود ذکر می کند

صحیح نیست چون سنگهای دور محراب تاریخ ۱۱۴۶ را دارد و کتیبه نقاشیها هم تاریخ

*- این سنگ را در سال ۱۹۶۷ به کلیسای وانک آوردند و در زیر برج ناقوس نصب کردند.

** - پس از این سطر در کتاب این دو سطر جا افتاده که روی سنگ قبر هست:

ماه مارس روز پنجم

از ایام هفته سه شنبه

۱۱۵۶ [۱۷۰۷] را. از این رو معلوم می‌شود که کلیسا در آن تاریخ ساخته شده و نه قبل از سال ۱۰۹۹. بدین جهت استنباط من این است که تاریخ ۱۰۹۹ که بر سنگ قبر نوشته شده تاریخ تولد اوست و چهل سال زیسته و سپس از دنیا رفته است که تاریخ فوت او سال ۱۱۳۹ [۱۶۹۰] می‌شود و برادر آقامارکار هفت سال پس از مرگ برادر کلیسا را ساخته و او را در آنجا دفن کرده است. برای اثبات این نظر لازم بود دربارهٔ وصیتنامهٔ آقا هوسپ توضیح مفصلتری داده شود اما موضوع چندان مهم نیست و لازم ندیدم وقت ما را بیشتر صرف کند و بر برگهای تاریخ بیفزاید. اگر هم برای بعضی‌ها این توضیح و تفسیر طبیعی است اجازه دهند هرکس هرطوری می‌خواهد تفسیر کند.

سقف این کلیسا بدون ستون پوشیده شده است که درازای آن از محراب ۶۸ پا و پهنای آن ۴۱ پاست. گنبدی نسبتاً مرتفع دارد که در محل سرودخوانان افراشته شده است. محراب و محل سرودخوانان با شمایلهای زرنگار تزیین شده، محل عوام بدون تزیین گچ‌اندود است. ساختمان کلیسا تماماً پابرجاست اما در جای ساختمانهای بیرون و اتاقها گیاه ریشه دوانده است. زمین اطراف کلیسا یک جریب است که از زمانهای پیش سید میر عبدالله آن را به عنوان زمین بی‌صاحب تصرف عدوانی کرده بود، اما عالیجناب تاتاووس پیشوای مذهبی در سال ۱۸۵۵ با سعی بسیار آن را پس گرفت که اکنون در تصرف کلیسای وانک است. از ویرانی این کلیسا بیش از چهل سال نمی‌گذرد.

۵

سورپ هاكوب باغات

از كتيبه‌های داخلی این کلیسا چنین برمی‌آید كه آن را محتملاً خاندان آواكلیان به سال ۱۱۱۵ (۱۶۶۶ م) ساخته باشند.

كتیبهٔ سردر جنوبی:

«یادگار ماكدسی آنا و والدین او تاواكاله و ایبریسیمه سال ۱۱۷۰ (۱۷۲۱ م)».

كتیبهٔ دور سنگهای محراب:

«این محراب یادگار آقازادور و والدین او پانوس و گل‌نات و همسرهای مرحوم او مریم‌بس و تانگ‌خاتون و همسر زنده‌اش تاكوهی و فرزندش هوانس و دخترش تانگوم سال ۱۱۶۵ [۱۷۱۶ م]».

كتیبهٔ دور گنبد در محل عوام:

«نزد مسیح یاد کنید بارون باغداसार و برادرش هوانس را كه مخارج تعمیر كاهگل و گچ‌اندود و نقاشی این کلیسا را به یاد والدینشان پرداختند ۱۱۱۵ (۱۶۶۶)».

كتیبهٔ دیوار سمت چپ محل عوام:

«یاد کنید نزد مسیح کاراپت را كه تاق محراب را به یادگار جاوید نقاشی کرده سال ۱۱۱۷ (۱۶۶۸)».

سقف این کلیسا بدون ستون و گنبدی پوشانده شده است. مساحت متوسطی دارد. محراب و محل سرودخوانان با شمایل تزیین شده است اما محل عوام فقط یک ردیف شمایل دارد و بقیه سفید است. ساختمان کلیسا نیمه‌ویران است و بناهای خارج از آن به کلی خراب شده است. زمین این ویرانه در اختیار سیمون کشیش محلهٔ ایروانیهاست. از ویرانی و متروک شدن این کلیسا بیش از چهل سال نمی‌گذرد.

سنگ قبر مزینی آنجا هست که ممکن است از خاندان همان بانی کلیسا باشد. نوشته آن چنین است:

«این صدا از اعماق این مغاک به گوش پدر آسمانی برسد
کالبد فرسوده دفن شده را با کلمات شفابخش
روز بزرگ رستاخیز روح القدس برانگیزاند مرا
نیکو غایوس کاتب از ژرفای خاک تو را می خواند
فرزند هاروتون آواکالیان
این پسر هاروتون از خاندان جلیل آواکالیان
دانا مرد پارسا که با رفتاری منزّه در آسمانها سیر می کرد
پنجاه سال زیست. ۶ ژانویه ۱۱۷۹ سال ارمنی
چهره بر خاک می مالم و به خداوندگار مسیح التماس می کنم
که از پهلوی خدائیت بر صلیب جویی به سوی من روان کنی

۶

سورپ سرکیس یا دیر اوهان

معلوم نیست این کلیسا را چه کسی چه وقتی ساخته است. اما در یادداشت یک انجیل خطی که در کلیسای محله ایروانیها محفوظ است احتمالاً این بنا از قدیمی ترین کلیساهای جلفاست: «این انجیل مقدس نوشته شد در شهر شوش یعنی اصفهان در کلیسای سورپ هوانس مگردیچ و سورپ هرشتا کاپت و سورپ هاکوب و سورپ سرکیس خضر نبی به دست ناقابل نوراها ب هوانس در زمانه ای تنگ و تلخ به تاریخ ۱۰۵۸ ارمنی (۱۶۰۹)». از این کلام برمی آید که در سال ۱۰۵۸ (۱۶۰۹) این کلیسای سورپ سرکیس وجود داشته است.

کتیبه اطراف محل سرودخوانان:

«دستور داد نقاشی کنند دو سمت سرودخوانان را زاکاره مسیح دوست به یادبود خود و والدینش میر و واروار و همسرانش مریم و مرمر و فرزندش هوانس و دختران مرحومش هاکوب جان و سلطان پاشا و برادرانش ماتوس و هوانس و مارکار و خواهرانش زیت و آنا و آناه و دیگر هم خونهای نزدیکش ۲۵ ژوئن ۱۱۶۱ (۱۷۱۲)».

از این یادبود معلوم می شود زاکار، همان کسی است که سفارش نقاشیها را داده است.

کتیبه محل عوام، سمت جنوبی:

«این تصاویر یادگار کشیش ماردیروس فرزند اوهان جان است سال ۱۵۸ آزاریا (۱۷۷۲)».

کتیبه سردر غربی:

«به خاطر عشق بی انجام تو دختر باکره از کلام تو جان گرفت

گناهان ما کدسی زادور را بیخشای سال ۱۱۶۶ (۱۷۱۷)

تحریر کشیش مگردیچ فرزند پانوس».

این کتیبه در زیر تصویر سورپ سرکیس خضر نبی که با اندامی تنومند سوار بر مرکب

است نوشته شده و شاید ماکدسی زادور مخارج آن را پرداخته باشد و پانوس فرزند کشیش مگردیچ آن تصویر را نقاشی کرده باشد.

کلیسای سورپ سرکیس بعدها به نام دیر اوهان شهرت یافت. این کلیسا در محله قاراکل بزرگ (که معمولاً آن را محله قینان می نامند) بنا شده است و در بخش کلیسای وانک مفصلاً درباره آن سخن آمده است.

این کلیسا قریب پانزده سال پیش در ردیف کلیساهای مخروبه درآمده با اینکه نزدیک ۵۰ سال پیش ساکنان آنجا کوچیدند اما یک خلیفه آن را حفظ می کرد و مردم از محله های دوردست کمکهای خود را از آن دریغ نمی کردند. خلیفه میکائیل به تنهایی در آن دیر می زیست و چنان که از او یاد می کنند زاهدی بوده چندان که همسایگان غیرارمنی نیز به خاطر تقوی و پرهیزگاری به او احترام می گذاشته اند. او در سال ۱۷۹۷ نامه سپاس آمیزی به بارون گورگ در داویدیان می نویسد به این شرح:

«خادم عیسی مسیح و یکی از راهبان عاصی و اندوهگین کلیسای وانک، خلیفه ای که با مشقت در کلیسای سورپ سرکیس یا دیر اوهان روزها را می گذرانند... هرچند به این خانه ترحم انگیز کمک کنید مسیح هزار و چندان به شما عوض دهد. زیرا نزد خدا و مردم معلوم است که این عاصی و این خانه مقدس در چنگ فقر گرفتاریم و از هیچ جا و هیچ کس یاری نمی رسد و اکنون بیش از چهار سال است با خرج خود در این خانه مقدس در بی بضاعتی و نداری به سر می برم. خانه از روغن چراغ و شمع بی نصیب است و از اشیای کلیسایی هم در مضیقه ام که در صورت لزوم از جای دیگر عاریه می کنم. برای تعمیر آن هرچه توانسته ام کرده ام که خدای ناکرده از غفلتی جزئی زیانی کلی حاصل نشود... تا این زمان سالانه دوست محترم من بارون نیکو غوس هاروتونیان برای من برگ سبزی می فرستاد که تسلائی بود».

پس از مرگ خلیفه میکائیل دیگر هیچ کس در آنجا نماند و درهای آن برای همیشه بسته ماند. اما هر سال روز عید سورپ سرکیس در آنجا نماز خاص توسط کشیشان محله ایروانیها برگزار می شد و جلفاییان به یاد آن روز مقدس آنجا گرد می آمدند. خود من نیز دو بار آنجا رفتم. اما از سال ۱۸۴۳ تاکنون آن رسم هم ملغی شد و کلیسا به کلی رو به ویرانی نهاد. اشیای آن کلیسا به کلیسای محله ایروانیها انتقال داده شد و حالا مراسم عید

سورپ سرکیس در آن کلیسا برگزار می شود زیرا دست مقدس آن کلیسا در آنجاست. آن کلیسا بدون ستون بر تاق استوار است و طول آن از محل سرودخوانان تا آخر ۴۳ پاست. کل ساختمان کلیسا پابرجاست بی آنکه چندان خسارتی دیده باشد. محل سرودخوانان ۱۲ تابلو دارد و بقیه سفیدکاری شده است. گنبدش کوچک است و محراب هم کوچک است که دور آن سنگ نصب شده است. اکنون محراب بی تصویر است اما تا ده سال پیش تصویر پاره شده آن همان جا بود. مجاور کلیسا جای ناقوس کوچکی هم داشت که بر چهار ستون سنگی استوار بود. اما کتیبه ای که از تاریخ ساختمان آن ذکر شده باشد وجود ندارد. میان برج ناقوس قبرهای خلیفه اوهان، آبتانس راهب، خلیفه استپانوس و هفت غیرروحانی قرار دارند.

کتیبه سنگ قبر اوهان:

«اینجاست آرامگاه من گنهکار

خلیفه ای اوهان به نام

زیر دین گران

عمل ناکرده به تکلیف

عاصی نزد پروردگار

برای مردن آماده نبودم

که فرشتگان آمدند و روانم را بردند

آنجا که معجزه های بزرگ کرده بودند

وای به تن نحیف من

چه پاسخ گویم آن داور دادگر را

ای بزرگترین امید من مریم! تویی آخرین پناه من در آن دادگاه

چاک گریبانت بگشا و به عیسی بگو

به خاطر شیری که تو را دادم او را شفیع شو

اگر این کار برای تو گران تمام می شود

نگاه کن به زخمی که در پهلوی توست

ستایش کن او را که تو را آفرید
و روح این در مانده را ببخشای
مثل آن دزد آن سامامس
مرا در دسته نهم
مرا در بین آنان جای داده
محشور و شادمان با آنان
به شفاعت مریم، مادر باکره تو
فرزندی بودم ناخلف، متنبه شدم و بازگشتم
خدایا بگذر از گناهان من
و مرا در زمره قدیسان جای ده
و با هاله ای از نور آسمانی
گرداگرد سر مرا زینت بخش
تا تثلیث را پرستش کنم
و خدای یگانه را

ساختم دیر سورپ سرکیس را
و خود را مدفون ساختم در کنار در آن به سال ۱۱ و ۷۲ اضافه بر آن ۱۱۷۲ [۱۷۲۳ م]
یکشنبه ۱۳ اکتبر درگذشت».

۷

بتلهم میدان

این کلیسای شکوهمند با بنای رفیع خود برتر از تمام کلیساهای جلفاست که در سال ۱۰۷۷ (۱۶۲۷)* به همت خواجه پتروس خواجه ولیجانیان ساخته شده است. کتیبه سمتهای چپ و راست محل سرودخوانان:

«از تاریخ ارمنی

۱۰۷۷ سال گذشته بود

که کلیسا به اتمام رسید

شکوهمند و افتخارآمیز

همچون بهشت عدن

یا کشتی نوح

در عهد شاه عباس

و کاتولیکوس مقدس ما

موسس خردمند و سخنور

و پیشوای مذهبی این اقلیم

خلیفه خاچادور فروتن

که ساخته شد به دست

توانای خواجه پتروس محبوب

خواجه بغوس فرزند او

که به شوق...

به خاطر یاد روان آنها

والدین او ولیجان

و شوشان مادر او

*- ۱۶۲۸ صحیح است.

خدا همه را رحمت کند
هرکسی اینجا را ببیند
از خواجه پتروس محبوب
یاد کند تا
همیشه به یاد بماند».

کتیبه سقف محراب:

«یاد کنید خواجه پتروس را نزد مسیح. خواجه پتروس کبیر را، آن مرد محبوب را که این کلیسا را ساخت [به یاد] پدرش ولیجان، مادرش شوشان، خدایشان بیامرزاد. ۱۰۷۷ [۱۶۲۸ م]».

کتیبه جلو محراب:

«این محراب سنگی یادگار خواجه هوهان جان و والدینش خواجه اوهانس و ماران و همسرش و پسرش اوهانس و دخترش برزاد و دختر مرحومش شوشانیگم. ۲۰ آرم ۱۱۶۰ [۱۷۱۱ م]».

این خواجه هوهان جان نوه خواجه پتروس است.

کتیبه دیوار سمت راست محل سرودخوانان:

«نزد مسیح کنید یاد کنید خواجه پتروس فروتن و زوجه اش آنا و پسرانش خواجه بغوس و میناس، اوهانس، غوکاس و دخترانش خورمسیمه، مریم، شوشان را. و نیز نزد مسیح یاد کنید خواجه پتروس و زوجه آخرش تانگمر. دخترانش وارتنی، سوفیه و جد پدری او آقاجان و مادر بزرگش را. سال ۱۰۸۴ [۱۶۳۵ م]».

به نظر می‌رسد که این تاریخ و یادگاری بعد از نقاشی کردن کلیسا نوشته شده باشد:

«یاد کنید نزد مسیح خواجه پتروس را و والدینش ولیجان و شوشان و برادرانش گراگوس و میناس و جوان و سوکیاس را و از خدا برای آنها آموزش بطلبید. و نیز یاد کنید از خواجه پتروس و همسرش آنا و آخرین همسرش تانگمر ... سال ۱۰۷۷ [۱۶۲۸ م]».

کتیبه دیوار سمت چپ محل سرودخوانان:

«باز هم یاد کنید نزد مسیح خواجه پتروس و والدینش ولیجان و شوشان و عموهایش
نوری جان و گریگور و کمال را. و پسر برادرش گاسپار را. باز هم یاد کنید از
خواجه پتروس و عروسهایش موراسا سان دخت، اوغیده و نوه‌هایشان هاکوب جان،
اوهان جان، ماتوس، ماسپور و خدا بیامرز دشان کاتب کشیش آراکل».

کتیبه چهار قسمتی دور گنبد:

«یاد کنید خادم عیسی مسیح خواجه پتروس و والدینش ولیجان و شوشان و برادرانش
سوکایس و گیراگوس را. باز هم به یاد آورید خواجه پتروس و زوجه‌اش آنا و زوجه
دیگرش تانگمر را. خداوند رحمتشان کند».

کتیبه‌ای از جانب کشیش آوانس گالستانیان که بر سنگ کنده و بر سردر شمالی کلیسا
نصب شده است:

«یاد کنید صاحب ماکدسی

خواجه پتروس محبوب را

پدرش ولیجان

مادر علیّه‌اش شوشان را

در کلیسای بتلهم

که به خرج او ساخته شد

به یاد خانواده‌اش

و فرزندان‌ش که باید به یادشان آورد

تاریخ ارمنی ۱۰۷۷ [۱۶۲۸ م]

کاتب کشیش آوانس گالستانیان ۱۲۹۳ [۱۸۴۴ م].»

این کلیسا از تمام کلیساهای جلفا عظیم‌تر و شکوهمندتر است و بدون ستون بر تاق
ایستاده است. درازای آن از محراب ۸۰ و پهنای آن ۴۳ پاست. گنبدش از تمام گنبدهای

کلیساهای جلفا مرتفعتر و دپوش است. ۸ پنجره و ۸ جای تصویر دورتادور آن تعبیه شده است که عبارتند از:

۱- تمثالهای دوازده روحانی بزرگ ارمنی

۲- بر آب راه رفتن پتروس به سوی مسیح

۳- بر سفره نشستن پس از قیام

۴- لمس کردن توما پهلوی مسیح را

۵- پاشویان

۶- خلقت آدم و حوا

۷- مراسم عروسی در قانای جلیل

۸- فرزند ناخلف

سقف گنبد با گلبوته زرنگار است. محراب آن نسبتاً به وسعت کلیسا کوچک است و دوازده جای تصویر دارد:

۱- مناظری از شکنجه سورپ گورگ

۲- تصویری از شهادت سورپ میناس

۳- به دریا انداختن یونس

۴- تصویری از دوزخ و بهشت

و هشت تصویر دیگر مربوط به پیامبران. تاق محراب لاجوردی با گلبوته زرنگار است. در محل سرودخوانان چهار تابلو هست:

۱- تولد مسیح

۲- تعمید مسیح توسط یحیی

۳ و ۴- تصویرهایی از پیامبران

در محل عوام جای پنجاه تابلو تعبیه شده در دو قسمت:

۱- به کنیه بردن حضرت مریم عیسی را نزد کاهن

۲- نوید دادن فرشته حضرت مریم را

۳- تولد مسیح

۴- به کنیسه بردن عیسی را در چهل روزگی

۵- منور شدن مسیح

۶- ورود مسیح به اورشلیم

۷- شام آخر

۸- مصلوب شدن

۹- پایین آوردن از صلیب

۱۰- کفن کردن مسیح

۱۱- قیام مسیح

۱۲- عروج مسیح

۱۳- فرود روح القدس

۱۴- معراج مریم

این تابلوهای قسمت اول از لحاظ هنری بهترین تصاویرند و بسیار ستایش انگیزند. تصاویر این کلیسا از لحاظ ظرافت هنری از تصاویر کلیسای وانک برترند. تابلوهای قسمت دوم:

۱- زن سامری

۲- مرد معصوم

۳- زن بدکاره

۴- ضیافت توانگر

۵- مرگ العاذر فقیر

۶- مرگ توانگر

۷- بینا کردن کور

۸- زنده کردن العاذر

۹- زنده کردن فرزند یگانه

۱۰- بهشت

۱۱- دوزخ

۱۲- راندن آدم از بهشت

۱۳- دریای طبریّه

۱۴- سنگسار استفان

۱۵- مزد دادن به عمله در پایان وقت

۱۶- کوری عصاکش کوری دیگر

۱۷- گناهکار

- چهارده تصویر از شکنجه گریگور منور

- سه تصویر از فرماندهان

- دوازده تصویر از حواریون

فقط دو تصویر در محل سرودخوانان کار نقاش ناشی است اما بقیه کار هنری برجسته‌ای است.*. در میان تصاویر بهشت بانی کلیسا را نیز تصویر کرده‌اند که در میان انبوه درختان مشغول عبادت است. در زیر این تصاویر عنوانهای آنها نوشته شده است. طبق روایات سالخوردهگان این کلیسا از روی حسادت بنا شده است. می‌گویند بانی کلیسای حضرت مریم به خادم خود دستور داده بود روز هفته بزرگ خواجه پتروس را به کلیسا راه ندهد تا حسادتش تحریک شود و خود کلیسایی بسازد. اما بنا بر اقوال دیگر، روز شنبه هفته بزرگ چنان ازدحامی در کلیسای حضرت مریم می‌شود که چون خواجه پتروس می‌آید یا جایی برای نشستن نمی‌یابد یا نمی‌تواند وارد کلیسا شود به همین جهت این کلیسای بزرگ و پر عظمت را در نزدیکی همان کلیسای حضرت مریم بنا می‌کند. این کلیسای شکوهمند در آستانه از دست دادن شکوه خویش است زیرا جمعیت ابواب جمعی ندارد و در آن بسته شده است اما تابستانها سالی سه ماه کشیشهای کلیسای حضرت مریم به سبب خنکی هوا مراسم مذهبی را آنجا برگزار می‌کنند.

*- در سال ۱۹۷۰ هنگام تعمیر گنبد کتیبه‌ای در سوی مشرق دور پنجره صلیبی که بسته شده بود پیدا شد که نام چند نقاش در آن ذکر شده است: میناس، ماردیروس، آسدوازادور... در این باره رجوع شود به مجله هاسک سال ۱۹۷۲ شماره ژوئن - اوت. ص ۲۷۰ و کلیساهای ارمنیان جلفا ص ۷۶. (به زبان ارمنی، نوشته ل. میناسیان و مقاله «استاد میناس نقاش مشهور جلفا» مجله هنر و مردم شهریور ۱۳۵۶ و «ذکر رضا عباسی در اسناد ارمنی» مجله آینده ۹- ۱۰ آذر ۱۳۶۰).

تاق سمت شمال غربی ترک خورده است و چنانچه به این امر بی اعتنایی شود و آن را استوار نکنند چند سال دیگر فرو خواهد ریخت. و بعد از آن این کلیسای پرشکوه که می توانم گفت افتخار جلفاست در ردیف کلیساهای مخروبه درمی آید. بجز این ترک بقیه تاقهای ساختمان سالم مانده است. این کلیسا دو انجیل خطی قدیمی دارد که بر پوست نوشته شده است. یکی بزرگ و تحریر آن به سال ۶۲۵ ارمنی [۱۱۷۶ م] و دیگری کوچک نوشته شده به سال ۶۳۵ [۱۱۸۷ م] است.

در سمت غرب کلیسا، در اتاقی روبه روی کلیسا، قبرهای خواجه پتروس، بانی کلیسا و خواجه غوکاس فرزندش و فرزند خواجه غوکاس قرار گرفته اند.

کتیبه سنگ مرمری خواجه پتروس:

«مدفون در این قبر است

پیکر خواجه بزرگ، ماکدسی

پتروس نام

مرد نامور دولتمند

همنام با سنگ * مزار خود

با ایمان استوار، نیکوکار

بخشنده تا حد توان

تابع مقدسات، پرکار، بی کم و کاست

عملش نشانه اعتقادش **

که نتیجه کار او را می نماید

این کلیسای شکوهمند

پاک زیست در این دنیا

به اراده ناجی ما

مثل اعمال خود با موجهات می کند

*- پتروس هم به معنی سنگ و هم نام یکی از حواریون.
 **- در متن به جای اعتقاد کلمه بی معنی آمده که تصحیح شده.

تا رسید به لحظه احضار
از سوی خدا خوانده شد
و به مقام جاودانگان پیوست
از خداوند حی التماس داریم
اگر گناهی کرده بر او بخشاید
و گناه تمام کسانی را که او را یاد می کنند
سال ۱۰۹۸
روز پرهیز بزرگ
و در شب قیام مسیح»

۸

سورپ گورگ

با آنکه این کلیسا از بانی خود کتیبه‌ای ندارد اما در کتابهای خطی قدیمی آن را کلیسای خواجه‌نظر نامیده‌اند که حالا هم آن را به همین نام می‌خوانند زیرا نام خواجه‌نظر بسیار مشهور بود و معمولاً او را خواجه بزرگ می‌نامیدند.

تاریخ بنای آن از کتیبه زیر معلوم می‌شود.

در زیر سنگ مقدس محراب سه ستون سنگی هست و بر آنها نوشته‌ای:

«این صلیب یادگار آود و زوجه‌اش پاشه است

این صلیب یادگار خواجه‌نورواله و همسرش گل‌خاص و پتروس است

این صلیب یادگار خواجه‌نظر است

این صلیب یادگار ساول تاپاشه است

این صلیب مقدس شفیع نزد مسیح است از طرف خان‌بیگ سال ۱۰۶۰ [۱۶۱۱ م]

این صلیب مقدس شفیع نزد مسیح است سال ۱۰۶۰».

از تاریخهای این یادبودها معلوم می‌شود که این کلیسا در سال ۱۰۶۰ ساخته شده و یکی

از قدیمی‌ترین کلیساهای جلفاست

کتیبه سردر جنوبی:

«این باب خدایی است فقط معصومان وارد شوند. هرکه از این در وارد شود نقاش آن را

به یاد آورد. اول سال ۱۱۶۸ [۱۷۱۹ م]».

چنان که از متن این یادگاری برمی‌آید مربوط می‌شود به نقاش کاشیها که رفتن سه مغ

را نزد مسیح برای تعلیم گرفتن نشان می‌دهد و بر سردر نصب است.

کتیبه پلکان چوبی محراب:

«یادگار دختر راماس، دادگوم سال ۱۱۰۰ [۱۶۵۱ م]».

آن هم یادگار بانی پلکان است.

کتیبه دو سوی راست و چپ محراب:

«نزد مسیح یاد کنید یاور را که این محراب را به یاد خود و والدینش و زوجه اش مریم و پسرانش هوانس و مگردوم و دخترانش ظریف خان و خاتون و تاجلو خان داد تزیین کنند به سال ۱۱۱۷ [۱۶۶۸ م]».

این یادگار کسی است که دستور نقاشی محراب را داده است.

کتیبه سنگ صلیب دیوار محراب:

«در سال ۱۰۹۶ [۱۶۴۷ م] این مکان شهادت در زمان خلیفه خاچادور و تولیت بارون نازارت ساخته شد».

این کلیسا بر تاقی بی ستون ایستاده است. درازای آن از محراب ۷۰ و پهنایش ۳۳ پاست. غیر از محراب تصویری در جای دیگری ندارد. اما بر دیوار دورتادور در کنار هم یک ردیف تصاویر کاغذی قدیسان را چسبانده اند.

ساختمان کلیسا در آستانه فروپاشیدن است. در ورودی آن کنده شده و سالانه روی هم به ندرت مراسم نیایش در آن برگزار می شود. در کوچه ای به نام غریب واقع شده که نزدیک به رودخانه و دور از جلفاست از این رو امیدی به تعمیر و برپاماندنش نیست. اکنون با اینکه چهار یا پنج خانواده بی بضاعت در آن کوچه به سر می برند و آبادی دیگری در آنجا وجود ندارد. معلوم نیست این خانواده ها هم در آنجا دوام آورند. از این رو این کلیسا هم بدون شک در ردیف کلیساهای ویران درخواهد آمد. این کلیسا باید خیلی پیش از این ویران می شد همان طور که کلیساهای آن سوی خیابان نظر شدند. اما چون معجزات سورپ گورگ در جلفا بسیار مشهور است و این کلیسا زوَار بسیار دارد، از این رو به زحمت تاکنون دوام آورده است.

سنگهای اچمیادزین که در زمان شاه عباس اول حمل شده در حیاط آن قرار دارند. و نیز دارای کلیسای تابستانی، یک انجیل خطی نوشته بر پوست است مکتوب به سال ۶۸۵ [۱۲۳۶ م].

این کلیسا صلیبی چوبی و کنده کاری دارد با تصاویر بسیاری از مسیح که کار هنرمندی ظریفکار است. زاید نمی دانم به تفصیل در تاریخ از آن یاد کنم که گواه باشد برایمان

جلفاییان که آن را نه فقط در کلیساسازی نشان دادند بلکه ارزش کارهای دستی مستظرفه را نیز می دانستند و همان طور در کلیسا محفوظ نگه داشتند. چه کسی می داند چقدر اشیای قدیمی و باارزش در جلفا از میان رفته و نابود شده است.

چوب این صلیب باید جنگلی باشد که رنگی قرمز و جنسی سخت دارد. قد صلیب سی جو* و پهنای آن ۱۹ جو، عرض چوب ۵/۵ و کلفتی آن ۴/۵، طول هر دست آن ۶ جو است.

سر فوقانی و سرهای دو دست صلیب تاجهایی نیم گرد از همان چوب دارد که جداگانه ساخته و سپس نصب شده اند. در محل تقاطع صلیب دو گل تزینی از زاویه های بالایی بیرون زده اند و نیز از پایین صلیب دو شاخه به شکل سر و گردن اژدها روییده که دو دست صلیب را نگه می دارند. تصاویر دوازده سبط یعقوب، جد اعلا، در دو سوی بر سر و گردن اژدها کنده کاری شده اند.

این تصاویر در دو طرف کنده کاری شده اند. دو تصویر دو گل تزینی زاویه های فوقانی یکی گاو و دیگری بره است.

در دو طرف صلیب جمعاً ۲۴ قاب تعبیه شده که در هر طرف ۱۲ تاست. جای تصاویر یک اندازه نیستند بلکه متناسب با موضوع تصویر کنده کاری شده اندازه گرفته اند. این تصاویر با گلهای چلیپایی به هم پیوسته که طول هر یک نیم جو است. از یکدیگر جدا شده اند.

قاب یکم (روی تاج فوقانی):

روی تاج فوقانی یکی از حواریون صاحب انجیل. عزیمت مسیح روز یکشنبه پیش از عید پاک به اورشلیم سوار بر الاغ. در مسیر مسیح بخشی از خانه های شهر اورشلیم پیداست. استقبال شش نفر از مسیح. در پشت صحنه قسمتی از روستا که مسیح از آنجا خارج شده و به اورشلیم می رود پیداست. سیزده ملتزم رکاب مسیح. به گمانم که دوازده شاگرد باشند و سیزدهمی العازر زنده شده باشد.

*- با مقیاس سانتی متر بلندی آن ۳۸ و پهنای آن ۳۱ سانتی متر است. با شماره ۶۳ در موزه کلیسای وانک محفوظ است.

قاب دوم (روی دسته بالایی):

نوید دادن جبرئیل به مریم عذرا. کاخی در دو طرف. فرود فرشته از آسمان که نور او به مریم می‌باشد. مریم ایستاده و فرشته در سمت راست اوست و میزی بین آن دو قرار دارد.

قاب سوم (پایین مرکز صلیب):

از تصاویر این قاب یکی ترک خورده است و به‌طور واضح نمی‌توان تشخیص داد اما به نظرم می‌آید که باید تعمید مسیح باشد. درخت زیتون و مردی در زیر آن و در یک طرف شش مرد که از هم پاشیده شده، در جای از هم پاشیدگی فرود روح القدس از آسمان دیده می‌شود.

قاب چهارم (زیر سومین):

زن سامری از چاه آب می‌کشد. مسیح سمت راست چاه نشسته است و درخت خرماي بلندی نزدیک چاه است. پشت مسیح ۱۱ شاگرد او ایستاده‌اند. شهر سامره کمی دورتر در نیم‌گردی قاب پیداست.

قاب پنجم (زیر چهارمین):

تک عمارت. مردی دستهای مسیح را بسته است. ۱۲ شاگرد او در یکی از سالنهای آن، دو طرف او صف کشیده‌اند.

قاب ششم (آخرین قسمت پایه صلیب):

زنه شده العاذر. قصر مقبری پیداست. مسیح بیرون قصر ایستاده. در برابر او دو زن به خاک افتاده‌اند. قبر العازر و مسیح و ۱۲ شاگرد او.

قاب هفتم (تاج دست صلیب):

کاخی عظیم و ساختمانهای زیاد که در آن دو مرد نشان داده شده‌اند.

قاب هشتم (آخرین قسمت دست صلیب):

مسیح در آغوش مریم عذرا. یوسف پدرخوانده پشت سر مریم پیدا است. در نیم‌گردی عمارتی پیدا است که آدمها به سوی آن می‌روند. باغ زیتون که الاغ در آن دور می‌زند. شاید حکایت فرار مسیح به مصر باشد.

قاب نهم (کنار قاب هشتم):

عزیمت چهل‌روزه مریم عذرا به کنیسه. هیکل سلیمان پیدا است. آنای راهبه در کنیسه شمعون دستها را جلو برده تا مسیح را به مادر پس دهد و مادر دستها را برای گرفتن کودک پیش برده. مردی با دو کبوتر در دست پشت سر عذرا ایستاده است.

قاب دهم (در مرکز صلیب آن را جزو قابهای عمودی به حساب نیاوردم و شرح آن را برای اینجا گذاشتم):

قاب گرد مقبری در وسط آن است که مسیح نوزاد در آخور نهاده شده و مریم کنار اوست و در کنار آخور سرهای دو گاو پیدا است. در قسمت بالای آن ستاره‌ای چهارپر از آسمان فرود آمده و در بالای آن، در مرکز قاب قرار گرفته است. در خارج این قاب مجزا سه سوار (مغ) از یک سو می‌آیند و فرشته در بالا راه را نشان می‌دهد. در سمت دیگر فرشته فرود می‌آید. درخت خرمایی هست و در کنار آن مردی (شاید چوپانی). سپس چهار مرد (چوپانها) که برای دیدار نوزاد آمده‌اند. این قاب از نظر ظرافت، هنری شگفت‌آورتر از بقیه قابها دارد.

قاب یازدهم (کنار قاب دهم):

قصر بزرگ دوطبقه. در طبقه دوم شخصی پیدا است. در قسمت دیگر کسی دیگر. در پایین ده مرد. یک سوی آنها هیکل سلیمان است. مسیح روی صندلی نشسته تعلیم می‌دهد. شش مرد پایین صندلی.

قاب دوازدهم (آخرین قسمت دست صلیب):

عمارت بزرگ مقعر که ساختمانهای پشت سر هم دارد و در آن ۶ مرد دیده می‌شوند.

آن سوی صلیب

قاب اول (تاج فوقانی):

تصویر یکی از حواریون انجیل نویس. مسیح در دل کوه هنگام معراج. سه نفر در کوه هستند که دو نفرشان واژگون شده‌اند. در دو سوی کوه ۱۲ نفر شگفت زده ایستاده‌اند. دو درخت در دو سوی قاب.

قاب دوم (دسته بالایی):

مسیح در آسمان پس از عروج. چهار فرشته در دو سوی او برای خدمت. در پایین گروهی فرشته و انسان مبهوت. پنج نفر کاملاً پیدا و چهار بال فرشته و ۱۳ سر انسان و ۶ دست انسان در حال کف زدن.

قاب سوم (زیر قاب مرکزی):

فرود آوردن مسیح از صلیب. دو نفر او را روی زمین قرار می‌دهند. یک مرد و یک زن دست او را می‌بوسند. در یک انحنای دو سوی صلیب دو قصر و یک نردبان و سه مرد که برای بخور دادن پیکر مسیح آماده می‌شوند.

قاب چهارم (زیر قاب بالایی):

تصویر قصر در دو طرف. بالای بام هر طرف دو فرشته. در یک انحنای دو فرشته شش‌باله‌ای پیداست. مسیح در میان قصر متواضع ایستاده و گروهی دورادور او را گرفته‌اند. از این گروه ۶ مرد ایستاده و ۳۰ سر انسان در دو سوی ستونهای قصر قرار گرفته، در پایین دو تاق قوسی در دو سوی تصویر مسیح هست که زیر هریک، یک نفر ایستاده است.

قاب پنجم (زیر قاب بالایی):

ساختمانی سه طبقه مسیح در عشای ربانی. او در یک انحنای نشسته و شاگردانش در هر سو ۶ نفر نشسته‌اند. یوحنا قدیس سر بر سینه مسیح نهاده. سفره‌ای روی میز هست که بر آن بره بریان و جام و بشقاب نهاده شده است.

قاب ششم (پایین صلیب):

قیام مسیح. کاخی دوطبقه که دو ضلع آن پیداست با ستونها و گنبد. فرشته‌ای در میان تالار کاخ نشسته است. در جلو فرشته گودال قبری پیداست. پارچه کفن پیداست. پشت سر فرشته دوزن حضور دارند و فرشته قبر خالی را نشان می‌دهد.

قاب هفتم (تاج دست صلیب):

مراسم عروسی در قانای جلیل. سفره ضیافت که بر آن چهار جام و چیزهای دیگر نهاده شده. شش نفر دور آن نشسته‌اند. در پایین تصویر شش سبوهست و یک مرد سبوه بر دوش در حال ریختن آب به سبوی دیگر است.

قاب هشتم (کنار هفتمین):

عیسی با مسح انگشتان خود کور را شفا می‌دهد. یک نخل. ساختمانی در افق. شش مرد در اطراف عیسی.

قاب نهم:

معراج مریم. کاخی دوطبقه و ستون‌دار. مریم دراز کشیده بر نیمکت. در کنار او شمع روشن. ۱۵ مرد گرداگرد او. در بالاتر مردی بچه‌ای بغل کرده که در دو طرف او فرشته‌ای هست.

قاب دهم (مرکزی):

به صلیب کشیدن مسیح. دو دزد بر صلیب. در دو سوی چپ و راست صلیب مسیح. فرشته‌ای با ظرفی در دست از پهلوی عیسی خونابه می‌گیرد. بر صلیب دزد سمت راست مسیح فرشته‌ای هست. مریمهای سه‌گانه و ۱۴ مرد در پایین صلیب.

قاب یازدهم:

یک کاخ و یک تالار ستون‌دار بیرون کاخ. یک نفر در وسط تالار نشسته و دستها را جلو آورده. چیزی در دستهایش هست (مثل تعمیدکننده‌ای که می‌خواهد بچه‌ای را در

دست گیرد.) در دو سوی تالار ۱۲ مرد نشسته‌اند. در تالار دیگری در کنار آن تالار پیداست و کاخی سه طبقه و چهار تالار دیگر. پیلات در طبقه اول روی صندلی نشسته و دستهایش را می‌شوید. عیسی جلو او ایستاده است و کنیزی پشت سر پیلات ایستاده که گویی می‌خواهد با او سخن گوید. ۹ مرد گرد مسیح ایستاده‌اند.

قاب دوازدهم (آخرین قاب دست صلیب):

کاخ بزرگ سه طبقه با اتاقهای بسیار. میان آن چاه آبی است که سه نفر سر چاه ایستاده‌اند. جلو چاه تالار دیگری هست که مردی چماق به دوش ایستاده است. در سوی دیگر عیسی است که انگار با آن مرد سخن می‌گوید. ۸ تن پشت سر مسیح ایستاده‌اند.

در پایین هر قاب نوشته‌ای به زبان یونانی تصویر را شرح می‌دهد. بالای سر مسیح هاله‌ای نورانی هست که او را از اشخاص معمولی متمایز می‌کند. در پهلوی صلیب حروفی به یکی از زبانهای بیگانه نوشته شده است.

درباره هنر ظریف این تصاویر بعضی گمان کرده‌اند که قطعه‌های چوب را جدا جدا تراشیده، به هم چسبانده و در دل قاب جاسازی کرده‌اند. با اینکه ممکن است این گمان درستی باشد اما نشانه‌ای که چنین کرده باشد در دست نیست. چون با دقت بسیار که نگاه می‌کنیم از چوب خود صلیب به دست مثبت‌کار ماهری کنده‌کاری شده است.

این صلیب را به کلیسای وانک آورده‌اند و در آنجا محفوظ است. تا اینجا در باره کلیساهایی سخن گفتیم که متروکه‌اند یا در آستانه ویرانی قرار دارند. اکنون به شرح کلیساهای آباد جلفا می‌پردازیم.

سورپ آسدوازدین = حضرت مریم

کتیبه دورگنبد از داخل:

«به لطف عیسی مسیح این بنای جلیل و جمیل به همت ماکدسی آودیک و قوت الهی به اتمام رسید به یادبود شادی روح خود و والدینش خواجه بابک و مادرش اولوختون و زوجه اش لیسین پاشه و پسرانش هاکوب جان و آودال مسی و دخترانش یالاف و قدم قوتلو و سوفیه و برادرانش مارکار و هاکوب و خواهرانش صنم و آنا این کلیسا ساخته شد در عصر شاه عباس و در عهد کاتولیکوس داوید به سال ۱۰۶۲ [۱۶۱۳ م]».

کتیبه چهارطرف پایه سنگ مقدس:

«این صلیب یادگار است از خواجه نورواله* و همسرش گل خاص* و پسرانش پتروس و قازار.

یاد کنید نزد مسیح خواجه سولتاوله و زوجه اش ساندخت و پسرش هوانس را این صلیب مقدس یادگار خواجه آودیک است و زوجه اش لیسین پاشه و پسرانش هاکوب جان و آودال مسی. این صلیب یادگار خواجه بابک است و زوجه اش اولوختون و پسرانش آود و مارکار».

کتیبه پیشانی تاق محل سرودخوانان:

«نزد مسیح یاد کنید آخرین نقاش این محراب داوید را و پدرش بارون مارکار و مادرش مریم و جدش مگردیچ و جده اش گل بیک و زوجه اش زپیته و برادرانش پانوس، نرسس، آودیک و خواهرانش مریم و یقیسپت».

کتیبه دیوار شمالی محل سرودخوانان نزدیک تاق:

کسانی که این تصویر محراب مقدس را می بینند در دعای خالصانه خود یاد کنند از نقاش

*- در متن اشتباهاً نورود و گل خان آمده... ر.ک. کلیساهای ارمنیان جلفا.ل. میناسیان، ص ۶۳، ۱۹۹۲ (به زبان ارمنی).

متولی آپوف و پدرش ماروت و مادرش آخیر... و برادرانش سیمون، گریگور، تاسالی و زوجه‌اش زاغیک و خواهرانش. سال ۱۱۱۵ [۱۶۶۶م].»

کتیبه سمت جنوبی نزدیک تاق در محل سروخوانان (توسط کشیش هوانس گالستانیان در سال ۱۸۴۱ به هنگام دومین تعمیر کلیسا):

«تاریخ ساختمان اولین و دومین قسمت کلیسا ۱۰۵۹ [۱۶۱۰م]

محل سرودخوانان بار اول به سال ۱۰۵۹ ساخته شد که کتیبه آن از بین رفته و دومی نیز که به سال ۱۰۶۲ در عهد کاتولیکوس داوید نوشته شده بود نیز از میان رفته است و سومین مرتبه تعمیر خانه مقدس به سال ۱۸۴۱ صورت گرفت.»

ازاره دیوارهای داخلی کلیسا تا ارتفاع سه ذراع با کاشیهای نفیس پوشیده شده که یادگار سازندگان کاشیهاست. در سال ۱۸۴۱ هنگام تعمیر کاشیها قسمتهایی از این کاشیها از میان رفته که در متن زیر جافنادگیها را با نقطه مشخص کرده‌ایم.

کتیبه دور محل عوام از سمت چپ محل سرودخوانان:

«باز هم یاد کنید نزد مسیح از پانوس، پدرش ماکدسی ماردیروس، برادرش الله‌وردی، خواهرش اوسانا و خانواده‌اش. سال ۱۱۰۰ [۱۶۵۱م]. یاد کنید نزد مسیح از اواساپ و زوجه‌اش مریم، پدرش گالوست و برادرش آراکل. یاد کنید نزد مسیح باتام، والدینش ماکدسی زادور، گالوست، نازارت، ساهاک، پتروس، قدم‌قوتلی، برادرانش مراد، دوشخاد، موراسا، دشخو. یاد کنید نزد مسیح از لاجین، زوجه‌اش کاتان، آودیک، مناسگان. یاد کنید نزد مسیح از گل‌پری، مارگوس، گستانت، موسس، زوجه‌اش پیکان، عروشش آشی...»

یاد کنید نزد مسیح از آرسیل، زوجه‌اش تاکوهی، پسرش نازارت، دخترش فارناتین، زادام. یاد کنید نزد مسیح از وارطان والدینش ماکدسی زادور، گالستان...

یاد کنید نزد مسیح از یقیازار، زوجه‌اش گوزال، پسرش زادور.

باز هم یاد کنید از صفر، زوجه‌اش آسقیک، بارزانک. یاد کنید نزد مسیح از هوانس، زوجه‌اش چنیک. یاد کنید نزد مسیح از دنیار، زوجه‌اش میرزاییک، برادرانش ساروک، بغوس، خواهرش شوشان و هوهان سال ۱۱۱۸ [۱۶۶۹م]. یاد کنید نزد مسیح از

ماکدسی مگرد... [یاد کنید] نزد مسیح گودوریک، زوجه اش خوردم سیمی. پسرش هوهان، هاروتون، ماتوس، سیول... [یاد کنید] نزد مسیح از بتاماز، والدینش ماکدسی زادور، گالوست، نازارت، ساروک، پتروس. یاد کنید نزد مسیح از موکل، زوجه اش یقسابر، یاد کنید نزد مسیح از پانوس، ماکدسی آسادور، مادرش یقسابر، برادرش اللهوردی. یاد کنید نزد مسیح از آقابابا، برادرش داود و والدینش...».

کتیبه جلو محراب:

«گالستان گناهکار، والدینش ماکدسی زادور، مادرش قدم قوتلو، برادرانش توماس*، آود، نازارت، پتروس، ساروک، خواهرانش هرپسیمه، زوجه اش شوشان، پسرش وارطان، گلناز بر ساره خان پری مال. سال ۱۱۱۸ [۱۶۶۹ م]».

کتیبه گرداگرد دیوار محراب:

«یاد کنید نزد مسیح از کشیش هاکوب، کشیش مگردیچ، کشیش بغوس، کشیش گیراگوس و کشیش ارشد... این یادگاری است از کشیش مگردیچ، کشیش بغوس، کشیش ساهاک، کشیش گاراپت، کشیش پتروس، کشیش مارگوس، کشیش هوانس سال ۱۱۰۰ [۱۶۵۱ م]».

کتیبه دیوار شرقی محراب:

«یاد کنید نزد مسیح از کشیش هوانس گالستانیان که بانی تعمیر تمام خانه مقدس شد. ۲۱ اکتبر ۱۸۴۱ م در عهد کاتولیکوس هوانس به اتمام رسید».

کتیبه سردر شرقی:

«به نام مادر خدا سورپ آسدوازدین ابداع شد و بانی این خانه شخصی بود به نام ماکدسی خواجه آودیک بابکیان و ساخته شد به همت همان مرد سخاوتمند به یادبود خانواده خود. به سال ارمنی ۱۰۰۰ و ۶۲ افزوده بر آن».

*- در متن پانتاس است که درست نیست.

«تعمیر مجدد آن به همت کشیش هوانس کوشا

او فرزند گالستان خادم همین کلیسا است

تاریخ ارمنی ۱۰۰۰ و ۲۹۰ افزوده به آن

که او این کلیسا را تعمیر کرد. خدا خیرخواهان را بیامرزاد».

بر دیوار محراب تصویرها و یادگارهای دیگری نیز هست که با رنگهای لاجوردی و سرخ و سفید نگارش یافته و آن نوشته‌ها با هم آمیخته شده‌اند که خواندنشان دشوار است. با این که ممکن بود با کوشش زیاد آنها را از هم تمیز داد و خواند. اما پس از کمی کوشش خواندم و دیدم همان یادگارهای بانی کلیسا و خانواده اوست. از این رو برای تعیین بانی آن کلیسا و ساختمان آن لازم ندانستم اوقات خود را صرف آن کنم.

بنابراین مفاد این یادگارها، این کلیسا در سال ۱۶۱۳ ساخته شده، در سال ۱۶۶۶ نقاشی شده، کاشیهای دیوارهای آن بین سالهای ۱۶۵۱ تا ۱۶۶۶ به تدریج نصب شده و تعمیر مجدد آن به سال ۱۸۴۱ صورت گرفته است. طبق خبر موثق هزینه تعمیرات را گراک آقا هنگام حیات خود پرداخته است.

این کلیسا بدون ستون بر تاق ایستاده، طول ۶۸ و عرض ۳۵ پاست. بر سقف تصاویری نظیر نمونه‌های قدیمی است که چندان هنرمندانه نیست. بر دیوار محل عوام تصاویری از نو نقاشی شده که از لحاظ هنری برتر از تصاویر سقف‌اند. بر دیوارهای شمالی و جنوبی دو تابلو از آثار یک هنرمند ماهر و نیزی روی پارچه هست که از طرف گراک آقا هدیه شده که متناسب با آن قسمت دیوار تهیه، از و نیز آورده و در آنجا نصب شده‌اند. تصویر دیوار شمالی کاخ هیرودیس و سربردن یحیی است. در قسمت پایین تابلو گراک آقا با دستهای برهم نهاده مشغول دعاست و پشت دستش نوشته شده: گراک. تابلوی دیوار جنوبی کنیسه‌ای را نشان می‌دهد که عیسای چهل‌روزه را بدانجا بردند. در پایین تابلو تصویرهای همسر و دو فرزند گراک آقا نقاشی شده است.

چون این کلیسا به نام حضرت مریم است زن‌ها با علاقه بیشتری بدانجا می‌روند و زائران بسیار دارد. روزهای چهارشنبه زنان گروه‌گروه از محله‌های جلفا به این کلیسا می‌آیند و چهارشنبه قبل از عید پاک بعضی‌ها پابرنه می‌آیند برای اینکه با حضرت مریم خوشحال شوند و او را به خاطر قیام مسیح بشارت دهند.

پیش از آنکه خلیفه فعلی عالیجناب اسقف تاتاووس بیاید، این کلیسا با آنکه از بعضی‌ها بستانکار بود اما پول نقدی نداشت و حتی مقروض هم بود. اما پس از آمدن ایشان و ایجاد مقررات و تعیین متولی برای کلیساها در ظرف ۶ سال مبلغ ۲۵۰ تومان با دریافت طلبهای قبلی و مساعی پیشوای مذهبی در آن کلیسا گرد آمد. غیر از این مبلغ، داوید مگردیچیان کشیش همان کلیسا یک هزار روبیه کمپانی برای کلیسا وصیت کرده بود که با سود ۴ درصد سالانه در اختیار شرکت محترم آبکاریان در کلکته بود و به کلیسا می‌رسد. همچنین بارون گریگور آبکاریان وصیت کرده که سه تومان سالانه به این کلیسا برسد.

در قسمت شمالی محوطه کلیسا، کلیسای کوچکی به نام سورپ هاکوب هست که وقتی مردم بضاعتی نداشته‌اند پیش از این کلیسا آن را ساخته بودند و مراسم خود را آنجا انجام می‌دادند تا اینکه کلیسای سورپ آسدوازدین ساخته شد. تا چند سال پیش هم مرسوم بود که روز عید سورپ هاکوب در آنجا نماز خاص انجام می‌گرفت. خواجه آودیک بانی آن کلیسا در قسمت غربی محوطه دفن است با این کتیبه:

«آرامگاه ماکدسی آودیک

که به دنیای برتر شتافت

سال ۱۱۸۸ [۱۷۳۹ م]»*

این کلیسا تا سال ۱۸۴۸ [به جای زنگ] تخته داشت. اما در این سال کشیش بارسغ گالستانیان به هنگام بازگشت از هند با خود زنگی آورد و آن را بر بام کلیسا در جای ناقوسی که ساخته بود کار گذاشت.

*- تاریخ ۱۶۳۹ درست است.

سورپ لوساوریچ [گریگور منور]

در این کلیسا کتیبه‌ای که نام بانی آن در آن باشد وجود ندارد و چنان که خبر رسیده علت فقدان کتیبه آن است که در سال ۱۷۹۰ این کلیسا توسط کشیش هاروتون هاکوبیان تعمیر شد و از سر سهل‌انگاری او کتیبه زیر گچ مدفون گردید.

بالای تاق محراب سال ۱۱۷۸ (۱۷۲۹) نوشته شده که تاریخ بنای کلیسا است. این تاریخ را بعضی از نوشته‌های قدیمی نیز تأیید می‌کنند. بر دیوار تصویر عشای ربانی است و در زیر آن نوشته شده است:

«آب برای شستن گناه

خون برای ارتباط با قدیسان».

بر سوی دیگر محراب تصویر نوید است که در زیر آن نوشته شده: «یادگار کشیش هاروتون و زوجه‌اش آنا ۱۷۵ (۱۷۹۰)».

دو طرف چپ و راست در جنوبی دو سنگ صلیب است و بر آنها نوشته شده: «۲۷ اودان ۱۱۸۴ [م ۱۷۳۵] در برابر صلیب معظم و معزز به خاک افتاده‌ام این حقیر داوید گنهکار، کشیش گناه‌آلوده از دنیا رفته با امید انتظار می‌کشم آنگاه که دوباره جان به تن بازگردد با عیسی دیدار کنم.

خدای من مسیح رحم کن، به تثلیث تو تعظیم می‌کنم
کشیش هاروتون هاکوبیان همچون پرنده کوچکی است
در زندگی این جهان آسودگی نداشتیم
در زیر خاک مدفونم

۵ شمس سال ۱۱۹۴ [م ۱۷۴۹]».

سقف این کلیسا بدون ستون پوشیده شده که طول آن از محراب ۵۷ و پهنای آن ۲۹ قدم است. کلیسا گچ‌اندود است و فاقد نقش و نگار، اما دیوار خارجی محتاج تعمیر است.

در سمت جنوب کلیسای تابستانی دارد که در سال ۱۱۶۳ (۱۷۱۴) توسط بارون
طرخان ساخته شده است.

کتیبه تاق محراب:

«یاد کنید نزد مسیح بانی کلیسا بارون طرخان و برادرش آودیک و سارهاد و والدینش
خواجه کانان و سامبار و خواهرش بگوم، مادلینا و موراسا و دخترانش مریم و... یاد کنید
و خدا بیامرزد بگویند. سال ۱۱۶۳ [۱۷۱۴ م]».

سورپ استپانوس

سورپ استپانوس از بزرگترین و مرتفعترین کلیساهای جلفاست. از یادداشت کتاب خطی موجود در این کلیسا مطالب زیر به دست می آید:

«اکنون این حقیرترین و ناچیزترین خادم خدا خواجه مارکار این کتاب مقدس را دادم بنویسند و هدیه نمودم به باب سورپ استپانوس نخستین شهید... تحریر شد این حروف مقدس در کشور ایران، در پایتخت آن شوش در جلفای نوساخته به تاریخ ارمنی ۱۰۶۳ [۱۶۱۴ م]... از تولد مسیح تا قیام او را در اتاق بارون مارکار نوشتم و از قیام مسیح تا پایان را در باب سورپ استپانوس نوشتم. چون نزدیک کلیسا اتفاقی ساخت برای تحریر کتاب، آنجا نشستم و نوشتم... تمت علی ید الاحقر سرکیس دلیر مرزوانی در عهد کاتولیکوس ملیک ست و پیشوای مذهبی جلفا اسقف اعظم مسروپ».

از یادداشت بالا چنین بر می آید که کلیسای مذکور به نام سورپ استپانوس در تاریخ ۱۰۶۳ ساخته شده زیرا می گوید: «از تولد مسیح تا قیام را در اتاق بارون مارکار نوشتم. که معلوم می شود در آن زمان هنوز ساختمان کلیسا به اتمام نرسیده بوده، اما وقتی می گوید: «از قیام مسیح تا آخر را در باب سورپ استپانوس نوشتم چون نزدیک کلیسا اتفاقی ساخت برای نوشتن کتاب» معلوم می شود که بعد از ساختن کلیسا در نزدیک آن اتاق تحریرخانه ساخته است.

تنها کتیبه این کلیسا بر سنگ مقدس است و بر آن فقط یک تاریخ ذکر شده است: «۱۱۱۵ [۱۶۶۶]».

روی تخته ای که جلو سنگ مقدس در محراب است این یادگاری کنده کاری شده است:

«کلیسا و محرابی ساختیم

در آن میز مقدس نهادیم

با ابداعی به شیوه ای دیگر

به دست نجار عاصی حقیر

به نام ابراهیم ناچیز، پوچ ناتوان

چون برای نماز خاص در آنجا حاضر می‌شوید

این نالایق را یاد کنید

سال ۱۱۰۰ و ۱۱ بر آن.

و نیز برادرانه یاد کنید از کشیش ارشد سرکیس نزد مسیح و نیز کشیش آریستاگس».

اگر تصور شود که سال ۱۱۱۱ یا ۱۱۱۵ تاریخ بنای کلیساست به نظر من محتمل نمی‌رسد، چون یادداشت کتاب خطی به صراحت تاریخ آن را معلوم کرده است و اینکه می‌نویسد «مجاور کلیسا اتاقک و تحریرخانه‌ای ساخته شد» دلیل واضحی بر گفته محرز است زیرا در مجاورت کلیسا اتاقی هست که مدرسه آمانپرگیچ است.

اگر ساختمان کلیسا را، به‌طوری که بعضی گمان کرده‌اند، به خواجه هاکوب‌جان منسوب کنیم که در قسمت جنوبی کلیسای تابستانی مدفون است، تاریخ وفات او به سال ۱۱۸۶ [۱۷۳۷ م] اتفاق افتاده است با تاریخ ساختمان کلیسا تطبیق نمی‌کند زیرا ساختمان کلیسا در سال ۱۰۶۳ یعنی ۱۲۳ سال پیش از وفات هاکوب‌جان است. اگر فرض کنیم که تاریخ ساخت کلیسا ۱۱۱۵ بوده باشد وفات هاکوب‌جان ۷۱ سال بعد از ساختمان کلیساست که باید نتیجه گرفت او بانی این کلیساست. زیرا او بزرگ این محل بوده و در آنجا دفنش کرده‌اند، چنان که قبرهای دیگری هم آنجا هست. دومین دلیل آنکه کتیبه سنگ قبر او بسیار بلند است تا بتوانند روی آن را پر کنند که می‌توان نتیجه گرفت اگر او بانی کلیسا بود مطمئناً در مدح‌هایی که سروده می‌شد نام او می‌آمد. اما چنان به نظر می‌رسد که این کلیسا به خرج مردم ساخته شده و به همین جهت نامی از بانی آن نیست. بر سر در جنوبی آن تصویر تعمید است و زیر آن نوشته شده:

«عیسای فروتن برای خدمت آمده به سال ۱۱۷۱ [۱۷۲۲ م]».

در محل عوام کلیسا بالکنی ساخته شده که معمولاً آن را بالاخانه می‌گویند و در پیشانی آن این کتیبه آمده:

«این یادگاری هاکوب‌جان و زوجه‌اش ناشخون و پسرش ساهراد است. ۸ دامای سال ۱۱۶۲ [۱۷۱۳ م]».

تاق کلیسا بر چهار ستون استوار است که طول آن از محراب ۸۱ و پهنای آن ۵۸ قدم است. کلیسا با گچ سفید شده است. روی محراب و محل سرودخوانان و محل عوام فقط

۱۴ تصویر هست که زیر بعضی‌ها نام نقاشان آمده. قاب تصویری نیز هست که هنوز در آن تصویری نقاشی نشده است. در محل محراب و جای سرودخوانان و دور ستونهای محل عوام به اندازه سه ذراع ازاره کاشیکاری* دارد. کلیسا از سه طرف، از شمال و جنوب و غرب دارای ورودی است.

تاق و دیوارهای کلیسا از هم در رفته بود که در سال ۱۸۴۸ به سرپرستی جناب کشیش هوسپ درگریگوریان با اعانه ارمنیان هندوستان تعمیر شد. در قسمت جنوب آن کلیسای تابستانی به نام آسدوازدین قرار دارد که تاریخ بنای آن معلوم نیست.

روی سنگ تاقچه محراب کلیسای تابستانی نام بانی آن نوشته شده: «کلیسا ساخته شد به عشق سورپ آسدوازدین با هزینه و خرج میرزابیگ. یا عیسی در بهشت از میرزابیگ شفاعت کن و از اجدادش کشیش سرکیس و مگردیچ و زوجه‌های آنها نورمحل و گل نبات و والدینش مگردوم و تاکوهی».

در یادداشت کتاب خطی یادشده نام کشیشان آن کلیسا آمده است که عبارتند از: پتروس سالخورده متقی و خردمند و کشیش ارشد صاحب محل سرودخوانان و کشیش زکریا، کشیش ماردیروس، کشیش الکساندروس، کشیش ساهاک، کشیش میکائیل، کشیش آودیس، کشیش خاچادور، کشیش تاتاووس، کشیش هایراپت و کشیش مانول.

*- امروزه قسمتی از دیوار محل عوام هم کاشیکاری است.

سورپ هوانس مگردیچ [حضرت یحیی تعمیددهنده]

این کلیسا یادبود تاریخ ساخت دارد که بر کاغذ نوشته شده و فرسوده و پاره پاره شده است و در آن آمده است که این کلیسا به نام حضرت مریم ساخته شده است.

اما چون دست مقدس حضرت یحیی توسط خواجه یقیازار هدیه شده به جای حضرت مریم به نام حضرت یحیی تعمیددهنده معروف شد.

«در عهد شاه عباس پادشاه ایران و در دوران کاتولیکوس ارمنیان عالیجناب موسس و پیشوای مذهبی قصبه جلفا جناب خاچادور گساراتسی به تاریخ ارمنی ۱۰۰۰* (۱۶۲۱) این خانه مقدس به نام مشکور همگان مادر خدا، حضرت مریم با چلچراغها و قندیلها آذین و جای نماز مقدس و شکرگزاری پادشاه آسمانی شد، که با دستهای به دعا گشوده از فرزند یگانه تقاضا کنیم که آن را استوار و پابرجا نگه دارد و با نماز آشتی کننده تا آخر الزمان جهت استفاده کشیشان و سرودخوانان و راندن شیاطین و بی اثر کردن دشمنی و درمان دردها و معالجه بیماران و تندرستی و آمرزش گناهان، سرود شکرگزاری و آواز خوش خادمان و هدایای نماز خاص و بوی خوش کند و چلچراغها و قندیلها برای شکوه آن که مسیح با رحمت بی پایان خود بگذارد با یادبود و اعانه از آن به نحوی عالی بهره ور گردیم. باز هم خدا روح یقیازار امیراسد را شاد گرداند که دست مقدس حضرت یحیی را هدیه کرد که تمام عالم را یاری دهد. آمین.

و اکنون ای خواننده یاد کنید از بانی تعمیر آن بنده گنهکار ناچیز و حقیر کشیش میناس... فرزند کشیش هوانس. تعمیر به سال ارمنی ۱۱۹۶ [۱۷۴۷ م] و ۱۸ ماه شمس ۱۳۲ تاریخ کوچک. ای پدران و برادران قصور در این نوشته را بر من ببخشایید و از گناه من درگذرید».

در محل سرودخوانان روی صلیب سنگی این یادگاری هست:

«صلیب مقدس به یاد کشیش آریستاگس و والدینش گریگور، صبحه و خواهرش یقسابر و زوجه اش ناناجان. به سال ۱۱۳۳ (۱۶۸۴)».

* - قاعدتاً باید ۱۰۷۰ باشد.

کتیبه بالای تصویر محراب:

«یادگار جاودانی نیکنامان مشکور باشد سال ۱۱۸۹ (۱۷۴۰)».

چند صلیب سنگی هم هستند که این تاریخها را دارند: ۱۰۷۶ (۱۶۲۷) و ۱۰۸۳ (۱۶۳۴)

کتیبه پیشانی بالکن زنانه:

«عیسی قلی فرزند ماکدسی واطان سال ۱۱۴۲ [۱۶۹۳م]».

کتیبه سردر غربی:

«با دعای حضرت یحیی و حضرت مسیح همیشه بارون هوانس کلاتر و زوجه اش مریم و فرزندش زاکار محفوظ باشند. تحریر ۲۹ داما ۱۱۸۰ (۱۷۳۱)».

کتیبه فوق کتیبه مذکور:

«این است باب حیات و راه امید نجات. با دستهای خود مرا از خاک آفریدی. باز هم با دست خود از آلودگی به گناه رهایی بخش ۱۱۴ تاریخ کوچک (۱۷۲۹)».

یادگارهای ذکر شده (چنان که از کتیبه های ساختمانی کلیسا پیداست) از تاریخ بنای آن نیست. بلکه یکی از آنها یادگار تصویر محراب و دیگری یادبود پیشانی بالکن است و نوشته سردر که یادبود ساختن در و آستانه آن است. سقف کلیسا بر چهار ستون استوار است قد آن از محراب ۵۳ و پهنای آن ۵۶ قدم است. دیوارها تصویر ندارند و با گچ اندوده شده اند.

این کلیسا نیاز به تعمیر دارد. زیرا هنگام بارندگی آب در بعضی قسمتهای سقف نفوذ کرده و کلیسا سفیدی خود را از دست داده و سیاه و دودزده شده است. از این جهت از طرف مردم ابواب جمعی آنجا از هند و جاوه که بحمدالله تاجران مرفهی هستند تقاضا کرده اند (در صورت تمایل می توانند این کلیسا را تعمیر و مجلل کنند) اما از هیچ کس تمایلی نشان داده نشده است. شاید بعضی افراد لاقید بدگویی کرده باشند که کلیسا نیاز به تعمیر ندارد یا به جای کلیسا کیسه کسانی تعمیر می شود که کمکها را دریافت می کنند. اما من به عنوان یک خادم خاضع این کلیسا دوباره تقاضای خود را به همقومان محترمی

که ابواب جمعی این کلیسا در جاوه‌اند تکرار می‌کنم که مؤمنان در این باره فکری نکنند و جلال خانه پروردگار را در جایی که متولد شده‌اند دوست بدارند، زیرا جلال این خانه حرمت خودشان است. اما از لحاظ موردی که ذکر شد باید بگویم که تعمیر آن واجب است و در مورد دوم هم باید بگویم ممکن است افراد متدینی پیدا شوند که بخواهند کلیسای اجدادی خود را تعمیر کنند.

این کلیسا در سمت جنوبی* کلیسای تابستانی دارد که در سال ۱۷۷۴ ساخته شده است. در بالای آن کتیبه‌ای از بانی کلیسا وجود داشت اما در سال ۱۸۴۷ تعمیرات جزئی در کلیسای تابستانی صورت گرفت و آن کتیبه نابود شد. این کلیسا زائران بسیار دارد. بعضی از بیماران می‌آیند و در اتاقهای آن سکونت می‌کنند که بعضی بر پایه اعتقادشان شفا می‌یابند. در سال ۱۸۴۱ جای ناقوس آن با هزینه بارون بغوس آندراسیان ساخته شد. این بارون یکی از افراد ابواب جمعی این کلیسا و از تجار مشهور جاوه است. از آن زمان به بعد به جای تخته، زنگ مردم را به کلیسا می‌خواند. کتیبه برج ناقوس در سال ۱۸۵۷ با حروف زرین کنده‌کاری و بر دیوار برج ناقوس به یادبود بانی آن نصب شد.

*- اشتباه مؤلف: سمت شمال درست است.

۱۳

سورپ نیکو غایوس هایراپت

این کلیسا کتیبه‌ای ندارد که در چه عهدی و توسط چه کسی بنا شده است. اما نام آن در چند قطعه کاغذ مورخ ۱۶۷۰ ذکر شده است. و چنین برمی آید که ساختمان آن پیش از این تاریخ بوده است. در آنجا چند صلیب سنگی هستند که تاریخ ۱۰۹۳ (۱۶۳۰) را دربر دارند که باید تخمین زد بنای کلیسا در همان زمان یا سال ۱۶۳۰ یا چند سال پیش از آن ساخته شده است. اما بانی آن چه کسی بوده معلوم نیست. نام آن در کتابهای خطی قدیمی سورپ آسدوازدین نوشته شده ولی امروزه آن را سورپ نیکو غایوس می‌گویند. از یادداشت کتاب خطی که پتروس کشیش همان کلیسا در سال ۱۲۲۸ [۱۷۷۹ م] نوشته معلوم می‌شود که دست مقدس نیکو غایوس را ساخته و در آنجا گذاشته‌اند. از این رو نام کلیسا از آن به بعد به سورپ نیکو غایوس تغییر یافته است. یادداشت آن کتاب چنین است:

«با خرج کامل بی‌کم‌وکاست دست مقدس نیکو غایوس را سفارش دادم ساختند با یک انجیل کوچک و سه دست لباس روحانی، ۹ پیراهن رنگی با یک قدح نقره‌ای مطلا و سه دستمال قدح از روی کمال رغبت به یادگار هدیه کردم به آستانه سورپ آسدوازدین و سورپ استپانوس (که کلیسای تابستانی آن است) که این کلیسا به نام آنها بنا شده است و در محله قاراگل قرار دارد».

سقف این کلیسا بر دیوارها استوار شده و ستون ندارد و از تمام کلیساهای جلفا کوچکتر است. قد آن از محراب ۳۹ و پهنای آن ۲۲ قدم است. محراب و محل سرودخوانان فاقد تصویر و تزیین است اما محل عوام و جای زنان دارای تصاویری است که ناشیانه مثل کلیساهای قدیم نقاشی شده است. کلیسای تابستانی هم دارد که در سال ۱۷۷۴ به نام سورپ استپانوس است که از خود کلیسا خوش‌تناسبت‌تر است. بخش تابستانی با هدیه دو خواهر متدین ساکن باتاویا، خانم مریم هاکوب هاروتونیان و دوشیزه تاکوهی مانوکیان، به سرپرستی کشیش همان کلیسا گاراپت درآودیان تعمیر شده است. این کلیسا به علت کمبود جمعیت آن محله وضع رقت‌باری دارد و بی‌متولی است، تنهایی برای کشیش دشوار است. این کلیسا در محله قاراگل قرار دارد.

سورپ نرسس یا سورپ آودیانتس

این کلیسا که در محله سنگتراشها قرار دارد فاقد کتیبه‌ای است که بانی و تاریخ بنای آن را تعیین نماید. اما از کنداک کاتولیکوس الکساندر که در ۴ مارس ۱۱۶۲ ارمنی (۱۷۱۲) به خاطر ازدواجی نامناسب نوشته شده تاریخ بنای آن معلوم می‌شود:

«تاکنون ۴۶ سال می‌گذرد که زن استپانوس پسر میسار لنگ مرده است. در آن زمان استپان فرق میان حلال و حرام را نمی‌دانست. پدر برای پسر باکره‌ای را عروس آورد. خلیفه‌های روانشاد او را گناهکار تشخیص دادند و او پس از اعتراف و وساطت بسیار تقبل کرد به کفاره گناه خود کلیسای گاسک را بسازد که ساخت و گناه او بخشوده شد و نیز آودیک گیلانیان با اصلی جان اربابیان ازدواج کرد. یک بار هم شده پیرسید این کار چه معنایی داشت که خلیفه‌ها او را تکفیر کردند که کلیسای گبرآباد را ساخت و او را بخشودند».

کلیسای گبرآباد همان کلیسای آودیانتس یا سورپ نرسس است در محله سنگتراشها و آن را گبرآباد می‌خوانند که در جای خود از آن سخن خواهد رفت. اکنون از این گفته باید نتیجه بگیریم که این کلیسا در سال ۱۱۱۶ (۴۶ سال قبل از) سال تاریخ ارمنی ۱۱۱۶ (۱۱۶۲) یا (۱۶۶۶م) توسط آودیک گیلانیان به کفاره گناه ازدواج نامناسب ساخته شد. در کتابهای خطی قدیم در بسیاری موارد آن کلیسا را آودیانتس نامیده‌اند که از نام بانی آن گرفته شده است، چون پیش از این در جلفا رسمی بوده که نام بانی را روی کلیسا می‌گذاشتند. اما پس از آوردن دست سورپ نرسس بزرگ به آنجا آن کلیسا به نام سورپ نرسس خوانده شد.

کتیبه سردر جنوبی:

«نزد مسیح یاد کنید از استاد شکور و زوجه‌اش مارگاریت و پسرانش میرزاخان، ساروخان، اصلان و دخترانش وُسکی و نوری‌جان و باز هم یاد کنید از استاد اصلان و زوجه‌اش وازد خاتون و فرزندان‌هایرابت، گارابت، هاکوب، اوغیده، عروسانش. سال ۱۱۲۰ (۱۶۷۰)».

به نظر من این یادگاری مربوط به سازندهٔ قاب سنگی دور چارچوب در است. چون ساکنان محلهٔ سنگتراشها بوده‌اند. بنابراین استاد شکور و استاد اصلان آستانهٔ سنگی در را ساخته‌اند و با گل و بوته آن را منقش کرده‌اند و یادگار خود را نوشته‌اند.

از این کتیبه یا یادگاری معلوم می‌شود که آن کلیسا در سال ۱۱۱۶ [۱۶۶۶ م] ساخته شده چون کار ساختمان آن در ظرف چهار سال به اتمام رسیده و آنگاه قاب سنگی را در سال ۱۱۲۰ (۱۶۷۰) ساخته‌اند.

طول کلیسا از محراب ۶۲ و پهنای آن ۳۵ قدم است. تصویر و نقاشی ندارد. اما در محراب چند تصویر ناشیانه کشیده شده است. کلیسا تعمیر شده و در ضلع جنوبی آن اتاقکی ساخته شد در سال... در محوطهٔ این کلیسا قبرهای گرجیان قرار دارند که در زمان کلاتر سرکیس در آنجا دفن شده‌اند که احتمالاً از نوکران او بوده‌اند.

سورپ لوساوریچ یا سورپ میناس

کتیبه دور گنبد از داخل:

«آنگاه بنای کلیسایی به نام سورپ گریگور لوساوریچ به سال ۱۱۰۸، در عهد شاه عباس ثانی و عالیجناب هاکوب کاتولیکوس کرسی اچمیادزین و اسقف اعظم داوید، پیشوای مذهبی جلفا و ایالت ما و با همکاری مردم ابواب جمعی کلیسای گریگور تبریزها و نخجوانیها شروع شد و در تاریخ ۱۱۱۲ [۱۶۶۳ م] به اتمام رسید، که به لطف و مرحمت مسیح بتوانیم تا ظهور مجدد او از آن بهره‌مند گردیم، که با سعی و جدیت تمام این کلیسای مقدس را ساختیم».

از این کتیبه مستفاد می‌شود که این کلیسا از محل اعانات مردم ساخته شده و نام کسانی که کمکهای بیشتری کرده‌اند در شش قاب یادبود کمی بالاتر از این کتیبه ذکر شده است.

قاب اول:

«نزد مسیح یاد کنید از خواجه آود و برادر بزرگش دیلانچی و میکائیل و والدینش و فرزندان و تمام نزدیکانش که در این کلیسا زحمت کشیده‌اند. نزد خدا از آنها یاد کنید».

قاب دوم:

«نزد مسیح یاد کنید از خواجه آقازادور و والدینش مانوک و مریم و فرزند مرحومش والیده و مانوک خردسال و زوجه‌اش باتون که مخارج پوشاندن سقف کلیسا را پرداختند، نزد خدا یاد کنید».

قاب سوم:

«نزد مسیح یاد کنید از کشیش سرکیس، کشیش هوسپ، کشیش بارسغ، کشیش گیراگوس، گروه سرودخوانان و تک‌خوانان و کودکان که خداوند رحمتشان کند».

قاب چهارم:

«نزد مسیح یاد کنید از معماران سازنده این کلیسا: استادان تروس، مگردیچ، سرکیس و داوید و شاگردان آنها و تمام کارگران این محله. نزد خدا از آنها یاد کنید و برایشان آمرزش بطلبید».

قاب پنجم:

«نزد مسیح یاد کنید از ماکدوسی اصلان و والدینش ماردیروس و خان‌بیگ و زوجه‌اش هوروم سیمه که مخارج پوشاندن سقف سه حجره را پرداخت و دو دکان وقف کلیسای مقدس کرد. نزد خدا از آنها یاد کنید و برایشان آمرزش بخواهید».

قاب ششم:

«نزد مسیح یاد کنید از بارون زینی و والدینش شاهین و والی و برادرانش آبلات و داوید و زوجه‌اش مریم و پسرش عیسی خان و زبیته zipite که مخارج گچ‌اندود و نقاشی این کلیسا را برای آمرزش روح گذشتگانش پرداخت. آنها را نزد خدا یاد کنید و برایشان آمرزش بطلبید».

کتیبه طاق محراب مقدس:

«یاد کنید نزد مسیح از بارون زینی و والدینش شماس و لالی و برادر مرحومش هرمز و مرینه و برادران دیگرش (یعنی آنها که زنده‌اند) آبلاهات و داوید و فرزندانش عیسی خان و دخترش زبیته و زوجه‌اش مریم ۱۱۱۵ [۱۶۶۶م]».

ساکنان محله تبریزیها یا ابواب جمعی آن کلیسا را شاه‌عباس کوچانده و در محله شمس‌آباد سکونت داده بود اما بعد به فرمان شاه‌عباس ثانی در سال ۱۱۰۵ [۱۶۵۶م] از آنجا نیز کوچانده شدند و در این محله ساکن گردیدند که در سال ۱۱۰۸ [۱۶۵۹م] این کلیسا را ساختند.

در این کلیسا نوشته‌ای درباره ساختن کلیسای شمس‌آباد هست (که نام آن حضرت مریم بوده) و روی کاغذ لوله شده نوشته شده (که به آن طومار می‌گویند) و در آن نامه‌ای

هدیه‌کنندگان به کلیسای شمس‌آباد آمده است اما تاریخ ندارد. تا اینکه ارمنیان به این محله کوچیدند و این کلیسا را ساختند باز هم در پشت همان طومار نامهای هدیه‌کنندگان به همین کلیسا را نوشتند.

گمان نمی‌کنم ذکر این نامها موجب اطناب گردد چنانچه در اینجا بیاورم چرا که ذکر آنها تداوم تاریخ را روشنتر می‌کند. کسانی که بیشترین هدایا را به کلیسای لوساورپچ اهدا کرده‌اند خاندانهای آقازاریان و شماس بوده‌اند. در یادبودنامه چنین آمده است:

«خداوند به لطف بنگرد فرزندان شماس را: بارون زینی، آبلاهات. داود، فرزندش عیسی‌خان که هدیه دادند دو دست لباس روحانی، دو شال حمایل، دو ساعدبند، دو پیراهن، دو کلاهخود صلیب‌دار، یک زنار، سه بقچه، یک پرده بزرگ، یک تصویر برای محراب، یک کتاب نماز صبح، یک نشان مقدس طلا، یک چلچراغ، شش شمعدان دیواری، دو شمعدان پایه بلند بزرگ، یک تصویر مسکوب، یک صلیب بزرگ، یک پنجره تاودان*، پانزده تومان پول نقد برای ساختن کلیسا، یک دستمال، هزینه تزئین و نقاشی محراب مقدس ۲۷ تومان، یک قالیچه، احداث دو پل در بازارگاه سافراز، احداث یک پل در بازارگاه آود. خدا رحم کند خواجه مانوک را و پسرش آقازار را که هفت تومان داد برای پوشاندن سقف کلیسا. باز هم خدا تبرک کند بارون آقازار و زوجه‌اش بدری و فرزندانش آقامانوک و آقاصفر را که به کلیسای لوساورپچ هدیه کرد یک دست لباس روحانی تیرواندی، یک کلاهخود زری صلیب‌دار، یک شال شمایل زردوزی شده، یک جفت ساعدبند زری، یک پیراهن، یک دستمال زربفت. نرده کلیسای سورپ لوساورپچ را ساخت و بالکن را ساخت... خدا تبرک کند بارون آقازار و زوجه‌اش بدری و وارتنی و پسرانش مانوک و صفر را که به کلیسا هدیه کرد یک قالی بزرگ برای روی نیمکت، یک طاقه اطلس بنفش برای روی نعش، دو تصویر مسکوب، یک سوزنی چیت... یک پرده جلو محراب، یک بخوردان نقره، ... یک دست لباس روحانی خاکی خلیلی، شال حمایل زربفت چین و ماچینی، یک جفت ساعدبند، یک زنار، یک یقه سفید زری، یک انجیل جلد نقره‌ای با سمه‌ای، دو دستمال کتانی».

*- معنای این واژه را نفهمیدیم.

سقف کلیسا بر چهار ستون استوار است، درازای آن از محراب ۶۵ و پهنای آن ۵۲ قدم است. تاق محراب، محل سرودخوانان و محل عوام با گلیوته نقاشی و تزیین شده است. جای ناقوس کوچکی بر بام دارد و یک جفت زنگ خوش صدا که بنا بر گفته سالخوردگان از هدایای خاندان خواجه آقازار است. در حدود سی سال پیش از تاریخ ۱۸۵۷ به همت آقاهاوسپ آمریان از متمکنان ساکن سمرانک در کلیسا تعمیراتی صورت گرفت. اما در سال ۱۸۵۳ هم از نو تعمیراتی انجام شد به هزینه بارون مارکار سوکیاسیان و بارون یقیزار.گ. گاسپاریان که ایشان ابواب جمعی این کلیسا بوده‌اند و فعلاً در جاوه هلند به سر می‌برند.

این کلیسا قبل از سال ۱۸۵۰ از لحاظ تزیینات کلیسایی چندان چشمگیر نبود ولی با کوشش ماردیروس درواکیمیان کشیش پیشگام همان کلیسا سروسامان بهتری یافت. کشیش ماردیروس (که در سال ۱۸۴۳ به این مقام رسیده بود) در سال ۱۸۴۵ به مأموریت کلکته اعزام شد و با کوشش خود از ابواب جمعی آن کلیسا که در هند و جاوه به سر می‌بردند یادگارهای بسیاری گرد آورد و هنگام بازگشت به جلفا در سال ۱۸۵۰ همراه خود آورد و کلیسا را مجلتر ساخت که از جمله آنها اشیای نقره و پارچه‌های گران قیمت لباس روحانی است. لازم به تذکر است اسامی کسانی که این یادگارها را هدیه کردند، آقایان مارکار، داوید و بتفهم سوکیاسیان سه برادر، یقیزار.ک. گاسپاریان، مانوک ظهرا بیان و دیگران. در سال ۱۸۵۲ باز هم به تقاضای کشیش ماردیروس خیراندیش و هدیه دو خواهر متدین که در باتاویا زندگی می‌کنند یعنی خانم مریم هاکوب هاروتونیان و دوشیزه تاکوهی مانوکیان فرشهای تازه‌ای در کلیسا گسترده‌اند. تعمیرات سال ۱۸۵۳ نیز به تشویق همان کشیش انجام گرفت.

از شروع سال ۱۸۵۱ بعد از قرار و قانونی که در زمان پیشوای مذهبی فعلی جلفا اسقف اعظم تاتاوس برقرار شد و برای هر کلیسا متولی مخصوص تعیین گردید این کلیسا هم به لطف الهی روزبه‌روز پیشرفت کرد و در ظرف شش سال بجز مخارج بسیاری که هزینه شده کلیسا دارای سرمایه‌ای نه‌چندان زیاد و نه بی‌مقدار هست که از تمام کلیساهای جلفا مرقه‌تر است.

این کلیسا با رفاه از لحاظ اشیای مقدس و با دستورهای پیشوای مذهبی خلیفه

تاتاووس و خدمات شایسته کشیش ماردیروس از لحاظ معنوی هم رونق یافت.
 کلیسا دارای کلیسای تابستانی است که کتیبه‌ای ندارد بجز کلماتی که بر تصویر
 محراب نوشته شده است:

«یادگار بارون سرکیس فرزند هروم و زوجه‌اش گل‌آغا و والدینشان. ۲۰ شمس سال
 ۱۱۶۲ [۱۷۱۳ م]».

نوشته سنگ قبر بانی کلیسای تابستانی واقع در همان جا:

«این سنگ مزار مردی مؤمن است

سرکیس تاجر به نام

پسر هروم

از محله دشت

بانی کلیسای تابستانی و حصار

هرکس از این مکان مقدس بگذرد

با دهانی پر خدا بیامرز دش گوید

وفات به سال ۱۱۶۲ [۱۷۱۳ م]».

در محوطه کلیسا مدرسه‌ای به نام میناس قرار دارد که در سال ۱۸۵۳ تأسیس شد اما
 قبل از آن هم گاه‌وبیگاه مدرسه تشکیل و تدریس شده است. در این کلیسا یک انجیل
 خطی هست که آخرین برگ‌هایش که مربوط به یوحناست افتاده و دیگر تاریخ تحریر
 ندارد. اما به نظر من یکی از قدیمی‌ترین انجیل‌های خطی است.

در پایان انجیل مرقس بعد از نوشتن عبارت «چون می‌ترسیدند» نوشته شده و این
 انجیل از روی نسخه اسکندرانیاها استنساخ شد که می‌نویسد: «اگر می‌ترسیدند» از این
 نوشته معلوم می‌شود که قسمت آخر اضافی انجیل مرقوس که بعضی از انجیل‌های
 قدیمی دارند آن را از نسخه اسکندرانیاها گرفته‌اند و بعضی که این مطلب اضافی را
 ندارند شاید به آن جهت باشد که از نسخ دیگری رونویسی کرده باشند. در همان مطلب
 اضافی که در انجیل هست و در ونیز به چاپ رسیده تفاوتی با این نسخه دارد ولی معنی
 کلی آن تفاوتی ندارد.

سورپ آمانپرگیج [ناجی همگان - سورپ سرکیس]

این کلیسا را مردم محلهٔ ایروانیا که از کوچندگان شهر ایروان بودند، ساختند. کتیبهٔ تاریخ بنا دارد و در آن نامهای هدیه‌کنندگان آمده است که خلاصه‌ای از آن را در اینجا می‌آوریم: «(شاه‌عباس اول) ما را گرفت و با زجر و زحمت به غربت آورد، به کشوری بیگانه به سال ۱۰۵۴ (۱۶۰۵) که تازه سال [ارمنی] نو شده بود. اول ماه ناواسارد ارمنی بود که ما را از مملکت آرات راندند و به طارم و خلخال و اهر و مشکان کشاندند و چون زمستان سپری گشت و روزهای بهاری فرارسید به شهری آوردند که اصفهانش می‌خوانند... و در کنار نارین قلعه سکونت داد و به خواست خدا آنجا خانه و کلیسا ساختیم... و نام آن را آمانپرگیج گذاشتیم... و به لطف الهی از آنها بهره بردیم تا عهد شاه‌عباس بعدی ۵۱ سال بعد که دوباره خداوند به قوم ارمن رحم کرد و دل شاه را نرم کرد تا فرمان داد ارمنیان را از داخل شهر از میان مسلمانان خارج کنند و در جای مناسبی کنار زاینده‌رود در غرب جلفا که مارنان می‌خواندند اسکان دهند که در عهد کاتولیکوس اعظم ارمنیان هاکوب و پیشوای مذهبی جلفا و ایالت ما اسقف اعظم داوید به سال ۱۱۰۵ [۱۶۵۶ م] به‌قوة الهی در اینجا خانه‌های زیبا، باغها، باغچه‌ها و گلستانها ساختیم... و کلیسایی پی‌افکن‌دیم. شروع ساختمان ۱۱۰۸ و تاریخ اتمام آن ۱۱۱۲ کلیسایی وسیع و مرتفع و نام آن را آمانپرگیج نهادیم».

کتیبهٔ سر در جنوبی:

«یادگار خواجه‌هوسپ پسر مارکار و زوجه‌اش بی‌بی که فرزند افلاطون پسر مراد هاسیل پیرانی و زوجه‌اش سارالواست و باغداسار فرزند آواک و وارطان فرزند آسادور که با رغبت کامل برای ناجی مقدس همگان خواستند*». تحریر به سال ۱۰ ژوئیه ۱۱۵۴ [۱۷۰۵ م].

در تاریخ ساختمان کلیسا دربارهٔ افلاطون نوشته شده:

«خداوند افلاطون را پیام‌رزا... که گچ‌اندود کلیسا و نصف فرش و سنگهای آن آستانه و آستانهٔ دیگر را ساخت».

*- در اصل همین است و شاید مقصود خواستن این در برای این کلیسا بوده باشد.

کتیبه ستون جنوبی محل عوام:

«در ۲۰ شمس آزاریا و ۸ رومیان در سال ۱۱۱۷ بنای کلیسای مقدس به اتمام رسید. یادگاری است از خاچادور عاصی و والدینش. آمین»^۱.

این کلیسا را همت مردم و نه سخاوتمندی یک تن ساخته است و این امر از تاریخ آن معلوم می شود که می گوید: «خداوند رحمت کند ابروانیها را عموماً، اعم از زن و مرد که مخارج ساختن کلیسا را که جمعاً ۶۲ تومان شد پرداختند... خدا رحمت کند اولو خان و هیبت را که برای ساختمان دو بار جمعاً ۲۸ تومان و ۶ هزار دینار پرداختند... خدا برکت به کل ابواب جمعی کلیسای آمانپرگیچ دهد که بام کلیسا را فرش کردند، هم گچ دادند و هم آجر و ۱۰ تومان پرداختند... خدا بیامرزد آودیک آقایی را که خرج گچ اندودن کلیسا را پرداخت و هم خرج خط کشی آن^۲ را هشت تومان داد».

سقف کلیسا بر چهار ستون سبتر استوار شده است. طول آن از محراب ۶۵ و پهنای آن ۶۰ قدم است. گنبد نسبتاً بزرگی دارد. ازاره کاشی آن ۴ ذراع ارتفاع دارد.

در محل سرودخوانان تصویرهای زشتی هست که زیر هر یک یادگاری هدیه کنندگان آمده است. در گرداگرد محل عوام هم تصویرهای بدمنظری هست و در بقیه جاها قاب تصویر معین شده اما در آنها تصویری نیست که شاید به علت ستم به جلفایان به اتمام نرسیده است. اما گنبد نقشهای گلبوته ای دارد.

تصویر محراب آن سورپ آسداوازدین [حضرت مریم] است که یادگاری زیر را دارد:

«این تصویر یادگاری است از هاکوب و همسرش ساراخانم و پسرش مگردوم و دخترش هوروم سیمه و زوجه مگردوم گل سر و پسرش میکائیل و زوجه اش خاتون و پسرانش هاکوب جان، مگردوم و هوانس و دخترانش هوروم سیمه، کاتان، مادلینه و دختر مگردوم مولک. تحریر ۲۱ مه ۱۱۷۴ [۱۷۲۵ م]».

در ضلع جنوبی کلیسای تابستانی سورپ استپانوس ناخواگا [نخستین شهید] قرار دارد. در تاریخ ساختمان آن آمده است: «خدا برکت دهد به بارون دیلانچی فرزند سرکیس دشتی. خدا فرزند او استپان را حفظ فرماید که تمام کلیسای تابستانی سورپ استپانوس را با محل سرودخوانان بنا کرد».

کتیبهٔ پیشانی محراب کلیسای تابستانی:

«آسمان‌گونه و معجز‌آسا

ابداع شد تالار کلیسا

به نام سورپ استپانوس

یادگار دیلانچی

مرد پرهیزکار خداترس

و والدینش سرکیس و مریم

و همسرش تانگ خاتون

و فرزندان نوشکفته

استپانوس و مریم خانم

با التماس آرزو می‌کنیم

آنگاه که بیاید خداوند همهٔ ما

به تخت داد بنشیند

به قدر لیاقت از ما یاد کنید

در تاریخ ۱۱۰۰

پنجاه و سه افزون بر آن^۳

به عهد خلیفه الکساندر

رحمت خدا بر کاتب کشیش هوهان».

در این کلیسا سی جلد انجیل خطی بوده است که نامهای اهداکنندگان آنها فردبه‌فرد نوشته شده است. در میان آنها یکی از همه قدیمی‌تر بوده است (به گفتهٔ بعضی‌ها قدمت آن به ۱۱۰۰ سال می‌رسیده). این کتاب ارزشمند را بارون امیرخان هامیریان از آن کلیسا برداشت که در این باره پیشوای مذهبی فعلی اسقف تاتاوس از کشیش همان کلیسا در سیمون پرسید و او در ۱۸ فوریه ۱۸۵۲ کتباً چنین پاسخ داد: «قریب ۲۰ سال پیش (یعنی قبل از ۱۸۵۲) بارون امیرخان روزی به خانهٔ ما آمد و به پدرم کشیش ماتئوس گفت شنیده‌ام در کلیسای شما یک انجیل خطی قدیمی هست، آن را به من بده و من به برادرم آقا هوسپ می‌نویسم دوپست رویه امانه برای کلیسا بفرستد. پدرم طبق آن قول کتاب را به بارون امیرخان داد و در همان وقت او هشت رویه انعام داد و کتاب را برداشت و برد...».

بارون امیرخان آن انجیل را به دیر میخیتاریستها می فرستد. پس از ارسال کتاب خبر افتادن آن در دریا هست و قول دیگری که به دیر رسید و بدین ترتیب بسیاری از اشیای قدیمی جلفا از میان رفته است*.

اکنون با اینکه چند انجیل قدیمی در این کلیسا هست اما چندان قدمتی ندارند. دو خواهر مؤمن ساکن باتاوایا، خانم مریم هاکوب هاروتونیان و دوشیزه تاکوهی مانوکیان، از ابواب جمعی همین کلیسا به دفعات سخاوتمندانه کمکهای بسیار کردند. ایشان در سال ۱۸۵۰ باغ انگوری به مساحت یک جریب برای کلیسا خریدند و در سال ۱۸۵۳ هم خانه‌ای خریدند و به کلیسا اهدا کردند. در سال ۱۸۵۰ تعمیرات جزئی انجام گرفت و در سال ۱۸۵۲ و ۱۸۵۳ و ۱۸۵۴ به یادگار از خودشان قدح و صلیب و بخوردان نقره اهدا کردند و اکنون نیز به همت آنها کلیسا سرمایه‌ای دارد که از سود آن مخارجش تأمین می‌شود.

۱- در تاریخ بنای کلیسا آمده: «تاسال ۱۱۱۲ به اتمام رسید.» اما این کتیبه می‌گوید در سال ۱۱۱۷ به اتمام رسیده. در این باره نباید شک کرد که تاریخ اول به اتمام رسیدن سقف ولی تاریخ دیگر به اتمام رسیدن کل ساختمان است.

۲- مبلغی که برای تمام ساختمان کلیسا خرج شده ۱۰۸ تومان و شش قران است که از این رقم هر خواننده‌ای تعجب می‌کند که چطور کلیسایی به این عظمت و وسعت چگونه با این مبلغ ناچیز بنا شده است. باید دانست اولاً که این مبلغ مربوط به خود کلیسا است نه کلیسای تابستانی و اتاقهای خارج از آن. ثانیاً در آن زمان یک تومان معادل ۲۵ روپیه بود. ثالثاً قسمت بزرگی از کلیسا را مردم محل و بناهای ارمنی از روی ایمان بدون مزد کار می‌کردند و در آن موقع مزد هر کارگر چهار بیستی یا دو شاهی بود یعنی شانزده تا بیست دینار و رابعاً در آن هنگام مصالح ساختمانی بسیار ارزان و سهل الوصول بود.

۳- سه را با ۵۰ نباید اضافه کرد چون می‌خواهد بگوید در سومین سال پیشوایی اسقف الکساندر (که بعداً کاتولیکوس شد) این شخص در ۲۰ ژانویه ۱۱۴۸ [۱۶۹۹ م] بر کرسی پیشوایی مذهبی کلیسای وانک جلوس کرد.

*- این کتاب فعلاً در والترآرت گالری در بالتیمور امریکا محفوظ است و ذکر آن در کتاب «فهرست کتابهای خطی ارمنی قرون وسطی در امریکا آمده است. تألیف آودیس سانجیان، ص ۲۶۰. برای اطلاع بیشتر رک. نقد همین کتاب در کاتالوگ نامبرده. روزنامه الیک، سال ۱۹۸۰، ۲۹ ژوئن، از: ل. میناسیان.

۱۷

سورپ کاتارینه - دیر راهبه‌ها

۱ طبق اسنادی که در دیر راهبه‌ها وجود دارد، این دیر در سال ۱۰۷۲ ارمنی (۱۶۲۳) به همت خواجه یقیازار^۱ متدین که جد و سردودمان خاندان اشرافی لازاریان است، بنا گردید.^۲

۲ گنبد کلیسا در چشمه میانی سقف واقع شده و به نام سورپ کاتارینه معروف است. طول آن از محراب ۳۵ و پهنای آن ۲۲ قدم است. یادگاری از ساختمان وجود ندارد و محل مخصوص زنان و عوام هم ندارد زیرا که این بنا یک کلیسای عمومی نیست. نیمی از کلیسا دارای تصاویر مذهبی است و سقف آن با گلبوته‌های نه‌چندان زیبا تزئین شده است. تصویر محراب مصلوب شدن مسیح است.

۳ در اضلاع شرق و شمال و جنوب کلیسا ۳۳ حجره برای راهبه‌ها وجود دارد. حجره‌ها تنگ و محقرند چندان که اگر بلندقامتی وارد شود نمی‌تواند راست بایستد، چون سر به سقف می‌ساید. سقف راهرو حجره‌ها هم کوتاه است. راهروهای دیر را معمولاً «پوغراک»^{*} [تنبوشه] می‌گویند.

گمانم چنان است که در تنگ و باریک ساختن این حجره‌ها غرض خاصی بوده است. شاید این غرض که راه آخرت تنگ و باریک است. در سال ۱۸۴۲ با نیکوکاری آقاهاکوب پتروسیان^۳ ساختمان دیر و مخصوصاً کلیسا تعمیر شد و اتاقی بزرگ برای پذیرایی از مهمانان افزوده شد. ساختمان این دیر از طرف شمال با کلیسای سورپ هوانس مگردیچ در محله چهارسو مجاور است.

این کلیسا توسط راهبه ارشد و دو نفر خادمه اداره می‌شود. راهبه ارشد فعلی دوشیزه ساندخت درگابریلیان است و معاونان او دوشیزگان دالیتا و یقیسپت‌اند.

* - پوغراک = لوله آب‌رو.

۴ روایتی هست که سه راهبه به نامهای ارویسانا، تاکوهی و هریپ سیمه^۴ با ارمنیان از ارمنستان به ایران کوچیدند. در میان کلیسای راهبه‌ها دو تصویر از دو راهبه بر پارچه نقاشی شده که به قول سالخودرگان یکی ارویسانا راهبه ارشد و دیگری تاکوهی جانشین اوست.

۵ تمام راهبه‌ها توسط راهبه ارشد و جانشین او و یک دبیر مشاور اداره می شدند تا اینکه در سال ۱۸۵۳ به دستور خلیفه فعلی عالیجناب اسقف اعظم تاتاووس ۶ نفر به جمع مدیران دیر افزوده شدند.

امور معاش این دیر بر پایه اصول مساوات و مقررات منظم و تحسین انگیزی اداره می شود که از این جهت بین راهبه‌ها تبعیضی وجود ندارد و از این رو بدون اختلاف به کار خود ادامه می دهند. دیر، خوراک راهبه‌ها را تأمین می کند و هرگاه قادر باشد هر سال برای لباس مبلغی جزئی می پردازد. سالی سی من آرد جیره هر راهبه بود. غذا را هم می پختند و متساویاً بین آنها تقسیم می کردند. برای اداره امر معاش سه راهبه را معین می کردند که یکی رئیس و دو نفر دستیار او بودند. سرپرست امر معاش فعلاً راهبه ساراست با دو دستیارش راهبه هریپ سیمه و گایانه. از غیر راهبه‌ها یک دربان و یک آشپز دارند و جز این دو هیچ خادم و خدمتکاری نیست. شمع افروز کوچک شبانه بیدار می شود و تخته می زند (که به خاطر صدای بلند و طولانی اش مشهور شده) و راهبه‌ها با صدای تخته در کلیسا جمع می شوند و دو نفر در برابر محراب می ایستند و سرود زبور می خوانند تا تمام شود و آنگاه سرودهای کلیسایی مربوط به همان روز را می خوانند که پیش از برآمدن آفتاب و تاییدن بر قلعه کوهسار به پایان می رسانند.

هر راهبه مشغول دستبافی است که بیشتر آنها جوراب بافی است که بعد از اتمام دعاها و مراسم کلیسایی به آن مشغول می شوند. آن کارهای دستی را می فروشند و از پول آن لباس و خوراک و مخارج شخصی خود را تأمین می کنند و چنانچه بتوانند پول بیشتری به دست آورند به مستمندان می بخشند. چه نعمت بزرگی است چاه آب آنها که

زالترین و سردترین آب جلفا را دارد و خنکای آن برای راهبه‌ها بسیار مطبوع است. بسیاری برای نوشیدن از آب چاه روزی چند بار به آنجا می‌رفتند.

هر راهبه‌ای یک یا دو شاگرد دختر دارد که به آنها تعلیمات دینی و سرودهای مذهبی و زبور می‌آموزد. هر راهبه‌ای می‌کوشد تا یکی از دختر شاگردها را به مسلک خود درآورد تا تسلائی باشد که یادگار از خود به جا گذارد. از این رو تعداد راهبه‌ها همیشه زیاد است.

بعد از مرگ یک راهبه اگر خود برای تشییع جنازه مبلغی از خود به جا گذاشته باشد آن را خرج می‌کنند و اگر بی چیز باشد دیر آن مخارج را می‌پردازد. دارایی راهبه متوفی به دیر می‌رسد نه به خانواده‌اش. دیر هیچ‌گاه دوشیزگان زیر بیست سال را به راهبگی نمی‌پذیرد تا مبادا بعدها به خاطر صغر سن از کرده خود پشیمان شوند. قبل از آمدن پیشوای مذهبی فعلی خلیفه اعظم تاتاووس راهبه‌ها تا چهار درجه روحانیت ترقی می‌کردند و به عنوان خرقه‌پوش به جرگه راهبه‌ها درمی‌آمدند اما از ۲۹ سپتامبر ۱۸۵۱ پیشوای مذهبی فعلی خلیفه اعظم تاتاووس به آنها درجه سرودخوانی ارشد اعطا کرد و دستور داد هنگام نماز خاص مانند سرودخوانان لباس مخصوص بپوشند و بر سر خود تور سفید بیندازند.

در سال ۱۷۰۲ مطابق تاریخ آزاریا سال ۸۷ در دیر ۳۳ راهبه می‌زیستند که نامهای آنها از این قرار است: پیشوای راهبه‌ها دالیتا، جانشین مریم بزرگ، ایپراکسه، یقینار، سه تن به نام واروار، چهار تن به نام مریم، دالیتا، تاکوهی، گاران، سه تن به نام یقیسپت، واردینی، کاتان، گیگ‌لیه، دو تن به نام هریپ‌سیمه، سوغومه، کاتارینه، آنا، نونیا، مانیا، دریسس، پیرینس، ساندخت، واروار کوچک، سوفیا، یقیسپت کوچک^۵، اما تعداد راهبه‌های فعلی ۱۶ نفر است با این نامها: یقیسپت یا پیشوای بزرگ راهبه‌ها، جانشین واروار، لوکیا، کاتارینه، ساندخت، هریپ‌سیمه و واردینی هیأت‌مدیره^۶، مانیا، سارا، مریم، ساندخت، تکفی، یقیسپت، هریپ‌سیمه، دالیتا و یقیسپت.

۶ درآمد و مداخل دیر عبارت است از: ۱- تفقّد پادشاه ایران، ۲- سود سرمایه، ۳- اعانات روستاییان، ۴- نذورات، ۵- درآمد املاک، ۶- هدایا و صدقات مؤمنان.

۱- از عهد سلطنت فتح‌الملی شاه از سال ۱۸۳۳ تا امروز دولت علیّه ایران هر ساله ۳۵ تومان مالیات املاک را می‌بخشد و املاک از پرداخت مالیات معاف‌اند. برای تفقد به راهبه‌های دیر سالانه ده تومان به عالیجناب کشیش سرکیس درماتئوسیان لطف می‌کند زیرا او کشیش و منشی دیر است.

۲- در کلکته دیر صاحب ۵ هزار سکه رویه است نزد کمپانی انگلیس که توسط مرحوم آقاگورگ مانوکیان جلفایی وصیت شده است که از اوایل سال ۱۸۲۷ سود سالانه آن به مبلغ ۲۰۰ رویه کمپانی توسط مدیران کلیسای نازارت ارمنیان کلکته وصول می‌شود. از صندوق کلیسای ارمنیان مدرس سود ۱۵۰۰ رویه که موقوفه بانوی مرحومه آنا هوانس. هدرگاراپت وصیت کرد، از سال ۱۸۵۱ سود آن ۶۰ رویه است که وصول می‌شود. از همین صندوق مبلغ ...^{*} رویه بابت سود سرمایه وصول می‌شود.

۳- از بلوک چهارمحال و فریدن و بربروت و کژاز اهانه‌هایی چون آرد، روغن، پنیر و کشک می‌رسد که مقدار آن چندان قابل توجه نیست.

۴- قبل از پیشوای مذهبی عالیجناب اسقف تاتاووس رسمی بود که برای مراسم شمع می‌فرستادند و به خانه آنها می‌رفتند و آنجا را تبرک می‌کردند، اما عالیجناب خلیفه فعلی آن رسم را برانداخت. از این رو با نامه‌ای برای گرفتن صدقه به خانه مردم می‌روند که آن مبلغ را برای روشنایی کلیسا صرف می‌کنند.

۵- املاک دیر عبارتند از: باغهای قارامنتس و کشیش پتروس در محله قاراگل^۷ که جمعاً ۱۸ جریب است. این ملک به او اجاره داده شده که مستأجران آن نصف مال الاجاره را به زحمت به دیر می‌رسانند و برای نصف دیگر حساب بالا می‌آوردند و ترحم راهبه‌ها را برمی‌انگیزند که از وصول آن صرف نظر کنند از این رو این املاک درآمد ثابت و پابرجایی ندارد.

۶- در موقع لزوم برای امرار معاش تقاضا نامه‌ای به هندوستان یا ممالک دیگر می‌فرستند و از آنها مبلغی می‌گیرند.

*- در اصل چنین است.

اعلیحضرت نیکلا تزار روسیه در سال ۱۸۵۱ با وساطت دیمترایوانوویچ دولگوروکوف سفیر ۱۷۰ تومان به دیر اعطا کرد.

تا وقتی خسروخان درساموئلیان زنده بود گاه و بیگاه لطفی می کرد و گاهی ۱۰۰ یا ۵۰ تومان به آنها می داد.

بجز درآمدهای یادشده راهبه ها حق دارند با فرمان پیشوای مذهبی جلفا از مردم ساکن هندوستان هم اعانه جمع آوری کنند. از زائران هم درآمدی حاصل می شود برای تبرک نوزادان، دفن اموات و برگزاری نماز خاص که به ندرت پیش می آید.

۷ مخارج دیر فقط صرف راهبه ها نمی شود بلکه زنان بی بضاعت، دختران بی سرپرست و بسیاری افراد که از لحاظ مالی در مضیقه اند نیز بهره مند می گردند. از این جهت مخارج زیاد می شود و از مبلغ درآمد کاسته می شود و راهبه های دیر با زندگی دشواری روبه رو می شوند و گاهی اوقات زیر بار قرض می روند و چنان که سرپرستی دیر مدبرانه نباشد فقر و درماندگی پیشاپیش آنها را در خود فرو می برد.

۸ بارون مانوک هوردانانیان جلفایی که فعلاً ساکن سوربایاست در سال ۱۸۵۷ قول داد که در دیر مدرسه ای دخترانه بگشاید که در این باره باید تصمیماتی گرفته شود.

۹ عالیجناب پیشوای مذهبی فعلی نظری با لطف بسیار نسبت به راهبه های این دیر دارد. از آن جهت این دیر حسن شهرت و احترام خود را تا امروز خوب حفظ کرده است. به همین جهت پیشوای مذهبی در ۲۰ اوت ۱۸۵۵ برای بهبود وضع آن دیر دستورهای بدین قرار صادر کرد:

انجمن راهبه های مؤمنه دیر کاتارینه ساکن جلفا
ما نزد خدا مسؤول تمام مؤمنان و مؤمناتی هستیم که در قلمرو مذهبی ما به سر می برند.
لذا لازم دانستم با توجه به مسئولیت مذهبی خود شما را به دینداری اندرز و هشدار دهم
تا مبادا وسایس شیطنی شما را اغفال و به کام شیر دراندازد. چنان که حواری می گوید

شیطان پیوسته مراقب و درصدد است تا ببیند چه کسی را می تواند ببلعد و چنان که در زبور آمده است طعمه های او همیشه از برگزیدگان اند. سورپ ها کوپوس درباره دینداری چنین آورده است: «پرستش خالصانه و بی عیب نزد خدا و پدر این است که یتیمان و بیوه زنان را در مصیبت تفقد کنند و خود را از آلائش دنیا نگاه دارند»^{*}. بر این اساس دنیا همیشه جای گناه است و گناهکاری با جریان زمان ارتباط دارد، بنابراین حواری قدیس به آنها که دین خود را حفظ کنند دستور می دهد: «جسم خود را از آلائش دنیا نگاه دارید.» اگر شخصی بخواهد از آلودگی پاک بماند، از آن پلیدی پرهیز می کند و دور می شود و چنانچه تا حدی به آن نزدیک شود از پلیدی در امان نخواهد بود. بدین جهت پدران مقدس احکامی مقرر و مؤکد کرده اند برای آنهایی که دینداری را سرمشق زندگی خود قرار می دهند. در دیر به سر برند و از لذایذ دنیوی پرهیز کنند تا گفته حواری تحقق یابد که «جسم خود را از آلائش دنیا نگاه دارند.»

حواری سورپ ها کوپوس کافی نمی داند فرد روحانی جسماً در دیر به سر برد اما فکرش مشغول لذایذ دنیوی باشد. از این رو دستور می دهد و می گوید: «اگر کسی از شما گمان برد که پرستنده خداست و عنان زبان خود را نکشد بلکه دل خود را فریب دهد عبادت او باطل است»^{**}. بدین شیوه تعلیم می دهد که روحانی نه فقط جسماً بلکه دل و اندیشه او نیز باید از اعمال دنیوی دور باشد.

طبق گفته همین حواری پدران روحانی احکامی مقرر کرده اند که اشخاصی که به سلک روحانیت در می آیند از جامه های غیر روحانی برهنه شوند و لباس سیاه خشن بپوشند که این نشان آن است که آنها لباس دنیا را از تن درآورده اند یعنی از اعمال دنیا هم دور شده اند و با لباس روحانی از اشخاصی که در دنیا به سر می برند جدا هستند.

روحانیت یعنی آن که شخص با میل خود تمام زندگی اش را وقف خدمت به خدا کند. بدین سبب لازم است که عهد کنیم عمر خود را وقف خدمت به خدا کنیم. اما برای حفظ

*- رساله یعقوب، باب اول، آیه ۲۷.

** - رساله یعقوب، باب اول، آیه ۲۶.

کامل این وضعیت باید عهد فقر، عهد عفت، عهد اطاعت از تکالیف الهی و پرهیز از گناهان ببندیم و از راههایی که به گناه ختم می شود بپرهیزیم.

اکنون چون انجمن مذهبی شما با میل این وضع زندگی روحانی را پذیرفته، عهد فقر، عهد عفت و اطاعت از احکام الهی را تقبل کرده بنابراین، طبق احکام پدران روحانی با توجه به تکالیف روحانی خود و رضای خدا دستور می دهیم طبق مقررات زیر رفتار کنید:

الف - شما نیز مانند حواری بگویند دنیا برای ما عذاب است و ما برای دنیا. لذا دنیا را برای خود مرده به شمار آورید و فقط دیرتان را برای مسکن و گذراندن وقت به حساب آورید.

۱- از دیر مقدس زیاد بیرون نروید و سیاحت نکنید.

۲- با خانواده خود زیاد رفت و آمد نکنید. چون هرکس پدر و مادر خود را بیشتر از مسیح دوست بدارد لیاقت او را ندارد.

۳- شبها از دیر بیرون نمانید و در خانه خود ن خوابید. بلکه پیش از غروب آفتاب باید همگی در دیر به دعاهای خود مشغول باشید.

۴- بدون دعوت یا بدون جهت روحانی به خانه مردم نروید.

ب - همان طور که از گناه باید بپرهیزید باید از چیزهایی هم که باعث معصیت می شود بپرهیزید بنابراین:

۱- هیچ نوجوان یا مردی نباید به دیر شما رفت و آمد کند، اگرچه از خانواده خودتان باشد.

۲- هیچ مردی نباید شب در دیر بخوابد یا آن قدر بماند که شب شود.

۳- دروازه دیر با طلوع آفتاب باز و با غروب آن باید بسته شود.

۴- احدی نباید در حجره خود بماند و تنها با کسی صحبت کند. چنانچه آن شخص از خانواده یا غریب باشد بعد از ملاقات نیم ساعته باید از دیر مقدس خارج شود و موقع ورود به حجره دو راهبه باید آنجا حضور داشته باشند.

ج - حیای ظاهر آئینه رفتار نیک باطن است، بنابراین:

۱- در مورد چیزهای پوچ پرگویی نکنید. به جای آن خود را با دعا مشغول دارید.

۲- هرگز با پای لخت هیچ جا ظاهر نشوید. نه در کلیسا، نه در حیاط، نه در حجره خود و نه هنگام خروج از خانه. همیشه باید جوراب پوشیده باشید.

۳- هرگز نباید نقطه‌ای از بدنتان پیدا باشد (به جز دستها و قرص صورت) به همین جهت لباس سینه‌پوش باید گشاد باشد تا برجستگی پستانها یا سینه آشکار نشود. لباسهای بلند بپوشید تا ساق پا و دامن لباسهای زیر پوشیده باشد.

۴- نشست و برخاست شما باید آرام و متین باشد که نشانی از بی‌حیایی در آن مشاهده نشود.

د- باید به تکلیفی که تعهد کرده‌اید وفادار باشید. از این جهت:

۱- طبق مرسوم بدون وقفه حمد الهی را بخوانید.

۲- چون صدای تخته را در شب می‌شنوید بیدار شوید و با هم برای دعا در کلیسا حاضر شوید. از بیماران تا وقتی بهبود نیافته‌اند چنین توقعی نباید داشت.

۳- روز را به حمد خدا و دعا سپری کنید.

۴- برای خواندن دعای مغرب همگی با هم حاضر شوید و سپس دعای آرامش شب را بخوانید.

ه- تجلیل خدمت پروردگار

۱- آداب و طمأنینه کلیسا را رعایت کنید و مرتب داخل و خارج نشوید چون وقت وقت پرستش خداست.

۲- در کلیسا با هم صحبت نکنید. با احترام و حضور قلب نماز خدا را به جا آورید.

۳- هیچ کس نباید بدون لباس روحانی به کلیسا وارد شود.

۴- بدون توجه به روشنائی عبادت خود را ادامه دهید.

و- از آنجاکه دیر شما در میان شهر و بین مردم واقع شده و شما هم قبلاً به زندگی در دیر عادت نداشته‌اید، بنابراین دستور می‌دهم رفت و آمد شما طبق مقررات زیر باشد.

۱- به شما اجازه داده می‌شود برای دیدار خانواده و نزدیکان خود هر دو ماه یک بار از دیر خارج شوید، اما هرگاه که قصد رفتن دارید سه راهب باید شما را همراهی کنند که برای وقار شما سودمند است و ملاقاتتان هم بسیار طولانی نباشد. حداکثر یک روز. اما

قبل از غروب آفتاب بدون چون و چرا باید به دیر مقدس بازگردید بی آنکه شب را بیرون از دیر سرکنید.

۲- اگر جشن تعمید، عروسی یا ضیافت دیگری در منزل خویشان شما برقرار باشد فقط همان روز باید بروید مثل مهمان. چون حرمت رهبانیت شما اجازه نمی دهد که مانند یک خانه دار یا صاحبخانه سرپرستی کارهای غیرروحانی را به عهده بگیرید. باید صبح بروید و عصر پیش از غروب آفتاب به دیر مقدس بازگردید.

۳- در صورت فوت کسی از خانواده تان اجازه دارید همراه سه راهبه دیگر در خانه متوفی یک شب بمانید. آن هم نه برای خانه داری یا سرپرستی بلکه جهت تسلیت و دلداری خانواده متوفی از جهات روحانی. این اقامت از یک شب نباید تجاوز کند.

۴- اگر فردی از خانواده بیمار باشد باید از او عیادت کرد اما نه زودبه زود و هرگاه که می خواهید بروید باید سه راهبه برای احترام شما همراهتان باشند بی آنکه شب بمانید قبل از غروب آفتاب باید به دیر مقدس بازگردید.

۵- اگر فردی از خانواده راهبه ای بخواهد به دیر مقدس بیاید و چون مهمان بماند فقط در مورد زنان یک شب اجازه دارد و روز بعد باید به خانه خود بازگردد. اما مردها باید پیش از غروب آفتاب به خانه خود بروند بی آنکه شب در دیر مقدس بمانند.

۶- اگر راهبه ای بیمار شود، دیگر خواهران راهبه باید از او پرستاری کنند و نباید برای پرستاری به خانواده اش زحمت داد. بلکه مادر یا خواهر بیمار می تواند دو روز و دو شب در دیر بماند به خاطر مهر طبیعی مادرانه برای تسلی بیمار.

۷- اگر از مقامات غیرارمنی کسی بخواهد از دیر بازدید کند فقط سرپرست دیر و سه راهبه پیر می توانند راهنمای او باشند و راهبه های جوان به هیچ وجه نباید خود را نشان دهند.

۸- تمام این مقررات به طور عام برای تمام راهبه ها وضع شده؛ اگر سرپرست راهبه ها و جانشین او و راهبه های پیر خودشان این نکات را رعایت کنند سرمشقی برای راهبه های جوان می شوند و جوانان مطیع بزرگان خود. از روح القدس بخواهید انجمن روحانی شما را پاک و متزه نگه دارد. پیوسته دیر شما پایدار بماند و به وظیفه مقدس

خود عمل کند و خدا را از تمهّد روحانی خود راضی نگه دارید. روح خود را به زیور عفت برای همگان آرایش دهید. لطف روح القدس در انجام کارهای نیک پیوسته شامل روح شما گردد. آمین.

جلفا... بیستم اوت ۱۸۵۵ و تاریخ ارمنی ۱۳۰۴ شماره نامه ۴۵۱.

۱۰ به لطف یزدان از آغاز بنای دیر تاکنون هرگز لکه ننگی به دامن راهبه‌های این دیر نچسبیده و همیشه آنها از لحاظ عفت و عصمت و شرف تحسین‌انگیز بوده‌اند. نزد مسلمانان ترک دنیا کردن و باکره ماندن بسیار شگفت‌آور است. از این رو انجمن راهبه‌ها نزد ایشان خیلی محترم است. در سال ۱۷۸۰ به فرمان علی‌نقی خان عیاش ستمگر دو تن از دوشیزگان راهبه دیر را نزد او برای کامجویی بردند که یکی از آنها دختر کشیش آندریاس بود و دیگری دختر یک سلمانی. اما آنها هنوز به سلک راهبگی درنیامده بودند ولی باکره بودند و قصد داشتند خود را وقف انجمن راهبه‌ها کنند و به جز آن ستم شنیع رسوایی دیگری به بار نیامده است.

در سال ۱۸۳۴ دو تن از راهبه‌ها یکی به نام واروار دختر آودیک سلمانی و دیگری اوستیانه دختر پتروس شمع با تحریک و تشویق اقوام کاتولیک خود از دیر خارج شدند و به کلیسای کاتولیکها رفتند و در آنجا نزد خلیفه‌ها در دیری که مهمانان هم اقامت می‌کردند ماندند. واروار در آنجا فوت کرد و اوستیانه در سال ۱۸۵۶ به دیر راهبه‌های کاتولیک قسطنطنیه اعزام شد.

۱- در سال ۱۰۷۲ [۱۶۲۳ م] ... سورپ موسس پدر روحانی و پاتریارک تمام جهان «کل ارمنیان» چون خورشید تازه‌ای طلوع کرد و به ایران رسید. بسیاری از قوانین و مقررات را اصلاح کرد. برای ذکور و اناث دیرهایی دایر کرد که ماکدسی خواجه یقیازار خدادوست دستور داد برای اناث با پول حلال خود دیری بنا کنند و به خواست و قوه الهی خانه مقدس را به نام سورپ کاتارینه ساخت و با چلچراغها و قندیلها آذین کرد و محل نماز خاص و شکرگزاری شاه جاویدان را بنا کرد...
این مطلب بر طوماری نوشته شده و در دیر محفوظ است.

۲- از نوشته زیر چنین مستفاد می‌شود که خواجه یقیازار جدّ بزرگ لازاریانها بوده است. چون این نوشته بعد از ساختن دیر تحریر شده و در آن آمده: «خداوند به چشم عنایت به خواجه یقیازار بنگرد که دیر را با

حجره‌ها و ساختمانهای مربوط به آن همچون آشپزخانه و سفره‌خانه بنا کرد و یک صلیب، یک انجیل، یک کتاب روزانه [سوانح حیات قدیسان که سابقاً هر روز در کلیسا بخشی از آن خوانده می‌شد] یک قدح، یک دست لباس روحانی، یک کلاهخود، یک پرده سنگاب، دو شمعدان و یک دستمال قدح وقف دیر کرد. خداوند یک بر هزار به او عوض دهد و فرزند او نازارت را بی‌بلا نگه دارد.

۳- آقاهاکوب پتروسیان که از ارمنستان به هندوستان به شهر گوالیر مهاجرت کرده بود، در آنجا از امیران لشکر هند شد و صاحب احترام و مقام بزرگی شد تا آنجا که ذکر نامش ترس دیگران را برمی‌انگیخت و معمولاً او را کلنل هاکوب می‌نامیدند که بسیار دیندار بود و در کارهای خیر پیشقدم. او کمکهای خود را در مبالغ هنگفت برای انجمن راهبه‌ها می‌فرستاد. وی شانزده سال پیش فوت کرد ولی فرزندان راه پارسایی پدر را نپیمودند، دارایی او را نابود کردند و زندگی خود را به باد دادند. همسر او یقینه هنوز زنده است و به زیور ایمان آراسته.

۴- در آن طومار آمده است که: «خدا رحمت کند روح راهبه بزرگ تاکوهی را که برای شادی روح دختر آودپاشه راهبه اروپ‌سانه وقف دیر کرد یک صلیب دستی که با صد مثقال نقره آن را روکش کرده بودند و یک تصویر که پنج هزار دینار می‌ارزید».

۵- تقاضانامه‌ای که از طرف راهبه‌های دیر به تاریخ سال ۸۷ آزاریا به پیشوای مذهبی کلیسای وانک نوشته شده بود.

۶- راهبه هرپ‌سیمه ماردیروسیان یکی از سرپرستان دیر بود اما در ژانویه ۱۸۵۸ فوت کرد.

۷- در آن به صراحت نوشته شده: «بارون آقاجان فرزند مرحوم جهانگیر با ایمان به خدا و رحمی که در دل او انداخت و با میل و رغبت خود باغ نزدیک قاراگل را که زرخید خود بود به یادبود والدینش وقف کرد...».

فصل سوم

کلیساها زیر بار مالیات

۱ در سال ۱۱۲۰ ارمنی (۱۶۷۱) در دیر سورپ آسدوازدزین واقع در روستای هزارجریب بلوک فریدن پیشوای مذهبی اسقف استپانوس به سر می برد و چند خلیفه نیز جمعی آن دیر بودند. یکی از این خلیفه ها به نام هوهان قصد داشت به درجهٔ اسقفی برسد اما چون اسقف استپانوس آگاه شد او را به سبب عدم شایستگی منع کرد. وقتی خلیفه هوهان متوجه شد که با روشهای معمولی نمی تواند به آرزوی خود برسد، در پنهان یک طومار جعلی تهیه کرد و به گواهی چند تن از اهالی آنجا رساند و آنگاه مهر خلیفه را هم جعل کرد و با پیشکشهایی برای کاتولیکوس از آن دیر به جلفا آمد و از اینجا به قسطنطنیه رفت و در آنجا از کاتولیکوس هاکوب [که آن وقت در آنجا به سر می برد] درجهٔ اسقفی گرفت و به جلفا بازگشت و سپس به فریدن رفت.

وقتی پیشوای مذهبی اسقف استپانوس خبر ورود او را به فریدن و روستای خواجه قلعه شنید پیغامی برای او فرستاد به این مضمون که چون مخفیانه درجهٔ اسقفی گرفته است حق ورود به دیر را ندارد. اما او به گفتهٔ استپانوس محل نگذاشت و به دیر رفت. خلیفه هم دستور داد او را دستگیر و در اتاق تنور حبس کنند. اما خویشان او شبانه در اتاق را گشودند و خلیفه هوهان را فراری دادند. با آزاد شدن از زندان مستقیم و شتابان به اصفهان آمد و به خانهٔ شیخ الاسلام رفت و اسلام آورد.^۲

مطلب بالا را بر اساس تاریخ کشیش استپانوس مورخ نقل کردم که از اهالی همان روستای هزارجریب بود. اما در کتاب خطی موجود در دیر راهبه‌های جلفا چنین آمده است: «این خلیفه خوشبخت (اسقف داوید جلفایی) شاگردی به نام استپانوس داشت که به مقام اسقفی رسیده بود و شاگردان بسیاری داشت که یکی از آنها هوهان نافرمانی کرد و برای نیل به مقام (اسقفی) به قسطنطنیه رفت و از دست عالیجناب کاتولیکوس به مقام اسقفی مشرف شد و به اصفهان بازآمد (۱۱۲۰ یا ۱۶۷۱) و این دو تن یعنی استپانوس و داوید را به جهتی به قاضی سپردند که شکنجه شدند و استپانوس اسلام آورد و آنگاه این دو تن را دچار مصیبت بزرگی کردند و نزد شاه (شاه سلیمان) فرستادند و به زندن افتادند و اکنون شش ماه است که در زندان‌اند و علی‌رغم پرداخت جرایم هنگفت هنوز آزاد نشده‌اند.»

با اینکه میان این خبر و مطالب کشیش استپانوس اختلاف جزئی هست اما از لحاظ مفاد و مضمون تفاوتی ندارند.

۲ چون هوهان اسلام آورد نزد سلیمان به افترا و افشاگری پرداخت و به آنها رساند که کلیساها اشیای طلا و نقره فراوان دارند و شاه را به ضدیت با ارمنیان تحریک کرد. به دنبال این سخنان در همان سال پادشاه فرمانی نوشت و مالیاتی بر کلیساها بست.

اصفهان - کلیساهای جلفای قدیم

کلیسای وانک	۵۰	تومان
کلیسای خواجه میران	۸	تومان
کلیسای میدان	۲۰	تومان
کلیسای خواجه ولیها	۲۰	تومان
کلیسای مراد	۲۵	تومان
کلیسای خواجه غریب	۲۰	تومان
کلیسای خواجه مال (محلّه میدان)	۶	تومان
کلیسای خواجه قهرمان	۳۰	تومان

کلیسای خواجه آودیک	۱۵	تومان
کلیسای سورپ هوانس	۱۰	تومان
کلیسای خواجه نظر	۱۲	تومان
کلیسای دیر اوهان	۵	تومان
کلیسای خواجه گاراپت	۱۴	تومان
کلیسای دیر راهبه‌ها	۳۰	تومان
جمع	۲۶۵	تومان

کلیساهای جلفای نو

کلیساهای هاکوب جان	۱۵	تومان
کلیسای سورپ هاکوب میدان	۵	تومان
کلیسای آود سموردوز	۱۲	تومان
کلیسای مجاور خواجه آودیک	۵	تومان
کلیسای خوجانیها	۶	تومان
کلیسای کشیشان	۵	تومان
جمع	۴۸	تومان

کلیساهای بلوک فریدن

کلیسای دره‌مره	۱	تومان
کلیسای نماگرد	۵	تومان
کلیسای تنگ حلوابی	۳	تومان
کلیسای اسکندری	۲	تومان
کلیسای بکری	۲	تومان
کلیسای سینگرد	۲	تومان

تومان	۱	کلیسای مغانک
تومان	۱	کلیسای خویگان
تومان	۲	کلیسای میلاگرد
تومان	۳	کلیسای سورشگان
تومان	۱/۵	کلیسای شاه‌بلاغ
تومان	۳	کلیسای سنگباران
تومان	۰/۷	کلیسای خُنگ
تومان	۲/۵	کلیسای خویگان بالا
تومان	۰/۵	کلیسای جامین
تومان	۱/۵	کلیسای داشکسن
تومان	۲	کلیسای زرنه
تومان	۱	کلیسای پونستان
تومان	۰/۷	کلیسای میدانک
		کلیسای هزارجریب دیر ۳۰ + کلیسا ۱ = ۳۱
تومان	۱/۲	کلیسای آق‌گل
تومان	۰/۵	کلیسای مَورِستان
		جمع
تومان	۶۷/۶	

کلیساهای بلوک بربروت

تومان	۳	کلیسای پرچیس
تومان	۲	کلیسای پهره
تومان	۱	کلیسای حومه
تومان	۱	کلیسای راحیل
تومان	۱	کلیسای گاورز
تومان	۲	کلیسای چم‌خرس

تومان	۱	کلیسای کشک‌ریز
تومان	۱	کلیسای جوی‌زنگ
تومان	۱/۴	کلیسای دهنو
تومان	۱	کلیسای چایلو
تومان	۱	کلیسای پیرعلی
تومان	۴	کلیسای گلبهار
تومان	۳	کلیسای آنوش
تومان	۲	کلیسای پورک
تومان	۲	کلیسای کارمشان
تومان	۱/۵	کلیسای شوروا
تومان	۱/۵	کلیسای خسروآباد
تومان	۱	کلیسای مرادخانی
تومان	۱	کلیسای سیوری
تومان	۲	کلیسای جهان‌خوش
تومان	۱	کلیسای چشمه‌پر
تومان	۱	کلیسای جانی
تومان	۱	کلیسای شریفه
تومان	۱	کلیسای چهارباغ
تومان	۱	کلیسای فارونک
تومان	۱	کلیسای چارطاق
تومان	۲	کلیسای کِرْذ
تومان	۱	کلیسای شاه‌بلاغ
تومان	۱	کلیسای جهانک

 ۴۳/۴ تومان

جمع

جمع مبلغ مالیات کلیساهای جلفای قدیم	۲۶۵ تومان
جمع مبلغ مالیات کلیساهای جلفای نو	۴۸ تومان
جمع مبلغ مالیات کلیساهای فریدن	۶۷/۶ تومان
جمع مبلغ مالیات کلیساهای بربروت	۴۳/۴ تومان
جمع کل	۴۲۴ تومان

۳ این مالیات برای جلفا بسیار زیانبار بود. نخست آنکه نه تنها چهارصد و بیست و چهار تومان باید می پرداختند بلکه صدی ده مخارج محصلان مالیه دربار هم بود که مبلغ آن به ۸۰۰ تومان بالغ می شد. دیگر آنکه مخارج هنگفتی برای لغو این فرمان صرف شد که بعد از گرفتن فرمان لغو باز هم مطالبه می شد و تمام این مخارج به هدر می رفت و سوم آنکه رشوه کلانی به وزیران دادند که از ملغی کردن مالیات جانبداری کنند. اما جانشینان شاه سلیمان بیشتر به سود خود می اندیشیدند تا اینکه به عرایض مردم توجه کنند و آنها این مالیات را به عنوان حقی که توسط شاه معین شده بود می طلبیدند. در زیر ترجمه [عین] چند فرمان را که از سوی شاه سلطان حسین صادر شده می آوریم:

«حکم جهان مطاع شد. آنکه چون قبل از این در زمان نواب خاقان طوبی آشیان قدس مکان مالیه کلیسیاهای جولاهه قدیم دارالسلطنه اصفهان بخشیده شده و ثانی الحال مقرر گشته بود که به دستور سایر کلیسیاها مالیه آنها جهت دیوان ضبط شود و در این وقت عرض و استدعا شد که چون جولاهه قدیم به همه ساله نواب مستطاب معلى القاب فلک جناب خورشید احتجاب عصمت و عفت قباب خدارت و طهارت مآب ناموس العالمین عصمت الدنیا والدین، مقرر است وجه مالیه کلیسیاهای آنجا به دستور سابق بخشیده شود. بنابراین از ابتداء [ی] نه ماهه لوی ثیل مالیه کلیسیاهای مزبوره را بخشیده مقرر فرمودیم که بدان علت مطالبه نمایند. مستوفیان عظام رقم این عطیه را در دفاتر خلود ثبت نموده، به علت مالیه کلیسیاهای مذکوره حواله نمایند و در این باب قدغن دانسته، در عهده شناسند تحریراً شهر ذیحجه الحرام سنه ۱۱۱۱».

«حکم جهان مطاع شد. آنکه بنا بر شفقت بی غایت شاهانه دربارهٔ خلیفگان و کشیشان و کدخدایان و رعایای جولاه قدیم دارالسلطنه اصفهان مالیه کلیسیاهای محل مذکور را که به تخفیف مقرر بود و قبل از این حسب الرقم اشرف مقرر شده بود که باز یافت نمایند از ابتداء [ی] هفت ماهه تنگوزیل مجدداً به تخفیف و تصدق فرقدان آسای اشرف و مقرر فرمودیم که من بعد به هیچ وجه من الوجوه به علت مالیه کلیسیاهای مذکور چیزی از خلیفگان و کشیشان و کدخدایان جولاه مذکور مطالبه و باز یافت نشده بدان علت مزاحمت به احوال ایشان نرسانیده قلم و قدم کوتاه و کشیده دارند. عالی جاه مقرب الخاقانی امیر آخورباشی جلو و ایلخی سرکار خاصه شریفه و ضابط محل مذکور حسب المسطور مقرر دانسته مالیه کلیسیاهای مسطوره را به نحوی که قبل از این مقرر شده بود به دستور به تخفیف مقرر داند و نگذارد که احدی بدان علت مزاحم احوال خلیفگان و کشیشان و سایر کدخدایان جولاه مذکور گردد و در این باب قدغن دانسته از تخلف که موجب بازخواست است اندیشه و احتراز نمایند. مستوفیان عظام کرام دیوان اعلی حسب المسطور در دفاتر خلود عمل نموده بدان علت چیزی ابواب جمع و حواله نمایند. تحریراً شهر جمادی الثانیه سنه ۱۱۱۹».

«حکم جهان مطاع شد. آنکه چون کشیشان جولاه جدید دارالسلطنه اصفهان و محال فریدن و بربرود و گندمان و غیره محال سرحد دارالسلطنه مزبوره به عرض اقدس رسانیدند که هرکه در ایام سلاطین جنت مکین دستور و معمول نبود که مالیه [ای] بر کلیساهای ارامنه قرار داده شود و قبل از این به تحریک اهل غرض و عرض معاندان و شیخ مؤمن نامی که از عملهٔ اوچ کلیسا بوده و با ایشان معاندت داشته بر کلیساهای ایشان مالیه قرار داده شده بوده و بعد از آنکه بر دیوانیان عظام ظاهر گشته که امر مزبور بدعت است مالیه مذکور به تخفیف مقرر گردیده و ثانی الحال مجدداً مالیه مذکور برقرار و به ایشان حواله و مقرر گردیده که مهم سازی نمایند و اکثری از ایشان از خوف محصلان فرار نموده روانهٔ بلاد مخالف و بدان سبب کار بر ایشان تنگ گردیده و استدعا نموده که مالیه کلیسیاهای ایشان به تخفیف و تصدق مقرر گردد که به دستور قدیم مرفه باشند؛ و از سرکار خاصه تصدیق نموده اند که در باب تخفیف مالیه کلیسیاهای مزبور ارقام مطاغه

صادر و باز مجدداً برقرار و مقرر گردیده که حواله و بازیافت شود چون امر مذکور در قدیم معمول نبوده و بدعت است بنابراین از ابتداء [ی] ثیلان ثیل مالیه کلیساهای جولاهه جدی و غیر محال سرحد دارالسلطنه مذکوره را به تخفیف و تصدق مقرر فرمودیم که من بعد به دستور زمان نواب خاقان گیتی ستان مرفه الحال بوده به دعای دوام دولت بی زوال اشتغال نمایند مستوفیان عظام کرام دیوان اعلی حسب المسطور مقرر دانسته در دفاتر خلود عمل نمایند و من بعد بدان علت حواله و اطلاقی نمایند. ربیع الثانی سنه ۱۱۲۰»

«حکم جهان مطاع شد، آنکه چون در سنوات سابقه به علت مالیه کلیساهای جولاهه قدیم و جدید و بلوکات و نواحی فریدن و بربرود و گندمان و غیره محال سرحد دارالسلطنه اصفهان چیزی در دفاتر خلود ابواب جمعی نبوده و چندی قبل از این به تحریک اهل غرض و شیخ مؤمن نام جدید الاسلامی بر هر یک از کلیساهای محال مزبور مالیه قرار داده شده بود و بعد از آن خلیفه و کشیشان و رعایای ارامنه محال مزبور عرض نموده بودند که امر مزبور بدعت و محدث است و بر طبق عرض ایشان به تخفیف و تصدق مقرر گردیده بود و ثانی الحال مجدداً در قوی ثیل مطابق سنه ۱۱۲۷ وجه مذکور داخل انفادیات خزانه عامره و وصول آن به عهده مقرب الخاقان صاحب جمع خزانه عامره مقرر گردیده بود و در این وقت مجدداً زکریا کلاتر و خلیفه و کدخدایان و کشیشان ارامنه جولاهه مزبور عرض و استدعا نمودند که وجه مزبور به تخفیف مقرر گردد بنابر شفقت شاهانه درباره رعایای مزبوره وجوه مالیه کلیساهای مزبور را به تخفیف و تصدق فرق فرقدانسای اشرف مقرر فرمودیم که من بعد بدان علت مطالبه از ایشان نشود. مقرب الخاقان صاحب جمع خزانه عامره وجوه مالیه مذکور را از حشو جمع خود موضوع دانسته بدان علت مطالبه ننماید. مستوفیان عظام کرام دیوان اعلی حسب المسطور مقرر دانسته جمع وجوه مذکور را از دفاتر خلود اخراج نمایند که رسم محدث و بدعت نبوده باشد و از فرموده تخلف نورزند و در این باب قدغن دانسته در عهده شناسند. تحریراً ذیقعدة الحرام ۱۱۲۸»

این چهار فرمان* یادشده را شاهسلطان حسین صادر کرده است که فقط تا آن زمان اثر داشته است و چقدر رشوه و انعام برای صدور آنها به مقامات و وزیران داده شده است. اما پس از دادن این همه رشوه و پیشکش باز هم همان فرمان برای گرفتن مالیات از کلیساها تجدید می شد.

۴ چون ساکنان جلفا دیگر قادر به پرداخت این مالیات سنگین و رشوه نبودند، مجبور شدند در سال ۱۷۲۰ اشیای مقدس و تزیینات کلیساهای قدیم جلفا را به جای این مالیات ناروا بدهند. فهرست اشیای مقدس کلیساهای آن زمان ذیلاً آورده می شود (که توسط کشیش همان کلیسا نوشته و برای تأیید مهر شده بود، طبق دستور خلیفه ها آسادور و هاکوب). اما ما خادمان کلیسای سورپ گئورگ، کشیش هارتون و کشیش هوانس دو من و یک چارک نقره دادیم که شامل ۱۳ صلیب بزرگ و کوچک است. اینجانب کشیش هوهان خادم کلیسای سورپ هاکوب و داود ساعت ساز سه چارک نقره به کلیسای وانک بردیم و به مرحوم خلیفه زکریا تحویل دادیم که شامل یک بخوردان، یازده صلیب، ۲۰ کلاهخود، کلاهخودهای نقره ای که وزن کل آنها سه چارک بود. خادمان کلیسای سورپ بتلهم، کشیش آسدوازادور و کشیش هاروتون چهار قندیل، یک جای بخور، یک بخوردان، هشت قدح بی پایه، هفت صلیب دستی، یک پایه، که وزن کل آنها یک من و سه چارک است.

ما خادمان سورپ توما، کشیش ماردیروس و کشیش هوانس دو من نقره دادیم که صلیب ها و سیبک آنها بودند.

ما خادمان کلیسای سورپ هوانس، کشیش مارکار و کشیش هوانس یک بخوردان و یک جغجغه [شیطان دورکن] و یک روغندان مقدس، ۹ صلیب، یک کلاهخود با روکش نقره، یک پایه قدح که وزن آنها یک من و نیم چارک به اضافه یک یقه و یک کمر بند بود. توسط خادم کلیسای سورپ لوساوریچ کشیش استپانوس دادیم سه من و یک چارک نقره.

*- شماره های آرشیو کتابخانه کلیسای وانک به ترتیب ۸۰، ۸۵، ۹۶ و ۹۸.

خادمان کلیسای شاه ولیها سورپ هوانس، کشیش ماتئوس و کشیش هوهان دادیم یک من نقره، یک بخوردان، یک قدح، یک جفجغه [شیطان دورکن] یک صلیب بزرگ، ۹ صلیب کوچک، چهار کمر بند، یک جلد انجیل، ۴ گوشه جلدی انجیل و چهار صلیب کلاهم خود. خادمان کلیسای سورپ استپانوس، کشیش استپان، کشیش ماردیروس، کشیش بارسغ، کشیش خاچادور به دستور مرحوم آقاها کوب جان دادیم تحویل خلیفه زکریا دو من نقره که شامل قدح، صلیب، ظروف روغن مقدس بود.

اینجانب خادم کلیسای سورپ هوکی [روح القدس] کشیش ماردیروس اطلاع دارم که چهار صلیب نقره، دو جفجغه و دو پایه صلیب و پایه قدح و چند تکه نقره های قدیمی دیگر را در یک سبد بود بردند که وزن آنها نیم من می شد.

«اینجانب زوجه کشیش سیمون، کشیش کلیسای سورپ نازارت پرانشینی اطلاع دارم که کدخداها اثاثیه ای از کلیسا خواستند، دادیم دو صلیب بزرگ که شوهر من کشیش سیمون برد به وانک و به کدخداها داد و برگشت و به من گفت وزن آنها یک من بود.» یادداشتی درباره کلیساهای دیگر نداریم. وزن کل اشیای نقره که از ده کلیسای فوق جمع آوری شده ۱۶ من و نیم من و نیم چارک است.

۵ با اینکه ارمنیان از شاه سلطان حسین چهار فرمان برای معافیت کلیساهای از مالیات گرفتند ولی اخذ مالیات از کلیساهای همچنان ادامه یافت تا اینکه افغانها اصفهان را تسخیر کردند. ارمنیان جلفا بی آنکه نومید شوند باز هم از اشرف تقاضای خود را تکرار کردند و از او فرمانی گرفتند که ترجمه [متن]* آن را در اینجا می آوریم:

«حکم جهان مطاع شد. آنکه چون در این وقت کلاتر و خلیفه و کدخدایان و کشیشان و رعایای ارامنه در باب مالیه کلیسیاهای جولاه قدیم و جدید و بلوکات و نواحی فریدن و برورود و گندمان و غیره محال سرحد دارالسلطنه اصفهان به پایه سریر اعلی عرض و استدعای تخفیف مالیه کلیسیاهای مزبوره نموده بر طبق عرض و استدعای خود ارقام

*- به شماره ۱۰۱ در آرشیو کتابخانه کلیسای وانک محفوظ است.

سلاطین صفویه را که در سنوات سابقه نیز وجه مزبور را به تخفیف مقرر داشته بوده‌اند به نظر فیض منظر اشرف رسانیدند فلذا شمه [ای] از مراحم و اشفاق شاهانه شامل حال رعایای مزبوره گردیده، وجوه مالیه کلیسیاهای مزبور را به طریق سنوات ماضیه به تخفیف و تصدق مقرر فرمودیم که من بعد بدان علت در باب حوالات چیزی از ایشان طلب ندارند مستوفیان عظام کرام دیوان اعلیٰ حسب‌المسطور مقرر دانسته وجوه مذکور را از دفاتر خلود اخراج نمایند که رسم محدث و بدعت نبوده باشد و از فرموده تخلف نورزیده هر ساله زقم مجدد طلب ندارند و در عهده شناسند تحریراً فی شهر رمضان المبارک سنه ۱۱۳۷»

کشیشان شش کلیسا که نامشان را در زیر می آورم نامه‌ای نوشتند به خواجه مال خاص پتروسیان از اهالی محله ایروانیا به هندوستان و از او خواستند مخارج فرمانی را که گرفته بودند بفرستند. لازم دانستم همان تقاضا نامه را در اینجا بیاورم:

«خادمان حقیر مسیح کشیشان سورپ آمانبرگیج کلیسای بزرگ محله ایروانیا و اهالی آنجا، و کلیسای سورپ هاکوب معروف به کلیسای باغات و سورپ میناس معروف به کلیسای میدان، سورپ آسدوازدزین محله گاسک و کشیشان و اهالی ابواب جمعی سورپ لوساورچ محله تبریزها و کشیشان و اهالی کلیسای سورپ آودیک محله گبرآباد [سنگتراشها] که با دعاگویی و سلام ارادتمندانه عرضمان به خدمت خواجه مال خاص سخاوتمند برسد... خدا به شما و جماعت ما رحم کند، پول بسیاری برای بخشودگی مالیات کلیساها خرج کردیم که اندازه ندارد که نمی‌توانیم بگویم چه رقمی است. از این رو در وضع دشواری گیر کرده‌ایم و خدای رحمان با رحمانیت عظیم خود به ما رحم کرد که از دور شما را تشویق نمود که آن نامه را بنویسید با این مضمون که هر وقت حکمی برای بخشودگی مالیات گرفتید سواد معتبر آن را برای من بفرستید تا من صد تومان صدقه دهم - چون این نامه امیدوارکننده به دست ما رسید روحیه تازه‌ای یافتیم و دوباره سر پا ایستادیم و مجدداً عرض کردیم و پول صرف کردیم و می‌دانید که ما چه قدر عذاب کشیدیم که نمی‌توان جزء به جزء در نامه نوشت. تا اینکه خداوند رحمی به دل شاه رحیم انداخت و این فرمان را لطف کرد که مرده بودیم و زنده شدیم. چون اگر این بخشودگی

صورت نگرفته بود، خدا نخواستہ کشیشان و کلیساها از میان رفته بودند چون چهارصد تومان خرج شد. حالا از خدا راضی هستیم که ما خادمان خود را بی نصیب نگذاشت... اکنون با لطف مسیح از مالیات رهیده ایم ولی ۱۲۰ تومان برای کلیساها قرض به جا مانده که ماهی صد و پنجاه دینار ربح آن را می پردازیم. چون از هند وام گرفته ایم و تمام اشیای مقدس کلیساهای ما نزد آن خدانشناس گروگان است و کلیساهای مقدس ما بدون تزیینات، لخت و غارت شده مانده اند و ما نزد مردم خود دیگر روی نداریم پولی بطلبیم. بنابراین با امید فراوان این تقاضا نامه را به خاطر خدا و مصلحت تو و با اطلاع پیشوای مذهبی خود خلیفه موسس متأله نوشتیم...»

۶ بعد از گرفتن فرمان از شاه اشرف به نظر می رسد که پرداخت مالیات کلیساها به اتمام رسیده باشد چون بعد از آن دیگر خبری از پرداخت مالیات نیست. به گمان من نگرفتن مالیات از کلیسا به علت نابسامانی سلطنت در ایران بوده است که بعد از آمدن افغانها به اصفهان و قوت گرفتن نادر و غلبه بر آنها، در این وضع آشفته شاید مدارک دیوانی شاه سلیمان یا شاه سلطان حسین از میان رفته باشد و فرمان شاه اشرف مشعر بر نگرفتن مالیات پابرجا مانده باشد.

گرفتن مالیات از کلیساها پنجاه سال طول کشید که اگر حداقل زیان آن را هشتصد تومان حساب کنیم مجموعاً ۴۰۰۰۰ تومان می شود. این است نتیجه تفتین و خیانت شیخ مؤمن ناخلیفه.

†- کشیش استپانوس مورخ، صص ۲۶-۳۰.

فصل چهارم

مدارس

^۱ پیشوای مذهبی کلیسای وانک داوید دوم در ۲۵ نوامبر ۱۱۶۹ (۱۷۲۰) به کشیشانی که در خانه خود شاگردانی داشتند نامهٔ توییح‌آمیزی نوشت که: «اجداد ما در اینجا دیر مقدس ساخته‌اند و در دیر مدرسه دایر نموده‌اند که تمام بچه‌ها اینجا درس بخوانند و تعلیم بگیرند اما چون راه آن برای بچه‌های کوچک دور بود، شادروان خلیفه موسس دو مدرسهٔ دیگر هم دایر کرد، یکی در کلیسای مراد و دیگری در کلیسای سورپ استپانوس و برای آنها معلم و مدرس تعیین کرد که شما هم از آن خبر دارید.» آنگاه کشیشها را از تدریس بچه‌ها در خانه منع کرد و دستور داد آنها را به مدرسه بفرستند.

از این نوشته چنین برمی‌آید که از ابتدای دیر آمانپریگیچ [کلیسای وانک] در جلفا مدرسه وجود داشته است. نخستین معلم آن مدرسه پیشوای مذهبی کلیسای وانک خلیفه خاچادور گساراتسی بوده است که از شاگردان او اسقف داوید و دیگران اند که بعد از او داوید^۱ پیشوای مذهبی شد. بعد از او این مقام به استپانوس رسید و در قرن هفدهم گستانتم معلم بوده است که به تدریج بالغ بر ۲۵۰ شاگرد گرد آورد. در آن زمان تجارت در جلفا نیز رونق داشت و بزرگان جلفا به کودکان خود خواندن و نوشتن و حساب می‌آموختند، از این رو در آن مدرسه‌ها معلم گستانتم به آنها حساب و خواندن و نوشتن و بیش از هر چیز علم تجارت می‌آموخت. او به سال ۱۶۸۷ کتابچه‌ای تألیف کرد که

مطالب گوناگونی در آن بود. یعنی اصول تجارت، اصول حساب، به کار بردن تاریخ آزاریا و مطالب گوناگون دیگر که از این جهت آن کتاب را مجلس جهان گفته‌اند.^۲ اصولی که برای تجارت در آن کتاب آموزش داده می‌شد بدین قرار است: «با اشخاص ناآشنا و ناآزموده راه مرو، منشین و مخواب. شاید ترا بکشند و هر چه داری بردارند. توشه را از گنجه بردار و رفیقت را از خانه. کاغذ را در بغل و مرکب را در جیب بگذار. قنطار و قلم و دوات را در جیب. سنگ و ترازو را در چته و نیم ذرع را در شال کمر. عقلت را در سرت، فکر و ذکر را به خدا مشغول کن و به خداداده راضی باش. به شخص نیازموده امانت مسپار و دادوستد خود را هم امروز یادداشت کن و به فردا وامگذار.» گستانن یکی از سروده‌های خود را در همین کتاب آورده که در زمان ما هم هنوز بچه‌های کوچک مدرسه آن را می‌خوانند:

کودک من با عشق پیاموز
چیزهای گوناگون را پیاموز
اگر آموخته‌های تو را بشنوند
به تو آفرین می‌گویند
آنگاه که سرود زیور را بخوانی
که آن قدر نزد همه محترم است
خدا به تو عقل سلیم عنایت کند
اگر سخن سنجیده بگویی
اگر درس بخوانی و بکوشی
نزد خداوند با دعا پاک می‌شوی
اکنون جای خوبی یافتی
که توانستی تحسین مردم را برانگیزی
اگر با تواضع اعتراف کنی
و با اشک سوزان طلب آمرزش کنی
از اعمال بد خود نزد کشیشان اعتراف کن

از عشای ربانی مقدس بهره بر
گستانت تو به گناه خود اعتراف کردی
و با گریه نزد خدا امید بستی
سؤالات را در این کتاب گرد آوردی
و این دنیا را رها کردی و رفتی

قبر گستانت معلم در قسمت مدفن خلیفه‌های جلفا قرار دارد و این است سنگ نبشته قبر او:
آرامگاه مرد مجرّد

سر سرودخوان گستانت
که به رحمت مسیح پیوست
به سال ۱۱۵۱ (۱۷۰۲)

پیشوای مذهبی موسس دو مدرسه دیگر نیز افتتاح کرد، یکی در کلیسای مراد
سورپ هاکوب و دیگری در کلیسای سورپ استپانوس.

۲ آقاپتروس و سکانیان مشهور که در مدرس تجارت می‌کرد، به سال ۱۷۵۰، بیست و
شش هزار و پانصد رویه مسکوک وقف کرد که با آن در جلفا مدرسه‌ای تأسیس شود که
در آن زبانهای ارمنی، لاتین و فارسی تدریس گردد.^۳ معلوم نیست نیت آن مرد قومپرور
عملی شد یا نه، چون در آن زمان جنگ انگلیس و فرانسه در هندوستان به وقوع پیوست
و آن مبلغ موقوفه به اشکال برخورد و جلفا هم به دلیل ظلمهای پایان‌ناپذیر پیوسته در
آشوب به سر می‌برد. از این رو حدس می‌زنم که آن مبلغ با اشکال مواجه شده و نیت او
بی نتیجه مانده باشد.

۳ در سال ۱۸۲۵ مستر جوزف ولف انگلیسی به جلفا آمد و قصد داشت با هزینه
شخصی برای کودکان جلفا مدرسه‌ای بگشاید اما دشواریهای سیاسی دولت آن زمان
مانع تحقق آن هدف نیک گردید.^۴

۴ در سال ۱۸۳۳ بارون گریگور سامیان تاجر مشهور در مدرس مبلغ ۲۰ هزار روپیه از مال خود برای تأسیس مدرسه‌ای در جلفا وصیت کرد که متن آن وصیت‌نامه این است: «سوم؛ بنا بر میل و رغبت باطنی خود برای تأسیس یک مدرسه در جلفا جهت تعلیم دستور زبان و حساب به کودکان ۲۰ هزار روپیه مدرس وصیت کردم و پرداختم. بدین ترتیب که پس از تأسیس مدرسه ۸۰۰ روپیه مدرس بهره سالانه این مبلغ را اوصیای من با دقت در پایان هر سال به مدیران معین شده آن مدرسه برسانند تا شش سال و پس از شش سال چنانچه این مدرسه به شیوه بهتری اداره شد آنگاه مدیران و سرپرستان مدرسه یا جانشینان آنها از کارگزاران من در اینجا ۲۰ هزار روپیه مدرس را دریافت کنند. اما مایلم این وجه روی وجوه دیگر در کمپانی انگلیسی مدرس به صورت وام بماند و فقط بهره آن را هر سال به جلفا برسانند. به اوصیای خود سفارش می‌کنم که بهره مبلغ ۲۰ هزار روپیه مدرس را به جانشینان یا کارگزاران سرپرستان آن مدرسه در جلفا برسانند و رسید بگیرند. اما اگر مدرسه پس از شش سال استوار نشده و پیشرفت مناسبی نکرده باشد و دچار سوء مدیریت باشد، سود سالانه آن مبلغ به تمامی یا بخشی از آن را برای امور دیگر غیر از مدرسه مصرف کنند. سپس کارگزاران من در مدرس ۲۰ هزار روپیه یادشده را به اوصیای من بازگردانند و بهره شش ساله را که برای مدرسه به جلفا فرستاده شده نادیده بگیرند و از کسی مطالبه نکنند. برای مدرسه یادشده اساسنامه نوشته و تنظیم شده و میل دارم طبق آن رفتار شود.»

در ۲۱ فوریه ۱۸۳۴ طبق تصمیم جلسه عمومی جلفا برای مدیران مدرسه سامیان آتناپرگیچیان این افراد تعیین شدند: آقایان مناسگان استپانوسیان، غوند. ه‌آواکیان، یقیا هوانسیان و هوانس درقوکاسیان. اولین معلم آنجا چند ماهی خلیفه ارشد و جانشین هاکوپوس بود اما پس از چند ماه بارون مسروپ داوید تاقیادیان دانشمند طبق فرمان پیشوای مذهبی عالیجناب هوانس دوم از سورپ اچمیادزین به جلفا اعزام شد و در آن مدرسه به تدریس پرداخت. در آن زمان ۸۰ شاگرد گرد آمدند که آنها را به تناسب دانششان طبقه‌بندی کرد و آنها را به معلمان سپرد و خود استادی بزرگسالان را به عهده گرفت. آن معلم فقط دو سال در آن مدرسه ماند و در این مدت کوتاه کودکان بسیاری در

حد توان خود علم آموختند. اما بارون مسروپ معلم (کم حوصله و یک دنده، هر کاری را می خواست انجام دهد و مرتب کار تازه‌ای در پیش می گرفت) در وظیفه معلمی چندان نپایید و مدرسه پس از رفتن او نظم و ترتیب خود را از دست داد با اینکه در آن موقع با تدریس خلیفه گورگ در هوسپیان، بارون گورگ هوسپیان، در آودیس در قازاریان و در استپانوس هاروتونیان به حیات خود ادامه داد اما سرانجام دوام نیاورد و در سال ۱۸۳۷ تعطیل شد.

بارون هوانس.م. ظهراییان که در شهر مدرس نشو و نما کرده بود و با خانه سامیان آشنایی داشت، طبق میل آنها (که اوصیای بارون گریگور سامیان بودند) در سال ۱۸۳۹ به جلفا آمد و در سال ۱۸۴۰ دوباره مدرسه سامیان آمنابرگیج را در حیاط کلیسای سورپ استپانوس محله هاکوب جان برقرار کرد و خود نخستین آموزگار آن شد. در آغاز کار نزدیک به ۸۰ شاگرد آمدند بیشتر از بزرگسالان که طبقه بندی شان کرد و کلاسهای پایینتر را به عهده معلمان بارون گاراپت.م. ظهراییان، درهوسپ در گریگوریان و دیگران گذاشت و مدیریت به عهده بارون هوانس معلم بود بدون دخالت دیگران که طبق توان خود آن مدرسه را نظم داد و تا سال ۱۸۵۳ حفظ کرد که در این تاریخ خانه سامیان در مدرس ورشکست شد و آن ۲۰ هزار روپیه سرمایه مدرسه سامیان نابود شد. از این رو بارون هوانس معلم بعد از متضرر شدن ۸۰۰ روپیه که برات کرده بود و نکول شد آن مدرسه را تعطیل کرد. اگر طبق میل آن موصی قومپرور رفتار شده بود که بعد از ۶ سال حسن اداره مدرسه، طبق وصیت آن مرحوم، آن سرمایه به عهده دولت گذاشته شود، علی رغم میل او چنین زبان بزرگی به جلفا نمی رسید. به راستی که این یک ضایعه قومی است.

شاگردان ممتاز دستور زبان آن مدرسه فقط طی آن ۱۲ سال این افراد بودند: کشیش هاروتون در استپانوسیان، آودیک برادرش، ماردیروس ظهراییان، میرزا هاروتون هوردانان یقیازاریان، سوکیاس بتلهمیان، هوانس بابانیان، نویسنده این سطور و دیگران. مواد مهم درسی آن مدرسه عبارت بود از دستور زبان ارمنی، حساب و خوشنویسی و مدتی هم تاریخ و نیز انگلیسی و فارسی تدریس می شد اما هیچ یک از شاگردان ترقی نکردند.

۵ پس از تعطیل شدن مدرسه شاگردان آن متفرق و در کوچه‌ها پراکنده شدند که برای مردم قوم دوست و بویژه پیشوای مذهبی عالیجناب تاتاووس درد جانکاهی شد. از این رو بر اثر تقاضای مکرر عالیجناب و خواست خدا مجدداً در سال ۱۸۵۳ مدرسه‌هایی در جلفا دایر شد. مؤسسان یکی از آنها دو خواهر شهره به قومپروری خانم مریم هاکوب هاروتونیان و دوشیزه تاکوهی بودند که در باتاویا می‌زیستند و مؤسس مدرسه دیگر بارون مارکار سوکیاسیان جلفایی ساکن جاوه بود. کمک سالانه مدرسه اول ۴۰۰ روپیه کمپانی بود که قول داده‌اند مرتباً بفرستند^۵ و دومی سالانه ۳۰۰ روپیه کمپانی. یکی از این مدرسه‌ها در حجره‌های سورپ استپانوس در جای سابق مدرسه آمانپرگیج تشکیل شد و دیگری در اتاقهای مجاور کلیسای سورپ میناس. معلم مدرسه اولی بارون هوانس.م.ظهاریان و معلم دیگری بارون گاراپت ظهاریان برادر او بود. این دو مدرسه هنوز با حسن مدیریت به کار خود ادامه می‌دهند و شاگردان آنها با تیزهوشی خود به خوبی پیشرفت می‌کنند. تعداد شاگردان این دو مدرسه به ۱۰۰ نفر می‌رسد که دستورزیان، حساب، قرائت و تفسیر و خوشنویسی می‌آموزند. در آنجا فارسی هم تدریس می‌شود اما معلمان مسلمان بی‌توجهند و تاکنون هیچ یک از شاگردان پیشرفت قابل توجهی نکرده است.

۶ در سال ۱۸۴۱ برای گشودن مدرسه‌ای به نام هایکیان هایرناسیراگان (ارمنیان قومپرور) تصمیم گرفته شد که در سال ۱۸۴۳ رسماً آغاز به کار کرد و در همان حجره‌های کلیسای سورپ آسدوازدین در محله میدان قرار دارد. مؤسس آن خانه آبکاریان خیرخواه مشهور بود و مخصوصاً کمک یکی از مؤمنان ساکن کلکته. برای مخارج آن سالانه ۱۳۰ تومان ایرانی فرستاده می‌شود و از روز تأسیس آن تاکنون معلم آن بارون تروس مانوک تروسیان بوده است. تعداد شاگردان بیش از ۸۰ نفر و کمتر از ۶۰ نفر نمی‌شود. اما غیر از دو معلم سه مدرس هم دارد. مواد درسی همان است که در دو مدرسه یادشده ذکر کردیم. اما در سال ۱۸۵۶ سرودهای کلیسایی و موسیقی نیز به آنها افزوده شد. این مدرسه با حسن مدیریت هنوز به کار خود ادامه می‌دهد. شاگردان ممتاز

این مدرسه عبارتند از: آندریاس دریقازاران که فعلاً دومین معلم همان مدرسه است، مگردیچ درهوانس گالستانیان، قازار.گ. آبکاریان، مانوک تروسیان، گاراپت مارکارخانیان، نیکوگایوس آودیکیان و دیگران.

۷ مدرسه‌های مذکور در جلفا شاگردان را بدون استثنا مجانی می‌پذیرند و به آنها کتاب درسی، کاغذ، مرکب و قلم و مداد هم می‌دهند که از محل کمکهای قومپرورانه بنیانگزاران آنها تأمین می‌شود. در این مدرسه‌ها شاگردان شهریه‌پرداز وجود نداشتند و همگی پس از تعطیل مدرسه به خانه خود باز می‌گشتند و روز بعد دوباره در مدرسه جمع می‌شدند. سوادآموزی معمولی جلفاییان در مقایسه با گذشته بسیار بهتر شده است. با توفیق الهی روزه‌روز به درجات بالاتر پیشرفت خواهد کرد. پیش از سال ۱۸۳۰ که مدرسه‌های یادشده در جلفا باز نشده بود، بچه‌های جلفایی در خانه‌های کشیشان درس می‌آموختند که مشهورترین آنها عبارت بودند از: درماتئوسیانیها و درمارکاریانیها که کار بچه‌ها همه‌روزه سروسامان دادن به باغچه بود و آموزششان شفاهی که سرودها و اشعار کلیسایی را فرا می‌گرفتند. از دستور زبان (که حالا برای شاگردان مدرسه چیزی ساده و معمولی است) در آن زمان در جلفا اطلاعی نداشتند و از این جهت در این ۲۷ ساله از لحاظ سوادآموزی پیشرفت بزرگی حاصل آمد.

۸ در سال ۱۸۴۱ بارون بور فرانسوی به جلفا آمد و در منزل سیمونیان مدرسه‌ای گشود و قصد داشت زبانهای ارمنی و فرانسوی و فارسی تدریس کند. گروهی از کودکان ارمنی در آنجا جمع شدند. او مایل بود به خرج خود آن مدرسه را اداره کند و اندیشه‌های بسیار در سر می‌پروراند اما پس از یک ماه بین ارمنیهای ارتدوکس و کاتولیک جلفا نزاعی درگرفت و پیشوای مذهبی خاچادور را به اچمیادزین احضار کردند و مسیو بور فرانسوی هم مجبور شده مدرسه خود را تعطیل کند. از اینجا به استانبول رفت و مدرسه‌ای در آنجا باز کرد.

۹ پیشوای مذهبی مرحوم هوانس سورنیان در سال ۱۸۴۴ در خانهٔ سیمونیان یک مدرسه روحانی افتتاح کرد بدین امید که آن را به هزینهٔ وانک یا افراد قومپرور اداره کند. خلیفه قازار را برای تعلیم تعیین کرد اما پس از هشت ماه لازم دید او را از آن مقام عزل کند. پس از او بارون گاراپت.م. ظهرا بیان و کشیش هوسپ در گریگوریان معلمان آن مدرسه شدند و مدرسه لنگ لنگان تا سه سال به حیات خود ادامه داد و بعد به دلیل فقدان بودجهٔ کافی اجباراً تعطیل شد.

۱۰ جناب اشرف آقاگاراپت گریگور صرافیان ملک التجار مشهور روسیه در تهران (که با احساس قوم دوستی خود در سال ۱۸۵۱ و ام ۵۴۰ تومانی کلیسای وانک را به بارون امیرخان. هامیریان ادا کرد). میل دارد در کلیسای وانک جلفا مدرسه‌ای برای فرزندخواندهٔ خود بگشاید. بدین منظور در بیستم اوت ۱۸۵۴ قولنامه‌ای برای عالیجناب اسقف اعظم تاتاووس، پیشوای مذهبی کلیسای وانک نوشت که توسط سفارت روسیه در تهران هم تأیید شد و این رونوشت آن نامه است:

«اینجناب گاراپت گریگور صرافیان، امضاکنندهٔ زیر، شهروند افتخاری ساکن الکساندروپل، از پیش در نظر داشتیم که در جلفا مدرسه‌ای بگشایم که محل آن در کلیسای وانک باشد و آن مدرسه هم همان نام آمانپرگیج را داشته باشد و ۱۲ فرزندخواندهٔ من در آن مدرسه زبانهای ارمنی، روسی، فرانسه و فارسی بیاموزند و همیشه زیر نظر سرپرستان کلیسای وانک اداره شود و اینان ملزم باشند همه ساله حساب یا مخارج مدرسه را به اطلاع من برسانند.

برای این منظور یک هزار تومان پول ایرانی اختصاص دادم که هرچه را لازم است برای مدرسه تهیه کنند و بدین جهت قول استوار دادم و شخصاً به وسیلهٔ این نامه آن را تعهد می‌کنم. مقرر می‌کنم تا زنده‌ام آن هزار تومان نزد من باشد و من سالی ۲۰۰ تومان بهرهٔ آن را ملزم به پرداخت باشم که با آن امکان ادارهٔ مدرسه و ادامهٔ آن وجود داشته باشد. اما پس از فوت خود چنین مقرر می‌کنم که اگر وارثان یا اوصیای من بتوانند آن یک هزار تومان را شخصاً به صورت سرمایه نگه دارند و سالی ۲۰۰ تومان بهرهٔ آن را

بدهند، آن مبلغ همچنان در اختیارشان بماند و آنها ملزم به پرداخت ۲۰۰ تومان بهره‌اند که آن را باید برای مدیران کلیسای وانک بفرستند که آن مدرسه تأسیس شده برقرار بماند ولی چنانچه وارثان یا اوصیای من امکان نگه داشتن هزار تومان را نداشته باشند و نتوانند ۲۰۰ تومان بهره سالانه آن راپردازند، باید با اطلاع و تصمیم خود و با مشورت مدیران کلیسای وانک این هزار تومان را در جای مطمئن و نزد شخص مورد اعتماد بگذارند به قراری که این وجه بماند و نابود نشود. کسی که این مبلغ نزدش هست باید سالانه مبلغ ۲۰۰ تومان بهره را با اطلاع وارثان و اوصیای من خرج اداره مدرسه کند تا برقرار بماند و مدیران مدرسه ملزم‌اند به وارثان و اوصیای من حساب آن مدرسه را پس دهند.

اکنون چون نتوانستیم معلم مناسبی برای تدریس فرانسوی و روسی بیابیم در آن باره با عالیجناب اسقف اعظم تاتاووس مشورت کردیم و بهتر دانستیم مقرر کنیم بهره یک هزار تومان سرمایه را که نزد من است از ژانویه ۱۸۵۵ که سالانه ۲۰۰ تومان می‌شود تا مدت دو سال پردازم و آن بهره را بر سرمایه ۱۰۰۰ تومان بیفزایم که برای سالهای بعد سود آن بیشتر شود و تا هنگامی که به خواست خدا توانستیم طبق برنامه فوق مدرسه را باز کنیم در آن زمان ۲۰۰ تومان بهره سالانه آن را با بهره سالهای گذشته بر ۱۰۰۰ تومان بیفزاییم که من متعهدم سالانه آن را پردازم تا مدرسه پابرجا بماند.

چنین مقرر گردید که این نامه را به عنوان سند جهت هزار تومان به دست عالیجناب اسقف اعظم تاتاووس پیشوای مذهبی و سرپرستان کلیسای وانک جلقا بدهم و خود و وارثانم را متعهد کنم که بعد از من ۱۰۰۰ تومان سرمایه مذکور را پردازند و در صورت نابود شدن آن از بقیه داری من پرداخت شود و این ضمانت قول من است که از هر لحاظ مورد تأیید است و بدون تصرف و تغییر طبق همین نوشته برقرار بماند.

تهران ۲۰ اوت ۱۸۵۴.

(روی اصل سند چنین نوشته شده است: مهر و تأییدیه سفارت روسیه در ایران)

مورد قبول اینجانب گاراپت گریگور صراف شهروند افتخاری ساکن الکساندروپل

این پیشنهاد خیرخواهانه آقاگاراپت صراف هنوز به مرحله اجرا درنیامده که خدا

توفیق دهد به سود جلقا اجرا شود.

۱- ر.ک. زندگینامه داوید اول، صص ۲۷، ۲۸، ۲۹.

۲- یک نسخه از این کتاب مجلس جهان در کلیسای وانک محفوظ است [ش ۶۴].

۳- سند محکم آن توسط خلیفه‌ها و کشیشان و اهالی جلفا نوشته شده در تاریخ ۱۱ اوت ۱۷۶۲ که دارای ۸۷ مهر است.

۴- رونوشت کتابچه نامه‌نگاری کلیسای وانک در سال ۱۸۲۵.

۵- خانم مریم هاکوب هاروتونیان طی نامه‌ای مورخ ۱۰ ژوئیه ۱۸۵۷ به عالیجناب تاتاروس پیشوای مذهبی می‌نویسد: «عطف به نامه قبلی که به آن عالیجناب قول داده بودم که سالانه مبلغی دائمی برای مدارس جلفا تعیین نمایم اکنون خوشوقتم که آن را در وصیتنامه ذکر کرده‌ام... لذا امیدوارم پدر روحانی من شادمان شوند به‌خاطر کار ناچیز آینده که توسط اینجانبه خداوند خواست آن را جمع کنم و بپردازم.

فصل پنجم

کاتولیکها در جلفا

^۱ در میان کوچندگان از ارمنستان به سال ۱۶۰۵ ارمنیان تابع کلیسای رم نیز به اصفهان آمدند^۱ که از آن روز تا به حال^۲ با ارمنیان گریگوری مخالفت کرده‌اند.

ارمنیان [گریگوری] از آغاز کوشیدند تا آنها کلیسا نسازند و به شاه عباس شکایت کردند و فرمانی از او گرفتند که فرانکها کلیسا نسازند. فرمان شاه عباس [دوم] در دوم ربیع‌الثانی ۱۰۶۴ (۱۶۴۹) صادر شد که ترجمه [متن] آن بدین قرار است*:

«... حسب الاستدعای ایلچی پادشاه والجاه فرنک مقرر فرموده بودیم که فرنگان کلیسایی داشته باشند در جولاهه دارالسلطنه اصفهان احداث نمایند و در این وقت رعایای [ارامنه دارالسلطنه مزبور به عرض رسانیدند که احداث کلیسای] مزبور باعث تفرقه رعایا و رفتن ایشان بالکاء فرنک است بنابراین ساختن کلیسای [مزبور را در این وقت موقوف فرمودیم که بعد از مراجعت ایلچی مزبور از الکاء فرنک بدانچه مقرر فرماییم به عمل آورند شهر ربیع‌الثانی سنه ۱۰۶۴».

اما ارمنیان لاتین با کمک سفیر فرانسه و با تقاضا و استدعای مکرر خود هفت کلیسا ساختند بدین قرار:

۱- کلیسای آودیک که شهریمانیانها آن را ساختند.

۲- کلیسای سورپ لوقا که معمولاً آن را کارملیت می‌نامیدند.

*- آرشیو کتابخانه کلیسای وانک فرمان شماره ۴۷.

۳- کلیسای سورپ هوسپ که آن را ژوزئیت می نامیدند، چون توسط راهبان ژوزئیت بنا شده است.

۴- دیر دومنیکن

۵- دیر اگوستن در محله حسینیه [شهشهان]

۶- دیر کارملیت در گود میر

۷- دیر کاپوسن در قلعه طبرک^۳

سه کلیسای اخیر در میان شهر اصفهان در محله هایی که نام بردیم، بنا شده بودند و چهار کلیسای اولی در جلفا. چهار کلیسا به کلی نابود شده و چیزی از آنها به جای نمانده است و اما سه کلیسایی که فعلاً موجودند عبارتند از: کلیسای ژوزئیتها، کلیسای آودیک مربوط به خاندان شهریمانیان و دیر دومنیکن. کلیساهای ژوزئیتها و آودیک در شرف ویرانی اند و فقط دیر دومنیکن در محله سنگتراشها پابرجاست.

۲ کاتولیکها از دو طریق موفق می شدند گریگوریان را به خود جذب کنند: قلوب بینوایان را با کمکهای ناچیز و زبان خوش تسخیر می کردند و دیگر، کسانی را که بزرگان ارمنی سرزنش می کردند با چرب زبانی و دلگرمی به خود می پذیرفتند.^۴ پیشوایان مذهبی جلفا همیشه با آنها ضدیت می کردند و مانع پیشرفتشان می شدند. گاهی با فرمان حکومتی از قدرت تبلیغات آنها می کاستند و گاهی کاتولیک شدگان را تهدید می کردند.^۵ این ضدیت از آغاز تا حال همچنان ادامه دارد. چون کاتولیکها با کوششهای زیاد قصد داشتند کلیسای ارمن را از هم بپاشند و رؤسای قوم گریگوری می کوشیدند گله خود را از تعرض اجانب محفوظ بدارند. ضدیت میان ارمنیان گریگوری و کاتولیک در جلفا در زمان سلطنت شاه سلیمان، در سال ۱۶۸۸ بسیار شدت گرفت. روحانیون ژوزئیت به اصفهان آمدند و کلیسایی به نام ژوزئیت بنا کردند و در جلفا برای تعلیم کودکان مدرسه ای تأسیس و شروع کردند به تبلیغ به سبک ژوزئیتی و شکار از قوم ارمنی. در آن هنگام پیشوای مذهبی کلیسای وانک اسقف استپانوس بود که نسبت به کاتولیکها ضدیتی آشتی ناپذیر داشت از این رو به دفاع برخاست و به مبلغان ژوزئیت آزار بسیاری رساند. به شاه سلیمان شکایت برد که اجنبیان از ممالک اروپا به ایران آمده اند و آرامش قوم ارمن

را سلب کرده‌اند. مدرسه باز می‌کنند، بچه‌های ساده‌لوح را می‌فریبند و مردم را برضد یکدیگر تحریک می‌کنند و این اعمال آشکار آنهاست اما نیت باطنی آنها این است که جاسوسی کنند و تمام اسرار مملکتی را به پادشاهان اروپا گزارش دهند. با این شیوه مناسب و مطمئن روحانیون ژوزئیت را از چشم دولت ایران انداختند. اما شهرمانیانها به ژوزئیتها یاری می‌رساندند و مبلغ هنگفتی نزد شیخ الاسلام اصفهان و وزیران دربار خرج می‌کردند و فرمانی می‌گرفتند که مدرسه ژوزئیتها را تعطیل نکنند و تبلیغات آنها را ممنوع نکنند.^۶ بزرگان جلفا هم به همان ترتیب برضد شهرمانیانها عمل می‌کردند و به همین جهت وجوه بسیاری از دو طرف ضایع می‌شد. سرانجام گریگوریان پیروز شدند و در سال ۱۶۸۹ از شاه سلیمان فرمانی گرفتند و کلیسای کارملیستها را ویران کردند و برخی از مبلغان ژوزئیتها را راندند که یکی از آنها خلیفه هاکوب بود و کاتولیکها بسیار تضعیف شدند.^۷ در آن زمان، در چاپخانه کلیسای وانک کتابی چاپ شده در رد اعتقاد به ثنویت مسیح و آنها از این کتاب دستاویزی ساختند و به دولت اطلاع دادند که برضد قرآن کتاب چاپ می‌کنند. خلیفه پانصد تومان برای خنثی کردن این تهمت خرج کرد.^۸ برپایه این ضدیت شدید پیشوای مذهبی همراه با تمام روحانیون در لباس روحانی با شمعهای سیاه کرده در دست در میدان جلفا شهرمانیانها را لعن مذهبی کردند. از این رو ضدیت دامنه‌داری برپا شد و زیان هنگفتی به بار آمد. وقتی مسلمانها این مناظر را می‌دیدند می‌پرسیدند چه خبر است، جواب می‌شنیدند همان‌طور که شما با سنی‌ها رفتار می‌کنید ما هم به فرقه‌های خودمان لعنت می‌کنیم.^۹ شرح این دشمنی برای من غم اندکی نیست و هیچ سودی هم برای خوانندگان ندارد و قلب آدمی در غم غرق می‌شود. این ضدیت و نفاق نه فقط برای جلفا بلکه برای هر کس و هر جا غمبار است. اما چون می‌خواهم خط وظیفه مورخ را بدون انحراف طی کنم لازم دانستم بنا بر اخبار در دسترس در متن تاریخ خود این مطلب را بیاورم و نخواستم کار زشت دو طرف را مخفی نگه دارم. اما از آوردن ترجمه فرمانها چشم پوشیدم تا اطاله کلام خواننده را ملول نکند.

^۳ کاتولیکوس الکساندر به هنگام دشمنی جلفاییان در کلیسای وانک به سر می‌برد و وظیفه جانشین پیشوای مذهبی را داشت. ضدیت تفرقه‌انداز قوم را با چشم خود دید و

پس از رسیدن به مقام کاتولیکوسی در ۲۵ فوریه ۱۷۰۹ نامه‌ای به پاپ کلمنت یازدهم نوشت و از روحانیونی که به ایران اعزام کرده بود شکایت کرد و به اطلاع او رساند که آنها موجب ناآسودگی مردم‌اند و نزاع درمی‌افکنند و از این رهگذر نام مسیحیت را میان بیگانگان لکه‌دار می‌کنند و برای اصلاح این وضع خواهش کرد با صدور کنذاکی برای مبلغان از این اعمال تفرقه‌افکنانه جلوگیری شود.^{۱۰}

اگر بتوان به شهادت خلیفه هاکوب ژوزئیت اعتماد کرد (که از جلفا طرد شد و نامه کاتولیکوس را با آن شیوه برای پاپ ترجمه کرد) پاپ جواب آن کنذاک را چنین نوشت: «چون دختر به غربت افتاده‌ای شده‌ای و می‌خواهی به دامن مادر دلسوز بازگردی. باید اعتقادات خود را در مورد نماز خاص و دیگر عبادات مذهبی تصحیح و اعتراف کنی و با تمام اسقفهای خودت مهر کنی و بفرستی و ما چون چنین وفاداری از شما ببینیم آنگاه برای تمام مبلغان کلیسای رم در آن منطقه حکم صادر می‌کنیم که جمعاً مطیع اوامر شما باشند.» پس از آنکه کاتولیکوس الکساندر چنین پاسخی از پاپ دریافت کرد، در سال ۱۷۱۱ به شاه سلطان حسین شکایت برد و مبلغان کلیسای رم را برای دولت ایران عناصر نامطلوب و جاسوس و خائن معرفی کرد. فرمانی گرفت و آنها را راند و خسارت بسیاری به کاتولیک‌شدگان رساند.^{۱۱}

باز هم کاتولیکها با صرف مبالغ هنگفت دوباره نیرو گرفتند و در سال ۱۷۲۳ خواستند مدرسه‌ای برای کودکان ارمنی بگشایند اما باز هم ارمنیان نزد شاه سلطان حسین شکایت کردند و فرمانی گرفتند که شکایت خود را نزد شیخ الاسلام اصفهان ببرند که در آنجا هم قوه ارمنیان چربید و به فرمان شیخ الاسلام در سال ۱۱۳۹ قمری (۱۷۲۳) نامه‌ای برای مبلغان کلیسای رم گرفتند که در مدارس خود کودکان ارمنی را تعلیم ندهند و از قوم ارمن نیز همسر نگیرند.^{۱۲}

۴ در آن زمان خلیفه موسس پیشوای مذهبی همراه با خلیفه‌ها و کشیشان جلسه‌ای تشکیل داد و برای کسانی که به فرقه کاتولیک گرویده بودند نامه‌ای با این مضمون نوشت: «به لطف خدا، خادم حقیر ناجی ما عیسی مسیح خلیفه موسس... باید گفت که برای اصلاحات در وضع کشیشان سعی شبانه‌روزی ما این است که اوضاع آنها بهتر شود و

بی‌بندوباری و بی‌عدالتی از بین برود تا کارها به صلاح آید. اطاعت و توجه از میان رخت بر بسته است. هروقت می‌خواهیم بی‌انضباط یا لوطی مسلکی را نصیحت کنیم نه فقط مطابق شرع رفتار نمی‌کند بلکه مرا می‌ترساند و تهدید می‌کند که می‌رویم کاتولیک می‌شویم. بنابراین احتیاط قبلی لازم دانستیم بنویسیم و تأیید کنیم در بین خودمان که به آنها هشدار دهیم و نصیحت کنیم. این است که من با خلیفه‌ها، با برادران طلاب و تمام صنف روحانی که کشیشان حوزه خلیفه‌گری ما هستند نزد خدا و ملایک مقدس گواهی کردیم و نوشتیم و تأیید کردیم به حول و قوه‌الهی با اختیارات مقامی که داریم بعد از این هر روحانی که از میان ما یعنی تارکان دنیا و یا کشیشانی که از طرف اسقف ارمنیان گریگوری درجه گرفته است، چنانچه جسارت کند و از فرقه ارتدوکس (که از آن درجه گرفته است) خارج و کاتولیک شود... از مقامی که دارد عزل و از کشیشی طرد می‌شود. از درجه یک تا هفت از او سلب می‌گردد. از آن پس نماز خاص او نماز نیست بلکه محکومیت است زیرا دوباره مسیح را به صلیب کشیده است.... از چنین اشخاصی باید گریخت و پرهیز کرد. چنان‌که گویی از مار و تمساح می‌گریزیم... و هرکس از آن پس به او سلام کشیشی کند و یا به مثابه کشیش او را احترام نماید با او در جرم شریک و ملعون است. زیرا هم کافر است و هم ملعون و در زمین و آسمان گنهکار است. فرشتگان و آدمیان قول ما را صحیح است بگویند^{۱۳}».

کسانی که این نامه را تعهد و امضا کرده‌اند عبارتند از:

خلیفه‌ها: داوید، آسدوازدور، بارسغ، استپانوس، پتروس، زکریا.
راهبان: هاروتون، هوانس، غوکاس، سیمون، استپانوس، غوکاس کوچک، گورگ، نیکو غایوس، بارسام، آهارون، بارغام و سیمون و پنجاه و هشت کشیش که در آن زمان در جلفا می‌زیستند.

۵ این نزاع و دوهوایی همچنان میان گریگوریه و کاتولیکها ادامه داشت. گاهی شدید و گاهی ضعیف می‌شد. چون فرمانی از شاه اشرف علیه کاتولیکها وجود دارد که نشان‌دهنده ادامه آن نزاع تا آن زمان است.

بعد از سال ۱۷۳۰ اختلاف چشمگیری دیده نشده بجز اختلافات جزئی که همیشه

وجود داشته است. در سال ۱۷۴۱ مجدداً نزاع بزرگی در گرفت که در نتیجه آن زبان قابل توجهی به کلیسای وانک وارد آمد. در آن زمان پیشوای مذهبی جلفا خاچادور و اقارشاپاتی بود. او زودخشم بود، به آسانی تحریک می شد، مدبر و مال اندیش نبود. در دیر کاتولیکها خلیفه ای دانشمند بود به نام هوانس در دیران که بسیار باوقار و مؤدب بود و نیک و بد دنیا چشیده و برای جلب قلوب مردم مهارتی بسزا داشت. خلیفه دانشمند ها کوپوس جانشین پیشوای مذهبی کلیسای وانک از زندگی مجردانه در دیر به ستوه آمده بود و خوش داشت در منزل خود آسوده زندگی کند. حال دلیل آن چه بوده است درست نمی دانم و بهتر آن است که سخن درباره چیزهایی که مردم درباره او می کنند به زبان نیاورم. پیشوای مذهبی خاچادور چون نتوانست او را راضی و به سوی خود جلب کند، میل داشت با توسل به مقام خود او را به اطاعت وادارد. اما او به هر حال در ژوئیه ۱۸۴۱ به دیر کاتولیکها پیوست و به دنبال او دراستپانوس هاروتون در هوهانیان^{۱۴} و پیش از آن هم امیرخان هوانس امیریان رفته بودند و زمزمه بود پنج کشیش دیگر هم متحد شده اند و می خواهند به راه آنها بروند. اما متحدان (که نمی خواهم نامشان را فاش کنم) به مرام سابق خود محکم باقی ماندند بی آنکه به سوی کاتولیکها بروند.

در سال ۱۸۴۰ مسیوپرژه فرانسوی به جلفا آمد و مدرسه ای گشود و بچه های ارمنی در آنجا گرد آمدند و با پیشرفت خوبی زبانهای ارمنی، فرانسوی و فارسی می آموختند. همان برژه به کسانی که تازه به فرقه کاتولیک پیوسته بودند یاری می رساند. به همین جهت اختلاف بروز کرد و چندان بالا گرفت که ضرورت شکایت به دولت پیش آمد و به عرض شاه رسید. اعلیحضرت محمدشاه مایل بود این نزاع به سازش انجامد. از این رو در هفتم ژوئن ۱۸۴۲ فرمانی صادر کرد که ترجمه [متن] آن بدین قرار است:

بسم الله العالی شأنه العزیز

«آنکه چون از قراری که طایفه ارمنه معروض شده سنبه خلافت داشتند، در بعضی از ولایات ممالک محروسه پادشاهی پاره ای از کشیشان و پادریان ملت کاتولیک بنای مدارس و معابد گذارده به مواعظ و پول و نصایح طایفه ارمنه را به دین خود دعوت کرده؛ چنانچه در سال گذشته در جلفای اصفهان به جهت آمدن یک نفر کشیش ارمنی به

دین کاتولیک مفسدهٔ عظیم برپا شده بود. علی‌هذا برای رفع این‌گونه مفساد و رفاہیت و آسایش ملل متنوعه و مذاهب مختلفه که در ظل قصر بی‌قصور این دولت جاویدمدت قاهره آرمیده‌اند امر و مقرر می‌فرماییم که از این پس ملل و مذاهب مختلفه که از تبعهٔ این دولت علیّه و در ممالک محروسه ما اقامت دارند از دین خود به کیش و مذهب یکدیگر عدول و تجاوز نکرده، چنانچه احدی از کشیشان چه از طایفهٔ آرامنه و چه از طایفهٔ کاتولیک امت یکدیگر را به دین خود دعوت نمایند و به کیش خود درآورند مورد موأخذہ عظیم و سیاست شدید خواهند بود و هر کشیشی که مرتکب چنین عملی شود و به موعظه و نصیحت امت ملت دیگری را به دین خود درآورد اگر از تبعهٔ این دولت علیّه است از شغل خود معزول و مورد تنبیه و ترجمان خواهد شد و چنانچه انتساب به دول سایرہ داشته باشد اخراج بلد خواهد گردید. می‌باید عالی‌جاهان [...] و جلالت‌دستگاهان مقرب الخاقان حکام و بیگلریگان و عمال و ولایهٔ ممالک محروسه احکام داد امر پادشاهی را از قرار این همایون‌منشور قضا دستور ممضی و معمول داشته از حکم همایون تخلف و عدول جایز ندانند و در عہدہ شناسند. تحریراً فی شهر ذی حجه سنہ ۱۲۵۷.»*

پیشوای مذهبی خاچادور دو روحانی را که به فرقهٔ کاتولیک پیوسته بودند به کلیسا فراخواند و آنها را از مقام خود خلع و لباس از تنشان درآورد و از دیر اخراجشان کرد. طبق فرمان و حکم دولت از پیروان دو فرقهٔ گریگور و کاتولیک تعهد گرفتند که هیچ‌یک از فرقهٔ خود به فرقهٔ دیگری نرود. مسیو برژہ مجبور به نقل مکان شد و پیشوای مذهبی خاچادور هم به سال ۱۸۴۲ از طرف سورپ اچمیادزین احضار شد. آشفتگی اندکی سامان گرفت و از آن زمان تاکنون اتفاق مهمی نیفتاده است. اما نفوذ کاتولیکها در عہد پیشوای مذهبی اسقف تاتاووس بسیار ناچیز شد.

۶ نفرت روحانیون انجمن گولجی نسبت به ارمنیان شهرت بسیار دارد. از این رو مناسب ندیدم که حتی از واقعه‌ای یاد کنم که به جای عشق به مسیحیت رفتاری توأم با نفرت در

* - شمارهٔ ۱۴۵ آرشیو کتابخانهٔ کلیسای وانک.

پیش می‌گیرند. از سال ۱۸۲۵ تا ۱۸۳۰ خلیفه‌ای هوسپ‌نام از فرقه کاتولیک برحسب اقتضا روابط دوستانه خود را مثل برادران با ارمنیان گریگوری حفظ کرده بود و چون مرد در حیاط دیر دومنیکن در محله سنگتراشها دفن شد.

در سال ۱۸۴۳ یا ۴۴ دو خلیفه گولجی به جلفا آمدند و پس از اطلاع از مرگ خلیفه هوسپ که حتی در سطح روحانیت با گریگوریان روابط حسنه داشت با توحش و بربریت قبر او را شکافتند و استخوانهایش را درآوردند و سوزاندند و جای قبر او را صاف کردند که یادگاری از او در دیر برجا نماند و در سال ۱۸۵۵ دو خلیفه از همان فرقه که هر دو پتروس نام داشتند یکی جوان و دیگری سالخورده بود که اولی با اینکه درجه اسقفی نداشت اما در اینجا اسقف خوانده شد و چون می‌خواست خود را با این درجه تقلبی مهمتر جلوه دهد صلیب سینه خلیفه هوانس دردریان را به گردن خود آویخت و مصداق مثل ازوپ شد که می‌گوید در پوست شیر خود را شیر می‌پندارد.

او نتوانست کار قابلی بکند. به امت خود فرمان داد تا گریگوریان کاتولیک‌شده، در سال ۱۸۴۱، نامه‌ای خود را که در تعمید کلیسای ارمنی گرفته بودند با نام لاتین عوض کنند. این بزرگترین اقدام او بود در جلفا برای امت خود در ظرف دو سالی که خلافت اینجا را به عهده داشت. او در سال ۱۸۵۷ به استانبول بازگشت. یکی دیگر از کارهای خیرش که محتاج تشویق است این است که در سال ۱۸۳۴ دو راهبه از دیر سورپ‌کاتارنیا به کلیسای دومنیکن پیوستند و در آن دیر که اروپاییان رفت‌وآمد داشتند سکونت کردند و خلیفه‌های جوان در آنجا تردد می‌کردند (چقدر وسوسه‌انگیز است زیستن در مکان واحد برای خلیفه و راهبه. قضاوت آن را به خوانندگان واگذار می‌کنم.) یکی از راهبه‌ها مرد و دیگری زنده ماند تا پتروس تقلبی پیشوای کاتولیکها به جلفا آمد و پس از چند روزی او را به دیر استانبول فرستاد.

۱- مورخ آراکل، فصل سیزدهم، ص ۱۵۲.

۲- «چون همیشه در زحمت و اضطرابیم و گاهی روحانیون کاتولیک...» (از نوشته خطی مورخ ۱۱۰۰ [۱۶۵۱] م. ر. ک. قسمت دوم، فصل اول.

۳- کتاب دعای خطی کوچک. تحریر در سورات.

۴- «... اما اکنون در تاریخ ۱۱۴۰ ارمنی تا ۱۱۵۷ [۱۶۹۱-۱۷۰۸] بعضی از اشخاص دانش‌پرور... در کلیسای مقدس انشعابی به وجود آوردند و بعضی از زنان و مردان جاهل را با شیرین‌زبانی و چاپلوسی به سوی خود کشیدند...» (عهدنامه مورخ به سال ۱۱۷۰ ارمنی برضد ارمنیان جلفایی که به کاتولیکها پیوستند).

۵- فرمانهایی از سوی شاه سلیمان، شاه سلطان حسین و شاه اشرف صادر شده که ترجمه آنها را لازم ندیدم زیرا جز آنکه ضدیت را افزونتر کند سود دیگری ندارد.

۶- رونوشت تقاضاهای شهرمایانها و فرمانهایی که در پاسخ آنها صادر شده در کلیسای وانک محفوظ است.

۷- دفترچه‌ای نوشته شده به خط خلیفه هاکوب ژوزنیت. از صفرای نویسنده معلوم است که از جلفا رانده شده است.

۸- وصیت‌نامه استپانوس پیشوای مذهبی جلفا.

۹- دفترچه خطی خلیفه هاکوب ژوزنیت.

۱۰- طبق گواهی خلیفه هاکوب ژوزنیت آن نامه توسط خلیفه هواکیم جلفایی به رم فرستاده شد (از دفترچه خلیفه هاکوب).

۱۱- از دفترچه خلیفه هاکوب.

۱۲- این عهدنامه در کلیسای وانک محفوظ است. نامه‌های پدران کاتولیک که آن عهدنامه را امضا کرده‌اند بدین قرار است: «پدر ما را مگون... پدر ژوزنیت ملکوم و پدر کریتون».

۱۳- آن عهدنامه تاریخ ندارد و در کلیسای وانک محفوظ است.

۱۴- وقتی خواست از اسقف هوانس پیشوای مذهبی جلفا درجه کشیشی بگیرد، تعهدی سپرد که در کلیسای وانک محفوظ است و رونوشت آن این است: «اینجانب فرزند تنی بارون هاروتون درهوهانیان با میل باطنی خود و بدون تشویق دیگران مایل شدم به مقام کشیشی کلیسای مقدس ارمنستان درآیم. لذا با این عهد احتیاطاً به نام خدای پاک و صلیب مقدس و انجیل خداوندگار ما عیسی مسیح مادام‌العمر سوگند می‌خورم که مطیع و فرمانبردار کلیسای مقدس ارمنستان حواری، کاتولیکوس کل ارمنیان که در کرسی نشین سورپ اچمیادزین است، باشم. و نیز به مسیح پاک او... تمام کاتولیکوسهای قدیس ارمنیان و جانشینان آنها که بر کرسی جلوس می‌کنند و نیز تعهد می‌کنم و معترف می‌شوم که با تمام وجود مطیع و فرمانبردار تمام کسانی که هستند باشم و نیز گوش به فرمان خلفای کلیسای وانک ارمنیان عالیجناب اسقف اعظم هوانس و تمام جانشینان او.

و اما اول: با تمام نیروی فکری و معنوی خود [به جرگه روحانیت] وارد شدم و تعهد می‌کنم مذهب ارمنیان گریگوری را که معتقد به آنم ارتدوکس و پاک و منزه و بهتر از ارمنیان کاتولیک و دیگر فرقه‌ها استوار حفظ کنم.

دوم: با ایمان راسخ به سه مجلس مقدس پدران روحانی معتقدم که بر ضد انشعابیون بعداً در شهر نیکیا، قسطنطنیه و پیسوس تشکیل شد. همچنین دعای اقرار اعتقادی نیکیا را در کلیسا و بیرون از آن راضی‌ام که بخوانم و برابر با اعتقاد کلیسای ارمنیان آن را قبول دارم بدون کم‌وکاست یا چیزی افزون بر آن.

سوم: من پیرو و تابع تادئوس و بارتوگی متوس و سورپ گریگور متورم و فرزندان و نوادگان آنها و سورپ آتاناس و گریگور متاله و سورپ نرسس شنورهالی و هوانس تندر و گریگور اهل داتف و تمام خلیفه‌های قدیس ارتدوکس کلیسای ارمنستان.

چهارم: من به ثنویت جسمی و روحی عیسی مسیح که بدون جدایی در یک جسم متحدند معتقدم. خدا و روح القدس آفریده نشده، بی‌زمان است، زاده نشده بلکه از پدر متجلی شده و همشکوه فرزند است. پنجم: از آریوس، ماکدون، نسطور، لئون، یُودوکیا و تمام منشعبان شریر و از تمام مکتوبات مکروه تیزی می‌جویم.

و سرانجام اگر اینها را نادیده بگیرم، حتی یک مورد از آنها را دچار لعنت پدر، پسر و روح القدس شوم و در برابر دادگاه کلیسای روحانیون ارمنستان محکوم به مجازات باشم.

برای استواری بیشتر این تعهدنامه را با امضا و مهر و انگشت گواهی می‌کنم. خادم مطیع، داوطلب کشیش استپانوس فرزند بارون هاروتون درهوهانیان، جلفا ۱۶ مارس ۱۸۳۴.

اینجانب جانشین خلیفه هاکوپوس داوطلبی کشیشی استپانوس فرزند بارون هاروتون درهوهانیان را گواهی می‌کنم. نوشته بالا را که استپانوس فرزند من داوطلب کشیشی است شهادت می‌دهم و اقرار او را گواهی می‌کنم.

هاروتون درهوهانیان

فصل ششم

شرح جلفا و اوضاع آن

۱ جلفا در سمت جنوب شهر اصفهان و در فاصله سه ربع ساعتی آن قرار دارد. این قصبه از لب رودخانه زاینده رود شروع می شد که اکنون خانه های این قسمتها ویران و تبدیل به باغ و کشتزار شده است. از این جهت حالا از میدان جلفا شروع می شود که جایی در محله میدان^۱ بزرگ است. محله های جلفا عبارتند از: میدان بزرگ، میدان کوچک یا کوچه شیرکخانه، چهارسو، هاکوب جان یا محله حصیربافها، قاراگل، سنگتراشها، تبریزیها یا محلات و ایروان، در امتداد کوچه ها جویبارهایی هست که از آنها برای آبیاری باغ و باغچه استفاده می کنند. در کنار این جویبارها درختهایی کاشته شده که در بهار که هوا گرم می شود و درختان سبز می گردند کوچه ها به شکل باغ درمی آیند. کوچه ها همه یک اندازه نیستند، اما سه تایی آنها را که پهن ترند خیابان می نامند که عبارتند از: محله چهارسو، سنگتراشها و تبریزیها. اما بقیه را کوچه می گویند که از این سه تنگترند.

۲ ساکنان محله میدان بزرگ عموماً از خانواده آبکاریان اند. بسیاری از این ساکنان و نیز تمام آبکاریانها ملاکند. در این محل کلیسای وانک، سورپ آسدوازادزین [حضرت مریم] و بتلهم معروف به کلیسای میدان واقع اند. در حجره های پیرامون کلیسای سورپ آسدوازادزین مدرسه هایکیان هایرناسیراگان [مدرسه ارمنیان قومپرور] واقع است. تعداد ساکنان این محل طبق احصائیه سال ۱۸۵۱ که به فرمان عالیجناب اسقف

اعظم تاناووس پیشوای مذهبی تهیه شد، ۵۴ خانه، ۱۹۱ مرد و ۲۰۰ زن است که جمعاً ۳۹۱ نفر می شوند. اینجا مسلمانان هم در همسایگی ارمنیان به سر می برند که ۲۰ خانوارند. این محله ۵ دروازه عبور و مرور دارد که موقع ناامنی حفظ آن از خطر مهاجمان دشوار است.

۳ بخش اعظم ساکنان میدان کوچک می فروشانند. از این جهت آن را شیرخانه* می گویند. شمار اندکی از ملاکان نیز در این محله زندگی می کنند. نام کلیسای آن گریگور منور است. موقع آشوب عبور از کوچه آن خطرناک است. زیرا محله ولگردان و مستان است که آسایش را به هم می زنند. ساکنان این محله با کوچه غربیه ها طبق احصائیه سال ۱۸۵۱ بیست و هشت خانه، ۱۰۱ مرد، ۱۰۲ زن و جمعاً ۲۰۳ نفرند.

۴ چهارسو محله مشهوری است به جهت استحکام چون در میان محله های دیگر احاطه شده و غیرارمنیان و ولگردان در آن محله نیستند. از این جهت محله آبرومند جلفا محسوب می شود. ساکنان آن بیشتر صنعتگر و تعداد کمی هم به کار دادوستد مشغولند. کلیسای اینجا هوانس مگردیچ است که کوچه آن را آچی کوچه [کوچه دست مقدس] می نامند و نیز کلیسای آنجا را کلیسای آج می نامند (چون دست یحیای تعمیردهنده در آنجا محفوظ است و زائران بسیاری دارد). در مجاورت این محله دیر راهبه هاست. تعداد ساکنان آن طبق احصائیه ۱۸۵۱ شصت و هفت خانه، ۱۷۷ مرد و ۲۳۳ زن و جمعاً ۴۱۰ نفر است.

۵ محله ها کوب جان در بخش شمالی چهارسو واقع است که با چهارسو یک محله محسوب می شود چون از یک دروازه به آن محله رفت و آمد می کنند. خانه های این محل سابقاً بسیار شهرت داشتند زیرا کاخهای ثروتمندان در آنجا بود.

در این محله خانه های ویران و باغ فراوان است. کلیسای آن سورپ استپانوس است و در حجره های پیرامونی آن به کودکان درس می آموزند که همان مدرسه آمتا پرگیچ است.

*- این کلمه در اصطلاح ارمنی به زیرزمین اطلاق می شود.

این محله را حصیربافها نیز می نامند زیرا این جماعت در آنجا میسارند. در این محله نیز مسلمانان سکونت ندارند. تعداد ساکنان این محل ۳۴ خانوار است مرکب از ۸۳ مرد و ۹۶ زن که جمعاً ۱۷۹ نفر می شود. هاکوب جان از سالاران و ثروتمندان آن محله بود که آنجا به نام او خوانده شد. قبر او در کلیسای تابستانی همان محله قرار دارد.

۶ قاراکل کوچکترین محله جلفاست. خانه های آن هم از همه محلات فقیرانه ترند و چه در سابق و چه در حال حاضر وضع ساکنان آن خوب نیست و خانه هایشان به خانه روستاییان می ماند. کلیسای آنجا سورپ نیکو غایوس هاپراپت نام دارد که بسیار کوچک است و با محله تناسب دارد. ساکنان آنجا به جولاهی یا می فروشی اشتغال دارند. تعداد آنها ۲۰ خانوار مرکب از ۶۸ مرد، ۵۲ زن که جمعاً ۱۲۰ نفر است.

۷ محله کوچ را به زبان فارسی سنگتراشها می گویند چون ساکنان آنجا بیشتر سنگتراش اند. در کتابهای خطی قدیمی این محله را «گبرآباد» نوشته اند زیرا پیش از آمدن ارمنیان، زردشتیان آنجا می زیستند. اما در سال ۱۶۳۰ (۲۴ سال پس از کوچ بزرگ) مجدداً ۲۰۰ خانوار ارمنی را از ارمنستان کوچاندند و این محل را برای تازه کوچندگان تعیین کردند. فرمانی که برای اسکان ۲۰۰ خانوار ارمنی در آنجا صادر شد، بدین قرار است:

«حکم جهان مطاع شد آنکه سیادت و وزارت پناه آصفی میر محمد طاهرا وزیر دارالسلطنه اصفهان چون بر مضمون حکم اشرف مطلع گردد موازی دویست باب خانه از خانه های مجوسان گبرآباد دارالسلطنه مزکور را که خالی است به تصرف عمده المسیحیه خواجه سرافرازی مسیحی ریش سفید ارامنه جولاه دهد که مشارالیه به هریک از ارامنه که مسکن نداشته باشد دهد که ساکن گردند و در عهده داند تحریراً فی ۲۰ شهر محرم الحرام سنه ۱۰۴۹».

نام کلیسای این محل قبلاً آودیان بود که اکنون سورپ موسس خوانده می شود. در مجاورت این کلیسا دیر دومنیکن کاتولیکها واقع است. تعداد ساکنان آن ۳۵ خانوار مرکب از ۱۰۲ مرد و ۱۲۷ زن است که جمعاً ۲۲۹ نفر می شوند.

۸ محله تبریزیها که محله دشت هم با آن یکی شده سابقاً برای خود، محله خاصی بود. فعلاً این محله به لحاظ تعداد سکنه مهمترین محله جلفا به شمار می آید. بیشتر ساکنان آن کرباس بافند، بعضی نجار و بعضی گندم فروش و مغازه دار و دیگر صنعتگران اند. کلیسای این محل را سورپ میناس می گویند که قبلاً سورپ لوساوریچ بوده است. در زاویه این کلیسا مدرسه ای هست که با هزینه بارون مارکار سوکیاسیان اداره می شود. چون متلک گویی در آنجا باب بود بسیاری از عابران با اکراه از این محله عبور می کردند تا مورد مسخره پسران بی ادب واقع نشوند. اما در عهد خلیفه تاتاووس به واسطه تبلیغ و اندرزهای خوش کشیش ارشد ماردیروس آن رفتار زشت از بین رفت و جای خود را به احترام داد. محله دشت اکنون بخشی از محله تبریزیهاست که خاندان بزرگ لازاریان در آنجا سکونت داشت که باید از آنها در تاریخ با احترام یاد شود.

ساکنان محله تبریزیها و دشت ۱۰۱ خانوارند مرکب از ۳۷۱ مرد و ۴۲۳ زن که جمعاً ۷۹۴ نفر می شوند. این محل به دلیل جمعیت زیاد محله امنی است و دارای سه دروازه رفت و آمد است. در اینجا قریب ۲۰ خانوار مسلمان نیز سکونت دارند.

۹ همان طور که در جای خود ذکر شد^۳ محله ایروانیها و تبریزیها ۵۰ سال پس از بنای جلفا پدید آمد در زمانی که به فرمان شاه عباس دوم ارمنیان داخل شهر اصفهان را به آنجا نقل مکان دادند. این گروه ابواب جمعی کلیسای سورپ اچمیادزین بودند و ارتباطی با پیشوای مذهبی کلیسای وانک نداشتند که در جای خود آمد^۴. ساکنان این محل با مسلمانان آمیخته اند بسیار مؤمن اند و در کارشان کوشا. بیشتر ساکنان آنجا پالان دوزند و با آبادیهای لنجان رفت و آمد دارند و با عرق جبین و کدّ یمین نان خود را به دست می آورند. کلیسای ایشان ساختمان باشکوهی دارد به نام آمانپریگیچ. ساکنان ارمنی این محله ۳۲ خانوارند مرکب از ۱۰۷ مرد و ۱۳۰ زن که روی هم ۲۳۷ نفر می شوند.

۱۰ محله های ویران شده جلفا نزدیک رودخانه واقع شده که جلفای قدیم به حساب می آید. کلیساهای مخروبه آن عبارتند از: نازارت، سورپ هاگوب یا گنبد خیاری، توما یا کلیسای زنگی، سورپ هوکی [روح القدس] و سورپ هوانس که آن را شاه ولی می خوانند. کوچه ای به نام غریب در این محله هست که هنوز ۵ خانوار ارمنی در آن سکونت دارند و

کلیسای سورپ گورگ هم در آنجا واقع است. اما خانه‌ها و کلیسا رو به ویرانی گذاشته‌اند و از این رو آمیدی به دیر ماندن آنها نیست و ویران خواهند شد. قسمتی از محلهٔ ایروانیها که کلیسای آنها خراب شده به نام باغات یا سورپ هاگوب نامیده می‌شد و کلیسای منزل شافرازیها نیز ویران شده است و در محلهٔ قینان^۵ نیز که قاراکل بزرگ نامیده می‌شود کلیساهای مخروبه هست به نامهای دیر اوهان حواری، آنانیا و کلیسای ژوزئیت کاتولیکها. محلهٔ گاسک^۶ دو کلیسای مخروبه دارد به نام سورپ میناس و سورپ آسدوازدزین.

۱۱ در جلفا چهار حمام دایر و قابل استفاده هست. بزرگترین و مشهورترین آنها در محلهٔ تبریزیها قرار دارد.^۷ دومین در محلهٔ چهارسو^۸ و سومین در محلهٔ میدان که همیشه از آن استفاده نمی‌شود^۹ و چهارمین در منزل امیرخان هوانس امیریان^{۱۰}. چهار حمام نیز ویران شده و از بین رفته است.

۱۲ قبرستان جلفا در دامنهٔ کوه صفه در دشت وسیعی قرار دارد که قبر ارمنیان بسیاری را در بر گرفته است به اندازهٔ سنگهای موجود همین قدر هم از بین رفته است. قبلاً بعضی از خاندانهای مشهور مرده‌های خود را در محل مخصوص دفن کرده‌اند. بنابراین قبر هریک از خاندانهای بزرگ مجزا و معلوم است. قبرهای خلیفه‌ها و راهبه‌ها در جای مخصوص در قسمت غربی قبرستان است که با دیگران کمی فاصله دارد. بر فراز قبرهای خاندانهای بزرگ از سابق چهارطاقی ساخته شده که اکنون از میان رفته و فقط تل خاک آنها باقی مانده است.

در قسمت ورودی قبرستان جوی هزارجریب روان است که آن آب را منوچهرخان معتمدالدوله آورده است. باغ گرگین آباد نیز در آنجا واقع است که همیشه گروه بسیاری از مردم برای رفع خستگی به آنجا می‌روند. روی بعضی از قبرها سنگهای بزرگی هست که با خرج و زحمت زیاد از کوههای دوردست به اینجا حمل شده است. فاصلهٔ قبرستان تا جلفا سه ربع ساعت است.

بنا بر گفتهٔ سالمندان این زمین قبرستان از شاه عباس خریداری شده است. اما به نظر من آن را به صورت هدیه گرفته‌اند نه اینکه پولی عوض آن پرداخته باشند. زیرا در این قبرستان سنگهایی هست که تاریخ ۱۰۰۰ [۱۵۵۱] را دارد یعنی ۵۵ سال قبل از بنای جلفا.

۱- میدان لغتی فارسی است که نزدیک کلیسای بتلهم قرار دارد و در همان زمان توسط سازنده کلیسا ساخته شده است. در آنجا هر یکشنبه بازار تشکیل می‌شود. چون خریدکردن روز یکشنبه برای بعضی از ارمنیان کراهت داشت در سال ۱۸۴۷ خواستند که یکشنبه را به روز شنبه تغییر دهند. از این جهت بین مسلمانان و ارمنیان نزاعی درگرفت و آنها جای این بازار را به محله سیچان بردند. اما بعد با صرف مخارج هنگفت دوباره به میدان جلفا آوردند. بی‌آنکه روز یکشنبه را تغییر دهند. این میدان از املاک کلیسای وانک است که سالانه ۲۰ تومان اجاره دارد. در سال ۱۸۵۷ در سمت شرقی آن دکانهایی ساخته شد و بدون مستأجر ماند.

۲- این فرمان در کلیسای وانک محفوظ است [شماره آرشیو ۲۸].

۳- جلد اول، فصل ۱۵.

۴- جلد دوم، فصل ۱، بند ۵.

۵- این محله را قاراکل بزرگ یا قینان می‌گویند. بعد از نیرو گرفتن نادرشاه آن را با زور از ارمنیان گرفتند و به مسلمانان دادند. زیرا مسلمانان نزد شاه بدگویی کردند که آنها همدست افغانها شدند و به سبب لو دادن ارمنیان بود که بسیاری از خانه‌های مسلمانان را خراب کردند. پس فرمان داد این محله را از ارمنیان بگیرند و به قینانها بدهند.

۶- پس از فراری شدن ساکنان محله گاسک خانه‌های آنها بی‌صاحب ماند. پس مسلمانان آنها را صاف و کشتزار کردند. از زمان خاچادور دوم پیشوای مذهبی کلیسای وانک تاکنون کوشیده‌اند املاک گاسک را که ۶۰ جریب بود و ناحق توسط مسلمانان غصب شده بود پس بگیرند و هر از چندگاهی پولی هزینه کردند و یک بار خرج زیادی شد و فرمانی از شاه و قاضی دولت و صدراعظم و بعضی از وزیران گرفتند. اما یکی از مجتهدان مسلمان با طرفداری از غاصبان تمام کوششها را باطل کرد. خلیفه خاچادور در سال ۱۸۴۰ وقتی که خیارها به دست آمده بود، چند روزی آنها را فروخت و مدتی در تصرف کلیسای وانک ماند اما دوباره مسلمانان حرف ناحق خود را پیش بردند و چه لزومی دارد در این باره صحبت کنیم که جز ضرر برای کلیسای وانک چیزی در بر ندارد.

۷- بنا بر نوشته یک کتاب خطی آن حمام را خواجه‌نظر رئیس جلفا در سال ۱۶۱۵ یا ۲۰ ساخته است. «عالیجاه ولی‌نعمت صاحب دولت و عزت سرور سروران (خواجه‌ملیک‌آقا) آقابارون... با عرض بندگی خدمت آن سرور اینکه چون قبلاً ساکنان محله تبریزها از نعمت حمام محروم و در مضیقه بودند و آن فلاکت را به عرض روانشاد خواجه بزرگ رساندیم او به عجز ما واقف شد و برای ما این حمام را بنا کرد...» این حمام در جلفا از همه مشهورتر است.

۸- ۸۰ سال پیش با وضع محقر توسط کشیش میناس بنا گردید.

۹- این را حمام شهرمیانان می‌گفتند. حمامی است شکوهمند و بزرگ و با خرج زیاد ساخته شده است. سقف آن بر ستونها استوار است که اکنون از آن استفاده می‌شود. از حمام کوچک آن - که می‌گویند برای عروسان ساخته‌اند - گاهی استفاده می‌شود.

۱۰- زیرا ۲۵ سال پیش توسط حاجی میرصادق ساخته شده و از این جهت ساخت آن شبیه حمامهای مسلمانان است.

فصل هفتم

وضع مالی جلفا و تأملی درباره آن

۱ طبق آماری که در فصل پیشین ارائه کردیم تعداد جلفاییان مشتمل بر ۳۷۱ خانوار است مرکب از ۱۲۰۴ مرد و ۱۳۸۲ زن. از جنبه سطح زندگی می توان جلفاییان را به چهار قشر تقسیم کرد: قشر اول مرفه و آبرومند زندگی می کنند و کشیشان در این گروه جای دارند که اولین لایه این دسته اند. زیرا به چشم داشت هندوستان درجه کشیشی می گیرند و چهار یا پنج سال به آنجا می روند و هر یک با مبلغ قابل توجهی باز می گردند. اینان در حال حاضر ۳۶ نفرند که ۲۰ نفرشان در حال انجام وظیفه و ۱۶ تن در جلفا به سر می برند. سطح زندگی شان هم متفاوت است، زیرا بعضی بسیار بی بضاعت اند. اما به نظر من درماندگی شان به سبب ندانم به کاریشان است. دومین لایه از قشر اول شاغلان به تجارت اند که تعدادشان به زحمت به شش خانوار می رسد و نیز ۳۵ تا ۴۰ خانواده هستند که سالانه کمک هزینه ای از بستگان خود در هند دریافت می کنند و لایه دوم از قشر اول را تشکیل می دهند. اولین نوع درآمد جلفا کمک هایی است که از هند و جاوه که یا کشیشان مأمور آن نواحی می آورند یا مردم آنجا به احترام خانواده خود به جلفا ارسال می کنند که جمع مبلغ آن به موجب حسابهای من کمتر از ۶۰۰ تومان نیست که این وجوه خرج معاش راهبان و راهبه ها، معلمان و مدرسان می شود. طبق برآورد من صد خانوار از جلفاییان در قشر اول جای دارند که گروهی در لایه اول و گروهی در لایه دوم قرار می گیرند. زندگی قشر دوم از کار تأمین می شود که درآمد خویش را از کوشش خود به دست

می‌آوردند و خانواده خود را در سطح متوسط نگه می‌دارند. کاسبان جلفا عبارتند از: ۱۰ دستفروش، ۳۰ جوراب‌فروش، ۱۰ زرگر، ۶ نجار، ۴ آهنگر، ۵ بقال، ۶ قصاب، ۸ گندم‌فروش، ۱۳۰ کارگاه جولاهی یا کرباس‌بافی. بخش اعظم زنان جوراب می‌بافند و بسیاری از مردان نیز به جولاهی اشتغال دارند و درآمد جولاهی تا ده سال پیش بسیار خوب بود چندان که هم می‌توانستند خانواده خود را به طرزی مرفه اداره کنند و هم چیزی پس‌انداز کنند. اما حالا درآمد هر یک از جولاهان کوشا هر روز بیش از ده شاهی نیست. سالانه ۱۳۰ تا ۱۴۰ هزار [ذرع ۹] و ۲۵ الی ۳۰ هزار جفت جوراب از جلفا صادر می‌شود. تعداد قشر دوم شامل ۱۴۰ خانوار است.

در جلفا ۲۰ خانوار ملاک به سر می‌برند که باغ انگور و میوه و کشتزار دارند. اما چون درآمد آن ناچیز و مخارج آن بسیار^۱ و خطر سرمازدگی درختان همیشه وجود دارد ملاکان چندان درآمدی ندارند از این رو سطح زندگی آنها در قشر صنعتکاران قرار دارد. قشر سوم با عرق‌ریزان مخارج خود را تأمین می‌کنند که جماعت عمله و بنا و سنگتراش و حمام و سلمانی و می‌فروش و کفاش و پالان‌دوز و غیره باشند که کارشان فعلگی است و از این راه خرج روزانه خود را درمی‌آورند و تعدادشان ۸۰ خانوار است. اما قشر چهارم بینوایان و بیچارگان‌اند که در سختی و مرارت به سر می‌برند و تعدادشان از ۵۰ تا ۶۰ خانوار کمتر نیست.

۲ بیش از هر جا در جلفا باید اداره اقتصادخانه با تدبیر توأم باشد که این مهم بیشتر به دست زنان انجام می‌گیرد. از این رو آنکه زن مقتصد و مدبری دارد اقتصادخانه او به نحو احسن اداره می‌شود. بنا بر این جهات در جلفا رسمی هست که مردم تمام حوائج سالانه را یکجا می‌خرند و انبار می‌کنند که این خود نخستین تدبیر خانه‌داری است که هر چیزی به موقع مقتضی خود خریداری شود زیرا چنانچه کسی چیزی را به موقع مناسب خود نخرد، سالانه ۲۵ تا ۳۰ درصد تفاوت هزینه می‌یابد.

بعد از خرید مایحتاج سالانه به قدر لزوم خانواده کدبانو به کار می‌افتد بی آنکه برای خرید نیازی به دکان رفتن، بجز گوشت، داشته باشد. در خانه نان لواش می‌پزند و آن را خشک می‌کنند و دو تا سه ماه آن را نگه می‌دارند. سپس آن را آب می‌زنند و با اشتهای

خوش می‌خورند. هر خانه برای خود چاه آب پاک و گوارایی دارد. گرچه در تابستان آب آن کم می‌شود ولی هرگز نمی‌خشکد. از این رو در مورد آب هیچ زحمت و نگرانی وجود ندارد و ایجاد سردخانه برای آب خنک لازم نیست. معمولاً زندگی در جلفا نیازی به نگهداری نوکر و کنیز ندارد. کارهای بیرون خانه را مرد و داخل آن را زن انجام می‌دهد. چنانچه کار بسیار مهمی پیش آید زنان روزمزد هستند که برای نان پختن و لباس شستن و کارهای سنگین می‌آیند. زنها با عطوفت مادری کودکان خود را شیر می‌دهند و نیازی به دایه گرفتن ندارند. از این لحاظ هم عطوفت والدین جلفایی به فرزندان بسیار است و فرزندان نیز به والدین خود عشق می‌ورزند.

۳ درآمد جلفاییان اندک بود اما به دلیل ارزان بودن^۲ ارزاق آن کمبود درآمد جبران می‌شد، چون مزد روزانه یک عمله ده شاهی بود که می‌توانست با آن زن و سه فرزند خود را با قناعت اداره کند. کسی بی‌خانه نیست و اجاره کردن آن لزومی ندارد. زیرا خانه‌های بسیار بزرگی هست که بدون کرایه در اختیار خوش‌نشینان گذارده می‌شود.

۴ جلفاییان مشروبات را به قیمت گران نمی‌خرند، بلکه در هر خانه چرخشت و خمره و شرابخانه هست. از این رو چون انگورها می‌رسند هر خانه به قدر نیازش انگور می‌خرد، شراب می‌اندازد یا عرق می‌کشد که برای خانواده بسیار ارزان تمام می‌شود. مرغوبیت شراب البته به کاردانی کننده وابسته است. زیرا هر کس وقت شراب‌سازی دقت بسیار کند جنس بهتری پدید می‌آورد که شاید از مشروبات اروپایی کمتر نباشد. در جلفا چهار نوع شراب می‌سازند: اول عرق کشمش که طبیعت گرم دارد و سفید است به محض نوشیدن گرم می‌کند و سردرد می‌آورد. دوم «الوند» از انگور معمولی حاصل می‌شود به رنگ قرمز که پس از نوشیدن طبیعتی میانه دارد و طرفدارانی بیشتر. سوم رنگین یا سیاه که از انگور سیاه می‌گیرند طبیعتش خنک است و اغلب جلفاییان از آن استقبال نمی‌کنند. چهارم: نجف‌آبادی است چون انگور آن را از آنجا می‌آورند و نوع شراب آن شبیه الوند است اما بیش از آن گوارا است. صرف نظر از کشمش باید انگور را چهل روز پهن کنند، سپس در چرخشت

بریزند و بفشارند و سپس در خم بریزند و به هم زنند تا صافی شود. در جلفا شراب هر اندازه کهنه شود هم چندان مرغوب می‌گردد چون مطبوع و گوارا می‌شود، بوی کهنگی می‌دهد و اثر آن بر نوشنده دوروز پایدار می‌ماند. نویسنده این تاریخ شرابی را سی سال نگه داشته بود که بسیار مطبوع و مرغوب و گیرا بود.

۵ مدل لباس فعلی مردان لباس پارسهاست. اما چنانکه از تصاویر قدیمی مشهود می‌شود لباس جلفاییان در گذشته با پارسها متفاوت بوده و به لباس گرجیان شباهت داشته است. شال کلفتی به کمر می‌بستند و ساروق* بر سر می‌گذاشتند. لباس زنان به موجب اغلب روایات همان است که در ارمنستان می‌پوشیدند. این لباس را تاگالا می‌نامند که سفید است و دامن باز. سر را با چهار تکه پارچه می‌بندند. روی آنها چنبر می‌گذارند و دهان‌بند می‌بندند و دستمال سینه‌پوش که آن را مندیل می‌گویند. در تابستان به جای آن پارچه نازک بر سر می‌بندند.

۶ از زمانهای پیش تاکنون درآمد جلفاییان در حدی بوده که فقط توانسته‌اند گذران زندگی خود را به دست آورند. اما در قرن اول جلفا در ناز و نعمت فراوان بود که ناشی از تجارت گسترده‌ای بود که تا کشورهای دوردست می‌رسید و کم و بیش در قسمت تجارت به آن پرداختیم.

۷ لنگر ثروت جلفا کلیسای وانک است و رفاه و فلاکت ساکنان آن وابسته به شیوه اداره پیشوایان مذهبی آنجاست. زیرا اکنون جلفاییان، به لطف خدا، هیچ آزاری از دولت نمی‌بینند و به برکت این عنایت با جلفاییان رفتاری همانند شهروندان آزاد دارند و فقط گاهی ظلمی جزئی از حاکمان یا غیرارمنیان ناشی می‌شود. اما اگر پیشوای مذهبی مدبر و خیرخواه مصلحت مردم را در نظر بگیرد و کله خود را خوب حراست کند (مثل پیشوای مذهبی تاتاووس) آنگاه کلیساست که در برابر ظالمان مؤثر واقع می‌شود و ملت آسوده

*- پارچه و دور کلاه

به سر می‌برند. اما بر عکس، اگر پیشوای مذهبی ترسو باشد و نسبت به مردم علاقه‌ای نشان ندهد و فقط به عظمت و شکوه شخص خود بیندیشد از رنج ساکنان جلفا کاسته نمی‌شود و آزار همسایگان غیرارمنی و زبردستان حاکم ادامه می‌یابد.

۸ بسیاری از کسانی که به فکر جلفا هستند، معتقدند اگر چند نفر مترجم یا خدمتگزار که جلفایی باشند پیدا شوند و گاهی نظر لطف دولت را متوجه جلفا کنند، کمک بزرگی به هم‌قومان خود کرده‌اند. با این استدلال در سال گذشته عالی‌جناب پیشوای مذهبی دو پسر جلفایی را برای تحصیل به کالج عالی‌جناب لازاریان در مسکو فرستاد که در بسیاری موضوعها تعلیم ببینند که آنها را برای خدمت به دولت و قوم خود به کار بندند. فعلاً به لطف الهی چهار جلفایی در خدمت دولت‌اند که عبارتند از: هاکوپ‌خان و ابراهیم‌خان، دو برادر. ملک‌خان فرزند هاکوپ‌خان و هاروتون یقیازاریان مترجم.

-
- ۱- تابستانها که آب کم می‌شود، با گاو از چاه آب می‌کشند و باغ و کشتزار را سیراب می‌کنند. از این رو کار پُرمشقت خرج ملک‌داری را زیاد و درآمد آن را می‌کاهد. بنابراین هر باغی سه یا چهار مرتبه در تابستان به این روش آب می‌طلبد که لزوماً هر باغ باید چاه گاوی داشته باشد.
 - ۲- گندم فعلاً یک من ده شاهی است. نان ۸ شاهی، روغن ۴/۵ تا ۵ ریال، برنج ۱۸ تا ۲۰ شاهی، هیزم خوب ۱/۵ تا ۲ شاهی، روغن چراغ ۲ تا ۲/۵ قران، گوشت ۳۲ تا ۴۸ شاهی، هر من برابر ۱۲۸۰ مثقال و هر مثقال ۲۴ نخود.

فصل هشتم

خلق و خوی جلفایان

۱ ارمنیان همگی دارای قلبی نازک و احساساتی لطیف‌اند. از این رو زندگی آزاد را می‌پسندند و تحمل تحقیر و بی‌حرمتی را ندارند و بدین جهت زود می‌رنجند. بعضی گمان می‌کنند این خصلت ناشی از خودپسندی است اما به نظر من باید آن را ناشی از علوّ روح دانست. به کار و کوشش رغبت دارند و از بیکاری به ستوه می‌آیند. زرنگ کار خودند و کمتر از دیگران فریب می‌خورند. معلم این زیرکی همان ملتی است که در میانشان زندگی می‌کنند و در دادوستد از راههای گوناگون تعلیم می‌دهند که زرنگ باشند و در چاه ضرر سقوط نکنند. اگر پولی داشته باشند ترجیح می‌دهند در حد متوسط و لازم زندگی کنند و به خرج کردن راغب‌ترند تا آن که خست نشان دهند. میل به مهمان‌نوازی در آنها امری عادی است. با غریبه‌ها با انسان‌دوستی رفتار می‌کنند و اگر مهمان هم‌قوم باشد و از خویشاوندان حتی مردمک چشم را هم از او دریغ ندارند. بسیار اتفاق افتاده که بیگانگان را در جلفا پذیرایی کرده‌اند و همان بیگانگان در غیبت مهماندار جلفایی انسان‌دوستی او را مسخره می‌کنند و اشخاصی هستند که بعد از چند روز مهمان‌شدن در جلفا هرگز آن را فراموش نمی‌کنند و همیشه آن را به یاد دارند. احساس رحم و مروت در جلفاییان بسیار قوی است و از هرچه که از دستشان برآید دریغ نمی‌کنند. در غربت با همشهریان خود بیشتر می‌جوشند اما در جلفا این احساسات چندان قوی نیست. مردمی دانش‌دوست‌اند و هر پدری می‌کوشد فرزند خود را به مدرسه بفرستد و چون کودک کمی رشد کرد اگر پدر و مادر استطاعت فرستادن او را به

مدرسه نداشته باشند با چشم گریان فرزندان را از مدرسه بیرون می‌برند تا با کار زندگی خود را تأمین کند. بچه‌های ارمنیان بسیار تیزهوش‌اند و بعضی از آنها به سرعت فرا می‌گیرند و برای ترقی می‌کوشند. لذا از هر لحاظ بهتر می‌توانند چیز یاد بگیرند اگر معلمی مجرب و کارداران و خوش اخلاق داشته باشند.

۲ جلفاییان به قومپروری و صلۀ ارحام شوق دارند و از این جهت کسانی که به جاوه یا هندوستان رفته‌اند و وضع مرفهی یافته‌اند برای خانواده خود، بی‌بضاعتها، بینویان، کلیساها و مدارس از هیچ‌گونه کمکی دریغ نمی‌کنند و کمک آنها به مثابۀ آب خنک چشمه‌ای است که به آنها طراوت می‌بخشد. به نظر من کسانی که در جلفا در زحمتند و آزار می‌بینند از ملتی که میانشان زندگی می‌کنند یا از بی‌بضاعتی مورد مهر ایشانند (خارجیان) به برادران خود احسان می‌کنند و به یاد سرزمین اجدادی به آنها می‌رسند و کمکهای فراوان می‌رسانند.

اما آن احساسات قوم‌دوستانه نزد کودکانی که در هندوستان زاده می‌شوند و با شیر سیاه‌پوستان هندی تغذیه و بزرگ می‌شوند دیگر وجود ندارد. این کودکان دیگر قومپروری و ایمان پدران خود را ندارند. از این رو تصور من این است که این جلفاست که حس قومپروری را به ساکنان خود می‌بخشد. سابقاً شور مذهبی آنها بیشتر می‌جوشید که سند آن ۲۴ کلیساست که در ظرف ۵۰ سال در جلفا بنا کردند و حالا هم نسبت به شهرهای دیگر و پیروان سایر ادیان از لحاظ ایمان مذهبی قوی‌ترند. افتخار جلفاییان حفظ مذهب مسیحیت خودشان است که هزاران نوع مشقت و آزار و بدبختی و بینوایی و فقر و داغ و درفش و بگیر و ببند را از اقوام دیگر تحمل کردند (که کم و بیش در ضمن تاریخ در جای خود آوردیم) که از زمان پادشاهی شاه سلطان حسین شروع شد که در کشتی غرق ناشدنی مسیحیت به ناخدایی عیسی مسیح آن دشواریها را از سر گذراندند و به علامت صلیب افتخار کردند که اینک بر تارک گنبدهای جلفا قرار دارد. این جلفاییان‌اند که با افتخار می‌توانند بگویند ما خواستیم دین خود را حفظ کنیم (طبق سنت حواریون) و در رنج شکیا بودیم و از این رو خداوند در پاداش این هدیه را به ما اعطا فرمود. اقوام دیگر غیرارمنی نیز بوده‌اند که از ارمنستان به ایران کوچیدند مانند گرجیان و یا نظیر گبرها که با مختصر رنجی که بردند مذهب خود را رها کردند و مسلمان شدند. اما این افتخار

برای ارمنیان جلفا محفوظ است، زیرا نه فقط مسیحیت خود را حفظ کردند بلکه نام قوم خود را سربلند و درخشان نگه داشتند و همیشه آموزش زبان مادری خود را رونق بخشیدند و در یک کلام باید گفت که شهید شدند اما رسوم قدیمی خود را همچون میراثی عالی حفظ کردند.

۳ برای تجارت استعدادی خدادادی داشتند که خواننده در بخش تجارت درباره آن خواهد خواند. اما در حال حاضر هم تاجرانی که در هند موفقند، جلفایی اند که با دست خالی و درماندگی به هند رفته اند و از خود آنها موفقتر شده اند، از آنهایی که از والدین هندی پولدار و مرفه به دنیا آمده بودند به کشور هند و وضع آنها بیشتر آشنا بودند. چون جلفاییان با زیرکی و سعی خود پول به دست آوردند و قیمت و ارزش درآمد و کسب و کار را می دانند و با دقت زیاد کارهای خود را پیش می برند. از این رو به لطف الهی پیشرفتی حاصل می کنند و به کشوری که می روند موفق می شوند.

همان گونه که شخص از خلیات خود پیروی می کند این جنبه منفی را هم دارند که به پیشرفت همگان خود حسادت می ورزند. این حسادت دو نوع تأثیر دارد. اول آنکه حسود می کوشد خود را به درجه محسود برساند و دیگر آنکه حسود می کوشد از پیشرفت محسود جلوگیری کند. در مشورت در کارهای خیر با هم یکدل نیستند و چون دوستی بیگانگان را زود باور می کنند راز خود را با آنها در میان می گذارند. به هنگام خشم از مهار آن عاجز می مانند و می کوشند تا اراده خود را اعم از نیک یا بد تحمیل کنند. حتی اگر برای خود یا رفیقشان زیانبار باشد. به هنگام رفاه بعضی از آنان خودپسندی نشان می دهند؛ زیاد وفادار نیستند و با اتفاقی جزئی با فراموش کردن نیکی ها نفرت می ورزند.

۴ خصایل جلفاییان را به طور کلی در اینجا می آورم آن هم تا اندازه ای که به نظر من می رسد. لذا اگر این جنبه ها در یکی کم و در دیگری زیاد است یا افراد دیگر طوری دیگر خصلتهای جلفاییان را در نظر دارند یا دیده اند من زیاد مقصر نیستم زیرا این گونه رفتار ناشی از خصلت طبیعی آنهاست و اگر در نظر بعضی غیرعادی است مربوط به موقعیت و وضع پیش آمده است و آموزش و تعلیم و تجربه و رنج است که می تواند شخص را تغییر دهد.

فصل نهم

بلوکها و روستاهای ارمنیان در ایران

۱ پس از آنکه شاه عباس، کوچندگان ارمنی را به ایران رساند، ده نشینان را به این بلوکها فرستاد: لنجان، النجان، گندمان یا چغاخور، کرون، فریدن، بربروت، جاپلق، کزاز، کمره، ملایر و قراقان.

۲ در لنجان یازده آبادی ارمنی نشین بود به نامهای کرکن، بارتون، زودون، جوزان، کلیسان، پلارد، بروزاد، سمسون، خوانسارک، میرگون و کله. النجان هفت آبادی ارمنی نشین داشت: مشاغپور، پیدون، زازران، کاپاشان، بُندارد، کروج و مِمِد. در حال حاضر در این آبادیهای لنجان و النجان حتی یک خانوار ارمنی هم یافت نمی شود چون در همه آنها مسلمانها به سر می برند و اطلاع واقعی در دست نیست که ارمنیان کی از این آبادیها گریخته اند. نزدیک به ۱۲۰ سال پیش در کنداک کاتولیکوس نامهای بلوک لنجان و النجان یادشده اما بعد از آن دیگر از آنها یادی نیست پس معلوم می شود که نزدیک ۱۰۰ یا ۱۱۰ سال پیش از آن آبادیها رفته اند. همان طور هم در کرون. سبب دربه درشدن ارمنیان آن بلوک زجر و زیادی مالیات بوده است. با اینکه اطلاع واقعی در دست نیست اما مطمئناً ساکنان این بلوکها در میان بلوکهای ارمنی نشین دیگر پراکنده اند.

۳ گندمان، که آن را چهارمحال هم می‌گویند با اصفهان ۱۴ فرسخ فاصله دارد. تا سه سال پیش در آنجا چهار آبادی ارمنی‌نشین به نامهای احمدآباد، سیرک، گشنیگان و لیواسان بود اما به لطف خدا به علت افزونی جمعیت لازم شد دو آبادی دیگر نیز اضافه شود.

گروه اول ۲۴ خانوار در سال ۱۸۵۵ از روستای گشنیگان به روستای مُحْمَرَه کوچیدند و گروه دوم نزدیک به ۲۵ خانوار در سال ۱۸۵۶ از روستای احمدآباد به بلداجی رفتند. آمار ارمنیان آن بلوک که به موجب دستور پیشوای مذهبی تاتاووس در سال ۱۸۵۶ به دست آمد به قرار زیر است:

آبادی	خانوار	مرد	زن	جمع
سیرک	۶۴	۲۷۷	۲۴۵	۵۲۲
احمدآباد	۹۲	۳۲۶	۲۷۱	۵۹۷
گشنیگان	۴۳	۱۲۵	۱۱۴	۲۳۹
مُحْمَرَه	۲۴	۷۲	۷۳	۱۴۵
لیواسان	۸۳	۳۰۷	۲۵۳	۵۶۰
	۳۰۶	۱۱۰۷	۹۵۶	۲۰۶۳

ساکنان این بلوک به دلیل نزدیکی به شهر با جلفا رفت‌وآمد زیادی دارند و کالاهایی چون آرد، روغن، روغن چراغ، گوسفند، پنیر و عسل به شهر می‌آورند. چون ارتباط این بلوک نسبت به سایر بلوکها با شهر و جلفا بیشتر است از این جهت با آداب و رسوم شهری آشناترند. از این رو دادوستد هم می‌کنند و زمینهای زراعتی وسیع دارند و از بلوکهای دیگر مرفه‌ترند و از شروع سال ۱۸۵۰ به بعد از لحاظ جمعیت و ثروت وضع بهتری پیدا کرده‌اند.

۴ به موجب گواهی سالخوردگان همان بلوک ساکنان چهارمحال از بلوک باسن BASSEN ارمنستان کوچیده‌اند. سرکرده آنها ملیک درپتروس بوده که با فرزند سوکیاس از

ارمنستان کوچیده‌اند. سوکیاس مقام کشیشی یافت و پس از مرگ پدر تا هنگام فوت خود ساکنان چهارمحال را اداره می‌کرد. قبر او در آبادی واستیگان است که کتیبه زیر را دارد:

«این آرامگاه ملیک سوکیاس است فرزند ملیک درپتروس در ۷ آوریل ۱۱۳۹ (۱۶۹۰م) در قلب زمین خاموش شد.» این سنگ قبر شهرت زیادی دارد زیرا ۱۸ وجب قد و ۵ وجب پهنا و ۷ وجب ضخامت دارد. سنگ مرمر نفیسی است به رنگ آبی آسمانی که با تلنگر آن را بنوازی چون زنگ صدا می‌دهد. پس از فوت پدر فرزندش آپل امور چهارمحال را به دست گرفت که در همین زمان نادرشاه به سلطنت رسید. به موجب شهادت سالخوردگان نادرشاه محصلان مالیه را به آنجا می‌فرستد. کلاتر آپل دلیرانه به محصلان می‌گوید که چه‌طور است که نادرشاه از ما مالیات می‌خواهد. اگر پادشاه از ما مالیات می‌خواهد چرا لرها ما را اذیت می‌کنند و از ما مالیات می‌طلبند حالا اگر لرها شاهند نادرشاه از ما چه می‌خواهد؟ اگر نادر پادشاه است لرها چرا ما را اذیت می‌کنند. محصلان بازگشتند و نزد شاه این مورد را بازگفتند. او لشکری اعزام کرد و لرها را فراری داد و پس از مغلوب کردن آنها به چهارمحال بازگشت. کلاتر آپل با کشیش و مردم با هدایا جلو نادر رفت. شاه گفت: «اینک شاه تو.» و آپل پاسخ گفت: «اینک من و ملت من تابع و مطیع تو.» آپل مالیات دوساله را پرداخت. نادرشاه او را خلعت داد و با تحسین مرخص کرد. پسر کلاتر آپل سوکیاس بود که صاحب فرزندی به نام غوکاس شد که او مردی کاردان و قومپرور بود و چون از حق مردم پاسداری می‌کرد مورد سوءظن محمدرضاخان حاکم چهارمحال قرار گرفت. از این رو وقتی در سال ۱۸۳۴ برای فیصله امور مردم به جلفا آمده بود، محمدرضاخان چهار سوار فرستاد تا او را بکشند و آنها کلاتر غوکاس را سر پل شهر یافتند و دغلکارانه در قالب دوستی نزدیک شدند که می‌خواهند نامه‌ای از حاکم بدو دهند و در همان موقع با تپانچه به او شلیک کردند. عبا و کلاه او را برداشتند و به چهارمحال گریختند. جسد او در محوطه کلیسای وانک دفن شد و سنگ قبرش

دارای کتیبه زیر است:

«زیر این سنگ

نهاده شده و با خاک پوشیده شده

پیکر کلاتر غوکاس

فرزند سوکیاس، آراسته

برای قوم ما صاحب وجود بود

در سن ۵۱ سالگی

بی‌گناه شهید شد

هرکس بر خاک او گذرد خدا بیامرزد گوید

سال ۱۸۰۰

سه ده و پنج افزون بر آن

۳ دسامبر»

از کلاتر غوکاس چهار پسر باقی ماند: هاروتون، ماردیروس، هوانس و هواکیم. هاروتون کلاتر لیواسیان بود و ماردیروس کلاتر احمدآباد. کلاتر هاروتون برای جلوگیری از اخاذی و راهزنی ناحق بعضی از لره‌های همسایه لیواسیان در ۱۷ دسامبر ۱۸۵۵ با عموی خود آپل کشته شد. پیشوای مذهبی عالیجناب تاتاووس شکایتی به صدراعظم ایران نوشت و از او فرمانی گرفت برای حاکم اصفهان و گلپایگان و لرستان که قاتل آنها را دستگیر کنند. آنها در فصل زمستان سپاهی برای فتح قلعه لره‌های قاتل اعزام کردند که قلعه آنها را در هم کوبیدند اما آنها گریختند و مدتی این سو و آن سو متواری شدند تا اینکه از برادر و فرزند کلاتر هاروتون تقاضای عفو کردند. بعد از مرگ هاروتون فرزندش بیگلر کلاتر لیواسیان شد اما ماردیروس عموی او چون مردی مدبر و باتجربه بود تمام قوم را در بلوک چهارمحال با روح مسیحیت اداره می‌کرد.

این بلوک دارای هشت کشیش و پنج کلیساست. سه پارچه از آبادیهای این بلوک زوریگان، فرندیگان و واستیگان که سابقاً آباد و پرجمعیت بودند اکنون ویران مانده‌اند.

بلوک فریدن

آبادیهای فریدن طبق سرشماری سال ۱۸۵۶ به قرار زیرند:

آبادی	خانوار	مرد	زن
قلعه خواجه	۴۵	۱۶۰	۱۳۵
هزارجریب	۹۹	۳۳۴	۳۱۱
زرنه	۸۱	۲۶۹	۲۱۹
ازناوله	۵۰	۱۶۷	۱۳۳
هادران	۶۲	۱۸۹	۱۳۰
نماگرد	۸۴	۳۶۷	۲۲۱
درختک	۱۴	۶۷	۴۲
میلاگرد	۵۰	۱۹۲	۱۶۹
سورشجان	۴۴	۱۳۴	۱۱۱
بیژگرد	۲۱	۶۶	۷۰
خُنْگ	۴۰	۱۴۱	۱۰۴
سنگباران	۸۹	۲۸۵	۲۵۱
خویگان	۷۳	۲۷۳	۲۲۸
داجگان	۳۶	۱۰۰	۹۹
قَرَقین	۴۹	۱۸۱	۱۷۵
سواران	۱۹	۸۱	۵۹
مُغان	۲۶	۱۰۹	۱۰۳
آدگان	۵۴	۱۷۴	۱۵۸
ننادگان	۴۲	۱۳۵	۱۲۱
کرد	۲۰	۷۱	۶۱
دره‌بید	۱۶	۵۸	۴۴
۲۱	۱۰۱۴	۳۵۵۳	۲۹۶۴

نه پارچه از این آبادیها جزو املاک خالصه است: زرنه، هزارجریب، سنگباران، خویگان، سینگرد، قرن، میلاگرد، سورشجان و نماگرد. مردم این نه آبادی کمرشان زیر سنگینی مالیات خرد می شود که مسبب آن بعضی از ساکنان بی تدبیر آن آبادیها بودند. مالیات سالانه این نه آبادی را ۱۰۵۶ خروار گندم تعیین کرده بودند و تا قبل از سال ۱۸۴۷ می پرداختند. قیمت آرد و گندم در آن زمان خرواری سه تومان بود. بعضی از بزرگان این آبادیها به تهران رفتند و تقاضا کردند به جای گندم قیمت آن را بپردازند. هر خرواری ۱۸ قران تعیین شد و پس از مدتی مخارج بلوک را هم به آن افزودند و قیمت هر خروار شد ۲۳ قران. از قیمت گندم کاسته شد و فعلاً به زحمت قیمت آن به ۱۳ تا ۱۵ قران رسیده است. از این روکار را برای روستاییان دشوارتر کرده است که مجبورند آرد را به اصفهان بیاورند. به قیمت ارزان بفروشند، بهای آن را نقدی بگیرند و به دولت بپردازند.

بدین جهت ساکنان این آبادیها به سوی فقر کشیده می شوند. لذا در سال ۱۸۵۴ عالیجناب تاتاویس پیشوای مذهبی وقتی در تهران بود از دولت تقاضا کرد و از صدراعظم فرمانی گرفت که همان ۱۸ قران را بپردازند که از لحاظ مالی سالی ۳۵۰ تومان به سود روستاییان شد. اما حاکمان مجدداً همان ۲۳ قران را می طلبیدند و می گرفتند و با تمام جدیتهای تغییر وضع دشوار بود. بقیه دوازده آبادی این بلوک خالصه نیستند و به خانها تعلق دارند که آزار و اخاذی آنها کمتر از مالیات آبادیهای خالصه نیست.

پیشوای مذهبی فعلی تاتاویس کمک بزرگی به این روستاییان می کند؛ زیرا بزرگان مردم آزار از او وحشت دارند و مثل سابق مردم را اذیت نمی کنند. قبل از حکومت معتمد [الدوله] یعنی سال ۱۸۴۰ با اینکه از سنگینی مالیات زیاد در عذاب نبودند اما غارت گله ها و کشتزارها کم نبود، چون وقتی حیوان و حشم صبح برای چرا خارج می شدند این یا آن لر غارتگر سواره سر می رسیدند و گله را می زدند و می بردند به جاهای غیرقابل دسترس در منطقه خودشان. از این رو ساکنان آن آبادیها بسیار زجر می کشیدند و برای خلاصی می کوشیدند، اما از زمان حکومت معتمد تاکنون این گونه غارتهای صورت نمی گیرد و دزدان زیان نمی رسانند. از این جهت روستاییان کمی قوت گرفته اند.

۶ کینه توزی روستاییان نماگرد قابل توجه است. دو برادر بودند به نامهای تورو و گراگوس که هر کدام با فرزندان و نوادگان خود خاندان بزرگی تشکیل داده بودند. کینه

چنان در دل آنان رخنه کرده بود که تا خشمگین می شدند برای جنگ گرد می آمدند. یکدیگر را زخمی می کردند و گاهی حتی یکی دو نفر از طرفین کشته می شدند. چون برای جنگ جمع می شدند از روستاهای مسلمان نشین مجاور نیز یاری می گرفتند. در آبادی نماگرد هر دسته برج و سنگری داشت که مثل جنگ در شهرها آماده می شدند و ده پانزده روز با هم می جنگیدند. در این کینه توزی روستایی حتی تا دوازده نفر نیز از طرفین کشته شدند. هرچه تعداد کشتگان بیشتر می شد دشمنی نیز بالا می گرفت زیرا هر نفر تقاص خون برادر خود را می طلبید. شکایت آنها نزد حاکم و قاضی شرع پیوسته برقرار بود. رشوه و مخارج بسیار از دو طرف و به زیان هر دو طرف صرف می شد و خانه خرابی به بار می آورد. اما کینه و دشمنی پایان نمی یافت. در سال ۱۸۵۱ وقتی عالیجناب اسقف تاتاووس وارد جلفا شد، در همان سال هم نزاع بین طرفین بروز کرد و یکی از دو طرف نزاع به نام مگردوم گیراگوسیان کشته شد. موضوع نزد خلیفه تازه وارد مطرح شد که چون رحم و مروت پدروار داشت طرفین را خواند و اندرز داد که دست از کینه بشویند و در این حد توفیق یافت زیرا طرفین پشیمان و متنبه و تسلیم نظر او شدند. زیرا پیشوای مذهبی خوب می دانست که اگر آنها نزد هم به سر برند امکان ندارد صلح برقرار بماند، تصمیم گرفت طرف تروسیان را مجبور کند تمام املاک خود را در نماگرد بفروشند و طرف گیراگوسیان را مجبور کند که برابر قیمت آنها را بخرند. تروسیانها از آنجا بروند و در روستای دیگری ساکن شوند. تروسیانها این رأی را پذیرفتند. املاک خود را به گیراگوسیانها فروختند و در همان سال ۱۸۵۱ از نماگرد کوچیدند و در روستای درختک ساکن شدند.

این صلحی را که خلیفه تاتاووس میان این دو گروه برقرار کرد تاکنون استوار مانده و آرامش و آشتی برقرار است و هیچ نزاع و مرافعه و مخالفتی از طرفین بروز نکرده است. روستاییان نماگرد از لحاظ شجاعت و دلیری و رفاه مشهورتر از سایر روستاهای آن بلوک اند. بیگلر هوسپیان نوه گیراگوس در سال ۱۸۵۷ حاکم فریدن شد و با شیوه دوستانه و برادرانه بر مردم حکومت کرد. چون او مردی قوم دوست و دانش پرور بود از آغاز سال ۱۸۵۴ در خانه خود، در نماگرد، مدرسه ای دایر کرد که سی پسر بچه از استاد خاچادور درهاروتون در یقیا زاریاتس تعلیم می گرفتند.

۷ هر آبادی این بلوک دارای یک کلیسا و یک یا دو کشیش است. اما بی سوادی تعمیم دارد و بیشتر ساکنان از نعمت سواد محروم‌اند و چون همیشه به درآمد خود می‌اندیشند از سواد و دانش مذهبی نیز محروم‌اند.

از آنجا که قبل از آمدن تاتار و روس پیشوای مذهبی کشیشان آن بلوک فاقد سرپرستی بودند هر یک به میل خود کار می‌کرد؛ اما پس از پیشوایی او کشیش نیکو غایوس در هوانسیان آدگانی که کشیش کاردانی بود سرپرست کشیشان آن بلوک شد که با کوشش او تا اندازه‌ای نظم و مقررات در آن بلوک راه یافت.

۸ هزار جریب از زمانهای پیش به‌خاطر انبوهی جمعیت مشهور بود. ششصد خانوار آنجا می‌زیستند. دیر آسداوازدین آنجا بود که پیشوای مذهبی داشت که نه فقط بلوک فریدن بلکه بلوک همدان را هم اداره می‌کرد. اما پس از ویران شدن دیر و کاستن جمعیت اکنون روستایی معمولی است.

۹ آبادی سورشجان به‌خاطر انجیل خطی خود مشهور است که آوازهٔ اعجاز و شفا دهندگی آن همه جا رسیده و زائران بسیاری بدانجا می‌رفتند. آن انجیل چند برگ پوستی دارد و نوشته‌ای بدین شرح: «اکنون این انجیل کلام خدا و این انجیل مبشر مقدس در سال ۹۴۷ [۱۵۴۸ م] در بلوک کاج‌برونی در آبادی آسپیسگان در سایهٔ سورپ استپانوس به اتمام رسید و در این سال ۹۴۷ در سال حَمَل، در زمستان سرد، روز ۵ فوریه به ارمنیان آزار بسیاری رسید. زیرا قوم خونریز با لشکر اسماعیلیان و سواران ایران کشور ارمنستان را لگدکوب کردند. بسیاری از سپاهیان اول به بلوک واسپورگان در وان و وستان رفتند که پادشاه تازه زولوند با سپاه سواره نظام ۱۴ [هزاری] آمدند و پانزده روز ماندند و به قوم ما ستم فراوان کردند. سپس از آنجا خارج شدند و به کاج‌برونی آمدند با گروه بسیاری از قوم تاتار. زمستان را در وُستان ماندند. مردم و حیوان و حشم آنها را از خانه‌شان بیرون می‌کردند و خود و چارپایانشان وارد خانه‌ها می‌شدند و آذوقه و حیوانات مردم را غارت کردند و بردند. به این هم اکتفا نکرده بنای آزار مسیحیان را گذاشتند برای کاه، جو و چیزهای لازم دیگر.» (یک ورق در اینجا افتاده و روی ورق دیگر نوشته شده) «... زوجه‌اش خاتون‌پاشا، فرزند نوریس اوگاراپت خوش‌خبر و خواهر آنها جان‌آغا و برادر تنی او بارون

مارجه و زوجه‌اش خانم و یاد کنید تمام اقوام نسبی زنده و مرده او را نزد مسیح آمین.»
 «کاتب حقیر کشیش بارسغ که به نام کشیشم و در عمل عاطل و باطل، چهره ناقابل را به زمین می‌سایم و شما با یک کلام «خدایا مرز» این ناچیز را یاد کنید که خدا شما را برای ظهور مجددش قابل بشمارد. باز هم یاد کنید مرا کاتب ناقابل و پدرم ملیک و زوجه‌ام زُمرّد و فرزندانم وارطانس و هوانس و معلم کشیش آزاریا و کشیش گاراپت. خدا به آنها اجر دهد.»

روی جلد آن صلیب نقره‌ای جعبه‌مانندی است که در چهار گوشه‌اش چهار قطعه نشخار هست و وسط صلیب حفره کوچکی است که در آن کاغذی هست که نام سورپ بارسغ گساراتسی بر آن نوشته شده و روی آن کاغذ و چهار گوشه صلیب با شیشه پوشانده شده است. در روایات آمده که این انجیل را سورپ بارسغ گساراتسی نوشته است اما این قول صحیح نیست چون این شخص اصلاً یونانی بود. اما این روایات ممکن است از نام مقدس که روی انجیل است سرچشمه گرفته باشد چون کاتب کتاب هم کشیش بارسغ بوده است که گمان می‌کنند این همان سورپ بارسغ گساراتسی است ولی این گمان مطمئن نیست. آن انجیل را از ارمنستان آوردند. زیرا معجزات آن از سابق شهرت داشته است. این انجیل در تصرف خاندانی است (که خود را صاحب آن می‌دانند) و از ساکنان آبادی سورشجان‌اند.

این خاندان صاحب انجیل از تمام خاندانهای سورشجان مظلوم‌ترند، بسیار فقیرند و همیشه بدهکار. این انجیل در اتاقی روستایی نگهداری می‌شود که صاحبان آن هریک در خانه خود چنین اتاقی ساخته‌اند. درباره انجیل می‌گویند زمانی آشوب درگرفته و دزدان آمدند و خواستند سورشجان را غارت کنند. صاحبان کتاب را در چشمه‌ای نزدیک آبادی انداختند و زیر شنهای آن پنهان کردند و خود از آنجا گریختند. پس از مدتی که آشوب آرام گرفت صاحبان انجیل دوباره آمدند و آن را از چشمه درآوردند و خشک یافتند بدون آنکه بدان آسیبی رسیده باشد. آن چشمه را که هنوز هم هست «چشمه پدر بزرگ» می‌نامند. چون روستاییان آن انجیل را عموماً پدر بزرگ می‌گویند. باز هم حکایتی هست که قوم لر سالها قبل وقتی می‌خواستند این آبادی را غارت کنند در شبی چندین سوار جمع شدند و قصد داشتند به آبادی حمله برند. چون نزدیک می‌شوند می‌بینند که سپاه بزرگی با شمشیر آخته با لباس سبز و قرمز آنها را احاطه کردند

که آنها می ترسند و می گریزند. روز بعد گوسفندی می آورند و به احترام انجیل مقدس قربانی می کنند. ترس و احترام و هیبت این انجیل تا امروز هم در قلوب غیرارمنیان بلوک فریدن وجود دارد و بعضی از آنها صادقانه به آن حرمت می گذارند و به معجزه نیرومند آن معتقدند. از این رو بسیاری از غیرارمنیان بیماران خود را نزد انجیل می آورند و پول و گوسفند صدقه می دهند و گاهی هم بیمارانشان شفا می یابند. وقتی جلفاییان هم به بیماری و ناخوشی مبتلا می شدند صاحبان انجیل آن را برای زیارت به جلفا می آوردند و مراسم ورود آن به جلفا بسیار باشکوه بود. چون مردم و بخصوص زنان گروه گروه از آن استقبال می کردند. گروهی پابرنه می رفتند، آن را سجده می کردند و می بوسیدند. در مقابل آن گوسفند قربانی می کردند و با این جلال و شکوه ورود آن را به جلفا محترم می شمردند.

در گذشته شمار زائران این انجیل بسیار بود چنان که از بوشهر و بصره هم به زیارت آن می آمدند. پدر و مادرها پس از تولد نوزادشان نذر می کردند، موی سر بچه را تا هفت ساله شوند در پای انجیل کوتاه کنند و چون وقت آن می رسید بچه را برای زیارت به سورشجان می بردند، موهای سرش را کوتاه می کردند و بعد از زیارت به خانه خود باز می گشتند. پیش از آنکه بچه را به سورشجان ببرند به سر او تیغ نمی کشیدند چون خادم انجیل بود. بسیاری از بیماران و دردمندان با اعتقاد راسخ نزد انجیل مقدس می رفتند و بنا بر روایات مکرر شفا می یافتند. بسیاری از زارعان از انجیل صلیب، چشم، زبان، دهان و قلب برای درمان فرزندانیشان می گرفتند و پس از مدتی جُفت آن را می ساختند و برای زیارت انجیل می رفتند و آنها را برمی گردانند. از هندوستان هم زنان و مردان مؤمن توسط اشخاص مورداعتماد خود برای انجیل پول می فرستادند. یک تکه شمع را روی نشخارهای روی جلد انجیل می مالیدند و پنبه پیچ می کردند و به زائر می دادند تا نگه دارد. مواقعی هم بود که برای خدمت انجیل زن، دختری یا مرد مصروع را نگه می داشتند. تشریفات نفرت انگیزی است. وقتی یکی از زائران به حجره انجیل وارد می شد مصروع از هوش می رفت. بر زمین می افتاد و می غلتید، به سینه خود می کوفت. موهایش را می کند، صورتش را می خراشید و آنگاه سر پا می ایستاد، بخوردان را می گرفت و بو می پراکند چنان که گویی از جانب انجیل پیامی دارد و برای زائران از غیب می گفت که چرا و برای چه آمده اند. با آواز خوش آن پیامها را بیان می کرد. حرفهای او بجا یا بیجا بود. مثلاً می گفت کسی که این طور لباس پوشیده آقا، آقا [منظور انجیل] چنین

می‌گوید: در هنگام غیب‌گویی چشم مصروع بسته است، از خود بیخود است. گاهی گویی از معجزه انجیل صحبت می‌کند و گاهی چگونگی فلان کس یا فلان جا را توضیح می‌دهد. از همان موقع باز شروع می‌کرد به کوفتن سینه و خراشیدن صورت و از این جهت موقع مراسم صورت مصروع همیشه خون‌آلود بود. پس از پایان مراسم مصروع به خود می‌آمد و اگر کسی از او می‌پرسید چه گفتی، می‌گفت هیچ نمی‌داند. راستی که جای دلتنگی است این شیادی! که برای پول درآوردن اختراع کرده‌اند. کشیش استپانوس (نویسنده تاریخ مختصر جلفا) از آبادی هزارجریب در ۱۰ مه ۱۲۴۷ (۱۷۹۷) به پیشوای مذهبی جلفا هاروتون، در این باره می‌نویسد: «کشیش هوانس جفاگرگی و کشیش گیراگوس جان‌خوشی پنج انجیل دارند که برای هر یک از آنها ده خادم جوان دختر و عروس استخدام کرده‌اند و این انجیل مقدس را به دست آنها داده‌اند. روزی دو یا سه مرتبه این چنگ شیطانی را می‌نوازند و انجیل را می‌گیرند و تکان می‌دهند و می‌رقصند و مردم را می‌ترسانند که آقای آقا [منظور انجیل] قربانی می‌خواهد و به دیگران فرمان می‌دهند که دخترت را به فلان جوان باید بدهی یا آقا فرمان می‌دهد که فلان دختر را کجا باید ببری یا فلان کس که از این آبادی قهر کرده باید جای دیگری برود. با اجرای این مراسم ۳۰۰ گوسفند و بره جمع کردند و مقداری نفر... این را که می‌نویسم با چشم خود دیده‌ام.»

چون این انجیل متعلق به یک خاندان است همیشه بین آنها نزاع درمی‌گیرد زیرا وارث آنند و برای تقسیم درآمد آن با هم دعوا می‌کنند. از نامه‌های کلیسای وانک دو برگ به دست من افتاد یکی به فارسی که قرارداد تقسیم درآمد انجیل بود و دیگری یک کنداک که توسط عالیجناب الکساندر پیشوای مذهبی کلیسای وانک در این مورد صادر شده بود. لازم دیدم رونوشت کنداک را در اینجا بیاورم:

«از خادم عیسی مسیح خلیفه الکساندر، دعای خیر ما به مردم و کشیشان سورشجان. انجیل متعلق به کلیساست و هر که کشیش است خادم کلیسای مقدس است و درآمد انجیل و هر درآمدی که ناشی از آن باشد باید بین کشیشان به تساوی تقسیم شود. کشیش مانول، کشیش مگردیچ و کشیش باغدا سار حق اضافه گرفتن ندارند. درآمد انجیل فقط متعلق به کشیش آسداواز دور، کشیش مانول کوچک، کشیش سرکیس، کشیش ماتئوس و کشیش مارگوس نیست. کل درآمد باید متساویاً تقسیم شود. قوانین و مقررات مقدس ما این است.

در تمام ارمنستان هم همین طور است و گفتن اینکه ما صاحب انجیل هستیم گناه است یا از خدا بترسید یا از ما شرم کنید. تا کی این اعمال خلاف شما را تحمل کنم. اگر با هم یکدل نیستید زحمت بکشید با هم دوست شوید و درآمد انجیل و کلیسا را با هم به طور مساوی تقسیم کنند. تحریر ۱۵ مه ۱۱۵۷ [۱۷۰۸ م].»

در حاشیه کُنداک نوشته شده: «فرزندان صهیون از خانواده آنها بید و اورشلیم متعلق به رسول است. انجیل مقدسترین مقدسان است که وقف است و متعلق به خانواده آن کشیشان. واجب است از حقوق آن همگی بهره مند شوند؛ طبق گفته حواری که می گوید: "زیرا که به این سبب باج نیز می دهند چونکه خُدام خدا و مواظب در همین امر هستند*." طبق فرمان عالیجناب خلیفه الکساندر این کُنداک تأیید می شود. کشیش هاروتون صفریان».

این کُنداک دارای ۷۹ امضا و مهر کشیشان جلفاست (تمام کسانی که در آن زمان بودند) که حقانیت این کُنداک را گواهی کرده اند.

«کشیش نظر رستمیان و کشیش مگردیچ گریگوریان سورشجانی با هم عهد و پیمان و قراردادی بستند که از این تاریخ کل وجوهات اعانات و نذورات که جهت انجیل سورشجان وصول شود دو قسمت گردد. یک قسمت برسد به کشیش نظر رستمیان و قسمت دیگر به کشیش مگردیچ گریگوریان و چنانچه نزاعی در باب مداخل انجیل پیش آید ملتزم می شوند که سالانه دوازده تومان به امام جمعه بزرگترین مسجد پردازند. این چند کلمه جهت این تعهد تحریر شد در شوال ۱۰۹۲».

طرفین نزد ما تعهد مطلب بالا را تقبل کردند
مهر شیخ الاسلام

در زمان خلیفه فعلی عالیجناب تاتاووس اسقف اعظم از شور زائران کاسته شد زیرا وقتی عالیجناب می دید سر درآمد انجیل بین وارثان نزاع درمی گرفت و شنیدن آن مراسم مصروع و خرافات و مخصوصاً اعتقاد او به یکسان بودن قدرت [تأثیر] انجیلها، به نزدیکان خود دستور داد به زیارت انجیل نروند و برای هندوستان کُنداکی به تاریخ ۶

*-رسالة پولس رسول به رومیان، باب ۱۳، آیه ۶.

سپتامبر ۱۸۵۲ ارسال کرد و پس از آگاه کردن آنها از اعمال خلافی که نسبت به انجیل و وارثان آن بروز می‌کند، دستور داد از ارسال هرگونه وجهی برای نیابت زیارت انجیل خودداری کنند. به همین جهت فعلاً از تعداد زائران کاسته شده و درآمد آنها کم شده است. اما هنوز هم اعتقاد ساده لوحانه بعضی مردم وجود دارد و زیارت انجیل به کلی از میان نرفته است.

۱۰ سنگباران از تمام روستاهای آن بلوک زیباتر است زیرا دشت آن پرگل است و مرتع آن پوشیده با گیاهان چون سفره سبزی گسترده است. پیش از سال ۱۸۴۰ روستای قبلی در محل همواری بود که در مقابل هجوم دشمن دفاع دشوار بود و خانه‌ها را دزدان غارت می‌کردند. در سال ۱۸۴۰ آن ده را ویران کردند و کمی دورتر از آن بر جای مرتفعی ده نو را ساختند با طرح زیبا و دور آن را حصار کشیدند و در چهار جانب آن برج نگهبانی و سنگر برای راندن دشمن تعبیه کردند. در کنار آن نهری جاری است که آب آن از چشمه‌های بسیار تأمین می‌شود. کلیسای مناسبی ساختند که دو کشیش به نامهای داوید و گاراپت دارد. ساکنان این آبادی و نیز کشیشان آن از آبادیهای دیگر باوفا تر و مهمان‌نوازتر و مؤدب‌ترند. مسلمانان، این آبادی را به خاطر زیبایی آن گلباران می‌نامند. یعنی گل در آن فراوان است. در این آبادی یک انجیل خطی هست به نام «روین تن قرمز» که به زیارت آن می‌روند.

۱۱ زرنه‌ایها به ساده‌لوحی بیش از حد معروف‌اند که زبانزد مردم است. درباره آنها می‌گویند وقتی محصلان مالیات سراغ آنها نمی‌رفتند در میان خود مشورت می‌کردند که مالیات را خودشان جمع کنند و در کیسه‌ای بریزند و بر تپه‌ای که گذرگاه عموم بود گذارند با این فکر که محصلان می‌آیند و آن کیسه را برمی‌دارند و می‌روند بدون آنکه وارد آبادی شوند و آزاری برسانند. کیسه گم شد. محصلان آمدند و مالیات خواستند. زرنه‌ایها داد و قال کردند که مالیات را خودمان جمع کردیم و سر آن تپه گذاشتیم که شما بردارید و ببرید. وقتی محصلان این سخن احمقانه را شنیدند سرکرده آنها را نزد شاه بردند و این گفته را به عرض رساندند. شاه فرمان داد ظرفی مویز بیاورند و ظرفی پشگل غلتان، روی هر دو ظرف سرپوش گذاشتند و نزد آنها بردند و سرپوش را برداشتند وقتی آنها دیدند

مویزها تکان نمی‌خورند اما پشکل غلتانها بیرون می‌آیند و فرار می‌کنند به یکدیگر می‌گویند: «بچه‌ها اول پادارها را.» و هجوم می‌برند به خوردن آنها. وقتی شاه این ساده‌لوحی غلیظ آنها را می‌بیند مالیات یکساله آنها را می‌بخشد و آزادشان می‌کند. از این مطالب خنده‌آور بسیار هست. ولی من به ذکر دو مورد اکتفا می‌کنم. بچه‌ای هنگام بازی دستش در کوزه آبی گیر می‌کند و نمی‌تواند آن را خارج کند. پدر و مادر بچه می‌آیند و کدخدای ده و اقوام خود را می‌خوانند و مبهوت می‌مانند که چه باید کرد؟ تصمیم می‌گیرند دست کودک را قطع کنند تا بیرون آورند. تازه عروسی این قضیه را می‌شنود، می‌رود و آن کوزه را می‌شکند و دست بچه را درمی‌آورد. همگی متعجب می‌شوند و تصمیم می‌گیرند یک میخ طویله در پیشانی عروس بکوبند تا در میان جمعیت گم نشود. زرنه‌ایها هنگام زمستان دور تنور می‌نشینند و پاهای خود را در آن می‌آویزند تا گرم شوند و دیگر نمی‌توانند بیرون بیاورند. این تصور دست می‌دهد که پاهایشان با هم آمیخته است. کدخدا را دعوت می‌کنند که پاهای آنها را از هم مجزا کند. کدخدا چوبی برمی‌دارد و بر پاهای آنها می‌کوبد. ضرب‌خورده پای خود را می‌کشد و تشخیص می‌دهد که از خودش است.

۱۲* بربروت بلوکی است دارای آبادیها و جمعیت زیر:

آبادی	خانوار	مرد	زن
جوز	۳۱	۱۱۵	۱۰۷
قره‌کهریز	۱۱	۳۱	۳۷
فرح‌آباد	۱۷	۵۷	۵۰
جهان‌خوش	۶۵	۱۷۱	۱۲۳
چهارباغ	۴۶	۱۵۳	۱۱۵
شوروه [شاپورآباد]	۱۹	۶۳	۴۳
آنوش [آنوش]	۳۵	۱۱۵	۱۰۰
پهره [فهره]	۳۴	۱۱۵	۸۹
دهنو	۵	۹	۹
۹	۲۶۳	۸۲۹	۶۷۳

*- در متن اصلی یازده دوبار تکرار شده به این جهت بربروت دوازده می‌شود.

۱۳ بلوک کمره شامل بر صورت زیر است:

زن	مرد	خانوار	آبادی
۳۶	۴۵	۱۴	داوود آباد
۶۱	۷۵	۲۴	کندلر [کندها]
۱۵۴	۱۷۰	۵۴	لیلهان
۲۳	۳۸	۱۰	ساکی
۶۸	۷۴	۲۲	فورچی باشی
۳۴۲	۴۰۲	۱۲۴	۵

۱۴ بلوک جاپلق شامل صورت زیر است:

زن	مرد	خانوار	آبادی
۶۱	۶۹	۱۹	چهارطاق
۹۹	۱۰۹	۳۷	اورتاچی مان [کجارستان]
۸۸	۱۱۹	۳۵	غمار
۶	۸	۳	مغان
۶۴	۸۲	۲۳	احمد آباد یا قلعه زاروک
۹۳	۱۱۳	۳۸	حسین آباد
۸۳	۹۵	۳۷	حاجی آباد
۱۵	۱۸	۵	شرف آباد
۱۰۲	۱۱۴	۳۲	پرچستان
۳۶	۴۴	۱۱	کامیان
۲۳۷	۲۸۷	۸۷	کِوت [مسعود آباد]
			[مقصود آباد]
۱۱۷	۱۲۳	۳۹	زَرنه
۸	۹	۲	عباس آباد
۱۲۶	۱۳۰	۴۰	باغ مودی [موری]
۹	۱۶	۵	مزرعه قاسم
۱۱۴۴	۱۳۳۶	۴۱۳	۱۵

۱۵ بلوک کژاز شامل آبادیها و جمعیت زیر است:

زن	مرد	خانوار	آبادی
۳۵	۳۸	۱۱	عنبرته
۲۹	۳۲	۸	قلعه شیخ
۱۰۳	۱۰۲	۲۹	دلیساوه [ادریس آباد]
۸۱	۹۴	۲۶	آزنا
۱۴۰	۱۵۴	۵۱	کلاوه
۱۶	۱۸	۶	امیریان
۳۱	۴۳	۱۲	مرند
۶۲	۷۰	۲۷	گلزار
<u>۲۷</u>	<u>۳۰</u>	<u>۱۳</u>	<u>سیدان</u>
۵۲۴	۵۸۱	۱۸۳	۹

۱۶ بلوک ملایر شامل آبادیها و جمعیت زیر است:

زن	مرد	خانوار	آبادی
۱۵۱	۱۹۰	۶۱	انوش [آنوچ]
۶۹	۷۱	۲۴	قاسم آباد
<u>۹</u>	<u>۱۱</u>	<u>۳</u>	<u>ده چونه</u>
۲۲۹	۲۷۲	۸۸	۳

۱۷ بلوک قراغان دارای آبادیهای زیر است:

زن	مرد	خانوار	آبادی
۲۴	۲۳	۶	چهارحد
۱۰۸	۹۶	۳۲	چاناخچی
۱۲۹	۱۵۲	۵۰	لار
<u>۴۳</u>	<u>۴۴</u>	<u>۱۴</u>	<u>چمباد</u>
۳۰۴	۳۱۵	۱۰۲	۴

جلد دوم: فصل نهم ۶۳۵

۱۸ جمعیت بلوکهای یادشده در جهل مطلق غرقاند که نه از تکلیف الهی و مذهبی اطلاعی دارند و نه از راه و روش درست زیستن بویی برده‌اند. بنابراین بجاست بعضی از قومپروان به گردآوری اعانه همت کنند و دو مدرسه برای سوادآموزی آنها در آن بلوکها تأسیس نمایند.

۱۹ جمع کل ارمنیان ایران (بجز آذربایجان) با محسوب کردن شمار ساکنان همدان و تهران و شهرها و روستاهای دیگر که ابواب جمعی کلیسای وانک اند بدین قرار است:

شهر	خانوار	مرد	زن
همدان	۴۰	۱۱۶	۱۱۹
روستای شاورین	۷۶	۱۶۶	۱۵۲
شهر تهران:			
محله قزوینها	۳۶	۹۲	۸۱
محله شاه‌عبدالعظیم	۳۹	۷۸	۶۷
ده ونک	۳۰	۷۶	۷۳
شترخوار	۱۳	۳۲	۳۰
انزلی	۹	۲۱	۱۶
رشت و تجار شهرهای دیگر	-	۶۹	۳
شیراز از اوایل کوچ			
پانصد خانوار بوده‌اند			
اما حالا:	۷	۱۵	۲۰
بوشهر	۹	۳۲	۳۴
	۲۵۹	۶۹۷	۵۹۵

۲۰ چون ساکنان ارمنی هندوستان و جاوه از جلفا کوچیده‌اند، پس از ما هستند و لازم می‌دانم تعداد آنها را هم در اینجا بیاورم:

هندوستان :

زن	مرد	خانوار	
۲۷۷	۳۴۵	۱۱۳	کلکته
-	۷۷	-	ساکنان غیر جلفایی کلکته
۲	۴	۱	چاناگار
۶	۶	۶	چیچرا
۹	۱۴	۵	صیدآباد
۳۹	۵۵	۲۴	داکا
۴۵	۵۱	۲۰	مدرس
۲۵	۲۴	۱۷	بمبئی
۱۷	۱۹	۵	سورات
۲۶	۲۹	۸	سنگاپور
۱۳	۱۶	۴	بینانگ
۴۵۹	۶۴۰	۲۰۳	جمع

جاوه:

زن	مرد	خانوار	
۲۰	۱۹	۷	باتاویا
۱۰	۶	۴	چریبون
			تنگال
۶	۱۳	۲	پانیوماس
۱۲	۱۱	۵	جبارا
			سوربایا
۸	۱۰	۴	سمرانگ
۵۱۵	۶۹۹	۲۲۵	جمع

۱- [بدون توضیح در اصل کتاب]

پایان جلد دوم تاریخ

فهرست نام اشخاص

آ

آبتانس (راهب) ۵۱۹

آبوف ۹۵ ح

آبغوس ۴۶۵

آبکار ۱۰۸، ۱۰۹، ۳۸۸

آبکار و کمپانی ۱۴۱

آبکاریان بارون آبکار ۵

آبکاریان قازار ۵۹۱

آبکاریان بارون گریگور ۱۰۹، ۵۴۱

آبکاریان ۱۰۹، ۱۴۱، ۴۷۰، ۵۴۱، ۵۹۰

۶۰۵

آبکاریانها ۱۰۸

آبکاریها ۲۷۷

آبلاها ۵۵۴، ۵۵۵

آپل ۶۲۱، ۶۲۲

آپوف ۵۳۸

آتام کور ۲۷۵

آجودان ترک طببلچی ۳۵۶

آخسپر ۱۰۱

آخی جان ۴۶

آدم ۳۹۴، ۵۲۴، ۵۲۶

آراکل مورخ ح، ۲، ۳، ۴، ۷، ۸، ۱۲ ح، ۱۳،

۱۴ ح، ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۱۹، ۲۰ ح، ۲۱، ۲۲،

۲۳، ۲۷ ح، ۲۹، ۳۱، ۳۴ ح، ۳۷، ۴۰، ۴۳،

۴۴، ۴۸، ۴۹ ح، ۵۲، ۵۹ ح، ۷۰ ح، ۸۱ ح،

۲۸۵، ۳۱۱، ۴۰۶ ح، ۴۳۱ ح، ۴۶۶،

۴۸۵ ح، ۵۳۸

آراکلیان خاجیک ۱۳۹

آراکلیان هوانس ۱۲۶

آرامائیس ۳۲۸ ح

آرامیان ۴۰۸

آرزانیاها ۱۱۱

آرسیل ۵۳۸

آریستاگیس ۵۰۸

آریوس ۶۰۴ ح

آزادخان ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷،

۲۲۹، ۴۰۰

آزادلونیاها ۲۷۵

آزبروک ۲۳۵

آسادور ۵۳۹، ۵۵۸، ۵۸۱

آفاجان ۵۲۲	آسپساگان ۶۲۶
آفاجان رنگرز ۲۶۹	آسدوازدور ۸۴، ۸۶، ۸۷، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۹۱
آفاجانیان سیمون ۱۱۷	۳۹۲، ۴۲۵، ۴۳۰، ۴۳۷، ۴۴۴، ۴۴۸
آفاجعفرقلی ۱۵۰	۴۴۹، ۵۰۸، ۵۲۶ ح
آفاحسین سیچانی ۳۳۶، ۳۰۶	آسدوازدوریان گریگور ۱۲۸
آفاحسین ۳۵۲	آسدوازدوریان مانوک ۳۰۲
آقاداوید ۱۰۰، ۳۵	آسدوازدوریان بارون و سکان ۳۰۶، ۳۲۲
آقاداوید یانها ۱۰۰، ۶۳	آسقیک ۵۳۸
آقاداوید یها ۲۲۳	آسلی جان ۳۹۱
آقازادور ۹۳، ۵۱۵	آشی ۵۳۸
آقازار ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۸۰، ح، ۵۵۵	آغوصیان هوانس ۱۱۹
آقازاربارون ۸۱ ح، ۲۳۱	آفا امنیاز ۲۳۸
آقازاریان استپانوس ۱۲۶	آفا امین (خاندان) ۱۱۰
آقازاریان ۵۵۵	آقایی آوردیک ۵۵۹
آقازاریان صفر ۱۲۶	آقابابا ۲۶۸، ۵۳۹
آقازاریان هوسپ ۴۶۹	آقابابیان ۹۷
آقازاریانها ۷۱، ۲۶۹	آقابابیان استپانوس ۱۳۵
آقازاریانها کاتان ۲۲۶	آقابابیانها ۶۳
آقازاریانها ملیک آفاها ۲۲۶	آقابابیهها ۲۲۳
آقازاریها ۸۰ ح	آقاربارون امنیاز ۱۰۳
آقازاکاره ۸۳	آقائبغوس ۹۴ ح
آقاسارهاد ۸۳، ۹۹ ح	آقاییک آراکل ۳۱۱
آقاسافراز ۱۱۵	آقابیگیان ۴۷۰
آقاسرکیس ۲۲۴	آقاپتروس ۹۲، ۹۳، ۹۴
آقاشاهریمان ۸۳	آقاپتروس و سکانی ۹۵ ح
آقاشهاب ۴۴	آقاپیره ۸۴، ۱۲۵
آقاصفر ۸۱ ح، ۵۵۵	آقاپیریان بغوس ۱۲۶
آقاکشیش ۳۹	آقاپیریان موشغ ۱۲۶

آقاهاوسپ ۵۱۴، ۵۶۰	آقاگارايت ۴۶۸
آقايي ۲۶۹، ۲۷۰	آقاگالوست ۴۰۰
آقسايرها ۲۷۴	آقاگريگور ۱۰۲، ۴۷۹
آقيجانيها ۲۷	آقاماركار ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۵۶
آلبيرت ۱۰۱	آقامال ۹۳، ۱۰۶، ۱۲۵
آليک ۵۶۱ح	آقامالها ۲۷۷
آماتونيهاکنياز ۱۱۱	آقاماليان گريگور ۱۲۰
آمادان کنياز داويد هوسپيان ۱۱۱	آقاماليانها ۶۴، ۱۰۵
آميريانها ۱۰۸	آقاماليها ۲۷۴
آنا ۷۴، ۷۵، ۵۱۷، ۵۲۲، ۵۳۷، ۵۴۲، ۵۶۴	آقامانوک ۸۱ح، ۹۰
آناخانم ۲۲۲	آقامحمدخان ۳۳۸ح ← محمدخان
آنايه ۵۱۷	آقامحمدحسن خان ۳۷۲
آنانيا ۶۰۹	آقامراد ۸۳، ۸۴
آنايي ۲۷۷، ۳۸۹، ۵۳۳	آقاميرزايها ۲۷۵
آنايها ۲۷۵	آقاميرمحمدمهدي ۳۵۸
آنتون ۴۷۱	آقاميناس ۱۰۲
آنتونيان ۱۲۶	آقانظر ۸۳
آنجلون ۱۰۱	آقانازارت ۴۷۰
آنيسكوف نيکلا آندريانوويچ ۳۷۷	آقانوريان استپانوسيان ۱۰۶
آنيچکوف ۳۷۸	آقانوريان بارون پتروس استپانوس ۳۶۶
آندرياس ۲۴۹، ۴۰۹، ۴۴۹	آقانوريان زاکاريا ۱۲۶
آندرياس وکمپاني ۱۴۱	آقانوريان صفر ۱۲۶
آندرياسيان بارون بارسغ ۱۴۰، ۱۴۱	آقانوريانها ۶۴، ۱۰۵، ۱۰۶
آندرياسيان بارون بغوس ۱۴۲، ۴۷۳، ۵۴۹	آقاؤسکاني خواجه واليانس ۲۲۱
آندرياسيان بارون گارايت ۱۴۲	آقاهاروتون ۲۳۸
آندرياسيان مگردیچ زادور ۸۰ح	آقاهاروتونها ۲۶۹
آندرياسيان يقيازار ۳۵۶	آقاهاکوب ۹۷
	آقاهوانس ۷۲

۱	آواک ۳۸۸، ۵۵۸
ابراهام ۳۴، ۲۲۴، ۴۴۴	آواکلیان ۱۰۴
ابراهام بارون ساهاک ۲۹۳	آواکلیان (خاندان) ۵۱۵
ابراهام جلفایی ۴۵۵	آواکلیان هاروتون ۱۰۳، ۵۱۶
ابراهیم ۳۹۵، ۵۴۴	آواکلیانها ۱۰۰، ۱۰۳
ابراهیم اسحق ۳۹۶	آواکیانها ۲۶، ۵۸۸
ابراهیم بیک مکری ۲۷۳	آود ۱۴۸، ۲۷۴، ۳۹۱، ۵۱۲، ۵۲۹، ۵۳۷
ابراهیم خان ۲۱۰، ۶۱۵	۵۳۹
ابراهیم میرزا ۲۱۰	آودآقا ۲۸۵ ح
ایمملکیان سیمون داوید ۷۵	آودپاشه ۵۷۲
ابوالحسن آجرتراش ۲۷۰	آودال ۱۲۵
ابوالفتح خان ۱۰۵، ۲۱۱، ۲۳۳، ۲۴۱، ۲۴۲	آودال مسی ۵۳۷
۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۸۶ ح	آوداقیان آقاپیره ۱۲۶
ابوالقاسم بلنده ۳۳۱	آودالیانتس آوانس ج، ۴۷۰
ابوالمسیح ۱۴۸	آودومیان بارون خاجیک ۱۴۱
ابوتراب بیک ۱۹	آودومیان بارون هوانس ۴۶۷
ابوطالب ۳۷۲	آودیان ۱۳۸، ۶۰۷
ابولی ۲۷۱	آودیس ۵۰، ۱۰۲، ۴۳۲
ادگار ۵۱۲	آودیک (معروف به آلتون) ۴۰، ۹۰، ۵۳۷
ادگارپت نورس ۶۲۶	۵۳۸، ۵۴۳، ۵۷۱، ۵۸۹
ارمیا ۳۱۳	آودیکیان خاجیک ۱۲۰
اربایان اصلی جان ۵۵۱	آودیکیان سرکیس ۱۲۸
اروپ سانه ۵۷۲	آودیکیان نیکو غایوس ۵۹۱
اروغلو ۵۱۲	آودآقا ۱۰۵
اروغلوئها ۲۷۸	آودیک ۱۲۰، ۱۲۵، ۴۱۳، ۴۵۵
اریوس ۴۷۶ ح	آهارون ۴۰۹، ۴۲۵، ۴۳۴
اروپ ۶۰۲	آیدین ۲۷۷

فهرست نام اشخاص ۶۴۱

استپان ۵۵۱، ۵۵۹	اسقف استپانوس ح، ۴۰۲، ۴۱۱، ۴۶۵،
استپانوس ۱۱۶، ۱۲۵، ۱۴۵، ۱۶۵ ح، ۱۶۶،	۴۸۷، ۵۷۳، ۵۹۶
۲۱۴، ۲۵۰، ۲۸۳، ۳۰۵، ۳۴۳، ۳۵۹،	اسقف الکساندر ۱۰۴ ح، ۴۱۳، ۴۸۷، ۵۶۱ ح
۴۰۹، ۴۱۱، ۴۲۵، ۴۳۲، ۴۳۵، ۴۳۷ ح،	اوهان = هوهان
۴۴۰ ح، ۴۹۲، ۵۵۱، ۵۶۰، ۵۷۳، ۵۷۴،	اسقف بغوس ۲۰۴، ۴۳۲، ۴۸۸
۵۸۵، ۶۰۳ ح	اسقف تاتاووس (اعظم) د، ه، ۷۹، ۳۶۷،
استپانوس فریدنی ط	۳۷۸، ۳۸۰، ۴۵۶ ح، ۴۸۱، ۴۹۲، ۴۹۵،
استپانوس کمالی ۲۷۷	۴۹۶
استپانوسیان آقاپره ۱۲۶	اسقف تاتاووس ۴۹۶ ح، ۵۴۱، ۵۵۶، ۵۵۷،
استپانوسیان آقازار ۱۲۵	۵۶۰، ۵۶۳، ۵۶۵، ۵۹۲، ۵۹۳، ۶۰۱،
استپانوسیان هوانس ۱۴۲	۶۰۶، ۶۲۵، ۶۳۰
استپانوسیان هوسپ ۱۳۶	اسقف خاد ۱۵۹
استپانوسیان مناسگان ۵۸۸	اسقف داوید (اعظم) ۳۸۸، ۴۲۸، ۵۵۸،
استپانوسیان میاسار ۱۱۷	۵۷۴، ۵۸۵
استپانوسیها ۲۷۶	اسقف گورگ ۴۴۲
استادمیناس ۵۲۶	اسقف ماردیروس ۴۱
استفان ۵۲۶	اسقف مانول ۲، ۹
اسد ۱۵۹	اسقف مسروپ ۵۴۴
اسرائیلیان ۳۱۴	اسقف موسس ۱۸، ۴۲۴، ۴۳۴، ۴۸۸
اسماعیل ۱۴۸	اسقف نیکول ۴۰۶ ح
اسماعیل خان ۲۶۲	اسقف هاروتون ۴۴۱، ۴۸۹
اسماعیل طاقانی ۲۶۸	اسقف هاگروپ ۴۸۶، ۴۸۹
اسماعیلیان ۶۲۶	اسقف هوانس ۳۹، ۴۴۷، ۶۰۳ ح
اسکندر ۱۱۳	اسقف هوهان = اوهان ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۴،
اسقف آسدوازادور ۲، ۴۳۱	اسقف یوسیبی ۴۰۱
اسقف آسدوازادور اسد ۹	اسکندر ۵۰۶
اسقف آندریا ۴۰۱	اشرف ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۵۸۲،
اسقف آسدوازادور فرح آبادی ۴۳۰	۵۸۴

اشراقی ۷۳	الله قلی خان ۱۹۷، ۲۸۷
اصلان ۱۴۸، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۴	الله وردی ۱۴۸، ۴۳۱، ۵۳۸
اعتمادالدوله ۶۱	الله وردی خان ۵، ۴۶۶
اعتمادالدوله محمود قلی خان ۱۷۱، ۱۷۲	الله وردی شیرازی ۲۷۶
افراساتیها ۲۲۸	الیز ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۲۵، ۱۴۸، ۴۱۳
افغان ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۵	الیزیان آقازادور ۱۲۶
۱۷۶، ۱۷۷، ۲۱۳	الیزیه ۲۷۵
افغانها ۱۳۴، ۱۴۹، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶	الیاهاکیان هاروتون ۳۰۳
۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۵	الیزابت ۱۲۸
۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۹۶، ۲۲۰	امان الله خان ۱۷۲، ۱۷۶، ۱۷۸
۲۲۴، ۲۸۰، ۲۸۱، ۴۲۴، ۴۸۸، ۵۸۲	امنیاز ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۶، ۲۸۵، ۴۱۳
۵۸۴، ۶۱۰	امنیاز بارون ۱۹۱
افلاطون ۵۱۰، ۵۵۸	امیر آخوریاشی ۵۷۹
اکبرخان ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴	امیر اسدیانه ۶۴، ۱۰۵، ۱۰۷
اکرم خان ۲۱۹	امیر آقا ۳۸۹
اغاز ۱۴۸	امیر الملک ۳۷۶
الاغ رنگ گنیه ۲۷۶	امیرجان ۲۳۰
العاذر ۵۲۵، ۵۳۲	امیرجان بارون ۲۳۱، ۲۸۵
الکساندر ۱۴۵، ۳۹۰، ۴۱۱، ۴۱۳، ۴۱۶	امیرحسن ۱۹۷
۴۲۲، ۴۲۴، ۴۶۴، ۶۲۹	امیرخان ۲۱۰
الکساندر جلفایی ۴۱۳، ۴۱۴	امیرغازی خان ۳
الکساندر دوم ۳۷۷، ۳۷۸	امیرکبیر ۱۵۲
الکسی ۱۰۹، ۱۲۰، ۳۱۱	امیرگونه خان ۵، ۱۰، ۱۲، ۱۶، ۴۱
الکساندریان بغوس ۱۲۶	امیریان آقا هوسپ ۱۱۰
الکساندریان خاچیک ۳۰۲	امیریان بارون امیرخان ۱۳۹، ۳۳۸، ۳۶۵
الکسیوویچ پتروس ۱۲۸	۵۶۰، ۵۹۲، ۶۰۰، ۶۰۹
الکیاسیه ۲۷۶	امیریانها ۱۱۰

امیرها ۲۷۴	ب
امین ۱۱۱	باب ۳۶۸ ح
امین الدوله ۳۲۷	بابانان هوانس ۵۸۹
امینیانها ۱۰۸، ۱۱۰	بابانها ۲۷۵
اندریوسکی ۱۱۱	باباپانوسیها ۲۳۶
انوکولوبیان کنیاز داوید ۳۴۴	باباخان ۲۹۱، ۲۹۲، ۳۱۵
اواساب ۵۰۶، ۵۳۸	بشارگوتسیر ۱۲۷
اواک ادانیانها ۲۷	بابکوکها ۲۷۴
اوپسانیها ۲۷۴	باباکیان خواجه آودیک ۵۳۹
اورلوف ۱۲۶	باباکیان یقیازار ۱۲۵
اوسانا ۵۳۸	بابان شهریمانی ۴۷۹
اوسیان الکسی دیشونسی ۳۰۹	بابلیان ۳۱۴
اوستیانه ۵۷۱	بابلیها ۲۷۵
اوسوم ناسر ۴۷۱	بابه ملیک ۲
اوغورلویک ۴۴، ۴۵	باتام ۵۳۸
اوروغلر ۱۰۱	باتوخان ۱۷۴
اوغیده ۵۲۳، ۵۵۱	باتون ۸۰ ح
اولوخاتون ۵۳۷	باراغام ۸۳، ۱۲۵، ۴۲۵، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴
اولوخان ۵۵۹	باراغامیان استپانوس ۱۳۹
اوهان ۳۸۸، ۳۸۹، ۴۴۸، ۵۱۹	باراغامیان زاکاریا ۱۲۶
اوهان بزرگ ۴۴۴	باراغامیان بارون گورک ۱۴۱
اوهانجان ۵۱۷، ۵۲۳	بارتوغی مئوس ۶۰۳
اوهانس ۵۲۲	بارسام ۴۲۵ ح
اوهان کوچک ۴۴۴	بارسرخ ۴۲۵
اییراکسه ۵۶۴	بارسغیان صفر ۱۲۸
اییرسیمه ۳۸۸، ۵۱۵	بارسغیان بارون گالستان ۴۴۴
ایزابیل ۳۲۱	بارسغیان مانوک ۱۴۲
ایوب ۲۱۳، ۲۱۵	بارسغیان هاروتون ۱۴۲

بارون شاه‌نظر ۴۶۷	بارسغیها ۲۷۴
بارون صفر ۹۳، ۱۳۳	بارون آقامال ۲۸۵ح
بارون طرخان ۵۴۳	بارون آقاجان ۵۷۲ح
بارون غوکاس ۴۶۹	بارون آندره‌سیان ۹۹
بارون گاراپت ۲۷۵، ۳۴۱	بارون آودیک ۳۸۹
بارون گریگور ۱۰۹، ۱۱۰، ۳۵۵، ۳۹۰	بارون استپان ۹۶
بارون گالوست ۱۰۴ح	بارون الیاز ۱۰۲
بارون ماردیروس ۴۹	بارون امیرخان ۱۱۰، ۵۶۰، ۵۶۱
بارون مارکار ۵۳۷، ۵۴۴	بارون ۷۳، ۱۰۸، ۶۲۶
بارون مارکاریانها ۲۷۶	بارون باغداसार ۵۱۵
بارون مارکوس ۴۶۹	بارون بتلهمیها ۲۷۵
بارون مانوک ۲۰ح	بارون بغوس ۲۲۴
بارون مراد ۸۴، ۱۲۵	بارون بورفراسوی ۵۹۱
بارون مسروپ ۵۸۹	بارون پانوس ۲۷۷
بارون مگردیچ ۱۱۰	بارون پتروس ۱۰۶، ۱۱۹، ۲۰۲، ۲۲۵،
بارون نازارت ۵۳۰	۳۷۸، ۳۵۸، ۳۵۳
بارون نظر ۱۲۵	بارون خواجه سافراز ۳۸۸، ۴۰۳
بارون نظریها ۲۷۶	بارون دیلانچی ۵۵۹
بارون وانجale ۱۰۶	بارون زاکار ۳۲۳
بارون وسکان ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵	بارون زینی ۵۵۴
بارون هاروتون ۱۰۹	بارون ساهاک پامیان ۳۵۵
بارون هاکوب‌جان ۳۸۸	بارون ساهراد ۹۶
بارون هاکوبی ۲۷۴	بارون ست‌سامان ۲۹۳
بارون هایراپت ۳۲۹ح	بارون ستاقه ۱۰۶
بارون هوانس ۹۳، ۱۲۰، ۲۸۵ح، ۳۹۰	بارون سرکیس ۲۳۰، ۲۸۵ح، ۴۳۲، ۵۵۷
۵۸۹، ۵۴۸	بارون سوکیاس ۲۷۷
بارون هوسپها ۲۷۴	بارون سیمون ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۶
بارون هوهان جانیانها ۲۷۷	۳۲۹ح

بارون هونجان ۲۰۲	بطوخیانها ۶۳، ۹۶
بارون یساعیها ۲۷۶	بغوس ۸۸، ۱۱۷، ۱۳۱، ۲۰۲، ۲۰۶، ۲۱۳،
بارون یقیا زار ۱۴۱	۲۷۸، ۳۴۳، ۴۳۲، ۴۶۵، ۴۸۵، ۵۳۸
باسیلیسیان استپانوس ۴۱۲ ح	بغوس آندون ۲۷۸
باشتومیها ۲۲۸ ح	بغوس گریگور ۳۵۳
باغبان غوکاسیها ۲۷۴	بغوسیان پتروس ۱۱۷
باغدا سار ۴۶، ۱۷۲ ح، ۲۶۱، ۴۳۷، ۵۵۸	بغوسیان دئیونسیوس ۱۲۵
باغدا ساریان آقامارکار ۱۰۵، ۱۲۵	بگوم ۵۴۳
باغدا ساریان هاروتون ۱۳۸	بگوم شیرازیها ۴۸۲
باغرام ۹۰، ۱۴۸	بلبلیانها ۲۷۴
باغرامیها ۲۳۶	بنّا خاچادوریانها ۲۲۸ ح
باقراوغلی ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۹۲،	بنا داویدیانیها ۲۲۸ ح
۱۹۴، ۱۹۸، ۲۰۰ ح، ۲۱۱، ۵۰۱، ۵۰۳ ح	بنا سیمونیها ۲۲۸ ح
باقرخان ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۲، ۲۸۸	بنا گورگیها ۲۲۸ ح
باگرواندی هوانس ۳۳۱	بنا گوستانیها ۲۲۸ ح
بناماز ۵۳۹	بنا مگردیچ ۲۷۷
بتلهمیان سوکیاس ۵۸۹	بنا وسکانیها ۲۲۸ ح
بتلهمیها هوهانس ۳۰۳ ح	بنا هاروتونیها ۲۲۸ ح
بتونیها ۲۲۳	بوتانی ۶۲۷
بدری ۷۱، ۸۰ ح، ۸۱ ح، ۳۸۹، ۵۵۵	بوجار باغدا ساریها ۲۷۷
بدوغیها ۲۷۶	بوجار صادق ۲۷۰
بربروتی اوهان ۴۵۵	بوجار ماردیروس ۲۷۷
برجی نیانها ۲۷۷	بوجار مانوکیها ۲۷۶، ۲۷۷
برستاگُمس ۷۵	بودلثان آکسفورد ۴۰۲ ح
برین توماس ۱۲۶	بوشا بارسغ ۲۷۷
بزرگ شاهیهها ۲۲۳	بوریا باف ۹۶
بشیر ۱۴۸	بوغدانیان سیمون ۱۲۸
بطوخیان ۹۷	بهبودف کنیاز ۱۱۱

بهبودی آنها ۱۱۱	۵۱۲، ۵۱۵، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۳۷، ۵۳۸
بایون ۱۴۸	۵۳۹
بیجانیان داوید ۱۳۵	پانوس جولاه ۲۷۸
بیجانیها ۲۷۶	پانوس گریگور ۳۲۴
بیگم ۲۷۷، ۲۸۵ ح	پانوسیان آقامیناس ۱۰۱
بیگ نظریان اسقف تاتاووس ح، د	پانوسیانیها ۲۷۴
بیگلر ۶۲۲	پانوسیهای گیلانی ۲۷۶
بین یسینها ۲۷۶	پپرینس ۵۶۴
بی بی ۵۵۸	پتخان ماتوسیها ۲۷۴
پ	پتر اول ۱۲۸
پاپ ۳۸	پتر دوم ۱۲۸
پاپ کلمنت یازدهم ۴۱۵	پتر کبیر ۱۲۸
پاپیک ۱۷۴	پترو فنی ۱۲۸
پاپوشچی هاروتونیها ۲۷۴	پتروس ۹۱، ۱۱۷، ۱۲۵، ۳۴۳، ۴۲۵، ۴۳۱ ح،
پاتریارک هوانس ۴۲۵	۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۵۱۰، ۵۲۴، ۵۲۹،
پاداس ۲۷۷	۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۶، ۵۵۰، ۵۷۱،
پادریها ۴۱۱، ۴۱۲ ح	۶۰۲، ۵۹۹
پاراسی ۳۸۸	پتروس آقا ۹۶
پارسادان ۹۸	پتروس آودیک ۲۷۵
پارسادانها ۲۲۳	پتروس استپانوس ۱۳۸
پارسادانیانها ۶۳	پتروس حواری ۴۱۵
پارسغ صغیر ۴۰۹	پتروس وسکان ۹۱
پارسغ کبیر ۴۰۹	پتروسیان آقاولی ۱۲۶
پاشه ۵۲۹	پتروسیان آودیک ۱۲۶
پاشیک ملیک ۲	پتروسیان بغوس ۱۱۶
پامیانان آودیک ۳۴۵	پتروسیان پوکراد ۱۲۵
پانوس ۱۰۱، ۱۲۷، ۱۶۷، ۱۶۹، ۳۵۴	پتروسیان خاچیک ۱۲۶
	پتروسیان خواجه مال خاص ۵۸۳

تاچلوخانیها ۲۷۶	پتروسیان گرگین ۱۲۶
تاجیک ۲۲۳	پتروسیان مگردوم ۱۲۶
تادئوس ۴۴۴، ۶۰۳ح	پتروسیان مگردیچ ۴۶۷
تاسالی ۵۳۸، ۹۵	پتروسیان هاگوپ ۴۷۱، ۵۶۲، ۵۷۲ح
تاقواله ۲۳۶	پدرمیکائیل چامچیان ح، ز، ۴۰۶، ۴۱۲ح
تاقوالیانها ۲۷، ۲۸	۴۱۶، ۴۲۱، ۴۲۳، ۴۲۶ح
تاقیادیان ۳۹۸ح	پری جان ۲۲۲
تاقیادیانتس مسروپ ج، ۱۲ح، ۳۳۴ح، ۵۸۸	پری ناز ۳۲۱
تاکوهی ۵۱۰، ۵۱۵، ۵۳۸، ۵۴۶، ۵۶۳، ۵۹۰	پزشکیان هوسپاستپان ۱۳۵
تامینه ۳۸۸	پلارنیوس ۴۰۲
تانگ خاتون ۱۰۰، ۵۱۵، ۵۶۰	پولس ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۱
تانگمر ۵۲۲، ۵۲۳	پولس رسول ۴۶۱ح، ۴۶۶ح، ۴۹۲ح، ۶۳۰ح
تانگوم ۳۵۴، ۵۱۵	پیکان ۵۳۸
تاواکاله ۵۱۵	پیرنیا ۲۷۵
تاواکالیان ۱۲۶	پیلات ۳۹۵، ۵۳۶
تای بابا ۲۵۱	پیلیوس ۲۷۷
تئودوس ۴۷۶ح	پینه دوز زاکاریا ۲۷۷
تبریزی ۴۳۶	پینه دوز نیکوگایوس ۲۷۷
تبریزیها ۶۰، ۲۰۴، ۲۳۵	
تراب خان ۲۱۲	ت
ترکمانان ۳۱۰	تاتار ۶۲۶
تروس ۵۵۴	تاتاووس ج، ۷۹، ۱۴۰، ۳۶۳، ۳۶۶، ۳۶۷
تروسیان ۶۲۵	۳۷۱، ۳۷۶، ۳۷۷، ۴۳۲، ۴۳۴، ۴۳۷
تروسیان مانوک ۱۴۱، ۵۹۰، ۵۹۱	۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۵، ۴۵۸، ۴۸۰، ۴۸۱
تروسیان هوسپ ۱۴۱	۴۸۲، ۴۸۵، ۴۹۳، ۵۹۴ح، ۶۱۴
تروسیان ۶۲۵	۶۲۰، ۶۲۲، ۶۲۴، ۶۲۶
تروسیانهای نماگردی ۳۴۵	تاج الدوله ۳۳۰
تکال ۴۷۳	تاجلوخان ۵۳۰

تکفی ۵۶۴	جراح مارگوس ۲۸۶ ح
توپچی ماتوسیه ۲۷۶	جغالیها ۲۷۴
توپچیانها ۲۷، ۶۴، ۱۰۵	جلال بیک ۲، ۳ ح
توپچیان استان ۱۲۷	جلال اوغلی ۹، ۱۱، ۱۵
توشمالیانها ۱۱۱	جمالیان آقاهاونجان ۳۹۰
تقی کچل ۳۲۰	جمالیان خواجه هوهان ۳۵ ح
توکلانیها ۶۴، ۱۰۰، ۱۰۳	جمالیانتس گریگور ۱۲۵
توما ۴۸۷، ۵۲۴، ۶۰۸	جمالیها ۲۲۳
توماروت آقا ۹۵ ح	جوادعلی دلاک ۲۷۱
توماس ۱۰۹، ۵۳۹	جوان ۵۲۲
تومیک ۲۷۷	جوزف ولف ۵۸۷
تومیکیه ۲۷۴	جوانیک ۲۷۷
تون تاب پیلیگیها ۲۷۵	جولاهه آندون ۲۷۸
تون تاب غوکاسیه ۲۷۴	جولاهه آرد ۲۷۵
تون تاب هاروتونیها ۲۷۴	جولی گریگوریها ۲۷۷
تیمورس ۷۳	جهانگیر ۲۷۷، ۵۷۲ ح
	جیک موکلیها ۲۲۳

ج

جاخاتون ۱۰۱	چاروادار آیواز ۲۷۶
جاخاتون گل صنم ۲۲۲	چارواداروسکانیانها ۲۷۴
جاخاتونها ۲۲۳	چاروادارهاروتون ۲۷۶
جاخاتونیانها ۲۷	چاغاتسیانیه ۲۷۴
جان بخش خان ۲۶۴، ۲۶۵	چامچیان ۳ ح، ۷ ح، ۱۲، ۱۴ ح، ۱۷۲ ح،
جان هوان ۱۱	۱۷۷ ح، ۱۸۷ ح، ۲۱۴ ح، ۲۵۴، ۲۸۲،
جبرائیل ۱۹۹، ۳۹۲، ۵۳۲	۲۸۶ ح، ۴۰۶ ح، ۴۱۵
جعفرخان ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۲،	چراغ علی خان ۳۶۳
۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵	چگورساز آنتانس ۲۷۶

چلنگر هوانسیانها ۲۲۸ ح	حسین ۴۸۱
چورک گاراپت ۵۱۲	حسین جولاهه ۲۷۱
چوکاسیان ۴۹ ح	حسین خان ۲۸۶ ح، ۳۰۷
چینه کش آوده‌ها ۲۲۸ ح	حسین خان لنگ ۲۱۸، ۲۱۹
	حسین خان صدر ۳۶۴
ح	حسین سیچانی ۹۷، ۹۸، ۳۳۲
حاتم خانیها ۲۲۸ ح، ۲۷۴	حسین عباس ۲۷۰
حاج اسماعیل ۸۹	حسین علی میرزا ۳۳۱ ح، ۳۳۳
حاجی ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸	حسین قلی خان ۲۹۲، ۳۳۱
حاجی احمد خان ۴۸۳	حسینی ۲۶۸
حاجی رضا ۲۷۰	حشمت‌الدوله ۳۷۳، ۳۷۵، ۳۷۷
حاجی شاکچی ۴۳۱ ح	حضرت داوود ۴۶۴
حاجی عبدالله ۲۲۶	حضرت عیسی ۲۲
حاجی علی نقی بیک ۲۷۲	حضرت گورگ ۳۹۲
حاجی علی نقی سیچانی ۲۰۲	حضرت محمد [ص] ۵۰۰
حاجی قاسم ۲۲۶	حضرت مریم ۱۴، ۹۷، ۲۸۵ ح، ۳۹۴، ۴۰۸
حاجی قوام ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱	۴۱۷، ۴۱۸، ۴۶۵، ۴۶۷، ۵۲۴، ۵۲۶
حاجی محمد حسین سیچانی ۳۵۶	۵۳۷، ۵۴۰، ۶۰۵
حاجی مرتضی قلی ۲۰۲	حضرت معصومه [ع] ۳۴۲
حاجی میرصادق ۶۱۰ ح	حضرت میناس ۷۲
حاجی هاشم خان ۳۰۴، ۳۲۱، ۳۲۲	حضرت نوح ۲۴۵
۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۶ ح، ۳۲۷	حضرت یحیی ۵۴۷
۳۲۸	حضرت یوسف ۴۳۹
حسن بیگی ۳۵۳، ۳۵۴	حکیم استپان ۴۸۱
حسن خان ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹	حکیم خاچیک ۲۷۷
۲۲۹، ۲۵۵	حلاج هوهان ۲۷۷
حسن قلی مایزاری ۲۷۱	حمامی خاچیک ۲۷۷
حسن علی میرزا ۳۳۱	حمامی زادوریه‌ها ۲۷۷

خاتون ۵۳۰، ۵۵۹	حوری خان ۴۸۰
خاتون پاشا ۶۲۴	حوریک ۵۱۲
خاتون زاد ۵۰۶	حوا ۳۹۴، ۵۲۴
خاتون وُسکی ۱۴۸	حیدرخان ۲۱۹
خاخام یهودی ۳۳۸	حیدرعلی ۱۳۶

خدابنده ۲

خارکن بوداق ۲۷۶

خ

خالداریان آقامارکار ۲۸۳، ۳۰۳، ۴۳۸، ۵۱۰

خاچادور ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۴۲،

خالداریان هوهان ۳۵

۴۰۲، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۲۳، ح،

خالداریان ۹۶، ۹۹، ح، ۱۹۰

۴۳۲، ۴۳۴، ۴۸۸، ۵۵۹، ۵۹۱، ۶۰۰،

۶۰۱

خالداریان تنس استپانوس ۱۳۵

خاچادور اول ۴۰۵

خالداریان داوید ۵۱۰

خاچادور دوم ۴۴۶، ۴۴۸، ۴۹۰، ۵۰۳، ح،

خالداریان خواجه گریگور ۹۶، ۱۶۹

ع ۱۰

خالداریان سارهاد ۱۶۷، ۱۷۰

خاچیک ۱۲۵، ۱۴۲، ۵۱۲

خالداریان مراد ۳۸۸

خاچیک آقا ۱۶۷، ۲۷۶، ۵۰۸

خالداریانها ۶۳، ۹۶، ۱۱۶، ۲۲۳

خاچیک عیسی قلی ۲۷۸

خان بیگ ۵۲۹، ۵۵۴

خاچیک غارامیان ۱۰۶

خان پاشا ۹۵

خاچیک قارامیانها ۲۷۴

خان پری مال ۵۳۹

خاچیک موش خرماپی ۲۷۸

خاندادیک ۸۴، ۸۶

خاچیکیان آود ۳۳

خان گرجی ۱۰۴، ح

خاچیکیان بارون استپانوس ۴۶۶

خانم ۶۲۷

خاچیکیان شیشه بر ۲۷۴

خانوف زاکاریا ۲۳۱

خاچیکیان فیلیپوس ۴۹۱

ختایی ۷۱، ۸۰، ح

خاچیکیان مانوک ۳۰۹

خداباشیانها ۱۱۱

خاچیکیان مانول ۱۲۶

خداوردی ۲۷۳

خاچیکیان هنوانس ۳۳۸، ۳۹۸، ۴۰۴، ح،

خدرغوله ۱۳۱، ۱۳۲

۴۲۹، ۴۳۲، ح

خزاج هوسپ ۲۷۷	۴۱۰، ح، ۴۱۱، ۴۶۱، ۵۹۹
خسرو ۳۳۸ ح	خلیفه داوید اول ۳۹۳
خسرو خان ۲۶۲، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸ ح،	خلیفه داوید دوم ۳۹۳
۴۸۴	خلیفه دردریان ۶۰۲
خسروسلطان ۵۲	خلیفه درهوسپیان گورگ ۵۸۹
خلیفه آراکل ز	خلیفه زکریا ۲۱۲، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۹۹
خلیفه آسدوازادور ۲۷۹، ۳۵۵، ۳۵۸، ۴۸۴،	خلیفه قازار ۵۹۲
۵۹۹	خلیفه گاراپت ۳۹۳
خلیفه آقازار ۵۵۶	خلیفه گریگور ۳۲۳، ۳۲۵، ۴۰۵
خلیفه آندریاس ۳۵۵، ۳۵۸، ۳۶۲، ۳۶۳،	خلیفه گولجی ۶۰۲
۴۵۵	خلیفه گیراگوس ۴۴۱، ۴۸۹، ۴۹۵
خلیفه آود ۲۷۶	خلیفه مگردیج ۱۳۶، ۱۳۷، ۲۳۵، ۲۴۶
خلیفه الکساندر ۴۶۳، ۵۶۰، ۶۳۰	۲۴۹، ۲۶۳، ۳۹۳
خلیفه استپانوس ۴۲۳ ح، ۴۶۳، ۴۶۴، ۵۹۹	خلیفه موسس ۳۹۰، ۳۹۲، ۴۱۱، ۵۹۸
خلیفه (اعظم) تاتاووس ۳۹۷، ۵۶۴	۴۱۵، ۴۲۴، ۴۷۴ ح، ۵۸۴، ۵۸۵
خلیفه اوهان ۳۵۵، ۵۱۹	خلیفه میکائیل ۲۷۹ ح، ۵۱۸
خلیفه بغوس ز، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۲۸، ۲۳۰،	خلیفه وسکان ۴۸۶
۴۸۹، ۲۳۱	خلیفه هاروتون ۱۸۴ ح، ۲۷۵، ۲۸۶
خلیفه بارسنگ ۵۹۹	خلیفه هاکوپ ز، ۱۳۸، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۳،
خلیفه پتروس ۳۹۱	۴۴۰، ۴۴۸، ۴۸۱، ۵۹۷، ۶۰۳ ح
خلیفه تاتاووس ۸۰، ۹۴، ۳۹۸ ح، ۶۰۸،	خلیفه هاکوپ (ژوزئیت) ۵۹۸
۶۲۵	خلیفه هاکوپوس ۴۸۲، ۴۸۹، ۴۹۵، ۶۰۴ ح
خلیفه خاچادور ۲۰۰ ح، ۳۳۸، ۳۹۳، ۳۹۸ ح،	خلیفه هواکیم جلفایی ۶۰۳ ح
۴۰۱، ۴۰۳ ح، ۴۰۶، ۴۰۶ ح، ۴۱۰، ۵۲۱،	خلیفه هوانس ۱۴۷، ۳۰۸ ح، ۳۹۸ ح، ۴۰۲،
۵۳۰، ۵۸۵، ۶۱۰ ح	۴۱۲ ح، ۴۵۹
خلیفه خخر ۵۰۶	خلیفه هوسپ ۴۰۰
خلیفه دانیل ۴۴۱	خلیفه هوهان ۴۷۹، ۵۷۳
خلیفه داوید ۱۰۴ ح، ۳۸۷، ۳۸۸، ۴۰۹،	خلیفه یعقوب ۲۸۵ ح

خواجه آقازادور ۵۵۳	۳۳، ۴۲، ۶۲، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ح، ۹۰
خواجه آقازار ۱۸۶	۱۰۶، ۱۲۵، ۳۹۷، ح، ۶۰۷
خواجه آود ۵۵۳	خواجه سرفرازیان ۲۶
خواجه آودیک ۱۲۵، ۳۸۹، ۳۹۸، ح، ۵۳۷	خواجه سرفرازیها ۲۲۳
۵۴۱	خواجه سولتاو له ۵۳۷
خواجه اِگاز ۱۲۶	خواجه صفر ۳۰، ۳۹، ۴۰، ۴۲، ۵۶، ۶۵
خواجه الیاز ۱۲۵	۱۲۵، ۱۳۳، ۱۸۶
خواجه الیاس ۶۸، ۶۹	خواجه طرخان ۱۰۰
خواجه امنیاز ۱۰۳، ۱۸۶	خواجه غوکاس ۹۱، ۱۲۵، ۴۷۵، ح، ۵۲۷
خواجه اوهان ۳۸۸	خواجه فرانگول صفریان ۱۲۵
خواجه اوهانس ۵۲۲	خواجه کانان ۵۴۳
خواجه بابان ۱۸۶	خواجه کمال ۹۰، ۱۲۵
خواجه بابک ۵۳۷	خواجه ماردیروس ۱۸۶
خواجه بغوس ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۱۲۵، ۵۲۱، ۵۲۲	خواجه مارکار ۵۴۴
خواجه بغوسیانه ۸۸	خواجه ماکویی ۲۳۹
خواجه بغوسیها ۲۲۳، ۲۷۷	خواجه مراد ۱۲۳، ۱۲۵
خواجه پانوس ۱۲۹، ۱۳۰	خواجه موشغ ۱۲۵
خواجه پتروس ۸۸، ۹۱، ۱۲۵، ۴۷۵، ح	خواجه مال ۱۲۵، ۱۶۷
۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۶، ۵۲۷	خواجه مال خاص ۵۸۳
خواجه پتروسیان ۸۹	خواجه مالیانه ۱۱۱
خواجه جلال ۱۲۵	خواجه مانوک ۷۱، ۸۰، ح، ۱۲۵، ۵۵۵
خواجه خاچیک ۵، ۶۵، ۱۲۵	خواجه ملکم ۱۶۸
خواجه خاچیکیان پتروس ۱۲۵	خواجه ملیک آقا ۱۰۶، ح
خواجه زادور ۱۲۵	خواجه میناس ۹۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ح
خواجه زاکار ۳۵، ح	۱۱۲، ۱۲۵، ۱۹۱
خواجه زادوریان آقامال ۱۲۵	خواجه میناسیان ۱۰۶، ۱۱۲
خواجه زکریا ۱۸۶	خواجه میناسیان الیاز ۱۲۵
خواجه سرفراز (= سرفراز = سرفراز) ۲۷، ح	خواجه میناسیان امنیاز ۱۲۵

داوید یانها ۲۷	خواجه میناسیان سافراز ۱۲۵
دادیک ۵۱۰	خواجه میناسیان ست آقا ۱۲۵
داغستانیها ۱۹۰	خواجه میناسیان کامیا ۱۲۵
دالیتا ۵۶۴، ۵۶۲	خواجه نظر ۳، ۲۶، ۳۰، ۳۳، ۳۷، ۳۸، ۳۹
دانیال ۳۱۴، ۳۹۶	۴۲، ۵۶، ۶۳، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹
داوود ۲۹۹، ۳۹۶، ۴۱۸، ۴۸۷، ۵۳۹، ۵۵۵	۱۱۴، ۱۲۵، ۵۲۹، ۱۰۵ ح
۵۸۱	خواجه نورواله ۵۳۷، ۵۲۹
داوید ۱۲۵، ۱۴۴، ۱۵۱ ح، ۳۵۴، ۳۵۹	خواجه نیکو غوسپها ۲۲۳
۳۸۷، ۴۰۸، ۴۲۵، ۴۳۲، ۴۸۶، ۴۸۸	خواجه وارطان (= وطن) ۶۷، ۶۹، ۷۰
۴۹۰ ح، ۵۰۸، ۵۳۷، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۶	خواجه واله ها ۲۲۸ ح
۵۷۴، ۵۸۵، ۶۳۲	خواجه وسکان ۹۳، ۱۱۳، ۲۰۲، ۵۱۰
داویدها ۲۷۴	خواجه ولیجان ۱۲۵
داوید اول ۳۸۷، ۴۰۶ ح، ۴۰۷، ۴۸۶، ۵۹۴ ح	خواجه ولیجانیان ۸۹، ۵۲۱
داوید خانیان، بارون امیرجان ۲۹۶	خواجه هاروتون ۱۸۶
داوید دوم ۱۸۰ ح، ۴۲۸، ۴۲۹	خواجه ها کوب جان ۹۶، ۹۹ ح، ۵۴۵
داوید شاه ۳۹۵	خواجه هایگاز ۱۲۵
داویدیان استپانوس ۱۱۷	خواجه هوانس ۱۸۶، ۵۱۳
داویدیان بوناوندور ۱۲۸	خواجه هوسپ ۱۴۲ ح، ۵۵۸
داویدیان مارکار ۱۴۲	خواجه هوهان ۹۹ ح
داویدیان هوانس ۱۲۶	خواجه هوهان جان ۱۸۶، ۵۲۲
داویدیان یاورهوانس خان ۳۵۶	خواجه یغنظر ۱۴۰، ۱۴۱
دباغ مارکار ۲۷۷	خواجه یغیازار ۸۰ ح، ۵۴۷، ۵۶۲، ۵۷۱ ح
دباغ هاروتونیها ۲۷۵	خوروم سیمی ۵۳۹
دبوریها ۲۷۴	خیاط ملکومیا ۲۲۸ ح
دجال ۱۹۳، ۳۹۷	
درآراکل ۲۷۸	د
درآسدوازدوریان گریگور ۳۱۲، ۳۱۳	داتف ۰۳ ح
درآسدوازدوریها ۲۷۴	دادگوم ۵۲۹

درآندریاسیها ۲۷۵	درقوکاسیان یقیاهوانسیان ۵۸۸
درآودیان گاراپت ۵۵۰	درگابریلیان ساندخت ۵۶۲
درآودی ۲۷۵	درگابریلیها ۲۷۴
درآودیهها ۲۷۶	درگاراپت آقاهوانس ۵۶۵
دراستپانوس ۱۶۵ح	درگاراپتیها ۲۷۵، ۲۷۶
دراستپانوسیان بارون مناتسگان ۳۴۹	درگاسپار ۲۷۸
دراستپانوسیان کشیش گابریل ۲۷۰	درگاسپاریان پارسغ هوانسیان ۱۱۲
دراستپانوسیانهها ۲۷۷	درگریگور ۲۷۸
درالکساندریها ۲۷۵	درگریگوریان کشیش هوسپ ۵۴۷، ۵۸۹
درپتروسیان صفر ۱۲۵	درگریگوریانهها ۲۷۴
درپتروس ملیک ۶۲۰، ۶۲۱	درگریگوریها ۲۷۵
درتروسیانهها ۲۷۴	درگورگیانهها ۲۷۶
درخاچادورهاروتون ۲۹۴	درگیراگوسیان استپانوس ۱۱۶
درخاچادوریان هاروتون ۳۰۹، ۳۱۱	درمارکار ۲۷۸
درخاچاتوریهها ۲۷۵	درمارکاریانهها ۵۹۱
درداویدیان ۱۲۶	درماتئوسیان کشیش سرکیس ی(حاشیه)، ۳۶۶
دردریان هوانس ۶۰۰	درماتئوسیانهها ۵۹۱
درزاکاریها ۲۷۷	درماردیروس ۲۷۷، ۲۷۸
درسامولیان خسروخان ۳۳۵، ۵۶۶	درمادیروسیانهها ۲۷۴
درسرکیس ۳۶۶	درماردیروسیان هوانس ۱۳۵
درسرکیسیان سیمون ۱۳۲	درمگردیچ هوانس ۳۵۶
درسیمونیها ۲۷۵، ۲۷۶	درمگردیچیها ۲۷۴
درسیمونیان بارون سرکیس ۲۹۶	درمگردیچیانها ۲۷۴
درفشه ۱۶۳، ۱۶۴	درموسسیها ۲۷۷
درقازاریان درآودیس ۵۸۹	درمیناسیانها ۲۷۴
درقوکاسیان خاچادور ۱۳۵	درنرسیانها ۱۳۹
درقوکاسیان بارون گورگ ۱۴۰، ۱۴۸	درنیکودیموسیها ۲۷۵
درقوکاسیان هوانس ۵۸۸	دروسکانیها ۲۷۳

دهی ۲۶۹	درهارا پتیه ۲۷۵
دیفوف ۵۱۲	درهارا تونیان داتقی هوانس ۴۵۵
دیلاکیانها ۶۴	درهارو تونیان گراگوس ۸۰ ح
دیلاکیان ۷۵، ۱۱۲ ح	درهارو تونیه ۲۷۵
دیلاکیان ملکوم ۱۲۰	درهاکوبیه ۲۷۵، ۲۷۷
دیلاکیانها ۱۱۲ ح	درهوانسیان سرکیس ۱۳۹
دیلانچی دشتی سرکیس ۱۰۰	درهوانسیها ۲۷۴
دیلانچی ۵۵۳	درهواکیمیان، ماردیروس ۸۰ ح، ۴۵۶ ح،
دیلتیان نظر ۱۳۵	۴۹۵، ۵۵۶
دیلتیانها ۱۱۱، ۱۱۲ ح	درهوهانیانها ۱۰۸
دیلکیها ۲۶	درهوهانیان استپانوس هاروتون ۶۰۰،
دیولیک ۲۷۷	۶۰۳ ح، ۶۰۴ ح
دنیا ۵۳۸	درهوهانیانتس هاروتون ج
دیونیس ۴۱۹	دریسس ۵۶۴
ر	دریقیا زاریان آندریاس ۵۹۱
راماس ۵۲۹	دریقیا زاریانتس گابریل ۳۵۷، ۳۵۳
راماگوی ۱۲۶	دشتیه ۲۰، ۶۰، ۶۱، ۴۶۰
رامه ۳۰۲ ح، ۴۳۹	دشخو ۵۳۸
راهب هارون ۵۹۹	دکاندارگالوسیها ۲۷۶
راهب استپانوس ۵۹۹	دلاک آراکلیها ۲۷۵
راهب بارسام ۵۹۹	دلاک پتروس ۲۷۵
راهب بارغام ۵۹۹	دلاک خاچیکیه ۲۷۵، ۲۷۶
راهب سیمون ۵۹۹	دلاک مگردیج ۲۷۷
راهب غوکاس کوچک ۵۹۹	دلال غریبیه ۲۷۶
راهب گورگ ۵۹۹	دلال گیراگوسیه ۲۷۵
راهب نیکو غایوس ۵۹۹	دولاب خاتون ۳۴۹
راهب هاروتون ۵۹۹	دولزدو گروف کنیا دیمترایوانویج ۳۶۵،
	۳۷۸، ۴۵۶، ۵۶۶

راهب هوانس ۵۹۹	زاکاریان خاچیک ۱۱۶
رجب علی ۳۲۱	زاکیگنها ۲۷۶
رحیم چهارباغی ۲۷۲	زیت ۵۱۷
رضاخان ۲۳۹	زرگر آبکاریانها ۲۷۲
رضا عباسی ۵۲۶ح	زرگر پالوس ۲۷۷
رستم بیگ ۱۴۸، ۳۴۴، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳	زرگر خاچیک ۲۷۵
۳۵۴، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹	زرگر زاکاریها ۲۷۴
رلوف ۴۰۶ح	زرگر گریگوریانها ۲۷۴
رمضان باباقلی ۳۳۱	زرگر مرادیانهای شلنوک ۲۷۲
رمضان چملانی ۳۳۳	زرنه ایها ۶۳۱، ۶۳۲
رمضان علی خان ۳۱۰	زکریا ۴۲۵، ۴۳۲، ۵۴۶، ۵۸۰
روپسانه ۸۴، ۸۹	زکریای تفلیسی ۴۳۲
رونیان هوانس ۴۸۱	زکی خان ۲۱۹، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴
	۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۱
ز	زکی شاه ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴
زدام ۵۳۸	زلیخا ۳۹۶
زادور ۱۴۸، ۲۷۷، ۳۸۸، ۵۱۸، ۵۳۸، ۵۳۹	زمرّد ۶۲۷
زادور پتروس ۲۷۷	زندیه ۲۹۲
زادوریان خاچیک ۱۲۶	زوریریان مارکار ۳۰۲
زادوریان مگردوم ۱۲۶	زوگ هاکیویها ۲۷۶
زادوریان هاکوب جان ۱۲۵	زولوند ۶۲۶
زاغیک ۳۹۱، ۵۳۸	زیبا ۱۰۱
زاغیگنها ۲۷۴	زیپسته ۳۸۹، ۵۳۷، ۵۵۴
زاکار ۸۳، ۱۲۱، ۲۷۷، ۵۴۸	زینی ۵۵۴، ۵۵۵
زاکارگز انگینی ۲۷۸	
زاکاروتی ۷۰ح	ژ
زاکاره ۵۱۷	ژوزف دوم ۷۳
زاکاریان بابل ۳۰۹	ژوزیت هاکوب ۶۰۳ح

سامبار ۵۴۳	س
سامری ۵۳۲	سارا ۵۶۴، ۵۶۳
سامولیانها ۱۰۷، ۱۰۵	ساراخانم ۵۵۹
سامیان ۵۸۹	ساراد ۲۷۷، ۱۲
سامیان بارون گریگور ج، ۱۳۹، ۵۸۸، ۵۸۹	سارادخان ۵۰۸
سانجیان آودیس ۵۶۱ح	سارادین ۱۲۵
ساندخت ۵۲۳، ۵۲۷، ۵۶۴	سارالو ۳۸۹ح، ۵۰۸، ۵۵۸
ساوایان بارون هوانس ۲۱۳، ۲۲۸	ساروخان ۲، ۵۵۱
ساول تاپاشه ۵۲۹	ساروک ۵۳۸، ۵۳۹
سانولیان زاکاره ۱۲۶	سارهاد ۸۳، ۹۶، ۱۰۲، ۱۱۶، ۱۶۹، ۴۱۳
سانولیانها ۶۴	۵۴۳
سهاک ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۳۱، ۳۵۵	سارهادآقا ۱۲۵
۳۸۹، ۳۹۰ح، ۴۰۵، ۵۳۸	سارهادیان ۱۰۰، ۱۲۱
سهاکیان ۳۵۵	سارهادیان آقاپیره ۱۱۷
سهاکیان آود ۱۳۵	سارهادیان زاکار ۱۲۰
سهاکیان هاروتون ی (حاشیه)، ز، ۱۰۶	سارهادیان زاکاریا ۱۲۵
سهاکیان هایراپت ۱۱۷	سارهادیان خواجه زاکاریها ۱۲۷
سهاکیانها ۲۷۶	سارهادیان نظر ۱۲۵
سهاکیها ۳۵۵	سارهادیانها ۱۰۰
ساهراد ۵۴۵	سارهادیها ۲۷۵
ساهرادیانها ۶۳	سافراز ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۲۵، ۴۱۳
ست ۱۰۹	سافرازیانها ۱۱۱
ست آقا ۱۲۵	ساگینیان داویدخان ۳۰۷، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲
ست آقا گریگور ۲۲۲	۳۳۴
ستاقا ۴۱۳	سالک ۱۹۰
ستاقه ۱۰۱، ۱۰۲	سالنجیان ۹۷
ست آقیان نظر ۱۲۵	سالنجیانها ۶۳
ستاقیانها ۲۷۲	سالنجیها ۲۲۳

ستیان آود ۱۳۹	شگه پیران ۴۰۱
ستیان گریگور ۳۰۲	سلطان احمد ۹، ۱۷۴
ستیا ۲۷۴	سلطان الیاس ۱۲، ۱۹
سدوم ۳۹۶	سلطان پاشا ۵۱۷
سرافراز ۳۰	سلطان حسین ۱۳۴، ۱۴۶
سرجان کامبل ۳۳۳	سلطان سلیم ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۰ ح
سرجولیا چایلد ۱۲۹	سلطان محمد خدابنده ۳، ۱۵
سردار محمود ۱۷۱	سلطان محمد میرزا ۳۳۱، ۳۳۲
سرشاردن ۱۲۹	سلطان مراد ۳، ۱۵
سرفرازیانها (= شافرازیانها) ۶۳	سلطانوم ۱۲۵
سرکیس ۱۳۱، ۲۱۲، ۲۳۱، ۲۳۲، ۵۴۴، ۵۴۵	سلطانو ۳۰
سرکیس ۵۵۴، ۵۵۴، ۵۶۰	سلطانومیان ۲۷۹ ح
سرکیس دشتی ۵۵۹	سلطانومیان شاهمیر ۱۳۹، ۲۹۵، ۳۰۲
سرکیسیان ۴۶۷	سلمان ۳۶۰
سرکیسیان آندریاس ۴۴۸	سلوکیاس ۶۲۰
سرکیسیان باغرام ۳۰۲	سلیمان ۱۴۴، ۳۱۶، ۳۹۶، ۴۰۹، ۴۱۸
سرکیسیان ماکدسی ماغاک ۳۰۳ ح	۴۸۷، ۵۰۴، ۵۳۳
سرکیسیان وارطان ۳۰۳ ح	سلیمان خان صمصام الدوله ۳۵۹
سرکیسیان هایرایت ۱۲۶	سلیمانیان ماتاوس گریگور ۳۰۲
سرکیسیانها ۱۱۱	سموردوز گریگوریاها ۲۷۵
سرکیسیانهای شیرازی ۲۷۴	سمسوری ۱۷۰
سُرنازن بارسغ ۲۷۸	سمسوری مانوک ۱۶۷
سُرنازن خاچیک ۲۷۸	سنت توماس ۹۲
سرگی اوف هاگوب ۱۲۸	سنگتراش هوهانی ۲۷۴
سعادت ۱۴۸	سنی اسماعیل ۳۲۰
سغ پتروس ۳۹۲	سوجوم ملیک ۲
سیغیر ۹۵	سن ولادیمیر ۳۷۷
سفرآز ۶۹	سورپ آتاناس ۶۰۳

سورپ استپانوس ۳۹۶	۴۵۵، ۴۷۳، ۵۵۶، ۵۹۰، ۶۰۸
سورپ اچمیا دزین ۴۲۱، ۴۱۳	سوکیاسیان بتغم ۵۵۶
سورپ بارسغ گساراتسی ۶۲۷	سوکیاسیان وارطان ۱۱۶
سورپ بغوس ۱۰۱، ۱۳۰، ۴۱۶، ۴۳۰	سوکیاسیانها ۱۰۸، ۱۱۰
۴۳۸، ۴۶۱	سهام الدوله ۳۴۴، ۳۴۵
سورپ سرکیس ۳۰۳، ۵۱۹	سهرانیها ۲۷۶
سورپ سرکیس خضرنبی ۵۱۷	سیچانی ۳۵۵
سورپ گریگور ۴۱، ۴۲، ۱۵۹، ۱۸۰، ح	سیچانیان ۳۳۲
۳۰۲، ۶۰۳	سیداحمدخان ۲۱۵
سورپ گورگ ۳۰۳، ۵۲۴، ۵۷۱	سیداسدالله ۱۰۴، ح، ۳۵۷، ۳۶۳
سورپ میناس ۳۰۲، ۵۲۴	سیدحسن ۲۶۰، ۲۶۱
سورپ نرسس شنورهایلی ۶۰۳، ح	سیدعلی اکبر ۲۷۱
سورپ وارطان ه	سیدعلی خان ۱۷۶
سورپ هاکوب ۳۰۲، ۳۰۳، ح	سیدمرادخان ۲۸۸، ۲۸۹
سورپ هاکوپوس ۵۶۷	سیدمیرعبدالباقی ۴۸۱
سورپ هوانس ۳۰۳، ح	سیدمیرعبدالله ۵۱۴
سورنیان هوانس ۹۱، ۳۹۲، ۴۰۰، ۴۴۹	سیفالدوله ۹۳، ۳۳۱
۴۵۰، ۴۸۱، ۴۸۲	سیفالدوله محمد میرزا ۴۵۹
سوری ۹۳	سیلیک هوانس ۲۷۷
سوغومون ۳۴۲، ۳۴۳	سیمون ۷۵، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۳۱، ۲۷۵
سوغومون خان ۳۴۵	۲۷۷، ۳۳۸، ۴۰۹، ۴۲۵، ۴۳۲، ۴۸۶
سوغومه ۵۶۴	۵۱۵، ۵۳۸، ۵۶۰، ۵۶۵
سوفیا ۵۶۴	سیمونیان ۳۶۵، ۴۴۹، ۴۵۳، ۵۹۱، ۵۹۲
سوفیه ۵۲۲، ۵۳۷	سیمونیان گریگور ۳۰۳، ح
سوکیاس ۵۲۲، ۵۲۳، ۶۲۱، ۶۲۲	سیمونیان نیکو غایوس ۱۲۸
سوکیاس آپل (کلاتر) ۶۲۱	سیمونیان هاکوب ۱۳۹
سوکیاس ملیک ۶۲۱	سیمونیانها ۲۷۴
سوکیاسیان بارون مارکار ۱۱۰، ۱۴۲، ۴۵۲	سیمونیانها ۴۸۱

سینامبر ۵۹۹

شاه عباس (= اول = کبیر) ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶

سیون ۴۰۸

۷، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵

سیون ۴۴۷

۱۸، ۲۱، ۲۳، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۳۶

۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۴۹

۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۸

ش

۶۱، ۶۲، ۶۵، ۶۶، ۷۳، ۱۱۳، ۱۸۴

شاخه نبات ۶۹

۲۷۳، ۳۴۳، ۴۳۱، ۴۶۶، ۵۲۱، ۵۳۰

شاخ نباتها ۲۷۶

۵۳۷، ۵۴۷، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۸، ۵۹۵

شاطر عرب ۲۷۲

۶۰۹، ۶۱۹

شافراز ۱۲۱

شاه عباس دوم ۲۰، ۲۷، ۶۰، ۶۲، ۶۳، ۶۷

شافرازیانها ۱۱۱

۷۱، ۷۳، ۱۲۲، ۲۸۲، ۳۸۸، ۴۶۰، ۶۰۸

شافرازیها ۶۰۹

شاه عباس سوم ۱۴۴، ۱۸۲، ۱۸۴

شاورین ۴۶۸

شاه محمود ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶

شاه ابدال خان ۲۵۹

۱۷۸، ۱۷۹

شاه اشرف ۵۹۹، ۶۰۳

شاهریمان ۸۴، ۱۲۵

شاه داوید ۴۰۵

شاهریمانیان ایگناتسیوس ۱۲۸

شاهرخ ۲۱۳

شاهریمانیان زاکار ۱۲۸

شاه خاص ۶۹

شاهریمانیان سارهاد ۸۳، ۸۴، ۱۲۵

شاه سلطان حسین ۳۴، ۱۳۳، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۳

شاهریمانیانتس ست سام هوانس ۱۳۹

۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۷۱

۱۹۰

۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۲

شاهریمانیان هاروتون ۱۹۰

۲۰۳، ۲۲۰، ۲۸۴، ۳۹۰، ۳۹۸، ۴۸۳

شاهریمانیانها ۸۳، ۱۱۲، ۱۲۵، ۲۷۴

۴۸۷، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۴، ۵۹۸، ۶۰۳، ۶۱۷

شاهوردی ۲۳۹

شاه سلیمان ح ۸۸، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸

شاه ولی ح ۶۰۸

۴۱۱، ۴۱۲، ۴۲۲، ۴۸۶، ۴۷۴، ۴۸۷

شاه ولیها ۲۲۰، ۴۷۸

۵۷۸، ۵۸۴، ۵۹۶، ۵۹۷، ۶۰۳

شاهین ۵۵۴

شاه صفی ۳۳، ۴۲، ۵۶، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۷

شرمازانیان گالوست ۳۲۰

۱۲۲، ۱۴۴، ۱۷۱، ۴۰۳

شریفی ها ۲۷۲

شاه طهماسب ۲۷

شکور (استاد) ۵۵۱، ۵۵۲

ص

صاحب مال ۱۰۶، ۱۲۵	شکوری هونجان ۲۰۲
صاحب قران میرزا ۳۳۳	شماس ۵۵۵
صادق ۱۴۸	شمع ریز پتروسیانها ۲۷۲
صادق خان ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۵، ۲۴۶	شمع ریز پتروسیها ۲۷۵
۲۴۷، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۹۲	شمع ریز گاراپتیه ۲۷۷
صادق حلاج ۲۷۰	شمع ریز ماردیروس ۲۷۵
صادق گلکار ۲۷۲	شموئیل ۴۷۶ ح
صادقی ۲۷۲	شوشان ۳۵۴، ۳۵۵، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳
صالح ناشوریاف ۲۷۱	۵۳۸، ۵۳۹
صالحی ۲۷۲	شوشان بیگم ۵۲۲
صبوچه ۵۴۷	شوشن میرزایی ۲۷۶
صدر ۳۱۱	شهریمانیان ۲۶، ۵۹۶، ۶۱۰ ح
صرافیان استانبولی ۴۶۸	شهریمانیان داوید ۱۱۷
صرافیان آقاگاریت ۳۶۶، ۳۶۷، ۵۹۲، ۵۹۳	شهریمانیانها ۲۲۳، ۴۱۱، ۴۳۳، ۵۹۵، ۵۹۷
صفر ۶۹، ۷۱، ۷۳، ۸۰ ح، ۹۳، ۱۳۴، ۱۴۳ ح	۶۰۳ ح
۵۱۲، ۵۳۸	شهنوازخان گرجی ۱۵۴
صفرآقاها ۲۶۹	شیخ الاسلام ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۹
صفرآقائیه ۲۲۸ ح	شیخ بهایی ۳۰۸
صفرعلی ۱۴۸	شیخ علی خان ۲۱۹، ۲۴۱
صفریان هاروتون ۶۳۰	شیخ مردان خان ۲۱۳
صفوی ۱۸۴	شیخ مؤمن ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۴
صفویان ۴۸۳	شیخ ناصر ۲۸۸، ۲۸۹
صفویه ۳۷۰، ۵۸۳	شیخ ویس خان ۲۵۶، ۲۵۷
صفی ۱۴۴	شیرخوریان سرکیس ۴۷۰
صفی قلی بیگ ۱۴۸	شیرخوریانها ۲۷۴
صنم ۵۳۷	شیرزادیه ۲۷۶
	شیرمازانیان وارطان ۱۰۴ ح
	شیروانیها ۲۲۸ ح

ط

- طرخانیان کنیاز ۱۱۲
طرخانیانها ۶۴، ۱۰۰، ۱۰۱
طهماسب ۱۸۱، ۱۸۲
طهماسب میرزا ۱۴۰، ۳۶۹
طهماسب قلی ۲۲، ۱۸۱، ۱۸۲
طهماسب قلی یک ۱۳، ۱۴، ۳۸، ۴۲
طهماسب قلی خان ۱۲۱، ۱۸۵
طوطی ۳۹۱، ۵۰۶
- عباس سوم ۱۸۱
عباس میرزا ۳۲۰، ۳۳۰، ۳۳۳
عبدالله بیک ۲۷۳
عبدالله خان ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۵، ۳۲۷
ع ۳۲۸، ح ۳۲۹، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۷۸
عجمیها ۲۷۶
عذرا ۱۹۴
عزیز ۶۹
عزیز دادیک ۸۴، ۸۶
عشق علی ۲۶۸
علاءالدین ۱۵۰، ۲۲۹
علی ۲۷۲
علی پاشا ۴
علی پیرزیاف ۲۷۰
علی تقی قصاب ۲۷۱
علی شاطر محمد ۲۷۲
علی شاه ۳۳۳
علی قلی خان ۲۹۲
علی مرادخان ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶
۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴
۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۴۳۵، ۴۳۹
۴۸۹
علی مردان ۱۹۱، ۲۱۰
علی مردان خان ۱۹۰، ۲۰۰، ۲۱۱، ۲۱۲
۲۱۳، ۲۱۵، ۲۴۱
علی نقی خان ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰
۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۶۲، ۲۸۱، ۵۷۱
عمر ۱۸۵

ظ

- ظاهری محمد ۲۷۰
ظریف خان ۱۰۱، ۵۳۰
ظفرخان ۲۵۵
ظهرباب خان ۲۱۰
ظهرا بیان ۱۰۴
ظهرا بیان آوهدیک و
ظهرا بیان بارون گاراپت ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۲
ظهرا بیان ماردیروس ۵۸۹
ظهرا بیان بارون مانوک ۱۰۹، ۵۵۶
ظهرا بیان بارون مگردیچ ۱۰۹
ظهرا بیان بارون هوانس ۵۸۹، ۵۹۰، ج
ظهرا بیانها ۱۰۸، ۱۰۹

ع

- عادل شاه ۱۹۴، ۱۹۷، ۲۱۰، ۲۱۹
عادل میرزا ۲۱۰
عباس ۱۸۲

فرزند اووف سرکیسیانها ۲۷۴	عمله آواکیها ۲۷۶
فرعون مصر ۳۲۷، ۳۹۶	عمله الياز ۲۷۷
فرهاد پاشا ح، ۱۵	عمله گریگور ۲۷۷
فریدون ۲۱۴، ۳۶۰	عمله مارگوس ۲۷۷
فریدون خان ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷	عمله هاروتون ۲۷۷
فضل علی خان ۲۶۲	عمله هواکیم ۲۷۵
فیلیپوس ۳۸۸، ۳۹۷ ح، ۴۱۰ ح، ۴۷۵ ح،	عیسی خان ۵۵۴، ۵۵۵
۴۷۶ ح، ۴۸۱	عیسی خان بیک ۳۲۴، ۳۲۵
	عیسی قلی ۲۶۵، ۵۴۸
	عیسی قلیها ۲۷۵

ق

قابیل ۳۹۴	
قاراخان ۲۷۸	
قاردانیا ۲۳۷	غارامیانها ۱۰۵، ۱۰۶
قارا کلیها ۲۰۴، ۴۶۰	غازی خان ۴
قارامیانها ۶۴	غریب ۵۳۰، ۶۰۸
قاراملیک ۴۶	غلام علی قصاب ۲۷۲
قارن خاتونیا ۲۷۶	غولیاها ۲۷۴
قازار ۷۱، ۷۳، ۸۰ ح، ۸۱ ح، ۴۱۳، ۴۴۰،	غوکاس ۸۸، ۹۳، ۲۹۵، ۳۰۵، ۳۴۱ ح، ۴۲۵،
۴۴۴، ۵۳۷	۴۳۲، ۴۳۴، ۴۴۴، ۵۰۸، ۵۲۲، ۶۲۱
قازار اول ۷۴	
قازار دوم ۷۴	
قازاریان استپانوس ۱۳۹	
قازاریان گاراپت ۱۳۵	
قازینیا ۲۷۸	
قاسم لنجانی ۲۷۱	
قاسم یخچالی ۲۶۸	
قاسمی ۲۷۱، ۲۷۲	
قاضی خان جولاهه ۲۷۴	

ف

فاریسیان یغیساپت ۱۳۸	
فارتانین ۵۳۸	
فتح علی شاه ۲۹۱، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۹،	
۳۳۰، ۳۳۸ ح، ۴۴۷، ۴۵۹ ح، ۴۶۸، ۴۸۴،	
۵۶۵	
فرانسیس ۱۲۵	
فرانک نازار ۴۸۲	

کاتولیکوس یلیبوس ۴۲، ۴۳	قدم قوتلو ۵۳۷، ۵۳۹
کاتولیکوس دانیل ۸۲ح	قدم قوتلی ۵۳۸
کاتولیکوس داوید ۲، ۴، ۵، ۳۹، ۴۱، ۴۲	قرباش ملیک ۴۵، ۴۷، ۴۸
۵۳۸، ۵۳۷، ۴۴۱	قرادانیانها ۲۷
کاتولیکوس غوکاس ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱	قربان علی ۲۶۸
کاتولیکوس فیلیپوس ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۷۶ح	قرچقاریانها ۲۷
کاتولیکوس موسس ۷۱، ۴۰۵، ۴۰۶	قرخ بالان مراد ۴۴
کاتولیکوس ملیکست ۵۵۴	قرخ بالان ملیک ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۴۸
کاتولیکوس ناهاپت ۴۱۱، ۴۱۵، ۴۶۲	قرنتیان ۴۶۴ح
۴۶۴، ۴۶۳	قره باغی بارون پتروس ۳۵۶
کاتولیکوس نرسس ۱۵۹، ۱۶۰، ۳۶۵، ۴۵۰	قصاب مگردوم ۲۷۶
کاتولیکوس هاکوپ ۶۱، ۹۴ح، ۱۴۴	قصاب هایراپت ۲۷۵
۳۹۷ح، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۵، ۵۵۳، ۵۷۳	قلندر ۴۸۰
کاتولیکوس هوانس ۵۳۹، ۴۴۹	قلندریان انوپریوس ۱۲۶
کاتولیکوس پیرم ۴۴۱، ۴۴۳، ۴۴۵	قلندریانها ۶۴، ۱۰۵، ۱۰۷
کاتولیکوس یقیازار ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳	قلندریها ۲۷۷
کاراپت ۵۰۶، ۵۱۵	قلی بیک زوروج ۲۱۲
کاراس مانگالیانها مانوک آقا ۱۰۵	قوللر آغاسی ۱۶۴
کاراس مانگالیانها ۱۰۵	
کاراس مانگاسیها ۲۲۳	ک
کاراس مانگانیها ۲۲۸ح	کاتارینه ۵۶۴
کارسون مانوکیانها ۶۴	کاتان ۵۳۸، ۵۶۴
کاظم دشتیان ۲۶۸	کاترین دوم ۷۲، ۷۳، ۱۲۱
کالاگوشیان ۱۰۰	کاراپت ۳۹۱
کالاگوشیان پتروس ۱۰۰	کاتولیکوس الکساندر ۷ح، ۱۰۳، ۱۰۶
کالاگوشیانها ۶۳، ۱۰۰	۴۱۲، ۴۱۲ح، ۴۱۵، ۵۵۱، ۵۹۷، ۵۹۸
کامنیان ۱۲۶	کاتولیکوس آراکل ۱۲
کانان ۱۰۲	کاتولیکوس ابراهام ۱۸۴

فهرست نام اشخاص ۶۶۵

کبوردیان هاروتون ۷۰ح	۲۱۱، ۲۱۴ح، ۲۱۵، ۲۴۰ح، ۲۴۸،
کرتیان آوه دیک د	۲۵۴ح، ۲۵۶، ۲۵۷ح، ۲۵۹ح، ۲۶۰،
کرتیان زاکاریا ۸۰ح	۲۶۱، ۲۶۳ح، ۲۸۸، ۲۹۰ح، ۵۷۴، ۵۸۱،
کرتیانها ۱۰۸، ۱۱۰	۵۸۴ح، ۶۰۴ح، ۶۲۹
کریم بوریاباف ۲۶۸	کشیش استیانوس گالستان ۳۵۸
کریم پیژریاف ۲۷۱	کشیش الکساندروس ۵۴۶
کریم خان (= زند = وکیل) ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲،	کشیش اوغلان ۲
۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۴، ۲۲۸،	کشیش باراغامیان استپانوس ۴۹۳
۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹،	کشیش بارسغ ۵۵۳، ۵۸۲، ۶۲۷
۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵،	کشیش بارسغ گالستانیان ۴۹۴
۲۸۰، ۲۸۱، ۲۹۲، ۲۹۶، ۴۳۶، ۴۸۳،	کشیش بارسغیان میناس ۴۹۴
۴۸۹	کشیش باغداसार ۴۷، ۶۲۹
کریم خان بوربور ۲۳۹	کشیش باراغامیانتس، داوید ۴۹۴
کریمی ۲۶۸، ۲۷۲	کشیش بغوس ۵۳۹
کشیش آتاناس ۵۰۷	کشیش پتروس ۴۷۹، ۴۸۱، ۵۳۹، ۵۶۵
کشیش آراکل ۵۲۳	کشیش تاتاووس ۵۴۶
کشیش آریستاگس ۵۴۵، ۵۴۷	کشیش جان خوشی گراگوس ۶۲۹
کشیش آزاریا ۶۲۷	کشیش خاچادور ۵۴۶، ۵۸۲
کشیش آنانیانها ۲۷	کشیش داوید مگردوم ۴۸۱
کشیش آندریاس ۵۷۱	کشیش داوید مگردیجیان ۴۹۳
کشیش آوانس گالستانیان ۵۲۳	کشیش رستمیان نظر ۶۳۰
کشیش آودیس ۵۴۶	کشیش ساهاک ۵۳۹، ۵۴۶، ۶۲۹
کشیش آوه دیک ح	کشیش سرکیس ۵۴۶، ۵۵۳
کشیش ابراهام ۲۶۵	کشیش سرکیس درماتوسیان ۴۹۴، ۵۶۵
کشیش آسدوازادور ۵۸۱، ۶۲۹	کشیش سامول ۳۲۸ح
کشیش استپانوس ۳۰، ۱۵۱ح، ۱۷۱ح،	کشیش سیمون ۵۸۲
۱۷۲ح، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷ح،	کشیش گاراپت درآبراهامیان ۴۹۴
۱۸۰ح، ۱۸۲، ۱۸۳ح، ۱۹۱، ۲۰۰ح،	کشیش گاراپت درآودیان ۴۹۴

کشیش گاراپت ۵۳۹، ۶۲۷	کشیش هاروتون دراستپانوسیان ۵۸۹
کشیش گاگوس ۴۳۱ ح	کشیش هاروتون درگاراپتیان ۴۹۴
کشیش گالستان نازارتیان ۳۵۸	کشیش هاروتون درهاروتونیان ۴۹۴
کشیش گالستان هوانس ۳۵۸	کشیش هاكوپ ح، ۴۱۰ ح، ۴۸۰، ۵۰۶
کشیش گورگ غوکاسیان ۲۷۰	۵۳۹، ۵۰۸
کشیش گورگ گاسپاریان ۴۹۴	کشیش هایراپت ۵۴۶
کشیش گیراگوس ۵۳۹، ۵۵۳	کشیش هواکیم ۳۶۷
کشیش ماتئوس سرکیسیان ۳۰۵	کشیش هوانس ۴۲، ۹۰، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۷
کشیش ماردیروس ۲۷۶، ۵۱۷، ۵۴۶، ۵۵۶	۵۸۱
۵۵۷، ۵۸۱، ۵۸۲	کشیش هوانس گالستانیان ۵۳۹
کشیش ماردیروس درهواکیمیان ۴۹۴	کشیش هوانس مگردومیان ۴۹۴
کشیش مارکار استپانوسیان ۴۹۴	کشیش هوانس درمگردیچیان ۴۹۳
کشیش مارکار ۵۰۸	کشیش هوسپ ۳۹، ۵۵۳
کشیش ماتئوس ۵۶۰، ۵۸۲، ۶۲۹	کشیش هوسپ درگریگوریان ۵۹۲
کشیش مارگوس ۵۳۹	کشیش هوهان ۳۸، ۵۶۰، ۵۸۱، ۵۸۲
کشیش مانول ۵۴۶، ۶۲۹	کشیش یقیازارآندریاسیان ۴۹۳
کشیش مانول کوچک ۶۲۹	کفاش واردنیا ۲۷۵
کشیش مگردیچ ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۳۹، ۶۲۹	کلاتر آپل ۴۵۴
کشیش مگردیچ درهوانسیان ۲۶۸	کلاتر سرکیس ۱۰۵، ۲۲۲، ۲۲۹، ۲۳۴
کشیش میکائیل ۵۴۶	۲۸۵، ۲۸۶، ۴۳۷، ۵۵۲
کشیش میناس ۲۲۷، ۲۶۳، ۶۱۰ ح	کلاتر غوکاس ۴۴۹، ۴۸۱، ۶۲۲
کشیش ناورم ۵۱۳	کلاتر هاكوپ ۱۲۶
کشیش نرسس ۲۶۵، ۵۰۷	کلاتر هاروتون ۴۵۴
کشیش نیکودیموس ۲۷۵	کلب علی ۲۶۸
کشیش نیکو غایوس یقیایانتس ۴۹۴	کلب علی بیک ۲۷۱، ۲۷۲
کشیش نیکو غایوس درهوانسیان آدگانی ۶۲۶	کلب علی خان ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۶۵، ۳۲۲
کشیش هاروتون هاكوپیان ۵۴۲	کلمنت ۴۱۶
کشیش هاروتون ۵۸۱	کلمنت یازدهم ۵۹۸

کابل ها کوپ ۵۷۲ ح	گابریل ۵۰۸
کمال ۹۷، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۴۸، ۵۲۳	گاسپار ۹۳، ۵۲۳
کمالنتس ۳۵۲، ۳۵۳	گاسپار و کمپانی ۱۴۱
کمالیان ۳۰۶	گاسپاریان آس دو ازادور ۱۳۵
کمالیان آقازار ۱۲۵	گاسپاریان وارطان ۱۳۹
کمالیان ساهاک ۱۳۲	گاسپاریان یقیازار ۱۴۰، ۴۶۷، ۴۵۲، ۵۵۶
کمالیانها ۶۳، ۹۶	گاسپاریانها ۲۷۶
کمالیها ۲۲۳	گاسکیها ۲۰
کمرزر ۲۸۶ ح	گاگالتسها ۴۸۲
کنت سیمونویچ ۳۳۳	گالستان ۱۶۸، ۴۰۳ ح، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰
کنت مدم ۳۴۲، ۴۴۹	گالستانوف بارون مگردوم ۸۱ ح
کنعانیان آود ۱۲۵	گالستانیان بارسغ ۵۴۱
کنعانیان طرخان ۱۲۵	گالستانیان هوانس ۵۳۸
کنیاز داوید ۳۴۳، ۳۴۵	گالستانیان مگردیچ ۵۹۱
کنیاز گریبایدوف ۵۵ ح	گالوت ۴۸۵ ح
کورنل ۳۶۵	گالوست ۱۲۷، ۵۳۸، ۵۳۹
کوروش شاه ۳۱۵	گاوگله چران ۲۷۱
کهنه چینها ۲۷۸	گایانه ۵۶۳
گ	گچ کن ۲۷۲
گاتیا ۹۲	گدا علی ۲۶۸
گاراپت ۹۰، ۱۰۹، ۳۰۵، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۷	گدوس ۴۷۵ ح
۳۵۸، ۳۵۹، ۴۳۱ ح، ۴۳۲، ۴۴۴، ۴۴۵	گرافینگدرف ۷۵
۴۸۱، ۴۸۷، ۴۸۸، ۵۵۱، ۶۳۱	گراک ۱۸، ۹۷
گاراپت زرگر ۲۷۵	گراک آقا ۱۲۶، ۵۴۰
گاراپت سبیلو ۳۵۴	گراکه ها ۲۲۳، ۲۲۸ ح
گاراپتیا ۲۷۶	گراکیانها ۶۳، ۹۶
	گراکیانتس ها کوپیان ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷

گستانت ۱۱۴، ۴۲۳ ح، ۵۳۸، ۵۸۵، ۵۸۶	گراندوکها ۱۲۲
۵۸۷	گرچی گریگوریا ۲۷۵
گالوستیانها ۱۱۱	گرگین خان ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۷۳، ۳۶۲
گل آغا ۵۵۷	۳۶۳
گل بیک ۵۳۷	گرگینیا ۲۷۳، ۲۷۴
گل پری ۵۳۸	گریگور ۵۲، ۹۵ ح، ۹۸، ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۱۷
گل خاص ۵۲۹، ۵۳۷	۱۲۴، ۱۲۵، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶
گلزادیان مگردیچ ۱۴۰	۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۰ ح، ۳۲۲، ۳۹۴، ۴۰۱
گل سر ۵۵۹	۴۰۹، ۴۱۸، ۴۳۱، ۵۱۳، ۵۲۳، ۵۳۸
گلستان تون تاب ۲۷۴	۵۴۲، ۵۴۷، ۶۰۱، ۶۰۳ ح
گل شوک ۳۸۹	گریگور منور ۱۰۶، ۵۲۶، ۶۰۶
گل صنم ۳۸۹	گریگور مرزوانی ۴۱۲ ح
گل کش خودوم ۲۷۷	گریگور وارطاپت ۴۰۵
گل گل شاداستور ۲۷۷	گریگوریان ۱۴۳ ح، ۱۵۰، ۵۹۶، ۵۹۷
گل گلیها ۲۷۴	گریگوریان استپانوس ۱۲۶
گلناز برساره ۵۳۹	گریگوریان بارغام ۱۳۹
گل نبات ۲۸۵ ح، ۳۸۸، ۵۱۵، ۵۴۶	گریگوریان پتروس ۱۲۶
گمس ۷۳	گریگوریان فرهاد ۱۲۶
گوجیگنتس هاروتون ۲۱۵	گریگوریان گاراپت ۴۵۶ ح، ۴۶۷
گودوریک ۵۳۹	گریگوریان کامینا ۱۲۶
گورتامپها ۲۷۶	گریگوریان مارکار ۱۲۶
گورخ اسکندرانی ۴۷۶	گریگوریان مالین ۱۲۶
گورگ ۸۱ ح، ۲۰۰ ح، ۲۸۶ ح، ۳۴۱، ۳۶۲	گریگوریان میرزاهاکوب ۳۴
۴۲۵، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۴۰	گریگوریان نظر ۱۲۶
۴۴۱، ۴۴۴، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۸۸	گریگوریان هاکوب ۲۸۶
گوروسیان آود ۱۲۸	گریگوریانها ۹۰، ۲۷۳، ۲۷۶
گوزال ۵۳۸	گساراتسی خاچادور ۴۰۴ ح، ۴۰۸، ۴۰۹
گوستانیان بگدان ۱۱۶	۴۸۶، ۵۴۷

۲۹۲، ۲۹۱، ۲۹۰

لغوریان باغداسار ۱۶۷

لغوریان مارکار ۱۰۵، ۱۷۲ ح، ۱۷۷،

لبنانیها ۳۲۱

لنچ انگلیسی ۳۳۳

لودویکوس ۴۸۷

لوط ۳۹۶

لوکیا ۵۶۴

لوسین پاشه ۵۳۷

لیودریخ ۱۲۸

لیلینی ها ۴۸۱

گوستاندیها ۲۷۶

گوسیگیان ۱۲۷

گولزادیان گاراپت ۳۴۰، ۳۴۲

گولزادیان گورگ ۳۴۰، ۳۴۳ ح

گیراگوس ۳۳، ۵۲۲، ۵۲۳، ۶۲۵

گیراگوسیان ۳۴۱، ۶۲۵

گیراگوسیان مگردوم ۶۲۵

گیراگوسیان یسای ۳۴۲

گیراگوسیانها ۳۴۵

گیلانیان آودیک ۳۹۱، ۵۵۱

ل

لازار ۷۳

لازارف ۷۳

لازارف مانوک ۷۳

لازاریان ۶۳، ۷۱، ۷۳، ۷۵، ۷۹، ۱۱۰، ۱۱۱،

۵۶۲، ۶۰۸، ۶۱۵

لازاریان خاچاتور ۷۴

لازاریان میناس ۷۴

لازاریان هواکیم ۷۴

لازاریان هوانس ۷۵، ۸۰ ح، ۸۱ ح

لازاریانها ۷۸، ۵۷۱ ح

لازوفسکی ۳۷۹

لاکاریها ۲۵۸

لانیدیها ۳۲۵

لئون ۴۰۲، ۶۰۴ ح

لطف علی بیک ۲۷۰

لطف علی خان زند ط، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹،

م

ماتوسیان ۱۲۰

ماتوسیان گریگور ۱۲۶، ۱۳۵

ماتوسیان ماردیروس ۱۲۵، ۱۲۶

ماتوسیان میناس ۱۲۶

ماتوس ۵۱۷، ۵۲۳، ۵۳۹

مادلینا ۵۴۳

مادلینه ۵۵۹

مراهسپانتیه ۵۱۲

مارتاسیراگان ۴۷۰

مارچه ۶۲۷

ماردیروس ۱۲۵، ۱۳۲، ۲۴۶، ۳۸۸، ۳۸۹،

۳۹۰، ۴۳۴، ۴۳۶، ۵۲۶ ح، ۵۵۳، ۶۰۸،

۶۲۲، ۶۲۵

ماردیروسیان بارون گالستان ۱۴۱

ماردیروسیان هریپ سیمه ۵۷۲ ح

مانوک ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۸۰، ح، ۱۲۵، ۱۶۸،

۲۲۴، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۵۵۳

مانوکیان آقازار ۱۲۵

مانوکیان آقامال ۲۲۹

مانوکیان تاکوهی ۴۵۶، ح، ۵۵۰، ۵۵۶،

۵۶۱

مانوکیان گریگور ۲۲۹، ۴۹۱

مانوکیان گورگ ۴۵۶، ح، ۴۹۰، ۵۶۵

مانوکیان ملکوم ۱۳۹

مانوکیان یساعی ۳۴۲

مانوکیها ۲۷۳، ۲۷۶

مانول ۱۴۸، ۴۳۴، ۴۳۷

مانوئل ۸۴، ۸۶، ۸۷

مانیا ۲۷۴، ۵۶۴

مانیلیان بارون پتروس ۴۶۶

مایورخان ۳۰۷، ۳۳۶، ۳۶۴

مایور داویدخان ۳۶۰

مائیش ۱۳۸

متی ۴۶۲ ح

محب علی بیک ۳۷

محمد بیک ۲۸۶، ۲۸۶ ح

محمد حسن ۳۱۹

محمد حسین خان ۳۱۷

محمد حسین ۱۴۸

محمد حسین بیک ۱۴۸

محمد حسین خان صدر ۳۱۰، ۳۱۱

محمد حسین خان ۲۸۸

محمد حسین قراگوزلو ۴۶۸

مارکار ۴۳، ۸۳، ۸۴، ۸۶، ۸۷، ۹۰، ۱۲۵،

۱۳۰، ۱۶۷، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۵۷،

۳۸۸، ۵۳۷، ۵۵۸

مارکار آواک ۱۴۲ ح

مارکارخانیان گاراپت ۵۹۱

مارکار هاروتون ۳۵۲، ۳۵۳

مارکاریان باغداسار ۱۲۶

مارکاریان مانول ۱۲۶

مارکاریان میناس ۱۳۸

مارکاریان هاروتون ۳۴۵، ۳۵۱، ۳۵۳، ۵۱۱

مارکاریان هوانس ۱۲۵

مارکاریان هوسپ ۱۲۵، ۱۳۰، ۵۱۲، ۵۱۳

مارکاریها ۲۷۷

مارکاریت ۳۸۹، ۵۵۱

مارگوس ۴۰۹، ۵۳۸

مارلوسیانه ۲۷۴

ماروت ۵۳۸

ماسپور ۵۲۳

ماکار ۵۱۷

ماکدسی آنا ۵۱۵

ماکدسی زادور ۵۳۸

ماکدسی ماردیروس ۵۳۸

مالخاصیها ۲۷۴

مالینیان استپانوس ۱۱۷

مالینیان هونجان ۱۱۶

مامانیها ۲۷۶

ماملان ۹۲

مامیکونوف تفلیسی ۴۶۸

مرادها سبیل ۵۵۸	محمدخان ۱۴، ۲۱۹، ۲۴۷، ۲۵۱، ۲۵۵
مرادیان شاهریمان ۱۲۶	۲۵۶، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲
مرادیانتس شوشان ۳۵۲	۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۸۷ح، ۲۸۸، ۲۸۹
مرادیانها ۵۰۱	۲۹۱، ۲۹۲، ۳۴۳ح
مر بهنه ۵۵۴	محمدخان درشوشی ۲۱۱
مرجان ۶۹	محمدخان عرب ۲۸۸، ۲۸۷، ۲۶۵
مردادیک ۳۸۸	محمدرضاییک ۱۸۵، ۱۸۷ح
مرقس ۵۵۷، ۴۸۷، ۴۲۰	محمدرضاخان ۲۵۲، ۲۵۳، ۶۲۱
مرمر ۵۱۷	محمدشاه ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۳۸ح، ۳۴۴، ۳۴۵
ممرنها ۲۷۵	۳۵۹، ۳۳۴، ۴۴۹، ۴۸۴، ۶۰۰
مریم ۷۱، ۷۴، ۷۵، ۸۰ح، ۱۰۱، ۱۹۴، ۴۲۰	محمدشیخ الاسلام ۱۲۴
۵۰۶، ۵۱۷، ۵۲۰، ۵۲۲، ۵۳۰، ۵۳۲	محمدصالح بیگ ۱۹۱، ۱۹۶
۵۳۵، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۴۳، ۵۴۸، ۵۵۳	محمد ظاهرخان ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۵۱، ۲۵۵
۵۵۴، ۵۶۰، ۵۶۴	۲۵۶
مریم بزرگ ۵۶۴	محمدعلی ۱۹۱، ۲۶۸
مریم پس ۵۱۵	محمدعلی میرزا ۴۶۸
مریم جان ۲۲۲	محمدقلی خان ۱۹۶
مریم خانم ۵۶۰	محمد میرزا ۳۳۰، ۳۳۳
مریم خانم مگردوم ۴۸۱	محمد میرزا سیف الدوله ۴۸۴
مریم دادیک ۸۴، ۸۶، ۳۸۸، ۳۸۹	محمود ۱۰۵، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۷
مریم عذرا ۵۳۲	۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲ح، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶
مسروپ ۴۰۵، ۴۰۴، ۱۰۹	۱۷۷، ۱۸۲
مسروپیان ناهایت ۲۴۹	محمودخان ۲۱۳، ۲۱۹ح
مسیورژه ۶۰۱، ۶۰۰	مراد ۵۳۸
مسیور فرانسوی ۵۹۱، ۴۴۸	مراد جلایر ۱۳۱
مستمدالدوله منوچهرخان ۵۲ح، ۳۴۰	مرادخانیان ۱۱۷
۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۵۱، ۶۲۴	مرادخانیان بغوس ۱۱۷
مغول میرزا ۳۳۱	مرادخانیان گارایت ۳۰۲

ملکومیانتس ۳۴	مقدسی داوید ۱۲۵
ملکومیانتس آقا هوسپ ۴۶۷	مقدسی زادوریا ۲۷۵
ملیک ۱۲۵	مگردوم ۵۵۹، ۵۴۶، ۵۳۰
ملیک آقا ۳۰، ۶۹، ۷۰، ۱۲۵، ۲۷۵، ۴۰۰	مگردوم داوید ۳۵۶
۴۸۲	مگردومیان هوانس ۱۲۶
ملیک آقاییها ۲۷۵	مگردومیاها ۲۷۴
ملیک آقیان صفر ۱۲۵	مگردیج ۳۹، ۱۲۵، ۱۳۹، ۱۵۱، ۲۳۴
ملیکیانتس کنیاز داوید ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۵۱	۲۳۶، ۲۳۷، ۲۷۶، ۴۰۰، ۴۳۵، ۴۳۶
ملیک ست ۲، ۴۱، ۴۲	۴۳۹، ۴۴۱، ۴۸۳، ۴۸۹، ۵۳۷، ۵۴۶
ملیک مارگوس ۴۳۱ ح	۵۵۴
ملیک ناز ۲۲۴، ۲۲۹، ۲۸۵ ح	مگردیج هوانس ۵۶۲، ۶۰۶
ملیک نازیان آقامگردیج ۱۳۵	مگردیجیان آقاخاجیک ۹۴، ۱۱۲
ملیکها ۴۶	مگردیجیان بارون ست ۴۴۴
ملیکوف = ملیکیانتس کنیاز داوید ۳۴۲	مگردیجیان داوید ۳۳۲، ۵۴۱
ملیک هایکاز ۳ ح	مگردیجیان گریگور ۴۴۹
ملیکیان آسدوازادور ۱۲۶	مگردیجیان هاروتون ۱۳۵
ملیکیان ماردیروس ۳۰۲	مگردیجیان هوهان ۱۳۹
ملیکیان یساعی ۱۲۶	مگردیجیها ۲۷۶، ۲۷۷
مناساگانیان سرکیس ۱۳۹	ملک التجار ۱۵۷
مناسگان ۹۳، ۵۳۸	ملک جهانگیر ۴۸۰
مناساگان السایماز ۴۸۵ ح	ملک قلندرها ۴۷۸
مناساگانها ۳۷۶	ملک محمدصادق ۱۹۷
منوچهرخان = معتمدالدوله ۳۳۹، ۳۴۰	ملک محمود ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۱
۳۴۲، ۳۴۳ ح، ۶۰۹	ملک والانتس ۴۷۹
منور ۱۵۳	ملکیصدق ۳۹۵
موراسا ۸۹، ۳۸۸، ۵۲۳، ۵۳۸، ۵۴۳	ملکمخان ۶۱۵
مویس ه، ۱۰۴ ح، ۱۰۹، ۲۶۱، ۳۹۳	ملکومیان بغوس ۱۱۶
۴۰۸، ۴۱۴، ۴۲۳ ح، ۴۲۴، ۴۲۹، ۴۳۲	ملکومیان مانوک ۱۲۵

میرزاجانیان آقاپیره ۱۲۶	۴۷۵، ۴۸۱، ۵۲۱، ۵۳۸، ۵۴۷
میرزاخان ۱۵۱، ح، ۵۵۱	مؤسس خورناسی ۴۷۷
میرزازین العابدین ۲۶۹، ۲۷۲، ۳۸۰، ۴۵۲	مؤسس درگالوست ۲۷۷
میرزاعبدالحسین ۳۴۴، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۳	مؤسسیان استپانوس ۱۲۶
۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸	موسی ۳۹۶، ۴۲۱
میرزا عبدالله خان ۳۴۵	موشفیانیها ۲۷
میرزاعبدالوهاب ۳۷۸	موشفیها ۲۳۶
میرزاقلی ۶۲	موقنی ۲۶۸
میرزا کاظم ۲۷۱	موکل ۵۳۹
میرزا گرگین خان ۳۴۴ ح	موکل بارون ۸۴
میرزا محمدوزیر ۲۳، ۳۱، ۳۹	مون لادورسی ترک ۴۱۴
میرزا محمدخان ۲۹۲	مونولیان خواجه میناس ۱۲۵
میرزا مهدی ۱۸۹، ۲۰۰، ح، ۲۷۱، ۲۷۲	مؤیدالدوله شاهزاده طهماسب میرزا ۳۶۹
میرزا نبی خان ۳۴۴، ۳۵۹	مهدوار ۱۹۰
میرزاهاشم ۲۷۱	مهربان ۲۷۳
میرزایاور ۳۵۶	مهراب جان ۲۲۳
میرزائیان بغوس ۱۳۹	مهرعلی برنجکوب ۲۷۱
میرزائیان کشیش هاروتون ۲۶۹	مهرعلی خان ۲۵۲
میرعبدالله خلیفه سلطان ۵۱	مهیاریخان ۲۱۱
میرعظیمی ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۲	میازادوریان ۱۳۵
میرعلی ۲۶۸	میخائیل ۴۰۰
میرمحمدطاهرا ۶۰۷	میخائیلویچ الکساندر ۱۲۶، ۱۲۷
میرویس ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۷۳	میخیتار ۱۸
میخائیل ۸۳، ۱۶۷، ۱۷۱، ح، ۱۷۷، ۱۹۹	میرحسن ۲۱۰، ۲۱۱
۲۸۳، ۳۹۲، ۴۰۹، ۴۱۵، ۴۳۴، ۴۴۰	میررحیمی ۲۶۹
۵۵۳، ۵۵۹	میرزا ۲۰۲، ۳۵۹
میخائیلیان استپانوس ۱۱۶	میرزا بیک ۵۳۸، ۵۴۶
میخائیلیان هاروتون ۱۲۵، ۱۳۹، ۴۷۱	میرزاتقی ۳۶۰

میکائیلیان ها کوب جان ۱۲۶	نازارت مانوک ۷۳
میکائیلیان ولیجان ۱۲۶	نازارتها ۸۰ ح
میکائیلیان هوسپ ۱۳۵	نازاریها ۸۰ ح
میناس ۷۳، ۸۸، ۱۰۱، ۱۰۹، ۱۲۰، ۱۶۷،	نازاریتانه ۷۱
۱۷۰، ۴۰۹، ۴۳۷، ۵۲۲، ۵۲۶ ح، ۵۴۷	ناشخون ۵۴۵
میناس آستابادی ۴۷۴ ح	ناصرالدین شاه ۱۴۸، ۱۵۲ ح، ۳۳۸ ح، ۳۴۴
میناسیان ۲۰۰ ح	۳۴۵، ۳۶۰، ۳۶۳، ۳۶۵، ۳۸۰، ۴۸۵
میناسیان خواجه امنیاز ۱۹۰	۴۹۴
میناسیان خاچیک ۱۳۵	ناصرخان ۲۱۹
میناسیان ساروک ۱۲۰	ناناجان ۱۰۱، ۵۰۸، ۵۴۷
میناسیان، لئون ۲۳۷ ح، ۵۲۶ ح، ۵۶۱	نانوامانوکیها ۲۷۷
ن	نانوا هوانسیانها ۲۷۵
نادر ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴،	ناهاپت ۱۰۹، ۴۱۱، ۴۱۲ ح، ۴۷۳ ح، ۴۷۴ ح
۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۸،	ناهاپتیان بارون گریگور ۱۴۱
۴۳۳	ناهاپتیان ۱۴۲
نادرشاه ۱۹، ۷۲، ۷۳، ۱۰۳، ۱۲۱، ۱۳۴،	ناهاپتیانه ۱۰۸، ۱۰۹
۱۷۷، ۱۸۳ ح، ۱۸۴، ۱۸۷ ح، ۱۸۵، ۱۹۴،	نجاآقازارته ۲۲۸ ح
۲۰۰ ح، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۳،	نجار ساهاک ۲۷۸
۲۸۰، ۲۸۱، ۲۹۶، ۳۴۳ ح، ۴۸۳، ۶۱۰ ح،	نجار مارکار ۲۷۷
۶۲۱	نجار وارطانیها ۲۷۴
نادرقلی ۱۷۸، ۱۷۹	نخ فروش سرکیس ۲۷۵
نادعلی مایزاری [محمد ظاهری؟] ۲۷۰	نظر ۲، ۸۴، ۳۸۹
نادعلی حلاج ۲۷۱	نظر آغاسی ۱۴۸
نازآقا ۳۸۹ ح	نظرعلی ۱۴۸
نازارت ۷۱، ۸۰ ح، ۵۰۴، ۵۳۸، ۵۳۹	نظرعلی خان ۲۴۱، ۲۴۲
نازارت آقازار ۸۰ ح	نظر عمله ۲۷۵
	نظریان هاروتون ۱۲۸

و

نظریان تاتاووس بیک ۴۵۰	وارتنی ۵۲۲
نظریانها ۷۱	وارتومی د
نعلبند مگردومیها ۲۷۴	واردخاتون ۵۵۱
نقده کوب ها کوپپها ۲۷۵	واردینی ۸۰، ح ۵۶۴
نقدی بیک ۳۸	واردینها ۲۷۴
نرسس ۲۷۷، ۳۷۱، ۵۳۷	وارطاپار ۴۱۴
نرسس قره باغی پتروس ۳۵۲، ۳۵۹، ۴۶۸	وارطاپت گریگور ۴۲۶
نرسیها ۲۷۴	وارطان ۹۸، ۴۰۸، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۵۸
نقش آراها ۲۲۸ ح	وارطانس ۶۲۷
نقی میرابوطالب ۲۶۹	وارطانیان آقاگالوست ۱۱۲ ح
نوتیک ۵۱۲	وارطانیان استپانوس ۴۷۱
نوازنده گرگینها ۲۷۵	وارطانیان گالوست ۸۱ ح، ۴۰۰
نوح ۳۹۶، ۴۰۹	وارطانیان ماریام ۱۳۸
نورجهان ۴۸۶	وارطانیان مناسگان ۴۷۱
نورمحل ۵۴۶	واروار ۳۹۱، ۵۰۶، ۵۱۷، ۵۶۴، ۵۷۱
نورمحمد مهدی ۲۷۰	واروارکوچک ۵۶۴
نوروردیان داوید ۱۱۷	واطان ۵۴۸
نوروزعلی ۲۷۲	واقارشا پاتی خاچادور ۶۰۰
نوره ۵۱۲	والاتیانها ۶۴، ۱۰۵، ۱۰۷
نویریان ارزوان ۱۱۷	والی ۵۵۴
نوری جان ۵۱، ۵۲۳، ۵۵۱	والیان هاروتون ۱۲۶
نوس نوسی ۲۸۵ ح	وانجال گریگور ۹۳
نونیا ۵۶۴	وانجالیانها ۶۴، ۱۰۶، ۲۲۸ ح
نیکلا ۵۶۶	والیده ۷۱، ۸۰ ح، ۵۵۳
نیکو غایوس ۱۰۳، ۱۰۴، ۳۴۳، ۴۲۵، ۵۱۶	وردنی ۷۱
نیکو غایوسیان توماس ۱۳۵	وسکان ۸۹، ۹۱
نیکو غایوسیان گیورق ۱۳۵	وسکان آقازار ۱۳۶
نیکو غوسیه ۳۲۵	

هاروتون مانوک ۴۷۲	وسکانیان ۹۱
هاروتون هواکیم ۶۲۲	وسکانیان آقازار ۱۳۵
هاروتون هوانس ۶۲۲	وسکانیان پتروس ۱۳۹، ۲۰۲
هاروتونیان آسدوازادور ۳۰۲	وسکوم ۱۴۸
هاروتونیان آقاگورگ ۱۳۵	وسکومیا ۲۷۵
هاروتونیان اسکندر ۱۱۶	وسکه وازیگنتس ۴۷۹
هاروتونیان بارون تادئوس ۱۱۰	وسکی ۵۵۱
هاروتونیان دراستپانوس ۵۸۹	وليجان ۸۸، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳
هاروتونیان گیراگوس ۱۳۹، ۴۶۹	وليجانیانها ۶۳، ۸۸
هاروتونیان مریم هاكوپ ۴۵۲، ۴۵۶، ۴۷۱	ولیک کور ۲۷۷
۵۵۰، ۵۶۱، ۵۹۰	ونوپ ریئوس ۴۷۴ ح
هاروتونیان بارون نیکوغوس ۵۱۸	ویلاکیانها ۱۰۷
هاروتونیان هاكوپ ۱۳۹، ۳۰۲، ۵۵۶	ویزاگل ۴۳۲
۵۹۴ ح	
هاروتونیان هوانس ۳۰۲	ه ۵
هاروتونیان بارون هوهان ۱۱۰، ۱۴۱	هابیل ۲۳۲، ۳۹۴
هاروتونیا ۲۷۴، ۲۷۶	هاجر ۳۹۵
هازارابت اصلان ۱۳۵	هادی برنجکوب ۲۷۲
هاشم خان ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۷	هادی حاجی ابراهیمی ۲۶۸
هاشم خان بختیاری ۴۴۵	هادی خان ۲۷۳
هاكوپ ۱۰۹، ۱۲۵، ۱۴۵، ۱۴۵ ح، ۱۷۴	هادی دستگردی ۲۶۸
۲۰۲، ۲۱۴، ۲۲۷، ۲۴۶، ۲۹۳، ۲۹۴	هادی غول آقائی ۲۶۸
۲۹۵، ۳۸۸، ۴۰۹، ۴۱۳، ۴۲۱، ۴۲۳ ح،	هاروتون ۷۴، ۸۱ ح، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۴۸
۴۳۲، ۴۳۴، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹	۱۶۷، ۱۷۰، ۲۲۴، ۲۲۹، ۲۳۹، ۲۷۴
۴۴۴، ۴۷۶ ح، ۵۰۸، ۵۳۷، ۵۵۱، ۵۵۸	۳۱۱، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۹۱، ۳۹۲، ۴۲۵
۵۵۹، ۵۸۱	۴۳۷، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۴، ۴۷۱، ۴۸۱
هاكوپ آقابرهم ۲۷۸	۴۹۰ ح، ۵۳۹، ۶۲۲، ۶۲۹
هاكوپ جان ۶۱، ۸۹، ۱۲۵، ۱۶۸، ۳۹۱	هاروتون استانبولی ۴۲۳ ح

هزوم ۵۵۷	۵۸۲، ۵۵۹، ۵۳۷، ۵۲۳، ۵۱۷
هریپ سیمه ۱۴۸، ۲۲۴، ۳۰۲ ح، ۵۳۹	هاکوپ جان پتروس ۱۱۷
۵۶۴، ۵۶۳	هاکوپ جان عمله ۶۰۷
هزارمال ۱۰۶	هاکوپ جان نظر ۱۳۹
هقنیه ۴۷۱، ۴۴۸	هاکوپجانیان آود ۱۳۹
همدم آقا ۲۲	هاکوپجانیان مانوک ۱۳۹
هواکیم آبراهام ۳۵۶	هاکوپجانیان سارهاد ۱۲۶
هواکیم ۷۳، ۷۴، ۷۵	هاکوپجانیها ۲۷۴
هواکیم بارون گریگور ۳۵۵	هاکوپ جلفایی ۳۹۷ ح
هواکیم بارون مگردیج ۱۴۱	هاکوپ خان ۶۱۵
هواکیمیان ۱۲۶	هاکوپوس ۶۰۰، ۴۹۱، ۴۴۶
هوان جان ۱۲، ۹۷	هاکوپیان کامیناگراک ۱۲۵
هوانس ۷۳، ۷۴، ۸۸، ۹۳، ۹۶، ۱۰۹، ۱۱۲	هاکوپیان هاروتون ۳۰۲
۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۳۱ ح، ۱۳۲	هاکوپیان یهرم ۱۱۷
۱۴۷، ۲۳۰، ۲۸۵ ح، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۴۱	هالونظر علی ۳۲۴، ۳۲۵
۳۵۴، ۳۸۸، ۳۹۰، ۴۰۱، ۴۰۹، ۴۲۵	هانایی ۲۷۶
۴۳۲، ۴۳۴، ۴۴۳، ۴۴۵، ۴۸۴، ۴۸۶	هایراپت ۲۷۶، ۳۴۱، ۴۳۲، ۴۳۴، ۴۳۷
۴۸۷، ۵۰۸، ۵۱۵، ۵۱۷، ۵۳۰، ۵۳۷	۵۵۱، ۵۰۸
۵۳۸، ۵۵۹، ۵۸۸، ۶۲۷	هایراپت (بیوه) ۲۷۷
هوانس اول ۴۸۹	هایراپتیان آبکار ۷۹
هوانس تندر ۶۰۳ ح	هایراپتیان استپانوس ۱۱۵
هوانس خانیان ماردیروس ۷۹	هایراپتیان ساهاک ۱۲۶
هوانس دوم ۴۴۷، ۴۵۹ ح	هایراپتیان سیمون ۳۲۱، ۳۲۲
هوانس زادور ۲۷۷	هایراپتیانها ۱۱۱
هوانس غریب ۲۷۶	هایگاز ملیک ۲
هوانس گلزار ۲۷۷	هایگازیان ۱۲۵
هوانس گاماگور ۱۲۶	هرمز ۵۵۴

هوانس (بیوه) ۲۷۷	۳۵۲، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۹، ۴۰۹، ۶۰۲
هوانس نورجهان جلفایی ۴۸۷	هوسپ آمریان ۵۵۶
هوانسیان آقا پیره ۱۲۵، ۱۲۶	هوسپ استپانوس ۱۳۵
هوانسیان آقاگاسپار ۱۳۵	هوسپان بیگلر ۶۲۵
هوانسیان ابراهام ۱۴۲	هوسپان بارون غوکاس ۴۶۹
هوانسیان استپانوس ۳۵۲	هوسپان بارون گورگ ۱۱۰، ۵۸۹
هوانسیان زاکاره ۱۲۵	هوسپان مارگوس ۱۳۵، ۴۶۹
هوانسیان کامیاملیک ۱۲۵	هوشکان ۴۱۴
هوانسیان گاراپت ۳۵۱	هوقوپرنوس ۴۷۵ ح
هوانسیان گریگور ۱۳۵	هوقیده ۵۱۲
هوانسیان ماتئوس ۱۱۶	هوهان د، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۸، ۴۰۹، ۴۶۰
هوانسیان مارکار ۱۳۹	۴۶۴، ۴۶۵، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۷۳، ۵۷۴
هوانسیان مگردیج ۱۴۲	هوهان جان ۸۹، ۹۱
هوانسیان میرزا ۱۲۵	هوهانیان ۱۱۰۰
هوانسیان نیکو غایوس ۱۳۹	هوهانجانیان خاچادور ۱۳۹
هوانسیان هاکوپ ۱۲۷	هوهانیان بارون سرکیس ۱۴۱
هوانسیان هاروتون ۱۱۶	هوهانیان سورن ۳۴۲
هوانسیان هاکوپوس ۱۳۵	هوهانیان بارون قازار ۱۴۱، ۴۵۲، ۴۷۳
هوانسیان هوهان جان ۱۲۶، ۳۰۲	هوهانیانها ۱۱۲
هوانسیان یادگار ۱۱۶	هیبت ۵۵۹
هورتوراک ۱۷۱ ح، ۱۷۲ ح	هیبت بیک ۳
هوردانان ماتئوس ۳۵۳	
هوردانانیان بارون مانوک ۴۷۳، ۴۰۲، ۵۶۶	ی
هوردانانیان بارون گریگور ۱۴۱	یاخش خان ۱۱
هوردانانیان میرزا هاروتون ۳۴، ۴۶۹	یادگار دیلانچی ۵۶۰
هوروم سیمه ۵۵۴، ۵۵۹	یاور ۳۵۷
هوسپ (= قراباش ملیک) ۴۴	پیرسیمه ۵۰۸
هوسپ ۱۱۳، ۱۳۱، ۱۳۲، ۳۴۲، ۳۴۳	پیرم ۳۰۵

فهرست نام اشخاص ۶۷۹

یسیقازار ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۴۰۲، ۴۷۴، ح،	یپرائی ۵۵۸
۴۷۵، ح، ۵۳۸	یحیی ۳۹۴، ۴۱۷، ۵۲۴، ۵۴۰، ۵۴۷، ۵۴۸،
یقیازار امیراسد ۵۴۷	۶۰۶
یقیازاریان ۱۲۱	یرمیا ۴۰۹
یقیازاریان آقامیناس ۷۲	یره‌می آبان وارطان ۱۳۵
یقیازاریان آقاهواکیم ۷۲، ۸۲، ح	یزدی‌خاس ۳۸۹، ح، ۳۹۸، ح
یقیازاریان هاروتون ۵۸۹، ۶۱۵	یسوعی ها‌کوب ۱۷۳
یقیازاریانها ۶۳، ۷۱، ۱۱۱	یساعی ۴۰۹
یقیسپت ۷۵، ۱۳۸، ۵۳۷، ۵۶۲، ۵۶۴	یسائیان مانوک ۱۳۵
یقیسپت کوچک ۵۶۴	یعقوب ۲۱، ۳۹۶، ۴۶۲، ح، ۵۶۷، ح
یقینه ۵۷۲	یعقوب‌خان ۳۶۰
یقینار ۵۶۴	یعقوب لالانها ۲۷۵
یوحنا ۳۹۷، ۴۰۱، ۴۸۷، ۵۳۴	یعقوبیها ۲۷۵
یودیکه ۶۰۴، ح	یغوریانها ۶۴
یوزومجانیان نازارت ۱۲۶	یفیموویچ لازوسکی الکساندر ۳۷۸
یوسف ۳۰۲، ح، ۳۹۵، ۳۹۶، ۴۳۳، ۴۳۴	یالاف ۵۳۷
یوسف‌خان گرجی ۳۲۷	یماس ۴۰۱
یونس ۳۹۶، ۵۲۴	یقسا‌پر ۵۱۲، ۵۳۹، ۵۴۷

T

آب تاریکی ۱۹۰، ۲۶۵

آیاراتو ۴۰

آتاکی ۱۱۴

آخسر ۵۳۸

آخره ۲۱۲

آدگان ۶۲۳

آذربایادگان ۴۷۳ ح

آذربایجان ۳۲۰، ۳۶۰، ۶۳۵

آراءات ۶۱، ۴۷۳ ح، ۴۷۶ ح، ۵۵۸

آرجش ۵، ۶

آرورہ ۹۰

آزرگه ۵، ۶

آستان ۱۷۵

آسیاب ۷۵ ح

آقا گل ۲۰

آقچه ۲۰

آلایہ مجدد ۶

آلمان ۳۵، ۱۱۴

آمستردام ۹۶، ۱۱۵، ۱۱۹، ۴۰۲

آمیورن ۱۱۴

1

اتریش ۳۵ ح، ۷۳

اچمیا دزین ۱، ۳۶، ۳۸، ۱۰۶، ۱۳۶، ۲۹۵،

٤٢٣، ٤١٤، ٤١٢، ٤١١، ٣٠١، ٣٠٠

FDQ FFA FFV FFY FFI FFO

٢٧٣ ٢٢٢ ٢٢٣ ٢٢٠ ٢٥٩

591, 553, 530, 486, 475

احمد آباد ۲۰، ۶۲۰، ۶۲۲، ۶۳۳

آرمان ۲

اردن (رود) ۳۹۵

ارز روم ۵، ۸، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۳۴

ارس (رود) ۹، ۱۱، ۱۴، ۱۶، ۱۹، ۲۹

ارمنستان ۱، ۲، ۳ح، ۳، ۴، ۵، ۶، ۹، ۱۰، ۱۱،

٢١٢، ٢٢٢، ٢٩٣، ٣٦٤، ٣٨٥، ٤٤٦، ٤٩٧، ٥١٨

٧٩، ٨٠، ٨٢، ٨٣، ٨٨، ١٠٦، ١١٠

٣٠٧، ٣٠١، ٢٩٢، ٢٨٢، ١٧٤، ١٧١

١٩٠٢، ١٩٠٣، ١٩٠٤، ١٩٠٥، ١٩٠٦، ١٩٠٧

النجان ۱۹، ۲۰، ۴۶۰، ۶۱۹	۴۲۳ح، ۴۴۷ح، ۴۶۸، ۴۷۲، ۴۷۵ح،
امریکا ۴۹ح	۴۷۷ح، ۵۶۳، ۵۷۲ح، ۶۰۳، ۶۰۳ح،
اندرونا ۱۱۴	۶۰۴ح، ۶۱۴، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۶، ۶۲۷،
انزلی ۱۸، ۴۶۶، ۴۶۸، ۶۳۵	۶۳۰
انگلستان ۳۳، ۳۴، ۹۲، ۱۱۵، ۱۲۶، ۱۲۹،	اروپا ۵۳، ۹۷، ۱۰۹، ۱۲۹، ۲۸۴، ۵۹۶، ۵۹۷
۵۸۷، ۴۵۲، ۳۷۵، ۳۶۵، ۳۴۵، ۳۳۸	اریحا ۳۹۶
انوج ۶۳۴	ازبکستان ۱۱۴
انوش ۲۰، ۱۹۰، ۶۳۲، ۶۳۴	ارزگه ۲۹
اوج کلیسا ۵۷۹، ۶۳۳	ازمیر ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۳۴
اورتاچی مان ۶۳۳	ازنا ۶۳۴
اورشلیم ۴۸، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۲۲،	ازناوله ۶۲۳
۳۰۲ح، ۳۹۵، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۲۶، ۴۳۵،	اسپانیا ۱۱۵
۴۶۲، ۴۷۵ح، ۵۲۵، ۵۳۱، ۶۳۰	استانبول (= اسلامبول) ۹، ۱۵، ۳۴، ۱۱۴،
اورگ آباد ۳۰۱	۱۴۰، ۱۴۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۷۶ح، ۴۹۰ح،
اورنگ آباد ۱۱۴، ۱۳۸	۵۹۱، ۶۰۲
اوکرائین ۴۰۶ح	استرآباد ۲۱۶، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۸۸
آهر ۱۲، ۱۹، ۵۵۸	استرآبادسر ۲۱۹
ایتالیا ۱۳۳، ۴۰۲	استراخان ۷۲
ایران (در بسیاری از صفحات)	اسکندرون ۱۲۲
ایروان ۳ح، ۵، ۱۵، ۱۸، ۳۷، ۴۱، ۴۲، ۴۹،	اسکندری برآفتاب ۲۰
۵۹ح، ۹۸، ۱۱۴، ۱۲۷، ۲۳۱، ۴۱۱،	اصفهان (در بسیاری از صفحات)
۴۶۰، ۵۵۸، ۶۰۵	افغانستان ۱۶۱
ایلو ۴۰۶ح	افوس ۱۷۶
	اکباتان ۴۶۸
ب	اکبرآباد ۱۱۴
بابل ۳۱۱	الکساندر ۴۲۳
باتاویا ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۳۹، ۱۴۰،	الکساندرویل ۵۹۲، ۵۹۳
۳۰۱، ۴۶۶، ۴۷۱، ۴۹۳، ۴۹۵، ۵۵۰،	الیگورنا ۱۱۴، ۱۲۲

باغ زادورشمع ریز ۴۷۹	۵۵۶، ۵۶۱، ۵۹۰، ۶۳۶
باغ زرشک ۳۶، ۴۰ ح	باتون ۷، ۳۹
باغ ستاقه ۴۷۸	بارتون ۱۹، ۶۱
باغ شاخه نبات ۲۶	بارزانک ۵۳۸
باغ قارامنتس ۵۶۵	بازارگاه آود ۵۵۵
باغ قینان ۷۰ ح	باس ۶
باغ کریم علی ۴۸۲	باسن ۲۰ ح
باغ کشیش ماردیروس ۴۸۲	باشکادیلا ۱۱۱
باغ گابریل ۴۸۲	باغات ۰۹، ۶۰
باغ گرگ چابک ۴۷۹	باغ اسرائیلیانها ۴۷۹
باغ گوچابک ۴۸۰، ۴۸۱	باغ آقامال ۴۷۹
باغ گریگور ۴۸۰	باغ آقامالها ۴۸۲
باغ گرگین آباد ۰۹، ۶۰	باغ انگوری ۹۰، ۱۰۴ ح، ۴۲۴، ۴۷۹، ۴۸۰
باغ لبرودخانه ۷۰ ح	۴۸۱، ۶۱۲
باغ مرتادیک ۴۷۸	باغ ایروان ۱۴، ۴۱
باغ مودی (آبادی) ۴۵۳، ۶۳۳	باغ بغوس جهانگیرها ۴۷۸
باغ میدان ۴۷۹	باغ بگوم ۴۷۸
باغ نوراشن ۴۷۹، ۴۸۰	باغ بابلوک ۹۰
باغ والانیانها ۴۷۹	باغ به ۴۷۹، ۴۵۳، ۴۸۰
باغ وقفی ۴۴۹، ۴۸۰	باغ بیدمشک ۷۰ ح
باغ وقفی شاه ولیها ۴۸۲	باغ پلاسان (یا ماریانان) ۳۲، ۸۲
باغ هائایی ۴۷۸	باغ توپچیها ۴۷۹
باغ هزارجریب ۵۲، ۳۳۹، ۳۴۳ ح	باغ چهارهزارها ۴۸۰
باغ پیرها ۴۷۸	باغ خلیفه بغوس ۴۷۹
باغ یوزباشیها ۴۸۲	باغ خلیفه سیمون ۴۱۴
باغچه مسجد ۴۷۹	باغ خواجه کمال ۸۹
بالتیمور ۵۶۱ ح	باغ حسین ۴۸۰

باینوما ۴۷۳	بگوجان ۲۰
بتلهم ۲۷۵، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۹، ۴۰۵، ۵۲۱	بلخ ۱۱۴
۶۰۵	بلداجی ۶۲۰
بخارا ۱۱۴	بلژیک ۳۵
بران پور ۱۱۴	بلوچ ۱۸۲
برتس ۲	بم ۲۹۲
برج بابل ۳۹۶	بمبئی ی (حاشیه) ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۹۳، ۳۰۰، ۳۰۱، ۴۴۵، ۴۶۶، ۴۶۹
برنجیلو ۴۳	
بوروزرد (بوروزاد) ۱۹، ۲۸۵، ۳۹۰، ۵۲۲	۶۳۶
۶۱۹	بنارس ۱۱۴
برورود ۵۸۲	بندارد ۱۹، ۶۱۹
برکیشو ۴۷۶	بندرکنگان ۲۸۹
برگر ۲۰	بنگاله ۱۱۴، ۱۳۶
برمه ۳۰۷	بورسا ۱۱۴
بروجن ۳۳۱	بورک ۱۹۰
بربروت ۱۹، ۲۰، ۵۱، ۵۲، ۱۷۵، ۱۹۰	بوسخانه ۷۰ح
۱۹۳، ۲۱۴، ۲۵۶، ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۶۵	بوشهر ۱۳۵، ۱۴۰، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۹، ۲۸۸
۴۴۴، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۵۷۹، ۵۸۰	۲۸۹، ۳۰۱، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۴۶۶
۶۳۲، ۶۱۹	۴۹۳، ۶۲۸، ۶۳۵
برکوک ۲۰	بوندشیر ۹۲
بصره ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷	بیاریاتانا ۱۱۴
۲۲۲، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۳۸	بیت اللحم ۳۹۴
۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۸۶ح، ۲۹۴	بیت المقدس ۱۰۳ح
۳۰۰، ۳۰۱، ۴۲۱، ۴۳۳، ۴۳۹، ۴۶۶	بیژگرد ۶۲۳
۴۶۹، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۳، ۶۲۸	بیشه کیوده ۴۸۰
بغداد ۹۴، ۹۶، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۶، ۲۲۲	بیلغام ۳۹۶
۲۸۳، ۴۶۶	بینانگ ۴۶۶، ۴۷۱، ۴۹۳، ۶۳۶
بگری ۲۰	

پ

ت

پارتون ۱۹	تاسیل ۱۳۴
پارچین ۵۱	تالار اشرف ۱۷۸
پاقلعه ۶۰	تالبلاغ ۲۰
پانوسیانه ۲۷	تسبیز ۱۴، ۱۵، ۲۲، ۳۹، ۴۳، ۱۱۴، ۱۳۴، ۲۱۹، ۳۲۰، ۳۳۳، ۳۴۵، ۴۲۲، ۴۳۷ ح
پانیوماس ۶۳۶	تخت قاراج ۶۰
پترزبورگ ۱۲۷	تخماقلو مهرعلی خان ۲۶۰
پران شین ۵۰۱، ۵۰۴	ترکو ۲۰
پرچس ۲۰	ترنادی ۱۱۴
پرچستان ۶۳۳	ترواسکان ۲۰، ۲۱، ۶۰، ۴۳۷
پرم ۷۳	تفلیس ۱۰۳، ۱۱۱، ۲۹۲، ۴۲۲، ۴۳۲
پرمیشان ۲۰، ۲۶۵	تنگان ۶۳۶
پری وکمازان ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳	توغات ۱۱۴، ۱۳۴
پگو ۱۱۴، ۳۰۰، ۳۰۱	تل بهزاد ۲۱۹
پلارد ۱۹، ۶۱۹	تنگ حلوایی ۲۰
پل الله وردی خان ۲۷ ح	تهران ۵۵، ۱۸۹، ۲۱۹، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۳
پل خواجه (بابارکن الدین) ۲۷ ح	۲۶۵، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱
پل رودبار ۲۷ ح	۲۹۲، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۲۰، ۳۳۳، ۳۳۷
پل زمان خان (= جستنی) ۲۷ ح	۳۳۸ ح، ۳۳۹، ۳۴۳، ۳۴۵، ۳۷۶، ۴۶۶
پل شافراز (= شه فراز) ۲۷ ح، ۶۷، ۵۰۱	۴۹۳، ۴۹۵
پل شهر ۶۲۱	تیرواندی ۵۵۵
پل شهرستان ۲۷ ح	
پل کله ۲۷ ح	
پل مارنان ۲۷ ح، ۶۷، ۸۹	
پل ورگان ۲۷ ح	
پونستان ۲۰	
پهره ۲۰، ۲۶۵، ۶۳۲	
پیدون ۱۹	
پیشاور ۱۱۴	

ج

جاپاتر ۱۱۴
جابلق ۱۹، ۲۵۱، ۴۶۶، ۴۹۵، ۶۱۹
جاجون ۲۰
جاوه ۴۰۲، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۵ ح، ۴۶۶

چمن خرس ۱۹۰	۴۷۱، ۴۷۳، ۵۴۹، ۵۵۶، ۵۹۰، ۶۱۱
چمن سلطان ۱۷۵	۶۱۷، ۶۳۵، ۶۳۶
چنیک ۵۳۸	جبارا ۱۱۰، ۱۴۲، ۴۷۳، ۶۳۶
چهارباغ ۲۱، ۱۹۰، ۳۳۴، ۳۵۰، ۶۳۲	جفاگرگ ۲۰
چهارباغ بالا ۲۰، ۳۴۰	جلارپور ۱۱۴
چهارباغ پایین ۲۰، ۳۴۰	جلفا (در بسیاری از صفحات)
چهارحد ۶۳۴	جلوآذان ۹۰
چهارمحال ۲۷ح، ۳۳۲، ۳۶۰، ۳۶۳، ۳۶۴	جنوا ۱۱۴
۳۶۷، ۴۵۴، ۴۶۶، ۴۹۵، ۵۶۵، ۶۲۰	جوز ۶۳۲
۶۲۱، ۶۲۲	جوزون ۱۹، ۶۱۹
چهارهزار ۴۸۱	جوی سیچان ۴۸۵ح
چهل چشمه ۲۷ح	جوی شاه ۸۹
چهلستون ۱۴۲ح	جوی هزارجریب ۶۰۹
چیچرا ۳۰۱، ۴۶۶، ۴۷۰، ۴۹۳، ۶۳۶	جهان آباد ۱۱۴، ۳۰۱
چیرآباد ۱۱۴	جهان خوش ۲۰، ۶۳۲
چین ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۲۹، ۱۳۵، ۴۷۱	جیشتان ۱۱۴

ح

حاجی آباد ۶۳۳
حسین آباد ۹۰ح، ۱۴۷، ۶۳۳
حلب ۱۱۴، ۱۳۷
حمام تبریزیها ۷۰ح
حمام جلفا ۷۰ح
حیدرآباد ۱۱۴، ۱۳۱، ۳۰۱

خ

خارامب (جوی) ۱۵۰
خانه آتامها ۲۷۱

چ

چارتاق ۲۵۹
چارچشمه ۲۵۱
چاناکار ۶۳۶
چانانخچی ۶۳۴
چرخاب توپچیها ۴۸۲
چریبون ۴۷۳، ۶۳۶
چشمه پر ۲۰
چفاخور ۱۹، ۴۶۰، ۶۱۹
چمباد ۶۳۴
چم خرس ۲۰

- خانه آسیابان ابراهیم ۲۷۲
 خانه آقابابا ۲۶۸
 خانه آقادات ویدیانها ۲۶۹
 خانه آناخانم ۲۷۳
 خانه آودهاخیگیان ۲۷۲
 خانه آیلگاوتنس ۲۶۸
 خانه اصلان بیک ۲۷۲
 خانه الینی ۲۶۹
 خانه امنیازها ۲۷۲
 خانه اوسان لنگ ۲۷۳
 خانه بابانها ۲۷۲
 خانه باجینیه ۲۷۳
 خانه بارون دیلانچیه ۲۶۹
 خانه بارون شاهمیر ۲۶۹
 خانه بارولیونها ۲۷۲
 خانه بارون هاروتونها ۲۷۲
 خانه بیگم صاحب ۲۷۱
 خانه پارسادانها ۲۶۸
 خانه پانوس دست بریده ۲۷۰
 خانه پرنازقورچیها (خرابه) ۲۷۶
 خانه پهلوانها ۲۲۸ ح
 خانه تاکوهی ۲۶۸
 خانه تامینیانها ۲۷۰
 خانه توکلیانها ۲۶۸
 خانه تومانیانها ۲۷۰
 خانه جهانگیریانها ۲۷۳
 خانه جهانگیریه ۴۸۲
 خانه چاکمانها ۲۷۲
 خانه چهارهزاری ۲۷۰
 خانه حسن ساکن ۲۶۹
 خانه حسین ۲۷۰
 خانه حسین عباس ۲۷۰
 خانه (و باغ) حکیم استپانوس ۴۸۰
 خانه خاشیاتها ۲۶۸
 خانه خیاط هایرپت ۲۷۱
 خانه خلیفه بغوس ۲۷۳
 خانه داویدخان ۲۶۹
 خانه داویدیانها ۲۶۸
 خانه دردانیالها ۲۷۱
 خانه درسکیسیان ۲۷۱
 خانه دست بریده ها ۲۷۲
 خانه دیلان ۲۶۹
 خانه زاغلیانها ۲۷۰
 خانه زاکارها ۷۰ ح
 خانه زائیریانها ۲۷۲
 خانه زرکش کمالیه ۲۶۹
 خانه زیتازانها ۲۷۱
 خانه زیلی خان ۲۷۱
 خانه ژیرسارهاد ۴۷۹
 خانه سالاجیانها ۲۷۲
 خانه سمورمانوکیانها ۲۷۱
 خانه شیرخانها ۲۷۱
 خانه شیطان داوید ۲۶۹
 خانه صفر کمپانی ۲۷۳
 خانه غلامی ۲۶۹
 خانه فرانک هوانس ۲۶۹

خانه قبول آود ۲۶۹	خانه هوهان جانیانها ۲۷۱
خانه قصاب ماتئوس ۲۷۲	خانه یادگاریانها ۲۶۹
خانه قلندرها ۴۷۹	خانه یالان دوز مگردیج ۲۷۰
خانه کشیش زریها ۲۷۲	ختا و خوتا ۱۱۴
خانه کشیش مارکار ۲۶۸	خراسان ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۵،
خانه کشیش بلیبوس ۲۶۹	۱۹۱، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۹
خانه کشیش ملیکست ۲۶۹	خسروآباد ۲۰، ۱۹۰
خانه کشیش هوهان ۲۶۹	خلخال ۱۲، ۱۹، ۵۵۸
خانه کلانتر غوکاس ۲۷۳	خلیج فارس ۴۶۷
خانه کلانترها ۲۷۰	خمسدان ۲۶۵
خانه کمالیها ۴۸۲	خمسه ۲۴۵، ۲۵۵، ۲۵۶
خانه گالستانیانها ۲۶۸	خنوس ۶
خانه گل صنم ۴۷۹	خُنگ ۲۰، ۲۱۲، ۶۲۳
خانه گومیتیانها ۲۶۸	خنگرانا ۲۰
خانه لازاریانها ۴۷۸	خواجه بزرگیها ۲۶
خانه لازینیها ۷۰ح	خواجه قلعه ۲۳۹، ۵۷۳
خانه ماماخاتونها ۲۶۹	خوانسار ۱۷۶، ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۸۹، ۶۱۹
مامان هواکیمیانها ۲۶۹	خوانسارک ۱۹، ۶۱۹
خانه مائیش خانم ۲۶۸	خوراسگان ۲۰، ۶۰
خانه مارکار ۲۶۸	خورومسیمه ۵۲۲
خانه میرمری ۲۷۰	خورجا و هندوان ۱۱۴
خانه مهدی بوریا بافها ۲۶۸	خوی ۳۶۰
خانه میخیتار ۲۷۰	خویگان ۲۰، ۱۷۶، ۲۶۱، ۳۴۱، ۶۲۳، ۶۲۴
خانه نیکو غایوسها ۲۶۸	خویگان سفلی ۲۰، ۵۲
خانه وارطان آشپز ۷۰خ	خیابان نظر ۲۶، ۶۶، ۱۲۴، ۵۳۰
خانه ها کوپ نقده کوپ ۲۷۰	خیرآباد ۱۱۴
خانه هوسپ سیاه ۲۷۲	خیرات خانه ۱۰۴ح
خانه هوانس ۹۰	

دشت کوه‌رنگ ۲۱۲	۵
دشت مورچه‌خورت ۱۸۳	داجگان ۶۲۳
دشت مغان ۱۸۴	داریاآباد ۱۱۴
دلیساوه ۶۳۴	داشکسن ۱۷۶، ۲۰
دوشخاد ۵۳۸	داکا ۱۳۹، ۳۰۱، ۴۶۶، ۴۷۱، ۴۹۳، ۶۳۶
دولت‌آباد ۱۱۴	داکار ۳۰۰
دولتلو ۲۳۰	دالان شمالی ۴۴۹
ده‌چونه ۶۳۴	دالقری راجه ۱۳۶
ده‌موکل ۲۰	دامیو ۳۹۲
دهنو ۲۰، ۱۹۰، ۶۳۲	دانزیک ۱۱۵
ده وَنک ۴۹۵، ۶۳۵	داوودآباد ۶۳۳
دهه آواگدانیها ۲۳۶	دایزار ۲۳۵
دهه اسرائیلیها ۲۳۷	دربند ۱۸، ۴۶۶
دهه توپچیها ۲۳۶	درختک ۶۲۳، ۶۲۵
دهه جاخاتونیها ۲۳۶	درب سرافرازیان ۲۶
دهه خواجه‌نظریها ۲۳۶	دروازه دولت ۱۴۲ح
دهه درآنائیها ۲۳۶	دروازه طوقچی
دهه دیلاکیانها ۲۳۶	دره‌بید ۶۲۳
دهه زکیها ۲۳۶	دریای سرخ ۳۹۶
دهه عزیزجانیها ۲۳۶	دریس‌آباد ۶۳۴
دهه گیلانیها ۲۶، ۲۳۶	دژ شیراز ۲۸۹
دهه موشغیها ۲۳۶	دستان ۶۲۶
دهه میرمانیها ۲۶، ۲۳۶	دشت آزارات ۱۰، ۱۸، ۱۹
دیر آسداوازدین ط، ۵۷۳، ۶۲۶	دشت اسرات ۹۰
دیر آمن‌پرگیچ ۸۱ح، ۳۸۸، ۵۰۲، ۵۸۵	دشت دامغان ۱۸۳
دیر استانبول ۶۰۲	دشتستان ۲۱۶
دیر اگوستن ۵۹۶	دشت صوفیان ۴

فهرست نام جایها ۶۸۹

۱۰۴، ح، ۱۰۵، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۲۰، ۱۲۶،

۱۲۷، ۱۳۳، ۱۳۴، ۲۰۹، ۲۲۲، ۳۲۰،

۳۴۲، ۳۴۵، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۷۷، ۴۴۱،

۴۴۹، ۴۵۶، ۴۵۹، ۴۹۳، ۵۶۶

روم ۴۱۵، ۴۲۱

ز

زازرون ۱۹، ۱۹

زاینده رود ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ح، ۶۱، ۴۸۰،

۵۰۱، ۵۱۰، ۶۰۵

زرنه ۲۰، ۱۷۶، ۲۶۱، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۳۳

زروبابل ۲۰۸

زقنه ۴۳

زنجان ۳۶۸ ح

زودون ۱۹، ۱۹

زوریگان ۲۰، ۶۲۲

س

سارامانگ ۱۱۰، ۴۶۶

ساردنی ۳۵ ح

ساکی ۶۳۳

سامان ۲۷ ح

ساوه ۲۶۵

سرنگه ۱۳۹

سرهنج ۱۱۴

سرهند ۱۱۴

ستان ۱۱۴

سعادت آباد ۳۳۱، ۳۳۶

دیر اوهان ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۳، ۵۰۲، ۵۱۷،

۵۱۸، ۶۰۹

دیر دومینکن ۵۹۶، ۶۰۲، ۶۰۷

دیر راهبه‌ها ۸۰، ۸۰ ح، ۸۱ ح، ۲۴۹، ۲۸۱،

۵۰۲، ۵۶۲، ۵۷۱

دیر سرکیس ۴۶۴، ۵۲۰

دیر سورپ هاکوپ ۴۶۲

دیر سیاه‌پوشان ۳۵۹

دیر فریدن ۴۶۵

دیر کاپوسنها ۴۲۲، ۵۹۶

دیر کاتارینه ۵۶۶

دیر کاتولیکها ۳۹، ۴۶، ۶۰۰

دیر کاراپت ۴۲۶

دیر کارملیت ۵۹۶

دیر گفارت ۹

دیر میخیتاریستها ۵۶۱

دیر ناجی همگان ← آمانپرگیچ

دیر هاووستار ۲

دیر هزارجریب ط

دیزک ۲

ر

رانگون ۱۴۲، ۴۹۳

رستف ۳۲۰

رشت ۱۱۴، ۳۴۰، ۴۶۶، ۴۶۸، ۶۳۵

رم ۵۹۵، ۵۹۸، ۶۰۳ ح

رودشت ۲۷ ح

روسیه ۳۵ ح، ۷۲، ۷۴، ۷۶، ۷۹، ۹۶، ۱۰۳،

ش	سلطان میدان ۱۹۱
شاپورآباد ۶۳۱	سلطانیه ۳۲۰
شارینو ۱۱۴	سلماس ۴
شاگار ۱۱۴	سلهور ۱۱۴
شاورین ۶۳۵	سمرانگ ۱۴۲، ۴۷۳، ۵۵۶، ۶۳۶
شاهآباد ۳۰۸ ح	سمسون ۱۹، ۶۱۹
شاه‌بلاغ ۲۰، ۲۱۲	سمنون ۲۷ ح
شاهزاده‌پور ۱۱۴	سنگباران ۲۱۲، ۲۶۱، ۲۶۳، ۴۴۹، ۶۲۳
شترخوار ۶۳۵	۶۲۴، ۶۳۱
شراگران ۱۶	سنگاپور ۱۱۰، ۶۳۶، ۴۶۶، ۴۷۱، ۴۹۳
شرف‌آباد ۶۳۳	سن پترزبورگ (= پترزبورگ) ۷۲، ۱۱۱
شمس‌آباد ۲۰، ۲۱، ۶۰، ۶۱، ۷۱، ۸۰ ح	۳۷۷
شماخی ۱۱۴، ۴۲۲	سواران ۶۲۳
شمیران ۳۴۵	سورات ۹۷، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۳۴، ۱۳۵
شوراوا (= شوزوه) ۲۰، ۱۹۰، ۲۶۵، ۶۳۲	۱۳۶، ۱۳۸، ۱۵۱، ۲۹۳، ۳۰۰، ۳۰۱
شوش ۲۱، ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۹۲، ۴۰۳، ۴۰۹	۴۱۲ ح، ۴۶۶، ۴۶۹، ۴۹۳، ۶۳۶
۵۴۴	سورایا ۱۴۱، ۴۰۲، ۴۶۶، ۴۷۳، ۶۳۶
شورجه ۹۰	۵۶۶
شهرک نوآباد ۲۶	سورشجان ۲۰، ۲۱۲، ۲۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴
شهشهان ۴۶، ۵۹۶	۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰
شیخ‌یوسف‌بنا (= شیخ سابان) ۲۰، ۶۰	سومیرینگ ۴۵۵ ح، ۴۷۳
شیروان ۱۱۴	سوئد ۳۵ ح، ۱۲۷، ۱۲۸
شیراز ۱۸۲، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۱۹	سیچان ۲۸ ح، ۹۱، ۹۸، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۵۴
۲۲۲، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۴۱، ۲۴۲	۶۳۴
۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۱، ۲۵۲	سیرک ۲۰، ۶۲۰
۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۸، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۷۵	سیستان ۲۱۰، ۲۹۱
۲۸۷، ۲۹۰، ۲۹۲، ۳۰۵، ۳۳۱، ۳۳۳	سینا ۱۱۴
۳۶۷، ۳۶۹، ۳۷۱، ۳۷۳، ۴۳۶، ۴۳۷	سینگرد ۲۰، ۶۲۴

غ

غازی پور ۱۱۴

غزنین ۱۱۴

غمار ۶۳۳

۴۵۲، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۹۳، ۶۳۵

شیره‌خانه ۶۰۶

ص

صومعه (= دیر) میخیتاریستها ۸۵ح

صهیون ۲۱۷، ۶۳۰

صدیدآباد ۳۰۰، ۳۰۱، ۴۶۶، ۴۷۱، ۴۹۳

۶۳۹

ف

فارس ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۹۰، ۳۷۲، ۳۷۵، ۴۶۶

فاوادی ۹۰

فرانسه ۳۳، ۳۴، ۳۵ح، ۱۱۵، ۱۳۳، ۵۸۷

۵۹۲، ۵۹۵

فرح‌آباد ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۶۲، ۱۶۴

۱۶۵ح، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۲ح، ۴۳۱، ۶۳۲

فرندیگان ۲۰، ۶۲۲

فرنگ ۵۹۵

فرنگستان ۳۳

ط

طارم ۱۲، ۱۹، ۵۵۸

طبریه ۵۲۶

طبس ۲۶۵، ۲۸۸

طرخان ۱۰۲، ۱۲۵، ۴۱۳

ع

عباس‌آباد ۶۳۳

عثمانی ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۳۳ح، ۷۹، ۱۱۱

۱۳۵، ۱۷۴، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۸، ۲۳۸

۳۶۰، ۴۲۱، ۴۶۶

عراق عجم ۴۹۷

عراق عرب ۴۹۷

عربستان ۱۱۴، ۱۳۳، ۱۸۸، ۲۵۶، ۲۵۹

عمارت خانم‌آنا ۱۰۵

عمارت کمالیانها ۸۹

عمارت علمدادیانها ۸۹

عنبرته ۶۳۴

ق

قارص ۶

قاسم‌آباد ۲۰، ۶۳۴

ک

قاناى جليل ۵۳۵، ۵۲۴

قاهره ۳۱۲

قراياغ ۱۱۴

قراقان ۶۱۹، ۴۹۵، ۴۶۶، ۱۹

قرقن ۶۲۴، ۶۲۳

قرود ۳۳۰

قره چماق ۳۵۵

قره کهریز ۶۳۲

قزوین ۳۴۳، ۳۳۱، ۲۴۶، ۲۴۵، ۲۲، ۱۸

۴۶۶

قسطنطنیه ۵۷۳، ۴۷۵، ۶۰۳ ع

قصر شمس آباد ۳۵۰

قفقاز ۷۹

قلعه بیک ۲

قلعه حاج اسماعیل ۸۹

قلعه خواجه ۶۲۳

قلعه زاروک ۶۳۳

قلعه شیخ ۶۳۴

قلعه نارین (طبرک = نارین قلعه) ۶۰، ۲۶۲،

۵۹۶

قلعه قارص ۱۴

قلهک ۴۹۵

قم ۳۴۲

قندهار ۱۱۴، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۷۳، ۱۷۹،

۱۸۵

قورچی باشی ۶۳۳

قیصریه ۴۰۱، ۳۲۶

قینان (= محله قینان) ۲۸ ح، ۳۵۴، ۳۷۲

کابل ۱۱۴، ۱۶۳، ۱۷۶، ۴۶۶، ۴۷۱

کاپاشان ۱۹، ۶۱۹

کاتان ۵۵۹

کاج برونی ۶۲۶

کاخ چهلستون ۳۶۳

کاخگدون ۴۰۲

کاخ هیرو دیس ۵۴۰

کاشان ۶، ۱۸، ۱۹، ۲۰۹، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۸۷،

۴۶۶

کافزوان ۶

کالج لازاریان ۷۴

کامیان ۶۳۳

کاورزه ۲۶۵

کجارستان ۶۳۳

کراج ۱۶۴

کراوز ۴۹

کرت ۶۳۳

کرد ۲۲۳، ۶۲۳

کرکن ۶۱۹

کرمان ۱۸۲، ۱۹۶، ۲۹۱

کرمانشاه ۱۷۴، ۲۴۷

کروج ۶۱۹

کزّون ۲۰، ۲۱، ۲۶۳، ۶۱۹

کریتون ۶۰۳ ح

کژاز ۱۹، ۱۷۵، ۲۵۶، ۴۵۳، ۴۶۶، ۴۹۵،

۵۶۵، ۶۱۹، ۶۳۴

کرمیران ۵۰۶

فهرست نام جایها ۶۹۳

کلیسای اوهان ۴۸۱	کسما ۱۱۴
کلیسای باغات ۵۸۳، ۵۰۲، ۱۰۳	کشتاقا ۲
کلیسای بتلهم ۸۸، ۹۳، ۱۰۵، ۳۲۹، ۵۰۲	کشمیر ۱۱۴
۵۲۳، ۵۸۱، ۱۰ع	کلات ۱۸۸
کلیسای بگری ۵۷۵	کلاوه ۴۹۵، ۶۳۴
کلیسای پرچیس ۵۷۶	کلیسون ۱۹
کلیسای پونستان ۵۷۶	کلکنه ج، ۷۹، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۳۸
کلیسای پورک ۵۷۷	۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۲ ح، ۲۰۰ ح، ۲۲۶
کلیسای پهره ۵۷۶	۳۰۰، ۳۰۱، ۳۲۸ ح، ۳۲۹ ح، ۳۳۴ ح
کلیسای پیرعلی ۵۷۷	۳۳۸، ۳۵۰ ح، ۳۵۹ ح، ۳۹۸ ح، ۴۰۳
کلیسای تبریزها ۵۵۳	۴۰۴ ح، ۴۵۵ ح، ۴۶۶، ۴۷۰، ۴۸۹
کلیسای تنگ حلوایی ۵۷۵	۴۹۰ ح، ۴۹۳، ۵۴۱، ۵۵۶، ۵۶۵، ۵۹۰
کلیسای توما (= زنگی) ۹۶، ۳۰۳، ۴۴۰	۶۳۶
۵۰۱، ۵۱۰، ۵۸۱، ۶۰۸	کله ۱۹، ۶۱۹
کلیسای جامین ۵۷۶	کلیسای آج ۶۰۶
کلیسای جهانخوش (= جانخوش) ۵۷۷	کلیسای آقگل ۵۷۶
کلیسای جانی ۵۷۷	کلیسای آمانپرگیج = وانک = ناجی همگان
کلیسای جوی زنگ ۵۷۷	(در بسیاری از صفحات)
کلیسای چایلو ۵۷۷	کلیسای آودیانتس ۵۵۱
کلیسای چارطاق ۵۷۷	کلیسای آود سموردوز ۵۷۵
کلیسای چشمه پر ۵۷۷	کلیسای آودیک ۵۹۶
کلیسای چم خرس ۵۷۶	کلیسای اچمیادزین ۳۷، ۳۹، ۴۱، ۴۳، ۱۳۶
کلیسای چهارباغ ۵۷۷	۳۳۸ ح، ۴۰۵، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۲۴، ۴۳۹
کلیسای جهانک ۵۷۷	۴۴۰، ۴۴۵، ۴۵۰، ۴۵۷، ۴۶۰، ۴۶۱
کلیسای حضرت مریم (= سورپ	۴۷۴ ح، ۵۸۸، ۶۰۱، ۶۰۳ ح
آسدوازا دزین) ۱۴، ۲۱، ۳۴ ح، ۱۰۲	کلیسای اسکندری ۵۷۵
۱۷۰، ۵۰۲، ۵۲۶، ۵۳۷، ۵۳۹، ۵۴۱	کلیسای آنوش ۵۷۷
۵۴۶، ۵۴۷، ۵۵۰، ۵۵۴، ۵۵۹، ۵۸۳	کلیسای اوتیلار ۴۳۱ ح

۵۹۰، ۶۰۵، ۶۰۹

کلیسای حضرت منور (= سورپ

لوساوریج) ۷۱، ۸۰ح، ۱۰۲، ۵۰۲،

۵۴۲، ۵۵۳، ۵۵۵، ۵۸۱، ۵۸۳، ۶۰۸

کلیسای حضرت روح القدس (= سورپ

هوکی) ۲۲۰

کلیسای حومه ۵۷۶

کلیسای خسروآباد ۵۷۷

کلیسای خُنگ ۵۷۶

کلیسای خواجه ۵۰۲

کلیسای (مجاور) خواجه آودیک ۵۷۵

کلیسای خانه خواجه شافراز ۵۰۲

کلیسای خواجه غریب ۵۷۴

کلیسای خواجه گاراپت ۵۷۵

کلیسای خواجه قهرمان ۵۷۴

کلیسای خواجه گورگ ۴۳

کلیسای خواجه مال ۵۷۴

کلیسای خواجه میران ۵۷۴

کلیسای خواجه نظر ۵۲۹، ۵۷۵

کلیسای خواجه ولیها ۵۷۴

کلیسای خوجانیها ۵۷۵

کلیسای خویگان ۵۷۶

کلیسای خویگان بالا ۵۷۶

کلیسای دره مره ۵۷۵

کلیسای داشکسن ۵۷۶

کلیسای دومینیکن ۶۰۲

کلیسای دهنو ۵۷۷

کلیسای دیر راهبه‌ها ۵۷۵

کلیسای راحیل ۵۷۶

کلیسای روح القدس ۵۰۲، ۵۸۲، ۶۰۸

کلیسای زرنه ۵۷۶

کلیسای زنگی ← توما

کلیسای ژزوئیت کاتولیکها ۵۹۶، ۶۰۹

کلیسای سروپرتبه ۵۷۷

کلیسای سورپ آسدوازدین ← حضرت

مریم

کلیسای سورپ آسدوازدین ۴۶۸

کلیسای سورپ آودیانتس ۵۵۱

کلیسای سورپ آنایا آراکل ۵۰۲

کلیسای سورپ آودیک ۵۸۳، ۵۹۵

کلیسای سورپ اچمیادزین ← اچمیادزین

کلیسای سورپ استپانوس ۹۹ح، ۵۰۲،

۳۰۳ح، ۳۴۹، ۴۶۸، ۵۴۴، ۵۵۰، ۵۵۹،

۵۶۰، ۵۸۲، ۵۸۵، ۵۸۷، ۵۸۹، ۵۹۰،

۶۰۶، ۶۳۶

کلیسای سورپ بتلهم ← بتلهم

کلیسای سورپ پتروس ۴۶۹

کلیسای تاتاووس ۴۶۷

کلیسای سورپ توما ← توما

کلیسای سورپ سرکیس ۴۶۰، ۴۶۳، ۵۰۲،

۵۱۷، ۵۱۸، ۵۸۸

کلیسای سورپ کاتارینه (= کاتارینا)، ۵۰۲،

۵۶۲، ۵۷۱ح، ۶۰۲

کلیسای سورپ گریگور ۸۰ح، ۹۹ح، ۱۶۹،

۳۷۵

کلیسای سورپ گورگ ۳۹، ۴۶۷، ۵۰۲،

- کلیسای سنگباران ۵۷۶
 کلیسای سورشگان = سورشجان ۵۷۶
 کلیسای سویری ۵۷۷
 کلیسای سینگرد ۵۷۵
 کلیسای شاه‌بلاغ ۵۷۷
 کلیسای شاه‌ولیان = شاه‌ولپها = شاه‌ولتس
 ۴۳ح، ۴۵۳، ۴۸۰، ۴۸۱، ۵۰۱، ۵۸۲،
 کلیسای شوروا (= شورۆه) ۵۷۷
 کلیسای شریفه ۵۷۷
 کلیسای شمس‌آباد ۵۵۴، ۵۵۵
 کلیسای قاراگل ۱۰۳، ۱۹۱
 کلیسای کارمشان ۵۷۷
 کلیسای کارملیتها ۵۹۷
 کلیسای کرد ۵۷۷
 کلیسای کشک‌ریز ۵۷۷
 کلیسای کشیشان ۵۷۵
 کلیسای گاسک ۵۵۱
 کلیسای گاورز ۵۷۶
 کلیسای گبرآباد ۵۵۱
 کلیسای گریگور ۵۵۳
 کلیسای گل‌بهار ۵۷۷
 کلیسای گنبدخیاری ۵۰۱، ۶۰۸
 کلیسای لوساورپچ ← حضرت منور
 کلیسای محله‌ایروان ۳۷۴
 کلیسای (بزرگ) محله‌ایروانها ۵۸۳
 کلیسای محله‌تبریزها ۱۰۰
 کلیسای مراد ۴۸۰، ۵۷۴، ۵۷۷، ۵۸۵، ۵۸۷
 کلیسای مغانک ۵۷۶
- ۵۰۳ح، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۸۱، ۶۰۹
 کلیسای سورپ لوساورپچ ← حضرت منور
 کلیسای سورپ لوقا ۵۹۵
 کلیسای سورپ میناس ۳۴ح، ۳۵ح، ۸۰ح،
 ۱۰۰، ۴۵۶ح، ۵۰۲، ۵۱۲، ۵۵۳، ۵۸۳،
 ۵۹۰، ۶۰۸، ۶۰۹
 کلیسای سورپ موسس ۶۰۷
 کلیسای سورپ نازارت پراشینی ۵۸۲
 کلیسای سورپ نرسس ۵۰۲، ۵۵۱
 کلیسای سورپ نیکو‌غایوس ۵۰۲، ۵۵۰،
 ۶۰۷
 کلیسای سورپ ها‌کوپ ۱۰۳، ۵۰۱
 کلیسای سورپ هاروتون ۷۴، ۴۷۱
 کلیسای سورپ ها‌کوپ ۵۰۲، ۵۱۷، ۵۴۱،
 ۵۸۳، ۵۸۷، ۶۰۸، ۶۰۹
 کلیسای سورپ ها‌کوپ باغات ۵۱۵
 کلیسای سورپ ها‌کوپ مرادها ۵۰۸
 کلیسای سورپ ها‌کوپ میدان ۵۷۵
 کلیسای سورپ هرپ سیمه ۴۱۴
 کلیسای سورپ هریشتا‌گبدانتس ۵۰۲، ۵۱۷
 کلیسای سورپ هوانس ۱۴۳ح، ۱۶۸، ۲۲۰،
 ۲۲۸، ۴۷۰، ۴۷۲، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۷۵،
 ۶۰۸
 کلیسای سورپ هوانس شاه‌ولپها ۲۲۰، ۵۱۲
 کلیسای سورپ هوانس مگردیج ۵۱۷، ۵۴۷
 کلیسای سورپ هوسپ ۵۹۶
 کلیسای سورپ هوکی ← روح‌القدس
 کلیسای حال‌فارونک ۵۷۷

کلیسای مؤرستان ۵۷۶	کوچین ۱۱۴
کلیسای میدان ۵۰۲، ۵۷۴، ۵۸۳، ۶۰۵	کورادر ۱۰
کلیسای میدانک ۵۷۶	کروج ۱۹
کلیسای میلگرد ۵۷۶	کوه کارنی ۲۹
کلیسای میناس ۲۱	کوه دنب کمر ۱۷۵
کلیسای ناجی ۴۹ ح، ۳۹۳	کهگیلویه ۱۷۴، ۲۵۳
کلیسای نازارت ۴۵۵ ح، ۴۷۰، ۵۰۱، ۶۰۸	کهیز ۱۷۶، ۲۱۱، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱
کلیسای نازارت کلکته ۴۴۶، ۴۹۱، ۵۶۵	کیساریه ۴۰۶ ح، ۴۰۶
کلیسای نخجوانیها ۵۵۳	کیمور ۱۱۴
کلیسای نماگرد ۵۷۵	کیوروک دره ۱۱۱
کلیسای نو ۵۰۱	
کلیسای نوراشن ۵۰۴	
کلیسای وانک اوهان ۴۸۰، ۵۷۵	
کلیسای هزارجریب ۵۷۶	
کلیسان ۶۱۹	
کمره ۱۹، ۲۵۱، ۲۵۶، ۴۶۶، ۴۹۵، ۶۱۹	
کندلر ۶۳۳	
کندها ۶۳۳	
کنستانینپول ۴۲۵	
کنیسه شمعون ۵۳۳	
کوارزه ۲۰	
کوچه آباکیانها ۲۷۲	
کوچه آچی ۶۰۶	
کوچه شیرکخانه ۶۰۵	
کوچه غریب ۳۲۳، ۵۰۲	
کوچه غریبه‌ها ۶۰۶	
کوچه مار ۲۶۸	
کوچیز ۲	

ک

کاران ۵۶۴
کاری ۳۳۲
کارین (= ارزروم) ۶
کاسک ۲۳۵
کاسگار ۱۱۴
کانجاسار ۴۶۲
گجرات ۱۱۴، ۱۲۰، ۱۳۸
گچ‌کنان (کاروانسرا) ۴۴
گواسنو و تایاپالاتا ۱۲۱
گرجستان ۷۳، ۷۹
گرگان ۲۵۶
گرگین‌آباد ۳۴۳ ح
گز برخوار ۱۸۲
گشینگان ۲۰، ۶۲۰
گفارت ۲
گل‌بهار ۲۰، ۱۹۰

- گلپایگان ۹۰ ح، ۱۷۶، ۲۵۱، ۶۲۲
 گلزار ۶۳۴
 گلون آباد ۱۶۴، ۱۶۵
 گنجه ۵، ۶، ۱۱۴، ۴۲۲
 گندمان ۱۹، ۲۰، ۲۶۴، ۲۸۹، ۴۶۰، ۵۷۹
 گوا ۴۰
 گوالیر ۴۶۶، ۴۷۱، ۵۷۲
 گوختان ۴۳
 گود چهار هزارها ۳۲۵
 گود رودخانه ۲۷ ح
 گود میر ۵۹۶
 گورستان جلفا د
 گوش خراط ۸۴
 گوشتان ۱۶
 گیلان ۱۸، ۹۷، ۱۱۴، ۱۲۸، ۳۳۸ ح، ۴۶۸
 گیگیلیه ۵۶۴
- ل**
- لاچین ۵۳۸
 لار ۲۸۸، ۶۳۴
 لاقانات ۲۶۸
 لالی ۵۵۴
 لاند ۳۵۴
 لامور ۱۱۳، ۱۱۴
 لامیجان ۱۱۴
 لرستان ۱۸۹، ۲۱۹، ۶۲۲
 لشت نشا ۱۱۴
- لمبرگ ۴۰۶ ح
 لنبان ۱۳۸، ۳۲۱، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۵۴
 لنجان ۱۹، ۲۰ ح، ۲۷ ح، ۹۰، ۴۲۳ ح، ۴۶۰
 ۶۰۸، ۶۱۹
 لندن ۱۲۸، ۱۲۹
 لهستان ۱۱۱، ۱۱۴، ۴۰۶ ح
 لیواسیان (لوشان) ۲۰، ۴۵۴، ۶۲۰، ۶۲۲
 لیلهان ۶۳۳
 لیورنو ۱۱۶
- م**
- مار ۳، ۱۱۴، ۲۷۹ ح
 مارات ۳۹۱
 ماراته ۱۳۶
 ماران ۵۲۲
 ماریانان ۲۳، ۳۱، ۳۲، ۶۱
 ماردام ۱۳۴
 مارسسی ۱۱۴
 مارنان ۶۱، ۵۰۱
 مازان ۳۹۱
 مازندران ۱۱۴، ۱۲۸، ۴۳۱ ح
 ماکدون ۶۰۴ ح
 مال آقا ۱۱۴
 مالبارا ۱۴۳ ح
 مانیل ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۲۹، ۱۳۵
 مجارستان ۱۱۴
 محلات ۶۰۵
 محله اسرات ۸۹

- محله قینان ۵۰۲، ۵۱۸، ۶۰۹
 محله کوچر ← سنگتراشها
 محله گاسک ۲۶، ۲۳۶، ۴۶۰، ۵۰۲، ۵۰۳
 ۵۸۳، ۶۰۹، ۶۱۰ ح
 محله گبرآباد ۹۰، ۱۴۷، ۲۳۶، ۴۶۰، ۵۸۳
 ۶۰۷
 محله گزندلان ۲۸۶
 محله میدان ۳۴۹، ۵۷۴، ۵۹۰، ۶۰۹
 محله میدان بزرگ ۲۷۱، ۲۷۷، ۲۷۸، ۳۹۰
 ۵۰۲، ۶۰۵
 محله میدان کوچک ۲۷۳، ۲۷۶، ۲۷۸
 ۵۰۲، ۶۰۵، ۶۰۶
 محله هاكوب جان (= حصیربافها) ۲۷۵، ۲۷۸
 ۲۷۸، ۴۶۴، ۵۰۲، ۵۸۹، ۶۰۵، ۶۰۶
 محله پیرمیاها ۲۶، ۲۳۷
 مُحْمَرَه ۶۲۰
 محمودآباد ۲۵۱
 مدرّس ج، ۹۱، ۹۲، ۹۴، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹
 ۱۴۳ ح، ۱۷۱ ح، ۲۰۲ ح، ۲۷۹ ح، ۲۹۳
 ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۷، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲
 ۳۰۳ ح، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰ ح، ۴۶۶، ۴۶۹
 ۴۷۰، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۳، ۵۶۵، ۵۸۷
 ۵۸۸، ۵۸۹، ۶۳۶
 مدرّسه آمانپرگیچیان ج، ۵۱۰، ۵۹۰، ۶۰۶
 مدرّسه چهارباغ ۳۴۵
 مدرّسه ژوزئیتهها ۵۹۷
 مدرّسه میناس ۵۵۷
 مَرغ دراز ۱۷۶
- محله ایروانیها ۲۶، ۲۰۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۶۸
 ۲۷۸، ۳۰۹، ۳۵۳ ح، ۴۵۶ ح، ۵۰۲، ۵۱۵
 ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۵۸، ۵۸۳، ۶۰۸، ۶۰۹
 محله تبریزیها ۲۰، ۲۱، ۲۶، ۷۱، ۷۳ ح، ۸۰
 ۱۰۰، ۲۳۶، ۲۶۹، ۲۷۳، ۲۷۸، ۴۳۳
 ۴۳۷، ۴۶۰، ۵۰۲، ۵۱۲، ۵۵۴، ۵۸۳
 ۶۰۵، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰ ح
 محله توپچیاها ۲۳۷
 محله چارسو ۱۰۶، ۱۶۸، ۲۳۷، ۲۷۰
 ۲۷۴، ۲۷۸، ۳۶۳، ۴۶۴، ۵۰۲، ۵۶۲
 ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۹
 محله حسینیّه ۴۶، ۵۹۶
 محله حصیربافها (= هاكوب جان) ۵۰۲
 ۶۰۵، ۶۰۷
 محله دشت ۷۱ ح، ۸۰ ح، ۱۶۸، ۵۵۷، ۶۰۸
 محله سنگتراشها ۲۶، ۲۲۹، ۲۳۵، ۲۳۶
 ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۷۸، ۲۸۶، ۳۵۷، ۴۶۰
 ۵۰۲، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۸۳، ۵۹۶، ۶۰۲
 ۶۰۵، ۶۰۷
 محله سیجان ۶۱۰ ح
 محله شاه عبدالعظیم ۶۳۵، ۴۶۷
 محله شرابخواران ۳۲۳
 محله شمس آباد ۵۵۴
 محله قاراگل ۲۳۵، ۲۷۸، ۲۷۲ ح، ۵۰۲
 ۵۵۰، ۵۶۵، ۶۰۵، ۶۰۷
 محله قاراگل بزرگ ۵۱۸، ۶۰۹، ۶۱۰ ح
 محله قزوینیها ۴۶۷، ۶۳۵
 محله قوچ قاریها ۲۳۷

مولک ۵۵۹	مرقون (= مهرگان) ۲۵، ۲۸ ح، ۲۰۲
میان جو ۷۰ ح	مرند ۶۳۴
میدان ۳۵۴	مزرعه قاسم ۶۳۳
میدان جلغا ۸۹، ۳۴۱، ۳۴۲، ۴۶۴، ۵۰۲، ۶۰۵	مسعود آباد ۶۳۳
میدان شاه ۸۸	مسکو ۷۲، ۷۴، ۷۶، ۸۱ ح، ۱۱۰، ۱۱۴
میدانک ۲۰	۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۱ ح، ۱۲۸، ۱۵
میدان کوچک ۳۵۷	مشاغپور ۱۹، ۳۰۶، ۴۸۲، ۶۱۹
میرگون ۱۹، ۶۱۹	مشکان ۱۲، ۱۹، ۵۵۸
میسارنگ ۵۵۱	مشهد ۱۱۴، ۱۹۱، ۲۱۳
میلاگرد ۲۰، ۲۱۲، ۶۲۳، ۶۲۴	مصر ۳۹۵، ۳۹۶، ۵۳۳
	مغان ۲۰، ۶۲۳، ۶۳۳
	مقصود آباد ۶۳۳
	مکه ۱۶۲
	ملاپور ۱۳۱
	ملتان ۱۱۴
	ملازگرد ۶
	ملایر ۴۶۶، ۴۹۵، ۶۱۹
	ملک بادامستان ۴۷۹
	مَمَد ۱۹، ۶۱۹
	مموته ۹۵ ح
	مُو ۱۱۴
	موچک ۹۰
	موچلی بندر ۱۱۴، ۱۳۹، ۳۰۰، ۳۰۱
	مورچه خورت ۲۳، ۳۲
	مورستان ۲۰
	موری ۶۳۳
	موسی آباد ۲۷ ح
	موکاسار ۱۱۴

ن

نارین قلعه (= طبرک) ۲۰، ۲۱، ۶۱، ۵۵۸
نازارت ۶۶ ح
ناصریه ۶۶ ح
ناکپاتانام ۱۳۹
ناکپاتاتما ۳۰۱
نخجوان ۴، ۱۱، ۱۵، ۱۳۸
نرماشیر ۲۹۲
نقش جهان ۱۲۳، ۱۴۲ ح
نماگرد ۴۵۳، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵
ننادگان ۶۱۳
نوآباد (نوراشن) ۲۷ ح
نیگیا ۶۰۳ ح
نیوسا ۴۰۱

و

واسپورگان ۶۲۶

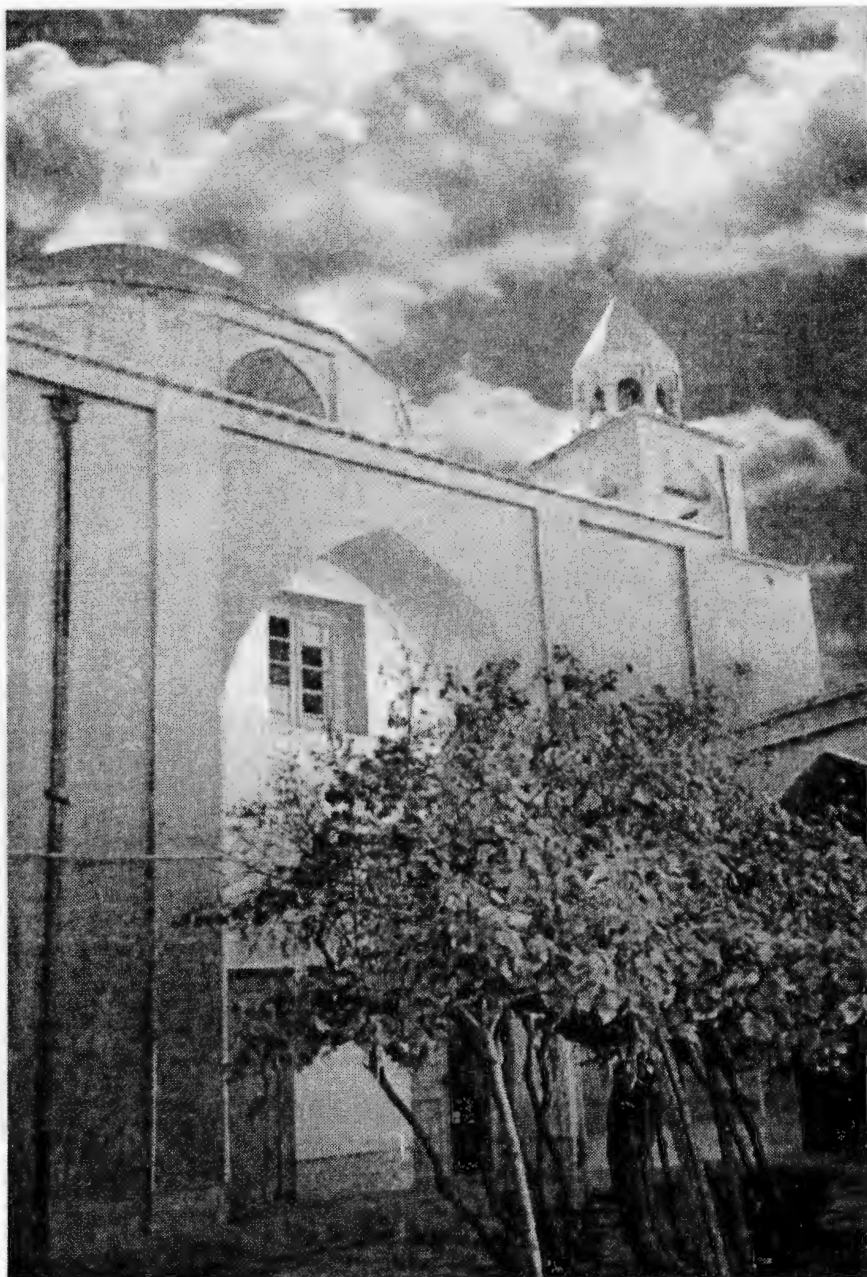
۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۳،	واستیگان ۶۲۱، ۶۲۲
۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۷۱، ح،	واغارش ۴۴۸
۱۷۲، ح، ۱۸۵، ۱۸۸، ۲۰۴، ۲۰۹، ۲۶۳،	وان ۵، ۶، ۲۶
۲۶۶، ۲۶۷، ۲۸۴، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۷،	ورک (کوه) ۲۶۴
۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۷،	وستان ۶۲۶
۳۱۱، ۳۱۲، ۴۰۷، ۴۱۱، ۴۱۲، ح، ۴۲۱،	وسکان آباد ۲
۴۳۲، ۴۳۵، ۴۳۷، ۴۴۱، ۴۴۳، ۴۴۴، ح،	ونیز ۸۵، ۹۷، ۱۱۴، ۱۲۲، ۴۲۱
۴۴۶، ۴۵۱، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۶، ح، ۴۶۰،	
۴۶۴، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۸۹،	۵
۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۵، ۵۴۶، ۵۶۵، ۵۶۶،	ها ترک ۲
۵۷۲، ح، ۵۸۳، ۵۸۷، ۶۱۱، ۶۱۷، ۶۱۸،	هادان ۱۷۶، ۶۲۳
۶۲۸، ۶۳۰، ۶۳۵، ۶۳۶،	هاوا ۱۱۴
هاووستار ۱۰	هزارجریب (ده) ط، ۲۰، ۱۷۴، ۱۷۵، ۲۳۹،
هویزه ۱۷۴	۳۳۲، ۳۴۰، ۴۶۵، ۵۷۳، ۵۷۴، ۶۲۳،
	۶۲۴، ۶۲۶، ۶۲۹
ی	هشترخان ۹۶، ۹۷، ۹۹، ۱۱۱، ۱۲۰، ۱۲۱،
یسوس ۶۰۳ ح	۴۰۳، ۱۲۸ ح
یروان تاگرد ۹	هلند ۳۳، ۳۵، ح، ۲۰۴، ۲۰۹، ۴۷۱، ۵۵۶
یزد ۲۴۳	همایا ۲۰
یزدخواست ۲۴۴	همدان ۱۷۴، ۱۷۵، ۲۲۲، ۲۶۲، ۴۶۵، ۴۶۶،
ینگه دنیا ۱۱۵	۴۶۸، ۶۳۵، ۶۳۶
یوتانگ ۱۱۴	هندوستان (= هند) ج، ۳۳، ۵۳، ۷۹، ۸۲، ح،
یونان ۴۰۶ ح	۹۱، ۹۲، ۹۵، ح، ۹۸، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰،



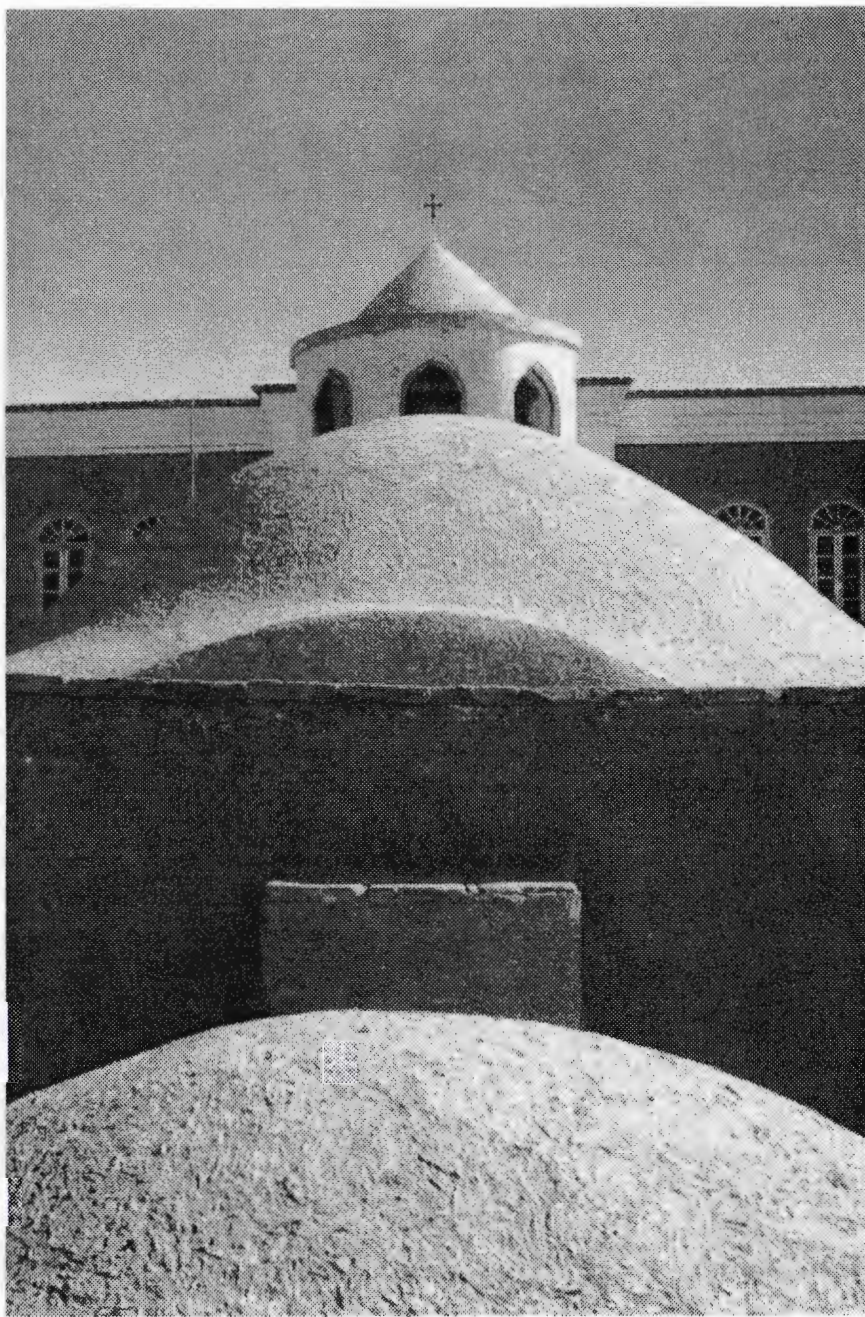
کلیسای سورپ گریگور لوساوریچ (منور)



کلیسای سورپ کجورک



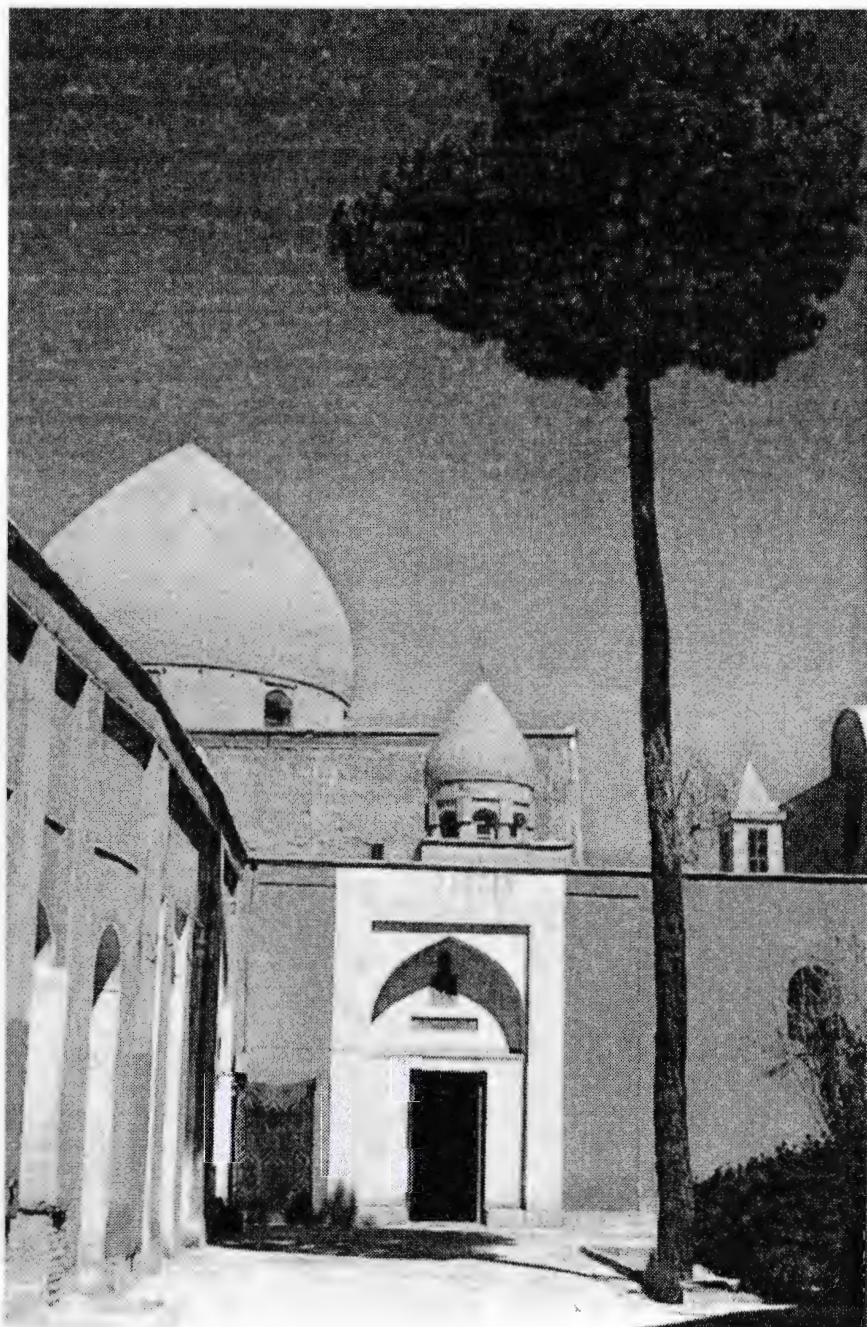
کلیسای سورپ نیکو غایوس



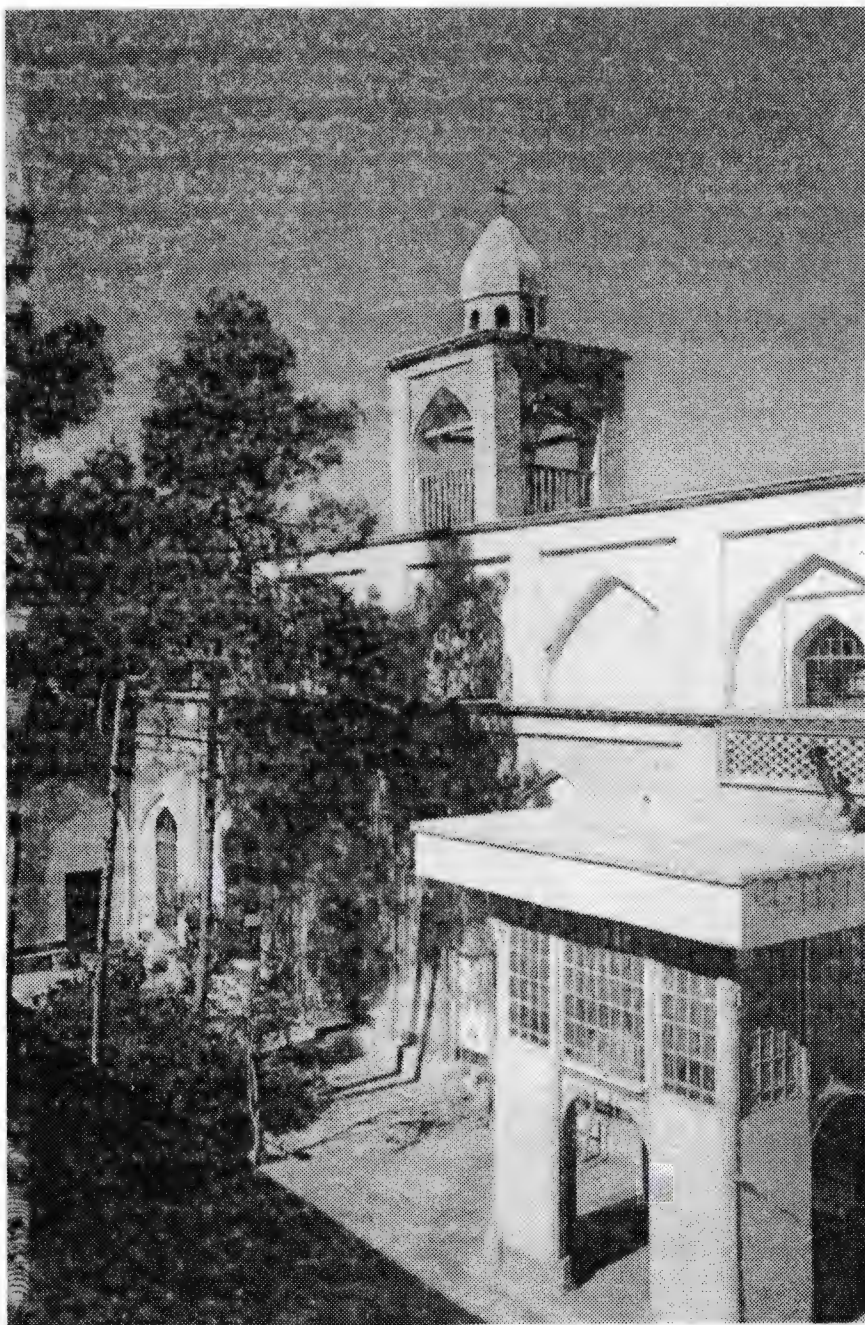
کلیسای سورپ کاتارینه



کلیسای بثلهم

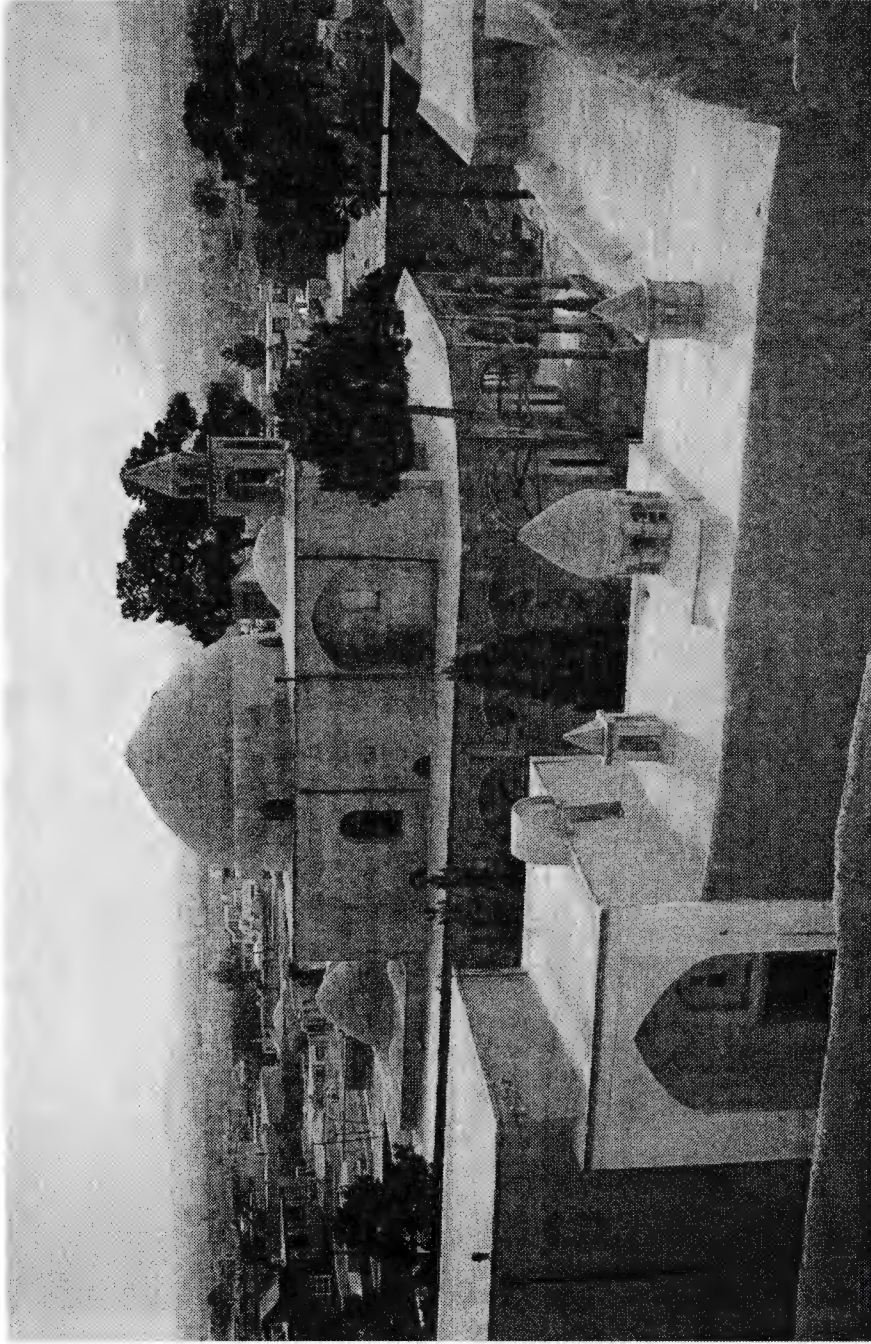


کلیسای سورپ ها کوپ

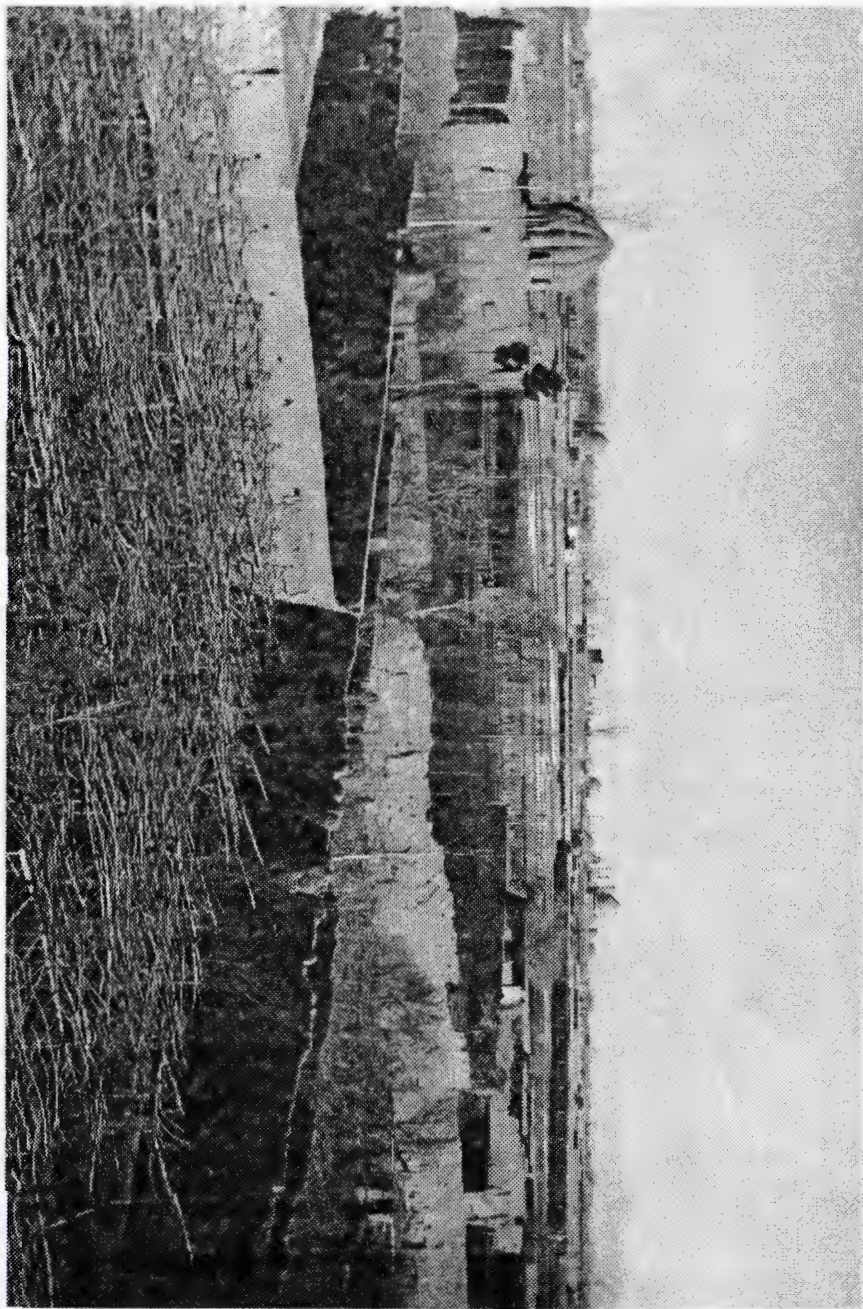


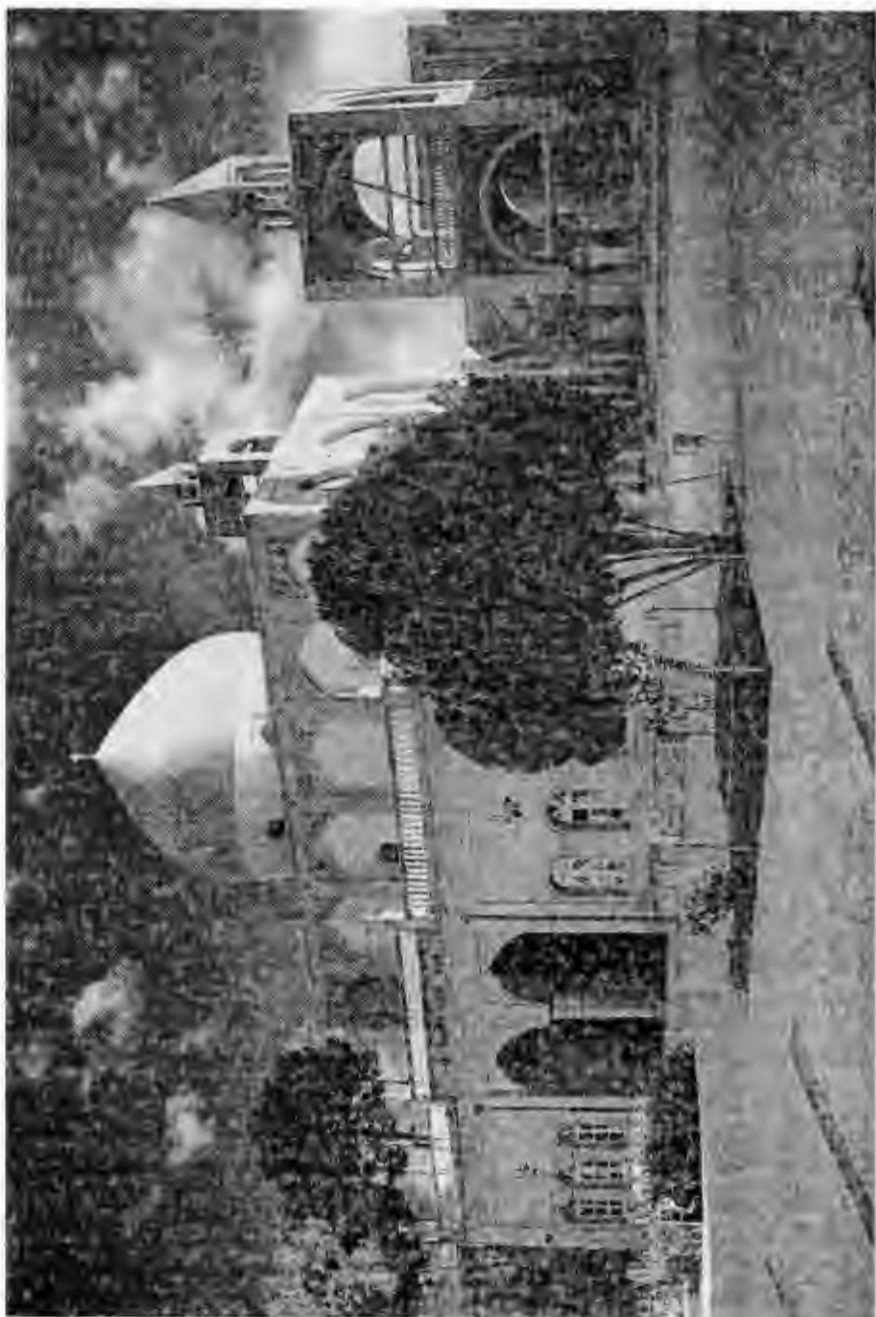
کلیسای سورپ میناس





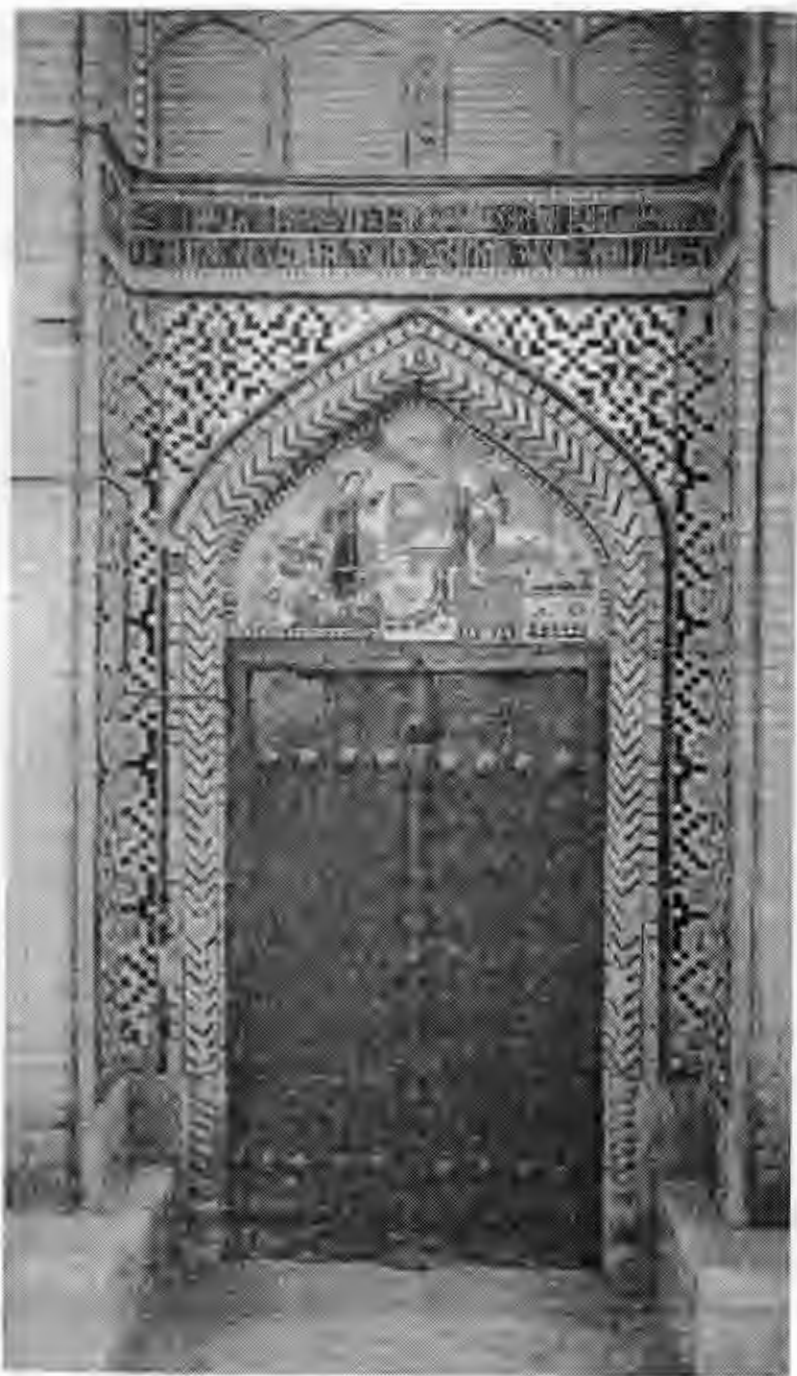
(موزه تاریخی کربلا)





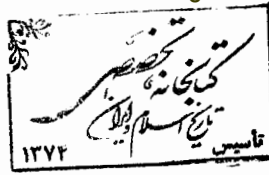
دیر سورپ آمانا پر کیچ (ناجی همگان) - کلیسای وانک

tarikhema.ir



ورودی نمازخانه کلیسای وانک، به سبک ایرانی با خط ارمنی و تصویری از انجیل





Harootun Der Hovhanian

HISTORY OF NEW JULFA

Translated from classical Armenian by

Leon Minassian

and

M. A. Mussavi Fereydani

Published by Zende Rood & Naghsh-e khorshid



انتشارات نقش مهرشید

شابک: ۹۶۴-۶۹۴۱-۰۶-۰

ISBN: 964-6941-06-0

قیمت: ۲۹۰۰۰ ریال



تاریخ

Handwritten text in Persian script, likely a preface or introduction, written in a cursive style. It includes phrases like "بسم الله الرحمن الرحیم" and "الحمد لله رب العالمین".

Handwritten text in Persian script, likely a preface or introduction, written in a cursive style. It includes phrases like "بسم الله الرحمن الرحیم" and "الحمد لله رب العالمین".

Handwritten text in Persian script, likely a preface or introduction, written in a cursive style. It includes phrases like "بسم الله الرحمن الرحیم" and "الحمد لله رب العالمین".

Handwritten text in Persian script, likely a preface or introduction, written in a cursive style. It includes phrases like "بسم الله الرحمن الرحیم" and "الحمد لله رب العالمین".

Handwritten text in Persian script, likely a preface or introduction, written in a cursive style. It includes phrases like "بسم الله الرحمن الرحیم" and "الحمد لله رب العالمین".

Handwritten text in Persian script, likely a preface or introduction, written in a cursive style. It includes phrases like "بسم الله الرحمن الرحیم" and "الحمد لله رب العالمین".